نهج البلاغه موضوعی

مولف : عباس عزیزی

فهرست

- مقدمه
- فصل اول : اصول دین
- بخش اول : توحید
- 1. توحید
- 2. شناخت خدا
- 3. توصیف صفات خداوندی
- 4. قضا و قدر
- 5. توصیف فرشتگان
- 6. خلقت و آفرینش خداوند
- بخش دوم : عدل و عدالت
- بخش سوم : نبوت
- دامه بخش سوم : نبوت
- بخش چهارم : امامت
- 1- امامت
- 2 - توصیف علی و زمانش
- 3 - فتنه خوارج
- 4 - مذمت اهل بصره و پیشگویی حوادث
- 5 - حکومت و فرمانروایان و صفات فرمانروا
- 6. عصمت
- بخش پنجم : معاد
- 1. مرگ
- 3. قیامت
- فصل دوم : فروع دین
- بخش اول : نماز
- 1. فلسفه نماز
- 2. اهتمام و توصیه به نماز
- 3. احکام نماز فرادی و جماعت
- 4. وقت نماز
- 5. نماز شب و شب زنده داری
- بخش دوم : روزه
- بخش سوم : زکات
- بخش چهارم : حج
- بخش پنجم : جهاد
- 1. فلسفه جهاد، فضیلت جهاد
- 2. دعاهایی قبل از شروع جنگ

- 3. اهتمام امیر مؤ منان علی علیه السلام در جهاد
- 4. آموزش نظامی
- 5. شکایت جنگی علی علیه السلام
- بخش ششم : امر به معروف و نهی از منکر
- بخش هفتم : دوستی و دشمنی
- فصل سوم : توصیف دنیا
- بخش اول : نعمت خداوندی
- 1. ثروت
- 2. عمر
- 3. عافیت
- 4. خرد و تفکر
- 5. روزی
- 6. شکر نعمت و کفر نعمت
- بخش دوم : فتنه و آزمایش الهی
- بخش سوم : پند و عبرت
- بخش چهارم : وصف فقر
- بخش پنجم : وصف دنیا و دنیاطلبان
- فصل چهارم : عبادت
- بخش اول : اطاعت از خدا و غیر خدا
- 1. اطاعت از خدا
- 2. اطاعت از غیر خدا
- بخش دوم : انجام فریضه و عبادت خداوندی
- بخش سوم : قرآن
- بخش چهارم : توبه
- بخش پنجم : ذکر
- بخش ششم : دعا
- بخش هفتم : دعاهای امام علی (ع)
- بخش هشتم : شرافت کارکردن
- بخش نهم : صدقه
- فصل پنجم : فضایل اخلاقی
- بخش اول : صله رحم
- بخش دوم : عیب پوشی
- بخش سوم : صبر و بردباری
- بخش چهارم : امانت داری و رازپوشی
- بخش پنجم : قناعت
- بخش ششم : زهد و زاهد
- بخش هفتم : تقوا
- بخش هشتم : شك و یقین
- بخش نهم : حلال و حرام خداوندی
- بخش دهم : حیثیت و آبرو
- بخش یازدهم : عزت
- بخش دوازدهم : عفت
- بخش سیزدهم : زبان و گفتار
- بحش چهاردهم : گذشت
- بخش پانزدهم : غیرت
- بخش شانزدهم : اعتدال و میانه روی

- بخش هفدهم : اراده و پایداری
- بخش هجدهم : خوف و رجاء
- بخش نوزدهم : فضیلت مشورت
- بخش بیستم : آداب معاشرت
- بخش بیست و یکم : خوشبختی و سعادت
- بخش بیست و دوم : بخشش و سخاوت
- بخش بیست و سوم : تواضع
- بخش بیست و چهارم : تجلی دل
- فصل ششم : رذایل اخلاقی
- بخش اول : حسد
- بخش دوم : طمع
- بخش سوم : نفس و خواهش نفسانی
- بخش چهارم : بخل
- بخش پنجم : ستم و ستمگری
- بخش ششم : خودبینی و تکبر
- بخش هفتم : زنا
- بخش هشتم : نفی فخرفروشی
- بخش نهم : تعصب
- بخش دهم : خشم
- بخش یازدهم : بدعت
- بخش دوازدهم : گمراهی و گمراه کنندگان
- بخش سیزدهم : غیبت
- بخش چهاردهم : شتاب
- بخش پانزدهم : اسراف و تبذیر
- بخش شانزدهم : عیب و عیب جویی
- بخش هفدهم : انسان دروغگو و فاسق
- بخش هجدهم : نکوهش و خودرایی
- بخش نوزدهم : اختلاف و تفرقه
- بخش بیستم : اندوه و غم
- فصل هفتم : فصول دیگری از نهج البلاغه
- بخش اول : دین اسلام
- بخش دوم : ایمان
- بخش سوم : حزب شیطان
- بخش چهارم : بدترین و برترین مردم
- بخش پنجم : حق و باطل
- بخش ششم : عمل به علم
- بخش هفتم : علم و عالم
- بخش هشتم : ناتوان و ناتوانی
- بخش نهم : بیماری
- بخش دهم : آرزو
- بخش یازدهم : متفرقات

مقدمه

. نهج البلاغه برادر قرآن است
. نهج البلاغه کتاب نفسی است
. نهج البلاغه گنجینه و دائرة المعارف الهی است
نهج البلاغه کتابی است که روح را پرورش می دهد.
. نهج البلاغه مثل خود علی علیه السلام است
نهج البلاغه کتابی است که محدود به زمان خاصی و محصور به موضوع معینی نمی باشد.
. نهج البلاغه کتابی است که بعد از چندین قرن ، حلاوت و جذابیت آن باقی مانده است
. نهج البلاغه کتاب اولین امام شهید است و همانند خود آن امام زنده و جامع است
نهج البلاغه کتابی است که سخنانش همیشه تازه می باشد و کهنه نمی گردد.
. نهج البلاغه يك اقیانوس عمیق و تمام نشدنی است
. نهج البلاغه کتابی است که سخنانش عمیق و پر مغز و گویا برای همه انسان ها است
. نهج البلاغه غذای روح آدمی است
. نهج البلاغه کلامی است که از زبان شخصی الهی و ملکوتی جاری شده است
. نهج البلاغه کتاب ابدی است ، علتش در این است که گوینده آن همیشه زنده و اهل عمل است
. نهج البلاغه کتاب سیر و سلوك و خودسازی و توصیه و اخلاق و عرفان و روانشناسی است
نهج البلاغه کتابی است چند بعدی و متنوع و از جهت فصاحت و بلاغت بی نظیر.
. نهج البلاغه کتاب مظلوم عالم علی علیه السلام است و باید از آن درس گرفت
. نهج البلاغه کتاب شفاء است و معجونی است برای درمان بیماریهای روحی
حاج میرزا مهدی الهی قمشه ای رضوان علیه بارها در مجالس درس اظهار می نمودند:
من آرزویم این است نهج البلاغه را در بهشت از آقا امیرالمؤ منین علیه السلام درس بگیرم. و گاهی که سخن از مردن پیش می آمد، می فرمود:
برویم در بهشت نهج البلاغه را پیش امیرالمؤ منین علیه السلام بخوانیم.
امید آن روز را داریم که نهج البلاغه يك کتاب درسی واقع شود.
نهج البلاغه کلام کسی است که وجودش پر برکت و نور دهنده بود، او سخنش را بالای منبر برای مردم می گفت ، ولی درد دلش را به چاه می گفت .
نهج البلاغه سخن کسی است که همه انسان ها در هر عصری به وجودش افتخار می کردند.
نهج البلاغه سخن کسی است که به خاطر حق خواهی و عدالت خواهی در محراب عبادت به شهادت رسید، نهج البلاغه سخن کسی است که مثل او نه بوده و نخواهد آمد.
نهج البلاغه سخن کسی است که روحش محدود به دنیای خاصی نیست و در همه دنیا و جهان حضور دارد؛ نهج البلاغه سخن يك عارف و فیلسوف و زاهد و عابد است .
سید رضی پس از نقل خطبه معروف الغراء (خطبه 81) می نویسد:
وقتی که علی این خطابه را القا کرد، بدن ها لرزید، اشك ها جاری شد و دل ها به تپش افتادو هنوز هم کدام دال است که خطبه ها و موعظه های علی علیه السلام را بخواند یا گوش کند و به لرزه در نیاید؟!
الحمدلله تاکنون در طول تاریخ ترجمه ها و فصل بندی های گوناگونی برای نهج البلاغه نوشته و انجام شده است ؛ ما در نهج البلاغه موضوعی خویش ، خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار را در قالب فصل ها و بخش ها و موضوعات گوناگون ، به گونه ای که خصوصا قابل استفاده برای نسل جوان باشد، گرد آوری نمودیم ، این موضوعات گزیده . منتخبی از نهج البلاغه می باشند که رنگ های مختلفی را به این کلام آسمانی داده اند تا چه قبول افتد و چه در نظر آید!
امیدواریم که بتوانیم از نعمت الهی که در دست ماست استفاده درست کنیم و تمام افتخار ما این است که علی علیه السلام را داریم ، هم در دنیا و هم در عالم برزخ و قیامت امید ما به اوست .
بیاییم حتی برای يك لحظه هم از سخن و عمل حضرت علیه السلام جدا نشویم که سعادت ما بستگی به آن دارد.
. بیاییم اتصال به امیرالمؤ منین علیه السلام پیدا کنیم و از وجود او مدد و یاری بطلبیم
. بیاییم اتصال به امیرالمؤ منین علیه السلام پیدا کنیم و از وجود او مدد و یاری بطلبیم
. بیاییم از نهج البلاغه درس بگیریم و به پندهای حکیمانه آن عمل کنیم
. بیاییم نهج البلاغه را ببوسیم و به چشم خود بمالید تا نورانی گردیم

به امید آن روز که جایگاه همان در بهشت در کنار امیرالمؤ منین علیه السلام و کتاب عزیز نهج البلاغه باشد.
عباس عزیزی
حوزه علمیه قم - زمستان80
فصل اول : اصول دین

بخش اول : توحید

1. توحید

1. دو ستون محکم دین
وصیتی لکم : ان لا تشرکوا بالله وشیئا و محمد صلی الله علیه و آله فلا تضیعوا سنته . اقیموا هذین العمودین ، و اوقدوا هذین المصباحین ، و خلاکم ذم !
وصیتم به شما این است که هیچ چیزی را شریك خدا قرار ندهید و سنت محمد صلی الله علیه و آله را تباه نسازید.
این دو ستون محکم دین (توحید و محافظت بر سنت پیامبر) را برپا دارید و این دو چراغ را روشن نگاه دارید تا در نتیجه ، توبیخ از شما دور باشد. (1)
2. بی همتایی در خلقت
لا شریك اعانه علی ابتداع عجائب الاءمور ..
هیچ شریك و همتایی او را در آفرینش مخلوقات شگفت انگیز کمك و یاری نکرده است . (2)
3. وحدانیت خدا
لم یولد سبحانه فیکون فی العز مشارکا و لم یلد فیکون موروثا
خداوند زاییده نشده تا در بزرگواری اش شریك داشته باشد و نزاییده است . (3)
4. نه زاده و نه زاییده شده !
جل عن اتخاذ الابناء. الله الذی لم یلد فیکون مولودا، و لم یولد فیصیر محدودا
خداوند کسی را نزاده تا خود مولود باشد و از کسی زاده نشده تا محدود به حدودی باشد، بالاتر از آن است که فرزندانی بپذیرد. (4)
5. طنین دلایل توحید
نعقت فی اءسماعنا دلائله علی وحدانیته
دلایل او خدا بر یگانگی اش در گوش های ما طنین انداز است . (5)
6. ستم نابخشودنی
فاما الظلم الذی لا یغفر فالشرك بالله ، قال الله تعالی : (ان الله لا یغفر اءن یشرك به)
ستمی که بخشیده نخواهد شد، شرك به خداست و قول خدای تعالی است که : (خداوند نمی بخشد آن که به او شرك آورد.) (6)
7. آثار اخلاص
ان الله تعالی ... شد بالاخلاص و التوحید حقوق المسلمین فی معاقدها
خداوند، با اخلاص و یکتا پرستی گره حقوق مسلمانان را محکم کرد. (7)
8. بی همتایش بدان !
ما وحده من کیفه ، و لا حقیقته اصاب من مثله ، و لا اءیاه عنی من شبهه و لا صمده من اشار الیه و تو همه
بی همتایش ندانسته کسی که برای او (خداوند) چگونگی و کیفیت بپندارد، و به حقیقت او نرسیده است کسی که برایش همانند و همتایی بپندارد، و به او نپرداخته کسی که او را به چیزی مانند کند، و قصد او نکرده کسی که به او اشاره کند یا به خیالش آورده باشد. (8)
9. اساس دین
اول الدین معرفته ، و کمال معرفته التصدیق به ، و کمال التصدیق به توحیده ، و کمال توحیده الاخلاص له ، و کمال الاخلاص له ، و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه
اساس دین شناخت خدا، و کمال شناخت ، اعتراف به وجود اوست ، و کمال اعتراف ، درك یکتایی اوست ، و کمال توحید خدا، پاك ساختن عمل برای اوست و کمال اخلاص در برابر او، این است که وی را از صفات ممکنات منزه دانی.html#link9" target="_self"> (9). 100 10. واحد لا بعدد، و دائم لا باءمد، و قائم ..بی همتایی خداوند

لا بعمد. تتلقاه الاذهان لا بمشاعرة ، و تشهد له المرائی لا بمحاضرة
اوست خدایی که) یگانه است نه به شمارش ، و جاودان و به خود پایدار است ، برپاست نه با نگاهدارنده ای ، (
ذهن ما او را می شناسند و به درك او نرسند. هر جا بر وجود او شهادت دهد، بدون آن که در آن باشد. (10)
11. مرز نداشتن خدا
لم تبلغه العقول بتحدید فیکون مشبها، و لم تقع علیه الاوهام بتقدیر فیکون ممثلا
خردها برای او حد و مرزی نتوانند نهاد، تا در نتیجه به چیزی مانند باشد و اوهام برایش اندازه ای تعیین نتوانند کرد، تا بتوان برایش مثالی فرض کرد. (11)
12. گواهی به وحدانیت حق
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له : الاول لا شی ء قبله ، و الاخر لا غایة له ، لا تقع الاوهام له علی صفة ، و لا تعقد القلوب منه لی کیفیة
گواهی می دهم که خدایی نیست جز خدای یگانه که بی شریك و بی همتاست ، آغاز و اول است و قبل از او چیزی نیست ، نه پندارها برای او صفتی می دانند و نه عقل ها اثبات چگونگی او را می توانند. (12)
13. حقیقت توحید
التوحید اءن لا تتو همه ، والعدل اءن لا تتهمه
حقیقت توحید آن است که خدا را در فهم و اندیشه خود نیاوری و عدل آن است که او را (به هیچ بدی و ظلم) متهم نسازی . (13)
14. شناخت خدا
لا تناله الاوهام فتقدره ، و لا تتوهمه الفطن فتصوره و لا تدرکه الحواس فتحسه و لا تلمسه الایدی فتمسه
و هم ها به او نمی رسد، تا اندازه گیری اش کنند و اندیشه های باریك بین او را در وهم نتوانند آورد، تا در نتیجه تصورش کنند و حواس به او نرسند، تا در نتیجه حسش کنند و به دست نمی آید تا در نتیجه او را لمس کنند . (14)
15. اطاعت در عصیان نشاید
لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق
اطاعت از مخلوق در عصیان و نافرمانی از خالق نشاید(15)
16. ریا، شرك به خداوند
اعلموا اءن یسیر الریاء شرك .
بدانید، ریاکاری هر چند هم کم باشد شرك به خداوند است . (16)
17. قبل از همه خدا
الحمد لله الکائن قبل اءن یکون کرسی او عرش ، اءوسماء اءو اءرض ، اءو جان اءو انس ، لا یدرك بوهم ، و لا یقدر بفهم ، و لا یشغله سائل ، و لا ینقصه نائل ، و لا ینظر بعین ، و لا یحد باءین ، و لا یوصف بالازواج ، و لا یخلق بعلاج ، و لا یدرك بالحواس و لا یقاس بالناس
سپاس خدایی را که بوده و هست ، پیش از آن که کرسی یا عرش یا آسمان یا زمین یا پری یا انسان پدید آمده باشد. نه خیال درك او را تواند و نه فهم اندازه او بداند. نه پرسش کننده ای او را از کار متوقف کند، و نه عطا خواهنده ای در خزانه اش کاستی پدید آورد. بدون دیده بیناست و نمی تواند گفت که کجاست . با همتایی وصف نگردد و با تمرین نمی آفریند، حواس نتواند او را درك کند و او را با مردم نتوان سنجید(17)
18. جایگاه رفیع توحید
تبارك الله الذی لا یبلغه بعد الهم ، و لا ینالہ حدس الفطن
پاك و بلند مرتبه است خدایی که همت های بلند و حدس و گمان هوشمندان به او دسترس ندارد. (18)
19. توحید بلاوصف
تتلقاه الاذهان بمشاعرة ، و تشهد له المرائی لا بمحاضرة . لم تحط به الاوهام ، بل تجلی لها بها
ذهن ها او را دریابند؛ اما نه از راه ادراك ، حواس و مشاعر و دیدنی ها بر وجود او گواهی دهند؛ اما نه به خاطر حضور او در آنها (بلکه از باب دلالت اثر بر مؤ ثر و فعل بر فاعل) و اوهام بر او احاطه نیافت ؛ بلکه به واسطه اوهام و خردها بر آنان متجلی شد. (19)
20. خدایی نیست جز الله
فقلت اءنا: لا اله الا الله انی اءولی مؤ من بك یا رسول الله
من گفتم (لا اله الا الله) ای رسول خدا! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان می آورم . (20)
21. اگر خدا را شریکی بود!

الامام علی علیه السلام فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام : اعلم یا بنی ! اءنه لو کان لربك شریك لاتتك رسله و لرایت آثار ملکه و سلطانه ، و لعرفت افعاله و صفاته ، و لکنه اله واحد کما وصف نفسه . لا یضاده فی ملکه اءحد، و لا یزول اءبدا

که اگر پروردگارت را شریکی ! در سفارش خود به فرزند بزرگوارش امام حسن می فرماید: بدان تو ای فرزندم بود، بی گمان فرستادگان و رسولان او نیز نزد تو می آمدند و نشانه های پادشاهی و اقتدار او را می دیدی و افعال خدایی یگانه است و در ملکش) : و صفاتش را می شناختی ؛ اما خداوند همچنان که خود در وصف خویش فرموده رقیبی ندارد و هرگز زوال نمی پذیرد.) (21)

2. شناخت خدا

22. ناتوانی دل و دیده

عظم عن اءن تثبت ربوبیته باحاطة قلب اءو بصر

خداوند) بزرگ تر از آن است ، که ربوبیتش با احاطه دل یا دیده ثابت شود). (22)

23. اثبات وجود خدا

الحمد لله علی وجوده بخلقه ، و بمحدث خلقه علی اءزلیته

ستایش خداوندی را که آفریدگان خود را دلیل بر وجود خویش ساخت و حادث بودن آن ها را دلیل بر ازلیتش(23)

24. کمال شناخت خداوند

اول الدین معرفته ، و کمال معرفته التصدیق به ، و کمال التصدیق به توحیده ، و کمال توحیده الاخلاص له ، و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه

سر آغاز دین شناخت خداست و کمال شناخت باور داشتن او، و درست باور داشتن او اعتراف به یگانه بودن اوست ، و اعتراف به یگانگی او، خالص نمودن اطاعت اوست و کمال اخلاص او، نفی تمام صفت ها از اوست .

25. ناتوانی دل از درك خدا

فلسنا نعلم کنه عظمتك ، الا اءنا نعلم اءنك حی قیوم ، لا تاءخذك سنة و لا نوم . لم ینته اءلیك نظر، و لم یدرکك بصر

ما از کنه عظمت تو چیزی نمی دانیم ، تنها همین را می دانیم که تو زنده ای و همه چیز به تو پایدار است ، نه چرت تو را می گیرد و نه خواب . دست هیچ اندیشه ای به تو نرسد و هیچ دیده ای تو را در نیابد. (24)

26. نزدیکی به خدا، دوری از آتش

اعلم اءن ما قربك من الله یباعدك من النار، و ما باعدك من الله یقربك من النار

توجه داشته باشد آنچه تو را به خدا نزدیك می کند از آتش دور می گرداند و هر چه تو را از خدا دور گرداند به آتش نزدیك می سازد. (25)

27. بزرگی خداوند

تبارك الله الذی لا یبلغه بعد الهم ، و لا یناله حدس الفطن ، الاول الذی بلا غایة له فینتهی ، و لا آخر له فینقضی

برتر و بزرگ است خدایی که اندیشه های ژرف نگر، حدس زیرکی ها به حقیقت شناخت او نرسد، ابتدا و آغاز است که آخر و نهایتش نیست تا به آخر برسد و آخری ندارد تا سپری شود. (26)

28. شناخت علی (ع) از خدا

عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم ، و حل العقود، و نقض الهمم

من خداوند سبحان را از این راه شناختم که تصمیم ها را بر هم می ریزد و پیمان ها را می گلسد و همت های سخت را درهم می شکند(27)

29. اعتقاد به خدا

لا یصدق ایمان عبد، حتی یکون بما فی ید الله اءوثق منه بما فی یده

هیچ کس در ادعای ایمان راستگو و صادق نمی باشد، مگر زمانی که اعتمادش به آنچه نزد خداوند است بیشتر از آنچه نزد خودش است باشد(28)

30. ناتوانی فرد از شناخت خدا

اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم عن اقتحام السدد المضروبة دون الغیوب ، الاقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب ، فمدح الله - تعالی - اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علما، وسمی ترکهم التعمق فیما لم یکفهم البحث عن کنهه رسوخا

بدان که استواران در علم آن کسانی هستند که اقرار به مجموع آن چه در پس پرده غیبت است و تفسیرش را نمی

دانند، آنان را از این که بخواهند به زور از درهایی که جلو عوالم غیب زده شده است وارد شوند بی نیاز کرده است . پس خداوند بزرگ اعتراف آنان را به ناتوانی از رسیدن به آن چه در حیطه دانششان نیست ستود و خود داری آنان را از غور کردن در آن چه به بحث و جستجو از کنه آن مکلف نشده اند استواری در علم نامیده(29)

31. خداشناسی

انه لا ینبغی لمن عرف عظمة الله اءن یتعظم ، فآن رفعة الذین یعلمون ما عظمته ان یتوا ضعوا له

کسی که عظمت خدای را شناخت ، سزاوار نیست که خویشتن را بزرگ بشمارد؛ زیرا بلند مرتبگی کسانی که عظمت خدا را می دانند به این است که در برابر او فروتن باشند. (30)

3. توصیف صفات خداوندی

32. اعتراف عقل ها

اءقام من شواهد البینات علی لطیف صنعته ، و عظیم قدته ، ما انقادت له العقول معترفة " به ، و مسلمة له و نعقت فی اسماعنا دلائله علی وحدانیته

از دلایل آشکاری که بر لطف و نیکویی آفرینش او و بزرگی و شکوه قدرت او گواه اند این است که خردها به او اعتراف دارند و در برابرش منقادند و سر تسلیم فرود دارند و دلایل وحدانیت او در گوش های ما فریاد می زنند. (31)

33. بوده و هست

لا یزول اءبدا و لم یزل ، اول قبل الاشیاء بلا اءولیة ، و اخر بعد الاشیاء بلا نهایة

هیچ گاه زوال نپذیرد و همواره بوده است ؛ پیش از همه چیز بوده بی آن که او را آغازی باشد و پس از همه چیز هست بی آن که نهایت و پایانی داشته باشد. (32)

34. خدا مانند ندارد

انك انت الله الذی لم تتناه لی العقول ، فتکون فی مهب فکرها مکیفا، و لا فی رویات خواطرها فتکون محدودا مصرفا

همانا آن خدایی هستی که در خردها تو را نهایتی نیست ، تا در جریان اندیشیدن آن ها دارای کیفیت باشی و در تاءمل اندیشه ها، تو را پایانی نیست تا در نتیجه ، محدود و متغیر باشی . (33)

35. با دل و دست خدا را یاری کن !

فی کتابه للاشتر: و ان ینصر الله سبحانه بقلبه و یده و لسانه ؛ فانه جل اسمه قد تکفل بنصر من نصره ، و اعزاز من اعزه

در نامه اش به مالك اشتر می فرماید: خدای سبحان را با دل و دست و زبان خود یاری رسان ؛ زیرا خداوند جل اسمه - متعهد شده است که یاری کننده خود را یاری رساند و ارجمند دارنده اش را ارجمند دارد. (34)

36. بخشایش خدا

من کتابه للاشتر لما و لاه مصر: لا تنصبن نفسك لحرب الله ؛ فانه لا یدلك بنقمته ، و لا غنی بك عن عفوه و رحمته

در فرمان حکومت مصر به مالك اشتر می فرماید: مبادا به جنگ با خدا برخیزی ؛ زیرا تو توانایی خشم او را نداری و از گذشت و مهربانی اش بی نیاز نیستی . (35)

37. ادای تکلیف الهی

فی تفسیر (لا حول و لا قوة الا بالله) : انا لا نملك مع الله شیئا، و لا نملك الا ما ملکنا؛ فمتی ملکنا ما هو اءملك به منا کلفنا، و متی اءخذه منا وضع تکلیفه عنا

در تفسیر (لا حول و لا قوة الا بالله) فرمود: با وجود خدا ما مالك آن چیزی هستیم که او خود آن را به ملکیت ما در آورده است . پس ، وقتی آن چه را به مالکیتش سزاوارتر از ماست در اختیار ما نهد تکلیفی بر عهده ما نهاده است و هرگاه آن را از ما باز گیرد، تکلیف خویش را از عهده ما برداشته است . (36)

38. پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست !

الظاهر فلا شی ء فوقه ، و الباطن فلا شی ء دونه ..

آشکار است و چیزی آشکارتر از او نیست و نهان نیست و نهان است و چیزی نهان تر از او نیست . (37)

39. ناظر بر همه کارها

ان الله سبحانه و تعالی لا یخفی علیه ما العباد مقترفون فی لیلهم و نهارهم . لطف به خبرا؛ و اءحاط به علما، اءعضاؤ کم شهوده و جوار حکم جنوده ، و ضمائر کم عیونه و خلواتکم عیانه

آن چه را که بندگان در شب و روز خود انجام می دهند بر خداوند پاك و بزرگ پوشیده نیست . به کوچك ترین

کارشان آگاه و به کردارشان داناست و احاطه دارد. اعضای بدن شما گواهان اویند و اندام هایتان سپاهیان او و ضمیرهایتان جاسوسان او و نهان های شما نزد او آشکار است . (38)
40. تواضع هر چیز در برابر خدا
کل شی ء خاشع له ، و کل شی ء قائم به ، غنی کل فقیر، و عز کل ذلیل ؛ و قوة کل ضعیف
هر چه در برابر او فروتن است و همه چیز ایستاده به اوست ، بی نیاز کننده هر نیازمندی است و عزت بخش هر خواری و نیرو دهنده هر ناتوانی . (39)
41. سازنده وارده کننده حقیقی
مرید لا بهمة ، صانع لا بجارحة .
اراده کننده است ، اما نه با عزم و تصمیم قبلی ، سازنده است ، اما نه به واسطه اندامی . (40)
42. توانایی خدا و گستاخی بشر
تعالی من قوی ما اءکرمه ! و تواضعت من ضعیف ما اءجراك عل معصیته
بلند مرتبه است خدایی که در عین نیرومندی ، بزرگوار و با گذشت است و چه پست و فرومایه ای تو ای انسان ! که با این همه ناتوانی ، بر نافرمانی او گستاخی . (41)
43. خدای آشکار و نهان
(الظاهر لا یقال (مما؟) و الباطن لا یقال (فیم ؟
(42)خداوند آشکار است امام گفته نمی شود از چه خبر؟و نهان است لیك گفته نمی شود در چه چیز؟
44. خدا شنواست
من تلکم سمع نطقه ، و من سکت علم سره
.هر که سخن بگوید، خدا گفتارش را می شنود و هر که خاموش ماند، او آن چه را در درونش می گذرد می داند (43)
45. چیرگی خداوند قهار
له الاحاطه بکل شی ء و الغلبة لك شی ء، و القوة علی کل شی ء
بر هر چیزی احاطه دارد و بر همه چیز چیرگی دارد و بر هر چیز توانا و نیرومند است . (44)
46. خدا لطیف و شنوا و دانای حقیقی
کل سمیع غیره یصم عن لطیف الاصوات ؛ و یصمه کبیرها، و یذهب عنه ما بعد منها، و کل بصیر غیره یعمی عن خفی الالوان و لطیف الاجسام
هر شنوایی ، جز او، از شنیدن آواهای ظریف و بسیار آهسته ناتوان است و صداهای بلند نیز گوشش را کر می سازد و آوازهای دور دست را نمی شنود و هر بینایی ، جز او، از دیدن رنگ های ناپیدا و اجسام ظریف و بسیار ریز کور است . (45)
47. خدا آشکار و نهان است
ظهر فبطن ، و بطن فعلن .
آشکار است و پنهان و پنهان است و آشکار. (46)
48. شنوا اما نه با ابزار
السمیع لا باءداة ...
خدا شنواست ؛ اما نه به واسطه ابزار شنیدن . (47)
49. عزت بخشیدن ذلیلان
فی صفة الله سبحان : عز کل ذلیل
امام علی علیه السلام در وصف خدای سبحان می فرماید: عزت بخش هر ذلیل است . (48)
50. در وصف خدای سبحان
فی صفة الله سبحانه : اءرانا من ملکوت قدرته ، و عجائب ما نطقت به آثار حکمته ، و اعتراف الحاجة من الخلق الی اءن یقیمها بمساك قوته ، مادلنا باظطرار قیام الحجة له علی معرفته ، فظهرت البدائع التی احدثها آثار صنعته ، و اءعلام حکمته ، فصار کل ما خلق حجة له و دلیلا علیه
در وصف خدای سبحان می فرماید: از ملکوت قدرت خویش و شگفتی هایی که نشانه های حکمتش گویای آنهاست ، چنان به ما نشان داد که این حجت ها و براهین وجود او لاجرم ما را به شناخت وی رهنمون می شوند. پس ، بدایعی که آثار آفرینش او و نشانه های حکمتش پدید آورده اند آشکار است و آن چه آفریده حجت او و دلیل و راهنما به سوی او هستند. (49)

51. خدا بینا است !

کل بصیر غیره یعمی عن خفی الالوان و لطیف الاجسام

هر بینایی ، جز او از دیدن رنگ های ناپیدا و اجسام ناتوان است . (50)

52. خدا عزیز است

الحمد لله الذی لبس العز و الکبریاء: و اختار هما لنفسه دون خلقه

سپاس و ستایش خدای را سزد که ردای عزت و کبریا پوشیده و این دو صفت را برای خویش برگزید نه برای مخلوقش .

53. عظمت و نزدیکی خدا به مخلوقات

(51)

سبق فی العلو فلا شی ء اعقرب منه فلا استعلاوه باعده عن شی ء من خلقه ، و لا قربه ساواهم فی المکان به

در بلند مرتبگی بر همه چیز پیشی گرفته و چیزی برتر و بلند مرتبه تر از او نیست . نزدیك از هر چیزی است و نزدیك تر از او چیزی نیست . نه برتری اش او را از آفریدگانش دور کرده ، و نه نزدیکی اش آن ها را در مکان با او برابر کرده است .

54. بیناست اما...

(52)

بصیر لا یوصف بالحاسة .

بیناست ، اما به داشتن حس بینایی وصف نمی شود. (53)

55. ذلت هر چیزی جز خدا

کل عزیز غیره ذلیل .

هر عزیزی ، جز او، ذلیل است . (54)

56. خدا تنها قوی

کل قوی غیره ضعیف .

هر نیرومندی ، جز او ناتوان است . (55)

57. در همه جا هست و نیست

فی صفة الله سبحانه : و لا کان فی مکان فیجوز علیه الانتقال

در توصیف خدای سبحان می فرماید: در جایی نیست تا جا به جا شدن در حق او روا باشد. (56)

58. صفات جامع

اول الدین معرفته ، و کمال معرفته التصدیق به ، و کمال التصدیق به توحیده ، و کمال توحیده الاخلاص له ، و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه ، لشهادة کل صفةُ اءنها غیر الموصوف ، و شهادة کل موصوف اءنه غیر الصفة ؛ فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه ، و من قرنه فقد ثناه ، و من ثناه فقد جزاءه ، و من جزاه فقد جهله ، و من جهله فقد اشار الیه ، و من اشار الیه فقد حده ، و من حده فقد عده ، و من قال (فیم) فقد ضمنه ، و من قال (علام ؟) فاعل . مع کل شی ء لا بمقارنة و غیر کل شی ء لا بمزایلة. فقد اءخلی منه . کائن لاعن حدث . موجود لاعن عدم لا بمعنی الحرکات و الالة ، بصیر اذ لا منظور الیه من خلقه ، متوحد اذ لا سکن یستانس به و لا یستو حش لفقده

آغاز دین شناخت خداست و اوج شناخت او باور کردن و اعتراف به وجود اوست و کمال تصدیق او یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستنش ، خالص دانستن اوست از جسمیت و عرضیت و لوازم این دو و کمال خالص دانستن او نفی صفات از اوست ، چرا که هر صفتی گواه بر این است که با موصوف فرق می کند و هر موصوفی گواه بر این است که با صفت متفاوت است .

پس ، هر که خدا را وصف کند برایش قرین و همتا آورده است و هر که برایش قرین آورد، او را دو تا دانسته است و هر که او را دوگانه بداند برایش جزء قایل شده و هر که او را دارای جزء بداند وی را نشناخته است و هر که او را نشناسد به او اشاره کند و هر که به او اشاره کند، محدودش کرده است و هر که برایش حد تعیین کند او را به شمار در آورده است و هر که بگوید: او در چیست ؟خدا را در جایی گنجانده است و هر که بگوید: او بر فراز چیست ؟جایی را از او تهی دانسته است .

هستی دارد اما هستی اش حادث نیست . وجود دارد اما از عدم بر نیامده است . با هر چیزی است اما نه این که از آن جدا و برکنار باشد. فاعل است اما نه این که فعالیت کند و ابزاری به کار گیرد. بینا بوده پیش از آن که آفریده ای یگانه و تنها بود آن گاه که نه کسی و چیزی بود که با آن خو گیرد یا آز نبودنش باشد که متعلق بینایی او واقع شود احساس تنهایی کند. (57)

59. خدا لطيف است
لطيف لا يوصف لالخفاء.
لطيف است ، اما به خفا و ناپيدايي وصف نمى شود. (58)
60. در خواست گذشت از خدا
اللهم احملنى على عفوك ، و لا تحملنى على عدلك
بار خدايا! با من از روى گذشت خويش رفتار كن ، نه از روى دادگرى ات . (59)
61. اعتراف هستى به خدا
الحمدلله الذى بطن خفيات الامور، و دلت عليه اعلام الظهور، و امتنع على عين البصير؛ فلا عين من لم يره تنكره ، و لا قلب من اعثبته يبصره ، سبق فى العلو فلا شى ء العى منه ، و قرب فى الدنو فلا شى ء اقرب منه ، فلا استعلاؤ ه باعده عن شى ء من خلقه ، و لا قربه ساواهم فى المكان به . لم يطلع العقول على تحديد صفته ، و لم يحجبها عن واجب معرفته ، فهو الذى تشهد له اعلام الوجود، على اقرار قلب ذى الجحود
ستايش خدايى را كه به امور پنهانى داناست و نشانه هاى آشكارى بر هستى او گواه اند و دين او با ديدگان بينايى ظاهرى ممكن نيست ، پس ، نه چشمى كه او را نديده است انكارش مى كند و نه دلى كه هستى او را تباه مى كند به كنه ذاتش پى مى برد... اوست آن كه نشانه هاى هستى بر اقرار باطنى منكران او گواهى مى دهد. (60)
62. بخشايش خدا
كن لله مطيعا، و بذكره آنسا، و تمثل فى حال توليك عنه اقباله عليك يدعوك الى عفوه ، و يتغمدك بفضله ، و آنت متول عنه الى غيره !
فرمانبردار خداباش و با ياد او دمخور و در آن وقت كه از او روى مى گردانى ، رويكرد او را به خود در نظر آر؛ او تو را، با آن كه از وى روى گردانده اى و به ديگرى روى آورده اى به عفو و بخشايش خويش فرا مى خواند و تو را غرق در فضل و كرم خود مى گرداند! (61)
63. بخشايش خدا
الحمد لله الفاشى فى الخلق حمده ، و الغالب جنده ، و المتعالى جده . احمده على نعمه التوام ، و آلائه العظام ، الذى عظم حلمه فعفا، و عدل فى كل ما قضى
ستايش خدايى را سزد كه ستايش در ميان آفريدگان منتشر است و لشكرش پيروز و بزرگى اش برتر از هر چيز، او را بر نعمت هاى پياپى اش و بخشش هاى بزرگش مى ستايم . آن خدايى كه بردبارى اش زياده است و مى بخشايد و در آن چه حكم كرده ، عدالت را رعايت كرده است . (62)
64. ستايش مخصوص اين خداست
الحمد لله الذى لم تسبق له حال حالا، فيكون اولا قبل ان يكون آخرا، و يكون ظاهرا قبل اءن يكون باطنا؛ كل مسمى بالوحده غيره قليل ، و كل عزيز غيره ذليل و كل قوى غيره ضعيف ، و كل مالك غيره مملوك ، و كل عالم غيره متعلم
ستايش خدايى را كه حالتى و صفتى از او مقدم بر صفت ديگرش نيست ، تا در نتيجه ، اول بودنش جلوتر از نهان بودنش . جز او هر چيز ديگرى كه نام يگانگى و تنهايى به خود گيرد، كم است . (خداوند در عين اتصاف به وحدت و يگانگى به قلت و اندك بودن وصف نمى شود) هر عزيزى جز او خوار است و هر نيرومندى جز او ناتوان و هر مالكى جز او مملوك و هر دانايى جز او، دانش آموخته (علم خداوند ذاتى است و علم ما سوى الله آموختنى و اكتسابى) . (63)
65. عظمت عفو الهى
ان الله تعالى يسائلكم معشر عباده عن الصغيرة من اعمالكم و الكبيرة ، و الظاهرة و المستوردة ، فان يعذب فانتم اظلم ، و ان قعف فهو اءكرم
اى جماعت بندگان خدا! همانا! خداى تعالى از كارهايى ريز و درشت و بى پرده و در پرده شما باز خواستتان مى كند. آن گاه ، اگر كيفرتان دهد شما بيش از اين ها ستمكار بوده ايد و اگر گذشت كند او بيش از آن بخشايشگر است . (64)
66. خدا همه جا هست
فى صفة الله سبحانه : و انه لبكل مكان ، و فى كل حين و اءوان ، و مع كل انس و جان
در وصف خداى سبحان مى فرمايد: او در هر جا و در هر زمانى و با هرانس و جنى هست . (65)
67. عفو با بردبارى

فی عظمة الله اعمرة قضاء و حکمة ، و رضاه اعمان و رحمه ، یقضی بعلم ، و یعفو بحلم
درباره عظمت خدا می فرماید: فرمان خدا حتمی و مجری و مطابق با مصلحت است و خشنودی او ایمنی و رحمت است ، از روی دانایی حکم می کند و با بردباری بخشد. (66)
68. آشکار بودن خدا
الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه ، و الظاهر لقلوبهم بحجته
ستایش خدایی را که با آفرینش موجودات برای جهانیان آشکار گشته و بر برهان خویش در دل های آنان نمودار است .
69. در وصف نآید
(67)
الذی لا یدرکه بعد الهم ، ولاینا له غوص الفطن ، الذی لیس لصفته حد محدود، و لا نعت موجود، و لا وقت معدود؛ و لا اجل ممدود
خدایی که بلندی همت ها او را در نیابد و ژرفی اندیشه ها بدو نرسد، او که صفت یا ذاتش را حد و مرزی نیست و نه از برایش حالاتی متغیر و نه زمانی محدود و مشخص و نه مدتی معلوم و معین(68)
70. در وهم نگنجد
لا یدرك بوهم ، و لا یقدر بفهم ، و لا یحد باءین
به وهم دریافته نشود و با فهم سنجیده نگردد و به مکان محدود نشود. (69)
71. بی حدی خداوند
الاحد بلا تاءویل عدد. ...
او یکی است ، اما نه آن یکی که از مقوله عدد است . (70)
72. اولین و آخرین چیز
الحمد لله الاول قبل کل اءول ، و الاخر بعد کل آخر، و باولیته وجب اءن لا اول له ، و باخریته وجب اءن لا آخرله
سپاس و ستایش خدای را که اول است پیش از هر اولی و آخر است بعد از هر آخری و به سبب اول بودنش لازم است که او را آغازی نباشد و به سبب آخر بودنش واجب است که او را پایان و آخری نباشد(71)
73. نه ابتدا دارد و نه انتها
الاول الذی لاغایة له فینتهی ، و لا آخر له فینقضی
اولی است که پایانی ندارد، تا به نهایت رسد و او را آخری نیست که پایان پذیرد. (72)
74. قبل و بعد هر چیز
لیس لاولیته ابتداء و لا لازلیته انقضاء. هو الاول و لم یزل ؛ و الباقی بلا اءجل ... لا یقال له : (متی ؟) و لا یضرب له اءمد (بحتی)... قبل کل غایة و مدة و کل احصاء و عدةٌ
ازلیت او را آغاز نیست و ابدیتش را پایانی نه . او نخستین است و پیوسته بوده و ماناست و سرآمدی ندارد... درباره او نمی توان گفت : کی ؟و ضرب الاجلی یا لفظ (تا) نمی توان تعیین کرد... پیش از هر پایان و مدتی و هر شمارش و شماری بوده است . (73)
75. اولین و آخرین
الحمد لله الاول فلا شی ء قبله ، و الاخر فلا شی ء بعده
سپاس و ستایش خدای را که نخستین موجود است و هیچ چیز پیش از او نبوده و آخرین است و چیزی بعد از او نیست . (74)
76. برترین صفات
الحمد لله الذی لم تسبق له حال حالا، فیکون اءولا قبل اءن یکون آخرا
سپاس و ستایش خدای را سزد که صفتی از او بر صفت دیگرش پیش نگرفته است ، تا اول باشد پیش از آن که آخر باشد. (75)
77. در زمان نگنجد
لم یتقدمه وقت و لا زمان .
مسبوق به هیچ وقت و زمانی نمی باشد. (76)
78. دانای هر چیز
یعلم عجیج الوحوش فی الفوات ، و معاصی العباد فی الخلوات ، و اختلاف النینان فی البحار الغامرات ، و تاطلم الماء بالریاح العاصفات

آوای و حوش در بیابان ها و گناهان بندگان در خلوت ها و آمد و شد نهنگ ها
در دریاهای بزرگ و بر هم خوردن آب ها از بادهای سخت را می داند. (77)
79. پیشی بر زمان و مکان
لا تصحبه الاوقات ، و لا ترفده الادوات . سبق الاوقات كونه ، و العدم وجوده ، و الابتداء اءزله
زمان ها با او همراه نیستند و ابزارها كمك و یاری اش نمی رسانند. بودنش بر زمان ها پیشی دارد و هستی اش و ازلی كلمه (از چه وقت) از ملك بی آغازی و قدم خارج می شود. (78)
80. خدا دانای راز نهان
لا یعزب عنه عدد قطر الماء و لا نجوم السماء، و لا سوافی الریح فی الهواء، و لا دبیب النمل علی الصفا، و لا مقیل الذر فی اللیلة الظلماء یعلم مساقط الاوراق و خفی طرف الاحداق
شمار قطره های آب ها و ستارگان آسمان و ذرات گرد و غبار پراكنده در هوا و حركت مور بر سنگ و خفتگاه مورچه گان در شب تاریك ، بر او پوشیده نیست . افتادنگاه های برگ ها و بر هم خوردن پلك ها را می داند. (79)
81. خدا رازها را می داند
خرق علمه باطن غیب السترات ، و اءحاط بغموض عقائد السریرات
دانش او به آن سوی ناپیدا پرده ها نفوذ می كند و بر افكار و باورهای پیچیده درون ها احاطه دارد. (80)
82. خدا ره رازها آگاه است .
سبحان من لا یخفی علیه سواد غسق داج ، ولا لیل ساج فی بقاع الارضی المتطاطئات ، و لا فی یفاع السفع المتجاورات ، و ما یتجلجل به الرعد فی اءفق اسماء، و ما تلاشت عنه بروث الغمام ، و ما تسقط من ورقه تزیلها عن مسقطها عواصف الانواء و انهطال اسماء! و یعلم مسقط القطره و مقرها، و مسحب الذرةُ و مجرها و ما یكفی البعوضةُ من قوتها و ما تحمل من الانثی فی بطنها
پاك و منزه است خدایی كه نه سیاهی شب دیجور بر او پوشیده است ، نه شب های آرام سرزمین های پست و نه كوه ها و تپه های قهوه ای رنگ به هم پیوسته و نه آوازی كه از تندر در كرانه آسمان بر می خیزد و نه آن چه آذرخش ابرها از آن پراكنده می شود و نه برگی كه فرو می افتد و طوفان های منسوب به ستارگان و بارش باران آن ها را از افتادن گاهشان دور می گردانند، افتادنگاه و جای قرار گرفتن هر قطره باران و جای دانه كشیدن مورد و مقصد او را و آن چه را كه برای روزی پشه كافی است و جنس جنین هر ماده ای را در شكمش می داند. (81)
83. آشكار بودن همه چیز نزد خدا
لا یخفی علیه من عباده شخوص لحظة ، و لا كرور لفظة ، و لا ازدلاف ربوة ، و لا انبساط خطوةُفی لیل داج ، و لا غسق ساج
هیچ عملی از اعمال بندگان خدا بر او پوشیده نیست ؛ نه نگاه خیره ای و نه تكرار واژه ای و نه نزدیك شدن به تپه ای و نه برداشتن گامی در شبی تیره و ظلمتی آرام . (82)
84. برتری علم خدا
كل علام غیره متعلم .
هر دانایی - جز خدا - دانش آموخته است . (83)
85. دانای ازلی و ابدی
عالم اذ لا معلوم ، و رب اذ لا مربوب ، و قادر اذ لا مقدور
او دانا بوده آن گاه كه هنوز معلومی وجود نداشت و پروردگار و مالك بوده آن گاه كه پرورده و مملوكی نبوده و توانا بوده در زمانی كه هنوز مقدوری در كار نبوده است . (84)
86. علم ذاتی خدا
عالم اذ لا معلوم ، و رب اذ لا مربوب ، و قادر اذ لا مقدور
او دانا بوده آن گاه كه پرورده و مملوكی نبوده و توانا بوده در زمانی كه هنوز مقدوری در كار نبوده است . (85)
87. عجز توصیف
لا تقع الاوهام له علی صفة ، و لا تعقد القلوب منه علی كیفیة
اوهام ، به درك صفت از او نمی رسد و دل ها به كیفیتی از او پی نمی برد. (86)
88. علم به اشیاء
احال الاشیاء لا وقاتها... عالما بها قبل ابتدائها
پدید امدن اشیاء را به زمان خودشان موكول كرد... و پیش از آن كه پدیدشان آورد به آن ها علم داشت . (87)
89. اندیشیدن در ذات خدا

الظاهر بعجائب تدبيره للناظرين ، و الباطن بجلال عزته عن فكر المتوهين
بر اثر شگفتی های تدبیرش ، برای بینندگان آشکار است به سبب شکوه عزتش از اندیشه و اوهام اندیشندگان پنهان است . (88)
90. توصیف مجاز از خدا
من وصفه فقد حده ، و من حده فقد عده ، و من عده فقد ابطل اعزله ، و من قال : (کیف) فقد استوصفه ، و من قال : (اءین) فقد حیزه
هر که خدا را وصف کند، برا یاو حد و مرز قایل شده است و هر که برایش حد و مرز قائل شود، او را شمرده است ، برایش اجزاء قائل شده است و هر که او را بشمارد، ازلی بودنش را باطل ساخته است . کسی که پرسیده : (چگونه است) بی گمان او راوصف کرده است و کسی که پرسید کجاست او را در مکان قرار داده است . (89)
91. توصیف از خدا
الذی کلم موسی تکلیما، و اءراه . لا یوصف بالازواج ، و لا یخلق بعلاج . و لا یدرك بالحواس و لا یقاس بالناس من آیاته عظیما. بلا جوارج و لا اءدوات ، و لا نطق و لا لهوات . بل ان کنت صادقا ایها المتکلف لوصف ربك ! فصف جبرائیل و میکائیل و جنود الملائکة المقربین فی حجرات القدس مرجحنین ، متولهة عقولهم اءن یحدوا اءحسن الخالقین . فانما یدرك بالصفات ذوو الهیئات و الادوات و من ینقضی اذا بلغ اءمد حده بالفناء
به جفت ها، وصف نمی شود و در افرینش موجودات نیازی به ممارست و ابزار ندارد و با حواس درك نمی شود... ای کسی که متکلفانه در وصف پروردگارت می کوشی ! اگر راست می گویی جبرئیل و میکائیل و سپاه فرشتگان مقرب را وصف کن ، همان ها که در غرفه های پاك در برابر سلطنت و عظمت خدا خاضع اند و خردهایشان در تعریف و وصف بهترین آفرینندگان متحیر است . تنها موجوداتی به وسیله صفات درك می شوند که دارای شکل و هیات و ابزار وجوارح هستند و نیز کسی که چون مدتش به سر آمدد و به نقطه ء پایان خود رسید، فانی می شود. (90)
92. عاجز از توصیف مخلوق
کیف یصف الهه من یعجز عن صفة مخلوق مثله !
کسی که از وصف آفریده ای مانند خود ناتوان است ، چگونه تواند خدای خویش را وصف کند؟(91)

عجز خرد از درك خدا .
لم یطلع العقول علی تحدید صفته ، و لم یحجبها عن واجب معرفته
خردها را بر حد و نهایت صفاتش آگاه نساخته و در عین حال مانع و حجاب خردها از شناخت او در حد ضرورت نشده است . (92)
94. شگفتی خرد از عظمت کردگار
الحمد لله الذی اظهر من آثار سلطانه ، و جلال کبریائه ما حیر مقل العیون من عجائب قدرته ، و ردع خطرات هماهم النفوس عن عرفان کنه صفته
ستایش خدایی را که از نشانه های پادشاهی و شکوه کبریایی اش چیزهایی را آشکار نمود، که دیده خردها را از مشاهده شگفتی های قدرت خود به حیرت در آورد و اندیشه هایی که درجان ها خطور می کند، از شناخت کنه صفت خویش بازداشت . (93)
95. قدرت خداوندی
لا ینقص سلطانك من عصاك ، و لا یزید فی ملك من اءطاعك ، و لا یرد اءمرك من سخط قضاءك
خدایا! کسی که تو را معصیت کند از قدرتت کم نمی شود، و کسی که تو را اطاعت کند بر حکومتت افزون نگردد، و کسی که از قضاوتت ناخرسند باشد، فرمانت را بر نمی گرداند. (94)
96. ناتوانی هر توانا
کل قادر غیره یقدر و یعجز.
هر توانایی ، جز او آمیخته ای از توانایی و ناتوانی است . (95)
97. دو صفت خدا
ان الامر بالمعروف ، و النهی عن المنکر، لخلقان من خلق الله سبحانه ؛ و اءنهما لا یقربان من اءجل ، و لا ینقضان من رزق

به راستی که امر به معروف و نهی از منکر دو صفت از صفات خداوند سبحان است که نه مرگ کسی را نزدیك می کنند و نه از روزی کسی می کاهند. (96)
98. خدا منقم
کفی بالله منتقما و نصیرا! و کفی بالکتاب حجیجا و خصیما
کافی است که خداوند انتقام گیرنده و یاری کننده باشد، و کافی است که قرآن ، برای گناهکاران و منکران دشمن باشد.
99. قدرت ازلی
(97)
قادر اذ لا مقدور
قادر بوده در زمانی که مقدوری نبوده است (قدرت ازلی و از صفات ذاتی خدا است). (98)
100. نحوه ء تکلم الهی
الذی کلم موسی تکلیما، و اراه من آیاته عظیما. بلا جوارح و لا ادوات ، و لا نطق و لا لهوات
کسی که موسی علیه السلام سخن گفت ، سخن گفتنی و برخی از نشانه های بزرگ خویش را بدو نمایاند، بی آن که اندامی و ابزاری و نطقی و زبانچه ای داشته باشد. (99)
101. صداقت و عدالت خدای تعالی
فی صفة الله سبحانه : الذی صدق فی میعاده ، و ارتفع عن ظلم عباده ، و قام بالقسط فی خلقه
خداوندی که در وعده خود صادق است و بالاتر و بی نیازتر از آن است که ستمی بر بندگانش روا بدارد، عدالت را در میان بندگانش برپا نمود. (100)
102. سخن گفتن خدا با نهان بشر
ما برج لله - عزت الاوه - فی البرهة، و فی اءزمان الفترات عباد ناجاهم فی فکرهم ، و کلمهم فی ذات عقولهم
خداوند - که نعمت ها و بخشش هایش عزیز و ارجمند باد - در هر برهه و در هر دوره ای از فترت (فاصله ظهور دو پیامبر) همواره بندگانی داشته است که در اندیشه هایشان با آنان نجوا می کرده و در اندرون خردها یشان با آن ها سخن می گفته است . (101)
103. خدا سخنگوست
یقول و لا یلفظ، و یحفظ و لا یتحفظ، و یرید و لا یضمر. . یخبر لا بلسان و لهوات ، و یسمع لا بخروق و ادوات یحب و یرضی من غیر رقة ، و یبغض و یغضب من غیر مشقة . یقول لمن اءراد کونه : کن فیکون . لا بصوت یقرع ، و لا بنداء یسمع . و انما کلامه سبحانه فعل منه اءنشاه و مثله ، لم یکن من قبل ذلك کائنا، و لو کان قدیما لکان الها ثانیا
خبر می دهد، اما نه به وسیله زبان و زبانچه ها و می شنود اما نه با سوراخ های گوش و ابزارهای شنیدن ، سخن می گوید اما نه با تلفظ کردن و و از بر می کند اما نه با حافظه ... به هر چه اراده کند که هستی یابد، می گوید: باش و او هستی می یابد، اما این گفتن او نه با صدایی است که پرده گوش را بکوبد و نه با آوازی که شنیده شود، بلکه گفتار خدای سبحان فعل اوست که آن را ایجاد کرده و تجسم می بخشد و پیش تر وجود نداشته است ؛ زیرا اگر فعل او قدیم و ازلی می بود آن خدای دومین بود. (102)
104. اعلمیت خدا
لما مدحه قوم فی وجهه فقال : اللهم انك اءعلم بی من نفسی ، و اءنا اءعلم بنفسی منهم ، اللهم اجعلنا خیرا مما یظنون ، و اغفر لنا ما لا یعلمون
خداوند! همانا تو نسبت به من از :در حالی که گروهی در برابر و پیش روی وی زبان به ستایش او گشودند فرمود خود من داناتری و خود من نسبت به خود از این ها که مرا می ستایند داناترم . خدایا! تو ما را از آنچه اینان درباره ما گمان می برند بهتر قرار ده و درباره آنچه این ها نمی دانند ما را بیامرز(103)
105. خدای ازلی و ابدی
لم ترك العیون فتخبر عنك ، بل کنت قبل الواصفین من خلقك . اءنت الابد لا اءمد لك ، و اءنت المنتهی فلا محیص سبحانك ما اءعظم ما نری من خلقك ! عنك ، و اءنت الموعد فلا منجی منك الا اءلیك . سبحانك ما اءعظم شاءنك
چشم های آفریدگان تو را ندیده اند تا از تو خبر دهند، بلکه پیش از آن که آفریدگانت تو را توصیف کنند بوده ای . تو یك موجود ازلی و ابدی هستی و برایت انتهایی نیست و تو پایانی هستی که جز بازگشت به سوی تو راهی نیست . و عده گاهی هستی که از (حکم) تو گریزی نیست جز به سوی تو. (پروردگار!) پاك و منزهی چه بزرگ است مقام تو! و چقدر عظیم است آنچه از آفریدگانت می بینیم . (104)

106. ندیدن خدا با چشم
لم يدركك بصر، ادركت لابصار
. هيچ چشمى تو را در نيابد (بلكه) تو ديدگان را درمى يابى (105)
107. سخن گفتن و خواسته هاى الهى
قول و لا يلفظ... و يريد و لا يضمر
. سخن مى گويد اما نه با تلفظ كردن ... و مى خواهد اما خواست او با انديشه و تدبير درونى همراه نيست (106)
108. خدا صداها را مى شنود
يعلم عجيج الوحوش فى الفلوات ، و معاصى العباد فى الخلوات ، و اختلاف النينان فى البحار الغامرات ، و تلاطم الماءء بالرياح العاصفات
خداى بزرگ صداى جانوران وحشى را در بيابان ها و گناهنا بندگان را در خلوت ها و آمد و شد ماهيان را در دل درياها و بر هم خوردن آب (درياها) را از بادها سخت مى داند. (107)
109. شناخت خدا بدون چشم
المعروف من غير روية ، و الخالق من غير منصبة
. خداوندى كه بدون اين كه ديده شود شناخته شده و بدون رنج و زحمت آفريننده موجودات است (108)
110. ندريدن پرده ء انسانيت در برابر خدا
لا تهتكوا اءستاركم عند من يعلم اسراركم
اى مردم)! پرده خود را در پيش كه رازهاى شما را نيك مى داند ندريد) (109)
111. ترس از خدا
اءيها الناس ! اتقوا الله الذى ان قلتم سمع ، و ان اضمرتم علم
اى مردم ! بترسيد از خدايى كه اگر سخن بگوييد مى شنود، و اگر مخفى كنيد مى داند. (110)
112. بزرگى خدا را با عقل اندازه نگيريد
لا تقدر عظمة الله سبحانه على قدر عقلك فتكون من الهالكين
. بزرگى و عظمت خداى سبحان را با عقلت اندازه مگير كه هلاك و تباه مى شوى (111)
113. ما از خداييم و به سوى او بر مى گرديم .
فقال عليه السلام : اءن قولنا: (انا لله) اقرار على انفسنا بالملك ؛ و (سمع رجلا يقول : انا لله و انا اليه راجعون قولنا: و انا اليه راجعوناقرار عن انفسنا بالهلك
امام على عليه السلام از مردى شنيد كه مى گويد: ما از خداييم و به سوى او باز مى گرديمآن حضرت فرمو: سخن ما كه مى گوييم (ما از خداييم) اعتراف ماست به تسلط خداى بزرگ بر ما (كه مملوك او هستيم) و اين كه مى گوييم (به سوى او باز مى گرديم) اقرار ماست به فانى شدن خود. (112)
114. پرهيز از برابرى با عظمت خداوندى
اياك و مساماة الله فى عظمته و التشبه به فى جبروته ، فان الله يذل كل جبار، و يهين كل مختال
سخت بپرهيزيد از اين كه در صدد برابرى با عظمت خداوندى برآيى ، و خود را در جبروت ربوبى با خداوند متعال همانند بينى ؛ زيرا خداوند هر جبارى را ذليل ، و هر متكبرى را پست و خوار مى سازد. (113)
115. همه چيز مملوك خداست
لما سئل عن معنى قولهم لا حول و لا قوة الا بالله-: انا لا نملك مع الله شيئا، و لا نملك الا ما ملكنا؛ فمى ملكنا ما هو اءملك به منا كلفنا، و متى اءخذه منا وضع تكليفه عنا
هنگامى كه از آن حضرت از معناى سخن آنان (لا حول و لا قوة الا بالله) پرسده شد، فرمود: ما با وجود خدا بر هيچ چيزى مالك نيستم و نيز به آنچه او بر ما تمليك كرده است مالك نمى باشيم ، پس هر موقعى كه بر ما تمليك كرد آنچه را كه او از ما به آن مالك تر است ما را مكلف فرموده و هر موقع كه آن را از ما گرفت تكليف آن را از . ما ساقط نموده است (114)
116. هيچ چشمى خدا را نمى بيند
لم يدركك بصر، ادركت لابصار.
.) هيچ چشمى تو را در نميابد، ولى تو ديده ها را در مى يابى (و ديدگان ما از دين آن ها عاجز است (115)
117. خداوند بينا است
بصير اذ لا منظور اءليه من خلقه
خداوند متعال) بيناست ، حتى زمانى كه مخلوقاتش وجود نداشته باشند كه مورد نظر قرار گيرند) (116)

118. توکل بر خدا
هو حسبنا و نعم الوكيل !
خدای بزرگ برای ما کافی است و بهترین وکیل است . (117)
119. بی همتایی در خلقت
لم يستعن على خلقها باءحد من خلقه
در آفرینش موجودات از هیچ یك از آفریدگانش كمك نگرفته است . (118)
120. راز و نیاز با خدا
اذا ناجيته علمی نجواك .
زمانی که با او راز و نیاز می کنی ، آن را می داند. (119)
121. دو صفت خاص الهی
الحمد لله الذى لبس العز و الكبرياء؛ و اختار هما لنفسه دون خلقه ، و جعلهما حمى و حرما على غيره ، و اصطفا هما لجلاله
ستایش خدای راست که عزت و کبریاء مطلق از ان او است ، خداوند این دو مقام عالی را تنها برای خود برگزیده و هیچ کس شایسته آن دو نمی باشد. خداوند سبحان آن دو صفت را برای دیگران حوزه و حرم ممنوع قرار داد و برای جلال خود برگزید. (120)
122. عاری از ماعر و ادراك
بتشعيره المشاعر عرف اءن لا مشعرله
با آفریدن مشاعر و حواس معلوم شد که او منزه از مشاعر و آلات ادراك است . (121)
123. پنهان و آشکار
كل سر عندك علانيه ، و كل غيب عندك شهادةُ
هر پنهانی نزد تو آشکار و هر غایبی نزد تو حاضر است . (122)
124. پرهیز از معصیت در خلوتگاه
اتقوا معاصى الله فى الخلوات فان الشاهد هو الحاكم
از معصیت خدا در خلوتگاه ها بپرهیزید که خدایی که شاهد گناهان شماست خود قاضی و حاکم است . (123)
125. عجز قول از شناسایی خدا
الحمد لله الذى انحسرت الاوصاف عن كنه معرفته ، و ردعت عظمته العقول ، فلم تجد مساغا الى بلوغ غاية ملكوته !
سپاس مخصوص خداوندی است که وصف ها (از رسیدن) به کنه معرفت او درمانده اند و عظمتش عقول انسان ها را از رسیدن به ذات اقدسش طرد نموده است تا حدی که راهی برای رسیدن به غایت ملکوت او در نیافته است . (124)
126. صفات ذات
سبحان من اءدمج قوائم الذرة و الهمجة الى ما فوقهما من خلق
پاك و منزه است خدایی که موران کوچك و پشه های خرد را و (حیوانات) بزرگ تر از آن ها را بر پای خویش استوار ساخته است . (125)
127. خدای زمین و زمان
اللهم داحى المدحوات ، وداعم المسموكات ، و جابل القلوب على فطرتها، شقيها و سعيدها
خداوندا! ای گسترنده و رها کننده گسترده ها! (برای کار خود) و ای برپا دارنده آسمان های بلند وای آفریننده دل ها -چه شقی و چه سعید - بر فطرت اصلی خود. (126)
128. رضای خداوندی
فى ختام كتابه للاشتر: و انا اسال الله بسعةُ رحمته ، و عظيم قدرته على اعطاء كل رغبة ان يوفقنى و اياك لما فيه رضاه من الاقامة على العذر الواضح اليه والى خلقه
در پایان عهدنامه خود به مالك اشتر می فرماید: من از رحمت واسعه خداوندی و قدرت عظمیش مساءلت می دارم که خواسته های ما را عنایت فرماید و من تو را موفق بدارد به آنچه رضای او در آن است از پربرجا بودن در عتذار واضح در پیشگاه او و بندگانش . (127)
129. شایسته نیکوترین صفات

اللهم انت اهل الوصف الجميل ، و التعداد الكثير، ان تؤ مل فخير مامول ، و ان ترج فخير مرجؤ . اللهم و قد بسطت لی فیما لا اءمدح به غيرك ، و لا اثنی به علی اءحد سواك ، و لا اوجهه الی معادن الخيبة و مواضع الريبة ، و عدلت بلسانی عن مدائح الادميين ، و الثناء علی المربوبين المخلوقين . اللهم و لكل مثن علی من اثنی علیه مثوبة من جزاء، او عارفة من عطاء؛ و قد رجوتك دليلا علی ذخائر الرحمة و كنوز المغفرة . اللهم و هذا مقام من افردك بالتوحيد الذی هو لك ، و لم یر مستحقا لهذه المحامد و الممادح غيرك

خداوندا! تو شایسته وصف نیکو و دارای کمالات بی انتهایی ، اگر انجام آرزویی از تو خواسته شد، تو بهترین کسی هستی که آرزوی آرزومندان را برآوری و اگر برآورده شدن امیدی از تو خواسته نشود، تو گرامی ترین کسی خداوند! تو به من چنان زبان گویا و فصیح عطا فرمودی که جز تو، کس دیگری را ثنا .هستی که به او امید ورزند . نمی گردانم (نمی گویم و آن را به مواضع نامیدی و موارد شك و تردید (یعنی توجه به غیر خدا خداوندا!) تو زبان مرا از این که به مدح یکی از آدمیان بگشایم و به ثنا خوانی مخلوقات آفریده شده ات به کار بندم) . برگردانیدی

خداوندا! این مقام و موقعیت کسی است که تنها تو را به توحیدی که مخصوص به تو است می ستاید و جز تو هیچ کس را سزاوار این ستایش ها و ثناخوانی ها نمی داند. (128)

130. حکمت خداوند

جعله سبحانه علامُة لتواضعهم لعظمته ، و اذعانهم لعزته

حکمت خداوندی در این ماءموریت کمال بخش (حج)، سر فرود آوردن آزادانه مردم در برابر عظمت ربوبی و پذیرش عزت کبریایی او است . (129)

131. بی حدی خدا

لا یشمل بحد، و لا یحسب بعد؛ و انما تحد الادوات اءنفسها، و تشیر الالات اءلی نظائرها

مشمول هیچ حدی نمی شود و با شماره و عدد به حساب در نمی آید، بلکه ادوات خود را محدود می سازند و آلات و ابزارها به همانند خود اشاره می کنند. (130)

132. عظمت آفرینش الهی

سبحانك ما اءعظم ما نری من خلقك ! و ما اضغر كل عظيمة فی جنب قدرتك ! و ما اءهول ما نری من ملكوتك ! و ما اءحقر ذلك فیما غاب عنا من سلطانك

خدایا! تو را پاك و منزه می دانیم ، چه بزرگ وعظیم است آنچه از مخلوقات تو مشاهده می کنیم و چه کوچك است عظمت مخلوقات تو در جنب قدرت تو، چه عظیم و هولناك است آنچه از قدرت و سلطنت تو می بینیم و چه حقیر و کوچك است انچه در این باره می بینیم در قبال آنچه از قدرت تو بر ما نهان است . (131)

133. شایسته ستایش حقیقی

الحمد لله الذی لا یبلغ مدحته القائلون

ستایش مخصوص خداوندی است که هیچ گوینده و سخنوری توانایی ستودن او را بدان گونه که شایسته ذات مقدس اوست ندارد. (132)

134. سوگند ستمگر

اءحلفوا الظالم - اءذا اءردتم یمینه - باءنهُ بریء من حول الله و قوته ؛ فانهُ اذا حلف بها كاذبا عوجل العقوبةُ، و اذا حلف بالله الذی لا اله الا هو لم یعاجل ، لانه قد و حدالله تعالی

هرگاه خواستید ستمگر را سوگند دهید، چنین سوگندش دهید که بگوید از حول و قوه خدا به دور باشم ، زیرا اگر به دروغ چنین سوگندی یاد کند بی درنگ سزایش را خواهد چشید. اما اگر بگوید: سوگند به خدایی که جزا و خدایی نیست . در کیفر او درنگ خواهد شد؛ زیرا خدای تعالی را به یگانگی ستوده است . (133)

135. محیط و محاط بر هر چیز

لا ان الاشیاء تحویه او تهویهُ، او اءن شیئا یحمله اءو یعدلهُ. لیس فی الاشیاء بوالج ، و لا عنها بخارج

چنان نیست که اشیاء او را احاطه کنند و با خود حرکت دهند و یا چیزی او را بر دارد و در نتیجه ، با خود کج و راستش کند؛ نه درون چیزهاست و نه بیرون از آن ها. (134)

136. اثبات صفات خدا

الحمد لله الدال علی وجوده بخلقه ، و بمحدث خلقه علی اءزلیته ؛ و باشتبا ههم علی اءن لا شبه له

سپاس و ستایش خداوندی را است که خلقش را دلیل وجود خویش قرار داد و حادث بودن آفریدگانش را دلیل بر ازلیت خویش و همانندی آن ها را دلیل بر همانند نداشتن خود. (135)

137. عالم به همه چیز

قسم اءرزاقهم ، و اءحصی آثارهم و اءعمالهم ، و عدد اءنفسهم ، و خائنة اءعينهم ، و ما تخفی صدور هم من الضمير
ارزاق مخلوقاتش را تقسیم و آثار و اعمال و عدد نفوس آن ها را حساب فرموده است و به خیانت چشم های آنان عالم و به آنچه که در سینه های خود مخفی نموده اند آگاه است . (136)
138. علم عظیم خدا
علمه بالاموات الماضين كعلمه بالاحياء الباقين ، و علمه بما فی السموات العلی كعلمه بما فی الارضين السفلی
علم او به مردگان گذشته ، همچون علم او به زندگان آینده است و علم او به آنچه در آسمان های برین است ، همانند علم اوست به آنچه در زمین های زیرین است . (137)
139. خدا وصف نمی شود
لا يجری عليه اسلكون و الحركة . و كيف يجری عليه ما هو اءجرا و يعود فيه ما هو اءبداه ، و يحدث فيه ما هو اءحدثه ! اذا لتفاوتت ذاته ، و لتجزاء كنهه ، و لا متنع من الازل معناه ، و لكان له وراء اذ وجد له امام ، و لالتمس التمام اذ لزمه النقصان . و اذا لقامت آية المصنوع فيه ، و لتحول دليلا بعد اءن كان مدلولا عليه ، و خرج بسلطان الامتناع من اءمتناع من اءن يؤ ثر فيه ما يؤ ثر فی غيره
سکون و حرکت در او به وقوع نمی پیوندد؛ چگونه پدیده ای درباره او به وقوع پیوندد که او خود آن را به جریان انداخته و چیزی به او برگردد که خود آن را هستی بخشیده و چیزی در او پدید آید که خود آن را پدید آورده است ؟زیرا در این صورت ، ذات او دستخوش تغییر شود و حقیقت وجودش دارای اجزاء گردد و حقیقتش از ازلی بودن امتناع ورزد و چون برای او جلوی است ، پشت سری هم خواهد داشت و چون کاستی ملازم اوست ، پس طالب کمال خواهد بود، همچنین اگر حرکت و سکون در او راه یابد، نشانه مخلوق بودن در او تحقق یابد و دلیل بر وجود آفریننده ای خواهد بود، در صورتی که پیش تر همه چیز دلیل بر وجود او بود در حالی که وجود خداوند امتناع دارد از این که عوامل تاءثیر گذار در غیر، در او نیز تاءثیر بگذارد. (138)
140. آفریننده بی همتا
الخالق من غير روية.
آفریننده است ، بی آن که اندیشه و تدبر کند. (139)
141. وجودی جدا و پیوسته
لم يحلل فی الاشياء فيقال : هو كائ، و لم يناء عنها فيقال : هو منها بائن
در اشیاء حلول نکرده ، تا در نتیجه گفته شود او در آن ها وجود دارد و از آن ها دور نگشته ، تا گفته شود او از آن ها جداست . (140)
142. نه درون چیزها و نه بیرون آن ها
لم يقرب من الاشياء بالتصاق ، و لم يبعد عنها بافتراق
نزدیکی او به چیزها به نحو چسبیدن به آن ها نیست و دوری اش از آن ها به گونه جدا شدن نمی باشد. (141)
143. نه زاده و نه زاییده شد
لم يلد فيكون مولودا، و لم يولد فيصير محدودا
نه زاده است تا در نتیجه خود زاده کسی دیگر باشد و نه زاده کسی است تا در نتیجه محدود باشد. (142)
144 معنی آفرینندگی خدا
الخالق لا بمعنی حركة و نصب .
آفریننده است نه به این معنا که کار آفریدنش با حرکت و فعالیت و رنج و زحمت همراه باشد. (143)
145. شنوایی حق
و كل سميع غيره يصم عن لطيف الاصوات ؛ و يصمه كبيها، و يذهب عنه ما بعد منها
هر شنوایی ، جز او، آواهای ظریف را نمی شنود و صداهای شدید نیز گوشش را کر می کند و صداهای دور دست را نمی تواند بشنود. (144)
146. علم خدا در وصف نگنجد
اشهد اءنه عدل عدل ، و حكم فصل .
گواهی می دهم که خداوند دادگری است که به عدل رفتار می کند و حاکم داوری است که حق باطل را از هم جدا می سازد. (145)
147. حاضر بودن هر غایبی نزد خدا

. كل عيب عندك شهادة
هر غیبی برای تو شهود است . (146)
148. مالك همه چیز
. كل مالك غيره مملوك
هر مالکی ، جز خداوند مملوك است . (147)
149. خرسندی و ناخرسندی خداوند
اعلموا اءنه لن يرضى عنكم بشى ء سخطه على من كان قبلكم ، و لمن يسخط عليكم بشى ء رضيه ممن كان قبلكم
بدانید که خداوند به کاری از ملت های قبل ناخرسند بوده هرگز برای شما خشنود نمی شود و کاری که باری
گذشتگان خشنود بوده هرگز برای شما ناخرسند نخواهد شد. (148)
4. قضا و قدر

150. پاداش شکیبایی
اءن صبرت جرى عليك القدر و انت ماءجور، و ان جزعت جرى عليك القدر و اءنت مازور
اگر شیکیبایی ورزی حکم و قدر خداوند بر تو رفته است و پاداش داری و اگر بی تابی کنی تقدیر الهی بر تو جاری
است و گناهکاری . (149)
151. ظاهر نیکوی روزگار
ما قال الناس لشى ء(طوبى له) الا و قد خباء له الدهر يوم سوءمردم درباره هیچ چیزی نگویند: خوشا آن مگر این
که روزگار برای آن (ظاهر خوش نما) روز نامبارکی پنهان کرده باشد. (150)
152. تغییر قضا با صدق و خلوص
فلما راى الله صدقنا اءنزل بعدونا الكبت ، و اءنزل علينا النصر حتى استقر الاسلام ملقيا و متبوئا اءوطانه
وقتی که خداوند صدق و خلوص ما را دید، دشمن ما را به ذلت و خواری نشاند و پیروزی را بر ما فرستاد. تا آن
گاه که اسلام مانند شتری که گردن بر زمین بنهد و حالت تسلیم به خود بگیرد، استقرار یافت و در جایگاه های خود
عقول و دل های مسلمانان) جای گیر شد. (151)
153. قضای الهی
حتى اذا و افق وارد القضاء انقطاع مدة البلاء حملوا بصائرهم على اسيافهم و دانوا لربهم باءمر واعظهم
آن گاه که عامل قضای خداوندی با پایان یافتن مدت آزمایش موافقت نمود بصیرت های خود را بر شمشیرهایشان
حمل کردند و با اطاعت از امر راهنمایشان به پروردگار نزدیك شدند. (152)
154. ناخرسند از قدر الهی
من اءصبح على الدنيا حزينا فقد اءصبح لقضاء الله ساخطا
کسی که صبح کند و به خاطر دنیا محزون باشد، از قضا و قدر الهی ناخرسند است . (153)
155. سرنوشت و تقدیر
لا يجرى لاحد الاجرى عليه ، و لا يجرى عليه الا جرى له . و لو كان لاحد اءن يجرى له و لا يجرى عليه ، لكان
ذلك خالصا لله سبحانه دون خلقه ، لقدرته على عباده ، و لعدله فى كل ما جرت عليه صروف قضائه
حق چیزی است که به نفع کسی به جریان نمی افتد، مگر این که روزی دیگر به ضرر او سراغش را خواهد گرفت
(و بالعکس) و به ضرر کسی جاری نمی شود مگر این که روزی دیگر به سود او به جریان می افتد و بنا بود که
حق همواره به سود کسی جاری گردد نه بر ضرر او، چنین وضعی درباره حق فقط به طور خالص برای خدا
منحصر بود؛ زیرا او است پیروز مطلق بر بندگانش و به جهت دادگری مطلق او در همه مواردی که انواع قضای
(حکم) او در آن ها به جریان می افتد. (154)
156. سپاس تقدیر الهی
الحمد الله على التقدير حتى تكون الافة فى التدبير
ستایش می کنم خدا را در برابر چیزی که قضایش به آن متعلق گشته و به هر فعلی که مقدر فرموده و مرا به شما
مبتلا ساخته است . (155)
157. آفت در تدبیر
يغلب المقدر على التقدير حتى تكون الافة فى التدبير
قدر الهی بر تدبیر پیروز شود تا آن جا که آفت در تدبیر باشد. (156)
158. مصدر قضا و قدرها

اءان صبت عليهم المصائب لجؤ وا الى الاستجازة بك ، علما بان اءزمة الامور بيدك ، و مصادرها عن قضائك
اگر مصیبت های روزگار بر سر اولیاء الله تاختن آورد، پناهندگی به تو جویند؛ زیرا می دانند که زمام همه امور به دست تو است و صدور آن ها از مقام قضای تو. (157)

159. ناخشنودی به قضای الهی

اءلا فالحذر الحذر من طاعة ساداتكم و كبرائكم الذين تكبروا عن حسبهم ، و ترفعوا فوق نسبهم ، والقوا الهجينه على ربهم ، و جاحدوا الله على ما صنع بهم . مكابرة لقضائه ، و مغالبةُ لالائه
آگاه شوید! بر حذر و بیمناك باشید از اطاعت آقایان و بزرگان خود، کسانی که از ارزش های واقعی حیثیت خود را بالاتر تلقی کردند و بالاتر از نسب خود سربلند نمودند، زشتی کار خود را به خدا نسبت دادند و درباره آن چه که خداوند با آنان انجام داده است انکار ورزیدند، این همه (خطا کاری ها) را در رویا رویایی جاهلانه و متکبرانه با قضاء خداوندی و پیروزی جستن بر نعمت های او مرتکب شدند. (158)

160. قطعیت تقدیر

لن يبطى ء عنك ما قد قدر لك .
آن چه که برای تو تقدیر شده است از تو به تاءخیر نخواهد افتاد. (159)

161. خرسند نبودن به قضا

لا ينقص سلطانك من عصاك و لا يزيد فى ملك من اءطاعك ، و لا يرد اءمرك من سخط قضاءك
کسی که تو را معصیت کند از سلطه تو خدا نکاهد و کسی که اطاعتت کند بر ملك تو نیفزاید، و کس که از قضای تو به غضب آید نتواند امر تو را برگرداند. (160)

162. تقدیر معلوم الهی

احمده الى نفسه كما استحمد اءلى خلقه ، و جعل لك شى ء قدرا، و لك قدر اءجلا و لكل اجل كتابا
ستایش می کنم خدا را برای تقرب به او و همان گونه که خود از مردم ستایشش را خواسته است و برای هر چیزی اندازه ای قرار داده و برای هر اندازه ای مدتی محدود، و برای هم مدتی قراری ثابت . (161)

163. تقدیر معلوم الهی

لما سئل عن القدر :- طريق مظلم فلا تسلكوه ، و بحر عميق فلا تلجوه ، سر الله فلا تتكفوه
از آن حضرت علیه السلام درباره قدر سوال شد، پس فرمود: راهی است تاریك ! پس آن راه را در پیش نگیرید و دریایی است عمیق پس در آن وارد نشوید و راز خداوندی است پس برای کشف آن خود را به زحمت نیندازید.(162)

164. تقدیر و تدبیر

تذل الامور للمقادير حتى يكون الحتف فى التدبيركارها و چاره جویی ها در برابر تقدیرات الهی خوار می گردد. تا آن حد که گاه چاره جویی انسان موجب هلاك او می گردد. (163)

165. فرمان های محکم حق

اءمره قضاء و حكمة ، و رضاه اءمان و رحمة ، يقضى بعلم ، و يعفو بحلم
فرمان خداوند بر مبنای قضا و حکمت ، و رضای او موجب آمال و رحمت است حکم او بر مبنای علم ، و منشاء عفو او هم است . (164)

166. تقدیر الهی

المقدر لجميع الامور بلا روية و لا ضمير
آفریننده است با سنجش دقیق برای همه کائنات بدون اندیشه و مفاهیم درونی . (165)

167. نامعلومی سرنوشت

رب مستقبل يوما ليس بمستدبره ومغبوط فى اءول ليله ، قامت بوا كيه فى آخره
چه بسا کسی که روز به زندگی روی آورده ؛ اما شب آن روز را ندیده ، و بسا کسانی که در آغاز شب به او رشك برده اند؛ اما در پایان شب بر مرگ او گریسته اند. (166)

168. آرزوی بهترین تقدیر

استودع الله دينك و دنياك و اساله خير القضاء لك فى العاجلة و الاجلة و الدنيا و الاخرةُ
دین و دنیای تو را به خدا می سپارم و از او می خواهم که در حال و آینده در دنیا و آخرت بهترین سرنوشت را برای تو در نظر بگیرد. (167)

169. خشم به قضای الهی

من اصبح علی الدنیا حزینا، فقد اءصبح لقضاء الله ساخطا، و من اصبح یشکو مصیبهٌ نزلت به ، فقد اصبح یشکو ربه

کسی که به خاطر مال دنیا اندوه خورد، به قضای الهی خشم ورزیده و کسی که از مصیبتی که به او رسیده به خلق شکایت برد، از پروردگارش شکایت کرده است . (168)
170. قضای متقن الهی
لم یوده خلق ما ابتدا، ولا تدبیر ما ذرا، و لا وقف به عجز عما خلق ، و لا ولجت علیه شبهُة فیما قضی و قدر، بل قضاء متقن ، و علم محکم ، و امر مبرم
آفرینش آن چه که خلق نموده و تدبیر آن چه که به وجود آورده است سنگینی و خستگی برای او نداشته و ناتوانی از ایجاد کائنات و به راه انداختن آن او را متوقف نساخته است و در اجرای قضا و گستردن نقشه هستی اشتباهی بر او وارد نگشته است ، بلکه کار او قضایی است متقن و علمی است محکم و امری است قطعی . (169)
5. توصیف فرشتگان

171. آفرینش فرشتگان
خلق سبحانه لاسکان سمواته ، و عمارُة الصفیح الاعلی من ملکوته ، خلقا بدیعا من ملائکته ، و ملا بهم فروح فجاجها، وحشابهم فتوق اءجوائها
خدای سبحان برای سکونت بخشیدن در آسمان ها و آبادانی بالاترین قسمت ملکوت و عظمت خویش (افلاک بلند) مخلوقاتی بدیع و نوظهور، یعنی فرشتگان را آفرید و آنها را در راه های گشاده آسمان ها و فضاهای وسیع میان آنها قرار داد و همیشه میان آن ها راه های گشاده(170)
172. بندگی بی کسالت
من ملائکتك ، لا یساءمون من عبادتك
گروهی از فرشتگانت هستند که از بندگی تو خسته نمی شوند. (171)
173. درجه یقین فرشتگان
لم ترم الشکوك بنوازعها عزیمهٌ ایمانهم ، و لم تعترل الظنون علی معاقد یقینهم
انگیزه های امیال و شك و تردیدها، استحکام ایمان آنان را متزلزل و مختل نساخت ، گمان ها و پندارها به دژهای محکم یقین آنان ، ازدحام و هجوم نیاورد. (172)
174. توصیف فرشتگان
انشاء هم علی صور مختلفات ، و اءقدار متفاوتات ، اءولی اءجنحة تسبح جلال عزته ... و منهم من هو فی خلق الغمام الدلح و فی عظم الجبال اشمخ ، و فی قترة الظلام الابهم ، و منهم من خرقت اءقدامهم تخوم الارض السفلی ، فهی کرایات بیض قد نفذت فی مخارق الهواء، و تحتها ریح هفافهٔ تحبسها علی حیث انتهت من الحدود المتناهیهٔ، قد استفر غتهم اءشغال عبادته.
خدای سبحان فرشتگان را به صورت های مختلف و اندازه های گوناگون آفریده است : (که بالدارانی هستند) همواره تسبیح جلال و عزت او را می گویند. گروهی از آنان در میان ابرهای پر آب و در کوه های مرتفع و بلند و در ظلمات تاریك قرار دارند و جمعی دیگر قدم هایشان تا قعر زمین پایین رفته و همانند پرچم های سفیدی دل هوا را شکافته و در زیر آن بادهایی است که به نرمی حرکت می کنند و آنها را در جای خویش نگه می دارد، اشتغال به عبادت حق آن ها را از هر کار دیگری باز داشته است . (173)
175. اراده فرشتگان در عبادت
لا تعدو عزیمهٔ جدهم بلادهٔ الغفلات ، و لا تنتضل فی هممهم خدائع الشهوات
سستی ناشی از عفلت ها بر اراده آن ها به کوشش در عبادت چیره نگردد و تیرهای خدعه آلود شهوت ها و هوس ها، همت های آنان را آماج خود قرار ندهد. (174)
176. کم بودن طاعت ملایك
انهم علی مکانهم منك ، و منزلتهم عندك ، و استجماع اءهوائهم فیك و کثرة طاعتهم لك ، و قلة غفلتهم عن اءمرك ، لو عاینوا کنه ما خفی علیهم منك لحقروا اءعمالهم ، و لزروا علی انفسهم ، ولعرفوا اءنهم لم یعبدوك حق عبادتك ، و لم یطیعوك حق طاعتك
آنان با همه منزلتی که نزد تو دارند و همه وجودشان عشق به توست و با وجود فراوانی طاعتشان از تو و غافل نبودنشان از تو، اگر حقیقت آن چه را از تو بر آنان پوشیده است مشاهده کنند، بی گمان اعمال خویش را خرد

شمارند و بر خويشتن خرده گيرند و دريابند كه تو را چنان كه سزد عبادت نكرده اند و چندان كه شايسته است طاعتت ننموده اند.
177. عصمت فرشتگان
(175)
و عصمهم من ريب اشبهات ، فما منهم زائغ عن سبيل مرضاته
آنان را از ترديد حاصل از شبهات مصون داشت ؛ از اين رو، هيچ كدام آنها از راه خشنودى خدا منحرف نمى شود.
178. صفت ملايك
(176)
لم تطمع فيهم الوساوس فتقترع برينها على فكرهم
وسوسه ها طمعى در راهيابى به آنان نداشته تا با كثافت خود، فكر آنان را بكوبد. (177)
179. عبادت ملايكه
لم يتولهم الاعجاب فيستكثروا ما سلف منهم ، و لا تركت لهم استكانة الاجال ، نصيبا فى تعظيم حسناتهم
عجب (خود بزرگ بينى و خود پسندى) بر آنان غلبه نكرده تا آنان عبادات گذشته را زياد محسوب كنند و احساس ناتوانى و ناچيزى در دريافت جلال خداوندى براى بزرگ بينى حسناتى كه انجام مى دهند نصيبى نگذاشته است .
180. فرشتگان شيفته عبادت
(178)
وصلت حقائق الايمان بينهم و بين معرفته ، و قطعهم الايقال به الى الوله اءليه ، و لم تجاوز رغباتهم ما عنده الى ما عند غير قد ذاقوا حلاوة معرفته ، و شربوا بالكاس الروية من محبته
حقايق ايمان ، ميان ايشان و شناخت خدا پيوند داده است و يقينشان به وجود او، آنها را شيفته و سرگشته او كرده است . شيرينى معرفت او را چشيده اند و از جام محبت او سيراب گشته اند. (179)
181. نظارت فرشتگان
اعلموا، عباد الله ! اءن عليكم رصدا من اءنفسكم ، و عيونا من جوارحكم ، و حفاظ صدق يحفظون اءعمالكم ، وعدد اءنفاسكم ، لا تستركم منهم ظلمُة ليل داج ، و لا يكنكم منهم باب ذو رتاج
بدانيد اى بندگان خدا! كه ديده بانى از وجود شما و جاسوسانى از اعضاى بدن شما و نگهبانان صادقى بر شما گماشته شده اند كه اعمال شما و شمار نفس هايتان را ثبت مى كنند. نه سياهى شب تار (اعمال) شما را از ديد آنها)پوشيده مى دارد و نه دروازه محكم و بسته ، شما را از آنان مخفى مى كند. (180)
182. سعى و كوشش در عبادت
ليس فى اءطباق السماء موضع اهاب ، الا و عليه ملك ساجد، اوساعت حافد، يزدادون على طول الطاعة بربهم علما، و تزداد عزة ربهم فى قلوبهم
در هيچ يك از طبقات آسمانى جايى به اندازه جاى پوستينى وجود ندارد كه در آن فرشته اى در حال سجده نباشد و يا با سعى و كوشش (به دنبال كار) شتابد، با اطاعت فراوان به علم و يقين خويش مى افزايند و عزت و سلطنت پروردگار در دل هايشان افزوده مى شود. (181)
183. وصف فرشتگان الهى
جعلهم الله فيما هنالك اءهل الاءمانة على وحيه ، و حملهم اءلى المرسلين و دائع امره و نهيه
خداوند متعال آن فرشتگان را در آن جايگاه صفحات مقدس ملكوتى كه هستند، امين وحى خود قرار داده و به وسيله آنان امانت هاى امر و نهى خود را بر رسولانش رسانده است . (182)
184. فرشته تحذير
اءن لله ملكا ينادى فى كل يوم : لدوا للموت ، و اجمعوا للفناء، و ابنوا للخراب !
همانا خدا را فرشته اى دارد كه هر روز ندا در مى دهد: براى مرگ بزاييد و براى نابودى گرد آوريد و براى ويرانى بسازيد!
185. داناتر از خلايق !
(183)
هم اءعلم خلقك بك ، و اءخوفهم لك ، و اءقربهم منك ؛ لم يسكنوا الاصلاب ، و لم يضمنوا الارحام ، و لم يخلقوا من ماء مهين ، و لم يتشعبهم ريب المنون ؛ و اءنهم على مكانهم منك ، و منزلتهم عندك ، و استجماع اءهوائهم فيك ، و كثرة طاعتهم لك ، و قلة غفلتهم عن اءمرك ؛ لو عاينوا كنه ما خفى عليهم منك لحقروا اءعمالهم

آنها فرشتگان به تو داناتر از باقی خلایق هستند و از تو بیش از همه می ترسند و به تو بیش از همه نزدیك اند، در پشت پدران جا نگرفته اند و در رحم های مادران در نیامده اند و از آب بی مقدار آفریده نشده اند و (حوادث روزگار) آن ها را پریشان نکرده است .

آنان با مقامی که در پیش تو دارند و با این که همه عشق و آروزهایشان در وجود تو جمع شده است و با وجود فزونی طاعت و عبادتشان برای تو، کمی غفلتشان از فرمانت ؛ اگر حقیقت ذات تو را که بر آنان پوشیده است مشاهد کنند اعمال خود را حقیر و کوچك شمارند. (184)

186. همیشه در رکوع و سجود

فتق ما بین السموات العلا، فملآهن اطوارا من ملائکته ، منهم سجود لا یرکعون ، و رکوع لا ینتصبون ، و صافون لا یتزایلون ، و مسبحون لا یساءمون ، لا یغشاهم نوم العیون ، و لا سهو العقول ، و لا فترة الا بدان ، و لا غفلة النسیان و منهم اءمناء علی وحیه ، و اءلسنة الی رسله ، و مختلفون بقضائه و اءمره ، و منهم الحفظة لعباده ، و السدنة لابواب جنابه ، و منهم الثابتة فی الارضین السفل اءقدامهم ، والمارقة من الاقطار اءرکانهم ، و المناسبة لقوائم العرش اءکتافهم . ناکسة ذونه ابصارهم ، متلفعون تحته باءجنحتهم ، مضروبة بینهم و بین من دونهم حجب العزة ، و اءستار القدرُة . لا یتو همون ربهم بالتصویر، و لا یجرون علیه صفات المصنوعین ، و لا یحدونه بالاماکن ، و لا یشیرون اءلیه یشیرون اءلیه بالنظائر

خداوند آسمان های بلند را از هم گشود و مملو از فرشتگان گوناگون کرد، دسته ای از آن ها همیشه در سجودند و رکوع ندارند و یا در رکوع اند و قیام نمی کنند و یا در صف هایی که هرگز پراکنده نمی شوند قرار دارند و یا همواره تسبیح می گویند و ملول نمی شوند، نه خواب به دیدگان آنها راه می یابد و نه خطایی در خردشان و نه سستی در وجودشان و نه بی خردی و فراموشی در آن پدید می آید و گروهی دیگر از آنان ، امینان وحی حق و زبان او به سوی پیام آوران اند و پیوسته برای رسانیدن حکم و فرمان او رفت و آمد می کنند. گروهی دیگر از آنان نگهبان بندگان و دربانان بهشت اویند. جمعی از ایشان پاهایشان در طبقات پایین زمین ثابت و گردن هایشان از آسمان بالا گذشته و اعضای آنها از کرانه های جهان بیرون رفته است و کتف های آنان برای حفظ پایه های عرش خدا آماده است و در مقابل عرش او سر را پایین افکنده اند و در زیر آن ، بال ها را به خود پیچیده اند و در میان آنان و دیگران که در مراتب پایین قرار دارند، حجاب های عزت و پرده های قدرت فاصله انداخته ، هرگز پروردگار خود را با نیروی وهم تصویر نکنند و صفات آفریدگان را برای او قائل نشوند. هرگز او را در مکانی محدود نساخته و با چشم اشاره به او نمی کنند. (185)

6. خلقت و آفرینش خداوند

187. عجز انسان

ما لابن آدم و الفخر، اءوله نطفة ، و آخره جیفة و لا یرزق نفسه ، و لا یدفع حتفه

انسان را با فخر چه کار! او که آغازش نطفه است و فرجامش مردار گندیده ، نه می تواند روزی خود دهد و نه می تواند مرگ را دفع کند. (پس چرا فخر می کند؟) (186)

188. آفرینش جهان

خلق الخلق علی غیر تمثیل ، و لا مشورة مشیر، و لا معونة معین ، فتم خلقه باءمره ، و اءذعن لطاعته ، فاءجاب

خداوند موجودات را بدون در دست داشتن هیچ نمونه ای و بدون مشورت با هیچ مشاوری و بدون کمك گرفتن از هیچ یاوری آفرید و خلقت به فرمان او تمام و کامل شد و همگی به طاعتش اقرار کردند. (187)

189. شکوه و عظمت آفرینش

ما الذی نری من خلقك ، و نعجب له من قدرتك ، و نصفه من عظیم سلطانك و ما تغیب عنا منه ، و قصرت اءبصارنا عنه ، و انتهت عقولنا دونه ، و حالت ستور الغیوب بیننا و بینه اءعظم

چه بزرگ است انچه ما از آفرینش تو می بینیم و از قدرت تو در پدید آوردن آن به شگفت می آییم و آن به عنوان نشانه بزرگی و قدرت تو وصف می کنیم ، و چه بزرگ تر از این هاست آنچه از ما پنهان است و دیدگان ما از دین آنها قاصر است و خردهای ما را به آن ها دسترسی نیست و پرده های غیب میان ما و آن ها حایل شده است .
(188)

190. طبع آدمی

لقد علق بنياط هذا الانسان بضعةُ هى اءعجب ما فيه ، و ذلك القلب . و له مواد من الحكمة و اءضداد من خلافها، فان سنح له الرجاء اءذله الطمع ، و اءن هاج به الطمع اءهلكه الحرص ، و ان ملكه الياس قتله الاسف ، و ان عرض له الغضب اشتد به الغيظ و ان اسعده الرضا نسى التحفظ، و اءن ناله الخوف شغله الحذر ، و اءن اتسع له الامن استلبثه الغرة ، و ان اءفاد مالا اطغاه الغنى ، و ان اءصابته مصيبة فصحه الجزع ، و ان عضته الفاقة شغله البلاء، و ان فك تقصير به مضر، و كل افراط به مفسد . جهده الجوع قعد به الضعف ، و آن افراط به الشبع كظته البطنهُ
بی گمان به بند دل این انسان قطعه گوشتی آویخته شده که از شگفت انگیزترین اعضای بدن است و شگفتی اش این است که در آن مایه هایی از حکمت و اضدادی که مخالف حکمت اند وجود دارد.
پس اگر برای او امیدی رخ دهد طمع او را خوار گرداند و اگر طمع وی را از جا برانگیزد دچار حرصی شود که نابودش سازد، و اگر نومیدی او را فراگیرد اندوه او را بکشد و اگر خشم بر آن عارض شود غلیظ و تنگ خلقی بر او سخت بتازد، و اگر به سعادت رضا و خشنودی نایل آید جانب احتیاط کاری او را به خود مشغول گرداند، و اگر امن و آسایش بر او سایه افکند غفلت او را از بن براندازد و اگر مالی به او رسد سرکشی ثروت به دامش کشد و اگر دچار مصیبتی شود گرفتاری او را مشغول کند و اگر گرسنگی به او فشار آورد ناتوانی از پایش در آورد، و اگر پرخوری کند نفسش در گلو بگیرد و خلاصه هر کاهش و نقصانی به او زیان آور و هر افزایش تباه کننده است . (189)

191. شکوه و عظمت آفرینش

سبحانك ما اءعظم ما نرى من خلقك ! و ما اءصغر كل عظيمة فى جنب قدرتك ! و ما اءهول ما نرى من ملكوتك ! و ما اءحقر ذلك فيما غاب عنا من سلطانك ! و ما اءسبغ نعمك فى الدنيا، و ما اءصغرها فى نعم الاخرة
ای خدای پاك ! چه عظیم و پر شکوه است آن چه از آفرینش تو می بینیم ! و چه خرد است هر بزرگی در برابر قدرت تو! و چه هول انگیز است آن چه ما از ملکوت تو می بینیم و چه حقیر است آن چه ما می بینیم در برابر ! و چه اندك است این نعمت ها !قدرت و سلطنت ناپیدای تو از دیدگان ما چه بسیار است نعمت های تو در این دنیا! در برابر نعمت های آخرت ! (190)

192. آفرینش زمین

ورفعها بغير دعائم . و اءنشا الارض فاءمسكها من غير اشتغال . و اءرساها على غير قرار، و اءقامها بغير قوائم حصنها من الاود و الاعوجاج . و منعها من التهافت و الانفراج
زمین را ایجاد کرده آن را نگه داشت بی آن که وی را مشغول سازد و آن را بر جایی بدون قرار استوار کرد و بی هیچ پایه ای بر پایش داشت و بی هیچ ستونی برافراشتش و آن را از کجی نگاه داشت و از افتادن و شکافتن آن جلوگیری کرد.

193. عظمت آفرینش آسمان ها

(191)

فمن شواهد خلقه خلق السموات موطدات بلا عمد، قائمات بلا سند.
دعا هن فاءجبن طائعات مذعنات ، غير متلكئات و لا مبطئات . و لولا اقرار هن له بالربوبية و اذعانهن له بالطوا عية ، لما جعلهن موضعا لعرشه ، و لا مسكنا لملائكته ، و لا مصعدا للكلم الطيب و العمل الصالح من خلقه . جعل نجومها اءعلاما يستدل بها الحيران فى مختلف فجاج الاقطار. لم يمنع ضوع نورها ادلهمام سجف الليل المظلم . و لا استطاعت جلابيب سواد الحنادس اءن ترد ما شاع فى السموات من تلالو نور القمر
از نشانه های آفرینش خدا، پدید آوردن آسمان های استوار بدون ستون و ایستای بدون تکیه گاه است . خداوند اراده ایجاد آن ها را فرمود و آن ها با میل و رغبت و بی هیچ درنگ و کندی اجابتش کردند و اگر اقرار آن ها بر خداوندی او و اعتراف آن ها به طاعت و بندگی اش نبود آنها را جایگاه عرش خویش و مکان فرشتگان و محل فرا بردن گفتار و کردار شایسته بندگانش قرار نمی داد. ستارگان آسمان را نشانه هایی ساخت تا افراد سرگردان در آمد و شد راه های زمین به وسیله آن ها راه خویش را بیابند، پرده های شب تا پرتو نور آنها را نپوشانده و رداهای سیاه شب های تاریك توانایی محو درخشش نور پراكنده ماه در آسمان را ندارد. (192)

194. عظمت سلطنت الهی

كان من اقتار جبروته ، و بديع لطائف صنعته ، اءن جعل من ماء البحر الزاخر المتراكم المتقاصف ، يبسا جامدا، ثم فطر منه اءطباقا، ففتقها سبع سموات
از نشانه های توانایی و سلطنت خداوند و شگفتی آفرینش های او این است که از آب دریای ژرف بر هم ریخته پر موج خش و جامدی را آفرید، آنگاه از آن طبقاتی خلق کرد و آن طبقات را به آسمان شکافت . (193)

195. تعدیل حرکات زمین

عدل حركاتها بالراسيان من جلاميدها، و ذوات الشناخيب الشم من صياخيدها
حركت زمين را به وسيله صخره هاى عظيم و قله كوه هاى بلند و محكم تعديل كرد. (194)
196. آفرينش آسمان ها
نظم بلا تعليق رهوات فرجها، و لا حم صدوع انفراجها و وشج بينها و بنى ازواجها و ذلل للهابطين باءمره ، و الصاعدين باءعمال خلقه ، خزونة معراجها، و ناداها بعد اذ هى دخان ، فالتحمت عرى اشراجها، و فتق بعد الارتتاق صوامت اءبوابها، و اءقام رصدا من الشهب الثواقب على نقابها، و اءمسكها من اءن تمور فى خرق الهواءء باءيده ، اءمرها آن تقف مستسلمة " لامره ، و جعل شمسها آية مبصرة " لنهارها، و قمرها آية ممحوة " من ليلها، و اءجراهما فى مناقل مجراهما، و قدر سير هما فى مدارج درجهما، ليميز بين الليل و النهار بهما، و ليعلم عد السنين و الحساب بمقاديرهما، ثم علق فى جوها فلكها، و ناط بها زينتها، من خفيات دراريها و مصابيح كواكبها، و رمى مسترقى السمع بثواقب شهبها، و اءجراها على اذلال تسخيرها من ثبات ثابتها، و مسير سائرها، و هبوطها و صعودها، و نحوسها و سعودها
راه هاى گشاده آسمان ها را بى آنكه به جايى پيوسته باشد منظم ساخت و شكاف هاى وسيعش را به هم پيوست و ميان هر آسمانى با آسمان هاى ديگر ارتباط برقرار كرد و براى فرود آيندگان به فرمان او و بالا روندگانى كه اعمال و كردار بندگان را مى برند دشوارى آن را آسان نمود و به آسمان ها كه از دود بودند ندا داد كه به هم به پيوندند و گرد آيند و پس از جمع شدن و گرد آمدن درهاى بسته آنها را گشود و از ستاره هاى درخشان بر راه هاى آسمان نگهبان گماشت و با قدرت خويش از به جنبش در آمدن آن ها در فضاى شكافته جلوگيرى كرد و فرمود تا در جاى خويش بايستند و به امر او تسليم باشند. خورشيد آسمان را نشانه اى روشنگر براى روز و ماه آن را كه نورش محو مى شود آيتى براى شب قرار داد و آنها را در مسيرشان روانه ساخت و حركت آنها را در منازل و راه هايى كه بايد طى كنند تعيين نمود، تا با سير آن ها شب و روز مشخص و شمار سال ها و حساب كارها دانسته شود. پس فلك را در فضا معلق نگه داشت و زينت هايش را به آن آويخت كه عبارتند از ستارگانى پنهانى همانند در سفيد و ستارگانى همانند چراغ روشن ، و با شهاب هاى تابان شيطان هايى را كه گوش مى كشند براند و جاى ستارگان سيار و فرورو صعود و سعد و نحس هر يك را تحت تسخير خويش قرار داد. (195)
197. نيكوترين آفرينش
لم يخلق الاشياء من اءصول اءزلية، و لا اءوائل اءبدية ، بل خلق ما خلق فاقام حده ، و صور ما صور فاءحسن صورته
اشيا را از ماده اى ازلى يا نمونه هايى ابدى نيافريد، بلكه آفريد آن چه آفريد و حدودش را تعيين كرد و صورتى داد به آن چه داد و آن صورت را به نيكوترين شكل نگاشت . (196)
198. راز استوارى زمين
و تد بالصخور ميدان اءرضه
جنبش و لرزش زمين را به وسيله سنگ هاى بزرگ و كوه ها ميخكوب و استورا گردانيد. (197)
199. حركت آسمان ها
خلق سبحانه لاسكان سمواته ، و عمارة الصفيح الاعلى من ملكوته ، خلقا بديعا من ملائكته
آسمان را با پرجا بودن ستاره هاى آن و با گردش ستاره هاى سيار آن و با فرا رفتن و فرود آمدن آن ها و با بودن ستاره هاى نحس و سعد (بدى آور و نيكى آور) در آن و با تسخير آن به آسانى به جريان انداخت . (198)
200. اوج عظمت خدا در آفرينش انسان
اءيها المخلوق السوى ، و المنشا المرعى فى ظلمات الارحام ، و مضاعفات الاستار. بدئت من سلالة من طين ، و وضعت فى قرار مكين ، الى قدر معلوم و اجل مقسوم . تموز فى بطن اءمك جنينا لا تحير دعاء و لا تسمع نداء. ثم اءخرجت من مقرك الى دار لم تشهدها، و لم تعرف سبل منافعها. فمن هداك لاجترا الغذاء من ثدى اءمك ! و عرفك عند الحاجُة مواضع طلبك و ارادتك !
اى انسانى كه از نظر خلقت بى كم و كاست و متناسبى و در زهدان هاى تاريك و پرده هاى تو در، پديد آمده و محافظت مى شدى ! آفرينش از عصاره گل آغاز شد.. و سپس از جايگاه به محيطى كه آن را نديده بودى و راه به دست آوردن منافعش را نمى دانستى بيرون آورد شدى . چه كسى تو را به مكيدن شير از پستان مادرت هدايت كرد؟و چه كسى جايگاه هاى طلب و خواستن را به تو آموخت ؟ (199)
201. يكتايى در آفرينش

خلق الخلائق علی غیر مثال خلا من غیره ، و لم یستعن علی خلقها باءحد من خلقه
موجودات را بدون نمونه ای که از غیر او صادر شده باشد خلق کرده و در آفریدن آن ها از هیچ یك از مخلوقاتش کمك نگرفت . (200)

202. آفرینش انسان از خاك

اءم هذا الذی اءنشاه فی ظلمات الارحام ، و شغف الاستار؛ نطفة دهاقا، و علقة محاقا، و جنینا و راضعا، و ولیدا و یافعا، ثم منحه قلبا حافظا، و لسانا لافظا، و بصرا لا حظا، لیفهم معتبرا، و یقصر مزدجرا؛ حتی اذا قام اعتداله ، و استوی مثاله ، نفر مستکبرا
آیا این انسان همان کسی نیست که خداوند او را در تاریکی های زهدان و پرده های غلاف مانند آفرید، از نطفه ای که ریخته شد..... آن گاه به او دلی حفظ کننده و زبانی گویا و چشمی بینا بخشید تا بفهمد و عبرت گیرد و از زشتکاری ها باز ایستد اما چون قد راست کرد و به نهایت رشد خود رسید کرد فرازانه روی برگرداند. (201)

203. قدرت خدا در آفرینش

فطر الاخلائق بقدرته ، و نشر الریاح برحمته
آفریدگان را با قدرت خود بیافرید و بادها را با رحمت خود به حرکت در آورد. (202)

204. راز آفرینش

لو اءراد الله اءن یخلق آدم من نور یخطف الابصار ضیاؤ ه ، و یبهر العقول رواوه ، و طیب یاءخذ الانفاس عرفه لفعل . و لو فعل لظلت له الاعناق خاضعة ، و لخفت البلوی فیه علی الملائکه . و لکن الله سبحانه یبتلی خلقه ببعض ما یجهلون اءصله ، تمییزا بالاختبار لهم ، و نفیا، للاستکبار عنهم ، و ابعادا للخیلاء منهم
اگر خداوند می خواست که آدم علیه السلام را از نوری بیافریند که روشنایی آن دیده ها را برباید و زیبایی آن عقول آدمیان را خیره سازد و او را چنان معطر نماید که نفس ها را بوی خوش و عطر آن حضرت را چنین می آفرید گردن ها در مقابل او خم می شدند و آزمایش فرشتگان به وسیله خلقت آن حصرت سبك می گشت ، ولی خداوند سبحان مخلوقات خود را با بعضی از امور که اصل آن را نمی دانند برای تمایز خوب از بد امتحان می نماید، هم چنین به وسیله دستورات آزمایشی تکبر را از آنان نفی و غرور و خودخواهی را از آنان دور می سازد. (203)

205. آفرینش زمین

اءنهد جبالها عن سهولها، و اءساخ قواعدها فی متون اءقطارها و مواضع اءنصابها، فاءشهق قلالها، و اءطال اءنشازها، و جعلها للارض عمادا، و اءرزها فیها اءوتادا، فسکنت علی حرکتها من اءن تمید باءهلها، اءو تسیخ بحملها او تزول عن مواضعها
کوه های زمین را از دشت ها و پستی هایش برآمده ساخت و ریشه آن ها را در دل زمین های اطرافشان و جاهایی که برقرار هستند فرو برد.. و آن ها را تکیه گاه زمین و میخ ها نگهدارنده آن قرار داد. پس ، آن گاه زمین در عین متحرك بودن آرام گرفت تا ساکنان خود را در سقوط و اضطراب قرار ندهد، یا آنچه را حمل کرده است فرو نیاندازد، یا آن گاه زمین در عین متحرك بودن آرام گرفت تا ساکنان خود را در سقوط و اضطراب قرار ندهد، یا آنچه را حمل کرده است فرو نیاندازد، یا آن را از جای خویش جابه جا نکند. (204)

206. توصیف خلق آدم

و لا طها بالبله حتی لزبت .جمع سبحانه من حزن الارض و سهلها، و عذبها و سبخها تربة سنها بالماء حتی خلصت فجبل منها صورة ذات اءحناء و وصول و اءعضاء و فصول : اءجمدها حتی استمسکت و اءصلدها حتی صلصلت لوقت معدود، و اءمد معلوم : ثم نفخ فیها من روحه فمثلت انسانا ذا اذهان یجیلها، و فکر یتصرف بها...
خدای بزرگ از زمین های سنگلاخ و هموار و زمین های مستعد کشت و زرع و شوره زاران اندکی خاك فراهم آورد و بر آن آب ریخت تا خالص و پاکیزه شد و آن را با آب آمیخت

207. آفرینش مخلوقات بی نظیر

الذی ابتدع الخلق علی غیر مثال امتثله ... و اءرانا من ملکوت قدرته ، و عجائب ما نطقت به آثار حکمته ، و اعتراف الحاجة من الخلق الی آن یقیمها بمساك قوته ، مادلنا باضطرار قیام الحجة له علی معرفته

208. نابودی دنیا

الذی ابتدع الخلق علی غیر مثال امتثله ... و اءرانا من ملکوت قدرتة ، و عجائب ما نطقت به آثار حکمته ، و اعتراف الحاجة من الخلق الی اءن یقیمها بمساك قوته ، مادلنا باضطرار قیام الحجة له علی معرفته
خداوندی که مخلوقات را پدیدار ساخت بی آن که مثل و مانندی از هر یك از آن ها قبلا وجود داشته و او آن را مثالی قرار داده باشد، خدایی که عظمت و شکوه قدرت خود و شگفتی هایی که نشانه های حکمت او، گویای آن است به ما نشان داد. و نیز اعتراف همه مخلوقات در مورد احتیاج خود به این که خداوند با قدرت خویش آن ها را

نگاه دارد، همه این ها چیزهایی است که ما را از پذیرفتن دلیل هایی استوار پابرجا بر شناخت خداوند ناگزیر می سازد. (205)
209. شگفتی های انسان
لیس فناء الدنیا بعد ابتداعها باءعجب من انشائها و اختراعها... و اءن الله ، سبحانه ، یعود بعد فناء الدنیا وحده لا شی ء معه
نابودی دنیا، پس از آفریدن آن زیاد شگفتی آورتر از آفریدن و ایجاد آن نیست . و خداوند سبحان ، پس از نابودی جهان تنها باقی می ماند و چیزی با او نیست . (206)
210. بخشش خدا
اعجبوا لهذا الانسان ینظر بشحم ، و یتکلم بلحم ، و یسمع بعظم ، و یتنفس من خزم !!
از این انسان تعجب کنید و پند بگیرید! با پیه نگاه می کند، با گوشت حرف می زند، با استخوان می شنود و از شکافی (بینی) نفس می کشد! (207)
211. عجب از این آدم !
جعل لکم اسماعا لتعی ما عناها، و اءبصارا لتجلو عن عشاهاخداوند به شما دو گوش داد تا آن چه را به آن ها مربوط می شود دریافت کنند و دو چشم داد تا از نابینایی به در آیند. (208)
بخش دوم : عدل و عدالت

212. عدل چیست
لما سئل عن العدل :- العدل اءن لا تتهمه
امام علیه السلام در پاسخ به این پرسش که عدل چیست ؟فرمود: عدل ، آن است که خدا را متهم نکنی . (209)
213. دادگری واقعی
الذی صدق فی میعاده ، و ارتفع عن ظلم عباد0 و قام بالقسط فی خلقه ، و عدل علیهم فی حکمه
خدایی است که در وعده خویش راستگوست و بالاتر از آن است که به بندگانش ستم کند و در میان آفریدگانش به عدل رفتار کرده و در حکم خویش با آن ها دادگری کرده است . (210)
214. دادگری حق
ما کان قوم قط فی غض نعمة من عیش فزال عنهم اءلا بذنوب اجترحوها، لان الله لیس بظلام للعبید
هرگز نعمت و رفاه زندگی از مردمی گرفته نشد، مگر به سبب گناهانی که مرتکب شدند؛ چرا که خداوند به بندگانش ستم نمی کند. (211)
215. بردبار عادل
الذی عظم حلمه فعفا، و عدل فی کل ما قضی
خدایی که بردباری اش زیاد است و می بخشد و در آن چه حکم کرده ، عدالت را رعایت نموده است . (212)
216. نتیجه عدل
بالسیرة العادله یقهر المناوی
با روش عدل دشمن شکست می یابد و از میان می رود. (213)
217. قضاوت بی عدالت
لیس من العدل القضاء علی الثقة بالظن
قضاوتی که به حدس و گمان متکی باشد از روی عدل و داد نیست . (214)
218. عدل شریف تر از بخشش
سئل علیه السلام : اءیهما اءفضل : العدل ، اءو الجود؟
العدل سائس عام ، و الجود عارض خاص ، فالعدل اءشرفهما و اءفضلهما. فقال علیه السلام : العدل یضع الامور مواضعها، والجود یخرجها من جهتها
از حضرتش پرسیدند: دادگری بهتر است یا بخشندگی ؟
فرمود: دادگری هر چیزی را در جای خویش قرار می دهد و بخشش آنها را از جای خود بیرون می کند و عدل نگهبان همه مردم است و بخشندگی به افراد مخصوص بهره می دهد . بنابراین عدل شریف تر و برتر است. (215)
219. امر به عدل و احسان

العدل : الانصاف ، و الاحسان : التفضل :- (قال فی قوله تعالی : (ان الله یامر بالعدل و الاحسان
امام علی علیه السلام در مورد این سخن خدای متعال : (خداوند شما را به عدل و احسان فرمان می دهد.) فرمود:
عدل ، انصاف دادن و ستم نکردن است و احسان جود و بخشش . (216)
220. پیوند دهنده خلق
بالنصفة یکثر المواصلون .
انصاف و عدالت است که پیوند انسان ها را بیشتر می نماید. (217)
221. سفارش به کارگزاران
اءنصفوا الناس من اءنفسکم ، و اصبروا لحوائجهم فانکم خزان الرعیة ، و وکلاء الامة ، و سفراء الائمة
امام علی علیه السلام در نامه ای خطاب به کارگزارانش چنین فرمود: ما بین مردم و خودتان انصاف بورزید و به برآوردن نیاز های آنان تحمل نمایید؛ زیر شما خزانه داران رعیت هستید و وکلای امت و سفیران پیشوایان . (218)
222. توصیه به عدالت
استعمل العدل ، و احذر العسف و الحیف ، فان العسف یعود بالجلاء و الحیف یدعو اءلی السیف
عدل و دادگری را به کار بند، و از زور گویی و ستمگران برحذر باش ؛ زیرا زور گویی ملت را به جلای وطن وا می دارد و ستم مردم را به قیام مسلحانه فرا می خواند. (219)
223. توصیه علی (ع) به یکی از کارگزارانش
آس بینهم فی اللحظة و النظرة و الاشارة و التحیة ، حتی لا یطمع العظماء فی حیفك ، و لا ییاس الضعفاء من عدلك
امیرمؤ منان علی علیه السلام در نامه ای خطاب به کارگزاران خویشتن چنین فرمودند: ما بنی همه افراد رعیت در نگاه گذار و نگرش دقیق و اشاره و درود گفتن تساوی برقرار کن تا بزرگان طمع در ظلم تو نکنند و ناتوانان از دادگری تو ماءیوس نشوند. (220)
224. انصاف با رعیت
اءنصف الله و اءنصف الناس من نفسك و من خاصة اءهلك و من لك فیه هوی من رعیتك ، فانك اءلا تفعل تظلم !
ما بین خدا و مردم از یك طرف و نفس و دودمان و هر کسی از رعیت که هوایی از او بر سر داری ، از طرف دیگر انصاف برقرار کن ، اگر انصاف بر اقرار نکنی ستم ورزیده ای . (221)
225. یاوران عدالت
اءدا اءدت الرعیة الی الوالی حقه ، و اءدی الوالی اءلیها حقها عز الحق بینهم ، و قامت مناهج الدین ، و عتدلت معالم العدل ، و جرت علی اءذلالها السنن ، فصلح بذلك الزمان ، و طمع فی بقاء الدولة ، و یئست مطامع الاعداء و ادا غلبت الرعیة و الیها، اءو اءجحف الوالی برعیته ، اختلفت هنالك الکلمة ، و ظهرت معالم الجور
در آن هنگام که مردم جامعه حق حاکم بر به حاکم ادا کردند و زمامدار نیز حق مردم را به آنان ادا کرد، حق در میان آنان عزیز گردد و مسیرهای روشن دین هموار و نشانه های عدالت معتدل و برپا، و سنت ها در مجرای خود به جریان می افتند، در نتیجه زمان اصلاح می شود و بقای حکومت مورد امید، و طمع و آز دشمنان از تسلط بر جامعه ماءیوس و ساقط می گردد و در آن هنگام که رعیت بر حاکم غالب شود یا حاکم بر رعیت ظلم و تعدی روا دارد، کلمه جامع آن دو مختلف گردد و پراکندگی در جامعه نفوذ کند و علامت های ستم آشکار شود. (222)
226. شعبه های عدالت
الایمان علی اءربع دعائم : علی الصبر، و الیقین ، و العدل ، و الجهاد... و العدل منها علی اءربع شعب : علی غائص الفهم ، و غور العلم ؛ و زهرة الحکم و رساخُة الحلم : فمن فهم علم غور العلم ؛ و من علم غور العلم صدر عن رائع الحکم ؛ و من حلم لم یفرط فی اءمره و عاش فی الناس حمیدا
ایمان چهار ستون دارد: صبر، یقین ، عدل و جهاد، و عدل چهار قسمت می گردد: دقت در فهمیدن ، رسیدن به حقیقت علم و زیبایی قضاوت ها و استوار شدن در بردباری ، کسی که فهمید، حقیقت علم را درك می کند و کسی که حقیقت دانش را درك کرد، از راه های بردباری وارد می شود و کسی که حلیم بود در زندگی افراط نمی کند و در میان مردم ، خوشنام زندگی می کند. (223)
227. سر گذشت شگفت آورتر!
اعجب من ذلك طارق طرقنا بملفوفة فی وعائها، و معجونة شنئتها، کاءنما عجنت بریق حی ء اءوقیئها، فقلت : اءصلة ، اءم زکأة ، اءم صدقة ؟ فذلك محرم علینا اءهل البیت . فقال : لا ذا و لا ذاك ، و لکنها هدیة . فقلت . هبلتك الهبول ! اءعن دین الله اءتیتنی لتخد عنی ؟اءمختبط انت اءم ذوجنة ، اءم تهجر؟و الله لو اءعطیت الاقالیم السبعة بما تحت اءفلاکها، علی اءن اءعصی لله فی نملة اءسلبها جلب شعیرة ما فعلته
از این سرگذشت (سرگذشت عقیل که تقاضای کمك کرد و حضرت آهن گداخته به دست او نزدیك کرد) شگفت

آورتر داستان کسی است که نیمه شبی ظرفی سرپوشیده پر از حلوای خوش طعم و لذیذ به در خانه ما می آورد، ولی این حلوا معجونی بود که من از آن متنفر شدم ، گویا آب دهان مار را با استفراغش خمیر طعم و لذیذ به در خانه ما آورد، ولی این حلوا معجونی بود که من از آن متنفر شدم ، گویا آب دهان ما را با استفراغش خمیر کرده بودند، به او گفتم : صدقه است یا زکات است ؟ که این دو بر ما اهل بیت حرام است .
گفت : نه این است و نه آن ، بلکه هدیه است .
گفتم : مادرت بر تو بگرید! آمده ای مرا از راه دین خدا فریب دهی یا پریشان خردی یا دیوانه ای و یا هذیان می گویی ؟
به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمان است به من بدهند تا خدا را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد. (224)

228. نخستین گام عدل

آن من اءحب عباد الله اءلیه عبدا اءعانه الله علی نفسه ، فاستشعر الحزن ، و تجلبب الخوف ... فهو من معادن دینه ، و اءوتاد اءرضه . قد اءلزم نفسه العدل ، فکان اءول عدله نفی الهوی عن نفسه

از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است که خداوند (سبحان) او را در شناخت نفس خود و ساختن آن یاری فرماید (این انسان مورد عنایت خداوندی) لباسی از اندوه بر تن نموده و پوشاکی از بیم بر خود پوشید... (این رشد یافته) از معدن دین خداوندی و مانند میخ های محکم از عوامل نگهدارنده ارزش ها در زمین اوست ، خود را بر عدل و دادگری ملزم نموده و نخستین عدل وی درباره خویشتن ، نفی هوی و امیال از نفس خود می باشد. (225) .

229. اختلاف حکم ها

و قال علیه السلام فی ذم اختلاف العلماء فی الفتیا -: ترد علی اءحدهم القضیة فی حکم من الاحکام فیحکم فیها براءیه ، ثم ترد تلک القضیة بعینها علی غیره فیحکم فیها بخلافه ، ثم یجتمع القضاه بذلک عند الامام الذی استقضا هم فیصوب آراءهم جمیعا؛ و الههم واحد! و نبیهم واحد! و کتابهم واحد! اءفا مرهم الله - سبحانه - بالاختلاف فاءطاعوه!

امام علیه السلام در بدگویی از اختلاف علماء در فتوی چنین می گوید: یك موضوع به یکی از آنان داده می شود که حکم آن را صادر کند و او نظر خود را می دهد، عین همین موضوع به یکی دیگر از اهل علم داده می شود و دومی حکمی صادر می کند که برخلاف حکم اول است ، پس هر دو برای حل اختلاف پیش امامی که آنان را به قضاوت گمارده است می روند و امام نظر هر دو را تاءیید می کند. خدای آنان یکی ، پیامبرشان یکی و قرآن آنان هم یکی است ؛ اما در حکم اختلاف دارند! آیا خدا دستور داده اختلاف پیدا کنند و آنان به فرمان خدا گوش داده اند. (226)

230. گستردگی دامنه عدالت

و قال فیما رده علی المسلمین من قطائع عثمان بن عفان -: و الله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملك به الاماء: لرددته ؛ فان فی العدل سعة ". و من ضاق علیه العدل ، فالجور علیه اءضیق

درباره زمین هایی که عثمان به اقطاع دیگران در آورده و آن حضرت علیه السلام زمین های مذکور را به مسلمانان برگردانیده بود فرمودند: به خدا قسم ، اگر آن مال را چنین می یافتم که به تحقیق با آن ، زنانی به عقد زناشویی در آمده و کنیزانی با آن خریداری شده بودند، باز هم هر آینه آن را به مسلمانان بر می گردانیدم ، پس به راستی در عدل و دادگری وسعت و گشایش است و هیچ چیز آن را از میان نمی برد و آن کس (یا آن فرمانروا) که اجرای عدالت ، او را در تنگنا قرار دهد و نتواند از این راه به تدبیر امور بپردازد چاره جویی از راه جور و ظلم برای او تنگ تر و دشوارتر خواهد بود. (227)

231. وظیفه پیشوای عادل

ان الله تعالی فرض علی اءئمه العدل اءن یقدروا اءنفسهم بضعفة الناس کیلا یتبیغ بالفقیر فقره

خداوند بر پیشوایان عدالت مقرر فرموده است که شاءن و اندازه خود را در حد مردم ناتوان تنظیم نمایند تا بینوایی مستمندان آنان را گرفتار درد و اندوه مهلك نسازد. (228)

بخش سوم : نبوت

232. هدایت کننده انسان ها

اصطفی سبحانه من ولده (اءی آدم) اءنبیاء اءخذ علی الوحی میثاقهم ، و علی تبلیغ الرسالة اءمانتهم ، لما بدل اءکثر خلقه عهدالله اءلیهم فجهوا حقه و اتخذوا الانداد معه و اجتالتهم الشیاطین عن معرفته و اقتطعتهم عن عبادته ، فبعث فیهم رسله ، و واتر اءلیهم اءنبیاه لیستاءدو هم میثاق فطرته

233. برترین آفریده
اختار آدم علیه السلام ، خیرة " من خلقه ، و جعله اول جبلته
خدای بزرگ آدم را از میان آفریدگانش برگزید و او را نخستین و برترین آفریدگانش قرار داد. (229)
234. وصف عیسی (ع)
فی صفة عیسی علیه السلام -: لم تکن له زوجة تفتنه ، و لا ولد یحزنه ، و لا مال یلفته
در وصف عیسی علیه السلام می فرماید: نه همسری داشت که او را به فتنه در افکند، نه فرزندی که غمگینش سازد و نه مالی که او را به خود مشغول گرداند. (230)
235. زهدی موسی (ع)
ان شئت ثنیت بموسی کلیم الله صلی الله علیه و آله حیث یقول : (رب انی لما اءنزلت اءلی من خیر فقیر) و الله ، ما ساله الا خبزا یا کله ، لانه کان یا کل بقلة الارض
اگر بخواهی دوباره پیامبری را پیروی کنی از موسی علیه السلام پیروی کن آن گاه که فرمود: (پروردگار! من به آنچه از خیر و نیکی برایم فرستاده ای نیازمندم) به خدا سوگند، حضرت موسی علیه السلام به جز نانی که می خورد از خدا نخواست ، زیرا او گیاهان زمین می خورد. (231)
236. پیامبر زداینده شبهات
اشهد ان محمدا عبده و رسوله ، ارسله بالدین المشور، و العلم الماءثور، و الکتاب المسطور، و النور الساطع ، و الضیاء اللامع ، و الامر الصادع ، ازاحة للشبهات ، و احتجاجا بالبینات ، و تحدیرا بالایات
گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده خداست ، او را با دین بلند آواز و نشانه برگزیده و کتاب نوشته و نور درخشان و پرتو تابان و فرمان آشکار و آشکار کننده حق از باطل فرستاد، تا شبهات را بزداید و با دلیل و برهان حجت آوری کن و با آیات هشدارشان دهد. (232)
237. پزشك امت
رسول الله صلی الله علیه و آله طبیب دوار بطبه ، قدا حکم مراهمه ، و اءحمی مواسمع ، یضع ذلك حیث الحاجة الیه

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پزشکی است سیار که با طب خویش همواره به گردش می پردازد و مرهم ها را به خوبی آماده ساخته و به هنگام نیاز آنها را به کار می برد. (233)
238. نشانه رستاخیز
ان الله جعل محمدا صلی الله علیه و آله علما للساعة ، و مبشرا بالجنة، و منذرا بالعقوبه
همانا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را نشانه رستاخیز قرار داد و نوید دهنده بهشت و بیم دهنده از کیفر. (234)
239. وصف علی علیه السلام در زمان مبعوث شدن پیامبر صلی الله علیه و آله
ارسله علی حین فترة من الرسل ، و طول هجعة من الامم ، و عتزام من الفتن ... و الدنیا کاسفة النور... عابسة فی وجه طالبها. ثمرها الفتنه ، و طعامها الجیفة
خداوند پیامبر را زمانی فرستاد که مدت ها بود پیامبری نیامده بود و مردم در خوابی دراز به سر می بردند و فتنه ها نیرومند شده بود... و دنیا بی فروغ شد بود... و به روی طالب خود رو ترش کرده بود. میوه اش فتنه و گمراهی بود و خوراکش مردار. (235)
240. نزول وحی بر جان پیامبر (ص)
ثم اءنزل علیه الکتاب نورا تطفا مصابیحه .. و تبیاتا لا تهدم اءرکانه . و شفاء لا تخشی اءسقامه ، و عزا لا تهزم اءنصاره ، و حقا لا تخذل اءعوانه ... جعله الله ریا لعطش العلماء و ربیعا لقلوب االفقهاء... و معقلا منیعا ذورته ، عزا لمن تولاه
آن گاه قرآن را بر پیامبر فرو فرستاد که نوری است که چراغ هایش خاموش نمی شود... و بنای روشنگری است که پایه هایش ویران نمی گردد و شفا و دارویی است که ترس از بیماری های آن نمی رود و عزتی است که هوادارنش شکست نمی خورند و حقی است که یارانش بی یاور گذاشته نمی شود... خداوند آن را سیراب کننده عطش دانشوران قرار داده است و بهر دل های فهمیدگان ... و پناهگاهی که ستیغ آن دست تسخیر ناپذیر است و برای کسی که آن را سرپرست خود گیرد مایه عزت می باشد. (236)
241. اجرای پیمان الهی
بعث فیهم رسله ، و واتر اءلیهم اءنبیاءه ، لیستادو هم میثاق فطرته ، و یذکر و هم منسیی نعمته ، و یحتجوا علیهم بالتبلیغ ، و یثیروا لهم دفائن العقول و یروهم آیات المقدرة : من سقف فوقهم مرفوع ، و مهاد تحتهم موضوع ، و معایش تحییهم ، و اءجال تفنیهم

فرستادگان خود را در میان مدرم برانگیخت و پیامبرانش را پیاپی به سوی ایشان فرستاد تا از آنان بخواهند پیمان الهی را که در فطرتشان است به جای آوردند... و نشانه های قدرت خدا را به ایشان نشان دهند: از آسمانی که بر فراز سرشان برافراشته شده است تا زمینی که زیر پاهایشان نهاده شده و نعمت هایی که زنده نگاهشان می دارد و مرگ هایی که نابودشان می کند. (237)

242. فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله

سیرته القصد، و سنته الرشد، و کلامه الفصل ، و حکمه العدل

راه و رسم پیامبر معتدل ، سنت و روشش صحیح و پایدار، سخنانش جدا کننده حق از باطل و قضاوتش عادلانه بود. (238)

243. وصف پیامبر صلی الله علیه و آله

واعیا لوحیك ، حافظا لعهدك ، ماضیا علی نفاذ اءمرك

پیامبر و حی تو را فهمید و پیمانت را حفظ کرد و در راه اجرای آن حرکت کرد. (239)

244. بهترین راه و روش

اقتدوا بهدی نبیكم فانه افضل الهدی . و استنوا بسنته فانها اهدی السنن

به راه و رسم پیامبرتان اقتدا کنید که بهترین راه و روش است و رفتارتان را به سنت و روش پیامبر تطبیق دهید که هدایت کننده ترین روش هاست . (240)

245. علم پیامبر

قد علمتم اءن رسول الله صلی الله علیه و آله رجم الزانی المحصن ، ثم صلی علیه ، ثم ورثه اءهله ؛ و قتل القاتل و ورث میراثه اءهله . و قطع السارق و جلد الزانی غیر المحسن ، ثم قسم علیها من الفی ء، و نكحا المسلمات

شما خوب می دانید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زناکاری را که همسر داشت سنگبران کرد، سپس بر مرده اش نماز خواند و اموالش را میان ورثه اش تقسیم نمود و دست دزد را قطع کرد و زناکار بدون همسر را تازیانه زد، سپس از در آمد بیت المال سهم آنان را داد و هر دو خطا کار با زنان مسلمان ازدواج کردند. (241)

246. آشکار کننده حق

اءرسله و اءعلام الهدی دارسة ، و مناهج الدین طامسة ، فصدع بالحق ؛ و نصح للخلق

خداوند او را در موقعی فرستاد که نشانه های هدایت کهنه گشته و مسیرهای روشن دین محو شده بود، او برای حق قیام و آن را برای مردم آشکار ساخت . (242)

247. سرمشق از پیامبر صلی الله علیه و آله و رفتار او

و لقد كان فی رسول الله صلی الله علیه و آله كاف لك فی آلاسؤ ة . و دلیل لك علی ذم الدنیا و عیبها، و كثرة مخازیها و مساویها، اذ قبضت عنه اءطرافها و وطئت لغیره اءكنافها، و فطم عن رضاعها، و زوی عن زخارفها... فتاءس بنبیك الاطیب الاطهر صلی الله علیه و آله فان فیه اءسوَ ةً لمن تاءسی ، و عزاءء لمن تعزی و اءحب العباد اءلی الله المتاسی بنبیه ، و المقتص لاثر قضم الدنیا قضما، و لم یعرها طرفاء. اءهضم اهل الدنیا كشحا، و اءخمصهم من الدنیا بطنا. عرضت عیله الدنیا فاءبی اءن یقبلها، و علم اءن الله سبحانه اءبغض شیئا فابغضه ، و حقر شیئا فحقره ، و صغر شیئا فصغره و لو لم یكن فینا اءلا حبنا ما اءبغض الله و رسوله ، و تعظیمنا ما صغر الله و رسوله ، یاءكل علی الارض ، و یجلس - لكفی به شقاقاللله ، و محادة عن اءمر الله . لقد كان - صلی الله علیه و اله و سلم جلسة العبد، و یخصف بیده نعله ، و یرقع بیده ثوبه ، و یركب الحمار العاری ، و یردف خلفه ، و یكون الستر علی باب بیته فتكون فیه التصاویر فیقول : یا فلانة - لا حدی اءزواجه - غیبه عنی فاءنی اذا نظرت اءلیه ذكرت الدنیا و زخارفها فاءعرض عن الدنیا بقلبه ، و اءمات ذكرها من نفسه ، و اءحب اءن تغیب زینتها عن عینه ، لكیلا یتخذ منها ریاشا، و لا یعتقدها قرارا، و لا یرجو فیها مقاما، فاخرجها من النفس و اءشخصها عن القلب ، و غیبها عن البصر. و كذلك من اءبغض شیئا اءبغض اءن ینظر اءلیه ، و اءن یذكر عنده ، و لقد كان فی رسول الله صلی الله علیه و آله ما یدلك علی مساویی الدنیا و عیوبها. اذ جاع فیها مع خاصته ، و زویت عنه زخارفها مع خاصته ، و زویت عنه فلینظر ناظر بعقله ، اءكرم الله محمدا بذلك اءم اءهانه ! فان قال : اءهانه ، فقد كذب و الله . زخارفها مع عظیم زلفته العظیم - بالافك العظیم ، و ان قال : اءكرمه فلیعلم اءن الله قد اءهان غیره حیث بسط الدنیا له ، و زواها عن اءقرب الناس منه . فتاءسی متاءس بنیه ، و اقتص اءثره ، و ولج مولجه ، و الا فلا یا من الهكة ، فان الله جعل محمداصلی الله علیه و آله علما للساعه ، و مبشراء بالجنة ، و منذرا بالعقوبه خرج من الدنیا خمیصا، و ورد الاخرة سلیما. لم یضع حجرا عی حجر، حتی مضی لسبیله ، و اءجاب داعی ربه ، فما اءعظم منه الله عندنا حین اءنعم علینا به سلفا نتبعه ، و قائدا نطا عقبه !

سر مشق بودن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای تو کافی است و راهنمایی است برای این که به نکوهیدگی و

ننگین بودن دنیا و فراوانی رسوایی ها و بدی هایش پی ببری ، چه آن که دنیا از آن حضرت گرفته شد و برای دیگران فراهم گشت و از شیر مادر دنیا باز گرفته شد و از زیبایی ها و زخارف آن دور گشت ... پس به پیامبر پاك و پاکیزه ات اقتدا کن ؛ زیرا که آن حضرت برای کسی که بخواهد به کسی تاءسی جوید و از و پیروی کند. لقمه دنیا را با اطراف دندان می خورد (به اندازه ضرورت از دنیا بر می گرفت) و گوشه چشمی هم به دنیا نداشت . پهلوهایش از همه لاغرتر و شکمش از همه گرسنه تر بود. دنیا به او پیشنهاد شد، اما از پذیرفتن آن سرباز زد و دانست که خدای سبحان چیزی (علاقه به دنیا) را دشمن دارد او هم آن را دشمن گرفت ، چیزی را خرد می شمارد او هم خرد می شمارد. اگر در ما هیچ (عیبی) نبود جز همین که آنچه را خدا و پیامبرش دشمن دارند دوست داشته باشیم و آنچه را خدا و پیامبرش خرد شمرده اند بزرگ و با ارزش شماریم ، همین خود برای مخالفت ما با خدا و سرپیچی از فرمانش کافی بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله روی زمین غذا می خورد و همچون بردگان می نشست با دست خود کفشش را می دوخت و جامه اش را وصله می زد و بر الاغ برهنه سوار می شد و پشت سر خود شخصی دیگری را هم سوار می کرد.

پرده ای با نقش و نگار بر در خانه اش آویخته دید، به همسرش گفت : ای زن ! این پرده را از جلو چشم من بردار؛ زیرا هرگاه به آن می نگرم به یاد دنیا و زرق و برق آن می افتم . او از ته دل از دنیا روی برتافت و نام یاد آن را در جانش میراند و دوست داشت که زیب و زیور دنیا از جلو چشمش دور باشد، تا از آن جامه زیبایی تهیه نکند و آن را در جای آرامش ندارند و این ماندن همیشگی در آن نداشته باشد. پس دنیا را از جان خود بیرون راند و از دلش دور کرد و از چشمانش پنهان ساخت . آری ! این چنین کسی که چیزی را دشمن بدارد از نگاه کردن به آن و از این که یاد و نام آن در حضورش برده شود نفرت دارد. راه و رسم رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را به بدی ها و عیب های دنیا رهنمون می شود، چه ، او و نزدیکانش در دنیا همیشه گرسنه بودند و با این که مقام و نزد خداوند) داشت ، زیب و زیورهای دنیا از او دور نگه داشته شد، پس هر بیننده ای ، با دیده)منزلت عظیمی خرد خود بنگرد و ببیند که آیا خداوند با این کار محمد را تکریم کرده یا خوار و کوچکش نموده است ؟اگر بگوید، او را خوار و بی مقدار کرده است ، سوگند به خدای بزرگ که دروغ و بهتان بزرگی زده است اگر بگوید: او را گرامی داشته است ، پس بداند که خداوند دیگران را خوار و حقیر کرده است ؛ چرا که دنیایی را که از نزدیك ترین و مقرب ترین افراد خود گرفته برای آنان گسترده است . پس آن که خواهان پیروی است به پیامبر خود تاءسی جوید و گام در جای گام های او گذارد و هر جا که او در آمده است درآید و گر نه از تباه شدن ایمن نباشد؛ زیرا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را نشانه قیامت قرار داد و بشارت دهنده بهشت و بیم دهنده از کیفر و عقوبت . او با شکم گرسنه از دنیا رفت و با سلامت به آخرت قدم گذاشت . تا زمانی که عمرش به سر آمد و دعوت پروردگارش را اجابت کرد، سنگی روی سنگ نگذاشت . چه منت بزرگی خداوند بر ما نهاده که نعمت وجود آن حضرت را به ما ارزانی داشت که پیشروی وی است که ما از او پیروی می کنیم و پیشوایی است که گام در جایی گام او می نهیم . (243)

248. عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله

کان لی فیما مضی اءخ فی الله ، و کان یعظمه فی عینی صغر الدنیا فی عینه ، و کان لا یشکو و جعا الا عند برئه

گذشته برادری در مسیر جاذبیت الهی داشتم ، کوچکی دنیا در چشمش او را در چشم من بزرگ می کرد و از هیچ دردی شکایت نمی کرد مگر زمانی که از آن درد بهبود حاصل شده بود. (244)

249. پیام های پیامبر

اءرسله داعیا اءلی الحق و شاهدا علی الخلق ، فبلغ رسالات ربه غیر وان و لا مقصر، و جاهد فی الله اءعداءه غیر واهن و لا معذر اءمام من اتقی ، و بصر من اهتدی

و پیامبر صلی الله علیه و آله را فرستاد تا به حق فرا خواند و بر آفریدگان گواه باشد. او پیام های پروردگارش را رسان و در این راه نه سستی کرد و نه کوتاهی ورزید و در راه خدا با دشمنان او جنگید، بی آن که ناتوانی به او راه یابد، یا آن که عذر و بهانه آورد. او پیشوای پرهیزگاران و دیده ره یافتگان است . (245)

250. عامل جلوگیری از عذاب خدا

اءما الامان الذی رفع فهو : کان فی الارض اءمانان من عذاب الله ، و قد رفع احد هما، فدونکم الاخر فتمسکوابه رسول الله صلی الله علیه و آله و اءما الامان الباقی فالاستغفار. قال الله تعالی : (و ما کان الله لیعذبهم و اءنت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون)

بر روی زمین دو عامل ایمن کنده از عذاب خدا وجود داشت که یکی از آن دو از دست رفت . پس آن دیگری را بگیرید و بدان چنگ زنید. اما آن ایمنی بخشی که از دست رفت ، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن که باقی

است ، آمرزش خواهی است . خدای متعال می فرماید: (ای محمد)! تا تو را در میان آنان هستی ، خدا عذابشان نمی کند و تا زمانی که آمرزش می طلبند، خدا عذابشان نکند. (246)

دامه بخش سوم : نبوت
251. اراده و عزم نبوی
قائما باءمرك مستوفزا فی مرضاتك ، غیر ناكل عن قدم ، و لا واه فی عزم
پیامبر بر پا دارنده كار و فرمان توست و شتابنده در تحصیل رضایت تو، بی آنكه از پیشروی بترسد و عقب بنشیند و در عزم و اراده اش سستی نشان دهد. (247)
252. نشانه قیامت
جعل محمدا صلی الله علیه و آله علما للساعه
خدایی بزرگ حضرت محمد صلی الله علیه و آله را نشانه قیامت قرار داده است . (248)
253. واسطه از بین رفت گمراهی ها
اهل الارض یومئذ ملل متفرقه ، و اءهواء منتشره ، و طرائق متشتتة ، بین مشبه لله بخلقه ، اءو ملحد فی اسمه ، اءو مشیر الی غیره ، فهذا هم به من الضلالة
در آن روزگاران كه خداوند ذوالجلال خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را برانگیخت ، مردم روی زمین مللی پراكنده و اقوامی با تمایلات متفرق در پیچاپیچ طرق درهم و برهم سرگردان و حیرت زده بودند، گروهی از آنان خدا را تشبیه به مخلوقاتش می كردند و گروهی دیگر در اسماء مقدسش الحاد می ورزیدند، جمع دیگری با نام های الهی اشاره به موهومات و موجودات پست می نمودند. خداوند سبحان آنان را به وسیله پیامبر اكرم از گمراهی نجات داد. (249)
254. حجت های خداوند
بعث الله رسله بما خصهم به من وحیه ، و جعلهم حجة له علی خلقه ، لئلا تجب الحجُة لهم بترك الاعذار الیهم ، فدعا هم بلسان الصدق الی سبیل الحق
خداوند، پیامبران خود را با آنچه از وحی خود به آنان اختصاص داده بود مبعوث گردانید و ایشان را بر مخلوقات خویش و دلیل خود قرار داد تا آن ها
یعنی مخلوقات) نتوانند نبودن حجت را وسیله عذر آوردن خود (به آگاه نبودنشان از او امر و نواهی الهی) قرار (دهند، آن گاه خداوند با زبانی راستگو (یعنی زبان پیامبران) ایشان را به راه حق دعوت كرد. (250)
255. سرانجام اختیار كردن دینی جز اسلام
ارسله بحجه كافیه ، و موعظه شافیه ، و دعوده متلافیه ، اءظهر به الشرائع المجهوله ، و قمع به البدع المدخوله ، و بین به الاحكام المفصوله . فمن یبتغ غیر الاسلام دینا تتحقق شقوته ، و تنفصم عروته ، و تعظم كبوته و یكن مابه الی الحزن الطویل و العذاب الوبیل
خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را با دلیلی بسنده و اندرزی شفابخش و دعوتی جبران كننده فرستاد، به وسیله او شریعت ها و قوانین الهی ناشناخته مانده را آشكار ساخت و بدعت های نادرست را نابود كرد و احكام قطعی را بیان نمود. پس هر كه دینی جز اسلامی اختیار كند بدبختی اش محقق است و دستگیره اش گسیخته و به سر در آمدنش سخت و فرجامش اندوه طولانی و عذاب شدید است . (251)
256. مایه كمال دین
افضت كرامة الله سبحانه و تعالی الی محمد صلی الله علیه و آله ، فاءخرجه من اءفضل المعادن منبتا،... لها فروع طوال ؛ و ثمر لا ینال : فهو امام من اتقی ، و بصیره من اهتدی ،... سنته الرشد، و كلامه الفصل ، و حكمه العدل
با كرامت خداوند سبحان مقام پیامبری به محمد صلی الله علیه و آله رسید. پس آن حضرت را از بهترین خاندان بركشید... درخت دودمان او را به شاخه هایی است بلند و برافراشته و دست كسی به میوه آن نرسد. او پیشوای پرهیزگاران است و دیده ره یافتگان .. رفتارش میانه روی و اعتدال است و طریقه اش راهنمایی و هدایت ، سخنش حق را از باطل خدا سازد و داوری اش به عدل و داد است . (252)
257. پاكی معنوی
،تاءس بنبیك الاطیب الاطهر صلی الله علیه و آله فان فیه اءسوة لمن تاءسی ، و عزاء لمن تعزی
پیروی كن از پیامبرت كه پاك و پاكیزه تر از همه مخلوقات خدا بود، برای هر كسی كه بخواهد پیروی از كمالات

نماد در آن وجود مقدس است عالی ترین کمال برای تبعیت . و مهم ترین نسبت برای هر کسی که انتساب به او را بخواهد(253)

258. فرمان بردن از پیامبر و اولیای امر

اما بعد، فقد بعثت الیکم عبدا من عباداالله ، لا ینام اءیام الخوف ، فاسمعوا له ، و اءطیعوا اءمره فیما طابق الحق ، فانه سیف من سوف الله

بعد از حمد و ثنا، من بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزگار بیم و هراس نخوابد، از او بشنوید و فرمانش را در هر مورد که مطابق حق است اطاعت کنید؛ زیرا این مدر شمشیری از شمشیر های خداوندی است . (254)

259. پایان بخش وحی

اءرسه علی حین فترة من الرسل ، و تنازع من الالسن ، فقفی ، به الرسل ، و ختم به الوحی.

خداوند او را در دورانی خالی از پیامبران و در دوران اختلاف در عقاید و سخنان فرستاد و او را در آخر پیامبران قرار داد و وحی را با نوبت او ختم فرمود. (255)

260. مسابقه در خوبی ها

و الذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة و لتغربلن غربلة، و لتساطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اءعلاکم ، و اءعلاکم اسفلکم ، و لیسبقن سابقون کانوا قصروُ ا، و لیقصرن سباقون کانوا سبقوا

قسم به خدایی که محمد صلی الله علیه و آوردن دین حق مبعوث گردانید، سخت در هم آمیخته و در هم و برهم و زیر و رو می شوید و به شدت غربال می گردید (تا صالح از طالح و خوب از بد جدا گردد) و هر آینه مانند دیگ جوشان که با تازیانه غلیان خود آنچه را در آن است زیر و رو می کند و بالاترین شما به پست ترین مقام بازگشت می نماید و هر آینه کسانی که در اسلام سابقه دارند، امام در وظایف (با دریافت حق خود) کوتاهی کرده اند، به طور یقین جلو خواهند افتاد و آنان که در خدمت به اسلام سابقه بسیاری دارند و مقامشان در اسلام جلوتر از دیگران است یقینا و قطعا باز خواهند ماند. (256)

261. حال مردم هنگام بعثت محمد

ابتعثه و الناس یضربون فی غمرةُ، ویموجون فی حیرةُ. قد قادتهم اءزمُة الحین ، و استغلقت علی اءفئدتهم اءقفال الرین

خداوند او را مبعوث به رسالت فرمود، در حالی که مردم آن دوران غوطه ور در جهالت و گمراهی بودند و در اسارت فراز و نشیب امواج حیرت . آنان در مهار فرمان هلاکت به این سو کشیده می شدند و بر دل های آنان قفل های گناهان بسته بود. (257)

262. وصف پیامبران

فی صفةُ الانبیاء -: فاستودعهم فی اءفضل مستودع ، و اءقرهم فی خیر مستقر... حتی اءفضت کرامة الله سبحانه و تعالی الی محمد صلی الله علیه و آله ، فاءخرجه من اءفضل المعادن منبتا، و اءعز ، الارومات مغرسا؛ من الشجرة التی صدع منها .نبیاءه ، و انتجب منها اءمناء عترته خیر العتر، و اءسرته خیر الاسر، و شجرته خیر الشجر، نبتت فی حرم ؛ و بسقت فی کرم ؛ لها فروع طوال ، و ثمر لا ینال

آنان پیامبران را در برترین و دیعتگاه به ودیعت نهاد و در بهترین قرار گاه تثبیت فرمود تا آن گاه که کرامت خداوندی سبحانه و تعالی به محمد صلی الله علیه و آله منتهی گشت آن وجود مقدس را از برترین معادن رویاننده و عزیزترین اصول و ریشه ها برای کاشتن بیرون آورد. از آن درختی که خداوند آن را بشکافته و پیامبرانش را از آن بیرون آورده و امنای خود را از آن برگزیده است ، عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بهترین عترت هاست و دودمانش بهترین دودمان ها و درختش بهترین درخت ها که در حرم روییده شده و به رشد رسیده است در کرم و مجد و شرف برای آن درخت شاخهایی است بلند و ثمری است غیر قابل وصول . (258)

263. روزگار لغزش و گناه

اءرسله علی حین فترة من الرسل ، و هفوة عن العمل ، و غباوة من الامم

خداوند سبحان او را در فاصله ای از پیامبر و در دوران لغزش جوامع از عمل و جهل و کودنی امت ها فرستاد. (259)

264. حکمت برگزیده شدن محمد

اءن الله بعث محمدا صلی الله علیه و آله و سلم نذیرا للعالمین ، و اءمینا علی التنزیل ، و اءنتم معشر العرب علی شر دین ، و فی شردار، منیخون بین حجارة خشن ، و حیات صم ، تشربون الکدر، و تاکلون الجشب ، و تسفکون دماءکم ، و تقطعون اءرحامکم ، الاصنام فیکم منصوبة ، و الاثام بکم معصوبة .

همانا خداوند متعال ، محمد صلی الله علیه و آله را تبلیغ کننده بر عالمیان و امین برای فرستادن قرآن و رسالت ، مبعوث نمود. در آن حال شما گروه عرب دارای بدترین دین بودید و در بدترین جامعه زندگی می کردید.
شما در میان سنگ های سخت و مارهای ناشنوا سکنی داشتید، آب های تیره می آشامیدند و غذای خشن می خوردید و خون های یکدیگر را می ریختند و از خویشاوندان خود قطع رابطه می نمودید، بت ها در میان شما (برای پرستش) نصب شده و گناهان و انحراف ها سخت به شما بسته بود. (260)
265. عمل بر طبق راه پیامبران
اعملوا، رحمکم الله ، علی اعلام بینة ، فالطریق نهج یدعو اعلی دار السلام
ای مردم ! خدا رحمتتان کند! به نشانه های آشکاری که خداوند در برابرتان قرار داده عمل کنید که راهی واضح و روشن است و شما را به سرای آسایش (یعنی در بهشت) دعوت می کند. (261)
266. روزگار مبعوث شدن پیامبر
اءن الله سبحانه بعث محمدا صلی الله علیه و آله بالحق حین دنا من الدنیا الانقطاع ، و اءقبل من الاخرة ء الاطلاع ، و اءظلمت بهجتها بعد اشراق ، و قامت باءهلها علی ساق . و خشن منها مهاد، و اءزف منها قیاد، فی انقطاع من مدتها، و اقترب من اشراطها و تصرم من اءهلها
خداوند سبحان ، محمد صلی الله علیه و آله را به حق به پیامبر مبعوث فرمود، در حالی که دنیا رو به پایان بوده و آخرت برای احاطه و اشراف روی آورده و شکوفایی دنیا پس از روشنایی آن رو به تاریکی نهاده بود. و آن دنیا برای اهل خود با شدت و مشقت ها رویاروی شده زمانش رو به زوال و شرایط فنا و نابودی آن نزدیك گشته بود و (بعثت پیامبر) هنگامی بود که دنیا از اهلش در حال بریدن بود. (262)
267. توصیف روزگار پیامبر
بعثه حین لا علم قائم ؛ و لا منار ساطع ، و لا منهج و اضح
خداوند سبحان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت ، در آن هنگام نه نشانه ای از دین برپا بود و نه چراغی روشنگر و نه طریق و مسیری واضح . (263)
268. امین وحی الهی و خاتم رسولان
اءمین وحیه ، و خاتم رسله ، و بشیر رحمته و نذیر نقمته
امین وحی و خاتم رسولان او بود و بشارت دهنده رحمت و ترساننده از عذاب او. (264)
269. روزگار در هم ریخت
اءرسله علی حین فترة من الرسل ، و طول هجعةُ من الامم و انتقاض من المبرم
خداوند پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله را در دوران انقطاع وحی و رسولان و در امتداد خواب امت ها در تاریکی (جهالت ها) فرستاد، در آن هنگام اصول و قوانین حیات سعادتمندانه انسان ها (دین) شکسته بود.
(265)
270. پیامبر، نوری در تاریکی جهل و نادانی
و لقد قرن الله به صلی الله علیه و آله من لدن اءن کان فطیما اءعظم ملك من ملائکته یسلك به طریق المکارم ، و محاسن اءخلاق العالم لیله و نهاره و لقد کنت اءتبعه اتباع الفصیل اءثر اءمه ، یرفع لی فی کل یوم من اءخلاقه علما، و یاءمرنی بالاقتداء به . و لقد کان یجاور فی کل یوم من اءخلاقه علما، و یامرنی بالاقتداء به . و لقد کان یجاور فی کل سنته بحراء فاءراه ، و لا یراه غیری . و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله صلی الله علیه و آله - و خدیجةُ و اءنا ثالثهما. اءری نور الوحی و الرسالة ، و اءشم ریح النبوة .
و لقد سمعت رنه الشیطان حین نزل الوحی علیه صلی الله علیه و آله فقلت : یا رسول الله ما هذه الرنة ؟فقال هذا الشیطان قد اءیس من عبادته . اءنك تسمع ما اءسمع ، وتری ما اءری ، اءلا اءنك لست بنبی ، و لکنك لوزیر، و اءنك لعلی خیر.
و لقد کنت معه صلی الله علیه و آله لما اءتاه الملا من قریش ، فقالوا له ؛ یا محمد اءنك قد ادعیت عظیما لم یدعه اءباوك و لا اءحد من بیتك ، و نحن نسالك امرا ان انت اجبتان الیه و اریتناه ، علمنا اءنك نبی و رسول ، و اءن لم تفعل علمنا انك ساحر کذاب ، فقال صلی الله علیه و آله : و ما تساءلون ؟قالوا: تدعو لنا هذه الشجرة حتی تنقلع بعروقها و تقف بین یدیك فقال صلی الله علیه و آله : اءن الله علی کل شی ء قدیر، فان فعل الله لکم ذلك ، اءتؤ منون و تشهدون بالحق ؟قالوا: نعم قال : فانی ساءریکم ما تطلبون ، و اءنی لاءعلم اءنکم لا تفیئون الی خیر، و اءن فیکم من یطرح فی القلیب ، و من یحزب الاحزاب . ثم قال صلی الله علیه و آله : یا اءیتها الشجرة اءن کنت تؤ منین بالله و الیوم الاخر، و تعلمین اءنی رسول الله ، فانقلعی بعروقك حتی تقفی بین یدی باذن الله . فوالذی بعثه بالحق لانقلعت بعروقك حتی تقفی بین یدی باذن الله . فوالذی بعثه بالحق لانقلعت بعروقها، و جاءت و لها دوی شدید. و قصف

كقصف اءجنحة الطير؛ حتى وقفت بين يدى رسول الله صلى الله عليه و آله مرفرفة ، و اءلقت بغصنها الاعلى على
رسول الله صلى الله عليه و آله و ببعض اءغصانها على منكبى ، و كنت عن يمينه صلى الله عليه و آله ، فلما نظر
القوم الى ذلك قالوا - علوا و استكبارا -: فمرها فلياتك نصفها و يبقى نصفها، فاءمرها بذلك ، فاءقبل اليه نصفها
كاءعجب اقبال و اءشده دويا، فكادت تلتف برسول الله صلى الله عليه و آله ، فقالوا - كفرا و عتوا -: فمر هذا النصف
فليرجع اءلى نصفه كماكان ، فاءمره صلى الله عليه و آله فرجع ؛ فقلت اءنا: لا اله الا الله انى اءول مؤ من بك يا
رسول الله ، و اءول من اءقرباءن الشجرة فعلت ما فعلت باءمر الله تعالى تصديقا بنبوتك ، و اجلا لا لكمتك . فقال
بل ساحر كذاب ، عجيب السحر خفيف فيه ، و هل يصدقك فى اءمرك الامثل هذا! يعنوننى و اءنى لمن . القوم كلهم
قوم لا تاءخذهم فى الله لومة لائم ، سيماهم سيما الصديقين ، و كلامهم كلام الابرار، عمار الليل و منار النهار،
متمسكون بحبل القرآن . يحيون سنن الله و سنن رسوله . لا يستكبرون و لا يعلون ، و لا يغلون و لا يفسدون . قلوبهم
فى الجنان و اجسادهم فى العمل

خداوند متعال آن وجود نازنین را از موقعی که از شیر باز شد، شب و روز با یکی از بزرگ ترین فرشتگان همراه
فرمود که آن حضرت را در مسیر اکتساب صفات و اتصاف به بهترین اخلاق دنیا قرار دهد. و در هر سال در کوه
حرا مجاور می گشت من او را می دیدم و کسی جز من او را نمی دید. در آن روز اسلام و مسلمین در هیچ خانه
ای نبود غیر از خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه و من سومین آنان بودم نور وحی و رسالت را می
دیدم و عطر پیامبری را استشمام می کردم . من ناله شیطان را در آن هنگام که وحی به آن نازل شد، شنیدم عرض
کردم : یا رسول الله ! چیست این ناله ؟

فرمود: ناله شیطان است که به جهت ناامیدی از این که عبادت شود سرداده است ، تو می شنوی آنچه را که من می
شنوم و می بینی آنچه را من می بینم ، ولی تو پیامبر نیستی ، بلکه تو وزیر من هستی و تو در مسیر خیر قرار
گرفته ای ، و من با آن حضرت صلی الله علیه و آله بودم در آن موقع که قریش نزد آن حضرت آمدند و به او
گفتند: ای محمد! تو ادعای بزرگی به راه انداخته ای ، چنان ادعایی که پدران و دیگر دودمانت مطرح نکردند، ما
چیزی از تو مساءلت می کنیم و اگر به ما پاسخ دادی و آن را به ما ارائه نمودی می فهمیم که تو قطعا ساحر و
. دروغ گویی

آن حضرت فرمود: سوال شما چیست ؟

.آنان گفتند: بخوان این درخت را تا از ریشه هایش کنده شود (و مجموع اجزایش) بیاید و در مقابل بایستند

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بر همه چیز تواناست ، آیا اگر خداوند این کار را برای شما کرد
ایمان می آورید و به حق شهادت می دهید؟

آن حضرت فرمود: من به زودی آنچه را می خواهید به شما نشان می دهم ، در حالی که می دانم شما به سوی خیر
.باز نخواهید گشت ! در میان شما کسی است که در چاه انداخته می شود و کسی است که احزاب تشکیل می دهد
سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای درخت ! به خدا و روز قیامت ایمان داری و می دانی که من
! رسول خدا هستم ، با ریشه هایت از زمین درآی و با اذن خداوندی در برابر من بایست

سوگند به آن خدایی که او را بر حق برانگیخته است . آن درخت با ریشه هایش از جای کنده شد و به طرف رسول
خدا صلی الله علیه و آله گسترد و بعضی از شاخه هایش را هم روی شانه من انداخت و من در آن حال در طرف
. راست آن حضرت ایستاده بودم

هنگامی که قوم قریش این معجزه دیدند از روی خود بزرگ بینی و تکبر، چنین گفتند: امر کن نیمی از این درخت
!بیاید و نیم دیگر بماند

حضرت به این خواسته آنان عمل کرد و به درخت امر فرمود، نیمی از آن درخت به طور شگفت انگیزتری از
حالت اول و با صدایی شدیدتر به طرف پیامبر روی آورد و نزدیك بود به پیامبر خدا بپیچد، بار دیگر آن مردم از
!(دستور بده این نیمه درخت برگردد به آن نیمه اش (تا به صورت اولیه اش برگردد :روی کفر و گردنکشی گفتند
. رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود نیمه درخت بر روی همان نیمه اول برگشت

من گفتم : (لا اله الا الله) نیست خدایی مگر الله) من اولین مؤ من به تو هستم و من اولین کس هستم که اقرار کرد
به این که آنچه را که درخت امروز انجام داد به امر خداوند تعالی و برای تصدیق نبوت و تجلیل و تعظیم سخن تو
این شخص پیامبر نیست بلکه ساحری است دروغگو که سحرش شگفت انگیز :بود. در این هنگام همه آن قوم گفتند
بودم (است و در این کار سبك دست تردست . و آیا کسی جز این شخصی (مقصودشان من (علی بن الی طالب
وجود دارد که این ادعا و کار تو را تصدیق کند؟و قطعی است من از قومی هستم که سرزنش کننده ای آنان را در
راه خدا از کار باز نمی دارد. چهره آنان چهره با عظمت ترین راستگویان است و سخن نیکوکاران شب بیدار و
.هدایت گران روز

آنان هستند تمسك كنندگان به قرآن ، كه سنت های خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را احیاء می كنند، نه تكبر می ورزند و نه بلندگرایان اند و نه مردم را به زنجیر می كشند و نه فساد در روی زمین به راه می اندازند، دل های آنان در بهشت است و بدن های آنان در كار و كوشش . (266)

271. نوری در تاریكی

اءضاءت به البلاد بعد الضلالة المظلمة ، و الجهالة الغالبة ، و الجفوة الجافیة ، و الناس یستحلون الحریم ، و یستذلون الحكیم ؛ یحیون علی فترة ، و یموتون علی كفرة !

جوامع بشری بعد از گمراهی تاریك و جهالتی كه بر همه غالب بود و خشونتی بسیار سخت ، به وسیله او (پیامبر) روشن گشت . در آن هنگام مردم محرمات را حلال می شمردند و انسان حكیم را پست و خوار می نمودند، در دورانی بی خبر از علم و معرفت و دور از دین و فرهنگ زندگی می كردند و بر كفر و تباهی می مردند. (267)

272. مبعوث شدن پیامبر

بعث الله سبحانه محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ... ماءخوذا علی النبین میثاقه ، مشهورة سماته

خداوند سبحان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله برای انجام و عده خویش و اتمام اصل نبوت مبعوث نمود پیامبری با علامات مشهور. (268)

273. خصایل نیك پیامبر (ص)

بعث الله محمدا صلی الله علیه و آله شهیدا، و بشیرا و نذیرا، خیر البریة طفلا و اءنجبها كهلا، و اطهر المتطهرین شیمة ، و اءجود المستمطرین دیمة

خداوند متعال محمد صلی الله علیه و آله را شاهد و بشارت دهنده و تهدید كننده مبعوث فرمود. پیامبری كه در دوران طفلی بهترین مردم و در دوران بزرگسالی نجیب ترین مردم و از حیث اخلاق پاكترین پاكان و از حیث عطا سخی ترین اشخاصی بود كه مورد توقع جود و احسان بوده اند. (269)

274. سرچشمه روشنایی و روشنی بخش تاریكی ها

اختاره من شجرة الانبیاء، و مشكاة الضیاء، و ذوابة العلیاء، و سره البطحاء و مصابیح الظلمة ، و ینابیع الحكمة

خداوند سبحان پیامبر را برگزید از درخت نسل پیامبران و چراغدان نور و پیشانی عظمت و مركز مكه و چراغ های روشنگر تاریكی ها و سرچشمه های حكمت . (270)

275. یاد كردن پیامبر (ص)

فی ذكر النبی صلی الله علیه و آله -: اءوری قبسا لقابس ، و اءنار علما لحابس ، فهو اءمینك المامون ، و شهیدك یوم الدین ، و بعیثك نعمة "، و رسولك بالحق رحمة

پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله شعله ای از انوار دین مقدس اسلام را برای طالب و گیرنده نور برافروخت و علامت ارشاد برای كسی كه در حیرت و ضلالت متوقف شده است ، روشن ساخت . بار پروردگار! آن پیامبر امین و ماءمون تو و شاهد تو در روز قیامت و مبعوث از جانب توست كه نعمتی برای جهانیان است و رسول بر حق تو كه رحمتی است برای عالمیان . (271)

276. مبلغان خدا

لقد جاهرتكم العبر، و زجرتم بما فیه مزدجر. و ما یبلغ عن الله بعد رسل السماء الا البشر

حوادث پند آموز به شما خود را نمایاندند، كارهای ممنوع به شما اعلام شده است ، دستور الهی پس از پیامبران خدا فقط به وسیله ابلاغ می گردد. (272)

277. محبوبترین بندگان

اءحب العباد الی الله المتاسی بنبیه ، و المتقص لاثره

محبوب ترین بندگان نزد خدا كسی است كه از پیامبرش پیروی كند و قدم به جایی قدم او گذارد. (273)

278. برپا كننده احكام نورانی و نشانه های روشن گر

اءوری قبس القابس ، و اءضاء الطریق للخابط، و هدیت به القلوب بعد خوضات الفتن و الاثام ، و اءقام بموضحات الاعلام ، و نیرات الاحكام

آن گاه كه نور الهی را ابلاغ و در پهنه هستی منتشر ساخت كه جویندگان انوار خداوندی را به مقصدشان نایل ساخت و راه را بر گمشده در تاریكی های جاهلیت روشن نمود، هم به وسیله او بود كه دل های فرو رفته در فتنه ها و گناهان هدایت گشت . پیامبری عزیز كه پرچم ها و علایم راهنما را برپا داشت و احكام نورانی خداوندی را ابلاغ و اجرا فرمود.

279. فرمان بردن از پیامبر و اولیای امر

(274)

من كتاب للاشتر حين ولاه مصر -: و اردد اعلى الله و رسوله ما يضلعك من الخطوب ، و يشتبه عليك من الامور؛ فقد قال الله تعالى لقوم اعحب ارشادهم : (يا اعيها الذين آمنوا اعطيعوا الله و اعطيعوا الرسول و اعولى الامر منكم ، فان تنازعتم فى شى ء فردوه اعلى الله و الرسول) فالرد اعلى الله : الاخذ بمحكم كتابه ، و الرد اعلى الرسول : الاخذ بسنته الجامعة غير المفرقة

در نامه به مالك اشتر فرمودند: آن گاه كه مشكل بزرگى تو را عاجز كرد و موضوع برايت مورد ترديد قرار گرفت آن را به خدا و رسول صلى الله عليه و آله واگذار كن ؛ زيرا خداى عزيز به مردمى كه ارشاد آنان را دوست دارد چنين سفارش مى كند (شما كه ايمان آورده ايد! از خدا، رسول و (اولى الامر) خودتان اطاعت كنيد و اگر در موضوعى اختلاف پيدا كرديد آن را به خدا و رسول صلى الله عليه و آله واگذار كنيد واگذار كردن مشكلات به خدا اين است كه مطالبى را كه از قرآن درك مى كنيم عمل كنيم و رجوع كردن به رسول خدا صلى الله عليه و آله اين است كه سفارش هاى او را كه مايه وحدت است (و از پيامبر صلى الله عليه و آله صادر شده بپذير و آن مطالبى را كه تفرقه افكن مى باشد كنار بزن . (275)

280. وضع روزگار پيامبر

بعثه و الناس ضلال فى حيرة ، و حاطبون فى فتنه قد استهوتهم الاهواء و استزلتهم الكبرياء

خداوند سبحان پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله را در حالى فرستاد كه مردم در وادى حيرت گمراه و در آشوب مشوش و منحرف بودند، هواهاى نفسانى آنان را در خود غوطه ور ساخته و كبر و نخوت در لغزشگاهشان انداخته بود. (276)

281. سخن على (ع) در تمجيد از پيامبر (ص)

اعسرته خير اعسرة ، و شجرته خير شجرة ، اعغصانها معتدله و ثمارها متهدلة . مولده بمكة و هجرته بطيبُة . ابتعثه بالنور المضى ، و البرهان الجلى ، و المنهاج البادى ، و الكتاب الهادى

خداوند پيامبر را با نور روشنايى بخش و برهان آشكار و روش نمايان و كتاب راهنما مبعوث فرمود. خاندانش بهترين خاندان و درخت او بهترين درخت شاخه هاى آن معتدل ميوه هايش در دسترس براى همه است ، زادگاهش مكه و هجرتش به مدينه بود. (277)

282. آسان كننده ناهموارى ها

اعرسله بالضياء، و قدمه فى الاصطفاء، فرتق به المفاتق و ساور به المغالب و ذلل به الصعوبة ، و سهل به الحزونة ، حتى سرح الضلال عن يمين و شمال

خداوند پيامبر صلى الله عليه و آله را با نور فرستاد و در گزيدن بر مقدم داشت و شكاف ها را به وسيله او ترميم فرمود و او را به مردم قدرتمند پيروز فرمود. و دشوارى را به وسيله او آسان و سختى هاى راه را به وسيله او هموار فرمود تا گمراهى را از راست و چپ برطرف ساخت . (278)

283. پيامبران مستضعف

فى صفة الانبياء -: كانوا قوما مستضعفين : قد اختبر هم الله لالمخمصة و ابتلاهم بالمجهده ، وامتحنهم بالمخاوف ، ومخضهم بالمكاره ، فلا تعتبروا الرضا و السخط بالمال و الولد جهلا بمواقع الفتنه ، و الاختبار فى موضع الغنى و الاقتدار، فقد قال سبحانه و تعالى : (اعيحسبون اعن ما نمدهم به من مال و بنين ، نسارع لهم فى الخيرات بل لا يشعرون) فان الله سبحانه يختبر عباده المستكبرين فى اعنفسهم باءوليائه المستضعفين فى اعينهم

در توصيف پيامبران عليه السلام مى فرمايد: آنان مردمانى مستضعف بودند كه با گرسنگى و انواع فقر آنان را آزمايش كرد و به مشقت و سختى مبتلا فرمود، در رويدادهاى وحشتناك امتحان نمود و با ناگوارى ها تصفيه شان نمود. از روى نادانى به موارد فتنه آزمايش در موقعيت بى نيازى ملاك خشنودى و ناخشنودى خداوند را مال و اولاد تلقى نكنيد. خداوند سبحان و با عظمت چنين فرموده است : (آيا گمان مى كنند اين كه ما به وسيله مال و فرزندان آنان را كمك مى نماييم و آنان را در وصول به خيرات سرعت مى دهيم ؟(نه چنين است) آنان مى فهمند.) زيرا خداوند سبحان آزمايش مى كند بندگان مستكبر خود را كه در نزد خويشتن بزرگ و چشمگيرند! به وسيله دوستان خود در چشمان آن مستكبران بينوايان اند. (279)

284. فضيلت مستضعفان

الله سبحانه جعل رسله اعولى قوة فى عزائمهم ، وضعفُة فيماترى الاعين من حالاتهم ، مع قناعة تملا القلوب و العيون غنى ، و خصاصة تملا الابصار و الاسماع اعذى

خداوند سبحان رسولان خود را در تصميم هايى كه براى ابلاغ دين خداوندى مى گرفتند نيرومند ساخته و در پديده

های ظاهری که با چشمان حسی دیده می شوند ناتوان نموده بود، با قناعتی که دل ها را پر می کرد و چشم ها را
بی نیاز می ساخت و با فقر و نیازمندی که آزار آن چشم ها و گوش ها را پر می ساخت . (280)

285. سرور بندگان

اشهد ان محمدا عبده و رسوله ، و سید عباده ، کلما نسخ الله الخلق فرقتین جعله فی خیر هما، لم یسهم فیه عاهر، و لا ضرب فیه فاجر

گواهی می دهم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده خدا و سرور بندگان اوست .
هنگامی که خداوند آفریدگانش را به دو بخش (نیك و بد) تقسیم کرد، (نور وجود) آن حضرت را در بهترین آن دو به ودیعه نهاد. ناپاکان در شب او سهمی نداشتند و گناهکاران را در او هیچ دخالتی نبود. (281)

286. مایه بصیرت و بینایی

فی ذکر النبی صلی الله علیه و آله -: اءفضت کرامة الله سبحانه و تعالی اءلی محمد صلی الله علیه و آله ... فهو اءمام من اتقی ، و بصیرة من اهتدی ، سراج لمع ضوءه ، و شهاب سطع نوره ، و زند برق لمعه

کرامت خداوندی سبحان و تعالی به محمد صلی الله علیه و آله منتهی گشت ، آن حضرت صلی الله علیه و آله پیشوایی کسی است که تقوا بورزد و وسیله بینایی است برای کسی که هدایت یافته باشد. چراغی است که روشنایی اش درخشیده و ستاره ای است که نورش بارز و آشکار است و آتش زنه ای است که معلمان آن برق تولید نموده است . (282)

287. فروتنی صفت پیامبران

لو رخص الله فی الکبر لاحد من عباده لرخص فیه لخاصة اءنبیائه و اءولیائه . و لکنه سبحانه کره اءلیهم التکابر، و رضی لهم التواضع

اگر بنا بود خداوند به بعضی از بندگانش رخصت بدهد که به او کبر بورزند قطعا به پیامبران و اولیاء خاص خود اجازه می داد، ولکن خداوند سبحان زشتی تکبر و خود پسندی را برای آنان ناپسند دانست و فروتنی را برای آنان پسندید. (283)

288. نامه علی (ع) به معاویه

من کتابه اءلی معاویة -: کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا احمر الباس ، و اءحجم الناس ، قدم اءهل بیته فوقی بهم اءصحابه حر السیوف و الاسنة . فقتل عبیدةُ بن الحارث یوم بدر، و قتل حمزه یوم اءحد، و قتل جعفر یوم اءحد، و قتل جعفر یوم مؤ تة

رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که سختی های جنگ بالا می گرفت و مردم به عقب بر می گشتند، اهل بیت علیه السلام خود را پیش می انداخت و یاران خود را از حرارت سوزان شمشیرها و نیزه ها حفظ می کرد، چنان که عبیده بن الحارث در جنگ بدر و حمزه در نبرد احد و جعفر در کارزار مؤ ته به شهادت رسیدند. (284)

299. دو گروه رسول

بعث اءلی الجن و الانس رسله ، لیکشفوا لهم عن غطائها و لیحذر و هم من ضرائها، و لیضربوا لهم اءمثالها، و لیبصروهم عیوبها، و لیهجموا علیهم بمعتبر من تصرف مصاحها و اءسقامها و حلالها و حرامها و ما اءعد الله للمطیعین منهم و العصاة من جنة و نار، و کرامة و هوان

رسولان خود را به دو گروه جن و انس فرستاد تا پرده های ظلمانی دنیا را از جلو چشمان آنان بردارند و از آسیب های دنیا بر حذرشان بدارند و از دنیا مثل ها برای آنان بیان کنند و بر عیوب آن ، بینایشان سازند و به آن مردم ملاك ها و اصول معتبر را در موقع رویارویی و تصرف در تندرسیتی ها و بیماری های دنیا و حلال و حرام آن بفهمانند و به آنان بفهمانند که خداوند چه پاداشی برای مردم مطیع و چه مجازاتی برای مردم گنهکار از بهشت و دوزخ و کرامت و اهانت آماده فرموده است . (285)

290. راهنمایان شبهات

ما برح لله - عزت آلاوة - فی الرهة ، و فی البرهة ، و فی اءزمان الفترات عباد ناجاهم فی فکرهم ، و کلمهم فی ذات عقولهم ، فاستصبحوا بنور یقظة فی الابصار و الاسماع و الاافئده ، یذکرون باءیام الله ، و یخوفون مقامه ، بمنزلة الادلة فی الفلوات. من اءخذ القصد حمدوا اءلیه طریقه ، و بشروه بالنجاة ، و من اءخذ یمینا و شمالا ذموا اءلیه الطریق و حذروه من الهلکة ، و کانوا کذلك مصابیح تلك الظلمات ، و ادله تلك الشبهات

برای خداوند متعال که عزیز است نعمت های او زمانی بعد از مانی و در مدت های متناوب ، بندگانی است که خداوند در اندیشه ها آنان رازها می گوید، و در عقول و دل های آنان سخن می گوید. آن رهروان کوی حق با نور بیداری در چشم ها و گوش ها و دل هایشان کسب روشنایی نمودند، مردم را به روزهای خداوندی یادآور می شوند و آنان را از مقام ربوبی بیمناك می سازند، آنان راه یافتگان به منزله راهنمایان در بیابان ها هستند. هر کسی که

راه راست را انتخاب کند او را برای گزینش مزبور سپاس گویند و از افتادن در هلاکت برحذرش دارند و بدین سان چراغ هایی در آن تاریکی ها بودند و راهنمایانی در آن مشکلات . (286)

291. سر برانگیختن حضرت محمد (ص)

بعثت فیهم رسله ، و واتر اءلیهم اءنبیاءه لیستادو هم میثاق فطرته ویذکروهم منسی نعمته ، و یحتجوا علیهم بالتبلیغ ، و یثیروا لهم دفائن العقول و یروهم آیات المقدورة

خداوند فرستادگان خود را در میان خلق فرستاد و پیامبرانش را پی در پی (یا با فاصله) به سوی آنها، مبعوث گردانید تا از ایشان بخواهند پیمانی را که در سرشت و فطرتشان نهاده بود ادا نمایند و نعمت الهی را که به فراموشی سپرده شده بود به یادشان آورند و با تبلیغ فرمان های خداوندی حجت را بر آن ها تمام کنند و عقلی که موجب معرفت حق است و در وجودشان نهان گردیده بود در ایشان برانگیزند و نشانه های قدرت الهی را که با دست تقدیر به وجود آمده به ایشان نشان دهند. (287)

292. نتیجه اطاعت از پیامبر

اعلموا اءنکم ان اتبعتم الداعیی لکم ، سلك بکم منهاج الرسول و کفیتم موونة الاعتساف ، و نبذتم الثقل الفادح عن الاعناق

بدانید! اگر شما از کسی پیروی می کردید که شما را به سوی حق دعوت می کند و شما را بر طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توجیه و تحریك می نماید، از کج روی بی نیاز می گشتند و بار سنگین (خطاها) را از دوش خود می انداختید. (288)

293. خشوع پیامبران

لو کانت الانبیاء اهل قوة لا ترام ... لکان ذلك اءهون علی الخلق فی الاعتبار، و اءبعد لهم فی الاستکبار... و لکن الله سبحانه اءراد اءن یکون الاتباع لرسله و التصدیق بکتبه و الخشوع لوجهه و الاستکانة لامره و الاستسلام لطاعته امورا له خاصة لا تشوبها من غیرها شائبة . و کلما کانت البلوی و الاختبار اءعظم کانت المثوبة و الجزاء اءجزل

اگر پیامبران نیرومندانی بودند که کسی و یا مقامی نمی توانست قصد سوئی به آنان داشته باشد و دارای عزتی بودند که مورد ظلم قرار نمی گرفتند. این نیرومندی ها ایجاب می کرد که مردم از پیامبران به آسانی بپذیرند و در برابر آنان استکبار نورزند، ولیکن خداوند سبحان خواست که پیروی از رسولان او و تصدیق کتاب های او و خشوع به مقام ربوبی او و تمکین به امر او و تسلیم محض به اطاعت او، اموری خاص آن ذات اقدس باشد و با هیچ خارج از آن امور، آلوده نگردد و هر اندازه ابتلاء و آزمایش بزرگتر باشد پاداش و جزا با عظمت تر می باشد. (289)

294. بنده و فرستاده خدا

اشهد اءن محمدا صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است که وی را برای اجرای فرمان خود و ابلاغ دلی هایی بر درست بودن شریعت و بیم دادن از کیفرهای او که در انتظار معاندین است فرستاد. (290)

295. موجبات نعمت

اءنظروا اءلی مواقع نعم الله علیهم حین بعث اءلیهم رسولا، فعقد بملته طاعتهم ، و جمع علی دعوته اءلفتهم . کیف نشرت النعمة علیهم جناح کرامتها، و اءسالت لهم جداول نعیمها، و التفت الملة بهم فی عوائد برکتها، فاءصبحوا فی نعمتها غرقین

بنگرید به موارد نعمت هایی که خداوند به وسیله برانگیختن رسولی به آنان عنایت فرمود، اطاعت آن مردم را به دینی که آورده جلب و محکم ساخت و انست و الفت آنان را به دعوت خود جمع فرمود؛ در این هنگام نعمت با کرامت خود را برای آنان بگستراند و نهرهای نعمت هایش را بر آنان به جریان انداخت و دین اسلام آنان را به فواید و نتایج برکات آن دین جمع نمود، پس در نعمت آن غوطه ور گشتند. (291)

296. رمز ارسال رسولان

سبحانك خالقا و معبودا! بحسن بلائك عند خلقك خلقت دارا، وجعلت فیها ماءدبة : مشربا و مطعما و اءزواجا و خدما، و قصورا و اءنهارا، و زروعا و ثمارا، ثم اءرسلت داعیا یدعوالیها فلا الداعی اءجابوا، و لا فیما رغبت رغبوا، ولا اءلی ما شوقت اءلیه اشتاقوا. اءقبلوا علی جیفه قد افتضحوا باءکلها، و اصطلحوا علی حبها

ای خدا! که خالق و معبود همه موجودات هستی ، تو را برای آزمایش نیکویی که نسبت به مخلوقاتت دارد می ستایم . تو سرایی را آفریدی (مقصود بهشت است) و انواع هر چیزی که برای میهمانی تهیه می شود از نوشیدنی و خوردنی و همسران و خدمتکاران و کاخ خا و نهرها و محصولات زمینی و میوه های درختی در آن قرار دادی . آن گاه کسی را فرستادی تا مردم را به برخورداری از آن نعمت ها دعوت کنند مقصود پیامبران است ، لیکن آن ها نه این دعوت را پذیرفتند و نه به آنچه تو ایشان را به آن ترغیب فرمودی رغبتی نشان دادند و نه به چیزی که به آن

تشویقشان کردی اشتیاقی نشان دادند، به لاشه دنیا رو آوردند و با خوردن آن خویشتن را رسوا ساختند و در دوستی آن با یکدیگر هماهنگ شدند. (292)

297. نزدیك ترین مردم به پیامبران

بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی و اءن اءولی الناس بالانبیاء اءعلمهم بما جاؤ وا به ، ثم تلا: (اءن اءولی الناس الذین آمنوا) ثم قال : اءن ولی محمد من اءطاع الله و اءن بعدت لحمته ، و اءن عدو محمد من عصی الله و اءن قربت قرابته !

قطعا شایسته ترین مردم به پیامبران ، داناترین آنان به چیزی است که پیامبران آورده اند. سپس آن حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود: (قطعی است که شایسته ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی می کنند و این پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند) سپس فرمود: دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را اطاعت کند، اگر چه ارتباط گوشتی (خویشاوندی) با آن حضرت نداشته باشد و دشمن محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را معصیت کند، اگر چه خویشاوندی نزدیك داشته باشد. (293)

298. داستان موسی و فرعون

لقد دخل موسی بن عمران و معه اءخوه هارون علیه السلام علی فرعون ، و علیها مدارع الصوف ، و باءیدیهما العصی ، فشرطاله - اءن اءسلم بقاء ملکه ، و دوام عزه ، فقال : (الا تعجبون من هذین یشرطان لی دوام العز، و بقاء الملك ، و هما بما ترون من حال الفقر و الذل ، فهلا اءلقی علیهما اءساورة من ذهب ؟) اءعظاما للذهب و جمعه ، و احتقارا للصوف و لبسه !

حضرت موسی بن عمران علیه السلام با برادرش هارون وارد شدند در حالی که لباسی از پشم داشتند و عصایی به دست . آن دو بزرگوار علیه السلام به فرعون شرط کردن که اگر اسلام را بپذیرد، ملکی که در اختیار دارد برای او باقی بماند و عزتش پایدار. فرعون مستکبر (به قوم خود) چنین گفت : آیا تعجب نمی کنید از این که این دو نفر با حال فقر و ذلتی که دارند برای من شرطی پیشنهاد می کنند که اگر آن را پذیرفتم (اسلام را قبول کردم) عزتم پایدار و ملکم باقی بماند؟آیا برای ادعای چنین مقامی شایسته نبود که دستبندهای طلا بر دست داشتند؟این سخن باطل فرعون ناشی از آن بوده است . (294)

299. دعای علی علیه السلام به درگاه خدا در مورد پیامبر (ص)

اللهم ... اءجعل شرائف صلواتك ، و نوامی برکاتك ، علی محمد عبدك و رسولك الخاتم لما سبق ، و الفاتح لما انغلق ، و المعلن الحق بالحق ...

اللهم افسح له مفسحا فی ظلك ؛ و اجزه مضاعفات الخیر من فضلك اللهم و اءعل علی بناء البانین بناء و اءکرم لدیك منزلته ، و اءتمم له نوره ، و اجزه من ابتعاثك له مقبول الشهادة ، مرضی المقالة ، ذا منطق عدل ، و خطبه فصل

خداوندا! درودهای شریف و برکات فزاینده خود را بر بنده و رسولت محمد صلی الله علیه و آله بفرست که پایان دهنده گذشته است و گشاینده گره های پیچیده ، پیامبر که حق را بر مبنای حق اعلان نمود. بار الها! عرصه وسیعی از سایه بیکرانت را بر او بگستران و پاداشی از خیر فراوان از فضل و احسانت بر او عنایت فرما. خداوندا! بنایی را که (او برای نجات انسان ها) نهاده است از همه بناهای بنیانگزاران بلندتر بدار. (یا در دیار ابدیت منزلت و مقام او بالاتر از همه منزلت ها و مقامات بفرما) و مقام او را در پیشگاهت عزیز و مکرم فرما و نوری را که بر آن وجود پاك عنایت فرموده ای تکمیل نما و او را در برابر برانگیختنش (برای رسالت عظمی ، پاداش لطف فرما) و شهادتش را مقبول و گفتارش را مورد رضایت و منطقش را داد گرانه و سخنش را جداکننده حق از باطل قرار بده . (295)

300. حقارت دنیا در نظر پیامبر

یکون الستر علی باب بیته فتکون فیه التصاویر فیقول : یا فلانة - لا حدی اءزواجه - غیبیه عنی فاءنی اذا نظرت اءلیه ذکرت الدنیا و زخارفها فاعرض عن الدنیا بقلبه ، و اءمات ذکرها من نفسه ، و اءحب اءن تغیب زینتها عن عینه

پیامبر) گاهی می دید پرده ای صورتگری و نقاشی شده از در خانه اش آویخته است به زنش می فرمود: آن پرده) را از جلوی چشم دور کن ؛ زیرا وقتی که بر آن می نگرم ، دنیا و زر و زیورهایش را به یاد می آورم . او از ته دل از دنیا اعراض می نمود و یاد آن را از نفسش می راند. لذا دوست داشت که زینت دنیا را از دیدگانش دور بدارد. (296)

301. لطف خداوند در فرستادن پیامبر

لم یخل الله سبحانه خلقه من نبی مرسل ، اءوکتاب منزل ، اءو حجة لازمة ، اءو محجُة قائمة ؛ رسل لا تقصر بهم قلةٌ عددهم ، و لا کثرة المکذبین لهم : من سابق سمی له من بعده ، اءو غابر عرفه من قبله

خدای سبحان مخلوقات خود را از وجود پیغمبری که از سوی او فرستاده شده یا کتابی که از آسمان فرود آمده یا دلیل استواری که هر کس را ملزم به پذیرفتن می کند، یا راهی واضح و ثابت ، خالی نگذاشت . پیغمبرانی که کمی تعداد ایشان و کثرت مخالفانشان باعث نشد که در ادای وظیفه رسالت ، کوتاهی ورزند، از جمله این پیامبران کسی (بوده (یا کسانی بوده اند

که نام پیامبری بعدی برای او (از سوی خدا) ذکر شده بود، یا کسی که بعدا آمده ، اما پیامبر قبلی وی را معرفی کرده بوده است . (297)

302. (تمام شدن حجت خدا با پیامبر (ص

لم یخلهم بعد اءن قبضه ، مما یؤ کد علیهم حجة ربوبیتة ، و یصل بینهم و بنی معرفته ، بل تعاهدهم بالحجج علی اءلسن الخیرة من اءنبیائه ، و متحملی و دائع رسالاته ، قرنا فقرنا؛ حتی تمت بنبینا محمد صلی الله علیه و آله حجته

پس از درگذشت آدم علیه السلام خداوند مردم را از اموری که دلیل پروردگاری او را برایشان مؤ کد و استوار سازد و در میان آنان و شناخت خود پیوستگی برقرار نماید خالی و بی نصیب نگذاشت ، بلکه با دلیل هایی که بر زبان پیامبران برگزیده و حاملان امانت های و برای بندگانش جاری می شد، با مردمان پیمان بست ، نسلی پس از نسلی می آمد و زمان سپری می شد تا این که حجت و دلیل خدا بر بندگانش با وجود پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله کامل و تمام گردید.

(298)بخش چهارم : امامت

1- امامت

303. مقام امامت

فرض الله ... الامانات نظاما للامة ، و الطاعة تعظیما للامامة

خداوند،امانت پیشوایی را برای نظام امت ، و اطاعت را برای بزرگداشت مقام امامت واجب کرد. (299)

304. گنج های خداوندی

فیهم کرائم القرآن الایمان ، و هم کنوز الرحمن . اءن نطقوا صدقوا، و اءن صمتوا لم یسبقوا

آیات کریمه قرآن در شاءن و منزلت اهل بیت علیه السلام نازل شده است و آن ها گنج های علوم خداوند رحمان هستند، اگر سخن بگویند راست اس و اگر سکوت کردند از آن ها سفت گرفته نشود. (300)

305. همراه با ائمه

اءنظروا اءهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم ، و اتبعوا اءثرهم ، فلن یخرجوکم من هدی ، و لن یعیدو کم فی ردی ، فان لبدوا فالبدوا و اءن نهضوا فانضوا. و لا تسبقو هم فتضلوا، و لا تتاءخروا عنهم فتهلکوا

به خاندان پیامبرتان بنگرید و همراه آنان باشید به هر سمتی که گام بر می دارند، شما هم به همان سمت گام بردارید؛ زیرا آن ها هرگز شما را از راه راست خارج نمی کنند و به سستی باز نمی گردانند. پس اگر سکوت کردند شما هم سکوت کنید و اگر قیام کردند شما هم قیام کنید و از آن ها پیشی نگیرید که گمراه خواهید شد و از آنان عقب نمانید که هلاک خواهید شد. (301)

306. (قیاس امت با آل محمد (ص

لا یقاس باءل محمد صلی الله علیه و آله من هذه الامة احد، و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه اءبدا: هم اساس الدین ، و عماد الیقین . اءلیهم یفی ء الغالی ، و بهم یلحق التالی و لهم خصائص حق الولایة ، و فیهم الوصیة و الوراثة ؛ الان اذ رجع الحق اءلی اءهله و نقل اءلی منتقله !

کسی که از این امت را با آل محمد صلی الله علیه و آله مقایسه نتوان کرد و کسانی که ریزه خوار نعمت آل محمدند، با آن ها برابر نخواهند بود، آنان اساس دینند و ارکان یقین ، غلو کننده به سوی آنان باز گردد و عقب مانده باید به آنان ملحق شود. ویژگی های ولایت از آنان است و وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و وراثت او در میان آنان است ، هم اکنون حق به اهلش علی علیه السلام بازگشت و دوباره به جایی که از آنجا منتقل شده بود باز گردیده است . (302)

307. کوه های استوار دین

هم اهل البيت موضع سره ، و لجاء اءمره ، و عيبةُ علمه ، و موئل حكمه ، و كهوف كتبه ، و جبال دينه ، بهم اءقام انحناء ظهرة ، و اءذهب ارتعاد فرائصه
آنان (خاندان نبوت) نگهدارنده اسرار خدا و ملجا و پناه دستورات اويند، آنان خزينه علم و مرجع احكام و پناهگاه كتاب ها و كوه هاى استوار ديننند، به وسيله آنان خميدگى كمر دين راست و لرزش هاى اندام اسلام زايل مى گردد. (303)
308. توصيف خاندان محمد (ص)
عقلوا الدين عقل و عاية و رعايةُ ، لا عقل سماع و رواية
خاندان محمد صلى الله عليه و آله دين را شناختند؛ شناختى تواءم با دانايى و عمل ، نه آن كه فقط بشنوند و بازگو كنند. (304)
309. دزد واقعى
فى خطبة له يذكر فيها فضائل اءهل البيت عليه السلام : نحن اشعار و الاصحاب ، و الخزئة و الابواب ؛ و لا تؤ تى البيوت الا من اءبوابها، فمن اءتاها من غير اءبوابها سمى سارقا
در خطبه اى پيرامون فضايل اهل بيت عليه السلام مى فرمايد: ماييم خاصان و اصحاب رسول خدا صلى الله عليه و آله و خزانه داران و درها. به هر خانه اى جز از در آن نشايد وارد شد و هر كه جز از آن درها وارد گردد دزد ناميده شود. (305)
310. ستون هاى استوار
هم دعائم الاسلام ، و لائج الاعتصام
خاندان محمد صلى الله عليه و آله تكيه گاه هاى اسلام و پناهگاه هاى آن هستند. (306)
311. سخاوتمندانى اهل بيت
قد سئل : كيف دفعكم قومكم عن هذا المقام و اءنتم اءحق به ؟فقال : اءما الاستبداد علينا بهذا المقام و نحن الاعلون نسبا، و الاشدون برسول الله صلى الله عليه و آله نوطا، فانها كانت اءثرة شحت عليها نفوس قوم ، و سخت عنها نفوس آخرين و الحكم الله
سئوال شد: با ين كه شما از قوم خود به اين مقام خلافت سزاوار تريد، چگونه شد كه آن ها شما را از آن باز پس زدند؟حضرت فرمود: به زور گرفتن اين مقام از دست ما، با آن كه ما از نظر نسب بالاتر و پيوند خويشى ما به رسول خدا صلى الله عليه و آله بيشتر و استوارتر است ، به اين سبب است كه خلافت امتيازى بود كه عده اى به آن آزمندى و زفتى نشان دادند و گروهى اهل بيت سخاوتمندانه از آن چشم پوشيدند و داور خداست . (307)
312. تمجيد از اهل بيت
نحن اءفصح و اءنصح و اءصبح
ما فصيح تر و خيرخواه تر و خوشروتريم . (308)
313. فرمان بردن از اولياى امر
اءن اءطعتمونى فانى حاملكم اءن شاء الله على سبيل الجنة ، و اءن كان ذا مشقةُ شديدة و مذاقةُ مريرة
اگر شما مرا اطاعت كنيد من شما را به خواست خداوند به بهشت رهنمون مى كردم ، اگر چه اين تلاش داراى مشقت سخت و طعم تلخى است . (309)
314. وزير پيامبر (ص)
اءنك تسمع ما اءسمع ، وترى ما اءرى ، الا اءنك لست بنبى ، و لكنك لوزير و اءنك لعلى خير
خطاب پيامبر صلى الله عليه و آله به على عليه السلام : تو مى شنوى آنچه را كه من مى شنوم و مى بينى آنچه را من مى بينم ؛ ولى تو پيامبر نيستى ، بلكه تو وزير من هستى و تو در مسير خير قرار گرفته اى . (310)
315. خاموشى ستوده
هم عيش العلم ، و موت الجهل . يخبركم حلمهم عن علمهم ، و ظاهر هم عن باطنهم ، و صمتهم عن حكم منطقهم
آل محمد صلى الله عليه و آله حيات علم اند و مرگ جهل و نادانى ، بردبارى آنان خبر از علم آنان مى دهد و ظاهرشان از باطنشان و سكوت (از حكمت هاى سخن آنان) پر معناى آنان. (311)
316. فضيلت خاندان رسول
فى صفة اءهل بيت عليه السلام : هم الذين يخبر كم حكمهم عن علمهم ، و صمتهم عن منطقهم ، و ظاهر هم عن باطنهم ؛ لا يخالفون الدين و لا يختلفون فيه ؛ فشهو بينهم شاهد صادق ، و صامت ناطق
آل محمد صلى الله عليه و آله هستند كه حكمشان (درباره واقعيات) خبر از علمشان مى دهد و سكوتشان از

گفتارشان و آشکارشان از نهنشان . نه با دین مخالفت می ورزند و نه در دین اختلافی با یکدیگر دارند، پس دین در میان آنان شاهدی است راستگو و ساکتی است گویا. (312)
317. چراغی در تاریکی
مثلی بینکم کمثل السراج فی الظلمة ، یستضی ء به من ولجها
مثل من میان شما مانند چراغ در تاریکی است آن کس که به حیطه روشنایی آن داخل شود از نور آن برخوردار گردد. (313)
318. امر اهل بیت
اءن اءمرنا صعب مستصعب ، لا یحمله اءلا عبد مومن امتحن الله قلبه للایمان
قطعی است که امرها (اهل بیت) سخت است و بس دشوار، آن را تحمل نمی کند مگر مؤ منی که خداوند قلب او را برای ایمان آزمایش نموده است . (314)
319. خواسته حضرت علی (ع)
نساءل الله منازل الشهداء، و معایشة السعداء، و مرافقة الانبیاء
از خداوند، منزلت شهیدان و همزیستی با نیك بختان و همراهی با پیامبران را مساءلت داریم . (315)
320. خصایص اولیای خدا
اءن اءولیاء الله هم الذین نظروا اءلی باطن الدنیا اذا نظر الناس اءلی ظاهرها، و اشتغوا باجلها اءذا اشتغل الناس بعاجلها، فاءماتوا منها ما خشوا اءن یمیتهم ، و ترکوا منها ما علموا اءنه سیترکهم ، و راءوا استکثار غیر هم منها استقلالا، و درکهم لها فوتا، اءعداء ما سالم الناس و سلم ما عادی الناس ! بهم علم الکتاب و به علموا، و بهم قام الکتاب و به قاموا، لا یرون مرجوا فوق ما یرجون ، و لا مخوفا فوق ما یخافون
قطعی است که دوستان خداوند کسانی هستند که به باطن دنیا نگریستند، در حالی که مردم معمولی به ظاهر آن نگاه می کنند، اولیاء الله به آخر دنیا (پس از مرگ) می نگرند، در آن هنگام که مردم به آنچه که در دنیا به سرعت می گذرد می نگرند.
پس اولیاء الله از این دنیا میراندند آنچه را که ترسیدند، آنان را بمیراند و رها کردند از دنیا آنچه را که می دانستند که به زودی آنان را رها خواهد کرد و آنچه را که دیگران افزون گرایی (تکاثر) می دیدند، ایشان آن را تمایل به ناچیز گرایی تلقی نمودند و آنچه را که دیگران دریافت کردند اولیاء الله آن را از دست دادن تلقی کردند و دشمن چیزی بودند که مردم با آن سر آشتی داشتند و با چیزی آشتی بودند که مردم آن را دشمن می دانستند. به وسیله اولیاء الله بود که قرآن شناخته شد و با همین قرآن بود که به علم دست یافتند و قرآن با آن برپا شد و خود آنان با قرآن قیام کردند آنان به فوق آنچه امیدوارند آمدی ندارند و از فوق آنچه از آن می ترسند بیمی ندارند. (316)
321. فضیلت علی جهت قبول سخن و امر رسول الله
لقد علم المتحفظون من اءصحاب محمد صلی الله علیه و آله اءنی لم اءرد علی الله و لا علی رسوله ساعة قط. و لقد واسته بنفس فی المواطن الیتی تنکص فیها الابطال ، و تتاءخر فیها الاقدام ، نجدةُ اءکرمنی الله بها
یاران امانتدار و نگهداران اسرار محمد صلی الله علیه و آله به طور قطع می دانند که من حتی ساعتی فرمان خدا و فرمان رسول خدا را رد نکرده ام . من در مواردی با جانم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یاری جدی نمودم که دلاوران در آن موارد به عقب بر می گشتند و گام ها پس می گردیدند. این شجاعت و دلیری همان است که خداوند به من عنایت فرمود و به وسیله آن مرا تکریم نموده است . (317)
322. مثل آل محمد (ص)
اءلا اءن مثل اءل محمد صلی الله علیه و آله کمثل نجوم السماء؛ اذا خوی نجم طلعت نجم فکانکم قد تکاملت من الله فیکم الصنائع ، و اءراکم ما کنتم تاءملون
آگاه باشد و بدانید که مثل آل محمد صلی الله علیه و آله مانند مثل ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره ای نهان گردد، ستاره ای دیگر طلوع می کند. پس گویی که نعمت های خدا درباره شما کامل گردیده و آنچه را آرزو داشته اید خداوند به شما نشان داده است . (318)
323. عترت پیامبر
فی توصیف عترة النبی صلوات الله علیهم : - هم اءزمة الحق ، و اءعلام الدین و اءلسنه الصدق ، فاءنزلوهم باءحسن منازل القرآن ، وردوهم ورود الهیم العطاش
در توصیف خاندان محمد صلی الله علیه و آله فرمود: آنان زمامداران حق و پیشتازان دین و زبان های صدق اند، آنان را در بهترین و مناسب ترین مقام قرآنی که دارند تلقی نمایید و وارد شوید به آنان مانند ورود شتران تشنه به چشمه سارهای گوارا. (319)

324. دعوت به خدا
ناظر قلب اللبيب به يبصر اءمده ، و يعرف غوره و نجده داع دعا، و راع رعى ، فاستجيبوا للداعى ، و اتبعوا الراعى
انسان عاقل با چشم دل ، غايت و هدف نهايى خود را مى بيند و فراز و نشيب و پايين و بالاى زندگى خود را مى شناسد، دعوت كننده را و پيروى كنيد از پيروى كنيد از پيشوايان . (320)
325. رابطه على (ع) با پيامبر (ص)
قد علمتم موضعى من رسول الله صلى الله عليه و آله بالقرابة القريبة و المنزلة الخصيصة. وضعنى فى حجره ... و ما وجد لى كذبةً فى قول ، و خطلة فى فعل
شما موقعيت و رابطه مرا با رسول خدا صلى الله عليه و آله از جهت خويشاوندى نزديك و مقام و منزلت اختصاصى مى دانيد، او مرا در اتاق خويش مى نشاند، آن حضرت صلى الله عليه و آله هيچ دروغى در سخن از من نشنيد و خطايى در كارى از من نيافت . (321)
326. تشبيه خاندان رسالت
نحن النمرقة الوسطى ، بها يلحق التالى ، و اءليها يرجع الغالى
ما خاندان رسالت همانند بالشى هستيم در ميانه (كه از دو سوى به آن تكيه مى كنند آن كس كه وامانده سرانجام خود را به آن مى رساند و آن كس كه پيشى گرفته است عاقبت به سوى آن برمى گردد. (322)
327. يگانگى امام با رسول
اءنا من رسول الله كالضوء من الضوء، و الذراع من العضد
يگانگى من با رسول خدا همچون نورى است روشنى يافته از نورى ديگر و همچون يگانگى ساعد و بازو. (323)
2 - توصيف على و زمانش

328. سرور اهل فجور
اءنا يعسوب المؤ منين ، و المال يعسوب الفجار
من رئيس و رهبر مومنان و مال دنيا رئيس و سرور اهل فجور و بدكاران است . (324)
329. در ستايش ستايشگران
بحمد الله كذلك -قد كرهت اءن يكون جال فى ظنكم اءنى اءحب الاطراء و استماع الثناء و لست
خوش ندارم كه حتى در ذهن شما خطور كند كه من مدح و ستايش را دوست دارم و از شنيدن آن لذت مى برم ، و بحمد الله چنين نيستم . (325)
330. من اينگونه ام !
اءنى لمن قوم لا تاءخذهم فى الله لومة لائم ، سيماهم سيما الصديقين ، و كلامهم كلام الابرار.... لا يستكبرون و لا يعلون ، و لا يغلون و لا يفسدون
سيمايشان سيماى راستان .من از آن مردمى هستم كه سرزنش هيچ سرزنش گرى آنان را از راه خدا باز نمى دارد است و گفتارشان گفتار نيكان ... نه گردن فرازى مى كنند، نه برترى مى جويند، نه كينه در دل مى پرورند و نه فساد مى انگيزند. (326)
331. رفتار با حاكم حقيقى
لا تكلمونى بما تكلم به الجبابرة ، و لا تتحفظوا منى بما يتحفظ به عند اءهل البادرة و لا تخالطونى بالمصانعة
با من آن گونه كه با جباران سخن گفته مى شود سخن مگوييد و چنان كه از حاكمان بد خشم پرهيز مى شود از من نپرهيزيد و با ظاهر سازى و ريا كارانه با من رفتار نكنيد. (327)
332. روزگار بس دشوار
ياءتى على الناس زمان غضوض ، يعض الموسر فيه على ما فى يديه و لم يؤ مر بذلك ، قال الله سبحانه : (و لا تنسوا الفضل بينكم). تنهد فيه الاشرار و تستذل الاخيار، و يبايع المضطرون ، و قد نهى رسول الله صلى الله عليه و آله عن بيع المضطرين
روزگار بس دشوارى بر مردم بيايد، در آن زمان توانگر آن چه را در دست دارد، حال آن كه به چنين كارى فرمان داده نشده است . خداى سبحان فرموده است : (بخشش ميان خود را فراموش مكنيد!) در آن روزگار بدان ارجمندند و نيكان بى مقدار شمرده شوند، درماندگان خريد و فروش مى شوند، در حالى كه پيامبر خدا صلى الله عليه و آله از خريد و فروش با مردمان مضطر و درمانده نهى فرموده است . (328)
333. مداواى مردم

اءرید اءن اءداوی بکم اءنتم دائی ، کناقش الشو کة بالشوکة ، و هو یعلم اءن ضلعها معها! اللهم قد ملت اءطباء هذا (الداء) الدوی ، و کلت النزعة باءشطان الرکی !
شگفتا می خواهم با شما که درد من هستید جامعه را مداوا کنم ، کار من مانند کار کسی است که می خواهد خار را با خار بیرون آورد، با این که می داند کجی خار همراه خار است . بار خدایا! پزشکان این درد عمیق و جانسوز خسته شده اند و بازوی توانای مردانی که آب همت از چاه وجود این مرد کشیده اند، ناتوان گردیده است . (329)
334. راسخ در عمل
و الله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها
سوگند به خدا، اگر تمم عرب بر قتال با من پشت یکدیگر دهند، من به آن ها پشت نکنم . (یعنی از جنگیدن با آن ها بیمی ندارم) (330)
335. روزگار حضرت علی علیه السلام
مالی اءراکم اءشباحا بلا اءرواح ؟و اءرواحا بلا اءشباح ، و نسا کا بلا صلاح ، و تجارا بلا اءرباح ، و اءیقاظا نوما، و شهودا غیبا، و ناظرة عمیاء
چه شده است که شما را همچون بدن های بی جان و جان های بی بدن و عابدان ناپرهیزگار و بازرگان بی سود و بی بهره و بیداران خفته و حاضران غایب و چشمداران نابینا، می بینم . (331)
336. تنهایی علی علیه السلام
و طفقت اءرتئی بین اءن اءصول بید جذاء اءو اءصبر علی طخیة عمیاء یهرم فیها الکبیر و یشیب فیها الصغیر، و یکدح فیها مؤ من حتی یلقی ربه
با خود اندیشیدم که آیا با دستی بریده (بی یار و یاور) حمله کنم ، یا آن که در برابر این تیرگی کور (و گمراه کنند0) شکیبا بمانم ، تیرگی که بزرگسال در آن پیر می شود و خردسال مویش سپید می گردد و مومن در آن چندان رنج می برد تا به دیدار پروردگارش بشتابد. (332)
337. نگرش علی علیه السلام به روزگار
اعلموا! رحمکم الله ! اءنکم فی زمان القائل فیه بالحق قلیل ... قتاهم عارم ، و شائبهم آثم ، و عالمهم منافق
بدانید، خدایتان رحمت کناد! که شما در روزگاری به سر می برید که حقگویان اندکند... جواناشان بدخوری و ناسازگارند و پیرانشان گنهکار و عالمانشان مناقق(333)
338. دعای علی علیه السلام
اللهم اجعل نفسی اول کریمة تنتزعها من کرائمی ، و اءول ودیعة ترتجعها من ودائع نعمك عندی
خدایا! نخستین چیز گرامی که از من می گیری و نخستین امانت از نعمت های امانت داده است به من که باز می ستانی جان من باشد. (334)
339. توصیف روزگار
اءیها الناس ! انا قد اصبحنا فی دهر عنود، و زمن کنود یعد فیه المحسن مسئا و یزداد الظالم فیه عتواء، لا ننتفع بما علمناء، و لا نسال عما جهلنا
در توصیف روزگار خود می فرماید: ای مردم ! ما در روزگاری منحرف و زمانه ای ناسپاس به سر می بریم . نیکوکار، بدکار به شمار می آید و ستمکار بیش از پیش بر طغیانش می افزاید. از آن چه می دانیم بهره مند نمی شویم و آن چه را نمی دانیم نمی پرسیم . (335)
340. علم غیب در روزگار بعدی
سیاءتی علیکم من بعی زمان لیس فیه شی ء اءخفی من الحق ، و لا اءظهر من الباطل .. و لا فی البلاد شی ء اءنکر من المعروف ، و لا اءعرف من المنکر!پس از من روزگاری بر شما فرا خواهد رسید که در آن زمان چیزی پنهان تر از حق و چیزی آشکارتر از باطل نیست ... و در شهرها چیزی ناپسندتر از کار نیك و پسندیده تر از کار زشت وجود ندارد. (336)
341. عظمت محبت علی علیه السلام
لو اءحبنی جبل لتهافت ..
اگر کوهی مرا دوست بدارد درهم فرو ریزد. (337)
342. آسانی مرگ دنیا در قیاس با آخرت
موتات الدنیا اءهون علی من موتات الاخره
مرگ های دنیا، برای من از مرگ های آخرت آسان تر است . (338)
343. نظر امام علیه السلام نسبت به دنیا

اءنا كاب الدنيا لوجهها، و قادرها بقدرها، و ناظرها بعينها
من اين جهان را به دور انداخته ام و چهره اش را به خاك ماليده ام و آن را درست اندازه گيرى كرده ام و به حقيقت آن بينا هستم . (339)
344. توصيف آخر زمان از زبان امام على عليه السلام
و ذلك زمان لا ينجو فيه الا كل مؤ من نومة ، اءن شهدا لم يعرف ، و اءن غاب لم يفتقد، اءولئك مصابيح الهدى ، و اعلام السرى ، ليسوا بالمسابيح ، و لا المذاييع البذر، اءولئك يفتح الله لهم اءبواب رحمته ، و يكشف عنهم ضراء نقمته
در آن زمان (آخر الزمان) هيچ كس نجات پيدا نمى كند مگر مؤ من گمنام ، در ميان مردم است ولى او را نشناسند، و در ميان جمعيت كه نباشد كسى سراغ او را نگيرد، آنها چراغ هاى هدايت و نشانه هاى رستگارى اند، نه فتنه انگيزند و اهل فساد، و نه سخن چين اند،نه عيب جويى و آبروريزى مى كنند و نه بيهوده گويند. خدا درهاى رحمت خود را به روى آنان گشوده و از گزند خشم خود نگاهشان داشته است . (340)
345. مرد نمايان نامرد
من خطبته و هو يستنهض بها الناس حين ورد خبر غزو الانبار من قبل جيش معاوية فلم ينهضوا: يا اءشباه الرجال و لا رجال ! حلوم الاطفال ، و عقول ربات الحجال ، لوددت اءنى لم اءركم و لم اءعرفكم معرفة - و الله جرت ندما، و اءعقبت سدما. قاتلكم الله ! لقد ملاتم قلبى قيحا، و شحنتم صدرى غيظا، و جرعتمونى نغب التهمام اءنفاسا، و اءفسدتم على راءيى بالعصيان و الخذلان
خطبه اى است از آن حضرت عليه السلام هنگامى كه خبر هجوم لشكريان معاويه به انبار به او رسيد و مردم از اين خبر تحريك نشده بودند: اى نامردان مرد نما! روياهاى كودكان در دلتان عقول زنان حجله نشين در مغزتان اى كاش شما را نمى ديدم و نمى شناختم ! سوگند به خدا، اين شناخت پشيمانى بر من آورد و اندوه ها به دنبال داشت . خدا نابودتان كناد! قلبم را با خونابه پر كرديد و سينه ام را از خشم مالامال نموديد و غم هاى متوالى را جرعه پس از جرعه به من خورانديد و راءى و نظرم را با نافرمانى و تنها گذاشتن من مختل ساختيد. (341)
346. شگفتا از سخن دشمن
عجبا لا بن النابغة ! يزعم لاهل الشام اءن فى دعابة و اءنى امروء تلعابة: اءعافس و اءمارس ! لقد قال باطلا، و نطق آثما...
شگفتا از پسر نابغه (عمر بن عاص)! براى اهل شام ادعا مى كند كه من داراى روحيه شوخ و مردى لهوگرا هستم ! كشتى گيرى هستم كوشا كه كار من به زمين زدن مردان و تلاش بر آن است . اين نابكار باطل گفته و سخن معصيت كارانه به زبان آورده است . (342)
347. مقام اهل بيت عليه السلام
نظرت فاذا ليس لى رافد، و لا ذاب و لا مساعد، الا اءهل بيتى فضنت بهم عن المنية فاءعضيت على القذى
نگريستم و ديدم (براى گرفتن حق خويش) يار و ياورى و مدافع و همكارى جز اهل بيت خويش ندارم كه راضى به مرگ آنان نبودم و به ناچار چشمى را كه خس و خاشاك در آن رفته بر هم نهادم . (343)
348. شناخت مقام على عليه السلام
اءاءقنع من نفسى باءن يقال : هذا اءمير المومنين ، و لا اءشاركهم فى مكاره الدهر، اءو اءكون اءسوة لهم فى جشوبة العيش ! فما خلقت ليشغلنى اءكل الطيبات ، كالبهيمة المربوطة ؛ همها علفها، اءو المرسلة شغلها تقممها تكترش من اءعلافها، و تلهو عما يراد بها، اءو اءترك سدى اءو اءهمل عابثا
آيا من درباره خود به اين امر قانع باشم كه مردم به من اميرالمومنين بگويند، اما در سختى هاى روزگار با آنان شريك نباشم ، يا در زندگى خشن و دشوار اسوه و مقتداى ايشان نگردم ؟من براى اين آفريده نشده ام كه خوردن غذاهاى پاكيزه مرا سرگرم سازد و در اين باره همچون چارپايى باشم كه افسار او را در كنارى بسته باشند و همه توجه و علاقه او به علوفه و خوراك خود باشد، يا همانند حيوانى رها و آزاد باشم كه كار او به هم زدن زباله ها و يافتن چيزى از ميان آن ها و پر كردن شكم خود از آن است و از قصدى كه براى او دارند (كه سرش را ببرند و گوشتش را بخورند) غافل است و نيز آفريده نشده ام كه بيهوده رها شوم و مهمل و بيكار بمانم . (344)
349. احوال آدمى در دنيا
قيل له : كيف نجدك يا اءميرالمومنين ؟فقال عليه السلام : كيف يكون حال من يفنى ببقائه ، و يسقم بصحته ، و يؤ تى من ماءمنه !
به اميرالمؤ منين عليه السلام گفته شد: حال تو را چگونه مى يابيم ؟

آن حضرت علیه السلام پاسخ داد: چگونه است حال کسی که هر چه در دنیا باقی بماند و عمل کند، به فنا و نیستی نزدیك می گردد و با سلامتی خود به سوی بیماری می رود و در پناهگاه امن خود مرگ به او می رسد. (345)
350. اطاعت با شناخت
علیکم بطاعة من لا تعذرون بجهالته
بر شما باد اطاعت کسی که از شناختن او معذور نیستید. (346)
351. سرزنش علی علیه السلام
ما کنت لا عتذر من اءنی کنت اءنقم علیه اءحداثا؛ فان کان الذنب اءلیه ارشادی و هدایتی له ؛ فرب ملوم لا ذنب له
من چنین نبودم که بابت عیب هایی که بر عثمان به خاطر بدعت هایی که در دین وارد کرده بود می گرفتم عذر بخواهم ، پس اگر راهنمایی و هدایت من برای او، گناهی برای من به حساب می آید (پاسخ من این است که) چه بسا سرزنش شده ای که مرتکب گناه و خطایی نگردیده است . (347)
352. رستگاری در دوری از دنیا
اءلیك عنی یا دنیا، فحبكك علی غاربك ... هیهات ! من وطی ء دحضك زلق ، و من رکب لججك غرق ، و من ازور عن حبائلك وفق ، والسالم منك لا یبالی اءن ضاق به مناخه ، و الدنیا عنده کیوم حان انسلاخه . اعزبی عنی ! فواللّه لا اءذل لك فتستذ لینی ، و لا اءسلس لك فتقود دینی
ای دنیا! از من دور شود که ریسمانت را بر پشتت افکندم (رهایت کردم). من از چنگال های تو رهیده ام و از دام های تو گریخته ام و از افتادن در لغزشگاه های تو دوری کرده ام ... افسوس ! هر کس به لغزشگاه تو قدم گذاشت لغزید هر کس در ژرفگاه های تو وارد شد غرق گشت ، آن که از دام های تو رهید رستگار شد و کسی که از دست تو به سلامت ماند، چه باك که در دنیا به سختی گذراند؛ زیرا دنیا در نظر او به منزله روزی است که زوالش نزدیك است . از من دور شود! که به خدا سوگند، من رام تو نگردم که خوارم سازی و سر به فرمان تو ننهم که مرا هرجا خواهی بکشانی . (348)
353. امام هدایتگر
اءنما مثلی بینکم کمثل السراج فی الظلمة ، یستضی ء به من ولجها
مثل من در میان شما مثل چراغی است در تاریکی که هر کس به سوی نور او شتابد از او نور و روشنی جوید. (349)
354. امید به دنیا
فقال : اشهد لقد راءیته فی بعض مواقفه و : ساءل معاویة ضرار بن ضمرة الشیبانی عن اءمیرالمؤ منین علیه السلام قد اءرخی اللیل سدوله و هو قائم فی محرابه قابض علی لحیته ، یتململ تململ السلیم و یبکی بکاء الحزین و یقول : یا دنیا یا دنیا، اءلیك عنی ! اءبی تعرضت ؟اءم الی تشوقت ؟لا حان حینك هیهات ! غری غیری ، لا حاجة لی فیك ، قد طلقتك ثلاثا لا رجعة فیها! فعیشك قصیر، و خطرك یسیر، و اءملك حقیر. آه من قلة الزاد، و طول الطریق ، و بعد السفر، و عظیم المورد
معاویه از ضرار بن ضمره شیبانی درباره امیرالمؤ منین علیه السلام پرسید، ضرار گفت : گواهی می دهم که در شبی تاریك او را دیدم که در محرابش ایستاده و محاسنش را گرفته است و مثل مارگزیده به خود می پیچد و مانند مصیبت زده گریه می کند و می فرماید: ای دنیا! از من دور شود، آیا خود را به من عرضه می کنی ! یا آرزومند منی ؟مباد آن روز که مرا بفریبی ، هیهات ! دیگری را بفریب ، مرا به تو نیازی نیست ، من تو را سه طلاقه کرده ام که رجوعی در آن نیست ، زندگی در تو کوتاه است و اهمیت تو اندك و امید به تو حقیر. آه از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت آن جا که وارد می شویم . (350)
355. بی ارزش دنیا
و للّه لدنیا کم هذه اءهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم
به خدا سوگند، که دنیا شما در نظر من از استخوان یك خوك در دست فردی جذامی بی ارزش تر است . (351)
356. توجه به زندگی به جای آخرت
اءف لکم ! لقد سئمت عتابکم ! اءرضیتم بالحیاة الدنیا من الاخرة عوضا؟و بالذل من العز خلفا! اذا دعوتکم الی جهاد عدو کم دارت اءعینکم ، کاءنکم من الموت فی غمرةٌ، و من الذهول فی سکرة . یرتج علیکم حواری فتعمهون و کاءن قلوبکم ماءلسُة فاءنتم لا تعقلون
اف بر شما! خسته شدم بس که سرزنشتان کردم ! آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده اید؟و به جای عزت به خواری تن داده اید! هر گاه شما را به پیکار با دشمنتان فرا می خوانم ، چشمانتان چنان در کاسه می گردد

که گویی در چنگال مرگ گرفتار آمده اید و در غفلت به سر می برید. باب گفتگوی من با شما بسته شده و شما سرگردانید، گویی دل هایتان آمیخته به جنون شده و از این رو تعقل نمی ورزید. (352)

3 - فتنه خوارج

357. احتجاج امام در موضوع حکمین

قد کنت نهیتکم عن هذه الحکومة فاءبیتم علی اءباء (المخالفین) المنابذین ، حتی صرفت راءیی اءلی هوا کم ، و اءنتم بجراء، و لا اءردت لکم ضرا - معاشر اءخفاء الهام سفهاء الاحلام ؛ و لم آت - لا اءبالکم

من شما را از این حکمیت باز داشتم ؛ اما شما چون دشمن (یا مخالف) از پذیرش این دستور من سر باز زدید تا جایی که راءی خود را در کار هوای شما کردم که گروهی سبکسر و نابخرد هستید. من برای شما - ای ناکسان - شر و بدی نیاوردم و زیان و ضرری برایتان نخواستم . (353)

358. پیشگویی عاقبت خوارج

لما قتل الخوارج فقیل له : یا امیر المومنین ! هلك القوم باءجمعهم : کلا و الله اءنهم نطف فی اءصلاب الرجال ، و قرارات النساء، کلما نجم منهم قرن قطع ، حتی یکون آخرهم لصوصا سلابین

خوارج که کشته شدند به امیرمؤ منان عرض شد: ای امیرالمؤ منین ! این جماعت همه نابود شدند. حضرت فرمود: هرگز به خدا قسم ! که آن ها نطفه هایی در پشت مردان و زهدان های زنان هستند، هرگاه شاخی از آنان بروید قطع گردد تا این که سرانجام از آنان عده ای راهزن و دزد برجای ماند. (354)

359. در آوردن چشم فتنه

اءیها الناس ! فاءنی فقاءت عین الفتنة ، و لم یکن لیجترئ علیها اءحد غیری بعد اءن ماج غیهبها، و اشتد کلبها

ای مردم ! من چشم فتنه را در آوردم و در زمانی که تاریکی آن موج می زد و هاری و سختی آن اوج گرفته بود کسی جز من جراءت دفع آن را نداشت . (355)

360. سپاهی شریك جرم قتل

فو الله لو لم یصیبوا من المسلمین الا رجلا و احدا معتمدین لقتله ، بلا جرم جره لحل لی قتل ذلك الجیش که ؛ اذ حضروه فلم ینکروا، و لم یدفعوا عنه

در روایتی از امام علی علیه السلام درباره اصحاب جمل آمده است : به خدا سوگند، اگر حتی یك نفر از مسلمانان را بدون جرم و گناهی به عمد می کشتند، کشتن همه آن سپاه بر من روا بود؛ زیرا آن لشکر حضور داشته اند و کشتن آن بی گناه را زشت نشمرده و از وی دفاع نکرده اند. (356)

361. حکمین نادان

فاءجمع راءی ملئکم علی اءن اختاروا رجلین ، فاءخذنا علیهما اءن یجعجعا عند القرآن ، و لا یجاوزاه ، و تکون اءلسنتهما معه و قلوبها تبعه . فتاها عنه ، و ترکا الحق و هما یبصرانه

آن گاه رای بزرگان شما بر این شد که دو مرد را انتخاب کنند و ما از آنان پیمان گرفتیم که مطابق قرآن عمل کنند و از آن فراتر نروند و زبانشان با قرآن باشد و دل هایشان پیرو آن ؛ امام از قرآن دست کشیدند و حق را فرو گذاشتند در حالی که آن را می دیدند. (357)

362. نهی از کشتن خوارج

لا تقاتلوا الخوارج بعدی ؛ فلیس من طلب الحق فاءخطاه ، کمن طلب الباطل فاءدرکه

بعد از من با خوارج نجنگید (خوارج را نکشید)؛ زیرا کسی که طالب حق باشد و به آن نرسد، همچون کسی نیست که جویای باطل باشد و به آن دست یابد. (358)

363. قاسطین ، ناکثین ، مارقین

لما نهضت بالامر نکثت طائفة ، و مرقب اءخری ، و قسط آخرون ، کاءنهم لم یسمعا الله سبحانه یقول : (تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبُة للمتقین ، بلی و الله ! القد سمعوها و وعودها، ولکنهم حلیت الدنیا فی اءعینهم و راقهم زبرجها

آن گاه که خلافت را به دست گرفتم گروهی پیمان شکستند و دسته ای از دین بیرون شدند و گروهی راه ستم را در پیش گرفتند. گوی نشنیدند که خدای سبحان می فرماید: آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که خواهان سرکش و فساد نباشند و پایان نیك از آن پرهیزگاران است .

آری ! به خدا سوگند که آنان این سخن را نشنیدند و آن را فهم نکردند، اما دنیا در چشمان آن ها آراسته شد و زرق و برق آن شیفته شان کرد. (359)

364. هدایت امام در حکمیت

قد قام اءليه رجل من اءصحابه فقال : نهيتنا عن الحكومة ثم اءمرتنا بها، فلم ندر اءى الامرين اءرشد؟فصفق اءحدى يديه على الاخرى ثم قال : هذا جزاء من ترك العقدة ! اءما و الله لو اءنى حين اءمرتكم به حملتكم على المكروه الذى يجعل الله فيه خيرا، فاءن استقمتم هديتكم ، و اءن اعوججتم قومتكم ، و اءن اءبيتم تدار كتكم ، لكانت الوثقى ، و لكن بمن و الى من ؟

يكى از اصحاب اميرالمومنين عليه السلام برخاست و به آن حضرت عرض كرد: ابتدا ما را از پذيرفتن حكميت بازداشتى و سپس دستور دادى آن را بپذيريم ، نمى دانيم كدام يك درست تر است ؟حضرت دست بر دست زد و فرمود: اين (حيرت) سزاى كسى است كه دوراندیشى را رها كند. به خدا سوگند، اگر آن گاه كه شما را فرمان دادم بدان چه دادم ؛ به كارى ناخوشايند كه خدا خيرى در آن نهاده بود و واداشتم و اگر پايدار مى مانديد هدايتتان مى كردم و اگر كج مى رفتيد راستتان مى كردم و اگر سرباز مى زديد مجبورتان مى كردم ، البته اين روشن استوارتر بود، اما به كمك چه كسى و يارى خواستن از كه ؟(360)

365. احتجاج امام در موضوع حكمين

للخوارج و قد خرج اءلى معسكرهم و هم مقيمون على اءنكار الحكومة -: اءلم تقولوا عند رفعهم المصاحف حيلة و غيلة ، و مكرا و خديعة : اءخواننا و اءهل دعوتنا، استقالونا و استراحوا اءلى كتاب الله سبحانه ، فالراءى القبول منهم و التنفيس عنهم ! فقلت لكم : هذا اءمر ظاهره اءيمان ، و باطنه عدوان ، و اءوله رحمة و آخره ندامة

امام على عليه السلام به اردوگاه خوارج كه بر نپذيرفتن حكميت پافشارى كردند رفت و به آنان فرمود: آيا هنگامى كه قرآن ها را از روى حيله و فريب و مكر و خدعه بر سر نيزه ها كردند نگفتيد: آن ها برادران ما و هم دنيئان مايند. از ما خاتمه جنگ مى خواهند و به كتاب خداى سبحان روى آورند، درست آن است كه درخواست آنها را بپذيريم و اندوهشان را برطرف سازيم ! آن زمان من به شما گفتم : اين كار اين ها ظاهرش ايمان است و باطنش دشمنى ، آغازش دلسوزى است و فرجامش پشيمانى است . (361)

4 - مذمت اهل بصره و پيشگويى حوادث

366. ارتداد

عنه عليه السلام - من كلام له عليه السلام كلم به الخوارج -: فاءو بوا شر مآب ، و ارجعوا على اءثر الاعقاب

خطاب به خوارج فرمودن (با اين ضلالت و ظلم و جورى كه در پيش گرفته ايد از خدا مى خواهم كه) به بدترين عاقبت بازگشت نماييد و به عقب برگرديد. (362)

367. بپرسيد قبل از فوت وقت

فاساءلونى قبل اءن تفقدونى ، فوالذى نفسى بيده لا تساءلونى عن شى ء فيما بينكم و بين الساعة ، و لا عن فئة تهدى مائة و تضل مائة الا اءنباءتكم بناعقها و قائدها، و سائقهما، و مناخ ركابها، و محط رحالها، و من يقتل من اءهلها قتلا و من يموت منهم موتا، و لو قد فقد تمونى و نزلت بكم كرائه الامور، و حوازب الخطوب لاطرق كثير من السائلين ، و فشل كثير من المسؤ ولين

بپرسيد از من پيش از آن كه از دستم دهيد؛ زيرا سوگند به آن كه جانم در دست اوست ، از هم اكنون تا روز رستاخيز درباره هيچ چيز و هيچ گروهى كه صد نفر را گمراه مى كند و گروهى كه صد نفر را به راه راست مى برد سؤ ال نكنيد مگر آن كه شما را آگاه كنم كه چه كسى نداى دعوت به آن ها را سر مى دهد و چه كسى رهبريشان مى كند و چه كسانى آنان را مى راند و كجا به استراحت مى پردازند و كجا اتراق مى كنند و بار مى گشايند، كدامين آن ها كشته مى شوند و كدامشان (به مرگ طبيعى) مى ميرند، اگر مرا از دست دهيد و پيشامده هاى ناگوار و كارهاى دشوار برايتان رخ دهد، هر آينه بسيارى از پرسش كنندگان خاموش شوند و بسيارى از پاسخ دهندگان در جواب بمانند. (363)

368. پشتوانه دين

العامة من الامة ، فليكن صغوك :من كتابه عليه السلام للاشتر -: اءنما عماد الدين و جماع المسلمين و العدة للا عداء لهم ، و ميلك معهم

امام على عليه السلام در نامه خود به مالك اشتر فرمودند: همانا توده مردم پشتوانه دين اند و جماعت مسلمانان و تجهيزات و ساز و برگ در برابر دشمنان ، پس ، بايد توجه و گرايش تو به آنان باشد. (364)

369. علم على عليه السلام علم غيب نيست !

لما قال له بعض اءصحابه و كان كلبيا: لقد اءعطيت يا اءميرالمومنين عليم الغيب ، فضحك عليه السلام و قال : يا اءخا كلب ! ليس هو بعلم غيب ، و اءنما هو تعلم من ذى علم و انما علم الغيب علم الساعة ، و ما عدده الله سبحانه بقوله ، (ان الله عنده علمى الساعة و ينزل الغيب ، و يعلم ما فى الارحام ، و ما تدرى نفس ماذا تكسب غدا، و ما

تدری نفس باءی اءرض تموت ...) الاید فیعلم الله سبحانه ما فی الارحام من ذکر اءو اءنثی ، و قبیح أوْ جمیل ، و سخی او بخیل ، و شقی اءو سعید و من یکون فی النار حطبا، اءو فی الجنان للنبیین مرافقا. فهذا علم الغیب الذی لا یعلمه اءحد اءلا الله ،، و ما سوی ذلك فعلم علمه الله نبیه فعلمنیه ، و دعا لی باءن یعیه صدری ، و تضطلم علیه جوانحی

ای امیرالمؤ منین ! علم :یکی از یاران امیرالمؤ منین علیه السلام که از قبیله کلب بود به آن حضرت عرض کرد غیب به تو داده شده است ؟

حضرت خندید و فرمود: ای مرد کلبی ! این علم غیب نیست ، بلکه بر اثر فراگرفتن از صاحب علمی است . علم غیب . علم داشتن زمان قیامت است و آنچه که خدای سبحان آنها را بر شمرده و فرموده است : همانا علم قیامت نزد خداست و باران فرو می فرستد و آنچه را که در زهدان هاست ، می داند) پس خداوند سبحان می داند که جنینی که در زهدان ها (مادران) است آیا پسر است یا دختر است ، زشت است یا زیبا، بخشنده است یا بخیل ، بدبخت است یا خوشبخت و می داند که چه کسی هیزم آتش جهنم است ، یا در بهشت یار و همراه پیامبران . اینهاست علم غیبی که هیچ کس جز خداوند آنها را نمی داند. سوای اینها دانش است که خداوند سبحان می داند به پیامبرش آموخت و او هم آن ها را به من یاد داد و برایم دعا کرد که سینه ام آن را نگه دارد و پهلوهایم آن را در میان گیرد. (365)

370. پیمودن راه حق

اءنی لمن قوم لا تاءخذهم فی الله لومة لائم . سیماهم سیما الصدیقین ، و کلامهم کلام الابرار، عمار اللیل و مناز النهار

من از جمله مردمانی هستم که در راه خدا سرزنشگری در آنان کارگر نمی افتد، چهره شان چهره صدیقان است ، و گفتارشان گفتار ابرار، آباد کننده شب هایند و روشنی بخش روزها. (366)

371. اصلاح با مدارا

عنه علیه السلام -: من کلام له یوبخ فیه اءصحابه -: کم اداریکم کما تداری البکار العمدة و الثیاب المتداعیُة کلما حیصت من جانب تهتکت من آخر،... و اءنی لعالم بما یصلحکم ، و یقیم اءودکم ، و لکنی لا اءری اصلاح حکم بافساد نفسی

از سخنان آن حضرت علیه السلام در سرزنش اصحابش -: تا چند با شما مانند شتران جوان زخمین پشت و جامه های پوسیده مدارا کنم ! جامه هایی که چه چیز شما را اصلاح می کند و کجی و انحراف شما را راست می گرداند، اما من اصلاح شما را با تباه کردن خودم روا نمی دانم . (367)

372. تحذیر از سبکسری

عنه علیه السلام - فی ذم اهل البصرة بعد وقعة الجمل -: اءرضکم قریبة من الماء بعیده من السما، خفت عقولکم ، و سفهت حلومکم

در نکوهش بصیریان بعد از جنگ جمل : سرزمین شما به آب نزدیك و از آسمان دور است ، عقل هایتان سبك و بردباری هایتان (یا ادراك و شعورتان) به نادانی و پستی گراییده است . (368)

373. گروگان گناه خویش

عنه- فی ذم اءهل البصرة بعد وقعة الجمل -: کنتم جند المرا....و المقیم بین اظهر کم مرتهن بذنبه ، و الشاخص عنکم متدارك برحمة من ربه

در نکوهش بصریان پس از جنگ جمل می فرماید شما سپاه زن (یا سپاه آن زنان) آن کس که در میان شما زیست می کند در گرو گناه خود می باشد و کسی که از میان شما بیرون رود در عوض مشمول رحمت پروردگار خود می گردد. (369)

374. جواب دشنام

روی اءنه (علیا) علیه السلام کان جالسا فی اءصحابه ، فمرت بهم اءمراءة جمیلة ، فرمقها القوم باءبصارهم ، فقال علیه السلام : اءن اءبصار هذه الفحول طوامح ، و اءن ذلك سبب هبابها، فاذا نظر اءحدکم الی امراءة تعجبه فلیلامس اءهله ، فانما هی امراة کامراءة.

فقال رجل من الخوارج : قاتله الله کافرا ما اءفقهه ! فوثب القوم لیقتلوة فقال علیه السلام : رویدا اءنما هو سب بسب ،

! اءو عفو عن ذنب
روايت شده كه امام عليه السلام با اصحاب خود نشسته بود كه زنى زيبا روى از كنارشان گذشت ، چشم هاى همه به او خيره گشت ، حضرت فرمود: چشم هاى اين نرينگان آزمندانه مى نگرد و اين نگريستن مايه تحريك آنان است . هرگاه يكى از شما زنى را ديد و از او خوشش آمد، با زن خود همبستر شود؛ زيرا كه او نيز زنى همانند زن خود اوست .
.)يكى از خوارج گفت (خدا اين كافر را بكشد! چه قدر مى فهمد
اصحاب حضرت از جا پريدند كه او را بكشند، امام فرمود: آرام باشيد، سزاى دشنام ، دشنام است يا چشم پوشى از گناه و خطا. (370)
375. ذكر فضايل
يذكر فضائله عليه السلام بعد وقعة النهروان -: فقمت بالامر حين فشلوا، و تطلعت حين تقبعوا و نطقت حين تعتعوا، و مضيت بنور الله حين وقفوا
در اين سخن فضايل خود را پس از حادثه نهروان بيان مى دارد: من قيام به وظيفه نمودم در آن هنگام كه ديگران ناتوان شدند و شكست خوردند و از افق بالاترى نگريستم در ان هنگام كه ديگران سر در لاك خود فرو برده بودند و سخن با صراحت گفتم ، در آن هنگام كه آنان را كد گشته و متوقف بودند. (371)
376. تاسف بر نادان مخور!
-: من كتابه اءلى سهل بن حنيف و هو عامله على المدينه ، فى قوم من اءهلها لحقوا بمعاوية
فكفى لهم غيا و لك منهم شافيا، فرار هم من الهدى و الحق ، و ايضاعهم اءلى العمى و الجهل
نامه اى است از آن حضرت به (سهل بن حنيف انصارى) و او حاكم مدينه بود: براى از دست دادن كمك و يارى آنان تاءسفى به خود راه مده بس است براى اثبات گمراهى آنان و شفاى دل تو از آزادى كه به تو مى دادند گريختنشان از هدايت و حق و شتافتن آنان به كورى و نادانى . (372)
377. اداى فضيلت
من كتاب له اءلى اءهلا البصرة : مع اءنى عارف ... و لذى النصيحة حقه
نامه اى از آن حضرت ره اهل بصره : من فضيلت هر كسى از شما را كه خير خوه و خير انديش است ادا مى كنم . (373)
5 - حكومت و فرمانروايان و صفات فرمانروا

378. اسرا حكومتدارى
من كتابه للاشتر -: ثم انظر فى حال كتابك ، فول على اءمورك خيرهم ، و اخصص رسائلك التى تدخل فيها مكائدك و اءسرارك باءجمعهم لوجوه صالح الاخلاق ممن لا تبطره الكرامة ، فيجترى بها عليك فى خلاف لك بحضرة ملا، و لا تقصر به الغفلة عن ايراد مكاتبات عمالك عليك ، و اصدار جواباتها على الصوب عنك
امام على عليه السلام در نامه به مالك اشتر فرمودند: به وضع ماءمورين خود رسيدگى كن و كارهاى خود را به دست نيكان آنان بسپار! نامه هايى را كه نقشه ها و اسرارت را در بردارد به دست كسى بسپار! نامه هايى را كه نقشه ها و اسرارت را در بردارد به دست كسى بسپار كه در فضايل اخلاقى از همه شايسته تر باشد. كسى باشد كه احترامت به وى او را مغرور نسازد و در مخالفت با تو در حضور ديگران گستاخ نگردد. كسى باشد كه غفلت تو موجب نشود كه گزارش فرمانداران و نمايندگانت و نامه هاى آنان را به تو ندهد و جواب شايسته كه مناسب توست براى آنان صادر نكند. (374)
379. بدترين مردم نزد خدا
اءن شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به
بدترين مردم نزد خدا، پيشواى منحرفى است كه خود گمراه است و موجب گمراهى (ديگران مى شود. (375)
380. عبرت از سرگذشت زمامداران
الواجب عليك اءن تتذكر ما مضى لمن تقدمك من حكومة عادلة ، اءوسنة فاضلة ، اءو اءثر عن نبينا صلى الله عليه و آله اءو فريضة فى كتاب الله فتقتدى بما شاهدت مما عملنا به فيها، و تجتهد لنفسك فى اتباع ما عهدت اءليك فى عهدى هذا
بر تو واجب است كه سرگذشت و رفتار زمامدارانى را كه پيش از تو از اين خاكدان گذشته اند به ياد بياورى ، زمامدارانى كه حكومت دادگرنه گستردند و به سنت فاضله عمل نمودند و از آثار پيامبر صلى الله عليه و آله تبعيت

نمودند و واجبات وارده در كتاب الهى را پیروى كردند، پس تبعیت كن از آن اعمالى كه ما انجام دادیم و تو خود آن را مشاهده كردى و واجب است كه از ذات خود در پیروى از این عهدنامه كه براى تو نوشتم . (376)
381. كیفر قتل عمد
یا مالك ! فلا تقوین سلطانك بسفك دم حرام ، فان ذلك مما یضعفه و یوهنه ، بل یزیله و ینقله ، و لا عذر لك عند الله و لا عندى فى قتل العمد، لاءن فیه قود البدن
اى مالك ! حكومت خود را با ریختن خون ناحق تقویت مكن ، چرا كه این كار حكومتت را سست و متزلزل مى سازد، بلكه بنیان آن را مى كند و به دیگران منتقل مى نماید و بدان هیچ گونه عذرى نزد خدا و من در قتل عمد پذیرفته نیست ، زیرا كیفر آن قصاص و مرگ است . (377)
382. سنت پیشوایان را نقض مكن !
لا تنقض سنة صالحة عمل بها صدور هذه الامة و اجتمعت بها الالفة ، و صلحت علیها الرعیة
هرگز سنت شایسته اى را كه پیشوایان این امت به آن عمل كرده و ملت اسلام به آن انس و الفت گرفته و امور مردم بدان اصلاح گردیده است نقص مكن !
383. كارمندانى چنین انتخاب كن !
یا مالك توخ منهم اءهل التجربة و الحیاء، من اءهل البیوتات الصالحة و القدم فى الاسلام المتقدمة ، فاءنهم اءكرم اخلاقا، و اءصح اءعراضا، و اءقل فى المطامع اشراقا، و اءغلب فى عواقب الامور نظرا
اى مالك ! كارمندانى را كه اهل تجربه و شرم و حیا و از خانواده هاى صالح كه در اسلام پیشگام ترند انتخاب كن ؛ زیرا اخلاق آنها كریم تر و خانواده شان پاك تر و كم طمع تر و در سنجش عواقب امور بیناترند. (378)
384. موقعیت خطرناك
صاحب السلطان كراكب الاسد: یغبط بموقعه ، و هو اءعلم بموضعه
ملازم و ندیم سلطان ، همچون كسى است كه بر شیر سوار باشد؛ مردم به موقعیت او غبطه مى خورند، در حالى كه خودش بهتر مى داند در چه وضعیتى (خطرناك) قرار دارد. (379)
385. رابطه امیران
الصق بذوى المروءات و الاحساب و اءهل البیوتات الصالحة و السوابق الحسنة ثم اءهل النجدةُ و الشجاعة و السخاء و السماحة ، فاءنهم جماع من الكرم ، و شعب من العرف
به مالك اشتر نوشت : روابط خود را با افراد باشخصیت و اصیل ، و خانواده هاى صالح و خوش سابقه برقرار كن ، و پس از آن مردمانى كه داراى بزرگوارى و دلاورى و سخاوت و اهل گذشتند رابطه برقرار ساز كه آن ها كانون كرم و شعبه هایى از خوبى هستند. (380)
386. شرایط حاكم
لا ینبغى اءن یكون الوالى على الفروج و الدماء و المغانم و الاحكام ، و اءمامة المسلمین الخیل ... و لا المعطل للسنة فیهلك الامة
شایسته نیست كسى كه حاكم بر ناموس و خون و غنایم و احكام مسلمانان و متصدى رهبرى مسلمانان است بخیل باشد) و یا كسى كه به سنت (پیامبر) عمل نكند و در نتیجه ، امت را به نابودى كشاند. (381)
387. میدان آزمایش مردان
الولایات مضامیر الرجال
زمامدارى ها، میدان مسابقه و آزمایش مردان است . (382)
388. نهى از گماشتن حاجت
من كتابة الى قتم بن العباس ، و هو عامله على مكة :- و لا یكن لك اءلى الناس سفیر الالسانك ، و لا حاجب اءلا وجهك . و لا تحجبن ذا حاجة عن لقائك بها، فاءنها اءن ذیدت عن ابوابك فى اءول وردها لم تحمد فیما بعد على قضائها
در نامه خود به قثم بن عباس كارگزارش در مكه : و از طرف تو براى مردم سفیرى جز زبانت نباشد و ما بین تو و مردم فاصله و پرده اى جز صورترا مده و هیچ نیازمندى را از دیدارى رویت محروم مكن ؛ زیرا اگر در آغاز از ورود بر تو منع گردد، پس از آن كه حاجتش برآورده گردد تو سزاوار سپاسگزارى نخواهى گشت . (383)
389. حالات زمامداران
اءن من اءسخف حالات الولاة عند صالح الناس اءن یظن بهم حب الفخر، و یوضع اءمرهم على الكبر
از سخیف ترین حالات زمامداران نزد مردان صالح ، زمانى است كه به آنها گمان برده شود كه دوستدار تفاخرند و امورشان را بر كبر و خود پسندى قرار مى دهند. (384)

390. پاسداران احکام خدا
السلطان وزعة الله فی اءرضه
فرمانروایان ، پاسداران احکام خدا در زمین اویند. (385)
391. روزگار پس از علی علیه السلام
اءنه سیاءتی علیکم من بعدی زمان لیس فیه شی ء اءخفی من الحق ، و لا اءظهر من الباطل ، و لا اءکثر من الکذب علی الله و رسوله
قطعی است که پس از من روزگار برای شما روی خواهد آورد که چیزی پوشیده تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان تر از دروغ بستن به خدا و رسولش نخواهد بود. (386)
392. سامان یافتن کار
اءن فی سلطان الله عصمة لامرکم . فاءعطوة طاعتکم غیر ملومة و لا مستکره بها. و الله لتفعلن اءو لینقلن الله عنکم سلطان لاسلام ، ثم لا ینقله اءلیکم اءبدا حتی یاءرز الامر اءلی غیر کم
همانا سلطان خدا (حکومت و رهبری دین حق) مایه نگهداری و سامان یافتن کار شماست ؛ پس بی درنگ و با میل و اختیار او را اطاعت کنید. سوگند به خدا که یا این کار را می کنید یا خداوند سلطان اسلام (حکومت حقه اسلامی) را از شما می گیرد و دیگر هرگز آن را به شما منتقل نمی کند، تا به دست دیگری سپرده شود. (387)
393. وظیفه پیشوا
من نصب نفسه للناس اءماما فلیبدا بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره ، ولیکن تادیبه بسیرته قبل تاءدیبه بلسانه ، و معلم نفسه و مؤ دبها اءحق بالاجلال من معلم الناس و مؤ دبهم
کسی که خود را در مقام امامت و پیشوایی مدرم قرار دهد، باید پیش از تعلیم به دیگران ، خود را تعلیم دهد و قبل از تربیت به زبان با عملش تربیت کند و کسی که آموزگار و مربی نفس خویش است ، به احترام و اکرام سزاوارتر است از آن که معلم و مربی دیگران باشد. (388)
394. زمامداری و تصرف در کار
لیست تصلح الرعیة الا بصلاح الولاة ، و لا تصلح الولاة الا با ستقامة الرعیةُ، فاذا اءدت الرعیة الی الوالی حقه ، و اءدی الوالی اءلیها حقها عز الحق بینهم ، و قامت مناهج الدین ، و اعتدلت معالم العدل ، و جرت علی اءذلالها السنن ، فصلح بذلك الزمان ، و طمع فی بقاء الدولة و یئست مطامع الاعداء و اذا غلبت الرعیة و الیها ، اءو اءجحف الوالی برعیته ، اختلفت هنالك الکلمة ، و ظهرت معالم الجور، و کثر الادغال فی الدین ، و ترکت محاج السنن ، فعمل بالهوی ، و عطلت الاحکام ، و کثرت علل النفوس
کار ملت جز با اصلاح زمامداران و وضع زمامداران جز با رو به راه بودن کار ملت اصلاح نمی شود، بنابراین وقتی مردم حقوق حکومت را دادند و زمامدار حق مردم را ادا کرد، آن گاه حق در میان همه طبقات قوی و امور دینی استوار و نشانه های عدالت و اعتدال ، و راه و رسم های درست در مجرای خود به کار می افتد، در چنین روزگاری مردم اصلاح شوند و به بقای حکومت امیدوار باید بود و دشمنان هم ماءیوس می گردند. اما اگر ملت بر زمامدار مسلط شد و یا آن که زمامدار به مردم ستم کرد، وحدت و نظام جامعه دچار اختلاف و نشانه های ظلم آشکار گردد، بدعت در دین فراوان و آداب دینی متروك شود، در چنین روزگار است که به هوای نفس عمل شود و احکام خدا تعطیل و بیماری های اخلاقی فراوان گردد. (389)
395. وظیفه امام
لیس علی الامام الا ما حمل من اءمر ربه ، الا بلاغ فی الموعظة و الاجتهاد فی النصیحة ، و الاحیاء للسنة ، و اقامة الحدود علی مستحقیها
بر امام نیست نگر آن که دستور خدا را اجرا کند: با پند و اندرز، فرمان خدا را ابلاغ نماید، برای خیر خواهی مردم کوشش نموده ، سنت الهی را زنده و حدود خدا را درباره منحرفان به اجرا در آورد. (390)
396. وصف داوران ناشایسته
فس صفة من یتصدی للحکم بین الامة و لیس لذلك باءهل -:... رجل قمش جهلا موضع فی جهال الامُة ، عاد فی اءغباش الفتنة ، عم بما فی عقد الهدنُة قد سماة اشباة الناس عالما و لیس به
کسی است که انبوهی :در توصیف کسی است که در میان امت بدون شایستگی متصدی منصب قضاوت می گردد از نادانی ها را در خود جمع کرده در میان نادانان امت برای فریفتن مردم به همه سو می شتابد (این صنف کور دل ظلمت جو) در تاریکی آشوب ها و تشویش ها می تازد و به آنچه که در پیمان صلح است نابینا است ، انسان نماها عالمش می خوانند با این که از علم بهره ای نبرده است . (391)
397. رعایت توده مردم

من كتابه للاشتر لما و لاه مصر -: اءشعر قلبك الرحمة للرعية ، و المحبة لهم ، و اللطف بهم ، و لا تكو عليهم سبعا ضاريا تغتنم اءكلهم ، فانهم صنفان : اءما اءخ لك فى الدين ، اءو نظير لك فى الدين ، اءو نظير لك فى الخلق ، يفرط منهم الزلل ، و تعرض لهم العلل ، و يؤ تى على اءيديهم فى العمد و الخطاء فاءعطهم من عفوك وصفحك مثل الذى تحب اءن يعطيك الله من عفوة و صفحه ، فانك فوقهم ، و والى الامر عليك فوقك ، و الله فوق من ولاك !

در فرمان استاندارى مصر به مالك اشتر: رحمت و محبت و لطف بر مردم جامه را به قلبت بفهمان (به طورى كه آن را دريافت كند، نه اين كه در حد يك تصور ذهنى بماند) و براى آنان درنده اى خونخوار مباش كه خوردن آنان را غنيمت بشمارى ؛ زيرا مردم بر دو صنف اند: يا برادر دينى تو هستند، يا نظير تو در خلقت (همنوع تو مى باشند) لغزش ها از آنان سر مى زند و خطاها بر آنان روى مى آورد و از روى عمد يا خطا دچار تجاوز مى گردند. مردم را از بخشش و چشم پوشى هاى خود آن چنان بهره ور ساز كه دوست دارى مثل آن را خدا براى تو عطا فرمايد؛ زيرا مقام تو بالاتر از آن مردم است و مقام زمامدار تو بالاتر از تو و خداوند فوق زمامدار توست . (392)

398. توجه نكردن به روابط

من كتابه للاشتر لما ولاه مصر -: اءن للوالى خاصة و بطانة " فيهم استئثار و تطاول و قلة اءنصاف فى معاملة ، فاحسم مادة اءولئك بقطع اءسباب تلك الاحوال

براى زمامدار خواص و نزديكانى است كه دارى صفت خودخواهى و مقدم شمردن خود بر ديگران ، و دست درازى ، و كم انصافى در معاملات مى باشند. ماده و ريشه اين گونه مردم را با قطع عوامل صفات مزبور قطع كن . (393)

399. شرايط استخدام كار گزاران

فيما كتب للاشتر لما ولاه مصر -: اءنظر فى اءمور عمالك فاستعملهم اختبارا، و لا تولهم محاباة و اءثرة ، فاءنهم جماع من شعب الجور و الخيانة . و توخ منهم اءهل التجربة و الحياء، من اءهل البيوتات الصالحة و القدم فى الاسلام المتقدمة

در فرمان استاندارى مصر به مالك اشتر:

سپس در امور كارگزارانت نظر كن :

1. آنان را با آزمايش (و تحقيق و كشف صلاحيت) به كار بگمار، نه از روى بخشش بى علت و استبداد، زيرا آنان مجموعه اى از شعبه هاى ظلم و خيانت اند.

2. از ميان مردم كسانى را براى كارگزارى انتخاب كن كه تجربه و حيا دارند از خاندان هاى صالح و صاحب قدم هاى مفيد در اسلام اند. (394)

400. دگرگونى زمانه

اءذا تغير السلطان تغير الزمان

هرگاه سلطان (حكومت) دگرگون شود، زمانه نيز دگرگون شود. (395)

401. غرور والى ، ذلت مؤ من

لما ورد الكوفة قادما من صفين ...اءقبل حرب يمش معه ، و هو عليه السلام راكب ، فقال عليه السلام : ارجع فاءن مشى مثلك مع مثلى فتنة للوالى و مذلة للمؤ من

آن حضرت عليه السلام در موقع برگشت از صفين ، حرب پياده در ركاب آن حضرت حركت كرد، حضرت فرمود: برگرد؛ زيرا پياده رفتن مثل تويى با مثل من موجب غرور والى و ذلت براى مؤ من مى باشد. (396)

402. برترين وزراء

من كتابه للاشتر لما و لاه مصر -: اءن شر وزرائك من كان للاشرار قبلك وزيرا، و من شر كهم فى الاثام ، فلا يكونن لك بطانة ؛ فاءنهم اءعوان الاثمة ، و آخوان الظلمة ، و اءنت واجد منهم خير الخلف ممن له مثل آرائهم و نفاذهم ، وليس عليه مثل آصارهم و اءوزارهم ممن لم يعاون ظالما على ظلمه و لا آثما على اءثمه ، اءولئك اءخف عليك مؤ ونة ، و اءحسن لك معونة ، و اءحنى عليك عطفا، و اءقل لغيرك اءلفا، فاتخذ اءولئك خاصة لخلواتك و حفلاتك . ثم ليكن آثرهم عندك اءقولهم بمر الحق لك و اءقلهم مساعده فيما يكون منك مما كره الله لا وليائه ، واقعا ذلك من هواك حيث وقع

بدترين وزراى تو كسى : فرمان امام على عليه السلام به مالك اشتر وقتى كه او را والى مصر و اطراف آن ساخت است كه پيش از تو وزارت اشرار را داشته و در گناهان شريك آنان بوده است ، هرگز او را از خواص خود قرار مده ؛ زيرا آنان ياران گنهكاران اند، و برادران ستمكاران ، و تو مى توانى جانشينانى بهتر از آنان پيدا كنى كه نظرياتى مثل آنان دارند و نفوذ آنان را نيز دارا هستند و در عين حال از وزر و بال گناهان آنان به دورند. كسانى

که هیچ ستمکاری را در ستم ورزی و هیچ گنهکاری را در ارتکاب گناه کمك نکرده اند. زحمت آنان بر تو سبك تر، و یاری آنان برای تو نیکوتر است و از نظر عطوفت به تو مایل تر، و با اشخاص جز تو کم انس تر می باشند، پس این گون انسان های ممتاز را خاص مجالس سری و علنی خود قرار بده ، سپس مقدم ترین خواص در نزد تو گویاترین آنان باشد، درباره حق تلخ اگر چه تلخ باشد و کسی باشد که در مواردی که خداوند برای اولیایش اکراه دارد هر اندازه هم آن موارد مطلوب هوای تو باشد - کم ترین یاری را به تو نماید. (397)

403. لزوم رسیدگی به مالیات

من کتابه للاشرت لما ولاه مصر -: تفقد اءمر الخراج بما یصلح اءهله ، فاءن فی صلاحه و صلاحهم صلاحا لمن سواهم ، و لا صلاح لمن سواهم الا بهم ، لان الناس کلهم عیال علی الخراج و اءهله . ولیکن نظرك فی عمارة الارض اءبلغ من نظرك فی استجلاب الخراج لان ذلك لا یدرك الا بالعمارة . و من طلب الخراج بغیر عمارة اءخرب البلاد و اءهلك العباد، و لم یستقم اءمره الا قلیلا

در فرمان استانداری مصر به مالك اشتر: امر مالیات را به گونه ای تحت نظر بگیر که حال پرداخت کنندگان آن را اصلاح نماید؛ زیرا اصلاح حال دیگر مردم در اصلاح اصلاح مالیات و پرداخت کنندگان آن است و برای دیگر مردم مصلحتی نیست جر با اصلاح حال پرداخت کنندگان مالیات ؛ زیرا همه مردم تحت کفایت مالیات و پرداخت کنندگان آن می باشند. نظرت در آباد کردن زمین بیشتر و رساتر از توجه به گرفتن مالیات باشد، زیرا مالیات بدون آبادی قابل دریافت نیست و هر کسی بدون آباد کردن زمین ، مالیات مطالبه کند، شهرها را خراب کرده و بندگان خدا را به هلاکت رسانده و روزگار زمامداری او به طول نمی انجامد، مگر اندکی . (398)

404. توصیف حکومت بنی امیه

فی ذکر فتنة بنی میة -: کان اءهل ذلك الزمان ذئابا و سلاطینه سباعا و اءوساطه اءکالا، و فقراوه اءمواتا

امام علی علیه السلام در بیان فتنه بنی امیه فرمودند: مردم آن زمان گرگ هایی می گردند و سلاطینشان درندگان و مردم متوسط طعمه هایی برای آن درندگان و فقرا آنان مردگانی می شوند. (399)

405. نابودی دنیا و دین

فی کتابه الی مصقلة عامله علی اءردشیر خرة -: بلغنی عنك اءمر اءن کنت فعلته فقد اءسخطت اءلهك ، و عصیت اءمامك : اءنك تقسم فی ء المسلمین الذی حازته رماحهم و خیولهم ، و اءریقت علیه دماوهم ، فیمن اعتامك من اءعراب قومك . و لا تصلح دنیاك بمحق دینك فتکون من الاخسرین اءعمالا

در نامه خود به مصقله ، کارگزار اردشیر خره ، نوشت : درباره تو گزارش به من رسیده است که به راستی اگر آن گونه عمل کرده باشی ، خدایت را به خشم آورده ای و امام خود را نافرمانی کرده ای ، تو غنیمت مسلمانان را که نیزه ها و اسب های آنان فراهم آورده و خونشان برای آن ریخته شده است ، میان عرب های قوم خود که تو را برگزیده اند تقسیم کرده ای . دنیای خویش را با نابود کردن دینت آباد مگردان ، که در این صورت از زیانکارترین مردمان خواهی بود. (400)

6. عصمت

406. حفظ در پناه خدا

اءنما الناس مع الملوك و الدنیا، الا من عصم الله

مردم در حقیقت با شهریاران و دنیایند مگر آن کسی که خدا او را حفظ کند. (401)

407. نوعی از عصمت

من العصمة تعذر المعاصی

ناتوانی بر گناه خود نوعی عصمت است . (402)

408. شایسته اهل عصمت

ینبغی لاهل العصة و المصنوع الیهم فی السلامة اءن یرحموا اءهل الذنوب و المعصیة

شایسته است که اهل عصمت و پاکی و کسانی که نعمت رستن از گناهان به آنان داده شده است ، برای گناهکاران و نافرمانان دلسوزی کنند. (403)

409. لغزش مردم

الناس منقوصون مدخولون اءلا من عصم الله ، شائلهم متعنت و مجیبهم متکلف ، یکاد اءفضلهم راءیا یرده عن فصل راءیه الرضا و السخط، و یکاد اءصلبهم عودا تنکوه اللحظة ، و تستحیله الکمة الواحدة !

خرد مردم دستخوش خلل و کاستی است جز آن کسی که خداوند مصونش بدارد، پرسش کننده آنان لجوج و مجادله گر است و پاسخ دهنده شان فضل فروش است ؛ آن که در میان آنان اندیشه اش برتر و خوش فکر تر است ، بسا که

به علت خشم و خشنودی از نظر درست خود باز می گردد و خلاف حقیقت را اظهار می کند و پابرجاترینشان با نگاهی از جا در می رود و يك كلمه تهدید یا تطمیع او را عوض می کند. (404)
410. موجبات عصمت
اءن فی سلطان الله عصمة لامركم . فاعطوة طاعتكم غير ملومة و لا مستكره بها
در حاکمیت خدا و رهبری حق نگاهداری کهر شما وجود دارد. پس از آن فرمان برید، در حالی که سرزنش شده و مجبور نباشید. (405)
بخش پنجم : معاد

1. مرگ

توصیف مرگ
411. زمان عمر معین
خلق الاجال فاءطالها و قصرها، و قدمها و اءخرها، و وصل بالموت اءسبابها، و جعله خالجا لاشطانها، و قاطعا لمرائر اءقرآنها
مدت عمر هر کس را بیافرید و مقدر و معین کرد، پس آن را طولانی و کوتاه و مقدم و مؤ خر قرار داد. برای مرگ هر موجودی سبب ها و علت های همراه نمود، و مرگ را کشنده ریسمان های طولانی و قطع کننده بندهای بسیار محکم زندگی قرار داد. (406)
412. حافظ انسان
كفى بالاجل حارسا.
اجل برای حفاظت انسان کافی است . (407)
413. از بین برنده خوشی ها
اءن الموت هادم لذاتكم ، و مكدر شهواتكم ، و مباعد طياتكم ، زائر غير محبوب ، و قرن غير مغلوب ، و واتر غير مطلوب . قد اءعلقتكم حبائله و تكنفتكم غوائله ، و اءقصدتكم معابله و عظمت فيكم سطوته و تتابعت عليكم عدوته ، و قلت عنكم نبوته . فيوشك اءن تغشا كم دواجي ظلله و احتدام علله
مرگ لذت ها و خوشی های شما را از میان می برد و آرزوهای شما را تیره و تار می سازد و میان شما و هدف هایتان فاصله می اندازد، دیدار کننده ای است که هیچ کس او را دوست ندارد و مبارزی است که هرگز شکست نمی خورد و جنایتکاری است که هرگز بازخواست نمی شود. هم اکنون بندهای دام خویش را (به دست و پای) شما انداخته. نزديك است که تاریکی سایه های مرگ و شدت دردهای آن شما را فرا گیرد (408)
414. مرگ میعادگاه نهایی
واءی على نفسه اءن لا يضطربق شبح مما اءولج فيه الروح ، الا و جعل الحمام موعده ، و الفناء غايته
دگرگونی نباشد، (و وعده نموده خداوند متعال که هیچ موجودی را که روح در آن دمیده است (از وضع مقرر خود جز این که مرگ را وعده گاه نهایی و فنا را پایان کار او قرار داده است . (409)
415. بیچاره فرزند آدم !
مسكين ابن آدم ! مكتوم الاجل ، مكنون العلل ، محفوظ العمل ، تؤ لمه البقة و تقتله الشرقة ، و تنتنه العرقة
بیچاره فرزند آدم ! زمان مرگش نامعلوم ، علل بیماری اش ناپیدا، عملش محفوظ، پشه ای او را می آزارد و تابش آفتاب او را می کشد، و عرق بدنش بدبویش می سازد. (410)
416. سپری نگاهدارنده
اءن مع كل انسان ملكين يحفظانه ، فاذا جاء القدر خليا بينه و بينه ، و اءن الاجل جنة حصينة
همراه هر انسانی دو فرشته است که او را محافظت می کنند، پس هنگامی که تقدیر فرا رسد از او جدا شوند و اجل سپری است نگاه دارند0(411)
417. بی اعتباری دنیا
لو اءن اءحدا يد اءلى البقاء سلما او لدفع الموت سبيلا، لكان ذلك سليمان بن داود عليه السلام الذى سخر له ملك الجن و الانس مع النبوة و عظيم الزلفة . فلما استوفى طعمته ، و استكمل مدته ، رمته قسى الفناء بنبال الموت ، و اءصبحت الديار منه خالية ، و المساكن معطلة "، و ورثها قوم آخرون "
اگر کسی می توانست نردبانی برای جاودانگی پیدا کند، یا برای دفع مرگ راهی پیش گیرد، قطعا این شخص سلیمان بن داوود علیه السلام بود که ملك جن و انس برای او مسخر بود، با منصب پیامبری و تقرب بزرگ به خدا.

او هنگامی که روزی خود را تمم کرد و مدت عمرش را به پایان رساند، کمان های فنان تیرهای مرگ را به طرف او نشانه گرفت . شهر از وی خالی گشت و مساکن از وجود او تهی شد و از کار افتاد و گروهی دیگر آن میراث ها را به ارث بردند. (412)

418. فاصله بهشت و جهنم

ما بین اءحدکم و بین الجنة اءو النار الا الموت اءن ینزل به . و اءن غایة " تنقصها اللحظة ، و تدمها الساعة ، لجدیرة بقصر المدُة . و اءن غائبا یحدوه الجدیدان : اللیل و النهار ، لحری بسرعة الاوبة . و اءن قادما یقدم بالفوز اءو اشقوُة لمستحق لاءفضل العدُة

فاصله شما با بهشت یا جهنم بیش از فرا رسیدن مرگ نیست ، زندگانی که گذشت لحظات از آن می کاهد و مرگ آن را نابود می کند، حتما کوتاه خواهد بود، و سزاوار است که کوتاه باشد. زندگی که گذشت شب و روز آن را به پیش می برد و به زودی به پایان خواهد رسید و مسافری که سعادت و یا شقاوت را به همراه دارد باید بهترین زاد و توشه را با خود بردارد. (413)

419. سپری در برابر مرگ

اءن علی من الله جنة " حصینة "، فاذا جاء یومی انفرجت عنی و اءسلمتنی ؛ فحینئذا لا یطیش السهم ، و لا یبراء الکم

خداوند برای من سپری محکم قرار داده است . چون روز مرگ من فرا رسد، آن سپر از من جدا شده و مرا به دست مرگ می سپرد. در آن هنگام ، نه تیر به خطا رود و نه زخم بهبود یابد. (414)

420. روزی و اجل مقدر

اءعلی عبدالله بن العباس فانك لست بسابق اءجلك ، و لامرزوق ما لیس لك

خطاب به ابن عباس فرمود: نه بر مرگ پیشی می گیری و نه از آن چه روزی تو نیست خواهی خورد. (415)

421. همه چیز فانی است

ماینجو من الموت من خافه ، و لا یعطی البقاء من اءحبه

هر کس از مرگ بترسد از آن رهایی نیابد و هر آن کس که زندگانی را دوست داشته باشد همیشه زنده نماند. (416)

422. عظمت سختی های مرگ

اءن للموت لغمرات هی اءفظع من اءن تستغرق بصفة ، اءو تعتدل علی عقول اءهل الدنیا

همانا مرگ سختی هایی دارد که دشوارتر از آن است که به وصف آید، یا خرده های مردم جهان بتواند آن را درک کند. (417)

423. پایان زندگی دنیوی

بالعلم یرهب الموت ، و بالموت تختم الدنیا

با دانش و آگاهی ، هراس از مرگ حاصل می شود و با مرگ دنیا به پایان می رسد. (418)

424. ندای فرشته

اءن لله ملکا ینادی فی کل یوم : لدوا للموت واجمعوا للفناء، و ابنوا للخراب

همانا خداوند متعال فرشته ای دارد که هر روز بانگ می زند: بزایید برای مردن ، گرد آورید برای نیست شدن ، بسازید برای ویران شدن ! (419)

425. پنهان زدیده ها

اءن اءجله (الانسان) مستور عنه ، و اءمله خادع له

همانا مرگ از نظر انسان پنهان و آرزوهایش فریبنده اوست . (420)

426. اجل معین

لك اءجل وقتا لا یعدوه ، و سببا لا یتجاوزه

هر اجلی مدتی ، و وقت معینی دارد که از آن نمی گذرد و سببی که از آن تجاوز نمی کند. (421)

427. کوتاهی در اعمال

اءلا و اءنکم فی اءیام اءمل من ورائه اءجل ؛ فمن عمل فی اءیام اءمله قبل حضر اءجله فقد نفعه عمله ، و لم یضرره اءجله . و من قصر فی اءیام اءمله قبل حضور اءجله ، فقد خسر عمله ، و ضره اءجله

آگاه باشید! همه در دوران آرزویی به سر می برند که اجل در پی آن است ، بنابراین هر کس پیش از رسیدن اجلش در همان دوران آرزوها به عمل پردازد، اعمالش به او سود می بخشد و فرارسیدن مرگش به او زیانی نمی رساند

و کسی که در این ایام آرزو و پیش از رسیدن مرگ در عمل کوتاهی کند، گرفتار خسران شده و فرارسیدن مرگش برای او زیان خواهد داشت . (422)
استقبال از مرگ
428. گروگان عمل
فارعوا عباد الله ما بر عايته يفوز فائزكم و باضاعته يخسر مبطلكم ، و بادروا آجالكم باءعمالكم ؛ فانكم مرتهنون بما اءسلفتم ، و مدينون بما قدمتم
ای بندگان خدا! رعایت کنید آنچه را که به سبب رعایتش رستگار شما سود می برد و با فرو گذاشتنش تبهکار شما زیان می بیند و پیش از فرا رسیدن اجل هایتان کار کنید، زیرا شما گروگان چیزی هستید که پیشاپیش فرستاده اید و در قبال آنچه کرده اید، جزا داده می شوید. (423)
429. از مرگ پیشی بگیرید!
بادروا الموت الذی اءن هربتم منه اءدرككم ، و اءن اءقمتم اءخذ كم ، و اءن نسيتموه ذكر كم
بر مرگ پیشی گیرید، زیرا که اگر بگریزید شما را دریابد و اگر برجا بمانید، شما را می گیرد و اگر فراموشش کنید شما را به یاد آورد. (424)
430. رسیدن به مرگ
و الله ما فجانی من الموت وارد كرهته ، و لا طالع اءنكرته ، و ما كنت الا كقارب ورد، وطالب وجد
قسم به خدا، هیچ چیز از مرگ نیست که ناگهان به من برسد و من از آن کراهت داشته باشم و چیزی از آن بر من آشکار نمی گردد که آن را نشناخته و از آن امتناع داشته باشم. من در رسیدن به مرگ ، مانند کسی هستم که هنگام شب تشنگی بر او چیره شده و اکنون به آب رسیده که در آرزوی چیزی است و اینك مطلوب خود را یافته است . (425)
431. مهیای مرگ باشید!
بادروا الموت و غمراته ، و امهدوا له قبل حلوله ، و اءعدوا له قبل نزوله
برای استقبال مرگ و سختی های آن ، پیش از آن که پیك اجل بر سر شما تاختن بیاورد آماده شوید، پیش از فرود آمدن آن ، برای پذیرشش مهیا شوید. (426)
432. آمادگی برای مرگ
استعدوا للموت فقد اءظلكم ، و كونوا قوما صيح بهم فانتبهوا، و علموا اءن الدنيا ليست لهم بدار فاستبدلوا... و ما بين اءحدكم و بين الجنة اءو النار الا الموت اءن ينزل به ... نساءل الله سبحانه اءن يجعلنا و اءياكم ممن لا تبطره نعمة ، و لا تقصر به عن طاعةُ ربه غاية ، و لا تحل به بعد الموت ندامة و لا كابة
برای مرگ آماده باشید که سایه اش بر شما گسترده است و همچون گروهی باشید که چون بر آنان بانگ زدند زود بیدار شدند و میان هیچ یك از شما و بهشت و دوزخ جز مرگی که بر او فرود آید فاصله ای نیست . از خدای بزرگ می خواهیم که ما و شما را از گروهی قرار دهد که نعمت دنیا آنان را سرمست و مغرور نمی سازد و هیچ هدفی آن ها را از بندگی حق باز نمی دارد و پس از مرگ پشیمان و اندوهگینی نمی شوند. (427)
433. امر فراگیر
بادروا اءمر العامة و خاصة اءحدكم و هو الموت ، فان الناس اءمامكم ، اءن اساعةُ تحدوكم من خلفكم تخففوا تلحقوا، فانما ينتظر باءولكم آخركم
پیشدستی کنید برای آمادگی به استقبال امری که فراگیر همه و در برگیرنده هر یك از شما با کیفیت مخصوص به شما است ، این امر همان مرگ است ، مردم را با سرنوشت حتمی مرگ پیش چشمانتان می بینید و قیامت شما را از پشت به سوی خوی می راند، سبك شوید! برسید! جز این نیست که گذشتگان در انتظار آیندگان اند. (428)
434. فرا رسیدن مرگ
فبادروا العمل ، و خافوا بغتة الاجل فانه لا يرجى من رجعة العمر ما يرجى من رجعة الرزق
به سوی عمل بشتابید و از فرا رسیدن ناگهانی مرگ بترسید، زیرا آن امید که به بازگشت روزی هست به بازگشت عمر نیست . (429)
435. برای سفر خویش آماده شو!
خذ ما يبقى لك مما لا تبقى له ، و تيسر لسفرك : و شم برق النجاة و ارحل مطايا التشمير
بگیر آنچه را که برای تو جاودانی است از آنچه که برای آن نخواهی ماند و برای سفر خود آماده باش و بیدار باش! ببین که برق نجات از کجا درخشیدن می گیرد و با آماده کردن موکب سفر، آماده کوچ از این دنیا باش (430)
436. بهترین مرگ ها

اءن اءكرم الموت القتل ! و الذى نفس ابن اءبى طالب بيده ، لالف ضربة بالسيف اءهون على من ميتة على الفراش فى غير طاعة الله !
همانا بهترين مرگ ها كشته شدن در راه خدا است ، به خدايى كه جان فرزند ابوطالب در دست اوست سوگند، كه هزار ضربه شمشير بر من آسان تر است تا مرگ در بستر در غير طاعت پروردگارم . (431)
437. زيانكارترين مردم دنيا
اءن اخسر الناس صفقة " و اءخيبهم سعيا رجل اءخلق بدنه فى طلب ماله ، و لم تساعده المقادير على اراده ، فخرج من الدنيا بحسرته ، و قدم على الاخرة بتبعته
زيانكارترين مردم در داد و ستد و ناكام ترين شان در سعى و تلاش ، مردى است كه تن خويش در طلب مال بفرسايد و مقدرات با خواست او مساعدت نكند و آن گاه با دريغ و حسرت از دنيا رود و با وبال آن به آخرت روى نهد. (432)
438. وصيت آخر امام (ع)
فى ختام وصيته لابنه الحسن عليه السلام -: استودع الله دينك و دنياك . و اساءله خير القضاء لك فى العاجلة و الاجلة ، و الدنيا و آلاخرة ، و السلام
در آخر وصيتش به فرزندش امام حسن عليه السلام فرمودند: پسرم ! دين و دينانت را به خدا مى سپارم و بهترين فرمان و قضاى الهى را امروز و فردا و در دنيا و آخرت از او، براى تو مساءلت دارم ، والسلام (433)
ياد مرگ
439. نتايج ياد مرگ
من اءكثر من ذكر الموت رضى من الدنيا باليسير
هر كه زياد ياد مرگ كند، به اندكى از دنيا خشنود گردد. (434)
440. نتيجه ياد آخرت
من تذكر بعد السفر استعد.
كسى كه دورى سفر آخرت را به ياد داشته باشد، خود را آماده خواهد ساخت . (435)
441. ياد معاد
طوبى لمن ذكر المعاد، و عمل للحساب و قنع بالكفاف ، و رضى عن الله
خوشا به حال كسى كه در ياد معاد است و براى حساب روز قيامت كار كند و به كفاف معيشت قناعت دارد و از خدا راضى و خشنود است . (436)
442. عجله به سوى خوبى ها
من ارتقب الموت سارع الى الخيرات
كسى كه مراقب مرگ باشد به سوى خوبى ها شتاب كند. (437)
443. به ياد مرگ باش !
اءكثر ذكر الموت و ما بعد الموت ، و لا تتمن الموت الا بشرط وقيق
بيش از همه از مرگ و دنياى پس از مرگ ياد كن و آن را جز به شرط محكم و استوار آرزو مكن ! (438)
444. از مرگ بترسيد
بادروا العمله ، و خافوا بغتة الاجل
به كارهاى شايسته بپردازيد و از فرا رسيدن مرگ بترسيد! (439)
445. علت دنيا طلبى
قد غاب عن قلوبكم ذكر الاجال ، و حضرتكم كواذب الامال ، فصارت الدنيا اءملك بكم من الاخرة !
ياد مرگ ها از دل هاى شما رخت بربسته است و آرزوهاى دروغين شما را فرا گرفته است و اين رود، دنيا بيش از آخرت بر شما تسلط يافته است . (440)
446. ارتهان الانسان
اذكروا تيك التى آباؤ كم و اخوانكم بها مرتهنون ، و عيها محاسبون
و به ياد آوريد آنچه را كه پدران و برادران شما در گرو آن هستند و براى آن حسابرسى مى شوند. (441)
447. هدف تيرهاى مرگ
اءيها الناس ! اءنما اءنته فى هذه الدنيا غرض تنتضل
اى مردم ! شما در اين جهان هدف تيرهاى مرگيد. (442)
448. فراموشى آخرت

فی ذکر عمرو بن العاص -: اءما و الله اءنی لیمنعنی من اللعب ذکر الموت و اءنه لیمنعه من قول الحق نسیان الاخرة

درباره عمرو بن عاص فرمود: به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از شوخی و بازی باز می دارد و فراموشی آخرت او را از گفتن حق باز می دارد. (443)

449. زیاد به یاد مرگ باش

یا بنی ! اءکثر من ذکر الموت ، و ذکر ما تهجم علیه ، و تقضی بعد الموت اءلیه ، حتی یاءتیك و قد اءخذت منه حذرك ، و شددت له اءزرك ، و لا یاءتیك بغتة " فیبهرك

فرزندم ! مرگ را بسیار به یاد آور و هجوم ناگهانی آن را یاد کن تا هنگامی که فرا می رسید با همه نیرو آماده باش و باید کمر بسته و آماده منتظر او باشی ، نه این که ناگهان فرا رسد و بر تو چیره شود. (444)

450. دنیا سرای گذر است !

اءلا و اءن هذه الدنیا التی اءصبحتم تتمنونها و ترغبون فیها، و اءصبحت تغضبکم و ترضیکم لیست بدارکم ، و لا منزلکم الذی خلقتم له و لا الذی دعیتم اءلیه ... فدعوا غرورها لتحذیرها، و اءطماعها لتخویفها. و سابقوا فیها اءلی الدار التی دعیتم اءلیها

بدانید که این دنیا که پیوسته آرزومند آن هستید و به آن مشتاقید، و گاهی شما را خشمگین کرده و زمانی شما را خشنود می سازد، سرای همیشگی شما نیست و جایی نیست که برای آن آفریده و یا به آن فرا خوانده شده باشید. پس فریب هایش را به خاطر برحذر داشتنش ، و به طمع آوردنش را به خاطر ترساندنش و به طمع آوردنش را به خاطر ترسانیدنش رها کنید و در آن برای رسیدن به سرایی که بدان فرا خوانده شده اید از یکدیگر پیشی بگیرید. (445)

451. وصیت به یاد مرگ

اءوصیکم بذکر الموت و اقلال الغفلة عنه و کیف غفلتکم عما لیس یغلکم و طمعکم فیمن لیس یمهلکم

شما را به یادآوری مرگ و کمی غفلت از آن سفارش می کنم و چگونه از چیزی غفلت می کنید که از شما غافل نیست و چگونه از کسی که شما را مهلت نمی دهد مهلت می خواهید. (446)

452. یاد آخرت

فی وصیته للحسن علیه السلام : و اعلم یا بنی ! اءنك اءنما خلقت للاخرة للدنیا، و للفناء لا للبقاء، و للموت لا للحیاة

از وصیت امام علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام : ای پسرم ! بدان که تو برای آخرت آفریده شدی نه برای دنیا، برای فنا نه برای بقا و ماندن ، برای مرگ نه برای زندگی در این جهان آفریده شده ای . (447)

453. وابسته نبودن به دنیا

اءن الله سبحانه قد جعل الدنیا لما بعدها، و ابتلی فیها اءهلها، لیعلم اءیهم اءحسن عملا، و لسنا للدنیا خلقنا، و لا بالسعی فیها اءمرنا

همانا خدای سبحان دنیا را برای پس از آن آفریده و اهل دنیا را در آن می آزماید تا معلوم شود که چه کسی نیك کردارتر است ، ما برای دنیا آفریده نشده ایم و به کوشش در آن برای به دست آوردن حطام دنیوی ماءمور نگشته ایم . (448)

454. موعظه مرگ

اءن الغایة القیامة . و کفی بذلك واعظا لمن عقلپایان کار قیامت است و برای خردمند مرگ پند دهنده ای است کافی . (449)

غفلت از مرگ

455. غافلگیران مرگ

فی صفة الماءخوذین علی الغرةُ عند الموت -: ثم از داد الموت فیهم ولوجا فحیل بن اءحدهم و بنی منطقه ، و اءنه لبین اءهل ینظر ببصره و یسمع باذنه ، علی صحة من عقله و بقاء من لبه ، یفکر فیم اءفنی عمره ، و فیم اءذهب دهره !

در وصف کسانی که غافلگیر مرگ می شوند، می فرماید: آن گاه مرگ بیشتر به پیر آنان نفوذ می کند و شخص را از سخن گفتن می اندازد، در حالی که میان اعضای خانواده خویش است و با چشمانش آنان را می بیند و با گوشش می شنود و خودش سالم و عقلش به جاست . به این می اندیشد که عمرش را در چه راهی صرف کرده و روزگارش را چگونه به سر برده است ! (450)

456. فراموش كردن مرگ
عجبت لمن نسى الموت ، و هو يرى الموتى
در شگفتم از كسى كه مرگ را فراموش كرده با اين كه مردگان را به چشم مى بيند. (451)
457. مرگ حقيقى است انكارناپذير
و الله الجد لا اللعب ، و الحق لا الكذب ، و ما هو اءلا الموت اءسمع من نفسك
سوگند به خدا، كه اين جدى است نه شوخى و راست است نه دروغ . منظورم چيزى جز مرگ نيست كه دعوت كننده اش نداى خود را به گوش همگان رسانيد. (452)
458. نتايج ترس از خدا
فاتقى عبد ربه ... فاءن اءجله مستور عنه ، و اءمله خادع له ، و الشيطان موكل به ، يزيرين له المعصية ليركبها، و يمنيه التوبة ليسوفها، اذا هجمت منيته عليه اءغفل ما يكون عنها
پس بنده اى از پروردگارش ترسيد...؛ زيرا روز مرگش را نمى داند و آرزوهايش او را مى فريبد و شيطان موكل اوست ، معصيت را برايش مى آرايد تا مرتكب آن شود و به تو به اميد وارش مى كند تا در كار آن امروز و فردا كند، تا آن كه مرگ بر او هجوم آورد، در حالى كه در غفلت و بى خبرى محض از آن به سر مى برد. (453)
459. دشمن غرور
لو راءى العبد الاجل و مصيره لا بغض الامل و غروره
اگر انسان عاقبت كارش را مى ديد، بى گمان با آرزو و غرورش دشمن مى شد. (454)
460. تحذير از فريب دنيا
لا يغرنك سواد الناس من نفسك ، و قد راءيت من كان قبلك ممن جمع المال و حذر الاقلال ، و اءمن العواقب - طول اءمل و استبعاد اءجل - كيف نزل به الموت فاءزعجه عن وطنه ... اءما راءيتم الذين ياءملون بعيدا، و يبنون مشيدا، و يجمعون كثيرا! كيف اءصبحت بيوتهم قبورا، و ما جمعوا بورا؛ و صارت اءموالهم للوارثين و و اءزواجهم لقوم آخرين
انبوه مردم كه پيرامون تو را بگيرند فريبت ندهد. در حالى كه پيش از خود ديه اى آن كسى را كه مال و منال دنيا را اندوخت و از كم شدن آن ترسيد و به جهت آرزوى دراز و بعيد شمردن مرگ از عواقب امور خود را در امان ديد، چگونه مرگ بر او فرود آمد و او را از وطنش بر گرفت .
آيا نديديد كسانى را كه آرزو دور و دراز در سر داشتند و كاخ هاى محكم مى ساختند و اموال كثير جمع مى كردند، چگونه خانه هاى آنان مبدل به گورها گشت و اندوخته هايشان نابود شد. اموالشان به وارثانشان منتقل گشت . و زن هايشان را اقوام ديگر گرفتند. (455)
نزديكى مرگ به آدمى
461. روزگار رنج و زحمت
الدهر يخلق الابدان ، و يجدد آلامال ، و يقرب المنية و يباعد الامنية من ظفر به نصب ، و من فاته تعب
كسى كه به روزگار .روزگار بدن ها را كهنه و آرزوها را زنده و مرگ را نزديك و خواسته ها را دور مى سازد برسد خسته مى شود و هر كه آن را از دست بدهد به زحمت و رنج مى افتد. (456)
462. شكارچى مرگ
من وصاياه لابنه الحسن عليه السلام -: و اعلم يا بنى ! اءنك اءنما خلقت للآخره لا للدنيا، و للفناء و للموت لا للحياة ، و اءنك فى منزل قلعُة ودار بلغة ، و طريق اءلى الاخره و اءنك طريد الموت الذى لا ينجو منه هاربه ، و لا يفوته طالبه ، و لا بد اءنه مدركه ، فكن منه على حذر اءن يدركك و اءنت على حال سيئة قد كنت تحدث نفسك منها بالتوبة فيحول بينك و بين ذلك ، فاذا اءنت قد اءهلكت نفسك
امام على عليه السلام
463. پشت به زندگى و رو به مرگ
اذا كنت فى اءدبار، و الموت فى اقبال ، فما اءسرع الملتقى
چون تو پشت به زندگى دارى و مرگ رو به تو دارد، چه زود به يكديگر برخورد خواهيد كرد. (457)
464. گامى به سوى مرگ
نفس المرء خطاه الى اءجله
هر نفس انسان گامى است به سوى مرگ ! (458)
465. لغزيدن توسط مرگ

من جری فی عنان اءمله عثر باءجله
هر کس به دنبال آرزوی خویش بشتابد و زمام آن را رها کند، مرگ او را بلغزاند. (459)
466. جوینده ای شتابناك
اءن الموت طالب حثیث لا یفوته المقیم ، و لا یعجزه الهارب
همانا مرگ جوینده ای است شتابناك ، نه کسی که در محل خود اقامت دارد از نظر آن محو می شود و نه از یافتن آن کس که گریزان است ناتوان می گردد. (460)
4677. نزدیکی کوچ
. الرحیل و شیك
. کوچ به دنیای دیگر نزدیك است (461)
468. چه نزدیك است مرگ !
بادروا المعاد و سابقوا الاجال . فاءن الناس یوشك اءن ینقطع بهم الامل ، و یرهقهم الاجل و یسد عنهم باب التوبة
به سوی قیامت روز معاد مبادرت ورزید و قبل از فرا رسیدن مرگ کار کنید، چرا که نزدیك است رشته آرزوی مردم قطع گردد و مرگشان فرا رسد و در توبه به رویشان بسته شود. (462)
469. نزدیك تر از سایه
احذروا عبادلله الموت و قربه ! و اءعدواله عدته ...و اءنتم طرداء الموت ، اءن اءقمم له اءخذ کم ، و اءن فرزتم منه اءدر ککم ، و هو اءلزم لکم من ظلکم . الموت معقود بنواصیکم ؛ و الدنیا تطوی من خلفکم
و شما رانده شدگان مرگید، ..ای بندگان خدا! از مرگ و زود فرارسیدنش بترسید و زاد و توشه راه را فراهم سازید اگر بایستید شما را می گیرد و اگر بگریزید به شما می رسد، مرگ از سایه شما به شما وابسته تر است و در پیشانی شما مهر مرگ زده شده و دنیا طومار عمرتان را در می نوردد. (463)
470. حقانیت مرگ
اءنه و الله الجد لا اللعب ، و الحق لا الکذب ، و ما هو الا الموت اءسمع داعیه ، و اءعجل حادیه . فلا یغرنك سواد الناس من نفسك
به خدا سوگند آن جدی است نه شوخی ، حقیقت است نه دروغ . مرگ را می گویم که صدای ود را به گوش همه زندگان رسانده و همگان را به سرعت می راند، پس انبوه مردمان (زنده) تو را نفریبد. (464)
471. امری حتمی و قریب
الامر قریب و الاصطحاب قلیل
. امر یعنی مرگ نزدیك و مدت همراه بودن با دنیا اندك است (465)
472. از مرگ نگریز!
اءن الفار لغیر مزید فی عمره ، و لا محجوز (محجوب) بینه و بین یومه
کسی که از مرگ بگریزد نه بر عمرش افزوده می شود و نه گریختن مانع فرا رسیدن روز مرگش می شود.
(466)
473. فاصله دوزخ و بهشت
ما بین اءحدکم و بین الجنة اءو النار اءلا الموت اءن ینزل به
میان هیچ یك از شما با بهشتت و یا جهنم فاصله ای نیست مگر مرگی که بر شما وارد می شود. (467)
474. مردگان چه ها می بینند؟!
اءنکم لو قد عاینتم ما قد عاین من مات منکم لجز عتم و وهلتم و سمعتم و اءطعتم و لکن محجوب عنکم ما قد عاینوا، و قریب ما یطرح الحجاب !
پس به راستی اگر شما آنچه را که مردگان شما آشکارا دیده اند به همان نحو می دیدید هر آینه بی تابیی می کردید و می ترسیدید. و در نتیجه آن سخن حق را شنیده و فرمان برده بودید؛ لیکن چیزهایی که آن ها دیده اند از شما پوشیده گردیده ، طولی نخواهید کشید که این پرده برداشته می شود. (468)
475. آداب تشییع
تبع جنازة " فسمع رجلا یضحك ، فقال : کاءن الموت فیها علی غیرنا کتب ، و کان الحق فیها علی غیرنا وجب ، و کاءن الذی نری من الاموت سفر عما قلیل الینا راجعون ! نبودئهم اءجداثهم ، و ناءکل تراثهم ، کاءنا مخلدون بعدهم ، ثم قد نسینا کل واعظ و واعظة ، و رمینا بکل جائحة !!
امام علی علیه السلام در تشییع جنازه ای شرکت فرموده بود شنید که مردی می خندد، پس فرمود: گویا مرگ برای دیگران نه برای ما مقرر شده است و گویا حق در آن نه برای ما بلکه برای جز ما ثابت شده است و گویا این

مردگان که رو به خاك نهاده اند مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما برمی گردند، بدن های آنان را زیر خاك می پوشانیم و آنچه را که ارث گذاشته اند می خوریم ، گویی ما بعد از رفتن آنان جاویدان خواهیم ماند، سپس هر گونه پند دهنده را فراموش می کنیم و نشانه هر بلا و مصیبتی می شویم . (469)

476. گروگان های کوی مردگان

بعد بضتها، و العظام " قد غودر فی محلة الاموات رهینا، و فی ضیق المضجع وحیدا... و صارت الاجساد شحبة نخزة بعد بضتها، و العظام نخزة بعد قوتها، و الارواح مرتهنة بثقل اعبائها، موقنة بغیب اءنبائها

در کوی مردگان گروگان است و در تنگنای گور تنها... بدن های تازه و لطیف دگرگون گشته و استخوان های محکم و نیرومند پوسیده اند و جان ها در گرود بارهای سنگین (گناهان) خود هستند و به خبرهای عالم غیب یقین یافته اند. (470)

477. گفتگو با مردگان

لما اءشرف علیه السلام علی القبور و هو یرجع من صفین -: یا اءهل الدیار الموحشة ، و المجال المقفرة ، و القبور المظلمة ، یا اءهل التربة ! یا اءهل الغربة ! یا اهل الواحدُة ! یا اءهل الوحشهُ ! اءنتم لنا فرط سابق ، و نحن لکم تبع لا حق . اءما الدور فقد سکنت ، و اءما الازواج فقد نکحت ، و اءما الاموال فقد قسمت . هذا خبر ما عندنا، فما خبر ما عندکم ؟ثم التفت اءلی اءصحابه فقال -: اءما لو اءذن لهم فی الکلام لاخبروکم اءن خیر الزاد التقوی

امیرالمؤ منین علیه السلام در حالی که از جنگ صفین برگشته ، و بر گورهای بیرون کوفه مشرف و متوجه شده بود، فرمود: ای ساکنان سراهایی وحشتناك و محل های بی آب و گیاه و (خفتگان در) گورهای تاریك ! ای در خاك رفتگان ! ای دور از وطنان ! ای تنها ماندگان ! ای وحشت زدگان ! شما برای ما پیش افتادگانید و ما به دنبال شما آیندگانیم و به شما ملحق شوندگانیم ؛ اما بدانید که در سراهای شما، دیگران ساکن شدند. زنانتان با مردان دیگری ازدواج کردند و اما اموالتان پس به تحقیق قسمت شد، این خبری بود که ما از آن آگاه بودیم و شما برای ما چه خبری دارید؟(آن گاه حضرت رو به اصحاب خود کرد و فرمود:) اما اگر به آنان اجازه سخن گفتن داده می شد، هر آینه به شما خبر می دادند که بهترین توشه برای سفر آخرت ، تقوا است . (471)

478. دیدن مرگ

عجبت لمن نسب الموت ، و هو یری الموتی

در شگفتم از کسی که مرگ را دیده و مردگان را فراموش می کند! (472)

479. قبر را آماده ورود کن !

و اعلم اءن اءمامك عقبة کوودا، المخف فیها اءحسن حالا من المثقل ، و المبطیء علیها اءقبح حالا من المسر(ع). فارتد لنفسك قبل نزولك و وطیء المنزل قبل حلولك

و بدان که در جلو روی تو گردنه ای است که بالا رفتن از آن دشوار است و در آن راه ، حالت آن که سبك بار می باشد از کسی که بار سنگین بر دوش دارد بهتر است و حال آن کس که به کندی راه می پیماید از آن که شتابان ره می سپرده بدتر است . بنابراین پیش از فرود آمدن قاصدی بفرست تا محلی مناسب برایت آماده سازد و باز پیش از آن که فرود آیی محل فرود را، نرم و هموار کن تا با آسودگی در آن زیست نمایی . (473)

480. تنهایی آدمی با عملش

فی صفة الماخوذ علی الغرة عند الموت -: ثم حملوه اءلی مخط فی الارض ، فاءسلموه فیه اءلی عمله

امام علی علیه السلام در وصف غافلگیر شدگان در هنگام مرگ می فرماید: سپس او را تا منزلی در دل زمین می برند و در آن جا او را به عملش می سپارند. (474)

481. به کار گرفتن همت

ولیکن همك فیما بعد الموت

باید همت خود را در راه چیزی صرف کنی که پس از مرگ تو را به کار آید. (475)

482. آمادگی برا جایگاه قبر

فلیقبل امرء کرامة بقبولها، ولیحذر قارعة قبل حلولها، ولینظر امرو فی قصیر اءیامه ، و قلیل مقامه ، فی منزل حتی یستبدل به منزلا، فلیصنع لمتحوله ، و معارف منتقله

هر انسانی باید کرامت و خیر را با پذیرش آن استقبال کند و از هر حادثه کوبنده پیش از آن که وارد شود بر حذر باشد و هر کسی باید بنگرد در کوتاهی روزها و اقامت اندك در منزلگاهی که (با سرعت) آن را به منزلگاه دیگر تبدیل خواهد کدر، پس عمل کند به منظور آمادگی برای جایگاهی که رو به آن دارد و حقایق روشنی که به سرنوشت نهایی اش در آن جا خواهد رسید. (476)

483. ورود به گور

يسلمك اعلى قبرك خالصا.
به زودى ملك الموت تو را از همه چيز جدا كرده و به دامن گور مى سپارد. (477)
484. ياد آخرين منزل
ضع فخرك ، و احطط كبرك ، و اذكر قبرك فاءن عليه ممرك
فخر و مباهات را بگذار و كبرت را ساقط نما! گورى را (كه آخرين منزلگه حيات طبيعى تو است) به ياد بياور؛ زيرا كه بالاخره گذارت به همان خاك تيره خواهد افتاد. (478)
485. تنهايى در گور
حتى اذا انصرف المشيع ، و رجع المتفجع ، و اءقعد فى حفرته نجيا البهتة السؤ ال ، و عثرة الامتحان
آن گاه كه تشييع كنندگانش برگشتند و آنان كه در فراقش اندوه و ناله سر داده بودند دنبال كار خود را گرفتند (در همان شب كه زير خاك تيره دفن گشته است) براى پاسخ از سوال بحث انگيز و گوياى راز و آشكار ساختن لغزش هاى او. (479)
486. نهى از شيون
لحرب بن شر حبيل الشبامى لما سمع بكاء النساء على قتلى صفين -: اءتغلبكم نساؤ كم على ما اءسمع ؟اءلا تنهونهن عن هذا الرنين
هنگامى كه امام على عليه السلام شيون زنان بر كشتگان صفين را شنيد، به حرب بن شرحبيل شبامى فرمود: آيا زنان شما آن طور كه مى شنوم بر شما غلبه مى كنند! آيا آنان را از اين ناله ها نهى نمى كنيد. (480)
487. امانتگاه گور
كاءن قد صرتم اءلى ما صاروا اءليه ، و ارتهنكم ذلك المضجع ، و ضمكم ذلك المستودع
گويى شما نيز رهسپار همان جا شده ايد كه آنان شده اند و آن آرامگاه ، شما را گروگان گرفته و آن امانتگاه شما را در آغوش كشيده است . (481)
488. خيمه بر گوز زدن
الراحل و طووها طى المنازل كونوا كالسابقين قبلكم ، و الماضين اءمامكم . قوضوا من الدنيا تقويض
همچون كسانى باشيد كه پيش از شما رفتند و كسانى كه پيش روى شما مردند، همچون مسافرانى كه خيمه خويش بر مى كنند خيمه خود را از دنيا بركنند و همچنان كه منزل ها (ى سفر) پيموده مى شود آن را پيمودند و رفتند. (482)
489. قبرها را آباد كنيد!
سابقوا - رحمكم الله - اءلى منازلكم التى اءمرتم اءن تعمروها، و التى رغبتم فيها، و دعيتم اءليها
رحمت خدا بر شما! پيشى گيريد به سوى منازلى كه دستور داريد آن ها را آباد كنيد و به آن ها ترغيب گشته ايد و به سويشان فرا خوانده شده ايد. (483)
490. زيارت كنندگان غافل
من كلام له عليه السلام بعد تلاوته (اءلهاكم التكاثر حتى زرتم المقابر) -: يا له مراما ما اءبعده ! و زورا ما اءغفله ! و خطرا ما اءفظعه !
امام على عليه السلام بعد از تلاوت آيه (فخر فروشى بر يكديگر شما را به خود مشغول ساخت . چندان كه به زيارت گورها رفتيد). فرمود: چه مقصد بسيار دورى ! و چه زيارت كنندگان غافلى ! و چه افتخار كردن زشت و وحشتناكى ! (484)
3. قيامت

توصيف آخرت
491. حال طالب دنيا و آخرت
من طلب الدنيا طلبه الموت ، حتى يخرجه عنها، و من طلب الاخرة طلبته الدنيا، حتى يستوفى رزقه منها
هر كه به دنبال دنيا رود، مرگ به دنبالش باشد تا او را از دنيا بيرون برد و هر كه دنبال آخرت رود، دنيا به دنبالش باشد ته همه روزى او را به وى بپردازد. (485)
492. جويايى پاداش آخرت
عزم لله لنا على الذب عن حوزته ، و الرمى من وراء حرمته . مؤ مننا يبغى بذلك الاجر، و كافرنا يحامى عن الاصل

خداوند خواست تا ما پاسدار شریعتش باشیم و نگهدار حرمتش . مؤ من ما از این کار در پی پاداش بود و کافر ما از تبار خویش حمایت می کرد. (486)
493. مشتاق آخرت
طوبی للزاهدین فی الدنیا، الراغبین فی الاخرة
خوشا به حال پرهیزگاران در دنیا و مشتاقان در آخرت . (487)
494. عظمت آخرت
ما المغرور الذی ظفر من الدنیا باءعلی همته کالاخر الذی ظفر من الاخرة باءدنی سهمته
فریفته ای که از دنیا به بالاترین مقصود خود رسیده چونان کسی نیست که از آخرت به کم ترین نصیب دست یافته باشد. (488)
495. هراس از صراط
اعملوا! اءن مجازکم علی الصراط و مزالق دحضه ، و اءهاویل زلله ، و تارات اءهواله
بدانید که گذر شما از صراط است و گام هایتان بر آن لرزان است و دچار ترس و هراس خواهید شد. (489)
496. عظمت دنیای دیگر
کل شی ء من الدنیا سماعه اءعظم من عیانه . و کل شی ء من الاخره عیانه اءعظم من سماعه . فلیکفکم من العیان السماع ،و من الغیب الخبر
هر چیز دنیا، شنیدن آن بزرگ تر از دیدن آن است ، و هر چیز آخرت ، دیدن آن بزرگ تر از شنیدن آن است . پس به جای دیدن آخرت و مشاهده آنچه که از دیدگان شما پنهان و در پس پرده غیب است ، به همان شنیدن و خبر یافتن (توسط پیامبران) اکتفا کنید. (490)
توشه آخرت
497. آه از کمی توشه !
آه من قلة الزاد، و طول الطریق ، و بعد السفر، و عظیم المورد
آه و افسوس از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت محل ورود (یعنی قیامت و حساب). (491)
498. وجودش را غنیمت دان !
اذا وجدت من اءهل الفاقة من یحمل لك زادك اءلی یوم القیامة ، فیوافیك به غدا حیث تحتاج اءلیه فاغتنمه و حمله اءیاه
امام علی علیه السلام در ضمن وصایایش به امام حسن علیه السلام فرمودند: هر گاه از نیازمندان کسی را یافتی که با خود توشه تو را به روز قیامت برد و فردا که به آن توشه نیازداری آن را به تو رساند، وجود او را غنیمت شمار و آن بار توشه را بر دوش او نه . (492)
499. آخرت و تلاش
قال علیه السلام لرجل ساءله اءن یعظه -: لا تکن ممن یرجو الاخرة بغیر العمل
امام علیه السلام در پاسخ کسی که تقاضای موعظه کرد فرمود: از آنانی مباش که بدون کار و تلاش ، امید آخرت نیك دارند. (493)
500. مغتنم شمار!
اغتنم من استقرضك فی حال غناك لیجعل قضاءه لك فی یوم عسرتك
وجود کسی را که در روزگار توانگری ات از تو وام خواهد، غنیمت شمار تا در روز سختی و تنگدستی ات روز قیامت آن وام را به تو پس دهد. (494)
501. شادمانی و اندوه برای آخرت
فاءن المرء قد یسره درك ما لم یکن لیفوته ، و یسوءه فوت ما لم یکن لیدرکه ، فلیکن سرورك بما نلت من آخرتك ، و لیکن اءسفك علی ما فاتك منها
گاه انسان ار دست یافتن به چیزی که باید به دستش برسد، شاد می شود و ناراحتش می سازد از دست دادن چیزی که نباید به آن دست یابد، و باید شادمانی تو از چیزی باشد که در راه آخرتت است که آن را به دست آورده ای و تاءسف و اندوهت بر چیزی باشد که مربوط به آخرتت هست و از دست داده ای . (495)
502. شادمانی و تاءسف برای ...
و لیکن سرورك بما قدمت ، و اءسف علی ما خلفت ، و همك فیما بعد الموت
شادمانی تو باید برای چیزی باشد که پیش از مرگ فرستاده ای ، و تاءسف تو برای چیزی که به جای می گذاری و همتت برای آنچه که بعد از مرگت می گذاری . (496)

503. بر شما باد توشه بردن
عليكم بالجد و الاجتهاد، و التاءهب و الاستعداد، و التزود فى منزل الزاد
. ملتزم شويد به كوشش و تلاش و آمادگى و مهيا شدن و توشه گيرى در منزل توشه و ذخيره سازى (497)
504 . ماءموريت انسان در دنيا
فتزودوا فى اءيام الفناء لايام البقاء. قد دللتم عى الزاد، و اءمرتم بالظعن ، و خثثتم على المسير
در اين روزگاران كه رو به زوال مى رود، براى روزهاى ابديت توشه بگيريد، شما انسان ها به ذخيره سازى توشه و به كوچ از اين ديار فانى ماءمور هستيد. (498)
505. كشت دنيا و آخرت
اءن المال و البنين حرث الدنيا، و العمل الصالح حرث الاخرة
. ثروت و فرزندان ، كشته هاى اين جهان اند، و عمل صالح ، كشت آخرت است (499)
506. وسيله اى براى آخرت
. بالدنيا تحرز الاخرة
آخرت با دنيا به دست مى آيد. (500)
507. آخرت سراى باقى
اءيها الناس ! اءنما الدنيادار مجاز، و الاخرة دار قرار، فخدوا من ممركم لمقركم ، و لا تهتكوا اءستاركم عند من يعلم اءسرار كم
اى مردم ! دنيا سراى گذر است و آخرت خانه قرار و ابدى . پس از گذرگاه خويش براى سر منزل ابدى ، توشه بگيرد و پرده خويش را پيش كسى كه به اسرارتان آگاه است ، ندريد. (501)
508. بهشت و عمل شايسته
اعملوا للجتة عملها: فاءن الدنيا لم تخلق لكم دار مقام ، بل خلقت لكم مجازا لتزودوا منها الاعمال اءلى دار القرار
براى رسيدن به بهشت عمل شايسته آن را انجام دهيد؛ زيرا دنيا براى سكونت دائمى شما خلق نشده ، بلكه آن را در گذرگاه شما ساخته اند تا اعمال صالحى را به عنوان زاد و توشه براى سراى دائمى فراهم سازيد. (502)
509. اصلاح دنيا و آخرت
من اءصلح ما بينه و بين الله اءصلح الله ما بينه و بين الناس ، و من اءصلح اءمر آخرته اءصلح الله له اءمر دنياه
كسى كه ميان خود و خدا را اصلاح كند، خداوند ميان او و مردم را اصلاح خواهد كرد و آن كه كار آخرتش را اصلاح نمايد، خداوند دنيايش را اصلاح خواهد كرد. (503)
510. آخرت شيرين
مرارة الدنيا حلاوة الاخرة ، و حلاوة الدنيا مرارة الاخرة
. سخنى دنيا، شيرينى آخرت است و شيرينى دنيا، تلخى و عذاب آخرت است (504)
511. احوال نادان و دانا در دنيا
اءنما الدنيا منتهى بصر الاعمى ، لا يبصر مما وراءها شيئا، و البصير ينفذها بصره ، و يعلم اءن الدار وراءها.
فالبصير منها شاخص ... و الاعمى لها متزود
بدانيد كه دنيا از نظر كوردلان آخرين مرز آفرينش است كه فراسوى آن چيزى نمى بينند و اما شخص بينا ديدگانش را به درستى در دنيا باز مى كند و آن را مى بيند و مى داند كه در پس اين سرا چه جهان ديگرى است . پس شخص بينا و آگاه از آن دورى مى جويد و شخص نابينا به سوى آن مى آيد و همه توجهش به سوى آن است شخص بينا از آن توشه بر مى دارد و شخص نابيناى براى آن توشه فراهم مى كند. (505)
512. غنيمت شمردن دنيا
رحم الله مراءء... اغتنم المهل ، و بادر الاجل ، و تزود من العمل
خدا رحمت كند كسى را كه مهلتى كه در دنيا بود غنيمت شمارد. بر مرگ پيش دستى كرد و از عمل صالح توشه اى براى آخرت فراهم نمود. (پيش از آن كه از دنيا برود، با انجام اعمال نيك ، توشه آخرت را آماده ساخت).
(506)
513. توشه نجات بخش
فتزودوا فى الدنيا من الدنيا ما تحرزون به اءنفسكم غدا
از دنيا توشه اى بگيريد كه فردا خود را به وسيله آن (از هلاكت ابدى) نگاه داريد. (507)
514. طالب آخرت

من طلب آلاخرة طلبته الدنیا، حتی یستوفی رزقه منها
کسی که در پی آخرت باشد، دنیا در طلب او می آید تا بهره خود را از آن برگیرد. (508)
515. کفایت امر دنیا
من عمل لدینه کفاه الله اءمر دنیاه
هر که برای دین خود کار کند، خداوند امر دنیا او را کفایت فرماید. (509)
516. سرای عبرت
اءن الدنیا دار صدق لمن صدقها، ودار عافیة لمن فهم عنها، ودار غنی لمن تزود منها
دنیا برای درستکاران و راستای سرای راستی است و برای آن کس که گفتارش را دریابد، سرای عافیت و سر منزل سعادت است و برای آن که توشه آن جهان را از دنیا برگیرد، دیار توانگری است . (510)
نشانه های قیامت
517. حوادث قیامت
ینفخ فی الصور، فتزهق کل مهجُة و تبکم کل لهجُة ، و تذل الشم الشوامخ ، و الصم الرواسخ ، فیصیر صلدها سرابا رقرقا، و معهدها قاعا سملقا
در صور دمیده می شود و آن گاه هر جانی از بدن به در می رود و هر زبانی لال می شود و کوه های برافراشته و سنگ های محکم و استوار خرد و درهم ریخته می شوند و سنگ های سخت چون سرابی درخشان در نظر آید و جای آن ها هموار و صاف گردد. (511)
518. روز قیامت
کاءنکم بالساعُة تحدوکم حدو الزاجر بشوله
گویا شما در روز قیامت حاضرید و شما را همانند شتران که شیرشان خشك شد است به سرعت می راند. (512)
519. محل مسابقه
القیامة حلبته .
محل اجتماع مسابقه دهندگان اسلام قیامت است . (513)
520. بازگشت مخلوقات به سوی خدا
اءذا تصرمت الامور، و تقضت الدهور، و اءزف النشور، اءخرجهم من ضرائح القبور، و اءو کار الطیور، و اءوجرة السباع ، و مطارح المهالك ، سراعا اءلی اءمره ، مهطعین اءلی معاده
آن گاه که امور خلایق از هم بگسلد و روزگار سپری گردد و رستاخیز نزدیك شود و آن ها را از میان گورها و آشیانه پرندگان و کنام درندگان و میدان های جنگ ، برانگیزاند و محشورشان کند، در حالی که به سوی فرمان او به جانب معادش می شتابند. (514)
521. دو دستگی خلایق در قیامت
اذا بلغ الکتاب اءجله ، و اءلامر مقادیره ، و الحق آخر الخلق باءوله ، و جاء من اءمر الله ما یریده من تجدید خلقه اءماد السماء و فطها، و اءرج الارض و اءرجفها، و قلع جبالها و نسفها. و دك بعضها بعضا من هیبة جلالته و مخوف سطوته ، و اءخرج من فیها فجددهم بعد اءخلاقهم . و جمعهم بعد تفرقهم . ثم میزهم لما یریده من مساءلتهم عن خفایا الاعمال و خبایا الافعال ، و جعلهم فریقین : اءنعم علی هولاء و انتقم من هولاء
آن گاه که زمان نوشته به سرآید و مقدرات جهان به پایان رسد و آخرین خلایق به اولی آن ها پیوندند و فرمان حق برای تجدید آفرینش خلقش در رسد، آسمان را به حرکت در آورد و آن را بشکافد و زمین را به شدت بجنباند و تکانش دهد و کوه ها را از جا برکند و متلاشی سازد و از هیبت جلال حق و ترس از سطوت و شکوه او کوه ها برهم کوفته شوند و هر کس را که در زیر زمین مدفون است بیرون آورد و پیکرهای کهنه و پوسیده آن ها را نو کن و اجزای پراکنده شان را گرد آورد، آن گاه آنان را به دو دسته تقسیم کند؛ به دسته ای نعمت ارزانی دارد و از دسته دیگر انتقام گیرد. (515)
522. روز قیامت
عباد الله ! احذروا یوما تفحص فیه الاعمال ، و یکثر فیه الزلزال ، و تشیب فیه الاطفال
ای بندگان خدا! از روزی که در آن روز به اعمال رسیدگی می شود و نگرانی شدت می گیرد و کودکان پیر می شوند، بترسید! (516)
523. سخن علی علیه السلام در مورد قیامت

اءن الغاية اءمامكم و اءن وراء كم الساعةُ تحدوكم ؛ تخففوا تلحقوا فاءنما ينتظر باءولكم آخركم
هدف ، فرا پيش شماست و قيامت از پشت سر شما را مى راند. سبكبار شويد تا برسيد؛ زيرا كه اولين شما چشم به راه آخرت شماست . (517)
524. قيامت نزديك است !
الله الله عباد! فاءن الدنيا ماضية بكم على سنن ، و اءنتم والساعةُ فى قرن ، وكاءنها قد جائت باءشراطها، و اءزفت باءفراطها
از خدا بترسيد، اى بندگان خدا! زيرا كه دنيا همه شما را از يك راه مى برد (و با نيز شما همان مى كند كه با گذشتگان كرد) و شما و زمان قيامت به يك ريسمان بسته هستيد و گويا قيامت نشانه هاى خويش را آشكار ساخته و پرچم هايش را نزديك كرده است . (518)
يوم الحساب
525. وقت حسابرسى
اءن اليوم عمل و لا حساب ، و غدا حساب و لا عمل
همانا كه امروز هنگام عمل است نه حساب ، و فردا (آخرت) وقت حساب است نه عمل . (519)
526. محاسبه از اندام بدن
اءن الله فرض على جوارحك كلها فرائض يحتج بها عليك يوم القيامة
به درستى كه خداوند سبحان براى اعضاى تو تكاليفى را مقرر فرموده و در روز قيامت به وسيله آن ها بر تو احتجاج مى كند. (520)
527. اعمال در برابر چشمان
اءعمال العباد فى عاجلهم ، نصب اءعينهم فى آجالهم
اعمال بندگان خدا در ديگر سرا برابر چشمانشان خواهد بود. (521)
528. كار مقدر
من الفساد اءضاعةُ الزاد، و مفسدة المعاد. و لكل اءمر عاقبة ، سوف ياءتيك ما قدر لك
ضايع نمودن زاد و توشه و تباه كردن معاد از موارد فساد است ، هر كارى سرانجامى دارد و به زودى آنچه برايت مقدر شده به تو خواهد رسيد. (522)
529. بترسيد از قيامت !
احذروا يوما تفحص فيه الاعمال و يكثر فيه الزلزال ، و تشيب فيه الاطفال
بترسيد از روزى كه در آن اعمال وارسى مى شود و لرزش آن روز بسيار است و كودكان در آن روز پير مى شوند. (523)
530. بوته آزمايش
اءلا اءن الله تعالى قد كشف الخلق كشفةُ ، لا اءنه جهل ما اءخفوه من مصون اءسرارهم و مكنون ضمائرهم ؛ و لكن فيكون الثواب جزاء، و العقاب بواء ((ليبلوهم اءيهم اءحسن عملا
بدانيد كه خداى بزرگ خلايق را در بوته آزمايش نهاد، نه اين كه آن چه را در درون و ضماير خود نهفته داشتند، نمى دانست ؛ بلكه تا آنان را بيازمايد كه عمل كدام يك بهتر است ، تا ثواب پاداش كار نيك آن ها باشد و كيفر سزاى كار بدشان . (524)
531. عرضه اعمال بر خداوند
الغنى و الفقر بعد العرض على الله
آن گاه كه كارها به پيشگاه خداوند (در قيامت) عرضه گردد، معلوم مى شود كه توانگر كيست و تهيدست چه كسى . (525)
532. آشكار شدن درون ها
الاقاويل محفوظة و السرائر مبلوة ، و كل نفس بما كسبت رهينةُ ، و الناس منقوصون مدخولون الا من عصم الله
گفته ها نگهدارى مى شود و نهفته ها و درون ها آشكار مى گردد و هر كس گروگان كارى است كه مى كند و خردها مردمان ، ناقص و بسيار است ، مگر كسى كه خدايش نگاه دارد. (526)
533. سختى حساب خداوند
اعلم ! اءن حساب الله اءعظم من حساب الناس
بدان كه حساب خدا بزرگ تر از حساب مردم است . (527)
534. تجسم اعمال در آخرت

اءعمال العباد فی عاجلهم ، نصب اءعینهم فی آجلهم
. بندگان اعمالی که در دنیا کنند، در آخرت مقابل دیدگان آنهاست (528)
535. روز حساب بد و نیك همه
ذلك یوم یجمع الله فیه الاولین و آلاخرین لنقاش الحساب و جزاء الاعمال ، خضوعا، و قیاما، قد اءلجمهم العرق ، و رجفت بهم الارض ، فاءحسنهم حالا من وجد لقدمیه موضعا، و لنفسه متسعا
روز قیام ، روزی است که خداوند همگان را، از اولین نفر تا آخرین نفر، برای رسیدگی به حسابشان و جزای اعمالشان گرد می آورد، در حالی که به فروتنی ایستاده اند و عرق از سر و رویشان می ریزد و زمین آن ها را می لرزاند. (در آن روز) نیكو حال ترین مردم كسی است که جایگاهی بیابد و برای خود جایی پیدا کند! (529)
536. بزرگ ترین حسرت ها در قیامت
اءن اءعظم الحسرات یوم القیامه حسرة رجل کسب مالا فی غیر طاعة الله ، فورثه رجل فاءنفقه فی طاعة الله سبحانه ، فدخل به الجنة ، و دخل الاول به النار
بزرگ ترین افسوسها در روز قیامت ، افسوس کسی است که ثروتی از غیر طاعت خدا به دست آورده و مردی آن را به ارث برده و آن را در راه خدا صرف نموده و به خاطر آن بهشت رفته و آن شخص اولی به جهنم رفته است . (530)
537. درماندگی کفار در قیامت
فلا شفیع یشفع ، و لا حمیم ینفع ، و لا معذرُة تدفع
در قیامت) نه شفاعت کننده ای (برای کافران) است و نه دوستی که سودی بخشد و نه عذر موجهی که کیفر را) دفع کند. (531)
538. یوم تبلی السرائر
اعملوا لیوم تذخرله الذخائر، و تبلی فیه السرائر
برای روزی کار کنید که اندوخته ها برای آن ذخیره و باطن ها در آن آشکار می شود. (532)
539. تفاوت میان دو کردار
شتان ما بین عملین : عمل تذهب لذته و تبقی تبعته ، و عمل تذهب مؤ ونته و یبقی اءجره
چه تفاوت بسیاری است میان دو کردار: کرداری که لذت و خوشی آن برود و پیامد کیفر آن برجای ماند و کرداری که رنج آن بگذرد و پاداشش بماند. (533)
540. پاداش استقامت
من استقام فالی الجنة ، و من زل فاءلی النار
هر کس در جاده الهی حرکت کرد، مسیرش رو به بهشت است و هر کس از آن جاده بلغزد، مسیرش رو به آتش است . (534)
541. فلسفه پاداش و کیفر اهلی
اءن الله سبحانه وضع الثواب علی طاعته ، و العقاب علی معصیته ، ذیادة لعباده عن نقمته و حیاشة لهم اءلی جنته
خدای سبحان برای اطاعت از خود پاداش در نظر گرفت و برای نافرمانی خود کیفر، تا بندگانش را از خشم و عذاب خویش باز دارد و به سوی بهشت خو براند. (535)
542. عواقبی تلخ و شیرین
لك امری عاقبة حلوة اءو مرُة
. برای هر کسی سرانجامی است شیرین یا تلخ (536)
543. احکامی که خداوند به سبب آن پاداش و کیفر می دهد.
اءن من عزائم الله فی الذکر الحکیم ، التی علیها یثیب و یعاقب ، و لها یرضی و یسخط، اءنه لاینفع عبدا - و اءن اجهد نفسه و اءخلص فعله - اءن یخرج من الدنیا، لاقیا ربه بخصلة من هذه الخصال لم یتب منها: اءن یشرك بالله فیما افترض علیه من عبادته ، اءو یشفی غیظه بهلاك نفس ، اءو یعر باءمر فعله غیره ، اءو یستنجح حاجة الی الناس باظهار بدعُة فی دینه ، اءو یلقی الناس بوجهین ، اءو یمشی فیهم بلسانین اعقل ذلك فاءن المثل دلیل علی شبهه

از جمله احکام و فرایض خداوند در قرآن حکیم که بر اساس آن ها پاداش و کیفر می دهد و به سبب آن ها خرسند و ناخرسند می شود، این است که بنده - هر چند خودش را خسته کند و عملش را خالص گرداند - چنانچه با این خصلت ها از دنیا به ملاقات پروردگارش رود و از آن ها توبه نکرده باشد بی فایده است : در عبادت خداوند که بر او فرض و واجب فرموده است ، شریك قرار دهد، یا خشم خود را با کشتن کسی فرو نشانده ، یا به واسطه کاری

که خود کرده دیگری را سرزنش کند (گناه خود را به گردن دیگر بیاندازد)، یا برای آن که در میان مردم به نوایی برسد، در دین خویش بدعتی پدید آورد، یا با مردم دورو یا دو زبان باشد، در این باره بیاندیش ، زیرا هر مثالی دلیل و نشانگر مشابه آن است . (537)
544. بدتر از بدی ، خوب تر از خوبی
اءنه لیس شی ء بشر من الشر الا عقابه ، و لیس شی ء بخیر من الخیر الا ثوابه
چیزی بدتر از بدی نیست ، مگر کیفر بدی و چیزی خوب تر از خوبی نیست مگر پاداش خوبی . (538)
بهشت
545. شرط اشتیاق به بهشت .
من اشتاق اءلی الجنه سلا عن الشهوات
کسی که مشتاق بهشت است ، از شهوات و تمایلات نفسانی خارج شود. (539)
546. نزدیك تر به بهشت
احذروا عبادالله الموت و قربه ، و اءعدوا له عدته ، فاءنه یاءتی باءمر عظیم ، و خطب جلیل ، بخیر لا یکون معه شر اءبدا. اءو شر لا یکون معه خیر ابدا. فمن اءقرب اءلی الجنة من عاملها! و من اءقرب اءلی النار من عاملها!
ای بندگان خدا! از مرگ و نزدیك بودن : حذر کنید و آنچه آماده کردم آن ، هنگام مرگ ضرورت دارد، از قبیل اطاعت از اوامر الهی و انجام اعمال نیك و ترك منهیات الهی) تهیه نمایید که به راستی مرگ امری عظیم و کاری بزرگ با خود برای انسان می آورد، اگر با خیر و خوشی فرا رسد، چنان خیری است که هرگز شری با آن نخواهد بود و اگر با شر و ناخوشی ، فراز آید، شری است که هیچ گاه خیری با آن همراه نمی گردد. بنابراین چه کسی نزدیك تر است به بهشت ، از آن کس که برای رسیدن به آن به عمل می پردازد؟و چه کسی نزدیك تر است به دوزخ از آن کس که برای رفتن به طرف آن عمل می کند؟(540)
547. جایگاه فردوس
الجنة تحت اءطراف العوالی !
بهشت در سایه نیزه هاست . (541)
548. اعمال شایسته بهشت
اعملوا للجنة عملها
عملی را که شایسته ورود به بهشت است انجام بدهید. (542)
549. جانبهای انسان
اءلا حر یدع هذه اللماظة لا هلها؟اءنه لیس لا نفسکم ثمن اءلا الجنّة ، فلا تبیعوها الا بها
آیا آزاد مردی نیست که این خرده غذایی لا به لای دندان ها را برای اهلش واگذارد، بدانید که جان بهای شما جز بهشت نیست ، پس آن را جز به بهشت مفروشید. (543)
550. صدق نیت و بهشت
اءن الله سبحانه یدخل بصدق النیة و السریرة الصالحة من یشاء من عباده الجنة
خداوند سبحان هر یك از بندگانش را که بخواهد به خاطر صدق نیت و باطن پاکش داخل بهشت می کند. (544)
551. دیده دلی به سوی بهشت
فلو رمیت ببصر قلبك نحو ما یوصف لك منها لعزفت نفسك عن بدائع ما اءخرج اءلی الدنیا من شهواتها و لذاتها، و زخارف مناظرها، و لذهلت بالفکر فی اصطفاق اءشجار غیبت عروقها فی کثبان المسك علی سواحل اءنهارها... فلو شغلت قلبك اءیها المستمع بالوصول اءلی ما یهجم علیك من تلك المناظر المونقة ، لزهقت نفسك شوقا اءلیها، و لتحملت من مجلسی هذا اءلی مجاورة اءهل القبور استعجالا بها
اگر دیده دلت را به سویی آنچه از بهشت برای تو وصف می شود بیافکنی ، هر آینه نفس تو از خواهش ها و خوشی ها و زیب و زیورهای مناظر دنیا دوری کند و با اندیشیدن در جنبش شاخه های درختانی که برکنار جوی های بهشت ریشه های آن ها در تپه های مشك پنهان است حیران و سرگشته شود... ای شنونده ! اگر دل خود را برای رسیدن به این منظره های دل انگیز مشغول داری ، جانت از شوق آن برآید و برای رسیدن هر چه زودتر به آن ها از همین مجلس من به همسایگی خفتگان در گورها روی . (545)
552. کار و یاد برای معاد
طوبی لمن ذکر المعاد، و عمل للحساب و قنع بالکفاف ، و رضی عن الله
خوشا به حال کسی که به یاد معاد است و برای روز حساب قیامت کار کند و به مقدار معیشت قناعت نماید و از خدا راضی و خشنود باشد. (546)

553. وصف بهشت
درجات متفاضلات ، و منازل متفاوتات ، لا ینقطع نعیمها، و لا یظعن مقیمها، و لا یهرم خالدها
بهشت در درجاتی است ، یکی برتر از دیگری و منزل هایی است یکی متفاوت با دیگری ، نعمت هایش پایان نمی پذیرد و اقامت کننده در آن کوچ نمی کند و جاویدان در آن پیر نمی شود و ساکن در آن بینوا نمی گردد. (547)
554. جایگاه حق
لا و من اءکله الحق فالی الجنته و من اءکله الباطل فالی النار
. آگاه باشید، کسی که بر حق است جایگاهش بهشت و کسی که به راه باطل می رود به جانب آتش رهسپار است
(548)

555. بدترین خوبی و بهترین بدی
ما خیر بخیر بعده النار، و ما شر بشر بعده الجنة
. آن خوبی که در پی آن آتش باشد، خوب نیست و آن بدی که به دنبالش بهشت باشد، بد نیست (549)
556. سرنوشت خیرین و مفرطین
الجنة غایة السابقین جویان
(در خطا و انحراف) است و آتش سرنوشت تفریط گران (بر خیرات). (550)
557. حقارت هر نعمتی در برابر نعمات بهشت
کل نعیم دون الجنة فهو محقور، و کلی بلاء دون النار عافیة
. هر نعمتی در برابر بهشت حقیر و ناچیز است و هر بلایی در برابر دوزخ عافیت و آسایش است (551)
558. پیرامون بهشت و دوزخ
اءن الجنته حفت بالمکاره و اءن النار حفت بالشهوات
. پیرامون بهشت را ناگواری ها و پیرامون آتش را شهوات فرا گرفته است (552)
559. جایگاه بهشت
! الجنة تحت اءطراف العوالی
. بهشت زیر سایه نیزه ها است (553)
560. اطاعت از اوامر الهی
هیهات ! لا یخدع الله عن جنته ، و لا تنال مرضاته الا بطاعته
هیهات ! خداوند درباره بهشت جاویدش فریب داده نمی شود و به خشنودی او رسیده نمی شود مگر از طریق اطاعتش . (554)
دوزخ
561. کافی ترین پاداش و مناسب ترین کیفر
!کی بالجنة ثوابا و نوالا، و کفی بالنار عقابا و وبالا
. بهشت برین برای پاداش نیکوکاران کافی است و دوزخ ، مناسب ترین کیفر و سختی بدکاران است (555)
562. بهترین نعمت های و بدترین بلاها
ما خیر بخیر بعده النار، و ما شر بشر بعده الجنة و کل نعیم دون الجنة فهو محقور، و کل بلاء دون النار عافیة
آن خوبی که جهنم به دنبال دارد (در واقع) خوبی نیست و آن بدی که بهشت در پی آن باشد، بدی نیست و هر نعمتی در برابر بهشت کوچك و هر بلایی در برابر جهنم عافیت و آسایش است . (556)
563. حذر از عذاب الهی
عباد الله) فاحذروا نارا قعرها بعید، و حرها شدید، و عذابها جدید.دار لیس فیها رحمة و لا تسمع فیها دعوة ، و لا (تفرج فیها کربة
ای بندگان خدا از آتشی که ژرفایش زیاد و حرارتش شدید و عذابش تازه است ، بر حذر باشید! آن جا سرایی است که رحمت الهی در آن نیست و به درخواست کسی گوش داده نمی شود و هیچ اندوهی در آن بر طرف نمی گردد.
(557)
564. ! از عذاب الهی ایمن مباش

لا تاءمنن علی خیر هذه الامة عذاب الله لقولك تعالی : فلا یاءمن مکر الله الا القوم الخاسرون
بر بهترین فرد این امت از عذاب خدا ایمن مباش ؛ زیرا خدای بزرگ می فرماید: از مکر و کیفر خدا جز مردم زیانکار خود را ایمن نپندارند. (558)
565. جهنم ، آتش غضب الهی
یا عقیل ! اءتئن من حدیدة اءحماها اءنسانها للعبه ، و تجرنی اءلی نار سجرها جبارها لغضبه ! اءتئن من الاذی و لا اءئن من لظی ؟!
ای عقیل ! از آهنی که انسانی آن را به بازیچه سرخ کرده است می نالی و مرا به سوی آتشی که خدای جبار به خشم خود افروخته است می کشانی !؟تو از این رنج می نالی و من از عذاب ننالم ؟! (559)
566. آتش جهنم
ماءخسر المشقة وراءها العقاب ، اءربح الدعُة معها الامان من النار
چه زیانبار است مشقتی که به دنبال آن عذاب است و چه سودمند آسایشی که قرین امان از جهنم است . (560)
567. عظمت و سختی کیفر
فو الله لو حننتم حنین الوله العجال ، و دعوتم بهدیل الحمام ، و جاءرتم جؤ آر متبتلی الرهبان ، و خرجتم اءلی الله من الاموال و الاولاد، التماس القربةُ الیه - فی ارتفاع درجة عنده ، اءو غفران سیئة اءحصتها کتبه و حفظتها رسله - لکان قلیلا فیما اءرجو لکم من ثوابه ، و اءخاف علیکم من عقابه
به خدا سوگند، اگر مانند شترهای بچه مرده فریاد کنید و مانند کبوتران ناله زنید و همانند دیر نشینان زاری کنید و مال دنیا و اولادش را بگذارید و بروید که به خدا نزدیك تر گردید و درجه شما افزایش یابد و یا گناهی که در نامه عمل شما ثبت گردید و نگهبانان خدا آن را حفظ کرده اند، بخشیده شود، نسبت به آنچه من برای شما به آن امیدوارم کم است و از عقاب و کیفر آن برای شما می ترسم . (561)
568. طالب و گریزان خواب
اءلا و اءنی لم اءر کالجنة نام طالبها، و لا کالنار نام هاربها
هان ! من چیزی مانند بهشت ندیده ام که جوینده اش خواب باشد و نه مانند دوزخ که گریزان از آن در خواب باشد.
569. غافل نبودن از کیفر
(562)
فی صفة الله سبحانه -: لا یشغله غضب عن رحمة ، و لا تولهه رحمة عن عقاب
در وصف خدای سبحان می فرماید: هیچ خشمی او را از مهری باز نمی دارد و هیچ مهری او را از کیفر غافل نمی سازد. (563)
570. خیر دوزخی
ما خیر بخیر بعده النار
خیری که دوزخ به دنبالش است خیر نیست . (564)
571. دوری از آتش اخروی
اعلموا اءنه لیس لهذا الجلد الرقیق صبر علی النار، فارحموا نفوسکم فاءنکم قد جربتموها فی مصائب الدنیا، اءفراءیتم جزع اءحدکم من الشوکة تصیبه ، و العثرة تدمیه ، و الرمضاء تحرقه ؟ فکیف اءذا کان بین طابقین من نار، ضجیع حجر، و قرین شیطان ؟
بدانید که این پوست نازك را یارای آتش نیست ، پس به خود رحم کنید! شما در مصیبت ها و گرفتاری های دنیا آتش را آزموده اید. آیا دیده اید که وقتی خاری به بدن یکی از شما می خلد، یا به زمین می خورد و خونی می شود و یا شن های داغ پایش را می سوزاند چگونه بی تابی می کند؟! پس چگونه خواهد بود اگر میان دو لایه از آتش قرار گیرد و همبسترش سنگ و همدمش شیطان باشد؟! (565)
572. جایگاه بد معصیتکاران
اءما اءهل المعصیة فاءنزلهم شردار، و غل الایدی اءلی الاعناق ، و قرن النواصی بالاقدام ، و اءلبشهم سرابیل القطران ، و مقطعات النیران . فی عذاب قد اشتد حر0...
در خطبه ای که وصف قیامت فرمود:
و اما معصیتکاران خداوند آنان را به بدترین جایگاه فرود آورده و دست های آنان را به گردنشان بسته و پیشانی آنان را ته پاهایشان نزدیك می نماید و پیراهن های قطران و لباس هایی از آتشش به آنها بپوشاند، در عذابی که حرارتش بسیار سخت است . (566)
573. دل مردگان جهنمی

من كثر كلامه كثر خطؤ ه ، و من كثر خطوة قل حياؤ ه ، و من قل حياؤ ه قل ورعه ، و من قل ورعه مات قلبه ، و من مات قلبه دخل النار

كسى كه پر گويد بسيار به خطا رود و كسى كه زياد خطا كرد، شرم و حيايش كم شود و كسى كه حيايش اندك شد، پارسايى اش كم گردد و كسى كه پارسايى اش كم شد، دل مرده شود و كسى كه دل مرده شد داخل جهنم شود. (567)

فصل دوم : فروع دين

بخش اول : نماز

1. فلسفه نماز

574. نشانه اصلى دين

اءقام الصلاة فاءنها الملة...

برپا داشتن نماز نشانه اصلى دين است . (568)

575. اسباب تشكر از خدا

اءن قوما عبدوا الله رغبةً فتلك عبادة التجار ، و اءن قوما عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد، و اءن قوما عبدوا الله شكرا فتلك عبادة الاحرار

گروهى خدا را به انگيزه ثواب و پاداش مى پرستند، اين عبادت تاجران و بازرگانان است و گروهى خدا را از روى ترس مى پرستند، اين عبادت غلامان و برده صفتان است و گروهى خدا را از روى سپاسگزارى مى پرستند، اين عبادت آزادگان است . (569)

576. تقرب متقين

الصلاة قربان كل تقى ، و الحج جهاد كل ضعيف

نماز موجب تقرب هر پرهيزگار و حج هر ناتوان است . (570)

577. نماز چونان چشمه آبگرم

فى وصيته بالصلاة -: اءنها لتحت الذنوب حت الورق ، و تطلقها اءطلاق الربق ، و شبهها رسول الله صلى الله عليه و آله بالحمة تكون على باب الرجل ، فهو يغتسل منها فى اليوم و الليلة خمس مرات ، فما عسى اءن يبقى عليه من الدرن ؟

درباره نماز چنين سفارش مى كند: گناهان را از گردن ها باز مى كند، همان گونه كه مهارها از گردن حيوانات باز مى شود. رسول خدا صلى الله عليه و آله نماز را به چشمه آب گرم تشبيه فرموده است كه مقابل در خانه مردى در جريان باشد و آن مرد در هر روز و شب پنج مرتبه در آن شست و شو نمايد (با اين شست و شوى مكرر چه كثافت و چركى در بدن او باقى خواهد ماند؟) (571)

578. پاك كننده ذنوب

ما اءهمنى ذنب اءمهلت بعده حتى اءصلى ركعتين و اءسال الله العافية

گناهى كه مرا بعد از آن مهلت خواندن دو ركعت نماز و درخواست عافيت از خدا داشته باشم برايم مهم نيست . (572)

579. پاك شدن از تكبر

الصلاة تنزيها عن الكبر...

خداى بزرگ نماز را واجب فرمود تا انسان را از تكبر و گردنكشى پاك گرداند. (573)

580. تواضع در برابر حق سبحانه

لما فى ذلك من تعفير عتاق الوجوه بالتراب تواضعا، و التصاق كرائم الجوارح بالارض تصاغرا ..

بندگان مؤ من هنگامى كه نماز مى خوانند ساييدن گونه ها به خاك نشانه تواضع و گزاردن اعضاى شريف بر زمين ، دليل كوچكى و اظهار حقارت است . (574)

581. اعمال تابع نمازند!

اءعلم اءن كل شى ء من عملك تبع لصلاتك

بدان كه هر عملى از اعمال تو تابع نمازت مى باشد. (575)

582. مصونيت به وسيله نماز

عن ذلك ما حرس الله عباده المؤ منين بالصلوات ... تسكينا لاطرافهم ، و تخشيعا لابصارهم ، و تذليلا لنفوسهم ، و .. تخفيضا لقلوبهم ، و اءذهابا للخيلاء عنهم
خداوند متعال بندگان مؤ من خود را به وسيله نمازها... براى آرامش دست و پا و اندام ديگرشان و خشوع ديدگانش ، فروتنى جان هايشان ، و خضوع دل هايشان ، و دور كردن كبر و غرور از وجودشان ؛ از تباهكارى ها و ستمگرى و تكبر و گردنكش حفظ مى كند. (576)
583. از بين برنده گناهان
اءنها لتحت الذنوب حت لورق
نماز، گناهان را مانند ريزش برگ درختان فرو مى ريزد. (577)
2. اهتمام و توصيه به نماز

584. سابقين در نماز
اللهم اءنى اءول من اءناب ، و سمع و اءجاب ، لم يسبقنى الا رسول الله صلى الله عليه و آله بالصلاة
بار پروردگار! من نخستين كسى هستم كه به حق رسيده و آن را شنيده و پذيرفته است ، هيچ كس بر من به نماز پيشى نگرفت مگر رسول خدا صلى الله عليه و آله . (578)
585. واجبات را به جاى آوريد!
الفرائض الفرائض ، اءدوها اءلى الله تؤ د كم اءلى الجنة
واجبات را به جاى آوريد؛ آن ها را براى خدا به جا آوريد تا شما را به بهشت برساند. (579)
586. توصيه پيامبر به نماز
كان ياءمر اءهله و يصبر عليها نفسه ... .
رسول خدا صلى الله عليه و آله هم اهل خود را به نماز فرمان مى داد و هم خود شخصا با شكيبايى آن را به انجام مى رسانيد. (580)
587. قدر نهادن به نماز
قد عرف حقها رجال من المومنين الذين لا تشغلهم عنها زينة متاع و لا قرة عين من ولد و لا مال . يقول الله سبحانه : (رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و اءقام الصلاة و اءيتاء الزكاة)
قدر و اهميت نماز را مردانى از مؤ منين مى دانند كه زينت كالاى دنيا و فرزندى كه نور چشم انسان است و مال و دارايى آن ها را به خود مشغول نمى دارد، چنانكه خداى سبحان مى فرمايد: مردانى هستند كه تجارت و داد و ستد دنيا، آن ها را از ياد خدا و اقامه نماز و پرداخت زكات باز نمى دارد. (581)
588. از نماز گزاران باشيد!
اءلا تسمعون اءلى جواب اءهل النار حين سئلوا: ما سلككم فى سقر؟قالوا: لم نك من المصلين
آيا به پاسخ اهل دوزخ گوش فرا نمى دهيد كه وقتى از آن ها سؤ ال مى شود، چه چيز شما را گرفتار دوزخ ساخت؟گويند: ما از نماز گزاران نبوديم . (582)
589. نماز را مراعات كنيد!
تعاهدوا اءر الصلاة ، و حافظوا عليها، و استكثروا منها، و تقربوا بها، فاءنها كانت على المومنين كتابا موقوتا
امر نماز را مراعات كنيد و آن را محافظت نماييد و بسيار به جايى آوريد و با آن به خدا تقرب جوييد؛ زيرا نماز (بر مومنين فريضه اى است نوشته شده و وقت آن تعيين گرديده)). (583)
3. احكام نماز فرادى و جماعت

590. نماز جماعت را طولانى نكنيد
صلوا بهم صلاة اءضعفهم و لا تكونوا فتانين
با مردم همانند ضعيف ترين آن ها نماز بگزاريد؛ و سبب فتنه و فساد نباشيد. (584)
591. رعايت حال ماءمومين
من كتابه للاشتر -: و اءذا قمت فى صلاتك للناس ، فلا تكونن منفرا و لا مضيعا، فاءن فى الناس من به العلة و له الحاجة! و قد سالت رسول الله صلى الله عليه و آله حين وجهنى اءلى اليمن كيف اءصلى بهم؟فقال : (صل بهم كصلاة اءضعفهم ، و كن بالمؤ منين رحيما)
در نامه خود به اشتر مى فرمايد: آن گاه كه به نماز مى ايستى و مردم پشت سر تو ايستاده اند نماز را طورى انجام بده كه نه (بر اثر طول كشيدن) موجب رنجش و نفرت مردم گردد و نه بر اثر خواندن موجب ضايع شدن حق

بیمار شود؛ زیرا در میان نمازگزاران کسانی هستند که بیمارند یا کار ضروری دارند (و باید رعایت هر دو طرف بشود) من از رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که به یمن اعزام شدم پرسیدم : موقعی که پیشنماز آنان شدم ، نمازم را چگونه انجام دهم ؟
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نماز خود را در میان آنان همانند نماز ضعیف ترین مردم بخوان و با مؤ منان مهربان باش ! (585)
592. واجبات و مستحبات
لا قربة بالنوافل اءذا اءضرت بالفرائض.
مستحبات چنانچه به واجبات زیان رساند، موجب قرب به خدا نشود. (586)
594. ترك مستحب در صورت زیان به واجب
اءذا اءضرت النوافل بالفرائض فارفضوها
هر گاه امور مستحب به واجبات زیان رسانند، آن ها را ترك كنید. (587)
594. اهمیت نماز جمعه
لا تسافر فی یوم جمعة حتی تشهد الصلاة الا فاصلا فی سیل الله اءو فی اءمر تعذربه . و اءطع الله فی جمیع اءمورك ، فاءن طاعُة الله فاضلة علی ما سواها
در روز جمعه مسافرت مكن تا بتوانی در نماز جمعه شركت كنی ، مگر آن كه سفر تو در راه خدا باشد یا به خاطر كاری باشد كه در آن معذور باشی . در همه كارها مطیع خدا باش ، كه اطاعت خداوند بر همه چیز برتری دارد. (588)
4. وقت نماز

595. نماز در وقت خواندن
صل الصلاة لوقتها الموقت لها، و لا تعجل وقتها لفراغ ، و لا تؤ خرها عن وقتها لاشتغال و اعلم اءن كل شی ء من عملك تبع لصلاتك
نماز را در وقت مقرر آن به جای آور و به علت فراغت از كار وقت آن را پیش مینداز و به علت اشتغال آن به تاءخیر میافكن و بدان كه هر كار تو وابسته به نماز است . (589)
596. بر پا داشتن نماز
یقول الله سبحانه : رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذكر الله و اءقام الصلاة و اءیتاء الزكاة . و كان رسول الله صلی الله علیه و آله نصبا بالصلاةُ بعد التبشیر له بالجنة
خدای سبحان می فرماید: مردانی هستند كه بازرگانی و خرید و فروش آن ها را زا یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زكات باز نمی دارد. و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با وجود این كه به بهشت مژده داده شده بود برای نماز خود را به رنج می افكند. (590)
597. مراقبت از نماز
الله الله فی الصلاة ، فاءنها عمود دینكم
خدا را، خدا را، مراقب باشید در مورد نماز؛ زیرا كه نماز، ستون دین شماست . (591)
5. نماز شب و شب زنده داری

598. یقین برتر از شك و تردید
قد سمع رجلا من الحروریة یتهجد و یقراء، فقال علیه السلام : نوم علی یقین خیر من صلاة فی شك
علی مردی از خوارج را در حال عبادت شبانه و قرائت قرآن دید، فرمود: (خوابی كه با یقین همراه باشد، بهتر از نمازی است كه با شك و تردید باشد) (592)
599. خوشا به حال شب زنده داران
عن نوف البكالی قالی : راءیت امیرالمومنین ذات لیلة ، و قد خرج من فراشه ، فنظر فی النجوم ، فقال لی : یا نوف ! اءراقد اءنت اءم رامق ؟
فقلت : بل رامق ! قال :
یا نوف ! طوبی للزاهدین فی الدنیا، الراغبین فی الاخرة ، اءولئك قوما اءتخذوا الارض بساطا، و ترابها فراشا، و ماءها طیبا، و القرآن شعارا، و الدعاء دثارا، ثم قرضوا الدنیا قرضا علی منهاج المسیح .
یا نوف ! اءن داود علیه السلام قام فی مثل هذه الساعة من اللیل ، فقال : اءنها ساعة لا یدعو فیها عبد الا اءستجیب

له ، اءلا اءن يكون عشارا اءو عريفا اءو شرطيا، اءو صاحب عرطبة ؤ هى الطنبور اءو صاحب كوبة . و هى الطبل و قد قيل اءيضا. اءن العرطبة الطبل و الكوبة الطنبور
از نوف بكالى روايت شده است كه گفت : شبى اميرمؤ منان على عليه السلام را ديدم كه از بستر خويش برخاست و به ستارگان مى نگرد، آن گاه به من گفت : اى نوف ! خوابى يا بيدار؟
. گفتم : بيدارم
فرمود: اى نوف ! خوشا به حال پارسايان اين جهان كه دل در سراى ديگر بسته اند، آنان كه زمين را فرش و خاك را بستر و آب را شربت نوشين و قرآن را شعار جامه زيرين ؛ يعنى روش خود و زينت دل و دعا را دثار (جامه رو؛ يعنى مانع حوادث) قرار داده اند. و چون حضرت عيسى از دنيا بريده و جدا گشته اند.
اين ساعتى است :اى نوف ! حضرت داود عليه السلام شب ها در چنين ساعتى از بستر برمى خاست و مى گفت كه هيچ بنده اى خداى بزرگ را نخواند، مگر اين كه دعايش مستجاب شود، جز آن كه باجگير يا جاسوس خبرچين يا گزمه كه همكار داروغه ستمگر است و يا نوازنده تنبور و طبل باشد (عرطبه به معنى تنبور و كوبه به معنى طبل است و نيز گفته اند: عرطبه به معنى طبل و كوبه به معنى تنبور است) (593)
600. از خدا بترسيد!
اتقوا الله عباد الله ! تقية ذى لب شغل التفكر قلبه ، و اءنصب الخوف بدنه ، و اءسهر التهجد غرار نومه
اى بندگان خدا! از خدا بترسيد، مانند ترسيدن خردمندى كه انديشه (قيامت) او را به خود مشغول كرده و ترس از عذاب الهى جسمش را رنجور ساخته ، و شب زنده دارى (براى عبادت و نماز شب خواب اندكش را ربوده است . (594)
601. اوصاف شب زنده داران
طوبى لنفس اءدت اءلى ربها فرضها، و عركت بجنبها بؤ سها، و هجرت فى الليل غمضها، حتى اءذا غلب الكرى عليها افترشت اءرضها، و توسدت كفها، فى معشر اءسهر عيونهم خوف معادهم ، و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم ، و همهمت بذكر ربهم شفاههم ، و تقشعت بطول استغفار هم ذنوبهم ، (اءولئك حزب الله ، اءلا اءن حزب الله هم المفلحون)
خوشا به حال كسى كه وظيفه خويش را نسبت به پروردگارش ادا كند و مشكلات زندگى را تحمل كرده و ناملايمات را بر خود آسان گيرد و خواب را از ديدگان بشويد و اگر خواب بر او غلبه كرد، زمين را بستر خويش سازد و دستش را بالش . آنان كه خوف قيامت چشمانشان را بيدار نگاه داشت و پهلوهايشان را از خوابگاه دور ساخته و همواره لب هايشان را بيدار نگاه داشت و پهلوهايشان را از خوابگاه دور ساخته و همواره لب هايشان به ذكر پروردگار در حركت است و گناهانشان از بسيارى استغفار زدوده شده است : آنان حزب و گروه خدا هستند، بدانيد كه گروه خدا رستگاران اند.) (595)
602. چه نيكوست خواب زيركان !
كم من قائم ليس له من قيامه اءلا السهر و العناء جبذا نوم الاكياسبسا نماز شب خوانى كه از ايستادن و نمازگزاردنش جز بيدارى و رنج نيست ، چه نيكو است خواب زيركان و عالمان دين ! (596)
603. على عليه السلام در محراب نيايش
من خبر ضرار بن حمزة الضبائى عند دخوله على معاويه و مساءلته له عن اءميرالمؤ منين عليه السلام و قال : فاءشهد لقد راءيته فى بعض مواقفه و قد اءرخى الليل سدوله و هو قائم فى محرابه قابض على لحيته يتململ تململ السليم ، و يبكى بكاء الحزين ، و يقول :
يا دنيا! يا دنيا! اءليك عنى . اءبى تعرضت ؟اءم الى تشوقت ؟لا حان حينك هيهات ! غرى غيرى ، لا حاجة لى فيك ، قد طلقتك ثلاثا لا رجعة فيها! فعيشك قصير، و خطرك يسير، و اءملك حقير. آه من قلة الزاد، و طول الطريق ت و بعد السفر، و عظيم المورد
گفته اند: ضرار بن حمزه ضبايى بر معاويه وارد شد و معاويه درباره اميرمؤ منان على عليه السلام از او پرسيد، او گفت : گواهى مى دهم كه او را در جايى ديدم كه شب پرده سياهش را آويخته بود و او در محراب عبادتش ايستاده و محاسن خود را به دست گرفته و همچون مار گزيده به خود مى پيچيد، و همانند دردمندان از سر خوف مى گريست و مى فرمود:
اى دنيا! اى دنيا! از من دور شو و دست از دامنم بردار! آيا براى فريفتن من اين چنين در برابر من جلوه مى كنى ديگرى را بفريب ؛ زيرا مرا به تو نيازى !يا آرزومند منى ؟هنگام فريبت نزديك مباد! چه دور است آرزوى تو نيست .

من تو را سه طلاقه كردم كه رجوعى نداشته باشد. زندگى در تو كوتاه و ارزش تو اندك و آرزو در تو حقير است .
وای از كمى توشه و درازى راه و دورى سفر و بزرگى حسابگاه (597)
604. توصيف اصحاب محمد (ص)
لقد راءيت اءصحاب محمدصلى الله عليه و آله فما اءرى اءحدا يشبههم منكم ! لقد كانوا يصبحون شعثا غبرا، و قد باتوا سجدا و قياما، يراو حون بين جباههم و خدودهم و يقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم ! كاءن بين اءعينهم ركب المعزى من طول سجودهم ! ادا ذكر الله هملت اءعينم حتى تبل جيوبهم ، و مادوا كما يميد الشجر يوم الريح العاصف
من اصحاب محمد صلى الله عليه و آله را ديدم و يكى از شما را نمى بينم كه مانند ايشان باشيد؛ زيرا آنان صبح ، ژوليده مو و غبارآلوده بودند و شب را بيدار به سجده و قيام مى گذراندند. ميان پيشانى ها و رخسارهاشان نوبت گذاشته بودند (گاهى پيشانى و گاه رخسار روى خاك مى نهادند) و از ياد بازگشت مانند اخگر و آتشپاره سوزان مى بود، هر گاه ذكر خداوند سبحان به (ايستادند. گويا پيشانى هايشان بر اثر طول سجده مانند زانوهاى بزها (پينه بسته ميان مى آمد، از ترس عذاب و كيفر و اميد به پاداش ، اشك چشمانشان مى ريخت ، به طورى كه گريبان هاشان تر مى گشت و مى لرزيدند، چنان كه درخت در روز وزيدن تندباد مى لرزد. (598)
بخش دوم : روزه

605. عيد واقعى
فى بعض الاعياد -: اءنما هو عيد لمن قبل الله صيامه و شكر قيامه و كل يوم لا يعصى الله فيه فهو عيد
امام عليه السلام در يكى از اعياد فرمود: همانا امروز عيد است ، براى كسى كه روزه اش مورد قبول و شب زنده دارى اش مشكور باشد و هر روزى كه در آن معصيت خدا نشود آروز، عيد است . (599)
606. حكمت روزه
حرس الله عباده المؤ منين بالصلوات و الزكوات ، و مجاهده الصيام فى الايام المفروضات ، تسكينا لا طرافهم ، و تخشيعا لابصارهم ، و تذليلا لنفوسهم
خداوند متعال بندگان را ايمان خود را از فريبكارى هاى شيطان محفوظ و مصون مى دارد، به وسيله نمازها و زكات دادن و تحمل مشقت به وسيله روزه گرفتن در روزهاى مقرر (رمضان مبارك) و براى ايجاد آرامش در اعضاى آنان و براى خاشع نمودن چشمان و رام كردن نفس ها. (600)
607. آزمايش اخلاص بندگان
فرض الله ... الصيام ابتلاء لا خلاص الخلق
خداوند روزه را آزمايشى براى اخلاص بندگانش قرار داد. (601)
608. زكات بدن
لكل شى ء زكاة ، و زكاة البدن الصيام
براى هر چيزى زكاتى است و زكات بدن روزه گرفتن است . (602)
609. روزه دار ظاهرى
كم من صائم ليس له من صيامه اءلا الجوع و الظماء، و كم من قائم ليس له من قيامه الا السهر و العناء، حبذا نوم الاكياس و افطارهم
بسا روزه دارى كه از روزه اش جز گرسنگى و تشنگى نصيبى نيابد، و بسا شب زنده دارى كه از عبادت شبانه اش جز رنج و بى خوابى بهره اى نبرد، خوشا خواب زيركان (عارف) و روزه خوارى آنان ! (603)
610. سپر عذاب
صوم شهر رمضان فانه جنة من العقاب ...
روزه ماه رمضان سپر عذاب است . (604)
611. وقت افطار
صلوا بهم المغرب حين يفطر الصائم
نماز مغرب را هنگامى به پا داريد كه روزه دار روزه اش را مى گشايد. (605)
بخش سوم : زكات

612. زكات طلب

اءن الرجل اءذا كان له الدين الظنون ، يجب عليه اءن يزكيه ، لما مضى ، اءذا قبضه
اگر کسی از دیگری طلبی داشته باشد که نمی داند می پردازد یا نه ، واجب است از وصول طلب به خاطر مدتی که بر آن گذشته است ، زکات آن را بپردازد. (606)
613. قسمت مال بین نیازمندان
فی کتاب له اءلی قثم بن العباس و هو عامله علی مکة -: و اءنظر اءلی ما اجتمع عندك من مال الله فاصرفه اءلی من قبلك من ذوی العیال و المجاعة مصیبا به مواضع الفاقة و الخلات . و ما فضل عن ذلك فاحمله الینا لنقسمه فیمن قبلنا

نامه ای است از امیرالمؤ منین علیه السلام به قثم بن عباس که عامل و کارگزار آن حضرت در مکه بود: در آنچه از مال خدا در نزد تو گرد آمده ، دقت و اندیشه کن ! سپس آن را به مصرف کسانی از عیالمندان و گرسنگانی که در مکه در نزد و هستند برسان و این در حالی باشد که آن را به مواردی از فقر شدید و احتیاجات مردم نیازمند برسانی و هر چه از این مصارف زیاد بیاید نزد ما بفرست تا آن را در میان کسانی (از گرسنگان و محتاجان) که نزد ما هستند قسمت کنیم . (607)
614. وسیله نگاهداری اموال
حصنوا اءموالکم بالزکاة .
اموال خویش را با دادن زکات نگاه دارید. (608)
615. رشد دارایی
فرض الله ... الزکاة تسبیبا للرزق .
خداوند زکات را و وسیله ای برای رسیدن (مردمان مستحق) به روزی قرار داد. (609)
616. تدبیر برای روز نیازمندی
اءمسك من المال بقدر ضرورتك ، و قدم الفضل لیوم حاجتك
مال را به اندازه ای که برایت لازم است نگاه دار و آنچه از احتیاجات افزون است برای روز احتیاجات (در قیامت و روز حساب) پیش بفرست . (610)
617. جمع آوری زکات
من وصیته لمن یستعمله علی الصدقات -: ثم احدر اءلینا ما اجتمع عندك نصیره حیث اءمر الله به ، فاذا اءخذها اءمینك فاءوعز اءلیه الا یحول بین ناقة و بین فصیلها و لا یمصر لبنها فیضر ذلك بولدها، و لا یجهدنها رکوبا، ولیعدل بین صواحباتها فی ذلك و بینها، و لیرفه علی اللاغب ، و لیستاءن بالنقب و الظالع ، و لیوردها ما تمر به من الغدر، و لا یعدل بها عن نبت الارض اءلی جواد الطرق ، ولیروحها فی اساعات ، و لیمهلها عندالنطاف و الاعشاب ، حتی تاءتینا باءذن الله بدنا منقیات ، غیر متعبات و لا مجهودات
علی علیه السلام در توصیه به ماءمور جمع آوری زکات نوشت : اموالی را که از زکات نزد تو گرد آمده ، برای ما بفرست تا آنها را در مواردی که خداوند دستور داده به مصرف رسانیم . وقتی چهار پایان را به امین خود سپردی ، به او سفارش کن که میان شتر و کره اش جدایی نیافکند و همه شیرشان را ندوشد، به طوری که به بچه آن ها آسیب رسد و از آن ها زیاد سواری نگیرد و خسته شان نکند و در سواری گرفتن از آن ها عدالت را رعایت کند و چهارپای خسته و مانده را استراحت دهد و با چهارپایی که سمش آسیب دیده و از راه مانده است مدارا کند، و به هر آبگیری که می رسد آن ها را آب دهد و از زمین های سرسبز و علفزار به جاده های خشك و خالی نراند و هر از چند گاهی آن ها را استراحت دهد و در جاهایی که آب و علف دارد، به آن ها فرصتی دهد که آب بیاشامند و بچرخند تا به اذن خداوند با تنی فربه و چاق و نا خسته و نارنجور به دست ما رسند. (611)
618. آداب جمع آوری زکات
فی وصیته لمن یستعمله علی الصدقات -: ثم امض اءلیهم بالسکینة و الوقار؛ حتی تقوم بیهم فتسلم علیهم ، و لا تخدج بالتحیة لهم
امام علی علیه السلام در سفارش خود به کسی که او را ماءمور جمع آوری زکات می کرد فرمود: سپس با آرامش و متانت به طرف ایشان حرکت کن تا به میان مردم آن آبادی برسی و توقف کنی و به آنان سلام کن ، بدون این که در سلام گفتن آنان را تحقیر نمایی . (612)
619. زکات پیروزی
العفو زکاة الظفر.
گذشت ، زکات پیروزی است . (613)
620. زکات با طیب خاطر

اءن الزكاة جعلت مع الصلاة قربانا لاهل الاسلام ، فمن اءعطاها طيب النفس بها، فاءنها تجعل له كفارة و من النار فاءن من اءعطاها غير طيب النفس بها، يرجو بها . حجازا و وقاية . فلا يتبعنها اءحد نفسه ، و لا يكثرن عليها لهفه ما هو اءفضل منها، فهو جاهل بالسنة ، مغبون الاجر، ضال العمل ، طويل الندم

بنابراين ، كسى كه با رضايت . همانا زكات به همراه نماز براى نزديكى مسلمانان به خداوند قرار داده شده است خاطر زكات را بپردازد، كفاره گناهان او و مايه نگهدارى اش از آتش باشد، پس نبايد كسى دلى در پى زكاتى كه مى پردازد داشته باشد و مرتبا افسوس خورد؛ زيرا كسى كه آن را از روى بى ميلى بپردازد و با اين حال ، در قبال آن ، به بهتر از آن (يعنى بهشت) چشم آمدى بندد، به نسبت (پيامبر) نادان است و در پاداش مغبون به كارش .بيهوده و پشيمانى اش طولانى باشد (614)

621. حكم غنيمت

و من كلام له عليه السلام قاله لعبدالله بن زمعة لما طلب منه مالا فى خلافته : اءن هذا المال ليس لى و لا لك ، و اءنما هو فى ء للمسلمين ، و جلب اءسيافهم فاءن شركتهم فى حربهم ، كان لك مثل حظهم ، و اءلا فجناة اءيديهم لا تكون لغير اءفواههم

كلامى است از اميرالمؤ منين عليه السلام كه با اين كلام با عبدالله بن زمعه كه در هنگام خلافت اميرالمؤ منين عليه السلام بر آن حضرت وارد شد، در حالى كه مالى از وى طلب مى كرد. امير فرمود: همانا اين مال نه به من تعلق دارد نه به تو، و جز اين نيست كه آن مال غنيمت و خراج مسلمانان است و مالى است كه شمشيرهاى مسلمين آن را به دست آورده است ، پس اگر تو در جنگ هايى كه ايشان كرده اند شركت داشته اى ، تو هم مانند آنان ، سهم و نصيبى دارى و اگر چنين نيست ، پس آنچه با دست هاى ايشان چيده شد0 (مقصود به دست آوردن غنايم است) جز . براى خودشان مناسب نيست (615)

622. زكات بدن

لكل شى ء ركاة ، و زكاة البدن الصيام

. براى هر چيزى ، زكاتى است و زكات بدن ، روزه گرفتن است (616)

بخش چهارم : حج

623. مهم ترين وسيله قرب

اءن اءفضل ما توسل به المتوسلون اءلى الله ... حج البيت و اعتماره فاءنهما ينفيان الفقر و يرحضان الذنب

.بهترين وسيله تقرب به خدا، حج و عمره خانه خداست . اين دو فقر را مى زدايند و گناهان را مى شويند (617)

624. خدا را خدا را! در خانه خدا

فيما اءوصى عند وفاته :- و الله فى بيت ربكم لا تخلوه ما بقيتم ، فانه اءن ترك لم تناظروا

در وصيت خود به هنگام وفات فرمود: خدا را! خدا را! در حق خانه پروردگارتان تا زنده ايد آن را وامگذاريد كه .اگر رها شود، از عذاب مهلت داده نخواهيد شد (618)

625. حرم امن الهى

الكعبة جعله سبحانه و تعالى للاسلام علما، و للعائذين حرما، فرض حقه ، و اءوجب حجه ، و كتب عليكم و فادته فقال سبحانه : و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا، و من كفر فاءن الله غنى عن العالمين

خداوند سبحان كعبه را نشانى براى اسلام و حرم امنى براى پناه آورندگان به آن قرار داد. حج و اداى حق آن را واجب گرداند و همه را به زيارت آن فراخواند و فرمود: بر هر كسى كه بتواند، زيارت (كعبه واجب) است و آن . كس كه كفر ورزد، خداوند از همه جهانيان بى نياز است (619)

626. فلسفه حج

. فرض الله ... الحج تقربة للدين

. خداوند حج را براى نزديكى مسلمانان به يكديگر به نفع تقويت دين واجب كرده است (620)

627. توجه به خانه خدا

فرض عليكم حج بيته الحرام ، الذى جعله قبلة للانام ، ير دونه ورود الانعام ، و ياءلهون اءليه ولوه الحمام . و جعله سبحانه علامة لتواضعهم لعظمته ، و اذعانهم لغزته

خداوند زيارت بيت الحرام خود را كه قبله مردمانش كرده بر شما واجب گردانيد آنان همانند چارپايان (كه بر آب وارد شوند) به آن جا وارد مى شوند و همچون كبوتران (كه به آشيانه خود باز مى گردند) مشتاقانه به آن جا روى مى آورند.

خداوند آن را نشانه ای برای فروتنی مردمان در برابر عظمت خويش و اعترافشان به قدرت و عزت خويش قرار داد. (621)
628. جهاد ناتوانان
الحج جهاد كلى ضعيف .
حج كردم جهاد هر ناتوانى است . (622)
بخش پنجم : جهاد

1. فلسفه جهاد، فضيلت جهاد

629. نيروى ايمان
لرجل يود حضور اءخيه ليشهد نصر الله على اعدائه فى الجمل -: اءهوى اءخيك معنا! فقال : نعم . قال فقد شهدنا، و لقد شهدنا فى عسكر نا هذا اقوام فى اءصلاب الرجال ، و اءرحام النساء، سير عف بهم الزمان و يقوى بهم الايمان.
مردى دوست داشت برادرش نيز مى بود تا پيروزى خدا بر دشمنانش را در جمل ببيند. اميرالمؤ منين على عليه السلام به آن شخص فرمود: آيا ميل و اراده برادر با ما بود؟عرض كر: بلى ! فرمود: آرى ! برادرت با ما حضور داشت در اين لكش و كارزار ما، گروه هايى حضور داشتند و شركت كردند كه هنوز در نهانگاه صلب مردان و يا رحم زنان قرار دارند و حتى ديده بر اين دنيا نگشوده اند و روزى فرا مى رسد كه زمانه آنان را ناگهان و بى اختيار بيرون مى آورد، ايمان به وسيله آنان تقويت مى گردد. (623)
630. شهيد معرفت
من مات منكم على فراشه و هو على معرفة حق ربه و حق رسوله و اهل بيته مات شهيدا، و وقع اءجره على الله ، و استوجب ثواب ما نوى من صالح عمله ، و قامت النية مقام اصلاته لسيفه
هر كه در بستر خود بميرد، در حالى كه به حق پروردگار خود و حق رسول او و اهل بيت رسولش معرفت داشته باشد، شهيد مرده است و اجرش با خداست و سزاوار پاداش كردار نيكويى است كه (انجام آن را) در نيت داشته است و اين نيت جاى شمشير كشيدن او را مى گيرد. (624)
631. درى از درهاى بهشت
التقوى ، و درع الله الحصينة ، و جنته   اءن الجهاد باب من اءبواب الجنة ، فتحه الله لخاصة اءوليائه ، و هو لباس الوثيقة
به راستى جهاد درى از درهاى بهشت است ، كه خداوند به روى دوستان مخصوص خود گشوده است ، و جهاد، لباس تقوا، زره محكم و سپر مطمئن خداست . (625)
632. جهاد ناتوانان و زنان
الحج جهاد كل ضعيف ... و جهاد المراءة حسن التبعل
حج كردن جهاد هر ناتوان است و جهاد زن ، خوشرفتار و اطاعت از شوهر است . (626)
633. عزت اسلام
فرض الله ... الجهاد عزا للاسلام
خداوند... جهاد را براى عزت بخشيدن به اسلام واجب فرمود. (627)
634. جايگاه شهيد راه حق
من كتاب له اءلى معاويةُ جوابا عن كتاب منه اءليه -: و اءما قولك اءن الحرب قد اءكلت العرب الا حشاشات اءنفس بقيت ، اءلا و من اءكله الحق فالى الجنة ، و من اءكله الباطل فالى النار
در قسمتى از نامه جوابيه خود به معاويه مى فرمايد: اما اين كه گفته اى جنگ عرب را در كام خود فرو برده و جز نيمه جانى از او باقى نگذاشته است . بدان كه هر كسى در راه حق فرو خورده شود، رهسپار بهشت گردد و هر كه در راه باطل از بين رود راهى دوزخ گردد. (628)
635. هم اجر جهادگر شهيد
ما المجاهد الشهيد فى سبيل الله باءعظم اءجرا ممن قدر فعف ؛ لكاد العفيف اءن يكون ملكا من الملائكة
كسى كه در راه خدا جهاد و شهيد شود، اجرش بزرگ تر از كسى نيست كه بتواند گناه كند و عفت ورزد، انسان پاكدامن نزديك است كه فرشته اى از فرشتگان خدا شود. (629)
636. جامه خوارى

من تركه - يعنى الجهاد - رغبة عنه اءلبسه الله ثوب الذل و شمله البلاء، وديث بالصغار و القماءة ، و ضرب على قلبه بالاسهاب ، و اءديل الحق منه بتضييع الجهاد

كسى كه به جهاد بى ميلى كده ، آن را فرو گذارد، خداوند جامه خوارى و رداى بلا و گرفتارى بر او بپوشاند و به خوارى و فرومايگى در افتد و بر دلش پرده هاى گمراهى زده شود و به سبب فرو گذاشتن جهاد، حق از او روى گردان شود و به باطل درافتد. (630)

637. چهار ركن جهاد

الجهاد منها من دائم الايمان على اءربع شعب : على الامر بالمعروف و النهى عن المنكر و الصدق فى المواطن ، و شنان الفاسقين . فمن اءمر بالمعروف شد ظهور المومنين ، و من نهى عن المنكر اءرغم اءنوف الكافرين ، و من صدق فى المواطن قضى ما عليه ، و من شنى ء الفاسقين و غضب لله ، غضب الله له و اءرضاه يوم القيامة

جهاد از پايه هاى ايمان ، داراى چهار قسمت است : امر به معروف و نهى از منكر، صدق و راستى در هنگامه نبرد، كينه و دشمنى با فاسقان ، آن كه امر به معروف كند، پشت مؤ منان را محكم كرده و آن كه نهى از منكر كند، بينى كافران را به خاك ماليده و كسى كه در ميدان هاى نبرد صادقانه بايستند، وظيفه اش را انجام داده و آن كه فاسقان را دشمن بدارد و به خاطر خدا خشم گيرد، خداوند به خاطر او خشم كند و او را در روز قيامت خشنود خواهد ساخت . (631)

638. مايه اعتلاى اسلام

الجهاد فى سبيله ، فاءنه ذروة الاسلام ...

جهاد در راه حق كه مايه اعتلاى اسلام است . (632)

639. نكات پيش از شروع جنگ

و قال عليه السلام فى صفين : فو الله ما دفعت الحرب يوما اءلا و اءنا اءطمع اءن تلحق بى طائفةٌ فتهتدى بى ت و تعشو اءلى ضوئى ، و ذلك اءحب من اءن اءقتلها على ضلالها

امام على عليه السلام در صفين فرمود: به خدا سوگند، يك روز جنگ را به تاءخير نيانداختم ، مگر از اين رو كه اميد داشتم گروهى به من ملحق شوند و به سبب من هدايت شوند و در پرتو من بيارامند؛ اين را خوش تر دارم تا آنان را در حالى كه گمراهند بكشم . (633)

2. دعاهايى قبل از شروع جنگ

640. دعا هنگام رو به روى شدن با دشمن

من دائه لما عزم على لقاء القوم بصفين : اللهم رب السقف المرفوع ... اءن اءظهرتنا على عدونا، فجنبنا البغى و سددنا للحق ، و اءن اءظهر تهم علينا فارزقنا الشهادُ، و اءعصمنا من الفتنة

دعاى امام على عليه السلام در آن هنگام كه آهنگ رويارويى با سپاه معاويه در صفين كرد:

خدايا! اى پروردگار آسمان برافراشته !.. اگر ما را بر دشمنان پيروز گردانيدى ، از ستم و تجاوزگرى به دورمان دار و در راه حق استوارمان گردان و اگر آنان را بر ما چيره ساختى ، شهادت را روزيمان كن و از فتنه و گمراهى محفوظمان دار! (634)

641. دعاى رويارويى

اللهم اءليك اءفضت القلوب و مدت الاعناق ... اللهم اءنا نشكو اءليك غيبة نبينا و كثرة عدونا، و تشتت اءهوائنا

دل ها به سوى تو پر كشيده و گردن ! امام على عليه السلام در هنگام رويارويى با دشمن در جنگ مى گفت خدايا از نبودن پيامبرمان و زيادى دشمنانمان و پراكندگى خواسته هايمان ، ها سوى تو كشيده شده است ... پروردگارا! به درگاه تو شكايت مى آوريم . (635)

642. رحمت خدا بر شما باد!

انفروا - رحمكم الله - اءلى قتال عدوكم ، و لا تثاقلوا اءلى الارض فتقروا بالخسف ، و تبوؤ وا بالذل ، و يكون نصيبكم الاخس ، و اءن اءخا الحرب الارق و من نام لم ينم عنه

رحمت خدا بر شما باد! به پيكار با دشمن خود بيرون رويد و كندى نكنيد كه با خوارى و خفت برجاى خواهيد ماند و پست ترين چير دنيا (فرومايگى و ذلت) نصيبتان خواهد شد. همانا سرباز رزمنده ، بيدار است و آن (رزمنده اى كه در خواب غفلت به سر برد، بداند كه دشمنش از او غافل نيست) . (636)

3. اهتمام امیر مؤ منان علی علیه السلام در جهاد

643. نهی از فرار
لا تشتدن علیکم فرة بعدها کرة ، و لا جولة بعدها حملة ، و اءعطوا السیوف حقوقها
گریزی که در پی آن بازگشت باشد و شکستی که در پی اش حمله ، بر شما سخت و ناگوار نیاید، حق شمشیرها را بگذارید! (637)
644. محبوب ترین چیزها نزد علی علیه السلام
عندما یوبخ اءصحابه علی التوانی عن الجهاد -: و اءن اءحب ما اءنا لاق اءلی الموت
امام علی علیه السلام در ان جا که یاران خود را به دلیل سستی در امر جهاد توبیخ می کند، می فرماید: برای من محبوب ترین چیزی که ملاقاتش کنم مرگ است . (638)
645. پاکسازی زمین
من کتابه الی عثمان بن حنیف -: و ساءجهد فی اءن اءطهر الارض من هذا الشخص المعکوس
در نامه خود به عثمان بن حنیف می فرماید: کوشش می نمایم که زمین را از این شخص واژگون و جسم منحرف (معاویه) پاک سازم . (639)
646. دعوت به جهاد هر حال
اءلا و اءنی قد دعوتکم اءلی قتال هولاء القوم لیلا و نهارا، و سرا و اعلانا، و قلت لکم ، اغزوهم قبل اءن یغزوکم ، فو الله ما غزی قوم قط فی عقر دارهم الا ذلوا
هان ! من شما را شب و روز، در آشکار و نهان به نبرد با این قوم فرا خواندم و به شما گفتم : پیش از آن که آنان به شما یورش آورند، شما بر آنان بتازید؛ زیرا به خدا سوگند، هیچ مردمی در دل سرزمین خودشان مورد حمله قرار نگرفت ، جز آن که به خاک مذلت افتاد. (640)
647. پیشگویی علی علیه السلام در نبرد خوارج
فی حرب الخوارج -: مصارعهم دون النطفة ، و الله لا یفلت منهم عشرة و لا یهلك منکم عشرة
در جنگ با خوارج فرمودند: قتلگاه آنان این سوی نهر است ، به خدا سوگند، از آنان ده نفر نخواهند گریخت و از شما ده نفر کشته نخواهند شد. (641)
648. جنگ در رکاب پیامبر (ص)
لقد کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله نقتل اءباءنا و اءبناء نا و اءخواننا و اءعمامنا؛ ما یزیدنا ذلك اءلا اءیمانا و تسلیما، و مضیا علی اللقم ، و صبرا علی مضض الالم ، و جدا فی جهاد العدو
ما در رکاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود می جنگیدیم و این پیکار بر ایمان و تسلیم ما می افزود، و ما را در جاده وسیع حق و صبر در برابر سوزش ناراحتی ها و کوشش در جنگ با دشمن ثابت قدم تر می ساخت . (642)
649. جانبازترین طایفه
اءما نحن فاءبذل لما فی اءیدینا، و اءسمح عند الموت بنفوسنا
ما (بنی هاشم) در آنچه درایم بخشنده تریم و در پیکار جانبازتریم . (643)
650. جنگ با حق ستیزان
لعمری ما علی من قتال من خالف الحق و خابط الغی من ادهان و لا اءیهان . فتقوا الله عباد الله ، و فروا اءلی الله من الله ، و امضوا فی الذی نهجه لکم ، و قوموا بما عصبه بکم فعلی ضامن لفلجکم آجلا، اءن لم تمنحوه عاجلا .
به جان خودم سوگند که در جنگ با حق ستیزان و فرورفتگان در ورطه گمراهی ، هرگز سازشکاری و سستی روا نمی دارم . پس ، ای بندگان خدا! از خدای بپرهیزید و از عذاب خدا، به خدا بگریزید و در راه روشنی که فرا پیش شما نهاده است پیش روید و به آنچه شما را بدان مکلف فرموده قیام کنید! اگر در این دنیا پیروزی نصیب شما نشد، علی پیروزی در آن دنیا را برای شما ضمانت می کند. (644)
651. اشتیاق علی به جنگ
و اءیم الله لئن فررتم من سیف العاجلة ، لا تسلموا من سیف الاخرة ، و اءنتم لهامیم العرب ، و اسنام الاعظم ، اءن فی الفرار موجدة الله ، و الذل اللازم ، و العار الباقی . و اءن الفار لغیر مزید فی عمره ، و لا محجوز محجوب بینه و بین یومه . من الرائح اءلی الله کالظمان یرد الماء؟الجنة تحت اءطراف العوالی ! و الله لانا اءشوق اءی لقائهم منهم اءلی دیارهم الیوم تبلی الاخبار!
به خدا سوگند، اگر از شمشیر این دنیا بگریزید، از شمشیر آن جهان نخواهید رهید. شما اشراف و بزرگان عرب

هستید. همانا فرار از جنگ موج خشم خداوند و خواری و ننگ جاویدان است . به زندگی گریزنده هرگز چیزی افزوده نگردد و چیزی مانع مرگش نشود. کیست که همچون تشنه ای که به آب می رسد به سوی حق رود؟بهشت امروز نهان ها آزموده و آشکار می شوند. به خدا سوگند، که من به رویارویی آنان بیش .زیر لبه های نیزه هاست از آن اشتیاق دارم که آن ها برای رسیدن به خانه های خود مشتاق اند. (645)

652. جنگ صفین

فی مقاتلة صفین لما غلب اءصحاب معاویة علی الفرات :- قد استطعمو کم القتال ، فاءقروا علی مذلة ، و تاءخیر محلة ، اءو رووا السیوف من الدماء ترووا من الماء؛ فالموت فی حیاتکم مقهورین ، و الحیاة فی موتکم قاهرین

در جنگ صفین آن گاه که سپاه معاویه آب فرات را در اختیار گرفت ، فرمود: (با این اقدامشان) از شما خواستند تا دست به جنگ بگشایید، اینك شما یا به خواری اعتراف کنید و منزلت شجاعت و شرافت را از دست نهید، یا شمشیرها را از خون ها سیراب کنید تا از آب سیراب شوید، زیرا اگر زنده بمانید، اما شکست خورده باشید در حقیقت مرده اید و اگر بمیرید؛ اما پیروز شوید در حقیقت زنده اید! (646)

653. آموزش جنگی

من کتابه علیه السلام اءلی اءمرائه علی الجیش :- من عبدالله علی بن اءبی طالب اءمیرالمومنین اءلی اءصحاب المسالح ، اءما بعد، فان حقا علی الوالی اءن لا یغیر علی رعیته فضل ناله . فاذا فعلت ذلك وجبت لله علیکم النعمة ولی علیکم الطاعُة ، و اءن لا تنکصوا عن دعوة ، و لا تفرطوا فی صلاح ، و اءن تخوضوا الغمرات اءلی الحق فاءن اءنتم لم تسقیموا لی علی ذلك لم یکن اءحد اءهون علی ممن اءعوج منکم ، ثم اءعظم له العقوبة و لا یجد عندی فیها رخصة ، فخذوا هذا من اءمرائکم

در قسمتی از نامه خود به فرماندهان سپاهش می فرماید: از بنده خدا علی بن ابی طالب امیرمؤ منان به نیروهایی مسلح : اما بعد، بر والی است که به سبب نعمت های فراوانی که بدو رسیده رفتارش نسبت به مردم تغییر نکند... اگر چنین کردم بر خداست که شما را نعمت ارزانی دار و بر شماست که از من فرمان برید و هرگاه شما را فرا خواندم درنگ نکنید و در انجام کارهای درست کوتاهی نورزید و در راه حق در گرداب سختی ها فرو روید، اما اگر در این کارها با من راست و صادق نباشید، هیچ کس در نظر من خوارتر از آن نباشد که کج راهه می رود. در این وقت او را کیفری سهمگین خواهم داد و او از کیفر من رهایی نخواهد یافت . شما نیز از فرماندهان خود همین پیمان را بگیرید. (647)

654. هدایت به راه روشن بهشت .

و قد جمع الناس بعد صفین و حضهم علی الجهاد فسکتوا ملیا، فقال :... لقد حملتکم علی الطریق الواضح التی لا یهلك علیها اءلا هالك من استقام فالی الجنة ، و من زل فالی النار

امام علیه السلام بعد از جنگ صفین و نهروان اصحابش را برای ادامه نبرد تحریص کرد و فرمود.. شما را به راه روشنی واداشتم که جز افراد ناشایسته در آن هلاك نشوند، هر کس در این راه استقامت کرد به جانب بهشت شتافت و کسی که پایش لغزید به جهنم روانه شد. (648)

4. آموزش نظامی

655. مبارز سرکش به خاك افتد؟

لا بنه الحسن: لا تدعون اءلی مبارزة ، و اءن دعیت اءلیها فاءجب ، فان الداعی باغ ، و الباغی مصروع

امام علی به فرزند خود حسن علیه السلام فرمود: هرگز مبارز مطلب ، اما اگر به مبارزه دعوت شدی بپذیر، زیرا آن که به مبارزه فرا خواند سر کش است و سرکش به خاك افتد. (649)

656. حمایت از یکدیگر در عرصه میدان

من کلامه لاصحابه فی ساحة الحرب بصفین :- و اءی امری منکم اءحس من نفسه رباطة جاءش عند اللقاء، و راءی من اءحد من اءخوانه فشلا، فلیذب عن اءخیه بفضل نجدته التی فضل بها علیه کما یذب عن نفسه ، فلو شاء الله لجعله مثله

در قسمتی از سخنان آن حضرت در میدان جنگ صفین آمده است : هر کدام شما که در هنگام رویارویی با دشمن در دل خویش احساس دلیری داشت و در برابر خود ترس و خوفی دید، باید به سبب برتری و دلیری که خداوند ارزانی اش داشته است ، از برادر خویش دفاع کند، همان گونه که از خویشتن دفاع می کند، زیرا که اگر خدا می خواست او را نیز همچون ولی دلیر می آفرید. (650)

657. ثابت قدم در جنگ

لابنه محمد بن الحنفیة لما اعطاه الرایة یوم الجمل -: تزول الجبال و لا تزل ! عض علی ناجذك . اعر الله جمجمتك . تد فی الارض قدمك . ارم ببصرك اقصی القوم و غض بصرك و اعلم ان النصر من عند الله سبحانه
امام علی علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه هنگای که پرچم را به دست او داد فرمود: فرزندم ! اگر کوه ها از جای کنده شوند، تو پابرجا باش . دندان ها را روی هم بفشار. جمجمه ات را به خدا بسپار، قدمت را روی زمین چونان میخ فرورفته ثابت بدار، چشم به آخرین صفوف دشمن بدوز، و دیده از نیروها و بارقه های شمشیر آنان بپوش و خیره مباش و بدان که پیروزی از نزد خداوند سبحان است . (651)
658. آموزش فنون جنگی
فی تعلیم الحرب و المقاتله -: معاشر المسلمین ، استشعروا الخشیة ، و تجلبوا السکینة و عضوا علی النواجذ، فانه انبی للسیوف عن الهام و اکملوا اللامة و قلقوا السیوف فی اغمادها قبل سلها. و الحظوا الخزر و اطعنوا الشزر، و نافحوا بالظبا، و صلوا السیوف بالخطات و اعلموا انکم بعین الله
خدا ترسی را جامه ! امام علی علیه السلام در آموزش فنون جنگ و جنگجویی می فرماید: ای گروه مسلمانان زیرین خود کنید و ردای آرامش را بپوشید و دندان هایتان را بر هم بفشرید؛ زیرا که این کار تاثیر شمشیرها را بر سر کمتر می کند، زره کامل بپوشید و پیش از برکشیدن شمشیرها آن ها را در نیامشان بجنبانید و خشمگنانه با گوشه چشم بنگرید و از چپ و راست نیزه بزنید و با تیزی شمشیرها ضربه زنید و با پیش نهادن گام هایتان شمشیرها را به دشمن برسانید و بدانید که زیر نظر خدا هستید. (652)
659. رموز شکست در جهاد
اول ما تغلبون علیه من الجهاد، الجهاد بایدیکم ، ثم بالسنتکم ، ثم بقلوبکم ؛ فمن لم یعرف بقلبه معروفا، و لم ینکر منکرا، قلب فجعل اعلاه اسفه و اسفله اعلاه
او لین چیزی که در جهاد از آن شکست می خورید، جهاد با دست هایتان است ، بعد با زبان هایتان ، سپس با دل هایتان ، پس آن که با دلش خوبی ها را نشناسد و با بدی ها به مبارزه برنخیزد، قلبش واژگونه می شود، بالای آن پایین و پایین آن بالا می شود. (653)
660. جایگاه سربازان مسلح و غیر مسلح
قدموا الدارع ، و اخروا الحاسر، و عضوا علی الاضراس ، فانه انبی للسیوف عن الهام ؛ و التووا فی اطراف الرماح ، فانه امور للاسنة ؛ و عضوا الابسار، فانه اربط للجاش ، و اسکن للقلوب ، و امیتوا الاصوات ، فانه اطرد للفشل
زره پوشان را در صف جلو و بی زرهان را در صفوف عقب قرار دهید و دندان ها را برهم بفشارید که این کار تاثیر شمشیر را بر سر کمتر می کند و در اطراف نیزه ها پیچ و تاب خورید که با این کار در برابر نیزه ها بهتر می توان جا خالی کرد، دیدگان را فرو اندازید که این کار بیشتر قوت قلب و آرامش دل می بخشد، صداهای خود را خاموش کنید که این کار در زدودن ترس و سستی مؤ ثر است. (654)
661. جهاد سه گانه
الله الله فی الجهاد باموالکم و انفسکم و السنتکم فی سبیل الله
خدا را، خدا را، در مورد جهاد با اموال ، جان ها و زبان های خویش در نظر بگیرید. (655)
662. نیروی خشم را تیز کنید!
من احد سنان الغضب لله قوی علی قتل اشداء الباطل
هر که برای خدا سرنیزه خشم خود را تیز کند، بر کشتن سردمداران باطل نیرومند گشته و پیروز شود. (656)
663. گزیده ترین سران سپاه
ولیکن آثر رؤ وس جندك عندك من واساهم فی معونته ، و افضل علیهم من جدته ، بما یسعهم و یسمع من وراء هم من خلوف اهلیهم ، حتی یکون همهم هما واحدا فی جهاد العدو؛ فان عطفك علیهم یعطف قلوبهم علیك ... فافسح فی آمالهم و ؤ اصل فی حسن الثناء علیهم و تعدید ما ابلی ذوو البلاء منهم ؛ فان کثرة الذکر لحسن افعالهم تهز الشجاع ، و تحرض الناکل ، ان شاء الله
باید گزیده ترین سران سپاه نزد تو آن کسی باشد که با دیگران همیاری کند و آنچه دارد به آنان ببخشد، چندان که خود و خانودهده شان را که بر جایی گذاشته اند به خوبی تامین کنند، تا همگی در جهاد و مبارزه با دشمن هماهنگ شوند؛ چه مهربانی تو با آنان دل های ایشان را به تو مهربان می کند.. آرزوهای آنان را برآؤ ر و پیوسته از آنان ستایش و تقدیر کن و زحمت سختی دیدگان را به زبان آر، که یاد کردن فراوان از کارهای خوب آنان به خواست خدا دلیران را برانگیزد و ترسوی سست اراده را تشویق کند ان شاء الله . (657)
664. نهی از آزار به زنان

من وصية لعسكرده قبل لقاء العدو بصفين -: لا تهيجوا النساء باذى . و ان شتمن اءعراضكم و سببن اءراء كم ، فاءنهن ضعيفات القوى و الانفس و العقول ، اءن كنا لنومر بالكف عنهن و اءنهن لمشركات

وصيت اميرمؤ منان عليه السلام به سپاه خود پيش از برخورد با دشمن در صفين : با آزار به زنان ، خشم آن ها را برنيانگيزيد و آن ها را به هيجان نياوريد، اگر چه به آبرو و عرض شما ناسزا گويند و به اميرانتان دشنام دهند؛ كه آن ها از جهت نيرو و جان و عقل ضعيف اند و به اين امر توجه كنيد كه ما چنان بوديم كه به خود دارى از آزار زنان ، در آن وقت كه مشرك بودند فرمان داده شده بوديم . (پس از اين خوددارى در عصر اسلام ، لازم تر است .) (658)

665. خصوصيات فرمانده سپاه

حصول الرعية ، و زين الولاة ، و عز الدين ، و سبل الامن ، و ليس - للاشتر لما ولاه مصر -: فالجنود - باذن الله تقوم الرعيه اءلا بهم . ثم لا قوام للجنود اءلا بما يخرج الله لهم من الخراج الذى يقوون به على جهاد عدوهم ، و فول من جنودگ اءنصحهم فى نفسك لله و لرسول و لامامك ، و اءنقاهم جيبا،اءفضلهم . يعتمدون عليه فيما يصلحهم حلما، ممن يبطى عن الغضب ، و يستريح اءلى العذر، و يراءف بالضعفاء، و ينبو على الاقوياء و ممن لا يثير العنف ، و لا يعقد به الضعف

در فرمان حكومت مصر به اشتر مى فرمايد: سپاهيان ، به اذن خدا، دژهاى مردم اند و زيور واليان و مايه توانمندى و ارجمندى دين و وسيله امنيت . مردم جز با بودن سپاهيان پايدار نمى مانند و سپاهيان نيز جز با خراجى كه خداوند براى آن ها مقرر فرموده است ، قوام نمى گيرند، آنان به وسيله خراج در جهاد با دشمنانشان توانا مى شوند و كار خود را بدان سامان مى دهند. پس از سپاهيان خود آن كس را به فرماندهى برگزيدن كه به نظر تو براى خدا، و پيامبر او و پيشوايت از همه خير خواه تر است و از همه خير خواه تر است و از همه پاكدامن تر و بردبارتر مى باشد. كسى كه دير به خشم آيد و با پوزش فرد مورد غضب آرام گيرد، با ناتوانان مهربان باشد و با زورمندان قاطع ، خشونت او را برنيانگيزد و ناتوانى او را برجاى ننشاند. (659)

666. سفارش على در ميدان جنگ صفين

قال لعسكره قبل لقاء العدو بصفين -: لا تقاتلو هم حتى يبدوكم ، فانكم بحمدالله على حجة ، وتر ككم اءياهم حتى يبدوؤ كم حجة اءخرى لكم عليهم ، فاذا كانت الهزيمه باءذن الله فلا تقتوا مدبرا، و لا تصيبوا معورا، و لا تجهزوا على جريح

امام عليه السلام به سپاه خود قبل از برخورد با دشمن در صفين فرمود: با آن ها جنگ نكنيد تا آن ها آغاز به جنگ كنند؛ زيرا بحمدالله شما برحقيد و حجت با شماست و آغاز نكردن شما به جنگ از طرف آن ها حجت ديگرى براى شما و به زيان آنهاست و هنگامى كه آن ها به خواست خدا شكست خوردند، فرارى ها را نكشيد و آن كه از در ناچارى به كشف عورت خود پناهنده شد مكشيد و مجروحان را نكشيد. (660)

667. جايگاه امير لشكر

وصيته عليه السلام لمعقل بن قيس الرياحى حين اءنفذه اءلى الشام): لا تقاتلن اءلا من قاتلك ... فاذا لقيت العدود) فقف من اءصحابك وسلطا، و لا تدن من القوم دنو من يريد اءن ينشب الحرب و لا تباعد عنهم تباعد من يهاب الباءس حتى ياءتيك اءمرى ، و لا يحملنكم شنانهم على قتالهم قبل دعائهم و الاعذار اليهم

از سفارش هاى امام عليه السلام به معقل بن قيس هنگامى كه او را به صفين مى فرستاد فرمود: جز با كسى كه با تو سر جنگ دارد، پيكار مكن ... هرگاه دشمن را ديدى جايگاهت را در قلب لشكريانت قرار ده ، نه آن قدر به دشمن نزديك شو چون كسى كه مى خواهد آتش جنگ را روشن كند و نه آن قدر از دشمن دور شو چون كسى كه از جنگ مى ترسد تا فرمان من برسد، و مبادا با آنان قبل از آن كه آن ها را به صلح دعوت كنيد و عذر خود را تمام گردانيد وارد جنگ شويد. (661)

5. شكايت جنگى على عليه السلام

668. خطبه پس از حكمين

بعد غارة الضحاك بن قيس صاحب معاوية على الحاج بعد قصة الحكمين ، و هو يستنهض اءصحابه لماحدث فى الاطرف -: اءى دار بعد داركم تمنعون ؟و مع اءى بعدى تقاتلون ؟

اين خطبه از داستان حكمين (ابوموسى اشعرى و عمروبن عاص) پس از آن كه ضحاك بن قيس به كاروان حج تاخت آن را غارت نمود، ايراد نموده است). كدامين خانه و وطن را جز خانه و وطن خود از اشغال بيگانگان ممنوع خواهيد ساخت ؟و با كدامين رهبر پس از من ، به ميدان نبرد وارد خواهيد شد؟ (662)

669. همه شما سپاهى لشكريد!

فی توبیخ بعض اءصحابه -: اءنكم - و الله لكثیر فی الباحات ، قلیل تحت الرایات ، و اءنی لعالم بما یصلحكم ، و یقیم اءودكم ، و لكنی لا اءری اصلاحكم بافساد نفسی

امام علی علیه السلام در توبیخ اصحابش فرمود: سوگند به خدا، شما در صحنه میدان های آرام انبوه می نمایید؛ ولی در زیر پرچم های برافراشته در كارزار ذوب می شوید و اندك می گردید و من آنچه را كه شما را اصلاح و كجی هایتان را راست می كند می دانم ؛ ولی هرگز با فاسد كردن خویشتن شما را اصلاح نخواهم كرد. (663)

670. شكایت نامه به معاویه

من كتابه اءلی معاویة -: اءلاتری غیر مخبر لك ، و لكن بنعمة الله اءحدث - اءن قوما استشهدوا فی سبیل الله تعالی من المهاجرین و الانصار، و لكل فضل ، حتی اءذا استشهد شهینا قیل : سیدالشهداء و خصه رسول الله صلی الله علیه و آله بسبعین تكبیرة عند صلاته علیه !

امام علی علیه السلام در نامه خود به معاویه می نویسد: نه این كه بخواهم به تو خبر دهم ؛ بلكه به انگیزه یاد كردن نعمت خداوند می گویم ، مگر نمی بینی كه گروهی از مهاجران و انصار در راه خدای تعالی شهید شدند و هر یك از آنان را (به جای خود) ارزش و فضیلتی است ، اما وقتی شهید ما (حمزه) به شهادت رسید، سیدالشهداء نام گرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام نماز خواندن بر او اختصاصا هفتاد تكبیر گفت . (664)

671. كاش یك روز هم با شما نبودم !

فو الله لو لا طمعی عند لقائی عدوی فی الشهادة ؛ و توطینی نفسی علی المنیة لاحببت اءلا اءلقی مع هولاء یوما واحدا، و لا اءلتقی بهم اءبدا

به خدا سوگند، اگر من در هنگام پیكار با دشمن مشتاق نبودم و خود را برای مرگ در راه خدا مهیا نكرده بودم ، دوست داشتم حتی یك روز با این مردم رو به رو نشوم و هرگز آن ها را ملاقات نكنم . (665)

672. شكوه از غفلت یاران

فس استنفار الناس الی اءهل الشام -: لعمر الله - سعر نار الحرب اءنتم ! تكادون و لا تكیدون ، و تنتقص اءطرافكم فلا تمتعضون ، لا ینام عنكم و اءنتم فی غفلة ساهون .... و الله اءن امرا یمكن عدوه من نفسه یعرق لحمه ، و یهشم عظمه ، و یفری جلده ، لعظیم عجزه ضعیف ما ضمت علیه جوانح صدر0. اءنت فكن ذالك اءن شئت : فاءما اءنا فو الله دون اءن اءعطی ذلك ضرب بالمشرفیة تطیر منه فراش الهام ، و تطیح السواعد و الاقدام ، و یفعل الله بعد ذلك ما یشاء

برای تشویق مردم به جنگ با اهل شام فرمود: سوگند به خدا، كه شما بد شعله ای برای آتش هستید! زیرا به شما نیرنگ می زنند و شما نیرنگ نمی زنید. شهرهای شما را می گیرند و شما خشمگین نمی شوید (دشمن از شما غافل نیست و شما در غفلت و بی خبری به سر می برید... به خدا سوگند، مردی كه دشمنش را بر خود چنان مسلط كند كه گوشتش را تا استخوان بخورد و استخوانش را در هم شكند و پوستش را بكند، مردی بس ناتوان و زبون است و در سینه اش دلی ضعیف دارد. تو اگر خواهی چنین باشی باش ! اما من به خدا سوگند، چنین نخواهم بود، بلكه با شمشیرهایی مشرفی چنان بر او خواهم نواخت كه ریزه استخوان های سر او بپرد و دست ها و پاها به هر سو پراكنده شود، از آن پس خدا هر چه خواهد بكند. (666)

673. شكایت از سستی مردم

اءلا و اءنی قد دعوتكم :- هو علیه السلام یستنهض الناس حین ورد خبر غزو الانبار بجیش معاویة ، فلم ینهضوا اغزوهم قبل اءن یغزوكم ، فو الله ما غزی قوم قط : اءلی قتال هؤ لاء القوم لیلا و نهارا، و سرا و اعلانا و قلت لكم فی عقر دارهم اءلا ذلوا، فتوا كلتم و تخاذلتم حتی شنت علیكم الغارات ، و ملكت علیكم الاوطان

این خطبه را علی علیه السلام هنگامی كه خبر هجوم لشكریان معاویه به انبار به او رسید و مردم از این خبر تحریك نشده بودند، برای تحریك مردم فرمود:

آگاه باشید! من شما را شب و روز، مخفی آشكار برای پیكار با این قوم دعوت نمودم ، و به شما گفتم : پیش از آن كه هجوم بیاورند، شما بر آنان پیش دستی كنید و بر آنان هجوم ببرید، سوگند به خدا، هیچ قومی در خانه خود مورد حمله و هجوم قرار نگرفت ، مگر این كه ذلیل شد.

شما تكلیف جهاد را به گردن یكدیگر انداختید و از یكدیگر گسیختید و بی یاور گشتید تا در نتیجه غارتگری ها، شما را متلاشی ساختند و بر وطن های شما مسلط شدند. (667)

674. آیا زنانتان را نهی نمی كنید!

لما سمع علیه السلام بكاء السناء علی قتلی صفین -: اءتغلبكم نساؤ كم علی مااءسمع اءلا تنهونهن عن هذا الرنین ؟

هنگامی كه امام علیه السلام صدای شیون زنان بر كشتگان صفین را شنید فرمود: آیا زنان شما با این فریاد گریه كن من می شنوم بر شما چیره شده اند؟چرا آنان را از این ناله و فغان باز نمی دارید؟ (668)

بخش ششم : امر به معروف و نهی از منکر

675. افزایش رزق ، دوری اجل
اءن الامر بالمعروف ، و النهس عن المنكر، لخلقان من خلق الله سبحانه ، و اءنهما لا یقربان من اءجل ، و لا ینقصان من رزق
امر به معروف و نهی از منكر دو صفت از صفات خداوند سبحان است و این دو صفت ، مرگ را نزدیك نگردانند و از روزی آدمی نكاهند. (669)
676. امر به معروف و نهی از منكر با دست و زبان
و اءمر بالمعروف تكن من اءهله ، و اءنكر المنكر بیدك و لسانك و باین من فعله بجهدك
امر به معروف كن تا اهل آن شوی ! و با دست و زبان نهی از منكر كن و با كوشش بسیار از كسی كه منكرات را انجام می دهد دوری گزین . (670)
677. فلسفه امر به معروف و نهی از منكر
فرض اله ... اءلامر بالمعروف مصلحة للعوام ، و النهی عن المنكر ردعا للسفهاء
خداوند امر به معروف را به خاطر اصلاح توده مردم و نهی از منكر را برای جلوگیری از نابخردان از زشتی ها واجب كرد. (671)
678. چون قطره در برابر دریا
ما اءعمال البر كلها و الجهاد فی سبیل الله ، عند الامر بالمعروف و النهی عن المنكر، اءلا كنفثة فی بحر لجی
تمامی اعمال و كارهای نیك ، حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منكر، مانند قطره ای در مقابل یك دریای بزرگ و پهناور است . (672)
679. خطر رها كردن امر به معروف و نهی از منكر
من وصیة علیه السلام للحسنین علیه السلام : بعد اءن ضربه ابن ملجم :- لا تتركوا الامر بالمعروف و النهی عن المنكر فیولی علیكم شراركم ، ثم تدعون فلا یستجاب لكم
سفارش حضرت علی علیه السلام به حسنین علیهاالسلام پس از ضربت خوردن توسط ابن ملجم :- امر به معروف و نهی از منكر را رها مكنید كه در این صورت بدان شما زمام امورتان را به دست می گیرند و آن گاه هر چه دعا كنید، مستجاب نخواهد شد. (673)
680. نفرین خدا بر این گروه !
لعن الله الامرین بالمعروف التاركین له ، و الناهین عن المنكر العاملین به !
نفرین خدا بر آن كسانی كه امر به معروف كنند و خود آن را ترك گویند، و نهی از منكر كنند و خود مرتكب آن شوند! (674)
681. نهی از منكر علی (ع)
اءن اءبصار هذه الفحول طوامح ؛ :- لما كان جالسا فی اءصحابه فمرت بهم امراة جملیة ، فرمقها القوم باءبصارهم و اءن ذلك سبب هبابها، فاذا نظر اءحد كم اءلی اءمراة تعجبه فلیلا مس اءهله ، فانما هی امراة كامرآة ، فقال رجل من الخوارج (قاتله الله كافرآ ما اءفقهه) فوثب القوم لیقتلوه ، فقال علیه السلام : رویدا انما هو سب بسب ، اءو عفو عن ذنب !
حضرت علی علیه السلام در میان نشسته بود، زنی زیبا از آن جا می گذشت ، یاران به او نگریستند. آن حضرت علیه السلام فرمود: چشمان این مردان نگرش شهوانی است و همین باعث كه این مردان با دین آن زن به هیجان در آمدند. پس هنگامی كه یكی از شما به زنی نگاه كرد كه برای او خوشایند بود، پس با زن خود نزدیكی كند؛ زیرا جز این نیست كه او هم زنی است مانند زن او.
مردی از خوارج گفت : خدا این .. را بكشد! چه فقیه بزرگی است !
یاران حضرت حمله كردند تا او را بكشند. فرمود: صبر كنید و او را مكشید! جز این نیست كه ناسزایی گفته است ، پاسخ او یك ناسزا است یا بخشیدن گناه است ! (675)
682. انواع امر به معروف و نهی از منكر
اءول ما تغلبون علیه من الجهاد الجهاد باءیدیكم ، ثم باءلسنتكم ، ثم بقلوبكم ؛ فمن لم یعرف بقلبه معروفا، و لم ینكر منكرا، قلب فجعل اءعلاة اءسفله و اءسفله اءعلاه
نخستین جهادی كه به زور از شما سلب می شود، جهاد با دستان شماست . سپس جهاد با زبان هایتان و آن گاه با دل

هايتان . پس ، هرگاه كسى در دل خويش كار نيك را نيك نداند و ستايش نكند و از كار زشت نفرت نورزد، واژگون شود و زير و زبر گردد. (676)
683. نهى از منكر عملى
ردوا الحجر من حيث جاء فاءن الشر لا يدفعه اءلا الشر
سنگ را با سنگ پاسخ دهيد؛ زيرا بدى را جز بدى دفع نكند. (677)
684. ماليدن بينى كافر به خاك
من نهى عن المنكر اءرغم اءنوف الكافرين
هر كه نهى از منكر كند، بينى كافران را به خاك مالد. (678)
685. نيكوترين امر و نهى
اءفضل من ذلك كلمة عدل عند اءمام جائر ..
(679) . نيكوترين (امر به معروف و نهى از منكر) گفتن سخن حق نزد پيشواى ستمگر است
686. از خواب غفلت بيدار شو!
! اءفق اءيها السامع من سكرتك ، و استيقظ من غفلتك ، و اختصر من عجلتك
(680)اى شنونده ! از مستى خود به هوش آى و از خواب غفلت بيدار شو و از شتاب بكاه
687. از اين كار دور باش !
احذر كل عمل اذا سئل عنه صاحبه اءنكره اءو اعتذر منه
(681) ! از هر كارى كه اگر از كننده آن باز خواست شود آن را زشت شمارد يا از آن پوزش خواهد، دورى كن
688. اين گونه مباش !
لا تكن ممن يرجو الاخرة بغير العمل ... ينهى ، و لا ينتهى
چونان كسى مباش كه بى عمل به آخرت آمدى مى بندد.. از خلاف كارى و گناه باز مى دارد؛ اما خود باز نمى ايستد. (682)
689. دورى گزين از اين كار!
احذر كل عمل يعمل به فى السر ، و يستحى منه فى العلانية
(683) . از هر كارى كه در نهان انجام مى شود و در آشكارا از انجام آن شرم شود، درى كن
690. بدتر از بد و خوب تر از خوب !
اءنه ليس شى ء بشر من الشر الا عقابه ، وليس شى ء بخير من الخير الا ثوابه
(684) . بدتر از بد، كيفر آن است و خوب تر از خوب ، پاداش آن
691. نهى از كمك به نااهل
ليس لواضع المعروف فى غير حقه ، و عند غير اءهله من الحظ فيما اءتى اءلا محمدة اللئام و ثناء الاشرار، و مقاله الجهال ، مادام منعما عليهم ما اءجود يده ! و هو عن ذات الله بخيل !
براى كسانى كه بى جا و به افراد نامستحق و نااهل نيكى مى كنند، از اين نيكى بهره اى نباشد، مگر ستايش فرومايگان و مدح نابكاران و سخن نادانان كه تا وقتى به آن ها احسان و نيكى كند گويند: چه دست بخشنده اى دارد! حال آن كه در جايى كه به خدا مربوط مى شود و در راه او بايد كمك كند، بخل مى ورزد. (685)
692. بالاترين مرتبه نهى از منكر
اءيها المؤ منون ! اءنه من راى عدوانا يعمل به و منكرا يدعى اليه ، فاءنكره بقلبه فقد سلم و برى ء ؛ و من اءنكر بلسانه فقد اءجر، و هو اءفضل من صاحبه ؛ و من اءنكره بالسيف لتكون كلمة الله هى العليا و كلمة الظالمين هى السفلى ، فذلك الذى اءصاب سبيل الهدى ، و قام على الطريق و نور فى قلبه اليقين
اى مؤ منان ! هر كس تجاوز را از سوى كسى ديد، يا دعوت به زشتكارى و خلافى را مشاهده كرد و در دل خويش به آن اعتراض نمود، به سلامت رهد و وظيفه اش را انجام داده باش و هر كه با زبانش به آن اعتراض كند، پاداش بيند و از آن اولى برتر است و هر كس با شمشير به مبارزه با آن برخيزد تا كلمه حق رو آيد و كلمه ستمگران و باطل پست گردد، هموست كه به راه راست رسيده و بر طريق حق شتافته و نور يقين را در دل خويش روشن كرده است . (686)
693. اول خود، سپس ديگرى
! و انهوا عن المنكر و تناهوا عنه ، فانما اءمرتم بالنهى بعد التناهى
از زشتكارى نهى كنيد و خود از انجام آن باز ايستيد؛ زيرا كه شما فرمان داريد ابتدا خود از كار زشت باز ايستيد و سپس ديگران را نهى كنيد. (687)

694. علت وجوب نهی از منکر
ظهر الفساد، فلا منکر مغیر، و لا زاجر مزد جر
فساد ظاهر شد، نه کسی باقی مانده که کار زشت را دگرگون کند و نه کسی که از نافرمانی و معصیت باز دارد.
(688)
بخش هفتم : دوستی و دشمنی

695. برتر از نماز و روزه همه عمر
صلاح ذات البین اءفضل من عامه الصلاة و الصیام
ایجاد صلح آشتی میان دو تن ، از نماز و روزه همه عمر برتر است . (689)
696. سه دستگی دوستان و دشمنان
اءصدقاوك ثلاثة و اءعداوك ثلاثة ، فاءصدقاوك : صدیقك ، و صدیق صدیقك ، و عدو عدوك . و اءعداوك : عدوك ، و عدو صدیقك ، و صدیق عدوك
دوستان تو سه دسته اند و دشمنانت نیز سه دسته اند، اما دوستانت عبارت اند از : دوستت ، دوست دوستت ، دشمن دشمنت ؛ اما دشمنانت ؛ دشمن تو، دشمن دوستت و دوست دشمن تو. (690)
697. رفتار با دشمن در عرصه نبرد
لا تقاتلو هم حتی یبداء و کم ، فانکم بحمدالله علی حجة ، وترکم اءیاهم حتی یبدا و کم حجة اءخری لکم علیهم . فاذا کانت الهزیمة باذن الله فلا تقتلوا مدبرا، و لا تصیبوا معورا، و لا تجهزوا علی جریح . و لا تهیجوا النساء باذی . و فی خبر: (... و لا تکشفوا عورة و لا تمثلوا بقتیل)
با دشمن نجنگید تا او جنگ را آغاز کند؛ زیرا شما بحمدالله حجت دارید و این که شما آنان را بگذارید تا آغازگر جنگ باشند، حجت دیگری است در دست شما در برابر آنان . اگر به اذن خداوند دشمن شکست خورده و فراری شد، پشت کرده را نکشید و به آن در چنگتان گرفتار آمده است صدمه نزنید و کار زخمی را نسازید و زنان را با آزار و اذیت برنیانگیزید و در خبر آمده است : (... عورتی را کشف مسازید و کشته را مثله نسازید (!(691)
698. علاقه متقابل
لا ترغبن فیمن زهد عنك
نسبت به کسی که به تو بی علاقه است علاقه مند مباش ! (692)
699. اهمیت رفیق
سل عن الرفیق قبل الطریق
پیش از راه درباره همراه پرس و جو کن . (693)
700. دوستی با برادر
احمل نفسك من اءخیك عند صرمه علی الصلة .. و عند جموده علی البذل ... و اءیاك اءن تضع ذلك فی غیر موضعه ، اءو اءن تفعله بغیر اءهله
چون برادرت از تو ببرد خود را به پیوند با او وادار... و چون بخل ورزد از بخشش دریغ مدار... مبادا این نیکی را آن جا کنی که نباید یا درباره آن کس که نشاید. (694)
701. همه پل های پشت سر را خراب مکن !
اءن اردت قطیعة اءخیك فاستبق له من نفسك بقیة یرجع اءلیها اءن بدا له ذلك یوما ما
هرگاه خواستی از برادرت ببری ، مانده ای از دوستی خود برای او بگذار که اگر روزی آن مقدار برایش آشکار شود به آن باز گردد و همه پل ها را پشت سر او خراب نکن ؛ بلکه جایی برای بازگشت او و پیوند مجدد دوستی باقی گذار). (695)
702. دوستان حضرت محمد (ص)
اءن ولی محمد صلی الله علیه و آله من اءطاع الله و اءن بعدت لحمته ، و اءن عدو محمد من عصی الله و اءن قربت قرابته !
همانا دوست و نزدیك حضرت محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را پیروی کند، هر چند پیوند نسبی اش دور باشد، و دشمن آن حضرت کسی است که خدا را معصیت کند، هر چند خویشاوندی اش نزدیك باشد . (696)
703. پند و اندرز برادر
" و امحض اءخاك النصیحة ، حسنة کانت اءو قبیحة
در پندی که به برادرت می دهی ، زیبا باشد آن پند یا زشت ، صمیمی باش . (697)

704. هدايت دشمنان
قال فى القتال بصفين)... و اءما قولكم شكا فى اءهل الشام ! فو الله ما دفعت الحرب يوما الاو انا اطمع ان تلحق بى طائفه فتهتدى بى ت و تعشو اءلى ضوئى ، و ذلك اءحب اءلى من اءن اءقتلها على ضلالها، و اءن كانت تبوء باثامها

امام عليه السلام در جنگ صفين فرمود... امام اين كه گفتى : در مبارزه با شاميان در ترديدم به خدا سوگند، يك روز جنگ را به تاءخير نيانداختم ، جز به اميد اين كه عده اى از آنها به جمعيت ما ملحق و به وسيله من هدايت گردند و از نور من بهره مند شوند و اين كار براى من بهتر است از كشتن آنان در حال گمراهى ، گرچه در اين صورت نيز به جرم گناهانشان گرفتار شوند. (698)
705. سپرى نگهدارنده !
اءيها الناس ! اءن الوفاء تواءم الصدق ، و لا اءعلم جنة اءوقى منه
اى مردم ! همانا درستى وفادارى تؤ اءم با صدق و راستگويى است و من سپرى نگهدارنده تر از راستى سراغ ندارم . (699)
706. صلح مايه آرامش
لا تدفعن صلحا دعاك اءليه عدوك و لله فيه رضا، فان فى الصلح دعة لجنودك و راحة من هومومك ، و اءمنا لبلادك ، و لكن الحذر كل الحذر من عدوك بعد صلحد، فان العدو ربما قارب ليتغفل فخذ باالحزم ، و اتهم فى ذلك حسن الظن
اى مالك ! هرگز آشتى و صلحى كه دشمن به تو پيشنهاد مى كند و رضاى خدا در آن است را رد مكن زيرا صلح مايه آسايش لشكر و آرامشى براى تو از غم ها و امنيت براى مملكت است ؛ ولى زنهار! زنهار! هر چه مى توانى پس از پذيرش صلح از دشمنت بر حذر باش ، چرا كه دشمن گاهى نزديك مى شود كه غافلگير سازد، پس دورانديش را به كار گير و در اين مورد خوش بينى را متهم نما! (700)
707. بال محبت
من تلن حاشيته يستدم من قمه المودة
كسى كه بال محبت بگستراند، محبت خويشانش ادامه خواهد يافت . (701)
708. دشمن ظالم ، يار مظلوم
قال للحسن و الحسين عليه السلام كونا للظالم خصما، و للمظلوم عونا
امام على عليه السلام به امام حسن و امام حسين عليه السلام فرمود: دشمن سرسخت ستمگر و ياور و همكار مظلوم باشيد. (702)
709. واى بر ايشان !
بوسا لمن خصمه عند الله الفقراء و المساكين و السائلون و المدفوعون ، و الغارمون و ابن السبيل !
واى بر كسانى كه دشمنانشان در پيشگاه خداوند فقيران و بيچارگان و محرومان از حق و ورشكستگان و در راه ماندگان باشند! (703)
710. خشنودى روز قيامت
من شنى ء الفاسقين و غضب الله ، غضب الله له و اءرضاه يوم القيامه
كسى كه با فاسقان دشمنى كند و براى خدا خشمگين شود، خدا به نفع او خشمگين شود و روز قيامت او را خشنود سازد(704)
711. حذر از دوستى با فاجر نابكار
يا بنى ! اءياك و مصادقه الفاجر، فانه يبيعك بالتافه
كسى كه با فاسقان دشمنى كند و براى خدا خشمگين شود، خدا به نفع او خشمگين شود و روز قيامت او را خشنود سازد(705)
712. مصونيت از دشمن
مقاربة الناس فى اءخلاقهم اءمن من غوائلهم
هماهنگى با اخلاق مردم در موارد مشروع ايمنى و مصونيت از دشمنى و كينه هاى آنان مى باشد. (706)
713. پاس داشتن دوستى
اءعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان و اءعجز منه من ضيع من ظفر به منهم
ناتوان ترين مردم كسى است كه از به دست آوردن برادران عاجز است و ناتوان از او كسى است كه با برادران قبلى دوستى را نتواند پاس دارد و آن را ضايع كند! (707)

714. خویشاوندی اکتسابی
المودة قرابة مستفادةُ
دوستی ، خویشاوندی اکتسابی است . (708)
715. گذشت بر دشمن
اءذا قدرت علی عدوك فاجعل العفو عنه شكر للقدارة عليه
زمانی که بر دشمنت قدرت یافتی ، با گذشت بر او، شکر این نعمت را ادا (709) کن .
716. محبت و دوستی پدران
مودة الاباء قرابة بين الابناء و القرابة اعلی المودة احواج من الموده الی
محبت و دوستی پدران ، خویشاوندی فرزندان است ، و خویشاوندی به مهر و محبت نیازمندتر است از مهرورزی به خویشاوندی . (710)
717. ملامت دوستانه
عاتب اءخاك بالاحسان اءليه ، و اردد شره بالانعام عليه
دوستت را با احسان به او سرزنش کن و با انعام بر او، شرش را از خود برگردان . (711)
718. رغبت در دوستی
زهدك فی راغب فيك نقصان حظ ورغبتك فی زاهد فيك ذل نفس
بی میلی نسبت به آن که به تو علاقه مند است دلیل کمی بهره تو در دوستی است و تمایل تو نسبت به کسی که به تو بی اعتنااست ، سبب خواری تو است . (712)
719. نیمی از خردمندی
التودد نصف العقل
اظهار محبت و دوستی ، نیمی از خردمندی است . (713)
720. رفاقت با رسولان الهی
بادروا باءعمالك تكونوا مع جيران الله فی داره ، رافق بهم رسله ، و اعزارهم ملائكته
با اعمال خود (از یکدیگر) پیش بگیرید تا با همسایگان خدا در خانه او باشید؛ کسانی که خداوند پیامبران خود را با آنان رفیق و همنشین کرده و فرشتگانش را به دیدار آن ها فرستاده است . (714)
721. بپرهیز از دوست احمق !
یا بنی ! اءياك و مصادقه الاحمق ، فانه يريد اءن ينفعك فيضرك و اءياك و مصادقه البخيل ، فانه يبعد عنك اءحوج ما تكون اليه ، و اءياك و مصادقه الفاجز ، فانه يبيعك بالتافه ، و اياك و مصادقه الكذاب فانه كالسراب يقرب عليك البعيد و يبعد عليك القريب
فرزندم ! از دوستی با احمق بر حذر باش ؛ چرا که می خواهد به تو سود رساند؛ اما در عوض زیان می رساند، و از رفاقت با بخیل بپرهیز، زیرا هنگامی که به او نیازمندی از تو روی گردان می شود، و از دوستی با فاجر (گناهکار پرده در) دوری کن ؛ چرا که تو را به اندك چیزی می فروشد، و از دوستی با دروغ پرداز خود داری نما؛ چرا که چون سراب است ، دور را به تو نزدیك و نزدیك را دور نشان می دهد. (715)
722. فراوانی یاران
من لان عوده ، كثفت اءغصانه
کسی که ساقه وجودش نرمش دارد، دوستان و یارانش فراوان اند. (716)

723. دشمنی با پیمان شکنان
اءنا حجيج المارقين ، و خصيم الناكثين المرتابين
من استدلال کننده با منحرفان از دین هستم ؛ ولی با پیمان شکنان و شك کنندگان در حقیقت اسلام دشمنی آشتی ناپذیرم . (717)
724. نیکی و احسان
لا يزهدنك فی المعروف من لا يشكر لك ، فقد يشكرك عليه من لا يستمتع بشی ء منه ، و قد تدرك من شكر الشاكر اءكثر مما اءضاع الكافر، و الله يحب المحسنين
مبادا ناسپاسی افراد در برابر احسانت تو را بدان بی رغبت کند، بسا کسی که از احسان تو بهره مند نشده از کارت

سپاسگزاری کند و تو از قدردانی او بیش از بی اعتنایی آن ناسپاس استفاده ببری و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. (718)
725. دام محبت و دوستی
البشاشة حبالة المودة
خوشرویی دام محبت و دوستی است . (719)
726. دو گروه هلاك شدند!
هلك فی رجلان : محب غال ، و مبغض قال
در راه من دو گروه هلاك شوند: دوست افراطی و دشمن کینه توز(720)
727. حسد و دوستی
حسد الصدیق من سقم المودةُ
حسد بردن بر دوست از نادرسی در محبت به اوست . (721)
728. از منافقان حذر کن !
فی خطبة یصف فیها المنافقین -: اءحذر کم اءهل النفاق ، فانهم الضالون المضلون ، والزالون المزلون ، یتلونون اءلوانا، و یفتنون افتنانا و یعمدونكم بكل عماد، و یرصدونكم بكل مرصاد، قلوبهم دویة ، و صفاحهم نقیة . یمشون الخفاء و یدبون الضراء و صفهم دواء، و قولهم شفاء، و فعلهم الداء العیاء حسدة الرخاء و موكدو البلاء و مقنطو الرجاء لهم بكل طریق صریع ، و اءلی كل قلب شفیع ، و لكل شجو دموع یتقارضون الثناء، و یتراقبون الجزاء: اءن ساءلوا الحفوا، و اءن عذلوا كشفوا و اءن حكموا اءسرفوا
قد عدوا لك حق باطلا، و لك قائم ملائلا، و لك حی قاتلا، و لكل باب مفتاحا، و لك لیل مصباحا، یتوصلون اءلی الطمع بالیاس لیقیموا به اءسواقهم ، و ینفقوا به اءعلاقهم ، یقولون فیشبهون ، و یصفون فیموءهون ، قد هونوا الطریق ، و اءضلعوا المضیق ، فهم لهة الشیطان ، و حمة النیران ؛ (اءولئك حزب الشیطان ، اءلا اءن حزب الشیطان هم الخاسرون).
امیرالمومنان علیه السلام در این خطبه منافقین را توصیف می فرماید: از اهل نفاق بر حذر می دارم ؛ زیرا كه آنان هستند كه گمراهان و گمراه كنندگان و لغزندگان و عوامل لغزش . به طور دایم در حال رنگ عوض كردن و غوطه خوردن در آشوب ها می باشند و هدف آنان قرار دادن شما در سختی ها و حوادث سنگین است و برای شما دل های آنان بیمار است و چهره های آنان پاك نما. كار آنان حركت های مخفیانه از هر طرف كمین می گیرند است و برای ، در پنهانی ها می خزند وصفشان دارو است و سخنشان وعده شفا می دهد و كارشان درد علاج ناپذیر است .
حاسدان رفاه و آسایش مردم و تقویت كننده بلا و مصیبت و نومیدكنندگان امیدواران هستند در هر راهی (كه در حیات اجتماعی برای سعادت انسان های كشیده شده است افتاده ای را بر خاك هلاكت افكنده اند و برا منحرف ساختن هر قلبی به سوی خویش وسیله ای آماده دارند و برای هر اندوهی اشك ها در اختیار، تبادل در مدح و تعریف یكدیگر دارند و در انتظار پاداش دادن به یكدیگرند، اگر سوالی كنند اصرار ورزند و اگر كسی را ملامت كنند اسرار او را فاش سازند و اگر حكم كنند اسراف بورزند. برای هر حقی باطلی آماده دارند و برای هر واقعیت راست ، عاملی برای انحراف ، و برای هر زنده ای كشنده ای و برای هر دری كلیدی در آستین و برای هر تاریكی چراغی مهیا.
برای وصول به آنچه كه طمع در آن دراند اظهار نومیدی و استغناء از آن نمایند تا بازارهای خود را برپای دارند و كالای خود را به فروش برسانند، سخن می گویند تا مردم را به اشتباه بیاندازند و توصیف می كنند و باطل را با آن می آرایند و یا حق را با آن تیره و زشت می سازند. راه برای وصول به ضلالت را كج و پیچیده می نمایند. آنان هستند گروه شیطان و شدیدترین نقطه آتش ها آنان حزب شیطان اند، بدانید حزب شیطان اند كه زیانكارند. (722)
729. جایگاه زبان مومن و دل منافق
اءن لسان المؤ من من وراء قلبه و اءن قلب المنافق من وراء لسانه
قطعی است كه زبان شخص با ایمان در پشت قلب او، و قلب منافق پشت زبان اوست . (723)
730. همنشینی با پیامبران
و اعلموا اءنه من یتق الله یجعل له مخرجا له مخرجا من الفتن . و نورا من الظلم ، و یخلده فیما اشتهت نفسه ، و ینزله منزل الكرامة عنده ، فی دار اصطنعها لنفسه ، ظلها عرشه ، و نروها بهجته ، و زوارها ملائكته ، و رفقاؤ ها رسله
بدانید هر كسی از خدا بترسد، خداوند برای بیرون شدن و رهایی اش از فتنه ها و گمراهی ها راهی قرار دهد و در

تاریکی ها نوری و او را در آنچه که می خواهد بهشت جاویدان سازد و در جایگاهی با کرامت نزد خود جایش دهد، در سرایی که خداوند آن را برای خویش برگزیده است و سایه آن عرش خداست و روشنایی اش جمال و سرور او و زائرانش فرشتگان او و همنشینانش پیامبران او. (724)
731. بهترین همنشین
لا قرین کحسن الخلق .
هیچ همنشینی بهتر از الخلاق خوب نیست . (725)
732. دوست واقعی
لا یکون الصدیق صدیقا حتی یحفظ اخاه فی ثلاث : فی نکبته : و غیبته و وفاته
دوست هنگامی به حقیقت دوست است که دوستی برادر خویش را در سه حال نگاه دارد، در حال نکبت و در حال زمان غیبت ، و پس از رحلت . (726)
733. دشمن خدا
اءن اءبغض الخلائق الی الله رجلان : رجل و کله الله اءلی نفسه ، فهو جائر عن قصد السبیل ، مشغوف بکلام بدعة ، و دعاء ضلالة ، فهو فتنه لمن افتتن به ، ضال عن هدی من کان قبله ، مضل لمن اقتدی به فی حیاته و بعد وفاته ، حمال خطایا غیره رهن بخطیئته
همان خداوند دو کس را بیشتر از هر کس دیگر دشمن می دارد: نخست مردی که خدا او را به خودش واگذار کرد0 که به دنبال هوای نفس رود و گرد دین نگردد پس چنین کسی از راه راست منحرف و دلباخته سخنان بدعت آمیز و شیفته دعوت به گمراهی است ، پی او برای کسانی که گول سخنان وی را بخورند موجب فتنه است و خود از راه راست آنان که قبل از او بوده اند به سوی گمراهی می کشاند، خطاها و گناهان دیگران را به گردن گرفته و خود در گرو خطاهای خویشتن می باشد. (727)
734. خداوند دوست خود را وا نمی گذارد!
لا تجعلن اءکثر شغلك باءهلك و ولدك فان یکن اءهلك و ولدك اءلیاء الله ، فاءن الله لا یضیع اءولیاءه ، و اءن یکونوا اءعداء لله فما همك و شغلك باءعداء الله ؟!
اکثر اشتغالت را بر خانواده و فرزندت مگذار، زیرا اگر خانوده ات دوستان خدا باشند، خداوند هرگز دوستان خود را ضایع نمی سازد و اگر دشمنان خدا باشند، چرا باید به دشمنان خدا اهمیت بدهی و خود را به آنان مشغول بسازی . (728)
735. دشمنی مردم با آنچه نمی دانند
الناس اءعدائ ما جهلوا.
مردم ، دشمن چیزی هستند که نمی دانند. (729)
736. بدترین دوستان
شر لا خوان من تکلف له .
بدترین برادران و دوستان کسی است که انسان برای او در رنج و مشقت قرار گیرد. (730)
737. دعا به رفاقت پیامبران
نسال الله منازل الشهداء. و معایشة السعداء، و مرافقة الانبیاء
از خدا مقام و منزلت شهیدان و زندگی کردن با نیك بختان و دوستی و همنشینی با پیامبران را درخواست می کنم . (731)
738. دوستان و دشمنان علی (ع)
لو ضربت خیشوم المؤ من بسیقی هذا علی اءن یبغضنی ؛ و لو صببت الدنیا بجماتها علی المنافق علی اءن یحبنی ما اءحبنی ؛ و ذلك اءنه قضی فانقضی علی لسان النبی الامی صلی الله علیه و آله ؛ اءنه قال : یا علی ! لا یبغضك مؤ من و لا یحبك منافق
اگر با این شمشیرم به بینی شخص با ایمان بزنم که مرا دشمن بدارد، ندارد و اگر همه دنیا را به کیسه منافق بریزم که به من محبت بورزد هرگز نورزد، این برای آن است که قضا بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله جاری گشته است که فرموده : ای علی ! هیچ مؤ منی عداوت به تو نورزد و هیچ منافقی به تو محبت نکند. (732)
739. دوستی افراطی
سیهلك فی صنفان : محب مفرط یذهب به الحب الی غیر الحق ، و مبغض مفرط یذهب به البغض اءلی غیر الحق ، و خیر الناس فی حالا النمط الاوسط فالزموه
به زودی درباره من دو گروه هلاك می شوند: دوست افراط گر که محبت من او را به سوی غیر حق باطل می

کشاند و دشمن تفریط گر که عدوت با من ، او را هم به سوی غیر حق باطل می کشاند و بهترین مردم از نظر تشخیص و وضع روحی درباره من ، صنف متوسط و معتدل است که افراط و تفریط نمی کند. (733)
740. ناتوان در مقابل دشمن
واللّه اءن امرا یکمن عدوه من نفسه یعرقی لحمه ، و یهشم عظمه ، و یفری جلده ، لغظیم عجزه ، ضعیف ما ضمت علیه جوانح صدره
به خدا سوگند، کسی که به دشمن آن فرصت راب دهد که گوشتش را از استخوان جدا کند، استخوانش را بشکند، پوستش را بیرون آورد، در عاجز بودن به انتها رسیده است و هیکلش ضعیف و بی ارزش است . (734)
741. سزاوار نام دشمن
من لم یبالك فهو عدوك .
(کسی که به تو بی اعتنایی می کند، دشمن توست . (چون امر تو را اجرا نکرده است (735)
742. نباید خود را از دشمن ایمن پنداشت
من نام لم ینم عنه .
اگر کسی بخوابد، دشمنش نمی خوابد. (736)
743. بخشش بر دشمن
تجاوز عند المقدرة و احلم عند الغضب
عصبانیت را فرو نشان و به هنگام غضب بردبار باش و آن موقع که بر دشمن دست یافتی او را ببخش . (737)
744. دستیابی به دوستی با دیگران
من ضیعه الاقرب اءتیح له الا بعد.
هر کس که نزدیکانش او را ضایع کنند، دوستی و الفت با دیگران را به دست آورد. (738)
فصل سوم : توصیف دنیا

بخش اول : نعمت خداوندی

1. ثروت

مال و ثروت
745. مایه شهوت
المال مادة الشهوات .
مال مایه شهوت هاست . (739)
746. وصی خویش در اموال باش !
یابن آدم ! کن وصی نفسك فی مالك ، و اعمل فیه ما توثر اءن یعمل فیه من بعدك
ای فرزند آدم ! تو خود در اموال و دارایی وصی خویش باش و امروز بدان گونه در آن عمل کن که می خواهی بعد از تو عمل کنند. (740)
747. سرور نابکاران
اءنا یعسوب المؤ منین ، و المال یعسوب الفجار
من امیر مؤ منانم و مال دنیا پیشوای بدکاران . (741)
748. مال پند دهنده !
لم یدهب من مالك ما و عظك
از دستتت نرفته است هر مالی که به تو پندی داده است . (742)
749. دو شریك مال انسان
لكل امری فی مله شریكان الوارث و الحوادث
هر انسانی در مال خود دو شریك دارد: وارث و حوادث . (743)
750. بهتر از مال به جای مانده
اءن اللسان الصالح یجعله الله تعالی للمرء فی الناس ، خیر له من المال یورثه من لا یحمده
زبان صالحی که خداوند برای یك انسان عنایت فرماید تا انسان آن زبان صالح را در ایجاد سعادت برای مردم به کار ببرد، برای او بهتر است از مالی که ان را برای کسی به ارث بگذارد که سپاسش را به جای نیاورد. (744)

751. بذل در راه خدا
لا اموال بذلتموها للذی رزقها.
اموال خویش را در راه آن کس که به شما داده ، بذل نمی کنید(745)
752. بدترین فقر، بهترین ثروت
لا غنی کالعقل ؛ و لا فقر کالجهل
هیچ ثروتی مانند عقل نیست و هیچ فقری مانند جهل نیست . (746)
753. بزرگ ترین بی نیازی
الغنی الاکبر الیاس عما فی اءیدی الناس
بزرگ ترین بی نیازی ان است که به آن چه در دست مردم است بی اعتنا باشی . (747)
754. سودمندترین مال
لا مال اءعود من العقل
هیچ مال سودمندتر از خرد نیست . (748)
755. رضا به روزی مقدر
لا مال اذهب للفاقة ، من الرضا بالقوب
هیچ مالی از رضامندی به قوت مقدر، حاجت برآورتر نیست . (749)
وظیفه توانگران
756. کفالت فقیر
... لا یعول غنیهم فقی هم .
ثروتمندان امروز زندگی مستمندان را تکفل نمی نمایند.(750)
757. بهتر از فروتنی اغنیاء
ما اءحسن تواضع لا غنیاء للفقراء طلبا لما عند الله ! و اءحسن منه تیه الفقرء علی الاغنیاء اتکالا علی الله
چه نیکو است فروتنی توانگران در برابر تنگدستان ، مشروط بر این که این فروتنی برای طلب چیزی یا پاداشی بوده باشد که در نزد خداست و بهتر از این از تواضع اغنیاء در برابر فقرا) عزت نفس و بی اعتنایی تهیدستان در برابر توانگران است ، مشروط بر این که کار برای اعتماد و اتکال بر خداوند باشد. (751)
758. وای بر خصم فقر!!
! بوسا لمن خصمه - عند الله - الفقراء و المساکین و السائلون و المدفوعون ، و الغارمون و ابن السبیل
وای به حال کسی که - دشمنش در نزد خدا - فقرا، بیچارگان ، درماندگان ، غلامان ، ورشکستگان و در راه ماندگان باشند. (752)
759. در سفره ثروتمندان
من کتابهاءلی عامله بالبصرة عثمان بنی حنیف -: ما ظننت اءنك تجیب اءلی طعام قوم عائلهم مجفو، و غنیهم مدعو
گمان نمی کردم دعوت : امام علی علیه السلام در نامه خود به عثمان بن حنیف ، کارگزار خویش در بصره نوشت کسانی را بپذیری که فقیران را کنار می زنند و ثروتمندان را دعوت می نمایند. (753)
760. تساوی عرض حاجت نزد مؤ من و خدا
من شکا الحاجة اءلی مؤ من ، فکانه شکاها الی الله ، و من شکاها اءلی کافی ، فکانما شکا الله
هر که نیاز خود را نزد مؤ من ببرد، گویا نزد خدا برده است و کسی که نیازش را نزد کافری ببرد، گویا از خدا شکایت کرده است . (754)
761. خوراك تهیدستان در اموال توانگران
اءن الله سبحانه فرض فی اموال الاغنیاء اءقوات الفقراء؛ فما جاع فقیر الا بما متع به غنی ، و الله تعالی سائلهم عن ذلك
خداوند سبحان خوراك تهیدستان را در اموال توانگران قرار داده است ، پس هیچ تهیدستی گرسنه نماند، مگر به سبب این که ثروتمند از حق او بهره مند شده است و خدای بزرگ در این باره از آنان باز خواست می کند. (755)
762. همدرد واقعی
الله الله ! اءن تشکوا اءلی من لا یشکی شجو کم و لا ینقض براءیه ما قد اءبرم لکم
زنهار! زنهار! از این که پیش کسی درد دل کنید که اندوه و مشکل شما را بر طرف نمی کند و با اندیشه خود گره از کار شما نمی گشاید. (756)
763. رعایت مردم مستمند

من كتابه للاشتر لما ولاه مصر -:... الله الله فى الطبقة السفلى من الذين لا حيلة لهم من المساكين و المحتاجين و اءهل البوسى و الزمنى ، فان فى هذه الطبقة قانعا و معترا، و احفظ لله ما استحفظك من حقه فيهم ، و اجعل لهم قسما من بيت مالك و قسما من غلات صوافى الاسلام فى كل بلد، فاءن للاقصى منهم مثل الذى للادنى ، و كل قد استرعيت حقه ، فلا يشغلنك عنهم بطر، فانك لا تعذر بتضييعك التافه لا حكامك الكثير المهم . فلا تشخص همك عنهم ، و لا تصعر خدك لهم ، و تفقد اءمور من لا يصل اءليك منهم ممن تقتحمه العيون ، و تحقره الرجال . ففرغ لاولئك ثقتك من اءهل الخشية و التواضع ، فليرفع اءليك اءمور هم ، ثم اعمل فيهم بالاعذار اءلى الله يوم تلقاة ، فان هولاء من بين الرعية اءحوج اءلى الانصاف من غير هم ، و كل فاعذر اءلى الله فى تاءديه حقه اليه
خدا را خدا را، در نظر بگيريد درباره طبقه پايين از مردمى كه چاره اى ندارند از بينوايان و نيازمندان و مشقت زدگان و زمين گيرشدگان ، زيرا در اين طبقه مردمى قانع و حاجت خواه وجود دارد، حق خدا را كه از تو مراعات آن را درباره آنان خواسته است حفظ كن و براى آنان قسمتى از بيت المال را در نظر بگير و امور كسانى از اين طبقه را كه نمى توانند به حضور تو برسند و مردم ره ان ان با تحقير مى نگرند و مردان چشمگير آنان را پست مى شمارند تحت نظر بگير و براى رسيدگر به امور آنان مردمى را معين كن كه در نزد تو مرود اطمينان و اهل ترس از خدا و فروتن مى باشند تا نيازها و مسال آنان را به تو اطلاع دهند، سپس درباره اين طبقه مستمند چنان رفتار كن كه روز ديدار با خداوند سبحان معذور و سر بلند باشى ؛ زيرا اين طبقه از ديگر مردم جامعه به انصاف و عدل و محبت نيازمنديرند و حقوق همه مردم و طبقات جامعه را چنان ادا كن كه در نزد خدا معذور و سر بلند باشى . (757)
764. سفارشات به فرزند خود امام حسن (ع)
اعلم اءن امامك طريقا ذا مسافة بعيدة و مشقد شديده و اءنه لا غنى بك فيه عن حسن الارتياد، و قدر بلاغك من الزاد مع خفة الظهر، فلا تحملن على ظهرك فوق طاقتك ، فيكون ثقل ذلك و بالا عليك ، و اذا وجدت من اءهل الفاقة من يحمل لك زادك اءلى يوم القيامة ، فيوافيك به غدا حيث تحتاج اءليه فاغتنمه و حمله آياه و اءكثر من تزويده و اءنت قادر عليه ، فلعلك تطلبه فلا تجده ، و اغتنم من استقرضك فى حال غناك ليجعل قضاءه لك فى يوم عسرتك
بدان پيش روى تو راهى است بس دور و داراى مشقت شديد و تو از جستجوى شايسته در چگونگى اين راه و مقدار توشه كافى و پشتى سبكبار بى نياز نيستى ، پس بار بيش از طاقت بر پشت خود حمل مكن كه سنگينى آن وبال گردنت باشد و اگر از مستمندان كسى را پيدا كردى كه از طرف تو توشه اى به قيامت ببرد و در ان روز در موقع احتياج آن را به تو برساند، وجود او را غنيمت بشمار و بار را به او بسپار و هر چه بتوانى در فراوان كردن كه از تو وامى بخواهد و تو توانايى زاد و توشه او بكوش ، شايد روزى جستجويش كنى و او را نيابى و هر كس آن را نداشته باشى ، وجود او را غنيمت بشمار و نيازش را برطرف كن تا در روز دشوارى آن را به تو اداء كند. (758)
765. دو خصلت غير قابل اعتماد
لا ينبغى للعبد اءن يثق بخصلتين : العافية ، و الغنى . بينا تراه معافى اذ سقم ، و بينا تراه غنيا اذ افتقر
بنده را نشايد كه به دو خصلت اعتماد كند: تندرستى و توانگرى ؛ زيرا در حالى كه او را تندرست مى بينى ، ناگهان بيمار مى شود و در حالى كه توانگرش مى بينى ، ناگهان تهيدست مى گردد. (759)
766. توانگرى و فقر حقيقى
الغنى و الفقر بعد العرض على الله .
توانگرى و تهيدستى بعد از عرضه شدن اعمال انسان در پيشگاه خدا معلوم مى شود. (760)
767. آثار توانگرى و مال
الغنى فى الغربة وطن ، و الفقر فى الوطن غربةٌ
توانگرى غير آقا را آقايى مى بخشد، مال ، ناتوان را نيرومند مى سازد. (761)
768. وظيفه ثروتمندان
من آتاه الله مالا فليصل به القرابة وليحسن منه الضيافة
هر كه را خداوند به او مال و ثروتى بخشيده ، بايد به خويشاوندانش كمك كند و مهمانى بدهد. (762)
769. بخشنده خجل
اءلا و اءن اعطاء المال فى غير حقه تبذير و اءسراف ، و هو يرفع صاحبه فى الدنيا و يضعفه فى الاخرة
آگاه باشيد كه بخشش مال نابجا، تبذير و اسراف است . اين كار ممكن است در دنيا باعث سربلندى بخشنده باشد؛ اما در آخرت موجب سرافكنداش مى گردد. (763)
770. نكوهش ثروت اندوزى

الحرفة مع العفة ، خير من الغنى مع الفجور
کسب با عفت و پاکدامنی از توانگری با گناه بهتر است . (764)
771. زیانکارترین مردم
اءن اءخسر الناس صفقة و اءخيبهم سعيا، رجل اءخلق بدنه فى طلب ماله ، لم تساعده المقادير على ارادته ، فخرج من الدنيا بحسرته ، و قدم على الاخرة بتبعته
زیانکارترین مردم در معامله و نومیدترین آنها در سعی و تلاش ، کسی است که برای کسب مال دنیا تن خود را فرسوده کرده و مقدارت هم او را برخواستهاش یار نگشته که با حسرت از دنیا رفته و زر مالش را به آخرت برده است . (765)
772. نابود شدن ثروت اندوزان
یا كميل ! هلك خزان الاموال و هم اءحياء و العماء باقون ما بقى الدهر؛ اءعيانهم مفقودة ، و اءمثالهم فى القلوب موجودة
ای کمیل ! ثروت اندوزان نابود شدند در حالی که در صف زندگان اند؛ ولی دانشمندان زنده اند تا روزگار باقی است و بدن های شان از میان مردم بیرون رفته ، ولی نمونه های عالی آنان در دل ها موجود است . (766)
773. نتیجه دریغ از کار نیك
اءذا بخل الغنى بمعروفه باع الفقير آخرته بدنياه
هرگاه توانگر از کار نیك دریغ کرد و به مصرف شایسته صرف نکرد، فقیر هم آخرتش را به دنیا بفروشد. (767)
774. زندگی پیشوای عادل
اءن الله تعالى فرض على اءئمه العدل اءن يقدروا اءنفسهم بضعفة الناس ، كيلا يتبيغ بالفقير فقرة !
همانا خداوند بر پیشوایان عدالت گستر واجب کرده که زندگانی خویشتن را با توده مردم هم اندازه کنند تا برای فقیران تنگدستی و نداری زشت نباشد. (768)
توانگری و پیروزی
775. شکست حقیقی
ما ظفر من ظفر الاثم به ، و الغالب بالشر مغلوب
توسل به) بدی چیره گردد (در حقیقت) شکست)کسی که باگناه به پیروزی دست یابد پیروز نیست و کسی که با خورده است . (769)
776. رستگاران
اءيها الناس ! شقوا اءمواج الفتن بسفن النجاة ، و عرجوا عن طريق المنافرة ، و ضعوا تيجان المفاخرة . اءفلح من نهض بجناح ، اءو استسلم فاءراح.
ای مردم ! شما امواج آشوب را از طریق کشتی های نجات بشکافید، از راه ایجاد و اختلاف منحرف گردید. تاج های افتخار را کنار بگذارید. کسی که به وسیله بال پرواز کند و یا سکوت کند و گوشه ای بنشیند پیروز می شود. (770)
777. شنیدن زنگ خطر
رحم الله امراء سمع حكما فوعى ، ودعى اءلى رشاد فدناء و اءخذ بحجزة هاد فنجا
رحمت خدا بر آن کس که حکمی را شنید و آن را حفظ و رعایت کرد و به راه راست فراخوانده شد و به آن نزدیك گشت و کمربند راهنما را گرفت و نجات یافت . (771)
778. بزرگ ترین توانگری
الغنى الاكبر الياس عما فى اءيدى الناس
بزرگ ترین توانگری ، چشم نداشتن به دستم مردم است . (772)
779. مرگ بهتر از ذلت
المنية و لا الدنية ! و التقلل و لا التوسل
(773) !مرگ آری ، ذلت و پستی هرگز، کم خواهی آری ، دست سوی این و آن دراز کردن هرگز
780. رمز پیروزی
الظفر بالحزم ، و الحزم باجالة الراى ، و الراى بتحصين الاسرار
پیروزی در سایه دوراندیشی و احتیاط است ، احتیاط به تفکر، و تفکر به حفظ اسرار است . (774)
2. عمر

781. عمر مقدر شده !
اعلم يقينا اءنك لن تبلغ اءملك ، و لن تعدو اءجلك و اءنك فى سبيل من كان قبلك
يقين بدان كه هرگز به آرزويت نمى رسى و هرگز بيش از اجلت عمر نمى كنى و تو همان راهى را مى پويى كه پيشينيانت پيمودند. (775)
782. غنيمت شمردن عمر
قرنت الهيبة بالخيبة ، والحياء بالحرمان ، والفرضه تمر مر السحاب ، فانتهزوا فرص الخير
هيبت ، قرين نوميدى است و كم رويى قرين محروميت و بى نصيبى ، و فرصت به شتاب ابر مى گذرد، پس فرصت هاى شايسته را مغتنم شماريد. (776)
783. گذشت عمر
!ما اءسرع الساعات فى اليوم ، و اسرع الايام فى الشهر، و اسرع الشهور فى السنة ، و اءسرع السنين فى العمر
!چه زود مى گذرد ساعات روز و روزهاى ماه و ماه هاى سال و سال هاى عمر (777)
784. كوتاه شدن عمر
لا يعمر معمر منكم ، يوما من عمره ، الا بهدم آخر من اءجله
. عمر هيچ كس از شما اضافه نشود مگر با نابودى روزى از مدت زندگى اش (778)
785. مغتنم شمردن فرصت عمر
اءضاعد الفرصة غصة .
. از دست دادن فرصت ، غصه (و گلوگيرى) است (779)
786. مدت عمر
العمر الذى اءعذر الله فيه الى ابن آدم ستون سنة
. مدت عمرى كه خداوند در آن عذر آدمى را مى پذيرد، شصت سال است (780)
787. هدر دادن عمر
اءين الذين عمروا فنعموا، و علموا ففهموا، اءنظروا فلهوا، و سلموا فنسوا! اءمهموا طويلا، و منحوا جميلا!؟
كجايند كسانى كه خداوند عمرشان داد و درناز و نعمت زيستند و علم آموخته شدند و فهم و دانايى يافتند و مهلت داده شدند و بهغفلت گذارندند و سلامتى داده شدند و فراموش كردن ! مهلت زيادى به آنها داده شد و احسان و نيكويى ديدند؟(781)
788. عمر هر چيز
اءن لكل شى ء مدة و اءجلا
. هر چيزى را مدتى است و پايانى (782)
789. حجت عمر
! فيالها حسرة على كل ذى غفلة اءن يكون عمره عليه حجة ، و اءن تودبه اءيامه اءلى الشقوة
دريغا بر غافلى كه عمرش بر او حجت باشد و دوران زندگانى اش اورا به سوى بدبختى براند. (783)
3. عافيت

790. طلب خير و خوبى از خدا
فى وصيته لا بنه عليه السلام -: و اءكثر الاستخارة
. در وصيت خود به فرزندش مى فرمايد: از خدا بسيار طلب خير كن (784)
791. سازش با بيمارى
امش بدائك ما مشى بك .
تا زمانى كه بيمارى با تو مى سازد تو نيز با آن بساز. (785)
792. درشتى و نرمى به هم در به است
اذا كان الرفق خرقا كان الخرق رفقا. ربما كان الدواء داء، و الداء دواء.
درد و بيمارى باشد و (هرگاه به جاى نرمى ، خشونت لازم باشد، خشونت (عين) نرمى است ، بسا دارو كه (مايه بسا درد و بيمارى ، كه خود دارو مى باشد. (786)
793. سخن على عليه السلام در پايان عهدنامه
فى ختام كتابه للاشتر لما ولاه مصر -: اءنا اءسال الله بسعة رحمته ، و عظيم قدرته على اءعطاء كل رغبة .. اءن يختم لى و لك بالسعادة و الشهادة

امام علی علیه السلام ، در پایان عهدنامه خود، به مالك اشتر می فرماید: من از خداوند، به رحمت گسترده و قدرت عاقبت من و تو را به سعادت و شهادت ختم ... عظیمش بر برآوردن هر خواهش و مطلوبی ، مساءلت دارم که فرماید. (787)
794. امان از تیرهای روزگار
اءن الدهر موتر قوسه ، لا تخطی سهامه ، و لا توسی جراحه . یرمی الحی بالموت ، و الصحیح بالسقهم ، و الناجی بالعطب
روزگار زه کمان خود را بسته است ، تیرهایش خطا نرود و زخم هایش درمان نشود، زنده را هدف تیر مرگ قرار می دهد و تندرست را آماج تیر بیماری و نجات یافته را هدف تیر هلاکت . (788)
795. طلب عافیت
نحمده علی ما کان ، و نستعینه من اءمرنا علی ما یکون ، و نساله المعافاة فی الادیان ، کما نساله المعافاة فی الابدان
خدا را برای آن چه عطا فرموده ستایش می کنیم و در کارهای خود از او یاری می جوییم و عافیت و سلامت در دین و عقیده را زا او می طلبیم ، همچنان که سلامت بدن ها را از او خواستاریم . (789)
796. نعمت وبلای حقیقی
ما خیر بخیر بعده النار، و ما شر بشر بعده الجنة ، و کل نعیم دون الجنة فهو محقور، و کل بلاء دون النار عافیة
خیری که در پی آن آتش بود خیر نتوان شمرد و شری که در پس آن بهشت باشد شر نیست . هر نعمتی جز بهشت ناچیز است و هر بلایی جز آتش عافیت . (790)
797. دو نعمت زایل
لا ینبغی للعبد اءن یثق بخصلتین : العافیه ، و الغنی ، بینا تراه معافی ، اذ سقم ، و بینا تراه غنیا، اذ افتقر
بنده را نسزد که به دو چیز اعتماد کند: عافیت و توانگری ، زیرا در حالی که او را سالم می بینی ناگهان بیمار می شود و در حالی که توانگرش می بینی ناگهان به فقر دچار می گردد. (791)
798. فرجام کار
اءن اءتاکم الله بعافیه فاقبلوا، و اءن ابتلیتم فاصبروا، فان العاقبه للمتقین.
اگر خداوند به شما عافیتی داد، بپذیرید و اگر مبتلا شدید، شکیبایی ورزید، زیرا فرجام از آن پرهیزگاران است . (792)
799. محاسن بیماری
لبعض اءصحابه فی علة اعتلها :- جعل الله ماکان من شکواك حطا لسیئاتك ، فان المرض لا اءجر فیه ، و لکنه یحط السیئات ، و یحتها حت الاوراق . و انما الاجر فی القول باللسان ، و العمل بالایدی و الاقدام ، و اءن الله سبحانه یدخل بصدق النیة و السریرة الصالحة من یشاء من عباده الجنة.
امیرالمومنین امام علی علیه السلام به یکی از اصحاب خود که به مرضی مبتلا شده بود، چنین فرمود:
خداوند آن چه را که از این بیماری عارض تو گردانیده موجبی برای فرور ریختن گناهانت قرار داده است که همانا بیماری برای انسان اجر و مزدی در بر ندارد، لیکن گناهان را پایین می آورد و آن ها را به مانند فرو ریختن برگ از درختان فرو می ریزد.
جز این نیست که مزد در برابر گفتار با زبان و عمل با دست ها و گام ها است .
همانا خدای سبحان هر یك از بندگانش را که اراده کند به واسطه درستی نیت و اندیشه صالح و پسندیده ای که دارا بوده به بهشت داخل می کند. (793)
4. خرد و تفکر

وصف خرد و عقل
800. سودمندترین دارایی
لا مال اعود من العقل .
هیچ دارایی سودمندتر از خرد نیست . (794)
801. بهترین دانش
لا علم کالتفکر.
هیچ دانشی همانند تفکر (و اندیشه برای کسب حقایق) نیست . (795)
802. چونان آیینه ای صاف

الفكر مراة صافية .
اندیشه ، آیینه ای است صاف و شفاف . (796)
803. شمشیر برنده
العقل حسام قاطع .
خرد، شمشیری برنده است . (797)
804. سرشارترین توانگری
اءن اغنی العقل ، و اءكبر الفقر الحمق
سرشارترین توانگری ، خردمندی است و بزرگ ترین تهیدستی نابخردی است . (798)
805. نيك انديشی
اءفق اءيها السامع من سكرتك و استيقظ من غفلتك و اختصر من عجلتك ، و اءنعم الفكر فيما جاءك علی لسان النبی الامی صلی الله عليه و آله ما لا بد منه و لا محيص عنه
پس بیدار شو ای شنونده ! و به خود آی از آن مستی كه تو را از تو ربوده و از غفلتی كه تو را در خود فرو برده است و از شتاب و حرص و آز در امور دنیوی (بیش از نیازهای ضروری) كم كن و خوب بیاندیش در آنچه كه به زبان پیامبر امی صلی الله علیه و آله به تو رسیده است ، اموری كه چاره و گریز از آن ها امكان پذیر نیست .
(799)
806. بالاترين دوراندیشی
لا عقل كالتدبیر.
هیچ عقل و دارتی مانند دوراندیشی نیست . (800)
807. میزان خرد
رسولك ترجمان عقلك ، و كتابك اءبغل ما ينطق عنك !
فرستاده تو بازگو كننده خرد توست و نامه ات رساترین سخنگوی توست . (801)
808. نگهداری خرد
فرض الله ... ترك شرب الخمر تحصینا للعقل
خداوند واجب فرمود... ترك شرابخواری را به منظور نگهداری خرد. (802)
809. خفتن عقل
نعوذ باللله من سبات العقل ، و قبح الزلل
پناه می بریم به خدا، از خفتن عقل و زشتی لغزش . (803)
810. حسود خرد
عجب المرء بنفسه احد اءحد حساد عقله
خود پسندی انسان یكی از حسودان خرد اوست . (804)
811. كشتارگاه های خرد
اءكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع
بیش ترین كشتارگاه های خرد، در پرتو درخشندگی طمع هاست . (805)
812. علت غفلت از خرد
اعلموا اءن الامل يسهی العقل ، و ينسی الذكر
بدانید كه آرزو، خرد را دچار غفلت می سازد و یاد خدا را به فراموشی می سپارد. (806)
813. نیمی از خردمندی
قلة العيال اءحد اليسارين ، التوادد نصف العقل ، الهم نصف الهرم
كمی عیال یكی از دو راحتی است ، واظهار مودت و دوستی با همگان نیمی از خردمندی است و اندوهباری نیمی از (شكست) پیری است . (807)
814. هر سخن جایی و هر نكته مكانی دارد!
لا خير فی الصمت عن الحكم ، كما اءنه لا خير فی القول بالجهل
لب فرو بستن از گفتار حكیمانه خوب نیست ، چنان كه سخن گفتن از روی نادانی خوبی ندارد. (808)
اوصاف خردمندان
815. پندپزیری خردمند

اءن العاقل يتعظ بالاداب ، و البهائم لا تتعظ اءلا بالضرب !
خردمند با آداب پند می پذیرد؛ اما چهار پایان پند نپذیرند جز با کتك ! (809)
816. نشانه خردمند
اءذا تم العقل نقص الكلام
چون خرد كامل شود، سخن كم گردد. (810)
817. انسان با بصيرت
اءنما البصير من سمع فتفكر، و نظرش فاءبصر، و انتقع بالعبر، ثم سلك جددا واضحا يتجنب فيه الصرعة فی المهاوی
جز اين نيست كه انسان بينا كسى است كه بشنوند و در آن بيانديشد و نظر كند و بينا شود و از تجارب دنيا بهره گيرد، سپس در راه راست و روشن حركت كند و از سقوط در سيه چال ها، و از گمراهى در گژراهه ها بپرهيزد. (811)
818. سيراب شدن از درياى دانش
من فهم علم غور العلم ؛ و من علم غور العلم صدر عن شرائع الحكم.
كسى كه فهم دارد، از عمق حقايق علمى آگاه مى شود و كسى كه از عمق حقايق آگاه شود، از دريايى احكام سيراب مى گردد. (812)
819. خردمندان عبرت پذيرند!
رحم الله امرا تفكر فاعتبر، و اعتبر فابصر، فكان ما هو كائن من الدنيا عن قليل لم يكن ، و كاءنما هو كائن من الاخره عما قليل لم يزل
خدا رحمت كند مردى را كه انديشيد و عبرت اندوخت و از عبرت اندوخته بينايى يافت ، آنچه كه از دنيا وجود دارد پس از اندك زمانى گويى وجود نداشته است و گويى آنچه را كه از آخرت وجود دارد، پس از اندك زمانى ، پس از مرگ) ابدى است . (813)
820. توصيف خردمند و جاهل
. فقيل : فصف لنا الجاهل ، فقال : قد فعلت . قد سئل عن العاقل فقال عليه السلام -: هو الذى يضع الشى ء مواضعه
على عليه السلام در پاسخ به اين پرسش كه خردمند كيست ؟فرمود: خردمند كسى است كه هر چيزى را در جاى خود به كار برد.
عرض شد: نادان را براى ما توصيف فرما!
فرمود: توصيف كردم . (814)
821. سفر خردمندان
ليس للعاقل اءن يكون شاخصا الا فی ثلاث : مرمة لمعاش ، اءو خطوة فی معاد، اءو لذة فی غير محرم
خردمند را شايسته نيست كه سفر كند مگر براى يكى از سه مقصد: اصلاح امور زندگى ، تحصيل توشه آخرت و لذت بردن بر وجه حلال . (815)
822. خبرنگاران زياد، خردمندان اندك
اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعايه لا عقل رواية ، فان رواة العلم كثير، و رعاته قليل
هرگاه خبرى شنيديد با عقل بسنجيد و به روايت آن بسنده نكنيد، زيرا راويان دانش بسيارند؛ اما نظر كنندگان در آن اندك . (816)
823. صندوق راز خردمند
. صدر العاقل صندوق سره
سينه خردمند، صندوق راز اوست . (817)
824. برابر پيوند با دانايان
. قطيعة الجاهل تعدل صلة العاقل
بريدن از نادان ، برابر پيوند با داناست . (818)
توصيف نادان
825. صرف نيكى در موردش
ليس لواضع المعروف فی غير حقه ، و عند غير اءهله ، من الحظ فيما اءتى اءلا محمدة اللئام ، و ثناء الاشرار، و مقالة الجهال ، مادام منعما عليهم.

برای ان که نیکی ها را در غیر موردش و در اختیار غیر اهلش قرار دهد، بهره ای جز ستایش انسان های پست و درود گفتن ناکسان و گفتار نادانان نیست ، و این ها نیز تا وقتی که به آن ها بخشش می کند، می باشد. (819)
826. دل احمق در زبانش است !
قلب الاحمق فی فیه ، و لسان العاقل فی قلبه
دل احمق در دهان اوست و زبان خردمند در دل اوست . (820)
827. مردم بی خرد
الناس منقوصون مدخولون اءلا من عصم الله : سائلهم متعنت ، و مجیبهم متکلف ، یکاد اءفضلهم رایا یرده عن فضل رااءیه الرضا و السخط.
مردم کوته اندیش و کم خردند مگر آن کس که خداوند مصونش بدارد، پرسش کننده شان آزار دهنده است و پاسخ دهنده شان از علم بی بهر اگر در میانشان صاحب رااءی و اندیشه ای هم باش ، خشم و خشنودی (و حب و بغضش) او را از اظهار رااءی درست باز می دارد. (821)
828. مزاح و کاستی عقل
ما مزح امرو مزحة الا مج من عقله مجة
هیچ کس مزاحی نکرد، مگر این که اندکی از عقل او کاسته شد. (822)
829. سستی خرد
فی ذم اءهل الصرة بعد وقعة الجمل -: اءرضکم قریبة من الماء، بعیدة من السماء. خفت عقولکم ، و سفهت حلومکم ، فانتم غرض لنابل ، و اءکلة لاکل ، و فریستة لصائل
در نکوهش بصریان بعد از جنگ جمل فرمود: سرزمین شما به آب دریا نزدیك و، آسمان دور است ، مردمانی سبك سر و سست خردید؛ از این رو، آماج هر تیرانداز و لقمه هر خورنده و طعمه هر درنده ای قرار بگیرید. (823)
830. اسیر هوسرانی
کم من عقل اءسیر تحت هوی اءمیر
چه بسیار خردی که اسیر هوسرانی امیری است . (824)
831. کم خردترین مردم
اءیتها النفوس المختلفة ! و القلوب المتشتتة ! الشاهدة اءبدانهم ، و الغائبة عنهم عقولهم ، اءنتم تنفرون عنه نفور المعزی من و عوعة الاسد!
ای جان های گونه گون و دل های پراکنده ! همانان که پیکرهایشان حاضر و پیداست و خردهایشان از آنان غایب است ! شما را با مهر و محبت به سوی حق می برم ؛ اما شما از آن می رمید؛ همچون رمیده بره از نعره شیر. (825)
832. بدبخت حقیقی
فاءن الشقی من حرم نفع ما اءوتی : العقل و التجربة ...
همانا بدبخت کسی است ، که از منافع خرد و تجربه محروم باشد. (826)
833. نشانه کم عقلی
من الخرق المعاجلة قبل الامکان ، و لاناة بعد الفرصة
از کم خردی شخص است ، شتاب کردن در چیزی پیش از امکان آن ، و از دست دادن چیزی پس از رسیدن فرصت آن . (827)
834. آفات بی توجهی به عقل
من عشق شیئا اءعشی بصره و اءمرض قلبه ، فهو ینظر بعین غیر صحیحة و یسمع باذن غیر سمیعة ، قد خرقت الشهوات عقله ، و اءماتت الدنیا قلبه ، و ولهت علیها نفسه ، فهو عبد لها
هر کس که به چیزی عشق ورزد، چشمش نابینا و دلش بیمار گردد؛ یعنی با دیده نادرست به آن می نگرد و با گوش ناشنوا (ی حقایق) آن را می شنود. شهوت ها عقلش را از میان می برند و دنیا دلش را می میراند و او را شیفته خو می سازد و او بنده دنیا می گردد. (828)
نتایج تفکر و خردورزی
835. زیان و سود
فاءن کان له مضی فیه ، واءن !الناظر بالقلب ، العامل بالبصر یکون مبتدا عمله اءن یعلم : اءعمله علیه اءم له ؟ کان علیه وقف عنه

کسی که چشم دل را گشوده و از روی بصیرت کاری را انجام می دهد، باید پیش از انجام آن بداند که آن کار به زیان اوست یا به سودش که اگر به سود اوست ان را به جا بیاورد و اگر به زیانش باشد ترک نماید. (829)

836. بینایی در پناه تفکر
من تفکر اءبصر.
کسی که فکر کند بیناتر خواهد بود. (830)
837. نتیجه اندیشیدن
ثمرة التفریط الندامة و ثمرة الحزم السلامة
. نتیجه نیاندیشیدن و کوتاهی کردن در کار، پشیمانی و ثمره دور اندیش و احتیاط سلامتی است (831)
838. نجات با عقل
ما استودع الله امراء عقلا الا استنقذه به یوما ما!
خداوند هیچ کس را عق و خرد نداد جز این که روزی با آن ، وی را از هلاکت نجات داد. (832)
839. خرد و اندیشه
لیست الرویه کالمعاینة مع الابصار، فقد تکذب العیون اهلها، و لا یغش العقل من استنصحه
کشف امور، دیدن با چشم نیست ، چه بسا چشم ها به صاحب خود دروغ نشان می دهد؛ ولی خرد به کسی که از وی نصیحت بخواهد غش و خیانت نمی کند. (833)
840. فهمیدن در گروی تفکر
اءخضروا اذان قلوبکم تفهموا
گوش های دل هایتان را آماده کنید تا بفهمید. (834)
841. حصول پیروزی
الظفر بالحزم ، و الحزم باجالة الرای ، و الرای بتحصین الاسرار
. پیروزی با دور اندیش به دست می آید و دور اندیش با رایزنی و راءی با راز داری (835)
842. دوست صمیمی انسان
. لا یغش العقل من استنصحه
خرد، به کسی که از او راهنمایی بخواهد خیانت نمی کند. (836)
843. اندیشیدن در احوال ملت های پیشین
-: فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام
یا بنی ! اءنی و اءن لم اءکن عمرت عمر من کان قبلی ، فقد نظرت فی اءعمالهم ، و فکرت فی اءخبارهم ، و سرت فی آثارهم ؛ حتی عدت کاءحدهم ، بل کاءنی بما انتهی اءلی من اءمورهم قد عمرت مع اءولهم اءلی اخرهم
امام علی علیه السلام در وصیت اش به امام حسن علیه السلام فرمود: فرزندم ! من هر چند به مقدار گذشتگان عمر نکرده ام ، اما در اعمال آنان دقت کرده ام و در اخبار آنان کنجکاوی نموده ام ، در آثار آنان قدر گردش کرده ام که در ردیف آنان شمرده شده ام ، بلکه تو گویی که کارهای آن ان به من منتهی شده است ، من با همه آنان زندگی کردم . (837)
844. نمایان شدن حق و باطل
کفاك من عقلك ما اءوضح لك سبل غیك من رشدك
از خردت تو را همین بس ، که راه و بیراه را بر تو روشن سازد. (838)
5. روزی

845. انواع روزی
الرزق رزقان : رزق تطبه ، و رزق یطلبك ، فان اءنت تاته اءتاك
روزی بر دو گونه است : یك روزی که تو در پی آنی و روزی دیگری که آن در پی تو است و اگر تو سراغش نروی او خود نزد توآید. (839)
846. تضمین روزی
عیاله الخلائق ، ضمن اءرزاقهم ، و قدر اءقواتهم ...
. مردم نانخورهای خدایند خداوند روزی آن ها را ضمانت و خوراکشان را مقدر کرده است (840)

847. حکمت کاهش و افزایش روزی

قدر الارزاق فکثرها و قللها، و قسمها علی الضیق و السعة فعدل فیها لیبتلی من اعراد بمیسورها و معسورها، و لیختبر بذلك الشکر و الصبر من غنیها و فقیرها

روزی ها را مقدر فرموده و آن گاه آن ها را زیا و کم و به تنگی و فراخی عادلانه تقسیم کرد، تا هر که بخواهد به وسعت روزی و یاتنگی آن بیازماید و از این طریق سپاسگزاری و شکیبایی توانگر و تهیدست را به آزایش گذارد. (841)

848. ورودی مرگ و روزی

قیل له علیه السلام : لو سد علی رجل باب بیته و ترك فیه ، من اعین کان یاءیته رزقه ؟فقال علیه السلام : من حیث یاءتیه اعجله

به امام علی علیه السلام عرض شد: اگر در خانه کسی را به رویش ببندند و تنها رهایش کنند، روزی اش از کجا به او می رسد؟فرمود: از همان جا که مرگش می رسد. (842)

849. میانه روی در طلب روزی

خذ من الدنیا ما اءتاك ، و تول عما تولی عنك ، فان اءنت لم تفعل فاءجمل فی الطب

از دنیا آن چه به تو رسد برگیر و آن چه را به تو پشت کرده است رها کن ، و اگر چنین نمی کنی دست کم در طلب دنیا راه اعتدال بپوی . (843)

850. روزی و خداشناسی

اءیها المخلوق اسوی ! و المنشاء المرعی فی ظلمات الارحام ، و مضاعفات لاستار. بدئت من سلالد من طین تو وضعت فی قرار مکین ، الی قدر معلوم ، و اءجل مقسوم . تمور فی بطن اءمك جنینا لا تحیر دعاء و لا تسمع نداء؟! ثم اءخرجت من مقرك اءلی دار لم تشهدها، و لم تعرف سبل منافعها. فمن هداك لا جترار الغذاء من ثدی اءمك ؟و اءعرفك عند الحاجة مواضع طلبك و اءرادتك ؟!

ای انسانی که در کمال اعتدال و تناسب آفریده شده ای و در تاریکی های زهدان ها و پرده های تو در تو شکل گرفته و پرورده شده ای ! آفرینشت از عصاره گل آغاز شد و در جایگاهی آرام و امن (زهدان مادر) تا زمانی مشخص و مهلتی تعیین شده نهاده و نه آوازی را می شنوی . آن گاه از قرارگاه خود به سرای بیرون آورده شدی که آن را ندیده ای و راه های کسب سود و منافع آن را نمی دانی . چه کسی تو را به مکیدن شیر از پستان مادرت راهنمایی کرد؟و چه کسی جایگاه های طلب و خواستن را به تو آموخت؟! (844)

851. راضی به روزی خدا

من رضیی برزق الله لم یحزن علی مافاته

کسی که به آن چه خدا روزی اش قرار داده راضی شود، بر آن چه از دست داده غمناك نشود. (845)

852. روزی مقدر است

من لم یعط قاعدا لم یعط قائما

آن روزی که بی کوشش به کسی عطا نشود، با کوشش هم به او داده نمی شود. (846)

853. بی نیازی از مردم

من و صیته لا بنه الحسن -: اءن استطعت اءلا یکون بینك و بنی الله ذو نعمة فافعل فانك مدرك قسمك و آخذ سهمك ، و اءن الیسیر من الله سبحانه اءعظم و اءکرم من الکثیر من خلقه و اءن کان کل منه

امام علی علیه السلام در وصیت خود به فرزند بزرگوارش امام حسن علیه السلام فرمود: اگر توانی کاری کنی که از کسی جز خداوند نعمتی به تو نرسد، چنین کن ؛ زیرا تو به قسمت خویش خواهی رسید و سهم و نصیب خود را خواهی گرفت ؛ و البته روزی اندکی که از سوی پروردگار پاك رسد برتر و ارزشمندتر است ا زنعمت بسیاری که از آفریدگان او به تو رسد؛ گرچه همه چیز از او است . (847)

854. ضمانت روزی هر کس و هر چیز

فهذا غراب و هذا عقاب ، و هذا حمام و هذا نعام . دعا کل طائر باسمه ، و کفل له برزقه

این کلاغ است و آن عقاب است ، این کبوتر است و آن شتر مرغ ، هر مرغی را به نامش خوانده و روزی او را ضمانت کرده است . (848)

855. زیاد و کم شدن روزی

قسم اءرزاقهم ، و اءحصی آثارهم و اءعمالهم ، و عدد اءنفسهم

خداوند روزی های آنان را تقسیم کرد و آثار و اعمال و تعدادشان را شمار کرد. (849)

856. ضمانت روزی مورچه

اءنظروا اءلی النملة فی صغر جثتها و لطافة هیئتها، لا تكاد تنال بلحظ البصر... مكفول برزقها، مرزوقه بوفقها، لا یغفلها المنان ، و لا یحرمها الدیان ، ولو فی الصفا الیابست و الحجر الجامس !
به این مورچه بنگرید كه با آن همه كوچكی و ظرافت اندام كه تقریبا به چشم نمی آید... روزی اش تضمین شده و به فراخور حالش روزی او می رسد؛ خداوند منان و بخشنده از او غافل نیتس و پروردگار جزادهنده او را نیز محروم نساخته است . اگر چه در دل تخته سنگی سیاه و خشك و یا در میان صخره ای سخت باشد. (850)
857. غم روزی مخور!
یابن آدم ! لا تحمل هم یومك الذی لم یاءتك علی یومك الذی قد اءتاك ؛ فانه اءن یك من عمرك یاءت الله فیه برزقك
ای پسرم آدم ! غصه رزق آن روزی كه نیامده بر آن روزی كه آمده ، اضافه نكن ؛ چرا كه اگر عمرت باشد (روزی ات را خداوند در آن روز خواهد داد و (و اگر نباشد چرا اندوه خوری ؟ (851)
858. روزی همانند قطرات باران است !
اءن الامر ینزل من السماء اءلی الارض كقطرات المطر الی كل نفس بما قسم لها من زیادة اءو نقصان ، فان راءی اءحدكم لا خیه غفیرة فی اءهلا اءو مال اءو نفس تكون له فتنة
همانا بهره هر كسی ، همچون قطره های باران كه از آسمان به زمین فرود می آید، به هر كس كم و بیش آن چه سهم او است می رسد. پس ، اگر یكی از شما در خانواده یا مال با وجود برادرش اندك فزونی دید، نباید مایه فتنه او شود. (852)
859. دو گانگی روزی
الرزق رزقان : طالب و مطلوب . فمن طلب الدنیا طلبه الموت ، حتی یخرجه عنها؛ و من طلب الاخرة طلبته الدنیا، حتی یستوفی رزقه منها.
روزی بر دو گونه است آن كه بجوید و آن كه بجویندش . پس ، كسی كه دنیا را بجوید مرگ در جستجوی او برآید تا او را از این جهان بیرون كند و كسی كه آخرت را بجوید دنیا در طلب او برآید تا او روزی كامل خود را از او باز ستد. (853)
860. كاستن روزی در اثر مصرف آن
لا تجددله زیادة فی اءكله ، اءلا بنفاد ما قبلها من رزقه ...
هر كس هر بار غذایی می خورد از آن روزی كه برایش مقدر شده به همان مقدار كاسته می شود. (854)
861. استغنای طبع
طوبی لمن لزم بیته ، و اءكل قوته ، و اشتغل بطاعة ربه
خوشا به حال كسی كه ملازم خانه خود باشد و قوت خود را بخورد و به اطاعت پروردگارش مشغول باشد. (855)
862. روزی به تمام بندگان
سئل علیه السلام : كیف یحاسب الله الخلق علی كثرتهم ؟فقال علیه السلام -: كما یرزقهم علی كثرتهم ، فقیل : كیف كمال یرزقهم و لا یرونه : یحاسبهم و لا یرونه ؟فقال علیه السلام
از امام علیه السلام سوال شد: چگونه خداوند از بندگانش با كثرتشان محاسبه می كند؟فرمود: همان گونه كه آنان را با كثرتشان روزی می دهد.
سپس پرسیده شد: چگونه آن ها را محاسبه می كند، در حالی كه آن ها او را نمی بینند؟فرمود: همان طور كه آن ها را روزی می دهد در حالی كه او را نمی بینند. (856)
863. شرط شریك
شاركوا الذی قد اءقبل علیه الرزق ؛ فانه اءخلق للغنی و اءجدر باقبال الحظ علیه
باكسی شریك شوید كه روزی به او روی آورده ؛ زیرا او به توانگری سزاوارتر و روی آوردن بهره به او شایسته تر است . (857)
864. روزی مقدر
یا بن آدم ! الرزق رزقان : رزق تطبه . و رزق یطلبك ، فان لم تاته اءتاك . فلا تحمل هم سننت علی هو یومك ! كفاك كل یوم علی ما فیه ؛ فان تكن السنة من عمرك فان الله تعالی سیوتیك فی كل غد جدید ما قسم لك ؛ و اءن لم تكم السنة من عمرك فما تصنع بالهم فیما لیس لك ؛ و لن یسبقك اءلی رزقك طالب ، و لن یغلبك علیه غالب ، و لن یبطی عنك ما قد قدر لك
ای فرزند آدم ! روزی دو نوع است : یكی روزی كه تو در جستجوی آن هستی و دیگر آن كه او در جستجوی توست كه اگر به دنبال آن نروی او به سراغت خواهد آمد.
بنابراین غصه سال را بر اندوه امروز اضافه مكن ؛ زیرا برای تو اندوه همان روزی كه در آن هستی ، كافی است

. پس اگر سال آینده جزء عمرت باشد، خداوند هر روز تازه ، روزی تازه می دهد و اگر جزء عمرت نباشد، پس چرا غم و اندوه چیزی را بخوری که مربوط به تو نیست . (اگاه باش) که کسی پیش از تو به روزی تو نخواهد رسید و آن را از دست تو بیرون نتواند آورد، و آن چه برایت مقدر شده هرگز تاءخیر نخواهد افتاد. (858)

865. روزی مقرر است .

اءنك لست بسابق اءجلك ، و لا مرزوق ما ليس لك

به راستی مرگ تو ازمدت معلوم و مقرر جلو نخواهد افتاد و آن چه از روزی که برای تو مقرر نشده به تو نخواهد رسید. (859)

866. راه زیاد شدن روزی

. استنزلوا الرزق بالصدقة

روزی را با دادن صدقه فرود آورید. (860)

867. رزاق زندگان

. من عاش فلعيه رزقه

. هر کس که زنده باشد، خدای بزرگ روزی او را عهده دار شده است (861)

868. روزی معنوی

قلوب رائدة لارزاقها، في مجللات نعمه ، و موجبات منته ، و حواجز عافيته ...

دلهایی که روزی معنوی خویش را طالب اند، و از نعمت های بی پایان حق و موجبات منت ها و اسباب سلامت او بهره مندند. (862)

869. حکمت کاهش و افزایش روزی

عنه عليه السلام في قوله تعالی : (و اعلموا اءنما اموالكم و اءولاد كم فتنه) و معنی ذلك اءنه يختبر هم لاءموال و الاولاد ليتبين الساخط لرزقه ، و الراضی بقسمه

خداوند سبحان می گوید: و بدانید این که اموال و اولاد شما فتنه هستند. معنی این آیه این است که خداوند با مال و فرزند مردم را می آزماید تا آن کسی که از روزی خود ناراضی و خشمگین است از کسی که نصیب خود راضی و خشنود می باشد معلوم و آشکار گردد. (863)

6. شکر نعمت و کفر نعمت

870. ستایش به پاس نعمت ها

اءحمده شكرا لاءنعامه ، و اءستعينه علی وظائف حقوقه

. خدای بزرگ را به پاس بخشیدن نعمت هایش می ستایم و در انجام فرمانش از او یاری می جویم (864)

871. پرهیز از مستی نعمت

اتقوا سكرات النعمة ، و احذروا بوائق النقمة

از مستی نعمت بپرهیزید و از سختی نقمت بر حذر باشید. (865)

872. اکمال نعمت ها

.استتموا نعم الله ، عليكم بالصبر علی طاعته ، و المجانبة لمعصيته

نعمت هایی که خداوند بر شما ارزانی داشته با صبر بر طاعت او و اجتناب از نافرمانی او به تمام و کمال رسانید. (866)

873. نعمات همراه نقمات

مع كل جرعة شرق ، و في كل اءكلة غصص ! لا تنالون منها نعمة الا بفراق اءخری

با هر جرعه آبی ، در گلویتان آب جستنی است و در هر لقمه ای گلوگیر شدنی . به هیچ نعمتی از آن نمی رسید مگر با از دست دادن نعمتی دیگر. (867)

874. نعمت و گردنکشی

نسال الله سبحانه اءن يجعلنا و اءياكم ممن لا تبطره نعمة

از خداوند می خواهیم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که نعمتی ، او را به گرد نکشی نکشاند. (868)

875. سبب فزونی روزی

قد جعل الله سبحانه الاستغفار سببا لدرور الرزق و رحمة الخلق ، فقال سبحانه ، (استغفروا ربكم اءنه كان غفارا) فرحم الله امرا استقبل توبته ، و استقال خطيئته ، و بادر منيته !

خداوند سبحان ، آمرزش خواهی را سبب فزونی روزی و رسیدن رحمت به خلق قرار داده و فرموده است : از

پروردگارتان طلب آمرزش کنید که او بسی آمرزنده است ... پس ، رحمت خدا بر کسی که به توبه روی آورد و گناهش را جبران کند و پیش از مرگش کاری بکند. (869)
876. نعمت و گرفتاری
رب منعم علیه مستدرج بالنعمی .
چه بسا نعمت داده ای که نعمتش وسیله گرفتاری و هلاکش گردد. (870)
877. دوام نعمت های خداوندی
یا جابر! من کثرت نعم الله علیه ، کثرت حوائج الناس الیه ، فمن قام الله فیها بما یجب فیها عرضها للدوام و البقاء، و من لم یقم فیها بما یجب عرضها للزوال و الفناء
ای جابر! هر کس نعمت خدا بر او فراوان شود، نیاز مردم به او زیاد خواهد شد. پس کسی که برای خدا در برابر این نعمت به وظیفه خود قیام کند، آن نعمت را در معرض دوام و بقاء قرار داده و هر کس چنین نکند آن را در معرض زوال و فنا در آورده است . (871)
878. نعمت مخصوص بندگان خداوند
اءن لله عبادا یختصهم الله بالنعم لمنافع العباد، فیقرها فی اءیدیهم ما بذلوها؛ فاذا منعوها نزعها منهم ، ثم حولها اءلی غیر هم
همانا برای خدا بندگانی است که آن ها را به نعمت های خود مخصوص ساخته تا همه بندگان از آن بهره برند تا وقتی آن نعمت ها را به مستحقانش ببخشند، در دستشان باقی می ماند و چون دریغ کردند خدا از آنها بگیرد و به دیگری تحویل دهد. (872)
879. کمترین حق خدا
اءقل ما یلزمکم لله اءن لا تستعینوا بنعمه علی معاصیه
کم ترین حقی که لازم است برای خدا رعایت کنید آن است که از نعمت هایش در نافرمانی اش کمك نجویید.
(873)
880. نعمت پیاپی خدا
یابن آدم ! اذا راءیت ربك سبحانه یتابع علیك نعمه و اءنت تعصیه فاحذره
ای فرزند آدم ! چون دیدی پروردگارت نعمت های پیاپی تو را دهد ولی تو پیاپی گناه او می کنی از او بر حذر باش . (874)
881. شکر نعمت
اءن لله فی کل نعمة حقا، فمن اداه حفظها، و من قصر عنه خاطر بزوال نعمته
برای خدا در هر نعمتی حقی است ، پس هر کس ان را ادا کند نعمتش را افزون کند و هر کس کوتاهی نماید خود را در معرض خطر از دست دادن نعمت قرار داده است . (875)
882. بزرگ ترین نعمت
من اءعطی الاستغفار لم یحرم المغفرة .
به هر کس (نعمت) آمرزش خواهد داده شود از آمرزیده شدن محروم نشود. (876)
883. خصلت هایی که شایسته خدا نیست
ما کان الله لیفتح علی عبد باب الشکر و یغلق عنه باب الزیاده ، و لا لیفتح علی عبد باب الدعاء و یغلق عنه باب الاجابة ، و لا لیفتح لعبد باب التوبة و یغلق عنه باب المغفرة
نشاید که خداوند در سپاسگزاری را به روی بنده ای بگشاید و در افزون شدن نعمت را به رویش ببندد و در دعا را به روی بنده ای باز کند و در اجابت را به رویش ببندد و در توبه را به روی بنده ای بگشاید و در آمرزیدن را به رویش ببندد. (877)
884. نعمت شکر
من اعطب الشکر لم یحرم الزیادة .
به کسی که توفیق شکر گزاری داده شود، از فزونی یافتن (نعمت) محروم نگردد. (878)
885. دعای علی (ع) به درگاه حق
نساءل الله سبحانه اءن یجعلنا و اءیاکم ممن لا تبطره نعمة ، و لا تقصر به عن طاعة ربه غایة ، و لا تحل به بعد الموت ندامة و لا کابة
از خداوند سبحان مساءلت می داریم که ما و شما را از آن گروه قرار بده که نعمت های این دنیا او را در کاموری

های طغیانگرانه فرو نمی برد و هیچ هدفی او را در اطاعت پروردگارش مقصر نمی سازد و پس از مرگ نیز هیچ ندامت و اندوهی وجودش را فرانگیرد. (879)

886. مردمان زیانکار

کم من مستدرج بالاحسان الیه ، و مغرور بالستر علیه ، و مفتون بحسن القول فیه ! و ما ابتلی الله احدا بمثل الاملاء له

بسا انسانی که به وسیله (بسا مردمی هستند که به وسیله احسان به حال خود رها شده اند (ورو به سقوط می روند پوشیده شدن خطاهایش فریب خورده است و بسا مردمی که با شنیدن سخنان نیك (تعریف و تمجید) درباره خود، درونشان مختل و گرفتار آشوب و اضطراب گردد و خداوند هیچ کس را مانند اشباع او با نعمت ها و امتیازات ، مبتلا نفرموده است . (880)

887. رمز زیادتی نعمت

لا تکن ممن ... یعجز عن شکر ما اعوتی ، و یبتغی الزیاده فیما بقی

چونان کسی مباش که ... از سپاسگزاری نعمتی که به او داده شده ، ناتوان است و با این حال خواهان افزایش نعمت باقی مانده است . (881)

888. اثرات اندیشیدن

لو فکروا فی عظیم القدرة و جسیم النعمة لرجعوا اءلی الطریق ، و خافوا عذاب الحریق ، و لکن القلوب علیلة و البصائر مدخولة

اگر انسان ها در عظمت خداوند و بزرگی نعمت او می اندیشیدند، قطعا به راه راست که از ان منحرف شده اند بر می گشتند، ولی دل ها بیمار است و دیده ها مختل (882)

889. شکرانه نعمت الهی

لو لم یتوعد الله علی معصیته لکان یجب اءن لا یعصی شکرا لنعمه.

اگر خداوند برای معصیت خود بیم عذاب هم نمی داد، باز لازم بود که به شکرانه نعمت هایش نافرمانی نشود. (883)

890. دو خصلت نیك

کفی بالقناعة ملکا، و بحسن الخلق نعیما

قناعت برای به دست اوردن ملك ، کافی است و نیز برای وصول به نعمت ها اخلاق نیکو کفایت می کند. (884)

891. شکر گزاری امام علی علیه السلام

احمده استتماما لنعمته ، و استسلاما لعزته ، و استعصاما من معصیته

سپاس او را گویم که تتمیم نعمتش جویم و راه تسلیم به عزتش پویم و برای مصونیت از تباهی ها دست و دل از معصیتش شویم . (885)

892. شکر نعمت نعمتت افزون کند

اءذا وصلت اءلیکم اءطراف النعم فلا تنفروا اءقصاها بقلة الشکر

هنگامی که مقدمات نعمت ها به شما رسید با کمی سپاسگزاری دنباله آن ها را از دست ندهید. (886)

893. کامل کننده نعمت

بالتواضع تتم النعمة .

با فروتنی است که نعمت تکمیل می شود. (887)

894. نعمت حقیر، بلای عافیت

کل نعیم دون الجنة فهو محقور، و کل بلاء دون النار عافیة

هر نعمتی جز بهشت محقر است و هر بلایی جز آتش عافیت است . (888)

895. مصرف درست نعمت

من کتبه اءلی الحارث الهمدانی -: و استصلح کل نعمة اءنعمها الله علیك و لا تضیعن نعمة من نعم الله عندك ، ولیر علیك اءثر ما اءنعم الله به علیك

هر نعمتی را که خداوند به تو عنایت فرموده است آن را بشناس و در صلاح زندگی به کار ببر و هیچ نعمتی از نعمت های خداوندی را که به تو لطف فرموده است تباه مساز و همواره اثر نعمت خداوندی که به تو بخشیده است در تو مشاهده شود. (889)

896. بسا سختی که ...

رب كلمة سلبت نعمة و جلبت نقمة
.چه بسا سخنی كه نعمتی را سلب كند و نقمتی را جلب نماید (890)
897. باز گو كردن نعمت خدا
من كتابه اعلى معاوية -: اعلاترى - غیر مخبر لك ، و لكن بنعمة الله اعحدث -: اعن قوما استشهدوا فی سبیل الله
!تعالى من المهاجرین و الانصار، و لكل فضل ، حتى اذا استشهد شهیدنا قیل : سید الشهداء؟
من در صدد آن نیستم كه خبری به تو بدهم ، بلكه می خواهم نعمت خداوندی را بازگو كنم ، گروهی از مهاجرین و انصار در راه خداوند متعال به شهادت رسیدند و برای هر یك از آن شهداء امتیازی است . تا آن گاه كه شهیدی (بزرگوار) از ما شهید شد و ملقب به (سید الشهداء) گشت . (891)
898. مؤ ثرترین عامل تغییر نعمت خدا
لیس شی ء اعدعى اعلى تغییر نعمة الله و تعجیل نقمته من اعقامة على ظلم ؛ فان الله سمیع دعوة المضطهدین و هو للظالمین بالمرصاد
آگاه باشد كه) هیچ چیزی بیش از حركت بر مبنای ظلم موجب دگرگونی نعمت خداوندی و سرعت انتقام او نیست) ؛ زیرا خداوند شنونده دعای ستمدیگان است و در كمین ستمكاران . (892)
899. مواظبت بر نعمت ها
اعحذروا نفار النعم فما كل شارد بمر دود
.از گریختن نعمت ها برحذر باشید، زیرا هر فرار كننده ای بر نمی گردد (893)
900. عامل زائل شدن نعمت
ما كان قوم قط فی غض نعمة من عیش فزال عنهم الا بذنوب اجتر حوها، لان الله لیس بظلام للعبید
هیچ قومی دارای فراوانی نعمت و طراوت عیش نبوده كه خداوند آن را از دست آن قوم بگیرد مگر به واسطه .گناهانی كه مرتكب گشتند؛ زیرا خداوند سبحان هیچ ستمی بر بندگان روا نمی دارد (894)
901. سرگشتگان حیرتكده دنیا
سلكت بهم الدنیا طریق العمى ، و اعخذت باءبصار هم عن منار الهدى ، فتاهوا فی حیرتها، و غرقوا فی نعمتها، و اتخذوها ربا
دنیا آنان را در راه تاریك و كور كننده به حركت درآورده و چشمانشان را از كانون نور هدایت برگرفت ، پس در .حیرتكده گم گشتند و در نعمت آن غرق شدند و دنیا را برای خود اتخاذ كردند (895)
902. اثرات بزرگ جلوه كردن خدا
كل ماسواه - اعن من حق من عظم جلال الله سبحانه فی نفسه ، و جل موضعه من قلبه ، اعن یصغر عنده - لعظم ذلك و اعن اعحق من كان كذلك لمن عظمت نعمة الله علیه ، و لطف اعحسانه اعلیه فانه لم تعظم نعمة الله على اعحد اءلا از داد حق الله علیه عظما
قطعی است برای كسی كه جلال خداوند سبحان در جان او و موقعیت آن مقام ربوبی در دلش بزرگ باشد سزاوار است كه هر چه جز خداوند بزرگ است نزد وی در مقابل عظمت ربوبی كوچك باشد و سزاوارترین مردم برای چنین موصفی به طور حتم كسی است كه نعمت خداوندی برای او بزرگ و احسان او برای آن كسی لطیف است . زیرا نعمت خداوندی بر هیچ كس با عظمت ندشه است مگر این كه بر بزرگی حق او بر آن شخص افزوده است .
(896)
903. فزونی نعمت
لم تعظم نعمة الله على احد الا از داد حق لله علیه عظما
.نعمت خداوند بر كسی افزایش نیافت مگر آن كه حق خدا (بر او) زیادتر گردد (897)
904. هراس در حال نعمت
اعیها الناس ! لیركم الله من النعمة وجلین ، كما یراكم من النقمة فرقین اعنه من وسع علیه فی ذات یده فم یر ذلك استدرا جا فقد اعمن مخوفا، و من ضیق علیه فی ذات یده فم یر ذلك اختبار فقد ضیع ماءمولا
ای مردم ! خدا شما را هنگام نعمت در حال هراس ببیند (كه مبادا كفران نعمت كنید) همان گونه كه شما را در حال عذاب ، از تلخی آن گریزان می بیند، حقیقت این است كه كسی كه در كارهای او و آن چه كه در اختیارش قرار گرفته گشایشی پدیدآید و آن را استدراج (رها كردن به حال خویشتن) نداند، خود را از چیز وحشتناكی در امان احساس نموده است و هر كس در تنگنای زندگی قرار بگیرد و آن را آزمایش نداند، پاداشی را كه امید آن می رفت ضایع نموده است . (898)
905. نعمت بی حد و حصر خداوندی

الحمد لله الذی لا یبلغ مدحته القائلون ، و لا یحصی نعماءه العادون.
(899) . سپاس خدا را که حق ستایشش بالاتر از حد ستایشگران است و نعمت هایش فوق اندیشه شمارشگران
906. سفارش امام علی علیه السلام به مالک اشتر
اءمض لکل یوم عله ، فان لکل یوم مافیه . ؤ اجعل لنفسك فیما بینك و بین الله اءفضل تلك المواقیت . و اءجزل تلك الاقسام و اءن کانت کلها لله اذا صلحت فیها النیة ، و سلمت منها الرعیة
فرمان امیرالمومنین به مالک اشتر: عمل ه روز را در همان روز به جا بیارو، زیرا برای هر روز موقعیت و قانون خاصی حکم فرماست (که اگر آن روز بگذرد ان موقعیت به دست نخواهد آمد) ما بین خود و خدایت قسمتی از بهترین اوقات و شایسته ترین آن ها را اختصاص بده ، اگر همه اوقات عمر تو با نیت صالح بگذرد و رعیت در آن اوقات در آسایش باشند عبادتی است برای خدا. (900)
907. ترس از نافرمانی خدا
یابن آدم ! اذا رایت ربك سبحانه یتابع علیك نعمه و اءنت تعصیته فاحذره
ای فرزند آدم ! هنگامی که می بینی پروردگار سبحان نعمت هایش را پیاپی به تو فرو می ریزد، اما تو نافرمانی او می کنی ، از او بترس . (901)
بخش دوم : فتنه و آزمایش الهی

908. شکافتن امواج فتن
اءیها الناس ! شقوا اءمواج الفتن بسفن النجاة
(902) .ای مردم ! امواج فتنه ها را با کشتی های نجات بشکافید
909. منفورترین خلق نزد خدا
اءن اءبغض الخلائق اءلی الله رجلان : رجل و کله الله الی نفسه ، فهو جائر عن قصد السبیل ، مشغوف بکلام بدعة ، و دعاء ضلالة ، و فهو فتنة لمن افتتن به
چنین کسی از راه راست . منفورترین خلق نزد خدا دو نفرند: یکی ان که خداوند او را به خودش واگذاشته است منحرف می شود و شیفته گفتار بدعت آمیز و دعوت گمراهی کسی است که فریفته او می شود. (903)
910. سود آزمایشات الهی
من لم ینفعه الله بالبلاء و التجارب لم ینتقع بشی ء من العظة
(904) .آن که خداوند او را با گرفتاری ها و آزمایشات سود نرساند، از هیچ پند و اندرزی سود نخواهد برد
911. پاداش در برابر عمل نیکو
من کتابه اءلی زیاد -: اءترجو اءن یعطیك الله اءجر المتواضعین و اءنت عنده من المتکبرین و تطمع - و اءنت متمرغ فی النعیم تمنعه الضعیف و اءلارملة - اءن یوجب لك ثواب المتصدقین ! و انما المرء مجزی بما اءسلف ، و قادم علی ما قدم
در نامه خود به زیاد: آیا در حالی که نزد خداوند از متکبرانی ، امید داری که پاداش فروتنان را به تو دهد؟ و در حالی که در نعمت ها غوطه وری و آن ها را از مستمدان و بیوه زنان دریغ می دای ، چشم طمع به ثواب صدقه دهندگان دوخته ای ! همانا آدمی در برابر کارهایی که پیشاپیش فرستاده است پاداش می بیند و نزد آنچه فرستاده است می رود. (905)
912. بپرهیز از مستی نعمت
اتقوا سکرات النعمة و احذروا بوائق النقمة
(906) .از مستی نعمت بپرهیزید و از سختی نقمت ها و بلاها برحذر باشید
913. هر چیزی سببی دارد
ولکن الله یختبر عباده باءنواع الشدائد، و یتعبدهم بانواع المجاهد، و یبتلیهم بضروب المکاره اءخراجا للتکبر من قلوبهم ، و اءسکانا للتذلل فی نفوسهم ، و لیجعل ذلك اءبوابا فتحا اءلی فضله ، و اءسبابا ذللا لعفوه
خداوند بندگان خود را با انواع سختی ها می آزماید و از طریق سختگیری های گوناگون آنان را به عبادت و پرستش وامی دارد و به انواع ناملایمات و امور ناخوشایند گرفتارشان می سازد تا غرور را از دل های آنان بیرون برود و افتادگی را درجان هایشان بنشاند و نیز تا آن در آزمایش ها و سختی ها، را درهایی گشاده به سوی فضل و احسان خویش و اسباب آسان برای (رسیدن به آنان به) گذشت و بخشایش خود قرار می دهد. (907)
914. آزمایش و تنگدستی

اءیها الناس ! لیرکم الله من النعمة وجلین ، کما یراکم من النقمة فرقین ! اءنه من وسع علیه فی ذات یده فلم یر ذلك استدراجا فقد اءمن مخوفا، و من ضیق علیه فی ذات یده فلم یر ذلك اختبارا فقد ضیع ماءمولا
ای مردم ! باید خداوند شما را در وفور نعمت ترسان ببیند همان گونه که از بروز نقمتش هراسانید؛ زیرا کسی که در مال و منالش گشایش پدیدآید و آن را دامی برای گول خوردن نشناخت ، از پیشامد ترسناکی خود را آسوده داشته است و هر کس که به تنگدستی دچار شد و آن را وسیله آزمایش خود ندانست ، پاداش امید بخشی را نادیده گرفته است . (908)

915. وسیله آزمایش انسان

اءلا ترون اءن الله ، سبحانه ، اختبر الاولین من لدن آدم صلوات الله علیه ، اءلی الاخرین من هذا العالم ؛ باءحجار لا تضر و لا تنفع ... و لو کان الاساس المحمول علیها، و الاحجار المرفوع بها بین زمردة خضراء، و یاقوته حمراء، و نور و ضیاء لخفف ذلك مصارعُة الشك فی الصدور، و لو ضع مجاهدة اءبلیس عن القلوب ، و لنفی معتلج الریب من الناس ، و لکن الله یختبر عباده باءنواع الشدائد
آیا نمی بینید که خدای سبحان همه انسان ها را، از آدم صلوات الله علیه تا آخرین نفر این عالم ، با سنگ هایی بیازمود که نه زیانی می رسانند و نه سودی ... اگر پایه هایی که خانه (کعبه) بر آن بناه شده و سنگ هایی که با آن ها برافراشته گردیده است از زمرد سبزر و یاقوت سرخ و نور و درخشندگی بود، هر آینه از کشاکش شك در سینه ها می کاست و کوشش ابلیس را از دل ها برمی داشت و از انباشت تردید و به تلاطم در آمدن آن در (اذهان) مردم جلوگیری می کرد، اما خداوند بندگان خود را به سختی های گوناگون می آزماید. (909)

916. نهی از پیروی بزرگان

(910)اءلا فالحذر الحذر من طاعة ساداتکم و کبرائکم ... فانهم قواعد اساس العصبیة و دعائم ارکان الفتنة

917. هنگام فتنه اینگونه باش !

کن فی الفتنة کابن اللبون ، لا ظهر فیر کب ، و لا ضرع فیحلب
به گاه فتنه همچون شتر نر دو ساله باش که نه پشت و نیرویی دارد که بر او سوار شوند و نه پستانی که از آن شیر دوشند. (911)

918. مصیبت های کوچك و بزرگ

من عظم صغار المصائب ، ابتلاه الله بکبار ها
هر که مصیبت های کوچك را بزرگ شمارد، خداوند او را به مصیبت های بزرگ گرفتار سازد. (912)

919. روزگار فتنه و آزمایش

و الذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة و . لما قتل -: الا و اءن بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیکم صلی الله علیه و آله لتغربلن غربلة ... حتی یعود اءسفلکم اءعلاکم ، و اءعلاکم اءسفلکم ، و لیسبقن سابقون کانوا قصروا، و لیقصرن سباقون کانوا سبقوا
بعد از کشته شدن عثمان فرمود: هان ! آزمایش و تیره روزی ها، همچون روزی که خداوند پیامبر خود صلی الله علیه و آله را برانگیخت ، برگشته است . سوگند به آن که او را به حق مبعوث کرد، هر آینه چنان در هم آمیخته و چنان غربال شوید... که آن که پایین است روآید و آن که زبر است به زیر در شود و پیشی جویندگانی که عقب مانده اند پیشی گیرند و پیشی گیرندگانی که جلوی افتاده اند عقب مانند... (913)

920. فتنه همان آزمایش است

لما قام اءلیه رجل فقال : اءخبرنا عن الفتنة ، و هل ساءلت رسول الله صلی الله علیه و آله عنها، فقال علیه السلام : اءنه لما اءنزل الله ، سبحانه ، قولة : (الم اءحسب الناس اءن یترکوا اءن یقولوا آمنا و هم لا یفتنون) علمت اءن الفتنة فقال : یا علی ، اءن اءمتی سیفتنون من بعدی ، !لا تنزل بنا و رسول الله ، ما هذه الفتنة التی اخبرك الله تعالی بها فقلت ، یا رسول الله ، اءو لیس قد قلت لی یوم اءحد حیث استشهد من استشهد من المسلمین ، و حیزت عنی الشهادة فشق ذلك علی ، فقلت لی : اءبشر فان الشهادُ من ورائك ؟ فقال لی : اءن ذلك لکذلك ، فکیف صبرك اءذن ؟فقلت : یا رسول الله ، لیس هذا من مواطن الصبر، و لکن من مواطن البشری و الشکر. و قال : یا علی اءن القوم سیفتنون (بعدی) باءموالهم ، و یمنون بدینهم علی ربهم ، و یتمنون رحمتة ، و یاءمنون سطوته ، و یستحلون حرامه بالشبهات الکاذبة ، و الاهواء الساهیة ، فیستحلون الخمر بالنبیذ، و السحت بالهدیة ، و الربا بالبیع قلت : یا رسول الله ، فباءی المنازل اءنزلهم عند ذلك ! اءبمنزلة ردة ، اءم بمنزلة فتنة ؟فقال : بمنزلة فتنة
مردی برخاست و به امیرالمؤ منین علیه السلام گفت : ای امیرمؤ منان ! ما را از فتنه آگاه کن و آیا درباره آن از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیده ای ؟
حضرت فرمود: چون خدای سبحان این آیه را فرو فرستاد: الم . آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می

شوند و مورد آزمايش قرار نمی گيرند.
دانستم كه تا پيامبر خدا صلی الله عليه و آله در ميان ما هست اين فتنه بر سر ما فرود نمی آيد. پس ! گفتم : ای پيامبر خدا! چه فتنه ای است كه خدای بزرگ شما را از ان خبر داده است ؟
پيامبر صلی الله عليه و آله فرمود: ای علی ! زودا كه امتم بعد از من آزموده شوند... ای علی ! به زودی مسلمانان با اموال خود آزموده می شوند و به خاطر دينشان بر خدا منت می نهند و آرزوی رحمت او را می كنند و خود را از خشم او در امان می دانند و با شبهه هايی دروغين و خواهش های نفسانی غفلت زا حرام او را حلال می گردانند.
مثلا شراب را به نام آب انگور يا خرما و رشوه را به نام هديه و ربا را به نام بيع و معامله روا می شمارند!
عرض كردم : ای پيامبر خدا! در اين هنگام آن ها را در چه مرتبه ای از مراتب قرار دهم ! آيا در مرتبه ارتداد جايشان دهم و يا در مرتبه فتنه و آزمايش ؟
فرمود: در مرتبه فتنه و آزمايش .
در نقل (كنز العمال) آمده است ... سپس به من فرمود: ای علی ! تو بعد از من زنده می مانی و به امتم مبتلا می شوی و روز قيامت در پيشگاه خدای تعالی برای مخاصمه می ايستی . پس جوابی آماده كن .
عرض كردم : پدر و مادرم فدايت باد! برايم توضيح دهيد كه اين فتنه ای كه مسلمانان به آن مبتلا می شوند، چيست و بعد از شما بر چه اساسی با آن ها !
بجنگم ؟
فرمود: به زودی بعد از من با ناكثين و قاسطين و مارقين می جنگی .
پيامبر صلی الله عليه و آله نام و نشان يكايك آن ها را به من می گفت . سپس فرمود: تو با هر كس از امت من كه با قرآن مخالفت ورزد و در دين راءی و نظر خود را به كار زند جهاد می كنی ؛ چرا كه در دين رای و نظر (شخصی) نيست ، بلكه دين تنها امر و نهی پروردگار است . (914)
921. پناه بر خدا از فتنه
لا يقولن اءحد كم : (اللهم اءنی اعوذ بك من الفتنة) لانه ليس اءحد اءلا و هو مشتمل علی فتنة ، و لكن من استعاذ فليستعذ من مضلات الفتن ، فان الله سبحانه يقول : (و اعلموا اءنما اءموالكم و اءولادكم فتنة)
هيچ يك از شما نگوييد: خدايا! از فتنه به تو پناه می برم ؛ زيرا هيچ كس نيست كه از فتنه و آزمايش بر كنار باشد، بلكه كسی كه از فتنه به خدا پناه می برد، بايد از فتنه های گمراه كننده به خدا پناه برد؛ زيرا خدای سبحان فرموده است كه : (اموال و فرزندان شما فتنه اند.) (915)
922. نبرد با كفار قريش
مالی و لقريش ! و الله قلد قاتلتهم كافرين ، و لاقاتلنهم مفتونين
مرا چه با قريش ! به خدا سوگند كه در زمان كفرشان با آن ها جنگيدم ، اكنون نيز كه به فتنه و گمراهی در افتاده اند با آن ها می جنگم . (916)
923. مغرور مشو!
كم من مستدرج بالاحسان اءليه ، و مغرور بالستر عليه ، و مفتون بحسن القول فيه !
بسا كسانی كه با احسان خداوند اندك به عذاب حق نزديك شده اند و به خاطر پوشاندن گناهانشان مغرور و فريفته شده اند و به سبب تعريف و تمجيد (مردمان) از آنان به فتنه و تباهی افتاده اند! (917)
بخش سوم : پند و عبرت

924. عبرت از گذشتگان
اءتعظوا بمن كان قبلكم ، قبل اءن يتعظ بكم من بعد كم
از آنان كه پيش از شما در گذشته اند، پند بگيريد، پيش از آن كه پس از شما خواهند آمد از شما پند گيرند. (918)
925. عبرت از پيشينيان
اعتبروا بحال ولد اسماعيل و بنی اءسحاق و بنی اسرائيل عليه السلام فما اءشد اعتدال الاحوال ، و اءقرب اشتباه الامثال
تجربه و عبرت بياندوزيد از حال فرزندان اسماعيل و اسحاق و اسراييل عليه السلام كه احوال شما به احوال آنان (امثال صفات شما با آنان) سخت متناسب است و چه شبيه به يكديگر است مثل ها (919)
926. از ديده عبر كن هان !

اءنما ينظر المومن من اءلى الدنيا بعين الاعتبار
مومن در اين جهان (به همه چيز) با ديده عبرت نظر مى كند. (920)
927. نصيحت كننده اى عالى
الا عتبار منذر ناصح
عبرت گرفتن (از حوادث) ترساننده بسيار ناصحى است . (921)
928. عبرت بگيريد!
اعتبروا بما اءصاب الامم المستكبرين من قبلكم من باءس الله و صولاته ، و وقائعه و مثلاته
عبرت بگيريد و تجربه بياندوزيد از آنچه كه پيش از شما متكبران امت ها را گرفتار ساخت ، از غضب خداوندى و حملات و عذاب ها و كيفرهاى سخت او. (922)
929. چشم بينا و گوش شنوا داشته باشيد!
لقد بصرتم اءن اءبصرتم ، و اءسمعتم اءن سمعتم
اگر شما مى خواستيد ديده بگشاييد و واقعيات را ببينيد وسايل بينايى در اختيار شما گذاشته شده است و اگر مى خواستيد گوش باز كنيد و واقعيات را بشنويد، شنيدنى هايى كه واقعيات را با گوش شما آشنا بسازد طنين انداز گشته است . (923)
930. گردن در گرو سخن
ذمتى بما اءقول رهينة و اءنا به زعيم . اءن من صرحت له العبر عما بين يديه من المثلات حجزته التقوى عن تقحم الشبهات
ذمه و پيمان من در گرو آن چيزى است كه مى گويم و من صدق گفتار و حق بودن آن را بر عهده مى گيرم ، همانا كسى كه امور عبرت آور و پندآموز از قبيل عقوبت ها و كيفرهايى كه به مردمانى كه در برابر روى او قرار داشته اند فرود آمده و در نتيجه آن به خاك مذلت نشسته اند (اين امور) براى او روشن ساخته باشد كه ان عقوبت ها و كيفرها در نتيجه ستمگرى و ارتكاب اعمال زشت بوده روح پرهيزگارى (كه در اثر عبرت آموزى در وى پديد مى آيد) از هجوم آوردن امور شبهه ناك به طرف او جلوگيرى مى كند. (924)
931. مواعظ امير
فى ذم اءصحابه : اءتلو عليكم الحكم فتفرون منها، و اءعظكم بالموعظة البالغة فتفرقون عنها، و اءحثكم على جهاد اءهل البغى فما آتى على اخر قولى حتى اءراكم متفرقين اءيادى سبا ترجعون اءلى مجالسكم
درباره اصحاب خود فرمودند: حكمت ها را براى شما مى خوانم از آنها مى گريزيد! و با پند رسا شما را موعظه مى نمايم (بدون اين كه در شما تاءثير كند) هر يك راه خود را مى گيريد و پراكنده مى شويد و شما را براى جهاد با طغيانگران تحريك مى كنم ، شما را مى بينم كه سخنم به پايان نرسيده ، مانند فرزندان سباء پراكنده مى شويد و به مجالس خود بر مى گرديد. (925)

932. سودمندترين داستان
تدبروا اءحوال الماضين من المومنين قبلكم ، كيف كانوا فى حال التمحيص و البلاء... فانظروا كيف كانوا حيث فانظروا اءلى ما صاروا اءليه فى آخر اءمورهم حين وقعت الفرقة ، و .. كانت الاملاء مجتمعة ، و الاهواء موتلقة تشتتت الالفة ، و اختلفت الكلمة و الافئدة و تشعبوا مختلفين ، و تفرموا متحازبين ، قد خلع الله عنهم لباس كرامته ، و سلبهم غضارة نعمته و بقى قصص اءخبارهم فيكم عبرا للمعتبرين
بيانديشيد در حالات مردمان با ايمان كه پيش از شما از اين دنيا گذشته اند كه چگونه زندگى را در حال تصفيه و ابتلاء سپرى كردند، پس بنگريد و به وضع آنان تا آنگاه كه مردمشان اجتماع داشتند و تمايلاتشان با هم بود حال بنگريد به سرنوشت آنان در آخركارشان . در آن هنگام كه جدايى ميان آنان افتاد و انس و الفت به پراكندگى تبديل گشت و اختلاف كلمه و اختلاف دل ها وارد جمع آنان گشت و در نتيجه به تيره هاى مختلف تقسيم شدند و در حال ستيزه گرى با يكديگر پراكنده شدند، خداوند لباس كرامتش را از پيكرشان بيرون آورد و طروات و فراوانى نعمتش را از آنان سلب نمود. حال داستان هاى اخبار آنان در ميان شما براى عبرت گيرى انسان هاى پندآموز مانده است .
(926)
933. رحمت خدا بر عبرت گيران

رحم الله امرا تفكر فاعتبر، و اعتبر فابصر
رحمت خدا بر آن كس كه انديشيد و عبرت آموخت و پند گرفت و بينش يافت . (927)
934. عبرت گرفتن از گذشتگان
اءن لكم فى القرون السالفة لعبرة ! اءين العمالقه و اءبناه العمالقة ! اءين الفراعنة و اءبناء الفراعنة ! اءين اصحاب مدائن الرس الذين قتلوا النبيين ، و اءطفاوا سنن المرسلين ، و اءحيوا سنن الجبارين !
اى مردم ! عبرت گيرى و تجربه از قرون گذشته بر شما است كجا رفتند عمالقه و فرزندان عمالقه ! كجا هستند گردانندگان شهرهاى رس كه پيامبران را كشتند و سنت هاى پيامبران را خاموش و بدعت هاى جباران را زنده ساختند. (928)
935. عالم بى عمل
لا تكن ممن يرجو الاخرة بغير العمل ... يصف العبرة و لا يعتبر، و يبالغ فى الموعظة و لا يتعظ
از كسانى مباش كه بدون كار، به آخرت چشم اميد دوخته است . عبرت ها را بيان مى كند، اما خود از آن ها درس نمى گيرد، در اندرز دادن به ديگران مى كوشد، ليكن خود پند نمى آموزد. (929)
936. عبرت ها بسيار، عبرت گرفتن اندك
!ما اءكثر العبر و اءقل الاعتبار
چه فراوان است وسايل عبرت گرفتن و چه اندك است بهره بردارى از اين وسايل براى عبرت گيرى . (930)
937. عبرت از گذشته
من كتابه الى الحارث الهمدانى -: صدق بما سلف من الحق ، و اعتبر بما مضى من الدنيا ما بقى منها؛ فان بعضها يشبه بعضا، و آخرها لاحق باولها! و كلها حائل مفارق
در نامه اى امام عليه السلام به حارث همدانى فرمودند: آنچه را قرآن از حوادث گذشته بيان داشته بپذير و از گذشته گذشته و آينده ، اين گوشه و آن گوشه آن مثل هم است و پايان (ها براى آينده پند بگير، زيرا دنيا (از نظر حوادث آن در رديف گذشته ها در جريان است و همه دنيا در حال انتقال و جدايى است . (931)
938. رابطه حكمت و عبرت
من تبينت له الحكمة عرف العبرة ، و من عرف العبرة فكاءنما كان فى الاولين
هر كس حكمت بر او ظاهر شود، عبرت را شناسد، و هر كس عبرت را شناسد، گويى از اولين روزگاران تاكنون بوده است . (932)
939. عبرت گرفتن از گذشته
لو اعتبرت بما مضى حفظت ما بقى
امام عليه السلام در نامه اى خطاب به معاويه فرمود: اگر از حوادث گذشته پند گرفته بودى ، نسبت به آن چه باقى مانده است خود را حفظ مى كردى . (933)
940. درس گرفتن از عبرت ها
اءتعظوا عباد الله بالعبر النوافع ، و اعتبروا بالاى السواطع ، و ازدجروا بالنذر البوالغ
اى بندگان خدا! از عبرت هاى نافع پند بگيريد و از آيات روشن الهى عبرت بياندوزيد و تهديدهاى رسا و بالغ را بپذيريد (از پليدى ها) ممنوعيت. (934)
941. امام مايه عبرت
! قبل شهادته عليه السلام سبيل الوصيتة -: اءنا بالامس صاحبكم ، و اءنا اليوم عبرةُ لكم ، و غدا مفارقكم
امام عليه السلام پيش از شهادتش در بستر چنين فرمود: من ديروز در ميان شما بودم و امروز مايه پند شما و فرداز ميان شما خواهم رفت . (935)
942. آسايش در همسايگى خداوند
فان جار الله آم ن ، و عدوه (اءيها الناس ! اءنه من استنصح الله وفق ، و من اتخذ قوله دليلا هدى (للتى هى اقوم خائف
اى مردم ! كسى كه از خدا پند و خير خويش را مساءلت نمايد، موفق گردد و هر كسى كه كلام خدا را براى خود راهنما اتخاذ كند، به آن طريقه اى كه محكم تر و راست تر است هدايت شود؛ زيرا كسى كه به همسايگى خدا نايل گردد در امن و آسايش غوطه ور شود و كسى كه با او از در خصومت درآيد ترسان و هراسناك گردد. (936)
943. پند از جدايى

اعتبروا بنزولكم منازل من كان قبلكم ، و انقطاعكم عن اءوصل اءخوانكم.
عبرت بگيريد از اين كه در منزلگاه هاى اقوام و ملل پيش از خود فرود آمده ايد و منزل كرده ايد و عبرت بگيريد از اين كه از نزديك ترين برادران خود منقطع خواهيد گشت . (937)
944. پند از حوادث
اءن من صرحت له العبر عما بين يديه من المثلات حجزته التقوى عن تقحم الشبهات
كسى كه از حوادث و پيامدهاى بد آن خوب پند و نصيحت گيرد، تقوا و پرهيزگارى او ا از فرو رفتن در كارهاى گنگ و مبهم باز مى دارد. (938)
945. عبرت از آرامش ابدى
قبل شهادته عليه السلام -: ليعظكم هدوى ، و خفوت اءطراقى ، و سكون اءطرافى ، فانه اءوعظ للمعتبرين من المنطق البليغ و القول المسموع.
قبل از شهادتشان فرمودند: باشد كه آرامش (ابدى) و از حركت افتادن چشمان و سكون اعضاى بدنم پندى براى شما باشد، زيرا موعظه اين آرامش و بى اراده افتادن براى كسانى كه بخواهند عبرت بگيرند از سخن و منطق رسا و گفتار شنيدنى مؤ ثرتر است . (939)
946. پذيرفتن پند
اءتعظوا بالعبر، و اعتبروا بالغير، و انتفعوا بالنذر
پند پنددهندگان را بپذيريد و از دگرگونى هاى روزگار اندرز گيريد و از ترسانندگان قيامت بهره ياب باشيد. (940)
947. فروغ واعظ
اءيها الناس ! استصبحوا من شعلة مصباح واعظ متعظ، و امتاحوا من صفو عين قد روقت من الكدر
اى مردم ! از شعله چراغ و اعظى كه خود وعظش را پذيرفته است فروغ بگيريد و از آب زلال چشمه اى بكشيد كه از تيرگى تصفيه شده باشد. (941)
948. پند خداوندى
اءن الله سبحانه لم يعظ اءحدا بمثل هذا القرآن
قطعى است كه خداوند سبحان هيچ كسى را پندى مانند مواعظى كه در قرآن آورده نداده است. (942)
949. هر مثلى دليلى است
اعقل ذلك فان المثل دليل على شبهه
تعقل كن اين پند را؛ زيرا هر مثلى دليلى است براى مثل و شبيه خود. (943)
950. پند از عاقبت زندگى ديگران
اتعظوا فيها (اءى فى الدنيا) بالذين قالوا: (من اءشد منا قوة). حملوا اءلى قبور هم فلا يدعون ركبانا، و اءنزلوا الاجداث فلا يدعون ضيفانا
پند بگيريد از (عاقبت زندگى) آنان كه گفتند: (كيست از ما نيرومندتر) آنان به گورهاى خود برده شدند، بدون اين كه در حالت سوارى دعوت شوند و به قبرها فرود آمدند، بدون اين كه مهمان خوانده شوند. (944)
951. سنجيدن نفس ها
اعلموا! اءنه من لم يعن على نفسه حتى يكون له منها واعظ و زاجر؛ لم يكن له من غيرها لا زاجر و لا واعظ
بدانيد هر كسى كه به خود اهميتى ندهد (يا به خود يارى نكند) كه از نفس خود واعظ و مانعى (از آلودگى ها) داشته باشد، براى او از غير نفسش نه مانعى خواهد بود و نه پند دهنده اى . (945)
952. نافرمانى و حسرت
اءن معصية الناصح الشفيق العالم المجرب تورث الحسرة ، و تعقب الندامة
نافرمانى از دستور، پند دهنده مهربان و دانشمند باتجربه ، باعث حسرت مى شود و پشيمانى به دنبال دارد. (946)
953. نفع از تجارت
من لم ينفعه الله بالبلاء و التجارب لم ينتفع بشى ء من العظة ، و اءتاه التقصير من اءمامه حتى يعرف ما اءنكر، و ينكر ما عرف
كسى كه خداوند به وسيله آزمايش و تجارب ، نفعى به او نرساند، از هيچ اندرزى سود نمى برد و نتيجه تقصير او از پيش رويش برآيد تا بشناسد آنچه را كه انكار كرده بود و انكار كند آنچه را كه شناخته بود. (947)
954. نگرش مؤ من به دنيا

اءنما ينظر المؤ من الى الدنيا بعين الاعتبار ، و يقتات منها ببطن الاضطرار ، و يسمع فيها باءذن المقت و الابغاض
مؤ من به دنيا تنها به ديده عبرت مى نگر و از روى ناچارى از آن قوت خود را بر مى گيرد و با گوش خشم و نفرت به آن گوش مى دهد. (948)

955. تعليم خردمند

فى وصيته لابنه الحسن عليه السلام -: لا تكونن ممن لا تنفعه العظة الا اذا بالغت فى ايلامه ، فان العاقل يتعظ بالاداب ، و البهائم لا تتعظ الا بالضرب.
در وصيت به پسرش حسن بن على عليه السلام مى فرمايند: هرگز از آن مردم مباش كه پند به او سودى نمى دهد، مگر اين كه او را شديدا به درد بياورد؛ زيرا خردمند با تعليم و تربيت هاى سازنده پند مى گيرد، در صورتى كه حيوانات با زدن پند مى پذيرند. (949)

956. پند گوى پندناپذير

لا تكن ممن ... يبالغ فى الموعظه و لا يتعظ؛ فهو بالقول مدل ، و من العمل مقل ، ينافس فيما يفنى ، و يسامح فيما يبقى ، يرى الغنم مغرما و الغرم مغنما
از مردمى مباش كه در پند دادن به مردم زياده روى مى كند، ولى خود پندى را نمى پذيرد او در گفتار بسيار گو و در عمل اندك كردار است . درباره آنچه كه فانى است به رقابت مى پردازد و درباره آنچه پايدار است سهل انگار است ، غنيمت را ضرر و ضرر را غنيمت حساب مى كند. (950)

957. پرده غرور

بينكم و بن الموعظة حجاب من الغرة
ميان شما و موعظه پرده اى است از غروز و غفلت . (951)

958. ناشنواى حقيقى

دعيتم اءلى الامر الواضح . فلا يصم عن ذلك الا اصم ، و لا يعمى عن ذلك الا اءعمى
شما به يك امر روشن دعوت شده ايد، پس ناشنواى حقيقى كسى است كه ان نصايح را نشنود و نابيناى واقعى كسى است كه خود را از بينايى به آن حقايق تجربه شده و نصايح محروم بسازد. (952)

959. زنده كننده قلب

فى وصيته عليه السلام لابنه و هو يعظه -: اءحى قلبك بالموعظة
در وصيت به فرزندش (حسن بن على عليه السلام) او را موعظه مى كند، قلبت را با موعظه زنده بدار! (953)

960. پند با مردم

انتفعوا ببيان الله ، و اتعظوا بمواعظ الله ، و اقبلوا نصيحة اللهاز بيان خداوندى بهره برداريد و مواعظ الهى را قبول كنيد و خير خواهى مقام ربوبى را بپذيريد. (954)

961. ناصح دلسوز

الاعتبار منذر ناصح
پند گرفتن ، بيم دهنده اى دلسوز است . (955)

962. ديده عبرت

اءن من صرحت له العبر عما بين يديه من المثلات حجزته التقوى عن تقحم الشبهات
كسى كه از زبان حوادث و مصيبت ها خوب پند بگيرد، پرهيزگارى او را از فرو رفتن در كارهاى مبهم باز مى دارد. (956)

963. موفقيت و تجربه

من التوفيق حفظ التحربة .
نگهدارى تجربه بخشى از موفقيت است . (957)

964. پند از تجربه ها

من لم ينفعه الله بالبلاء و التجارب لم ينتفع بشى ء من العظة
آن كه از گرفتارى ها و تجربه هايش سود نبرد از هيچ پندى سود نخواهد برد. (958)

965. بهره مندى از تجربه

فان الشقى من حرم نفع ما اءوتى من العقل و التجربة
بدبخت كسى است كه از عقل و تجربه اى كه نصيب او شده محروم ماند. (959)

966. زبان بسته بهتر كه گويا به شر

الکلام فی و ثاقك ما لم تتکم به ؛ فاذا تکلمت به صرت وثاقه ، فاخزن لسانك كما تخزن ذهبك و ورقك : فرب كلمة سلبت نعمة وجلبت نقمة.
سخن در گرو (در بند) توست ، مادامی که آن را نگفته باشی ، وقتی که آن سخن را ابراز کردی ، تو در گرو آن خواهی بود. پس زبانت را محفوظ بدار، همان گونه که طلا و نقره ات را؛ زیرا چه بسا سخنی که نعمتی را سلب کند و نقمتی را جلب نماید. (960)
967. خیر خواه واقعی
ربما نصح غیر الناصح ، و غش المستنصح
. بسا نصیحت گری که ناصح نیست و خیانت کند کسی که خیر خواه تلقی شده است (961)
968. جایگاه تذکر و پندگیری
اءن الدنیا...دار موعظة لمن اتعظ بها... ذکرتهم الدنیا فتذ کروا، و حدثتهم فصدقوا، و وعظتهم فاتعظوا
همانا دنیا جایگاه پندگیری است ، برای کسی که از آن نصیحت پذیرفت ، دنیا تذکر داد، آنان نیز پزیرفتند و سخن گفت. ، تصدیقش کردند و پند داد، آنان قبول کردند (962)
969. نگاه مؤ من به دنیا
ینظر المومن الی الدنیا بعین الاعتبار، و یقتات منها ببطن الاضطرار.انسان با ایمان به این دنیا به چشم عبرت و تجربه می نگرد و از توشه به اندازه سیر شدن شکم يك مضطر بهره مند می گردد. (963)
970. بهترین تجربه ها
العقل حفظ التجارب ، و خیر ما جربت ما وعظك
عقل ، نگهداری تجربه ها است . بهترین تجربه ها آن است که به تو پند دهد. (964)
971. آینه عبرت
من اءبصر بها بصرته ، و من اءبصر اءلیها اءعمته
هر که به وسیله دنیا نگاه کند (و ان را آینه عبرت سازد) دنیا بینا بینش گرداند و هر که به دنیا بنگرد (و جز آن (نبیند) دنیا کورش سازد (و ورای آن را نبیند). (965)
972. صدق گفتار دنیا
حقا اءقول : ما الدنیا غرتك ، و لکن بها اغتررت ، و لقد کاشفتك العظات ، و آذنتك علی سواء، و لهی بما تعدك من نزول البلاء بجسمك و انقص فی قوتك ، اءصدق و اءوفی من اءن تکذبك ، اءو تغرك
پند و عبرت را بر تو آشکار (به حق می گویم ، دنیا تو را فریب نداد، بلکه تو فریفته آن شدی ، دنیا (مایه های ساخت و عادلانه و منصفانه تو را آگاه و در وعده هایی که به تو می دهد، از قبیل بلای جسمانی و کم شدن نیرو و توانایی تو راستگوتر است و با وفادارتر از ان که به تو دروغ بگوید یا فریبت دهد(966)
973. سفارش امام علیه السلام به فرزندش
قال فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام) و امحض اءخاك النصیحة ، حسنة کانت اءو قبیحة)
در وصیت به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود): نصیحت نیکت را برای برادرت مهیا ساز، خواه پند تو ((تشویق به کار) نیك باشد یا (پرهیز از کار) بد. (967)
974. عوامل عبرت آموز
اءن الامور اذا اشتبهت ، اعتبر آخرها باءولها
به راستی ، کارها، چون مشتبه گردد و انسان در سود و زیان و آثار و نتایج ان ، دچار ابهام و سرگردانی شود انجام آن با آغاز ش ، سنجیده می گردد. (968)
بخش چهارم : وصف فقر

975. مرگی بزرگ تر از مرگ حقیقی
الفقر الموت الاکبر
فقر و بی چیزی مرگی است بزرگ تر از مرگ حقیقی ! (969)
976. خوشا به حال فقیران !
و قال علیه السلام فی صفة الانبیاء :- و اءن شئت ثنیت بموسی کلیم الله صلی الله علیه و آله حیث یقول : (رب اءنی لما اءنزلت اءلی من خیر فقیر) و الله ما ساءله الا خبزا یاءکله !
امام در صفت پیامبران علیه السلام این گونه فرمودن : اگر بخواهی دومین مثل موسی کلیم الله علیه السلام را

بیاورم ، آنگاه که عرض کرد: خداوند! به آن خیری که برای من فرستادی محتاجم ، سوگند به خدا، او از خدا، جز نانی که بخورد چیزی سوال نکرده بود! (970)
977. غربت در وطن
الفقر فی الوطن غربة .
فقر و بی چیزی در وطن به منزله غربت است . (971)
978. معنای فقر
لا فقر کالجهل .
هیچ نیازمندی و احتیاجی مانند جهل نیست . (972)
979. بزرگ ترین فقر
اءکبر القر الحمق .
بزرگ ترین بینوایی ها و نیازمندی ها، حمق و نادانی است . (973)
980. نتیجه سلامت تن
اءلا و اءن من البلاء الفاقة ، و اءشد من الفاقة مرض البدن ، و اءشد من مرض البدن مرض القلب . اءلا و اءن من النعم سعة المال . و اءفضل من سعة المال سحة البدن ، و اءفضل من صحة البدن تقوی القلب
آگاه باشید نداری از جمله بلاهاست و سخت تر از ان بیماری تن است و از ان سخت تر، بیماری دل است . بدانید که تقوای دل ، از سلامتی بدن است . (974)
981. زیور فقر
العفاف زینة الفقر.
پاکدامین و عزت نفس ، موجب زیبایی فقر است . (975)
982.باعث بی دینی
عنه علیه السلام لابنه محمد بن الحنفیة -: یا بنی ! اءنی اءخاف علیك الفقر فاستعذ بالله منه ، فان الفقر منقصة للدین ! مدهشة للعقل ، داعیة للمقت.
به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: فرزند عزیزم ! برای تو از فقر می ترسم ، زیرا فقر عامل کاهش دین است و عقل را به دهشت می اندازد و باعث دشمنی می گردد. (976)
983. فقر زیرکان
الفقر یخرس الفطن عن حجته ، و المقل غریب فی بلدته
فقر، زیرك را از بیان دلیل خود باز می دارد و بیچاره در شهر خود غریب است . (977)
984. او فقیر نیست !
قصور حجت شناسی) بر)لا یقع اسم الا ستصعاف علی من الحجة فسمعتها اءذنه و وعاها قلبه.عنوان استضعاف کسی که حجت به او رسیده و گوشش آن را شنیده و قلبش آن را دریافته است صدق نمی کند. (978)
985. نیازمندی بلاست !
اءلا و اءن من البلاء الفاقة ، و اءشد من الفاقة مرض البدن ، و اءشد من مرض آلبدن مرض القلب
آگاه باشید! نیازمندی بلاست و سخت تر از ان بیماری تن است و از آن بدتر بیماری قلب است . (979)
986. توانگری و فقر حقیقی
الغنی و الفقر بعد العرض علی الله .
توانگری و بینوایی بعد از عرضه (اعمال) بر خدا معلوم می شود. (980)
بخش پنجم : وصف دنیا و دنیاطلبان

987. شگفت از آباد کننده دنیا
عجبت لمن اءنکر النشاء الاخری ، و هو یری انشاءة الاولی ، و عجبت لعامردار الفناء و تارك دار البقاء
در شگفتم از کسی که ورود به جهان دیگر را انکار می کند، در حالی که ورود به جهان نخست را می نگرد و در شگفتم از آباد کننده این جهان ناپایدار و رها کننده آن سرای جاویدان . (981)
988. علت هلاکت گذشتگان
اءنما هلك من کان قبلکم بطول آمالهم و تغیب آجالهم
پیشینیان شما، در حقیقت به سبب درازی آرزوها و از یاد بردن اجل هایشان
به هلاکت افتادند. (982)

989. از علاقه دنیا بکاهید!
و من کلام له علیه السلام کان کثیرا ما ینادی به اءصحابه -: تجهزوا، رحمکم الله ، فقد نودی فیکم بالرحیل ، و اءقلوا العرجة علی الدنیا، و انقلبوا بصالح ما بحضر تکم من الزاد، فان اءمامکم عقبة کوودا، و منازل مخوفة مهولد لا بد من الورود علیها، و الوقوف عندها، و اعلموا اءن ملاحظ المنیته نحو کم دانیة ، و کانکم بمخالبها و قد نشبت فیکم ، وقد دهمتکم فیها مفظعات الامور، و معضلات المحذور. فقطعوا علائق الدنیا و استظهروا بزاد التقوی
کلامی است از امیرالمومنین علی علیه السلام که در بسیاری از اوقات به صدای بلند، با آن سخن ، به اصحاب خود خطاب می فرمود:
خدا شما را رحمت کند، آماده شوید؟پس به تحقیق ، ندای کوچ کردن (از این دنیا) به شما داده شده است . اعتماد و علاقه خویش را نسبت به ماندن در دنیا کم کنید و با توشه ای مناسب و پسندیده که در اختیار دارید، از دنیا به آخرت منتقل شوید! پس بی گمان در برابر شما گردنه ای است که بالا رفتن از آن دشوار است و در راهتان منزل هایی است ترس آور و هولناك که انسان از وارد شدن و توقف در آن ها ناگزیر است .
پس بدانید که دیگانت مرگ (یا نگاه کردن آن از گوشه چشم به شما) به طرف شما نزدیك است ، گویی شما در چنگال های آن هستید که به راستی آن چنگال ها به تنتان فرو رفته است و به تحقیق در مرگ ، سختی های طاقت فرسا و دشواری هایی که از آن بیمناك و در حذر هستید، شما را فرا گرفته است . پس علاقه و وابستگی های خود را از دنیا قطع کنید و توشه تقوی را پشتیبان خود قرار دهید و از آن یاری جویید. (983)
990. برای آخرت آفریده شده ای نه دنیا
فی وصیته للحسن علیه السلام -: و اعلم یا بنی ! اءنك اءنما خلقت للاخرة لا للدنیا و للفناء لا للبقاء و للموت لا للحیاة ، و اءنك فی قلعة ودار بلغة و طریق اءلی الاخرة و اءنك طرید الموت الذی لا ینجو منه هاربه ، ولا یفوته طالبه ، و لا بد اءنه مدرکه
تو برای آخرت آفریده شده ای ! از سفارش امام علی علیه السلام به فرزندش حضرت حسن علیه السلام بدان پسرم نه برای دنیا، برای فنا نه برای بقا، برای مردن نه برای زیستن ، تو در منزل کوچ هستی که رهگذری است به سوی آخرت . به راستی که مرگ در پی توست و فرار کننده از مرگ را رهایی نیست و از دست جوینده خود ره در نمی رود و سرانجام او را می گیرد. (984)
991. اندازه هر چیز
جعل لك شی ء قدرا، و لکل قدر اءجلا، و لك اءجل کتابا
خداوند متعال) برای هر چیزی اندازه ای و برای اندازه ای پایانی و برای هر پایانی ، حساب و کتابی قرار داده) است . (985)
992. دنیا انسان را غافل می کند.
کاءنکم من الموت فی غمرة ، و من الذهول فی سکرة
گویی در حال احتضار هستید و گویی در اثر غفلت ، از خود بی خود می باشید. (986)
993. شخص آگاه تو را آگاه می کند
الحذر الحذر اءیها المستمع ! و الجد الجد اءیها الغافل ! (و لا ینبئك مثل خبیر)
هشدار هشدار! ای شنونده ! بکوش ! بکوش ! ای بی خبر! (هیچ کس مانند شخص آگاه ، تو و خبردار نمی کند.) (987)
994. یکی بودن خداوند مرگ و زندگی
من وصایاه لا بنه الحسن علیه السلام -: و اعلم اءن مالك الموت هو مالك الحیاة ، و اءن الخالق هو الممیت ، و اءن المفنی هو المعید
امیرمؤ منان علیه السلام در سفارش به فرزند بزرگوارش حسن علیه السلام می فرماید: بدان که خداوند مرگ ، همان خداوند زندگی است و آن که می آفریند، هموست که می میراند و آن که نابود می کند همو که باز می گرداند. (988)
995. کارهای بیهوده
من الغناء اءن المرء یجمع ما لا یاءکل ، و یبنی ما لا یسکن ، ثم یخرج الی الله تعالی لا مالا حمل ، و لا بناء نقل
یکی از رنج ها این است که انسان چیزی را فراهم آورد که نمی خورد و بنایی بسازد که در آن سکونت نمی کند و سپس به جانب خدای تعالی می رود در حالی که نه مالی با خود می برد و نه ساختمانی منتقل می کند! (989)
996. خسر الدنیا و الاخرة

فاذا اءنت قد خسرت دار !فانظر یا شریح ! لا تکون ابتعت هذه الدار من غیر مالك ، اءو نقدت الثمن من غیر حلالك
الدنیا ودار الاخرة !
امام علی علیه السلام خطاب به قاضی خود، شریح بن حارث فرمود: توجه کن ای شریح ! مبادا این خانه را جز از مال خودت خریده باشی یا بهای آن را جز از مال حلال داده باشی ، در غیر این صورت هم در دنیا و هم در سرای آخرت زیان کرده ای(990)
997. دنیا فانی است
اءن الدنیا منقطعة عنك ، و الاخرة قریبة منك
همانا دنیا از تو جدا شدنی و آخرت به تو نزدیك است . (991)
998. فریب دنیا را مخورید!
اولی الابصار و الاسماع ، و العافیة ، و المتاع ، هل من مناص او خلاص ، اءن معاذ اءو ملاذ، اءو فرار اءو محار، اءم لا؟! (فانی تؤ فکون) اءم اءین تصرفون ؟! اءم بماذا تغترون ؟!
هان ! ای صاحبان دیدگان بینا گوش های شنوا و ای برخورداران از تندرستی و مال و متاع ! آیا جای گریزی یا راه نجاتی یا پناهگاهی یا تکیه گاهی یا راه فراری و یا طریق بازگشتی هست یا نیست ؟ پس ، به کجا باز می گردید؟یا کجا می روید؟یا فریب چه چیز را می خورید؟(992)
999. سرای گذر
اءیها الناس ! انما الدنیادار مجاز و الاخرة دار قرار، فخذوا من ممرکم لمقرکم
ای مردم ! دنیا سرای گذر است و آخرت جای ماندن ، پس از گذرگاه خود برای جای باش خود (توشه) برگیرید. (993)
1000. ایام عمر خود را دریاب !
فاستدرکوا بقیة اءیاکم ، و اصبروا لها اءنفسکم ؛ فانها قلیل فی کثیر الایام التی تکون منکم فیها الغفلة و التشاغل عن الموعظة
باقی مانده ایام عمر خود را دریابید و جان های خود را برای آن ها شکیبا سازید؛ زیرا این چند روزه در مقابل روزهای بسیاری که در غفلت و روی گردانی از پند و اندرز گذرانیده اید است . (994)
1001. عزت ناپایدار دنیا
اءوصیکم بالرفض لهذه الدنیا التارکة لکم ، و اءن لم تحبوا ترکها... فلا تنافسوا فی عز الدنیا و فخرها... فاءن عزها و فخرها اءلی انقطاع
شما ره به رها کردن این دنیا توصیه می کنم ، دنیایی که شما را رها می کند هر چند رها کردن آن را دوست نداشته باشید... پس ، در عزت دنیا و افتخارات ان رقابت نکنید، زیرا عزت و افتخارات دنیا از بین رفتنی است . (995)
1002. مشمولین رحمت حق
رحم الله امرا سمع حکما فوعی ... اغتنم المهمل ، و بادر الاجل ، و تزود من العمل
رحمت خدا بر آن کس (بنده ای) که سخن حکیمانه ای را شنید و پذیرا شد،... مهلت عمر را غنیمت شمرد و بر مرگ پیشی گرفت و از عمل توشه بر گرفت . (996)
1003. دنیا را برنگزین !
اءلستم فی مساکن من کان قبلکم اءطول اءعمارا، و ابقی آثارا... ثم ظعنوا عنها بغیر زاد مبلغ و لا ظهر قاطع . فهل بلغکم اءن الدنیا سخت لهم نفسا بفدیة ... و هل زودتهم الا السغب .. اءفهذه تؤثرون
آیا شما در جاهای همان کسانی نیستنید که پیش از شما بودند و عمرشان درازتر و آثارشان پاینده تر... بود و سپس بی هیچ توشه ای که آن ها را به مقصد رساند و بی هیچ مرکبی که راه را درنورد کوچ کردند؟آیا شنیده اید که دنیا خود را فدای آنان کند؟... ؤ آیا جز گرسنگی توشه ای به آنان داد؟... آیا چنین دنیایی را بر می گزینید؟(997)
1004. مذمت دنیا
قال علیه السلام فی ذم الدنیا اءقرب دار من سخط الله ، و اءبعدها من رضوان الله !
در مذمت دنیا فرمود): دنیا نزدیك ترین منزل به سخط خداوند و دورترین آن از رضای اوست) . (998)
1005. تعجب از این گوش !
کیف یراعی النباة من اصمته الصیحة
آن گوشی که فریاد را نشینده است ، چگونه صدای آهسته را می شنود. (999)
1006. آسایش آخرت

اءنما مثل من خبر الدنيا كمثل قوم سفر نبا بهم منزل جديت ، فاموا منزلا خصيبا و جنابا مريعا، فحتملوا و عثاء الطريق ، و فراق الصديق ، و خشونة اسفر، و جشوبة المطعم ، ليائا سعة دراهم ، و منزل قرار هم
داستان آن كس كه دنيا را آزموده همچون حكايت گروه مسافرانى است كه فرود آمدن در منزلى خشك و بى آب و علف را خوش ندارند و برآنند تا به جايى پر نعمت و سر سبز خرم فرود آيند. بنابراين دشوراى راه و فراق يار و سختى سفر و ناگوارى خوراك را تحمل مى كنند تا به سراى دلباز و منزل آسوده خود درآيند. (1000)
1007. مذمت دنيا
قال عليه السلام و قد سمع رجلا يذم الدنيا -: اءيها الذام للدنيا، المغتر بغرورها، المخدوع با باطيلها! اءتغتر بالدنيا ثم تذمها؟
امام عليه السلام به كسى كه از دنيا نكوهش مى كرد فرمود: اى كه از دنيا مذمت مى كنى در حالى كه گرفتار غرور آن شده و فريفته باطل هاى آن گرديده اى ! آيا تو خود مغرور دنيايى و بعد مذمت آن را مى كنى ! (1001)
1008. روزگار آرزو
اءلا و اءنكم فى اءيام امل من ورائه اجل ، فمن عمل فى اءيام اءمله قبل حضور اءجله فقد نفعمه عمله ، و لم يضرره اءجله و من قصر فى اءيام اءمله قبل حضور اءجله ، فقد خسر عمله ، و ضره اءجله
آگاه باشيد! كه در روزگار هستيد كه مرگ در پى آن است ، پس هر كه در روزگار آرزو و پيش از سرآمدن مهلت ، به كار نيك بپردازد، كارهايش به او سود مى بخشد و از فرا رسيدن مرگ زيان نخواهد ديد و هر كس در روزگار آرزو قبل از سر آمدن مهلت در ان جام كار نيك كوتاهى كند، كارهايش زيان بخش و از فرا رسيدن مرگ زيان خواهد ديد. (1002)
1009. آرزو در دنيا
من جرى فى عنان اءمله عثر باجله
هر كه با آرزو هم عنان شود به مرگ و نابودى رسد. (1003)
1010. توصيف دنيا خواهان
فى صفة اءهل الدنيا -: نعم معقلة ، و اءخرى مهملة ، قد اءضلت عقولها، و ركبت مجهولها
امام على عليه السلام در توصيف دنيا خواهان مى فرمايد: چونان حيواناتى هستند برخى بسته و برخى رها، كه خردهايشان را از دست داده اند و بيراهه مى روند. (1004)
1011. زاد و توشه اخروى
اءنما الدنيا منتهى بصر الاعمى ، لا يبصر مما وراءها شيئا، و البصير ينفذها بصره ، و يعلم اءن الدار وراءها. فالبصير منها شاخص ، والا عمى اءليها شاخص ، و البصير منها متزود، و الاعمى لها متزود
دنيا نهايت ديد كوردلان است ، آنچه در پشت آن است نمى بيند (و توجه به آخرت ندراد) اما فرد بينا، ديدش در ان نفوذ مى كند و مى داند كه آخرت در وراى آن است . پس كسى كه چشم دلش باز است ، در دنيا آماده كوچ است ، اما كور دل ، چشمش را به ان دوخته است . با اين بيان افراد بينا از دنيا براى خود زاد و توشه بر مى گيرند و كوردلان براى دنيا زاد و توشه مى اندوزند. (1005)
1012. لذت سيرى ناپذير
علموا! اءنه ليس من شى ء الا و يكاد صاحبه يشبع منه و يمله الا الحياة فانه لا يجد فى الموت راحة . و انما ذلك بمنزلة الحكمة التى هى حياة للقلب الميت ، و بصر للعين العمياء. و سمع للاذن الصماء، و رى للظلمان ، و فيها الغنى كله و السلامة
بدانيد كه هيچ چيز نيست مگر اين كه دارنده اش از آن سير و دلزده مى شود، به جز زندگى ، زيرا او (شخص دنيا پرست) در مرگ آسايشى براى خود نمى يابد و آن به منزله حكمت است ، حكمتى كه موجب حيات دل مرده و بينايى چشم كور و شنوايى گوش كر و سيرابى شخص تشنه مى باشد و بى نيازى كامل و سلامت در آن است . (1006)
1013. فريبندگى دنيا
مثل من اغتربها كمثل قوم كانوا بمنزل خصيب فنبا بهم اءلى منزل جديب ، فليس شى ء اءكره اليهم و لا اءفظع عندهم من مفارقة ما كانوا فيه اءلى ما يهجمون عليه ، و يصيرون اءليه
حكايت كسى كه فريفته اين جهان شده ، حكايت گروهى است كه در منزلى پر نعمت و سرسبز باشند و نخواهند به منزلى خشك و قحطى زده روند. براى اينان چيزى ناخوش تر و سخت تر از اين نيست كه از جاى خرم و پر نعمت خود جدا شوند و ناگهان به جايى آن چنان بى نعمت و خشك فرو آيند. (1007)
1014. زندگى مذموم دنيا

اءحوال مختلفة ، و تارات متصرقة ، العيش فيها مذموم ، و الامان منها .. دار بالبلاء محفوفة ، و بالغدر معروفة معدوم

دنيا سرايی است پيچيده در بلاها و به بی وفايی و خيانت معروف .. احوالش مختلف و حالاتش گذرا، زندگی در آن مذموم و امنيت در آن وجو ندارد. (1008)

1015. تجارت بی سود

لبئس المتجر اءن ترى الدنيا لنفسك ثمنا، و مما لك عند الله عوضا!.

تجارت بدی است كه انسان دنيا را بهای خويشتن ببيند و به جای نعمت ها و رضايت پروردگار در آخرت ، زندگی اين جهان را برگزيند. (1009)

1016. ناپايداری دنيا

يا بنى ! اعلم) اءن الدنيا لم تكن لتستقر الا على ما جعلها الله عليه من النعماء، و الابتلاء و الجزاء فى المعدد اءو ما (شاء مما لا تعلم ، فان اءشكل عليك شى ء من ذلك فاحمله على جهالتك ، فنك اول ما خلقت به جاهلا ثم علمت

ای فرزندم ! بدان) دنيا پايدار نباشد جز بر پايه نعمت هايی كه خداوند در آن مقرر داشته و يا بر بنياد گرفتاری و (پاداش در آخرت ، و يا آن چه او بخواهد و تو نمی دانی ، بنابراين اگر چيزی بر تو مشكل ايد آن را بر نادانی خودحمل كن ؛ زيرا تو در آن آغاز آفريدنت نادان بودی ، سپس دانا شدی . (1010)

1017. شادمانی همراه اندوه

. الدنيا) سرورها مشوب بالحزن)

دنيا شادمانی اش ، آميخته با اندوه است . (1011)

1018. دگرگونی احوال دنيا

فی صفة الدنيا - حالها انتقال ، و وطاتها زلزال ، و عزها ذل ، وجدها هزل ، و علوها سفل

در وصف دنيا می فرمايد: دنيا كارش دگرگون شدن و جابه جايی است و جايگاهيش لرزان و عزتش خواری و كارهای حدی اش شوخی و بلندی اش پستی . (1012)

1019. سيری ناپذيری آزمند

اءن الدنيا مشغلة عن غيرها، و لم يصب صاحبها منها شيئا الا فتحت له حرصا عليها، و لهجا بها و لن يستغنی صاحبها بما نال فيها عما لم يبلغه منها.

همانا دنيا آدمی را به كلی سرگرم خود می سازد و دنياپرست به چيزی از آن نرسد، مگر آن كه باب حرص و شيفتگی به آن بر رويش گشوده و به آن چه از اين دنيا دست يافته بسنده نمی كند تا در پی چيزی كه به دست نيامده است نرود. (1013)

1020. سرای رنج و فنا

ما اصف من دار اءولها عناء و اخرها فناء! فی حلالها حساب ، و فی حرامها عقاب

حلال آن حساب و كتاب دارد و حرامش ! چه بگويم در وصف سرايی كه آغازش رنج است و فرجامش نيستی كيفر. (1014)

1021. بر حذر باشيد از تمايل به دنيا!

يا اءسرى الرغبة اقصروا فان المعرج على الدنيا لا يروعه منها اءلا صريف اءنياب الحدثان

ای اسيران تمايل ! باز ايستيد، هر كه بر دنيا چرخيد جز طنين صوت نيش گزنده حوادث او را به خود نياورد و به هراس نيفكند. (1015)

1022. سربلندی دنيوی

لا تنافسوا فی عز الدنيا و فخرها... فان عزها و فخرها اءلی انقطاع

. برای سربلندی و افتخار دنيا، به رقابت برنخيزيد؛ زيرا عزت و افتخارات ان در حال انقطاع و از بين رفتن است (1016)

1023. احوال متغير دنيا

الدهر يومان : يوم لك عليك ؛ فاذا كان لك فلا تبطر و اذا كان عليك فاصبر!

روزگار برای تو دو روز است : روزی كه به سود توست و روزی كه به زيان تو، پس آن روز كه به سود توست ، خوشگذرانی را از حد مگذران ، و زمانی كه به زيان توست و تهيدست گشتی ، صابر و شكيبا باش . (1017)

1024. دولت مستضعفان

لتعطفن الدنيا علينا بعد شما عطف الضروس على ولدها، و تلا عقيب ذلك : و نريد اءن نمن على الذين استضعفوا فی الارض و نجعلهم اءئمة و نجعلهم الوارثين

دنيا پس از تمرد و چموشى به سوى ما برمى گردد، همان گونه كه ماده شترى به سوى فرزندش ، و پس از جمله مزبور اين آيه را تلاوت فرمود: و ما مى خواهيم به آنان كه در روى زمنى مستضعف شده اند، احسان نماييم ....
1025. كليد رنج و بلا
(1018)
الرغبة مفتاح النصب و مطية التعب
رغبت به دنيا، كليد رنج و بلا، و وسيله خستگى و ناراحتى است . (1019)
1026. خستگى و رنج روزگار
الدهر يخلق الابدان ، و يجدد الامال ، و يقرب المنية ، و يباعد الامنية ؛ من ظفر به نصب ، و من فاته تعب
روزگار، بدن ها را كهنه و آرزوها را نو و مرگ را نزديك و خواسته ها را درو مى سازد، كسى كه به آن دست يابد، خسته گردد و آن كه به آن نرسد، رنج برد. (1020)
1027. عمل نادانان
الركون الى الدنيا مع ما تعاين منها جهل
تكيه بر دنيا زدن با آن چه كه با چشم خود مى نگرى نادانى است . (1021)
1028. از پستى دنيا
من هوان الدنيا على الله ، اءنه لا يعصى الافيها، ولا ينال ما عنده الا بتركها
از پستى دنياست كه خداوند جز در آن نافرمانى نشود و بدانچه در مائده لطف اوست نتوان رسيد مگر بر ترك آن .
(1022)
1029. آفت دلبتسگى به دنيا
من لهج قلبه بحب الدنيا التاط قلبه منها بثلاث : هم لا يغبه ، و حرص لا يتركه ، و اءمل لا يدركه
هر كه دل به دنيا بندد به سه چيز دلبسته گردد: اندوهى دائم ، حرصى كه او را وا ننهد و آرزويى كه به آن نخواهد رسيد. (1023)
1030.رو آوردن دنيا به انسان
اذا اءقبلت الدنيا على اءحد اءعارته محاسن غيره ، و اذا ادبرت عنه سلبته محاسن نفسه
هرگاه دنيا به كسى رو كند، نيكى هاى ديگران را برايش عاريه آورد و هنگامى كه پشت كند، نيكى هاى خودش را همهم از او سلب مى نمايد. (1024)
1031. جرعه هاى سختى
مع كل جرعه شرق ، و فى كل اءكلة غصص !
همراه هر جرعه آبى (از زندگى) گلوگيرشدنى است و با هر لقمه اى استخوانى . (1025)
1032. غفلت اهل دنيا
اءهل الدنيا كر كب يسارابهم و هم نيام
اهل دنيا همچون سوارانى هستند كه آن ها را مى برند و آنان در خواب اند. (1026)
1033. دنياى زهر آلود
مثل الدنيا كمثل الحية لين مسها، و السم الناقع فى جوفها، يهوى اليها الغر الجاهل ، و يحذرها دواللب العاقل !
دنيا همانند مار است : لمس كردن آن ، نرم و ملايم است ، اما درونش از زهر آكنده است ، لذا فريب خورده نادان به آن ميل مى كند و هوشيار عاقل از آن حذر مى كند. (1027)
1034. دنيا در نظر دوستان و دشمنان خدا
لم يصفها الله تعالى لاولياءه ، ولم يضن بها على اءعدائه
خداوند متعال اين دنيا را براى اولياء خود صاف (و بدون مشكلات) مقرر نفرموده و براى دشمنانش امساك از آن ننموده است . (1028)
1035. پاداش براى اولياء عذاب براى دشمنان
لم يرضها ثوابا الاوليائه ، و لا عقابا لاعدائه
خداوند به اين دنيا به عنوان پاداش براى اولياء خود و عذابى براى دشمنان خود راضى نشده است . (1029)
1036. دنياى نيرنگباز
فاحذروا الدنيا فانها غدارةُ غرارة خدوع
از رزق و برق دنيا برحذر باشيد كه غدار و گول زننده و نيز نگباز است . (1030)
1037. سراى خشم خدا

اءقرب دار من سخط الله ، و اءبعدها من رضوان الله . فغضوا عنكم - عباد الله - غمومها و اشغالها لما قد اءيقنتم به من فراقها و تصرف حالاتها
دنيا نزديك ترين سراى است به خشم خدا و دورترين سراى از خشنودى خدا. پس اى بندگان خدا! از گرفتارى ها و اندوه هاى آن چشم فرو پوشيد، پون از جدايى و دگرگونى هاى آن نيك آگاهيد. (1031)
1038. تصاحب دنيا و آخرت با هم
الناس فى الدنيا عاملان : عامل عمل فى الدنيا للدنيا؛ قد شغلته دنياه عن آخرته ، يخشى على من يخلفه الفقر و ياءمنه على نفسه فيفنى عمره فى منفعة غيره ، و عامل عمل فى الدنيا لما بعدها، فجاءه الذى به من الدينا بغير عمل ، فاءحرز الحظين معا، و ملك الدارين جميعا، فاءصبح وجيها عند الله ، لا يسال الله حاجة فيمنعه
مردم در دنيا دو گروه اند: گروهى تا ان جا براى دنيا عمل مى كنند كه دنيا آن ها را از آخرتشان باز مى دارد كه مى ترسند بازماندگانشان فقير گردند و خود را (از فقر معنوى اخروى) در امان مى دانند، لذا عمر خود را براى سود ديگران تباه مى كنند و گورهى ديگر در دنيا براى آخرت عمل مى كنند، اما سهم آن ها از دنيا، بدون كار به آن ها مى رسد، پس آن ها بهره دنيا و آخرت را با هم مى برند و هر دو سرا را با هم تصاحب مى كنند در درگاه خداوند آبرومند خواهند بود، در نتيجه هر حاجتى را از خدا بخواهند خداوند از آنهادريغ نيم دارد. (1032)

1039. كليد رنج و بلا
من اقتصر على بلغة الكفاف فقد انتظم الراحة ، و تبوا خفض الدعة و الرغبُ مفتاح النصب ، و مطية التعب
هر كسى كه به اندزاه معاش اكتفا كند، به آسايش و راحتى دست يافته و وسعت و آرامش را به دست اورده است ، دنياپرستى كليد رنج و بلا و مركب سختى است . (1033)
1040. توانگرى و نيازمندى دنيا
من استغنى فيها فتن ، و من افتقر فيها حزن
هر كه در دنيا توانگر شد، به فتنه افتاد و هر كس نيازمند شد، به اندوه گرفتار آمد. (1034)
1041. اعراض از دنيا
اءوصيكم بالرفض لهذه الدنيا التاركة لكم ، و اءن لم تحبوا تركها
شما را به اعراض از اين دنيا توصيه مى كنم كه شما را رها خواهد ساخت ، اگر چه شما جدايى از ان را دوست نداريد. (1035)
1042. نفع دنيوى
لا يترك الناس شيئا من اءمر دينهم لاستصلاح دنياهم الافتح الله عليهم ما هو اضر منه
مردم چيزى از امور دينشان را براى نفع دنيايشان ترك نمى كنند، مگر آن كه خداوند زيانبارتر از آن را به رويشان خواهد گشود. (1036)
1043. جايگاه نزول وحى
مهبط وحى الله ، و متجر اولياء الله اكتسبوا فيها الرحمة و ربحوافيها الجنة
دنيا جايگاه نزول وحى خداوند و تجارتگاه اولياء الله است . انسان هاى خردمند و عارف رحمت خداوندى را در اين دنيا اندوختند و بهشت را از آنان سود بردند. (1037)
1044. پرهيز از دلبستگى به دنيا
كان لى فيما مضى اخ فى الله و كان يعظمه فى عينى صغر الدنيا فى عينه
در گذشته برادرى دينى داشتم كه ناچيزى دنيا در نگاهش ، او را در نظرم بزرگ كرده بود. (1038)
1045. مهرورزى با دنيا
اءقبلوا على جيفة قد افتضحوا باءكلها، و اصطلحوا على حبها
به مردارى روى آوردند كه با خوردن آن رسوا شدند و بر سر دوستى و عشق به آن با يكديگر سازش كردند.
(1039)
1046. وصف دنيا از ديدگاه امام (ع)
قال له عليه السلام رجل -: صف لنا الدنيا!
فقال عليه السلام -: ما اءصف من دار اءولها عناء، و آخرها فناء! فى حلالها حساب ، و ف حرامها عقاب . من استغنى فيها فتن ، و من افتقر فيها حزن.

! شخصی به امام علیه السلام گفت : دنیا را برایم وصف کن
فرمود: چگونه برایت توصیف کنم منزلی را که آغازش سختی و پایانش فنا ونیستی است ، در حلال آن حساب و در حرامش عقاب است ، سالمش در امان و بیمارش پشیمان است ، ثروتمندش فریب خورده و فقیر و تهیدستش غمگین گردد. (1040)
1047. لغزشگاه های دنیا
من وطی دحضك زلق ، و من رکب لججك غرق ، و من ازور عن حبائلك وفق
هیهات ! هر کس که به لغزشگاه تو (دنیا) قدم گذاشت لغزید و هر کس که به دریاهی تو فرو رفت غرق گشت و هر کس که از تو رها شد، توفیق یافت . (1041)
1048. مهمانی موقت
اءنکم - و ما تاءملون من هذه الدنیا - اءثویاء موجلون
همانا شماو آرزوهای شما در این دنیا، میهمانانی موقت هستید. (1042)
1049. مقاسه بهره دنیوی و اخروی
ما المغرور الذی ظفر من الدنیا باعلی همته کالاخر الذی ظفر من الاخرة بادنی سهمته
شخص فریب خورده ای که با عالی ترین همتش بر دنیا پیروز شده است ، مانند کسی دیگری نیست که از آخرت به مقدرا نصیب خود دست یافته است . (1043)
1050. دنیای بی وفا
اءلستم فی مساکن من کان قبلکم اءطول اءعمارا، و اءبقی اءثارا... تعبدوا للدنیا اءی تعبد، و آثروها اءی ایثار. ثم ظعنوا عنها بغیر زاد مبلغ و لا ظهر قاطع.
آیا شما در جای گذشتگان خود به سر نمی برید؟که عمرشان از شما طولانی تر و آثارشان بادوام تر بود؟دنیا را چگونه پرستیدند و آن را چگونه بر خود گزیدند؟سپس از آن رخت بر بستند و رفتند، بی توشه ای که آنان را برای رسیدن به منزلگاه کفایت کند و بی مرکبی که آن ها را به منزلشان برساند. (1044)
1051. دنیا اینگونه نیکوست !
لنعم دار من لم یرض بها دارا، و محل من لم یوطنها محلا!
دنیا چه سرای نیکویی است برای کسی که ان را خانه (همیشگی) خویش نداند و چه جایگاه خوبی است برای کسی که آن را وطن خود قرار ندهد. (1045)
1052. شادی و اندوهگینی
ما بالکم تفرحون بالیسیر من الدنیا تدرکونه ، و لا یحزنکم الکثیر من الاخرة تحرمونه ؟!
چه شده به شما که از اندکی از دنیا که می یابید شادمان می شوید، ولی بسیاری از آخرت که از آن محروم می گردید شما را اندوهگین نمی سازد؟! (1046)
1053. خیر در دنیا برای دو کس
لا خیر فی الدنیا الا لرجلین : رجل اءذنب ذنوبا فهو یتدارکها بالتوبة و رجل یسارع فی الخیرات
در دنیا خیری نیست مگر برای دو نفر: کسی که گناه کرده و با تو به جبران می کند و کسی که با سرعت به سوی کارهای خیر می شتابد(1047)
1054. تلاش دنیا برای آخرت
علیکم بالجد و الاجتهاد و التاهب و الاستعداد، و التزود فی منزل الزاد. و لا تعرنکم الحیاة الدنیا کما غرت من کان قبلکم من الامم الماضیة ، و القرون الخالیة
بر شما باد به تلاش و سخت کوشی و مهیا شدن و آماده گشتن و توشه برداشتن از سرای توشه (دنیا مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، چنان که ملت های گذشته و اقوام پیشین را فریفت . (1048)
1055. سرای جنگ و هلاکت
دار حرب و سلب و نهب و عطب اءهلها علی ساق و سیاق ، ولحاق و فراق . قد تحیرت مذاهبها
دنیا سریا جنگ و تاراج و خرابی و هلاکت است . مردمش آماده رفتن و یا رفتنی اند و در حال پیوستن (به گذشتگان) و جدا شدن (از ماندگان) راه هایش گیج کننده و حیرت زا است . (1049)
1056. فریبکاری دنیا
تغر و تضر و تمر، اءن الله تعالی لم یرضها ثوابا لاولیائه ، و لا عقابا لا عدائه
دنیا می فریبد و زیان می رساند و می گذرد. خدای تعالی راضی نشده است که دنیا را پاداش دوستان خود و کیفر دشمنانش قرار دهد. (1050)

1057. برق گول زننده دنیا
لا ترفعوا من رفعته الدنیا. و لا تشیموا بارقها و لا تسمعوا ناطقها... فان برقها خالب ، و نطقها کاذب
کسی را که دنیا او را بالا برده بالا نبرید و برق درخشنده دنیا شما را خیره نکند و سخن ستاینده دنیا را نشنوید؛ زیرا برق دنیای حرام بی فروغ است و سخنش دورغ(1051)
1058. نعمت های دنیا می فریبد!
لا یغرنکم . اءصبح فیه اءهل الغرور فانما هو ظل ممدود، الی اءجل معدود.
مبادا آن چه فریفتگان را می فریبد، شما را بفریبد؛ زیرا نعمت های فریبندۀ (دنیا) چون سایه ای است که تا زمان معینی پهن است . (1052)
1059. نباید فریب دنیا را خورد!
احذر کم الدنیا، فانهادار شخوص و محلة تنغیص ، ساکنها ظاعن ، و قاطنها بائن
شما را از دنیا بر حذر می دارم ؛ زیرا دینا سرای کوچیدن و جایگاه کدورت و سختی است . ساکن در آن بار سفر بر می بندد و مقیمش از آن جدا می شود. (1053)
1060. چون مهر فرزند به مادر
الناس اءبناء الدنیا، و لا یلام الرجل علی حب اءمه
مردم فرزندان دنیایند و هیچ کس برای دوست داشتن مادرش سرزنش نمی شود. (1054)
1061. هدف خلقت دنیا
الدنیا خلقت لغیرها، و لم تخلق لنفسها
دنیا نه برای خودش که برای جز خود آفریده شده است . (1055)
1062. دنیا مزرعه آخرت
اءلا اءن الدنیادار لا یسلم منها الا فیها و لا ینجی بشی ء کان لها: ابتلی الناس بها فتنة . فما اخذوه منها لها اخرجوا منه و حوسبوا علیه . و ما اخذوه منها لغیرها، قدموا علیه و اءقاموا فیه
بدانید که دنیا سرایی است که هیچ کس از ان و هیچ کس به واسطه کاری که برای دنیا کند نجات نمی یابد. مردم برای آزمایش گرفتار دنیا شده اند. آن چه را از دنیا به خاطر دنیا برگرفتند، از کفشان برود و باید حساب پس دهند و آن چه را از دنیا برای غیر آن (آخرت) به دست آوردند به آن برسند و همیشه با آن ها است) . (1056)
1063. حکایت مردم دنیا
اءنما مثلکم و مثلها کسفر سلکوا سبیلا فکانهم قد قطعوه ، و اءموا علما فکانهم قد بلغوه
همانا حکایت شما و دینا همچون حکایت مسافرانی است که در راهی می روند و گویی راه را به آخر رسانده اند و آهنگ رسیدن به علامت و نشانه ای می کنند و گویی به آن رسیده اند. (1057)
1064. دنیا در پی تو می آید اگر...
من ساعاها فاتته ، و من قعد عنها واتته
هر که در طلب دنیا بکوشد به آن نرسد و هر که دست بکشد دنیا خود نزد اوآید. (1058)
1065. نظر بصیرت به دنیا
اءنما الدنیا منتهی بصر الاعمی ، لا یبصر مما وراءها شیئا، و البصیر ینفذها بصره ، و یعلم اءن الدار وراءها.
فالبصیر منها شاخص ، و الاعمی الیها شاخص . و البصیر منها متزود، و الا عمی لها متزود
همانا دنیا آخرین دیدرس کور است و فراتر از ان را نمی بیند؛ اما شخص بینا و با بصیرت نگاهش را از دنیا فراتر می برد و می داند که سرای حقیقی در ورای این دنیاست . پس بینا از آن دل برمی کند و کور به آن روی می کند. شخص با بصیرت ان توشه بر می دارد، کور برای ان توشه فراهم می آورد. (1059)
1066. حقارت دنیا
فلتکن الدنیا فی اءعینکم اءصغر من حثاله القرظ، و قراضة الجلم
دنیا باید در دیده شما حقیرتر از پر کاه خشکیده و خرده های دم قیچی باشد.(1060)
1067. بهای جان آدمی
اءلا حر یدع هذه اللماظة لاهلها؟اءنه لیس لا نفسکم ثمن الا الجنة ، فلا تبیعوها الا بها
آیا آزاده ای نیست که این خرده ریزه های لای دندان ها (دنیا) را برای اهلش واگذارد؟ بدانید که جان های شما را بهایی جز بهشت نیست ، پس آن ها را جز به این بها مفروشید. (1061)
1068. بی اهمیتی دنیا

دارها هانت علی ربها، فخط حلالها بحرامها، و خیرها بشرها، و حیاتها بموتها، و حلوها بمرها. لم یصفها الله تعالی لاولیائه ، و لم یضن بها علی اعدائه
سرای دنیا نزد پروردگارش خوار و بی ارزش است و از این رو حلال آن را با حرامش آمیخت و خوبی اش را با بدی و زندگی اش را با مرگ و شیرینی آن با تلخی . خداوند بزرگ دنیا را برای دوستان خود صاف و گوارا نفرمود و در دادن آن به دشمنانش بخل نورزید. (1062)
1069. پستی دنیا
احذروا الدنیا فانها غدارة غرارة خدوع ، معطیة منوع ، ملبسة نزوع.
از دنیا حذر کنید که دنیا بیوفا و پر مکر و فریب است ، عطا کننده ای است خسیس و پوشاننده ای است که برهنه می سازد (چیزی را که بدهد پس می گیرد). (1063)
1070. خانه مشکلات
اعلم ! اءن الدنیادار بلیة یفرغ صاحبها فیها قط ساعة الا کانت فرغته علیه حسرة یوم القیامة
توجه داشته باش که دنیا خانه مشکلات است و اگر انسان یك ساعت در مشکلات نباشد، روز قیامت افسوس می خورد که چرا لحظه ای در آسایش بودم . (1064)
1071. پرهیز از دنیا
اءحذر کم الدنیا فانها منزل قلعة . و لیست بدار نجعة
شما را از دنیا پرهیز می دهم ؛ زیرا دنیا منزلی است که باید از آن کوچ کرد و سرای ماندن نیست . (1065)
1072. دنیا جاودانه نیست !
اءوصیکم بالرفض لهذه الدنیا التارکة لکم ، و اءن لم تحبوا ترکها... فلا تنافسوا فی عز الدنیا و فخرها، و لا تعجبوا بزینتها و نعیمها، و لا تجزعوا من ضرائها و بوسها، فان عزها و فخرها اءلی انقطاع ، و اءن زینتها و نعیمها اءلی زوال ، و ضراءها و بوسها الی نفاذ
شما را به دور افکندن این دنیا سفارش می کنم ، دنیایی که اگر هم نخواهید ترکش کنید او شما را ترك می کند... پس ، در کسب عزت و افتخارات دنیوی با یکدیگر رقابت نکنید و زرق و برق و نعمت های آن شما را پسند نیفتد و از سختی و رنج آن بی تابی مکنید، زیرا که عزت ها و افتخارات آن به پایان می رسد و زرق و برق و نعمت های آن به سر می آید و سختی و رنج آن تمام می شود. (1066)
1073. آن چه جای شگفتی دارد!؟
عجبت لعامردار الفناء، و تارك دار البقاء
تعجب می کنم از آباد کنندگان سرای فانی و فروگذارندگان سرای باقی . (1067)
1074. موارد عبرت آموز
اءن الدنیادار فناء و عناء و غیر و عبر... و من غیرها اءنك تری المرحوم مغبوطا، والمغبوط مرحوما؛ لیس ذلك الا نعیما زل ، و بوسا نزل . و من عبرها اءن المرء یشرف علی اءمله فیقتطعه حضور اءجله
دنیا سرای نیستی و رنج و دگرگونی ها و عبرت هاست ... نمونه دگرگونی هایش این است که شخصی را می بینی قابل ترحم بود و (امروز) بر او رشك برده می شود و دیگری را می بینی که (تا دیروز) بر او (که (تا دیروز رشك برده می شد و امروز قابل ترحم است و این نیست مگر بدان سبب که نعمتی از چنگش بیرون رفته و بینوایی و مسکنتی بدو رسیده است . نمونه عبرت های آن این است که آدمی به آرزوی خود نزدیك می شود، اما فرا رسیدن مرگ مانع رسیدن او به آرزویش می گردد. (1068)
1075. زایل کننده عقول
قد خرقت الشهوات عقله ، و اءماتت الدنیا قلبه
شهوت ها عقل (دنیا پرست) را از میان می برند و دنیا دل او را می میراند. (1069)
1076. حذر از دنیا
اءحذر کم الدنیا، فانها حلوة خصرة ، حفت بالشهوات
شما را از دنیا برحذر می دارم ؛ زیرا آن شیرین و با طروات است و پوشیده در خواهش های نفسانی است . (1070)
1077. دنیا فانی است !
غرارة غرور ما فیها، فانیة ، فان من علیها لا خیر فی شی ء من اءزوادها الا التقوی
دنیا بس فریبنده است و هر آنچه در ان است فریب باشد، نابود شدنی است و هر که در آن می زید فانی می شود، در هیچ یك از توشه های آن خیر و خوبی نیست مگر در توشه تقوا(1071)

1078. سخن علی علیه السلام در وصف دنیا
حکم عل مکثر منها بالفاقة ، و اءعین من غنی عنها بالراحة
فزونخواه دنیا، محکوم به نیازمندی و درویشی است و کسی که از آن بی نیازی جوید، آسایش یارش باشد. (1072)
1079. زیانکاری در دنیا و آخرت
معاشر الناس ! اتقو الله فکم من مؤ مل ما لا یبلغه ، و بان ما لا یسکنه ، و جامع ما سوف یترکه ، و لعله من باطل جمعه ، و من حق منعة : اءصابه حراما، و احتمل به آثاما، فباء بوزره ، و قدم علی ربه آسفا لا هفا، قد خسر الدنیا و الاخرة ، ذلك هو الخسران المبین
ای مردم ! از خدا بترسید؛ چه بسیار آرزومندی که به آرزوی خود نرسد و سازنده عمارتی که در آن ساکن نشود و مال اندوزی که همه را واگذارد و شاید که ان مال را از راه ناروا گرد آورده و یا با نپرداختن حقی ، یا از راه رسیدن به حرامی که به خاطر آن زیر بار گناه رفته است ؛ پس گناه آن را به دوش کشد و با دریغ و اندوه نزد پروردگارش رود. چنین کسی (در دنیا و آخرت زیانکار باشد و این همان زیان آشکار است.) (1073)
1080. پرهیز از دنیاپرستی
اءو صیکما بتقوی الله ، و اءلا تبغیا الدنیا و اءن بغتکما
شما را به پرهیزگاری و ترس از خداوند سفارش می کنم ، در پی دنیاپرستی مباشید اگر چه او شما را طلب کند. (1074)
1081. سرای گذر
الدنیادار ممر ، لادار مقر، و الناس فیها رجلان : رجل باع فیها نفسه فاوبقها، و رجل ابتاع نفسه فاءعتقها
دنیا سرای گذر است نه خانه قرار؛ و مردم در آن دو گونه اند: قسمتی خود را به آن بفروشند و هلاك شوند؛ و قسمتی دیگر خود را بخرند و آزاد سازند. (1075)
1082. سرای درد
دار بالبلاء محفوفة ، و بالغدر معروفة لا تدوم احوالها، ولا یسلم نزالها.
این جهان سرایی است پر از درد و رنج ، به مکر و خیانت و نادرستی معروف که همیشه بر یك حال باقی نمی ماند و ساکنانش جان سالم به در نمی برند. (1076)

فصل چهارم : عبادت

بخش اول : اطاعت از خدا و غیر خدا

1. اطاعت از خدا

1083. فرمان خدا نیکوست
فی و صیته لابنه -: اءنه (یعنی الله سبحانه) لم یاءمرك الا بحسن ، و لم ینهك اءلا عن قبیح
در سفارش به فرزند خود، می فرماید: خدای سبحان تو را جز به آنچه نیکوست فرمان نداده و جز از آنچه زشت است ، باز نداشته است . (1077)
1084. یکی از انگیزه های شکر گزاری
من کتابه له اءلی الحارث الهمدانی -: اءکثر اءن تنظر اءلی من فضلت علیه ؛ فان ذلك من اءبواب الشکر
در نامه خود به حارث همدانی می فرماید: به کسی که بر او برتری داده شده ای بسیار بنگر؛ زیرا این کار یکی از انگیزه های شکر گزاری است . (1078)
1085. طاعت تنها از خدا
لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق
طاعت مخلوق در نافرمانی خالق نشاید. (1079)
1086. سفارش علی علیه السلام به فرزندش
لا بنه الحسن علیه السلام :) لا تخلفن و راءك شیئا من الدنیا، فانك تخلفه لاحد رجلین : اءما رجل عمل فیه بطاعة (الله فسعد بما شقیت به ، و اما رجل عمل فیه بمعصیة الله فشقی بما جمعت له ؛ فکنت عونا له علی معصیته ، و لیس اءحد هذین حقیقا اءن توثره علی نفسك
به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: از متاع دنیا چیزی برای خود باقی مگذار؛ چرا که آن را بریا یکی از این دو شخص می گذاری : یا کسی که آن را در اطاعت خدا صرف می کند و با آنچه تو به خاطرش بدبخت شدی ،

خوشبخت می شود. و یا کسی که آن را در معصیت خدا به کار گیرد و با آن بدبخت می گردد، پس تو یاور او شدی در گناهی که کرده ، پس هیچ کدام از این ؛ سزاوار نیستند که آن ها را بر خود مقدم داری و برای آن ها ارث گذاری . (1080)
1087. اطاعت بدون عذر
علیکم بطاعة من لا تعذرون بجهالته
بر شما باد به فرمانبرداری و اطاعت از کسی که در نشناختنش عذری ندارد. (1081)
1088. فرمانبرداری از خدا
استتموا نعم الله علیکم بالصبر علی طاعته ، و المجانبة لمعصیته.با صبر و شکیبایی بر فرمانبرداری از خداوند، نعمت هایش را بر خود تمام کنید و از معصیت و نافرمانی اش کناره گیرید. (1082)
1089. بزرگ ترین حسرت در قیامت
اءن اءعظم الحسرات یوم القیامة حسرة رجل کسب مالا فی غیر طاعة الله ، فورثه رجل فاءنفقه فی طاعة الله سبحانه ، فدخل به الجنة ، و دخل الاول به النار
بزرگ ترین حسرت در روز قیامت ، حسرت کسی است که ثروتی را از راه نامشروع به دست آورده و مردی آن را به ارث برده و در راه اطاعت خدا صرف کرده و به بهشت رفته و آن اولی به خاطر همان مال به دوزخ رفته . (1083)
1090. شناساندن پروردگار
بعث الله محمدا صلی الله علیه و آله ، بالحق لیخرج عباده من عبادة الاوثان اءلی عبادته ، و من طاعة الشیطان اءلی طاعته
خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به راستی برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بت ها باز داشته و به عبادت او سوق دهد و آن ها را از اطاعت شیطان به فرمانبرداری از حق وادارد. (1084)
1091. موجبات خشنودی خدا
هیهات ! لا یخدع الله عن جنته ، و لا تنال مرضاته اءلا بطاعته
هیهات ! بخشش خدا را با فریب نمی توان از او گرفت و خشنودی او جز با طاعتش به دست نیاید. (1085)
1092. نهایت خشنودی خدا
اءوصاکم بالتقوی و جعلها منتهی رضاه و حاجته من خلقه
خداوند شما را به پرهیزگاری سفارش کرد و آن را منتهای خشنودی خود و خواسته اش از بندگان خویش قرار داد. (1086)
1093. ستون حق
اءن الله سبحانه قد جعل للخیر اءهلا، و للحق دعائم ، و للطاعة عصما
همانان خدای سبحان برای خیر و خوبی اهلی و برای حق ستون هایی و برای اطاعت و بندگی نگاهدارانی قرار داده است . (1087)
1094. پاس بزرگی خدا
لو لم یتوعد الله علی معصیته لکان یجب اءن لا یعصی شکرا لنعمه.
اگر خداوند برای نافرمانی از خود بیم (آتش) هم نمی داد، باز واجب بود که به پاس نعمت هایش نافرمانی نشود. (1088)
1095. شایسته فرمانبری
فطوبی لذی قلب سلیم ، اءطاع من یهدیه ، و تجنب من یردیه ، و اءصاب سبیل السلامة ببصر من بصره ، و طاعة هاد اءمره
خوشا به حال کسی که دلی سالم و پاك از آلودگی دارد، اطاعت می کند هدایت کننده اش را، اجتناب می کند از هلاك کننده اش و راه سلامت را پیش می گیرد با بینایی کسی که او را بینا می سازد و با اطاعت هدایت کننده ای که او را دستور دهد. (1089)
1096. پرهیز از کوتاهی در کار
اءن الله سبحانه جعل الطاعة غنیمة الاکیاس عند تفریط العجزة
خداوند سبحان اطاعت را غنیمت هوشیاران خردمند قرار داده در آن هنگام که مردم ناتوان قصور نمایند. (1090)
1097. بهترین ذکر

اءفيضوا فى ذكر الله فاءنه اءحسن الذكر و ارغبوا فيما وعد المتقين فان وعده اءصدق الوعد
در ذكر خداوندى حركت كنيد كه بهترين ذكر است و علاقه پيدا كنيد به آنچه كه خداوند متقيان را وعده فرموده است ؛ زيرا وعده خداوندى راست ترين و عده ها است . (1091)
1098. جايگاه فرمانبرداران حق
اءهل الطاعة فاءثابهم بجواره ، و خلدهم فى داره ، حيث لا يظعن النزال ، و لا تتغير بهم الحال ، و لا تنوبهم الافزاع ، و لا تنالهم الاسقام
خدا به فرمانبرداران با قرار دادنشان در كنار رحمت و پناه خود پاداش مى دهد و آنان را در سراى خود، (سرايى كه براى اهل طاعت آماده ساخت يعنى بهشت) جاودانه ساكن مى سازد، سرايى كه فرود آيندگان در آن به جاى ديگرى كوچ نمى كنند و حالشان دگرگون نمى گردد. هيچ گونه بيمى به آنان راه نمى يابد و هيچ نوع بيمارى به ايشان نمى رسد. (1092)
1099. خير خواه ترين و خيانتكارترين مردم
اءن انصح الناس لنفسه اءطوعهم لربه ؛ و اءن اءغشهم لنفسه اءعصاهم لربه
خيرخواه ترين مردم نسبت به خويش ، كس است كه در برابر پروردگارش از همه فرمانبردارتر باشد و خيانتكارترين آن ها به خود، نافرمان ترين آن ها از پروردگار خويش است . (1093)
1100. ستايش حق
نحمده على ما وفق له من الطاعة و ذاد عنه من المعصية
ستايش مى كنيم خدا را براى توفيق اطاعت كه به ما عنايت فرمود و ما را از معصيت بركنار فرمود. (1094)
1101. اطاعت و معصيت خداوند
اعلموا! اءنه ما من طاعة الله شى اءلا ياءتى فى كرده و ما من معصية الله شى ء الا ياتى فى شهوة
بدانيد خداوند را در هيچ چيز نمى توان اطاعت كرد مگر با زحمت ، و در هيچ چيز نمى توان خدا را معصيت كرد مگر با ميل و رغبت . (1095)
1102. جاده هاى مستقيم براى طاعت خدا
اءن للطاعة اءعلاما واضحة ، و سبلا نيرة ، و محجة نهجة ، و غاية مطبة ، يردها الاكياس ، و يخالفها الانكاس
به راستى براى اطاعت از خداوند نشانه هاى آشكار و راه هايى روشنى بخش و جاده اى مستقيم و واضح و عاقبتى مطلوب است كه هوشمندان به آن نشانه ها و راه ها وارد مى شوند و از آن ها هدايت مى جويند) و فرومايگان با)آن ها به مخالفت بر مى خيزند و به راه خلاف مى روند. (1096)
1103. بهترين اطاعت
من كتابه اءلى الحارث الهمدانى ؛ اءطع الله فى جميع اءمورك ؛ فان طاعة الله فاضلة على ماسواها
در نامه خود به حارث همدانى مى فرمايد: در تمام كارهاى خود از خدا اطاعت كن ؛ زيرا فرمانبردارى از خدا بهترين اطاعت هاست . (1097)
1104. حفظ خداوند از مردم
اءنما الناس مع الملوك و الدنيا، الا من عصم الله
مردم از پادشاهان (و قدرتمندان) و دنيا تبعيت مى كنند، مگر كسى كه خدا او را حفظ فرمايد. (1098)
1105. عاقبت خروج
اءن للطاعة اءعلاماً و اضحة ... من نكب عنها جار عن الحق ، و خبط فى التيه ، و غير الله نعمته ، و اءحل به نقمتة

براى اطاعت نشانه هاى روشنى است ... هر كس از آن راه هاى روشن منحرف شد تجاوز از حق نمود و در بيابان گمراهى سر در گم گشت و خداوند نعمت او را دگرگون ساخت و عذاب خود را بر او فرود آورد. (1099)
1106. فرمانبرى از خدا
لم تخلق الخلق لوحشة ، و لا استعملتهم لمنفعة ، و لا يسبقك من طلبت ، و لا يفلتك من اءخذت ، و لا ينقص سلطانك من عصاك ، و لا يزيد فى ملكك من اطاعك
مخلوقات را براى دفع وحشت نيافريدى و آن ها را براى سود بردن به كار نيانداختى ، قدرت فرار از تو را دارا نيست كسى كه تو را معصيت كند از سلطه تو نكاهد و كسى كه اطاعتت كند بر ملك تو نيفزايد. (1100)
1107. آثار اطاعت از خدا
خلق الخلق حين خلقهم غنيا عن طاعتهم ، آمنا من معصيتهم ، لانه لا تضره معصية من عصاه و لا تنفعه طاعة من اءطاعة

هنگامی که مخلوقات را آفرید از اطاعت آنان بی نیاز بود و از معصیت آنان در امان ؛ زیرا گناه هر کس که او را گناه کرد ضرری به او نرساند و اطاعت کسی که او را اطاعت می کند نفعی برای او ندارد. (1101)
1108. لطف دایم خدا
لم تخل من لطفه مطرف عین فی نعمة یحدثها لك ، اوسیئة یسترها علیك ، اوبلیة یصرفها عنك ! فما ظنك به لو اطعته !
لم تخل من لطفه مطرف عین فی نعمة یحدثها لك ، اوسیئة یسترها علیك ، اوبلیة یصرفها عنك ! فما ظنك به لو اطعته !
هرگز از لطف و عنایت او خالی نیستی ، حتی یك چشم برهم زدن ، چه با بخشیدن نعمتی كه بای تو به وجود می آورد، یا زشتی كه بر تو می پوشاند یا بلایی كه از تو بر می گرداند، با این حال چه گمان می كنی درباره این خداوند اگر اطاعتش كنی . (1102)
1109. آثار اطاعت از خدا
لو قد عاینتم ما قد عیان ، ما مات منكم لجز عتم و وهلتم و سمعتم و اءطعتم
اگر آنچه را كه مردگان درك كرده اند و دیده اند شما هم بودید، می ترسیدید وحشت می كردید گوش به دستور خدا می دادید و فرمان می بردید. (1103)
1110. نتیجه پناه بردن به خدا
لو اءن الناس حین تنزل بهم النقم و تزول عنهم النعم فزعوا اءلی ربهم بصدق من نیاتم و وله من قلوبهم ، لرد علیهم كل شارد، و اءصلح لهم كل فاسد
اگر مردم در آن هنگام كه سختی ها بر آنان فرود می آید و نعمت ها از آنان زایل می گردد، به پروردگارشان با نیت راستین و اشتیاق شدیدی از دل هایشان بنالند و التماس كنند، خداوند متعال هر آن چه را كه از آنان گریزان شده است ، به آنان بر می گرداند و هر فاسدی را كه به آنان روی آورده است اصلاح می نماید. (1104)
1111. عید واقعی
كل یوم لا یعصی الله فیه فهو عید
هر روزی كه در آن خدای را نافرمانی نكنند عید است . (1105)
1112. فرمانبری از خدا
اءن ولی محمد من اءطاع الله و اءن بعدت لحمته ، و اءن عدو محمد من عصی الله و اءن قربت قرابته !.
همان دوستدار محمد صلی الله علیه و آله و نزدیك به او كسی است كه از خدا فرمان ببرد، اگر چه نسبش از آن حضرت دور باشد، و دشمن محمد صلی الله علیه و آله كسی است كه از انجام فرمان خدا سرپیچی كند، اگر چه خویشاوندی او نسبت به حضرت صلی الله علیه و آله نزدیك باشد. (1106)
1113. اطاعت از خدا
اءطعیوا الله و لا تعصوه ، و اءذا راءیتم الخیر فخدوا به ، و اءذا راءیتم الشر فاءعرضوا عنه.
اطاعت خدا كنید و معصیت او را نكنید، اگر چیز خوبی دیدید آن را عمل كنید و اگر شری دیدید آن را رد كنید (1107)
1114. فرمان بردن از خدا
احذر اءن یراك الله عند معصیته و یفقدك عند طاعته ، فتكون من الخاسرین ، و اذا قویت فاقو علی طاعة الله ، و اذا ضعفت فاضعف عن معصیة الله.
بترس از این كه خداوند بزرگ تو را در حال گناه و نافرمانی ببیند و فرمانبرداری از تو نبیند، و گرنه از زیانكاران باشی . پس اگر توانایی ، در فرمانبرداری حق توانا باش . اگر ناتوانی ، از نافرمانی حق ناتوان شو. (1108)
1115. بیناترین دیدگان و شنواترین گوش ها
الا ان ابصر الابصار ما نفذ فی الخیر طرفه ! الا ان اسمع الاسماع ما وعی التذكیر و قبله !.
بدانید كه بیناترین دیدگان دیده ای است كه نگاهش به خیر و صلاح باشد، بدانید كه شنواترین گوش های گوشی است كه پند و اندرز را بشنود و پذیرا شود. (1109)
1116. ترس ملاقات با خدا
اتق الله الذی الا بد لك من لقائه ، و لا منتهی لك دونه.
از خدایی كه بی گمان او راملاقات خواهی كرد بترس كه تو را غیر از او نهایتی نیست و سرانجام به سوی او باز خواهی گشت . (1110)

1117. هدایت امام
اخرجوا الی الله بما افترض علیکم من حقه ، و بین لکم من وظائفه ، اءنا شاهد لکم ، و حجیج یوم القیامة عنکم.
به سوی خدا روی آورید و حق آنچه را که به شما واجب نموده است و آن ها را نیز بیان کرده است به خوبی ادا کنید، من روز قیامت برای شما گواه و از طرف شما حجت و دلیل خواهم آورد. (1111)
2. اطاعت از غیر خدا

1118. همه مردم آزادند
لا تکن عبد غیرك و قد جعلك الله حرا، و ما خیر خیر لا ینال الا بشر، و یسر لا ینال الا بعسر.
بنده دیگری مباش که خدا تو را آزاد آفرید. چه خوبی است آن خوبی که جز با بدی به دست نیاید و چه آسانی است آن آسانی که جز با سختی به چنگ نیاید؟ (1112)
1119. به غیر از خدا روی نیاورید
اءیها الناس ! غیر المغفول عنهم ، و التارکون الما خوذ منهم . مالی اءراکم عن الله ذاهبین ، و الی غیره راغبین !.
ای مردمی که از کار شما غافل نیستند و ای مردمی که (خدا و اوامر او را) رها کرده اید و (هر چه دارید از جان ، مال و فرزند) از شما گرفته می شود، چه شده است که می بینم از خدا روی گردان شده اید و به غیر او روی آورده اید!؟ (1113)
1120. خیر خواه ترین مردم
اءن اءنصح الناس لنفسه اءطو عهم لربه ، و اءن اءغشهم لنفسه اءعصاهم لربه.
خیرخواه ترین مردم نسبت به خویش ، اطاعت کننده ترین آن ها از پروردگار است و فریبنده ترین مردم نسبت به خود نافرمان ترین آنها از پروردگار خویش می باشد. (1114)
1121. نافرمانی از خدا
من کلامه لاهل الکوفة :- اءیها الشاهدة ابدانهم ، الغائبه عنهم عقولهم ، المختلفة اهواوهم ، المبتلی بهم اءمراوهم ، صاحبکم یطیع الله و اءنتم تعصونه ، و صاحب اءهل الشام یعصی الله و هم یطیعونه !.
در سخنان به کوفیان می فرماید: ای مردمی که پیکرهایشان پیداست و خردهایشان از وجود آنها رخت بر بسته است ! خواهش ها و اهدافشان گونه گونه است ، و امرایشان به آنها گرفتار شده اند. زمامدار شما خدا را فرمان می برد و شما او را نافرمانی می کنید و زمامدار شامیان خدا را نافرمانی می کند و آنها از او فرمان می برند! (1115)
1122. خیر از دیدگاه امام علیه السلام
سئل عن الخیر ما هو ! فقال علیه السلام : لیس الخیر اءن یکثر مالك و ولدك ، ولکن الخیر اءن یکثر علمك ، و اءن یعظم حلمك ، و اءن تباهی الناس بعبادة ربك.
از امام علیه السلام سئوال شده : خیر چیست ؟
فرمود: خیر آن نیست که دارایی و فرزندت زیاد شود، بلکه خیر و خوبی آن است که دانشت افزون شود و حلم و بردباری ات بزرگ و ثابت گردد و بتوانی با پرستش پروردگارت در میان مردم فخر و مباهات کنی . (1116)
1123. عاقبت مطیعان تنبلی
من اءطاع التوانی ضیع الحقوق ، و من اطاع الواشی ضیع الصدیق.
هر کس مطیع سستی و سهل انگاری باشد (سهل انگاری بر او چیره گردد) حقوق و منافع خود را ضایع و تباه می سازد) و کسی که از سخن چین اطاعت کند (و سخن او را بپذیرد) دوست خود را از دست می دهد. (1117) .
1124. نیرومندی در اطاعت خداوند
احذر اءن یرالك الله عند معصیته ، و یفقدك عند طاعته فتکون من الخاسرین ، و اذا قویت فاقو علی طاعة الله ؛ و اذا ضعفت فاضعف عن معصید الله.
بترس از ان که خداوند تو را در حال عصیان ببیند و در فرمانبرداری اش نبیند که در شمار زیانکاران خواهی بود . و هرگاه نیرومند شدی در طاعت خدا باش و چون ضعیفی از معصیت و نافرمانی اش ناتوانی کن . (1118)
1125. ترك خیر خداوندی
عباد الله ! اءنه لیس لما وعد الله من الخیر مترك ، و لا فیما نهی عنه من الشر مرغب.
ای بندگان خدا! آن خیری که خدا وعده داد است ترك کردنش شایسته نیست و رغبت به آن شری که از آن نهی فرموده است جایز نیست . (1119)
1126. بندگی غیر خدا

تدبروا احوال الماضين من المومنين قبلكم ، كيف كانوا فی حال التمحيص و البلاء... اتخذتهم الفراعنة عبيدا فساموهم سوء العذاب و جرعوهم المرار.
در حالات مردمان با ايمان كه پيش از شما از اين دنيا گذشته اند كه چگونه زندگی را در حال ضعف و بلا سپری كردند،... فراعنه و طاغوت ها آنان را بردگی خود گرفتند و عذاب بدی به آنان دادند و تلخی ها را جرعه جرعه به آنان نوشاندند. (1120)
1127. پرهيز از نافرمانی خالق
اتقوا معاصی الله فی الخلوات ؛ فان الشاهد هو الحاكم.
(1121) . از نافرمانی خدا بپرهيزيد و در خلوت گناه نكنيد كه گواه0 (بر گناه شما) خود حاكم بر آن است
بخش دوم : انجام فريضه و عبادت خداوندی

1128. واجبات خالصانه
وليكن فی خاصة ما تخلص به لله دينك : اقامة فرائضه التی هی له خاصة.
به مالك اشتر: از جمله كارهايی كه بايد خالصانه انجام دهی به پا داشتن فرايض و واجبات است كه مخصوص ذات پاك خداوند است . (1122)
1129. ادای امانت الهی
من لم يختلف سره و علانيته ، و فعله و مقالته ، فقد اءدی الامانة ، و اءخلص العبادة.
آن كه پنهان و آشكارش ، عمل و حرفش با يكديگر فرق نكند، امانت الهی را ادا كرده و در بندگی و عبادت به درجه خلوص رسيده است . (1123)
1130. تقسيم ساعات و اوقات
من كتاب كتبه للاشتر :- و اجعل لنفسك فيما بينك و بين الله اءفضل تلك المواقيت ، و اءجزل تلك الاقسام ، و اءن كانت كلها لله اذا صلحت فيها النية ، و سلمت منها الرعيه.
در نامه خود به مالك اشتر می فرمايد: بهترين اوقات هرروز و بيشترين بخش از آن را برای رابطه ميان خود قرار ده ، هر چند كه اگر در همه اوقات نيت پاك و درست باشد و مردم در امنيت ، اوقات همه از آن خدا است . (1124)
1131. عبادت بازرگان
اءن قوما عبدوا الله رغبه فتلك عبادة التجار.
(1125) . گروهی خدا را از روی ميل و رغبت (به بهشت) عبادت كردند، اين عبادت بازرگانان و تجار است
1132. احتجاج با اعضای بدن
لا تقل ما لا تعلم ، بل لا تقل كل ما تعلم ، فان الله فرض علی جوارحك كلها فرائض يحتج بها عليك يوم القيامة.
آن چه را كه نمی دانی مگو، بلكه هر آن چه را هم كه می دانی همه را مگو، زيرا خداوند بر اعضائ و جوارح تو فرايضی مقدر داشته كه در روز قيامت به آن ها با تو احتجاج خواهد كرد. (1126)
1133. تجارت و سود
لا تجارة ، كالعمل الصالح ، و لا ربح كالثواب.
(1127) . هيچ تجارتی مانند عمل نيك و هيچ سودی مانند ثواب و پاداش الهی نيست
1134. خوشا به حال اين نفس !
طوبی لنفس اءدت اءلی ربها فرضها، و عركت بجنبها بوسها.
خوشا به حال آن نفسی كه وظيفه واجبش را نسبت به پروردگارش ادا كرده ، سختی و مشكلات را تحمل نموده است . (1128)
1135. عبادت آزادگان
اءن قوما عبدوا الله رغبة فتلك عبادة الاحرار.
(1129). همانا گروهی خدا را به خاطر سپاس از نعمت هايش عبادت می كنند، اين عبادت آزادگان است
1136. عبادت آزادگان
حمل كل امری منكم مجهودة ، و خفف عن الجهلة . رب رحيم ، و دين قويم ، و امم عليم.
هر كس به اندازه توانش تكليف شده و به نادانان تخفيف داده شده است . پروردگارتان مهربان است و دينتان استوار و پيشوايتان دانا. (1130)
1137. خوشا به حال حزب خدا

طوبى لنفس اءدت اءلى ربها فرضها... فی معشر اءسهر عيونهم خوف معادهم ، و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم ، و همهمت بذكر ربهم شفاههم ، و تقشعت بطول استغفار هم ذنوبهم ، (اولئك حزب الله ، اءلا اءن حزب الله هم المفلحون) .
خوشا نفسی كه وظيفه خود را به پروردگارش ادا كرد... آنان كه خوف روز رستخيز شب هنگام چشمانشان را بيدا نگه داشته و پهلو هايشان را از بستر نرم دور ساخته و لب هايشان را به ذكر خداوند می جنبند، از بسياری استغفار گناهانشان زدوده شده است . آنان حزب و گروه خداوندند و بدانيد كه حزب خدا پيروزند! (1131)
1138. روزی تضمين شده
قد تكفل لكم بالرزق ، و اءمرتم بالعمل فلا يكونن المضمون لكم طلبه اءولی بكم من المفروض عليكم عمله ، مع انه و الله لقد اعترض الشك و دخل اليقين ، حتی كان الذی ضمن لكم قد فرض عليكم ، و كان الذی قد فرض عليكم قد وضع عنكم.
خداوند روزی شما را تضمين كرد و به كار (انجام واجبات) فرمان داده شده ايد.
پس ، طلب روی تضمين شده نبايد برای شما مقدم بر اعمال واجب باشد، ليكن به خدا سوگند كه شك بر شما عارض شده و اوهام نادرست با يقين در آميخته است ؛ چندان كه آن چه برای شما تضمين شده گويی به صورت امری واجب در آمده و گويی آن چه واجب شده ، از دوش شما برداشته شده است . (1132)
1139. تقسيم ساعات و اوقات
للمؤ من ثلاث ساعات : فساعة يناجی فيها ربه ، و ساعة يرم معاشه ، و ساعة يخلی بين نفسه و بين لذتها فيما يحل و يجمل.
مومن اوقات خود را به سه قسمت بخش می كند: زمانی كه در ان با پروردگار خود به راز و نياز می پردازد و زمانی كه به تحصيل معاش دست می يازد و زمانی كه به لذت های حلال و خوشايند می گذراند. (1133)
1140. تشويق به در نظر داشتن خدا
رحم الله امرا سمع حكما فوعی ، و دعی الی رشاد فدنا، و اخذ بحجزة هاد فنجا، راقب ربه ، و خاف ذنبه.
خدا رحمت كند مردی (بنده ای) را كه سخن حكيمانه ای بشنود و پذيرايش شود و به راه راست فراخوانده شود، پس به آن نزديك گردد و كمربند راهنمايی را بگيرد و نجات يابد. پروردگارش را در نظر داشته باشد و از گناه خويش بترسد. (1134)
1141. اميد ثواب و عقاب
من كتاب له الی الاسود بن قطبة صاحب جند حلوان : و ابتذل نفسك فيما افترض الله عليك راجياً ثوابه و متخوفا عقابه.
امام علی در نامه ای به اسود بن قطبه فرمانده لشكر حلوان چنين می نويسد: و خود را در راه انجام كارهای واجب به اميد ثواب خدا و ترس از كيفرش فدا كن ! (1135)

1142. نقش يقين در عبادت
!. قد سمع رجلا من الحرورية يتهجد و يقرا فقال : نوم علی يقين ، خير من صلاة فی شك.
چون شنيد كه مردی از خوارج حرواره شب را به عبادت و قرائت قرآن به سر می برد، فرمود: خوابی كه همراه با يقين (به حق باشد)، بهتر از نمازی است كه همراه با شك و ترديد (در حق) بوده باشد. (1136)
1143. اينگونه نزد خدا برو!
اخرجوا الی الله بما افترض عليكم من حقه ، و بين لكم من وظائفه.
به ادی حقوقی كه خداوند برای شما مقرر داشته است و با عمل به وظايفی كه برای شما تبيين فرموده است به درگاه خدا برويد. (1137)
1144. سكوت معنی دار
اءن الله افترض عليكم الفرائض ، فلا تضيعوها... و سكت لكم عن اشياء و لم يدعها نسيانا، فلا تتكلفوها.
قطعی است كه خداوند بر شما واجباتی مقرر فرموده است ، پس آن ها را ضايع مسازيد و در مورد اشيايی برای شما سكوت كرده و سخنی نفرموده است ، اين سكوت از فراموشی نبوده است ، لذا خود را برای شناخت آن ها به مشقت نياندازيد. (1138)

1145. بر پایی حدود
فرض الله ... اءقامه الحدود اعظاما للمحارم.
. بر پا داشتن خدود برای اهمیت دادن به حرام های خداست (1139)
1146. تعیین ساعت عبادت خدا
من کتبه للاشتر لما ولاه مصر -: ولیکن فی خاصة ما تخلص به لله دینك : اقامه فرائضه التی هی له خاصة ، فاعط الله من بدنك فی لیلك و نهارك ، ووف ما تقربت به اءلی الله من ذلك کاملا غیر مثلوم و لا منقوص بالغا من بدنك ما بلغ.
در فرمان حکومت مصر به مالك اشتر می فرماید: باید در کارهایی که برای خدا خالصانه انجام می دهی برپای داشتن واجباتی که مخصوص اوست در راس کارها باشد، بنابراین در شب و روزت بخشی از نیروی جسمی ات را برای عبادت خدا در نظر بگیر و آن چه را باعث نزدیك شدنت به خدای عزیز می گردد بدون کم و کاست اجرا کن ، هر چند تلاش تو موجب رنج بدنت گردد. (1140)
1147. ترغیب به انجام فرایض
الفرائض الفرائض ! ادوها الی الله تود کم الی الجنة.
واجبات را مراعات کنید واجبات را. آن ها را برای خدا ادا کنید، تا شما را رهسپار بهشت نماید. (1141)
1148. والاترین عبادت
لا عبادة کاداء الفرائض .
. هیچ عبادتی مانند، انجام فریضه ها و واجبات دینی نیست (1142)
1149. یاری خواستن از خدا
اءکثر الا ستعانة بالله یکفك ما اءهمك ، و یعنك علی ما ینزل بك ، اءن شاء الله.
همیشه از خدای بزرگ بسیار یاری بخواه تا تو را بی نیاز گرداند و در مشکلاتی که به تو رسیده است یاری ات کند، اءن شاء الله . (1143)
1150. فلسفه ایمان
فرض الله الایمان تطهیرآ من الشرك.
. خداوند ایمان را برای پاك کردن و زدودن شرك فریضه و واجب ساخت (1144)
1151. فلسفه عبادت
فی بیان فلسفة العبادات -: لما فی ذلك من تعفیر عتاق الوجوه بالتراب تواضعا، و التصاق کرائم الجوارح بالارض تصاغرا، و لحوق البطون بالمتون من الصیام تذللا.
در بیان فلسفه عبادت فرمودند: به جهت مالیدن چهره های نازنین به خاك از روی تواضع و چسباندن اعضای شریف بر زمین برای احساس حقارت در بارگاه الهی و چسبیدن شکم ها به پشت ها به جهت روزه داری برای دریافت ذلت . (1145)
1152. عبادت به وقت
من کتابه الی الحارث الهمدانی -: خادع نفسك فی العبادة ، وارفق بها و لا تقهرها، و خذ عفوها و نشاطها، الا ما کان مکتوبا علیك من الفریضة ، فانه لا بد من قضائها و تعاهدها عند محلها.
امام علی علیه السلام در نامه خود ره حارث همدانی می فرماید: به خودت برای عبادت حیله بزن و با خودت مداراکن . روح خود را تحت فشار قرار مده و به هنگام آزادی و نشاط او را (برای کارهای مستحب) دریاب . فقط در کارهای واجب نگاه به نشاط خود مکن ، زیرا باید آن را به موقع انجام دهی (خواه نشاط داشته باشی یا نه).
(1146)
1153. زمان کنار گذاشتن مستحبات
اذا اضرت النوافل بالفرائض فارفضوها.
در ان هنگام که مستحبات به واجبات ضرر وارد کند آن مستحبات را رها کنید. (1147)
1154. مستحبات مضر
لا قربة بالنوافل اذ اضرت بالفرائض.
با آن عبادات مستحب که به واجبات ضرر می زند، نمی توان به خدا نزدیك شد. (1148)
1155. تنها قدردان خوبی
لا یزهدنك فی المعرف من لا یشکره لك ، فقد یشکرك علیه من لا یستمتع بشی ء منه ، و قد تدرك من شکر الشاکر اکثر مما اضاع الکافر، و اله یحب المحسنین.

تشکر نکردن دیگران از تو، نبیاد تو را به خوبی کردن بی رغبت سازد؛ زیرا کسی که از ان نیکی کم ترین بهره ای نمی برد (یعنی خداوند) از تو قدردانی می کند و از سپاسگزاری این سپاسگزار به بیش از آن چیزی می رسی که فرد ناسپاس فرو گذاشته است و خداوند نیکوکاران را دوست دارد. (1149)

بخش سوم : قرآن

1156. اخبار موجود در قرآن

اءلا اءن فیه علم ما یاتی ، و الحدیث عن الماضی ، و دواء دائکم ، و نظم ما بینکم.

آگاه باشید! در این کتاب الهی است علم هر آنچه که خواهد آمد و حدیث هر آنچه که گذشته است و دوای درد شما و نظم آنچه که در میان شما باید باشد. (1150)

1157. شفاعت قرآن

من شفع له القران یوم القیامة شفع فیه ، و من محل به القران یوم القیامة صدق علیه.

کسی را که قران در قیامت شفاعت کند، شفاعتش قبول شود و کسی که قرآن از او شکایت نماید، شکایتش پذیرفته می شود. (1151)

1158. نوری تابناک

اءنزل علیه الکتاب نورا لا تطفا مصابیحه و سراجا لا یخبو توقده ، و بحرا لا یدرك قعره ، و منهاجا لا یضل نهجه ، و شعاعا لا یظلم ضوءة ، و فر قانا لا یخمد برهانه ، و تبیانا لا تهدم اءرکانه ، و شفاء لا تخشی اءسقامه ، و عزا لا تهزم اءنصارة ، و حقا لا تخذل اءعوانه.

خداوند قران را ر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرو فرستاد، در حالی که نوری است که قندیل های آن خاموش نمی شود و چراغی است که افروختن آن فرو نمی نشیند و دریایی است که ژرفای آن پیدا نمی شود و راهی است که رفتن در ان گمراهی ندارد و شعاعی تابان است که روشنی آن پایان ندارد و جدا کننده حق و باطل است که دلیل و برهانش سست نمی گردد و بنایی است که پایه های آن ویران نمی شود و شفابخشی است که با وجود آن بیماری ها موجب ترس و بیم نمی شود و ارجمندی است که یارانش شکست نمی خورند و حقی است که مددکاران آن مغلوب نمی شود. (1152)

1159. هدایت به طریقه ای محکم

(اءیها الناس ! اءنه من استنصح الله وفق ، و من اتخذ قوله دلیلا هدی (للتی هی اءقوم.

ای مردم ! کسی که از خدا پند و خیر خویش را مساءلت نماید، موفق گردد و هر کس که کلام خدا را برای خود راهنما اتخاذ کند به آن طریقه ای که محکم تر و راست تر است هدایت شود. (1153)

1160. تکامل دین در قرآن

اءنزل علیك الکتاب تبیانا لك شی ء و عمر فیکم نبیة اءزمانا، حتی اءکمل له و لکم - فیما اءنزل من کتابه - دینه الذی رضی لنفسه.

کتاب قرآن را که در آن هر چیزی توضیح داده شده است برای شما فرو فرستاده و پیامبرش را مدتی در میان شما زنده نگه داشت تا دین خویش را که در کتابش آورده است و مورد پسند و خشنودی اوست برای او و شما کامل کرد. (1154)

1161. بر طرف کننده تاریکی

لا تکشف الظلمات اءلا به .

تاریکی های نادانی و جهل جز به وسیله آن (قرآن) رفع نشود. (1155)

1162. شفیعی مقبول

اعلموا! انه (القرآن) شافع مشفع ، و قائل مصدق.

آگاه باشید! قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعتش پذیرفته و گوینده ای است که سخنش تصدیق شد0. (1156)

1163. وسیله راه یابی

اءن لکم علما فاهتدوا بعلمکم.

حتمی است که برای شما نشانه ای است با آن نشانه هدایت شوید! (1157)

1164. بهار دل

اءن الله سبحانه لم یعظ اءحدا بمثل هذا القران فانه حبل الله المتین ، و سببه الامین ، و فیه ربیع القلب ، و ینابیع العلم ، و ما للقلب جلاء غیره.

خدای سبحان هیچ کس را به چیزی چون قرآن اندرز نداده است ، زیرا آن ریسمان استوار خداست و واسطه امین و درستکار اوست . در قران بهار دل است و چشمه های دانش و برای دل جز آن صیقلی وجود ندارد. (1158)
1165. ریسمان محکم الهی
علیکم بکتاب الله ، فانه الحبل المتین ، و النور المبین ، و الشفاء النافع ، و الری الناقع ، و العصمة للمتمسك ، و النجاة للمتعلق.
تمسك كنید به كتاب خداوندی ؛ زیرا این كتاب طنابی است محكم و نوری است آشكار و شفایی است سودمند و سیراب كننده ای است برطرف كننده تشنگی و نجات برای كسی است كه به آن در آویزد. (1159)
1166. همنشینی با قرآن
ما جالس هذا القرآن احد الاقام عنه بزیادةٌ او نقصان : زیادة فی هدی ، اءو نقصان من عمی.
هیچ كس با این قران همنشین نشد مگر این كه زیادت یا نقصانی نصیب او ساخت افزایش در هدایت كاهش از نابینایی(1160)
1167. چنگ به ریسمان خداوندی
كتب علیه السلام الی الحارث الهمدانی : تمسك بحبل القران و استنصحة ، و اجل حلاله ، و حرم حرامه.
امام علیه السلام در نامه ای به حارث همدانی نوشته است : به ریسمان قرآن چنگ بزن و از آن پند بگیر، حلالش را حلال شمر و حرامش را حرام(1161)
1168. عمل به قرآن
الله الله فی القران ، لا یسبقكم بالعمل به غیر كم.
قسم به خدا، درباره قرآن مبادا دیگران در عمل به آن بر شما پیش گیرند. (1162)
1169. حكم زندگانی
فی القرآن نباء ما قبلكم ، و خبر ما بعد كم ، و حكم ما بینكم.
در قرآن است آنچه سرگذشت پیشینیان بوده و اخبار و حوادث آیندگان خواهد بود و بیان حكم میان شما در زندگانی است . (1163)
1170. در خواست از خدا
فاساءلوا الله به ، و توجهوا الیه بحبه ، و لا تساءلوا به خلقه.
از خدا به وسیله قرآن مساءلت نمایید و متوجه باشید با محبت قرآن به خدا، و به وسیله قرآن از مردم چیزی نخواهید. (1164)
1171. بهترین گفته ها
تعلموا القران فانه احسن الحدیث ، و تفقهوا فیه فانه ربیع القلوب ، و استشفوا بنوره فانه شفاء الصدور و اءحسنوا تلاوته فانه انفع القصص ، و اءن العالم العامل بغیر علمه كالجاهلی الحائر الذی لا یستفیق من جهله ، بل الحجة علیه اءعظم ، و الحسرة له الزم ، و هو عند الله الوم.
قلب هاست ، از روشنایی آن (قرآن را بیاموزید كه بهترین گفته هاست و در آن تفقه كنید كه آن بهار (و نشاط بخش شفا بجویید كه شفابخش بیماری سینه هاست ، ان را به خوبی تلاوت كنید كه سود بخش ترین داستان هاست ، و دانشمندی كه به غیر علمش عمل كند، چون نادان سرگردانی است كه از جهالت به هوش نمی آید؛ بلكه حجت و دلیل بر او عظیم تر و حسرت و افسوس بر او ثابت تر و سرزنش او در پیشگاه خداوند بیشتر است . (1165)
1172. وجوه قرآن
لعبد الله بن العباس لما بعثه للاحتجاج علی الخوارج -: لا تخاصمهم بالقرآن ، فان القرآن حمال ذو وجوه ، تقول و یقولون ، و لكن حاججهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصا.
امام علیه السلام در سفارش خود به عبدالله بن عباس هنگامی كه وی را برای صحبت با خوارج می فرستاد چنین می فرمود: از روی قرآن با آنان صحبت مكن ؛ زیرا قرآن دارای معناهای مختلفی است ، تو یك معنی را می گویی و آن ها معنایی دیگر را، تو با روایت با آن ها بحث كن كه راه فراری نخواهند یافت . (1166)
1173. كتاب هدایت
القرآن امر زاجر، و صامت ناطق ، حجة الله علی خلقه . اءخذ علیه میثاقه ، و ارتهن علیهم انفسهم . اءتم نوره ، و اءكمل به دینه.
قرآن امر كننده به كار نیك و باز دارنده از زشتی ها است ، خاموشی گویاست ، حجت خدا بر خلق اوست ، از آنان نسبت به قرآن پیمان گرفت و وجود باطنی آنان را در گرو این قرآن نهاد، نور آن را تمام و دین خویش را به وسیله آن كامل فرمود. (1167)

1174. ای کاش غافلان بیدار می شدند!
قد دارستکم الکتاب ، و فاتحتکم الحجاج ، و عرفتکم ما اءنکرتم ، و سوغتکم ما محجتم ، لوکان الاعمی یلحظ، اءو النائم یستیقظ!.
من قرآن را به شما آموختم و باب دلایل و براهین را به روی شما گشودم و آنچه را نمی شناختید، به شما شناساندم و آنچه را که از دهان به بیرون پرت می کردید، به مذاق شما گوارا ساختم . ای کاش که نابینا، بینا می گشت ، یا خفته بیدار می شد. [(1168)]
1175. هادی بدون گمراهی
واعلموا اءن هذا القرآن هو الناصح الذی لا یغش ، و الهادی الذی لایضل و المحدث الذی لا یکذب.
بدانید که این قرآن خیر خواهی است که خیانت نمی کند، هدایت کننده ای است که گمراه نمی سازد، و محدثی است که دروغ نمی گوید. [(1169)]
1176. دوای دردها
استشفوه من اءدوائکم ، و استعینوا به علی لاوائکم فان فیه شفاء من اءکبر الداء و هو الکفر و النفاق ، و الغی و الضلال.
برای دردهایتان از قرآن شفا طلب کنید و برای مشکلاتتان از آن کمك بگیرید؛ زیرا در قرآن شفای بزرگ ترین دردهاست ، درد کفر، نفاق و گمراهی . [(1170)]
1177. شافع پذیرفته شده
اعلموا! اءنه شافع مشفع و قائل مصدق ، و اءنه من شفع له القرآن یوم القیامه شفع فیه ، و من محل به القرآن یوم القیامة صدق علیه.
بدانید! قرآن شفاعت کننده ای است پذیرفته شده ، گوینده ای است تصدیق شده ، کسی را که قرآن در قیامت شفاعت کند، پذیرفته است و هر کس را که قرآن از او بدگویی کند، گواهی اش بر ضد او قبول است . [(1171)]
1178. ثروت در پناه قرآن
اعلموا انه لیس بر احدی بعد از قرآن حاجت و نیازی ، و نه احدی را پیش از قرآن از دولتی. [(1172)]
1179. قران در قیامت
ینادی مناد قوم القیامة : (الا اءن کل حارث مبتلی فی حرثه و عاقبة عمله ، غیر حرثة القرآن) فکونوا من حرثته و اءتباعه و استدلوه علی ربکم و استنصحوه علی اءنفسکم ، و اتهموا علیه اءراء کم ، واستغشوا فیه اءهواء کم.
در روز قیامت فریادگری ندا دهد. اگاه باشید! امروز هر کس گرفتار بذری است که افشانده و گرفتار عاقبت کاری است که انجام داده ، مگر کسی که بذر قرآن و پیروان آن باشید. با قرآن خدا را بشناسد و خود را با آن نصیحت کنید و هرگاه نظر شما با قرآن مخالف شد، راءی خود را متهم کنید و خواسته های خویش را در برابر قرآن نادرست بشمارید. [(1173)]
1180. قرآن را گرامی بدار!
یاءتی علی الناس زمان لا یبقی فیهم من القرآن الا رسمه ، و من الاسلام الا اسمه.
روزگاری برسد بر سر مردم که از قرآن جز رسمی نماند و از اسلام جز اسمی [(1174)]
1181. همراهی علی (ع) با قرآن
اءن الکتاب لمعی ، ما فارقته مذ صحبته.
همیشه کتاب خدا با من است ، از زمانی که همراه آن بوده ام ، هیچگاه جدانشده ام . [(1175)]
1182. عقاب استهزاء قرآن
من قراء القرآن فمات ، فدخل النار فهو ممن کان یتخذ آیات الله هزوا.
کسی که قرآن خوانده سپس از دنیا رفته ، وارد جهنم شود، او از کسانی است که آیات خدا را به تمسخر و استهزاء گرفته است . [(1176)]
1183. ظاهری شگفت ، باطنی عمیق
اءن القرآن ظاهرة اءنیق ، و باطنه عمیق ، لا تفنی عجائبه ، و لا تنقضی غرائبه ، و لا تکشف الظلمات الا به.
قرآن دارای ظاهری شگفت انگیز و باطنی عمیق است . مطالب شگفت انگیز آن پایان ناپذیر و عجایب آن کهنه ناشدنی است و تاریکی های جهالت جز با آن بر طرف نخواهد شد. [(1177)]
1184. قرآن نور جاویدان
فهو معدن الایمان و بحبوحته ، و ... اءنزل علیه (ای علی النبی صلی الله علیه و آله) الکتاب نورا لا تطفا مصابیحه ینابیع العلم و بحوره ، و ریاض العدل و غدرانه ، و اءثاقی الاسلام و بنیانه.

خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را نازل فرمود نوری است که چراغ های آن خاموش نمی شود... که آن ایمان و کانون آن است ، بستان های عدالت و آبگیرهای آن است ، سنگ بنای اسلام و بنیان آن است . (1178)

1185. حق تلاوت

اءنه سیاءتی علیکم من بعدی زمان لیس فیه شی ء اخفی من الحق ، و لا اءظهر من الباطل ... و لیس عند اءهل ذلک الزمان سلعة ابور من الکتاب اذا تلی حق تلاوته ، و لا اءنفق منه اذا حرف عن مواضعه ، و لا فی البلاد شیی ء اءنکر من المعروف ، و لا اءعرف من المنکر! فقد نبذ الکتاب حملته ، و تناساه حفظته ، فالکتاب یومئذ و اءهله طریدان منفیان ... و من قبل ما مثلوا بالصالحین کل مثله.

و قطعی است که پس از من روزگاری بر شما روی خواهد آورد که چیزی پوشیده تر از حق و آشکارتر از باطل نمی باشد...و در نزد اهل آن زمان ، کالایی کسادتر از قرآن وجود نخواهد داشت ، اگر حق خواندن ان ادا شود و متاعی با رونق تر از کتاب الهی نخواهد بود، اگر از معانی و حقایق خود منحرف شود و در آن روزگار هیچ چیزی ناشناخته تر از معروف (یا زشت تر از نیکو) و شناخته تر از ناشناخته (یا نیکوتر از زشتی)ها وجود نخواهد داشت . در ان زمان ، آنان که به کتاب الهی معتقد بودند و آن را با خود داشتند، آن را دور خواهند انداخت و حافظانش آن را فراموش خواهند کر (یا خود را به فراموشکاری خواهند زد) در آن موقع ، کتاب و مدافعان و معتقدان و عمل کنندگان به آن مطرود و مهجور از جامعه می گردند. (1179)

1186. جلوه گاه رخ الهی

تجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر اءن یکونوا راوه ، بما اءراهم من قدرته.

خداوند سبحان در کتاب خود برای آنان تجلی کرد بدون این که او را ببینند، به وسیله ارایه قدرتش و بیمناك ساختن از قدرت خود. (1180)

1187. قرآن در همه شئون زندگی

کتاب الله تبصرون به ، و تنطقون به ، و تسمعون به ، و ینطق بعضه ببعض ، و یشهد بعضه علی بعض ، و لا یختلف فی الله ، و لا یخالف بصاحبه عن الله.

کتاب خداوندی است که با آن می بینید، و با آن سخن می گویید و با آن می شنوید و بعضی از آیات قرآنی بعضی دیگر را توضیح می دهد و بعضی از ان (به تفسیر و تاءویل) بعضی دیگر شهادت می دهد. در بیان الهیات هیچ اختلافی در میان آیاتش نیست و کسی که با قرآن همدم باشد، از خدا منحرف نمی شود. (1181)

1188. حق تلاوت

اءین القوم الذین دعوا اءلی الاسلام فقبلوه ، و قراءوا القرآن فاحکموه.

کجا رفتند آن قومی که دعوت به اسلام شدند آن را پذیرفتند. قرآن را خواندند و با کمال قدرت و استقامت عمل کردند. (1182)

1189. نزول قرآن و فغان شیطان

اءری نور الوحی و الرسالة ، و اءشم ریح النبوة ، و لقد سمعت رنة الشیطان حین نزل الوحی علیه صلی الله علیه و آله.

من نور وحی و رسالت را می بینم و شمیم نبوت را می بویم ، من آن گاه که وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، فغان شیطان را شنیدم . (1183)

1190. عدم اختلاف در قرآن

الله سبحانه یقول : ما فرطنا فی الکتاب من شی ء و فیه تبیان لکل شی ء و ذکر اءن الکتاب یصدق بعضه بعضا و اءنه لا اختلاف فیه فقال سبحانه : و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا.

خدای سبحان می فرماید: ما در این کتاب هیچ چیز را فرونگذاشتیم و در ان بیان همه چیز آمده است و یادآوَ ر شده که آیات قرآن یکدیگر را تصدیق می کنند و اختلاف و ناهمخوانی در آن وجود ندارد. خدای سبحان فرموده است : اگر از ناحیه غیر خدا بود، هر آینه در آن اختلاف زیادی می یافتند. (1184)

1191. حق مردم بر اهل بیت و پیامبر

لکم علینا العمل بکتاب الله تعالی و سیرة رسول الله صلی الله علیه و آله و القیم بحقه و النعش لسنته.

حق شما بر ما این است که به کتاب خدا و روش پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کنیم و به حق او قیام کرده و احکام او را چون درفشی بر پا نگهداریم . (1185)

1192. علی علیه السلام قرآن شناس

ذلك القرآن فاستنطقوه ، و لن ينطق ، و لكن اءخبر كم عنه.
آن است قرآن ، و او را به سخن گفتن وادار كنيد و هرگز (با شما) سخن نخواهد گفت ، ولى من براى شما از قرآن خبر مى دهم . (1186)
1193. حق تلاوت
اءوه على اءخوانى الذين تلوا القران فاءحكموه ، و تدبروا الفرض فاءقاموه ، اءحيوا السنة و اءماتوا البدعة . دعوا للجهاد فاءجابوا، و وثقوا بالقائد فاتبعوه.
آه ! افسوس بر آن برادرانم كه قرآن را تلاوت كردند و در عمل به آن استقامت ورزيدند و در تكاليف انديشيدند و آن ها را انجام دادند، سنت را احيا كردند و بدعت را نابود ساختند. دعوت به جهاد شدند، آن را اجابت كردند و به فرماندهشان اطمينان پيدا كردند و از او پيروى نمودند. (1187)
1194. پرهيز از تفسير به راءى
من كتاب له اءلى معاوية :- فعدوت على الدنيا بتاءويل القرآن.
امام عليه السلام در نامه خود به معاويه چنين نوشت : تو با تغيير و تفسير قرآن (مطابق ميل خود) در جستجوى دنيا هستى . (1188)
1195. نياز به مفسر
هذا القرآن اءنما هو خط مستور بين الدفتين ، لا ينطق بلسان ، و لا بد له من ترجمان.
اين قرآن خطى است نوشته شده ميان دو جمله كه به زبان سخن نمى گويد و ترجمان و مفسرى مى خواهد. (1189)
1196. ترتيل
اءما الليل فصافون اءقدامهم تالين لاءجزاء القرآن يرتلونها ترتيلا. يحزنون به اءنفسهم و يستثيرون به دواء دائهم.
متقين كسانى اند كه شب هنگام راست بر پا مى ايستند و اجزاى قرآن را به بهترين وجه تلاوت مى نمايند. نفوس خود را با آيات قرآنى اندوهگين مى سازند و دواى درد خود را با آن كتاب الهى تحصيل مى نمايند. (1190)
1197. قرآن سير آبى تشنگان
جعله الله ريا لعطش العلماء و ربيعا لقلوب الفقهاء، و محاج لطرق الصلحاء، و دواء ليس بعده داء، و نور اليس معه ظلمة.
خداوند متعال قرآن را سيراب كننده تشنگى دانشمندان قرار داده است و بهارى بر دل هاى فقهاء و راه هايى واضح براى طرق صالحان ، و دوايى كه با داشتن آن دردى نمى ماند و نورى كه با وجود آن ظلمتى به حيات انسان ها راه ندارد. (1191)
1198. ثروتى كه بى آن توانگرى نباشد!
اعلموا! اءنه ليس على اءحد بعد القرآن من فاقة . و لا لاءحد قبل القرآن من غنى ، فاستشفوه من اءدوائكم ، و استعينوا به على لاوائكم.
بدانيد! براى هيچ كس پس از فراگيرى قرآن و عمل به آن نيازى نباشد و براى هيچ احدى بدون قران ، بى نيازى امكان ندارد، براى دردهاى خود از قرآن شفا بطبيد و در مشقت ها از آن يارى بخواهيد. (1192)
1199. زينت دل
طوبى للزاهدين فى الدنيا، الراغبين فى الاخرة اءولئك قوم اتخذوا الارض بساطا، و ترابها فراشا، و ماءها طيبا، و القران شعارا، و الدعاء دثارا ثم قرضوا الدنيا على منهاج المسيح.
خوشا به حال زاهدين در دنيا و متوجهين و راغبين به آخرت ، آن ها گروهى هستند كه زمين را بساط و خاك را فرش و آب را شربت گوارا و قران را جامه زيرين (روش خويش و زينت دل) و دعا را جامه رو (مانع حوادث) قرار داده اند. پس به طريقه و روش حضرت مسيح عليه السلام دنيا را از خود جدا كردند. (1193)
1200. دژ استوار الهى
كتاب الله بين اظهركم ، ناطق لا يعيا لسانه ، و بيت لا تهدم اءركانه ، و عز لا تهزم اءعوانه.
كتاب خدا در ميان شما سخنگويى است كه هرگز زبانش (از گفتن حق) خسته نمى شود و خانه اى است كه هيچ گاه پايه هاى آن درهم نمى ريزد و نيرومندى است كه يارانش شكست نمى خورند(1194)
1201. تمسك جوييد به كتاب الهى !
عليكم بكتاب الله (فانه الحبل المتين)، و النور المبين ، و الشفاء النافع ... من قال به صدق ، و من عمل به سبق.
تمسك جوييد به كتاب خداوندى ؛ زرا اين كتاب ، طنابى است محكم و نورى است آشكار، و شفايى است سودمند.

. هر کس به این کتاب الهی قایل شد، راست گفت و راست گرید و هر کس به آن عمل کرد بر دیگران سبقت جست
(1195)
1202. بی اهمیتی به قرآن
اءنه سیاءتی علیکم من بعدی زمان لیس فیه شی ء اءخفی من الحق ، و لا اءظهر من الباطل فالکتاب و اءهله فی ذلک لان الضلالة لا توافق الهدی ، و ان اجتمعا فاجتمع القوم علی ! الزمان فی الناس و لیسا فیهم ، و عهم و لیسا معهم الفرقه ، و افترقوا علی الجماعة کانهم اءئمة الکتاب و لیس الکتاب اءمامهم ، فه یبق عندهم منه الا اسمه ، و لا یعرفون الا خطه و زبره.
قطعی است که پس از من روزگاری بر شما روی خواهد آورد که چیزی پوشیده تر از حق و آشکارتر از باطل وجود ندارد. در آن موقع کتاب خدا و مدافعان و معتقدان و عمل کنندگان به آن مطرود و مهجور از جامعه گشته ، در ان روزگار کتاب خداوند و معتقدان و عمل کنندگان به آن ، در میان مردم خواهند بود، ولی از ان نخواهند بود و با آنان دیده خواهند شد؛ ولی با آنان نیستند، زیراگمراهی با هدایت ، توافق و هماهنگی ندارند! اگر چه درکنار یکدیگر دیده شوند. در ان هنگام مردم به پراکندگی و جدایی از یکدیگر، متفق می شوند و برای به دست آوردن اتفاق و اجتماع از یکدیگر جدا و پراکنده اند. گویی آنان هستند که پیشوایان قرآن اند نه این که قرآن پیشوای آنان باشد. نمانده است از قرآن در میان آنان مگر نامی از قرآن و نمی شناسند از آن کتاب الهی ، مگر خط و حروف نوشته شده آن را. (1196)
1203. حق تلاوت
اءشکو من معشر یعیشون جهالا و یموتون ضلالا، لیس فیهم سلعة ابور من اکتاب اذا تلی حق تلاوته ، و لا سلعة اءنفق بیعا و لا اءغلی ثمنا من الکتاب اذا حرف عن مواضعه !.
از ملتی که در میان نادانان قرار گرفته اند به ناله افتاده ام ، اینان گمراه جان می دهند، قرآنی که خوب تلاوت شود در نظرشان بی ارزش ترین چیز است و چیزی در نظرشان با ارزش تر از قرآن ، آن موقعی که تحریفش کنند، نیست . (1197)
1204. تازگی قرآن
و لا تخلقة کثرة الرد، و ولوج السمع.
از حق و حقیقت نمی لغزند تا به سوی حق برگردانده شو. فراوانی ورود قران به گوش ، آن را کهنه نمی گرداند.
(1198)
1205. مجمل های قرآن
مفسرا مجمله ، و مبینا غوامضه ، بین ماخوذ میثاق علمه ، و موسع علی العبد فی جهله ...
مجمل های قرآن تفسیر شده و مشکلاتش آشکار است و مطالب آن مشتمل است بر چیزهایی که دانستن و یادگرفتن آن ها واجب است و نیز چیزهایی که بندگان موظف به دانستن آن ها نیستند. (1199)
1206. راه حق
فاءین تذهبون ! و اءنی تؤ فکون ! و الا علام قائمة ! و الایات واضحة ؛ و المنار منصوبه ، فاءین یتاه بکم ! و کیف تعمهون ! و بینکم عترة نبیکم ! و هم اءزمة الحق ، و اءعلام الدین و اءلسنة الصدق ، فاءنزلوهم باءحسن منازل القرآن ، و ورود الهیم العطاش.
کجا می روید و چگونه از راه حق منحرف می شوید؟در حالی که درفش ها برپا و نشانه ها آشکار و چراغ هدایت در پیش است ، پس چگونه حیران مانده و راه را گم کرده اید، در حالی که عترت پیامبر، در میان شمایند. پس بدانید که آنان راهنمای شما به سوی حق و پیشوایان دین و راستگویان هستند. پس آن ها را در بهترنی جایی که قرآن را جای می دهید جای دهید و همچون شتران تشنه که به سوی آب می شتابند، به سوی آن ها بشتابید. (1200)
1207. شناخت راه حق
اعلموا! اءنکم لن تعرفوا الرشد حتی تعرفوا الذی ترکه ، و لن تاءخذوا بمیثاق الکتاب حتی تعرفوا الذی نقضه ، و لمن تمسکوا به ، حتی تعرفوا الذی نبذه.
بدانید! شما هرگز راه راست را نخواهید شناخت ، مگر این که کسی را که آن را رها کرده است بشناسید و هرگز به پیمان قرآن وفا نخواهید کرد، مگر آن گاه که کسی که این پیمان را شکسته است بشناسید و هرگز به قرآن چنگ نخواهید زد، مگر این که کسی را که آن را کنار زده است بشناسید. (1201)
1208. حدود الهی در قرآن
بین مثبت فی الکتاب فرضه ، و معلوم فی السنة نسخه ، و واجب فی السنة اخذه ،و مرخصی فی الکتاب ترکه ، و بین واجب بوقته ، و زائل فی مستقبله ، و مباین بین محارمه ، من کبیر اءوعد علیه نیرانه ، اءو صغیر اءرصد له

غفرانه ، و بین مقبلو فی اءدناه ، موسع فی اءقصاه.
قسمتی از احکام در این کتاب (برای مدتی معین) واجب شده و ناسخ آن در سنت پیامبر آمده و بعضی در سنت واجب شده ، در حالی که قبلا در کتاب خدا (برای مدتی محدود) ترک آن مجاز بوده ، و بعضی در اوقات معینی واجب است و بعضی واجب بودنش در آینده از بین رفته است .
در این کتاب بین محرمات نیز تفاوت است ، بدین گونه که برای گناهان کبیره ، وعده عذاب داده و برای گناهان صغیره ، راه آمرزش را باز کرده است و در مورد کارهای نیك کم آنها را پذیرفته و بسیار آن ها را شایسته و پسندیده می داند که تحمیلی در مورد آن ها نیست . (1202)
1209. شروع فتنه
اءنما بدء وقوع الفتن اءهواء تتبع ، و اءحکام تبتدع ، یخالف فیها کتاب الله ، و یتولی علیها رجال رجالا، علی غیر دین الله.
همانا سر آغاز فتنه ها، پیروی از هوای نفس و حکم خلاف شرع است که کتاب خدا با آن ها مخالفت می ورزد و گروهی نیز از کسانی که راهی جز راه دین خدا می روند، (از آن فتنه ها و هوای نفس) پیروی می کنند. (1203)
1210. جامعیت قرآن
کتاب ربکم فیکم . مبینا حلاله و حرامه ، و فرائضه و فضائله ، و ناسخه و منسوخه ، و رخصه و عزائمه ، و ... خاصه و عامه و عبره و اءمثاله ، و مرسله و محدوده ، و محکمه و متشابهه.
کتاب پروردگار شما در میان شماست ، حلال و حرام ان آشکر، واجبات و مستحبات ، ناسخ و منسوخ ، مباح و ممنوع ، خاص و عام ، پندها و مثل ها، مطلق و محدودها و محکمات و متشابهات آن ، همه معلوم است . (1204)
1211. تطبیق امور با قرآن
کونوا من حرثته و اءتباعه ، و استدلوه علی ربکم ، و استنصحوه علی اءنفسکم ، و اتهموا علیه آراء کم ، و استغشوا فیه اءهواء کم.
شما از کشت کنندگان و پیروان آن بوده و آن را راهنمای خویش به سوی پروردگارتان قرار دهید و از آن پند گیرید و افکاری که برخلاف قرآن دارید متهم سازید و خواهش هایی را که مخالف آن است خائن بدانید. (1205)
1212. موجبات عصمت
علیکم بکتاب الله ، (فانه الحبل المتین)... و العصمة للمتمسك.
بر شما باد به کتاب خدا؛ زیرا که آن ریسمان محکم است ... و مایه حفظ کسی که بدان چنگ زند. (1206)
1213. نور معنوی
جاء هم بتصدیق الذی بین یدیه ، و النور المقتدی به . ذلك القرآن.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی مردم آمد با تصدیق و اعتراف آن چه در دست داشت و با نوری معنوی که باید از آن پیروی کنند و آن قرآن است . (1207)
1214. احیای قرآن
اءنما حکم الحکمان لیحییا ما اءحیا القرآن ، و یمیتا ما اءمات القرآن ، و اءحیاوه الاجتماع علیه ، و اءماتته الا فتران عنه.
اگر به آن دو نفر (ابوموسی الشعری و عمروبن عاص) حکمیت داده شد، به خاطر این بود که آن چه را قرآن زنده دانسته ، زنده سازند و آن چه را محکوم به مرگ نموده ، از بین ببرند و احیای قرآن این است که با هم متحد شوند و به آن عمل کنند و از بین بردن قرآن این است که از آن جدا و پراکنده شوند. (1208)
1215. حال قرآن نزد یاوران مهدی علیه السلام
اءلا و اءن من ادرکها منا یسری فیها بسراج منیر، و یحذو فیها علی مثال الصالحین ، لیحل فیها ربقا، و یعتق فیها رقا، و یصدع شعبا، و یشعب صدعا، فی سترة عن الناس لا یبصر القائف اءثره و لو تابع نظر0. ثم لیشحذن فیها قوم شحذ القین النصل تجلی بالتنزیل اءبصارهم ، و یرمی بالتفسیر فی مسامعهم ، و یغبقون کاءس الحکمة بعد الصبوح !.
بدانید آن کس از ما (حضرت مهدی علیه السلام) که فتنه ها را دریابد، در تاریکی ان ها با چراغ روشنی سیر می کند. و به روش نیاکان رفتار می نماید تا گره فتنه ها را بگشاید و اسیران را آزاد سازد و جمعیت گمراهان را پراکنده ، نیکان را گرد آورد. او پنهان از مردم است و هیچ جوینده ای هر چند در پی او باشد و چشمش به دنبال او بگردد او را نمی یابد. پس گروهی در آن فتنه ها صیقل می خورند و برای از بین بردن آن ها آماده می شوند، همان گونه که آهنگران شمشیر را صیقل می دهند و چشمان آن ها از نور قرآن روشنی می گیرد و معانی آیات آن

در گوش هایشان فرو می ریزد و شامگاهان و صبحگاهان از جام حکمت و معارف الهی سیراب می گردند.
(1209)
1216. نظر اولیاء الله به قرآن
اءن اولیاء الله هم الذین نظروا الی باطن الدنیا اذا نظر الناس الی ظاهرها، و اشتغلوا باجلها اذا شتغل الناس بعاجلها، فاءموتوا منها ما خشوا اءن یمیتهم ، و ترکوا منها ما علموا اءنه سیترکهم ، و راءوا استکثار غیر هم منها استقلالا، و در کهم لها فوتا، اءعداء ما سالم الناس ، و سلم ما عادی الناس !.
همانا دوستان خدا کسانی هستند که به باطن دنیا می نگرند، هنگامی که مردم به ظاهر آن نگاه می کنند، و به پایان آن می پردازند (گرفتاری کیفر الهی) در حالی که مردم به امروز آن سرگرم اند (و دنیا را می جویند) پس آن چه را که انجام آن آنان را می میراند (و گرفتار کیفر الهی) از میان می برند، آن چه را دیگران بسیار می بینند اینان اندك می شمارند، و رسیدن به آن را از دست داده به شمار می آورند و با آن چه دنیا پرستان آشتی کرده اند، اینان دشمن اند و آن چه را که به دنیا شیفتگان دشمن دارند دوست می دارند. (1210)
1217. همه چیز در این کتاب
اءم انزل الله سبحانه دینا تاما فقصر الرسول صلی الله علیه و آله عن تبلیغه و اءدائه ، و الله سبحانه یقول : ما فرطنا فی الکتاب من شی ء و فیه تبیان لك شی ء.
خدای سبحان دینی کامل فرستاده است و پیامبر صلی الله علیه و آله در تبلیغ و ادای آن کوتاهی نکرده است ، در حالی که خدای سبحان می فرماید: ما از بیان هیچ چیز در این کتاب کوتاهی نکرده ایم و همه چیز در این کتاب بیان شده است . (1211)
1218. خدا را خدا را در قرآن
الله الله ! اءیها الناس ! فیما استحفظکم من کتابه ، و استود عکم من حقوقه ، فان الله سبحانه لم یخلقکم عبثا.
خدا را، خدا را، ای مردم ! به خدا توجه کنید! در ان چه رعایت آن را در کتاب خودش از شما خواسته است و در حقوقی که شما را امانتدار آن کرده است ؛ زیرا خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده است . (1212)
1219. عمل به قرآن
اءن الله تعالی اءنزل کتابا هادیا بین فیه الخیر و الشر. فخذوا نهج الخیر تهتدوا، و اصدفوا عن سمت الشر تقصدوا.
همانا خداوند سبحان کتابی را فرو فرستاد که هدایت کننده است و نیکی و بدی را در ان بیان فرموده است . پس راه خیر و نیکی را در پش گیرید تا هدایت شودید و از راه شر و بدی دوری کنید تا به سر منزل حق برسید. (1213)
بخش چهارم : توبه

1220. گریه بر گناهان
طوبی لمن لزم بیته ، و اءکل قوته و اشتغل بطاعة ربه ، و بکی علی خطیئته ، فکان من نفسه فی شغل ، و الناس منه فی راحة !.
خوشا به حال کسی که پایبند خانه خود شود و غذای خود را بخورد و به اطاعت پروردگارش مشغول و بر گناهان خویش گریه کند، پس اوست که به کار خود مشغول ، و مردم از او در آسایش اند. (1214)
1221. قبولی توبه در هر زمان
فتح لك باب المتاب ، و باب الاستعتاب ، فاذا نادیته سمع نداك.
خدای متعال در توبه و بازگشت و خشنودی خویش را برای تو گشوده است ، پس هر وقت او را بخوانی ندایت را می شنود. (1215)
1222. آسان تر از توبه
ترك الذنب اهوان من طلب التوبة.
گناه نکردن ، آسان تر است از طلب قبول توبه . (1216)
1223. باز بودن در توبه
من وصایاه لابنه الحسن علیه السلام -: لم یشدد علیك فی قبول الانابة ، و لم یناقشك بالجریمة ، و لم یؤ یسك من الرحمة . بل جعل نزوعك عن الذنب حسنة ، و حسب سیئتك و احدة ، و حسب حسنتك عشرا، و فتح لك باب المتاب.
از وصیت های حضرت علی علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام : در پذیرفتن توبه بر تو سخت نگرفته و به علت گناه تو را در تنگنا نیانداخته و از رحمت خویش نومیدت نکرده است ، بلکه خودداری تو از گناه را حسنه به شما آورده و گناهت را یك و حسنه ات را ده به شمار آورده و در توبه و بازگشت را برای تو گشوده است .
(1217)

1224. سکوت بهتر از سخن نابه جا
تلافيك ما فرط من صمتك اءيسر من ادراك مافات من منطقك ، و حفظ ما فى الوعاء بشد الوكاء.
تدارك خطايى كه از سكوت تو به وجود آمده است ، آسان تر است از جبران آنچه كه از سخنت فوت شده است و حفظ آنچه كه در ظرف است با بستن بندهايش . (1218)
1225. شفيع نافع
لا شفيع اءنجح من التوبة .
هيچ شفيعى رهاننده تر از توبه نيست . (1219)
1226. حسن توبه
لا خير فى الدنيا لرجلين : رجل اءذنب ذنوبا فهو يتداركها بالتوبة ، و رجل يسارع فى الخيرات.
در دنيا جز دو كس را خبرى نبود: يكى آن كه گناهى كند و با توبه جبران نمايد و ديگر كسى كه در كارهاى خوب شتاب ورزد. (1220)
1227. تاءخير در توبه
كل معاجل يساءل الانظار ، و كل مؤ جل يتعلل بالتسويف.
هر كس كه مهلتش به سرآيد (براى جبران گذشته) مهلتى مى طلبد و به هر كس كه مهلتى داده شود و در انجام كار امروز و فردا مى كند. (1221)
1228. اميد توبه
ما اءهمنى ذنب اءمهلت بعده حتى اءصلى ركعتين و اءساءل الله العافية.
گناهى كه بعد از آن مهلت دو ركعت نماز و درخواست عافيت از خدا داشته باشم برايم مهم نيست . (1222)
1229. بدون عمل اميد مدار به سعادت !
قال عليه السلام لرجل ساءله اءن يعظه : لا تكن ممن يرجو الاخرة بغير العمل ، و يرجى التوبة ، بطول الامل ... ان عرضت له شهوة اءسلف المعصية ، و سوف التوبه.
امام عليه السلام در پاسخ كسى كه تقاضاى موعظه كرد فرمود: از كسانى مباش كه بدون عمل اميد به سعادت آخرت دارند، و به واسطه آرزوهاى بلند اميد قبول توبه را دارند... اگر شهوت به او روى آورد نافرمانى پيش گرفته و توبه و بازگشت را پشت سر اندازد. (1223)
1230. استغفار چيست !؟
اءستغفرالله: ثكلتك اءمك ! اءتدرى ما الاستغفار؟ الاستغفار درجه العليين ، و : قال عليه السلام لقائل قال بحضرته هو اسم واقع على ستة معان : اءولها الندم على ما مضى ، والثانى العزم على ترك العود اليه اءبدا، و الثالث اءن تؤ دى الى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله اءملس ليس عليك تبعه ، و الرابع اءن تعمد الى كل فريضه عليك ضيعتها فتؤ دى حقها، والخامس اءن تعمد الى اللحم الذى نبت على السحت فتذيبه بالاحزان ، حتى تلصق الجلد بالعظم و ينشاء بينهما لحم جديد، و السادس اءن تذيق الجسم اءلم الطاعة كما اءذقته حلاوة المعصية ، فعند ذلك تقول : اءستغفرالله.
امام عليه السلام به كسى كه در حضورش از خداوند طلب آمرزش مى كرد، فرمود: مادرت به عزايت بنشيند! آيا مى دانى استغفار چيست ؟ استغفار جايگاه والامقامان است و آن نامى است كه بر شش معنى نهاده شده است :
اول پشيمانى از (بدى هاى) گذشته .
دوم : تصميم بر ترك بازگشت به آن (بدى ها) براى هميشه .
سوم : اداى حقوق آفريدگان خدا.
چهارم : توجه به هر واجبى كه تباه كردى و آن را ادا كنى .
پنجم : آب كردن گوشت هايى كه از خشم پروردگار روييده تا آن جا كه پوست بر استخوان بپيوندد و ميان آن دو، گوشت تازه برويد.
ششم : به تنت رج بندگانى را بچشانى آن گونه كه شيرينى گناه را چشانده اى ، پس در اين هنگام بگويى اءستغفرالله. (1224)

1231. خير واقعى در دنيا

ليس الخير اءن يكثر مالك و ولدك ، و لكن الخير اءن يكثر علمك و اءن يعظم حلمك ، و اءن تباهى الناس بعبادة ربك ، فان اءحسنت حمدت الله ، و ان اءساءت استغفرت الله ، و لا خير فى الدنيا الا لرجلين : رجل اءذنب ذنوبا فهو يتداركها بالتوبة ، و رجل يسارع فى الخيرات.

خوبى آن نيست كه مالت فراوان و اولادت بسيار گردد، بلكه خير آن است كه عملت افزون و حلمت زياد شود، و اين كه به عبادت پروردگارت در ميان مردم مباهات كنى و اگر گناه كردى استغفار نمايى و خيرى در دنيا نيست مگر براى دو كس : گناهكارى كه گناهش را با توبه جبران كند و كسى كه در انجام كارهاى خير شتاب كند. (1225)

1232. توبه به همراه آمرزش

ما كان الله ليفتح على عبد باب الشكر و يغلق عنه باب الزيادة ... و لا ليفتح لعبد باب التوبة و يغلق عنه باب المغفرة.

اين طور نيست كه خداوند در سپاسگزارى و شكر را بر بنده اى بگشايد؛ ولى در فزونى را بر او ببندد... و ممكن نيست كه در توبه را به روى كسى باز كند و در آمرزش را به رويش مسدود نمايد. (1226)

1233. آيا توبه كارى نيست !؟

اءفلا تائب من خطيئته قبل منيته !

آيا كسى نيست كه قبل از فرا رسيدن مرگ از گناهش توبه نمايد؟(1227)

1234. رابطه گناه و باران

قال عليه السلام و قد خرج للاستسقاء: ان الله يبتلى عباده عند الاعمال السيئة بنقص الثمرات ، و حبس البركات ، و اغلاق خزائن الخيرات ، ليتوب تائب ، و يقلع مقلع ، و يتذكر متذكر، و يزدجر مزدجر.

امام على عليه السلام در هنگام بيرون رفتن براى طلب باران : هرگاه بندگان خدا گناه و بدكردارى كنند، خداوند آنان را به كاهش محصولات و بازداشت بركات و بستن در گنجينه هاى خير مبتلا مى سازد تا توبه گر توبه كند و گنهكار دل از گناه بركند و پندگيرنده پند پذيرد و نهى شده (از گناه) باز ايستد. (1228)

1235. گناهان نابخشودنى

ان من عزائم الله فى الذكر الحكيم ... اءنه لا ينفع عبدا و ان اءجهد نفسه و اءخلص فعله اءن يخرج من الدنيا، لاقيا ربه بخصلة من هذه الخصال لم يتب منها: اءن يشرك بالله فيما افترض عليه من عبادته ، اءو يشفى غيظه بهلاك نفس ، او يعر باءمر فعله غيره ، اءو يستنجح حاجة الى الناس باءظهار بدعة فى دينه ، اءو يلقى الناس بوجهين ، اءو يمشى فيهم بلسانين.

از جمله حكم هاى قطعى خدا در قرآن حكيم ... اين است كه بنده چنانچه با يكى از اين اعمال خدايش را ملاقات كند و از آنها توبه نكرده باشد هر چند (در انجام اعمال نيك) خود را به زحمت انداخته و عملش را خالص كرده باشد سودى نمى برد، در عبارت و پرستش خدا كه بر او واجب كرده است شرك ورزيده باشد، يا آتش خشم خويش را با كشتن كسى فرونشانده باشد، يا كارى را كه خود كرده است به ديگرى نسبت دهد (و او را بدان متهم سازد) يا براى رسيدن به نياز و خواسته خود از مردم بدعتى در دين پديد آورد، يا با مردم دورو باشد و يا دو زبان باشد. (1229)

1236. شتاب در توبه

بادرو المعاد و سابقوا الاجال ، فان الناس يوشك اءن ينقطع بهم الامل ، و برهقهم الاجل ، و يسد عنهم باب التوبة.

به سوى قيامت (با اعمالتان) بشتابيد و قبل از فرا رسيدن مرگ كار كنيد؛ زيرا زود است كه آرزوى مردم قطع گردد و مرگ آن ها را در كام خود فرو برد و در توبه به رويشان بسته شود. (1230)

1237. بخشش خداوند

يصف خلقة آدم عليه السلام : ثم بسط الله سبحانه له فى توبته ، و لقاه كلمة رحمته.

توصيف آفرينش آدم عليه السلام : آن گاه خداى سبحان در توبه خود را به روى او گشود و كلمه رحمت خود را به او آموخت . (1231)

1238. رحمت خدا بر توبه كار

رحم الله امراء استقبل توبته ، و استقال خطيئته ، و بادر منيته!

رحمت خدا بر آن كس كه به توبه رو كند و از خطاهاى خود پوزش طلبد و پيش از مرگ كارى كند. (1232)

1239. امان آمرزش

اءما الامان الذى رفع فهو : كان فى الارض اءمانان من عذاب الله ، و قد رفع اءحدهما، فدونكم الاخر فتمسكوا به اءما الامان الذى رفع فهو رسول الله صلى الله عليه و آله ، و اءما الامان الباقى فالاستغفار: قال الله تعالى : (و ما كان الله ليعذبهم و اءنت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون)

در زمين دو امان از كيفر الهى بود كه يكى برداشته شد و ديگرى با شماست پس چنگ زنيد. اما امانى كه برداشته

و خداوند ایشان را کیفر نکرد :شد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود و آن که مانده آمرزش است که خداوند فرمود
در حالی که تو در میانشان بودی و ایشان را کیفر نفرماید در حالی که آمرزش می خواهند. (1233)
1240. باز بودن در توبه
من اعطی التوبة لم یحرم القبول ، و من اعطی الاستغفار لم یحرم المغفرة.
هر آن کس که توبه کند از پذیرفته شدن آن ناامید نشود و آن کس که از خدای آمرزش طلبد از بخشایش حق نومید نگردد.
1241. از رحمت خدا نومید مباش !
(1234)
عجبت لمن یقنط و معه الاستغفار
در شگفتم از آن که از (رحمت خدا) نومید است ، در حالی که استغفار به همراه دارد. (1235)
بخش پنجم : ذکر

1242. کلید یاد خدا
الحمدلله الذی جعل الحمد مفتاحا لذکره ، و سببا المزید من فضله ، و ذلیلا علی آلائه و عظمته.
ستایش از آن خداست . ستایش از آن خدایی است که ستایش را کلید یاد خود و مایه فزونی فضل و نعمتش و رهنمای نعمت ها و عظمت خویش قرار داد. (1236)
1243. ذاکران حق
ان للذکر لاءهلا اءخذوه من الدنیا بدلا، فلم تشغلهم تجارة و لا بیع عنه ، یقطعون به ایام الحیاة
به یاد خدا بودن اهلی دارد که آن را به جای این دنیا گرفته اند و لذا بازرگانی و خرید و فروش آنان را از آن (ذکر خدا) باز نمی دارد. (1237)
1244. ترنم حزب الله به ذکر الهی
طوبی لنفس اءدت الی ربها فرضها، و عرکت بجنبها بؤ سها، و هجرت فی الیل غمضها، حتی اذا غلب الکری علیها افترشت اءرضها، و توسدت کفها، فی معشر اءسهر عیونهم خوف معادهم ، و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم ، و همهمت بذکر ربهم شفاههم ، و تقشعت بطول استغفارهم ذنوبهم ، (اءولئك حزب الله ، اءلا ان حزب الله هم المفلحون).
خوشا به حال آن کس که فریضه پروردگارش را به جای آورد و بر سختی ها و ناملایمات صبر کرد و خواب را از دیدگانش دور ساخت و اگر خواب بر او چیره آمد، زمین را بستر خود کرد و دستش را بالش ، آنان که خوف روز رستاخیز چشمانشان را بیدار نگه داشت و پهلویشان را از بسترهای راحتشان دور کردند و لب هایشان به ذکر پروردگارشان زمزمه کرد و از بسیاری آمرزش خواهی ، گناهانشان زدوده شد.
اینان حزب خدایند و بدانید که حزب خدا پیروز است.
(1238)
1245. مونس تنهایی ها
اللهم انك انس الانسین لاءولیائك ... ان اءوحشتهم الغربة انسهم ذکرك ، و ان صبت علیهم المصائب لجاء و الی الاستجاره بك.
خدایا! تو با دوستان خود انیس ترینی ... اگر غربت و تنهایی آنان را به وحشت اندازد، یاد تو همدم آنان باشد و اگر مصیبت ها بر آنان فرو ریزد، به زنهارخواهی از تو، پناه می برند. (1239)
1246. آرامش دل ها
کل لله مطیعا، و بذکره انسا، و تمثل فی حال تولیك عنه اقباله علیك.
فرمانبردار خدا باش و همدم ذکر او باش و در آن وقت که از او روی می گردانی ، روی آوردن او را به خود در تصور آر. (1240)
1247. جلابخش قلوب
ان الله سبحانه و تعالی جعل الذکر جلاء للقلوب ، تسمع به بعد الوقرة ، و تبصر به بعد العشوة ، و تنقاد به بعد المعاندة.
خدای سبحان یاد خویش را صیقل دهنده دل ها قرار داده است ، گوش های سنگین شده دل ها با یاد خدا شنوا می شوند و چشم های ضعیف شده دل ها به وسیله آن تیز و بینا می گردند و دل های معاند و ستیزه گر با آن رام می شود. (1241)

بخش ششم : دعا

1248. گشايش در دعا
ما كان الله ليفتح على عبد باب الشكر و يغلق عنه باب الزيادة ، و لا ليفتح على عبد باب الدعاء و يغلق عنه باب الاجابة.
چنين نيست كه خداوند، باب شكر را بر بنده اى بگشايد و در فراوانى را بر او ببندد و چنين هم نيست كه باب دعا را بر كسى بگشايد، اما در اجابت را به رويش ببندد. (1242)
1249. نيازمندتر به دعا
!ماالمبتلى الذى قد اشتد به البلاء، باءحوج الى الدع من العافى الذى لا ياءمن البلاء
كسى كه از بلا رسته است چون از بلا ايمن نيست از بلا رسيده اى كه گرفتار درد و رنج است به دعا نيازمندتر است .
1250. دفع بلا با دعا
(1243)
ادفعوا اءمواج البلاء بالدعاء
امواج بلا را با دعا بازپس رانيد. (1244)
1251. اخلاص در سؤ ال
قال لابنه الحسن عليه السلام): و اءخلص فى المساءلة لربك : فان بيده العطاء و الحرمان)
به فرزندش امام حسن عليه السلام فرمود): در سؤ ال (حاجت) از پروردگارت اخلاص داشته باش ؛ زيرا بخشش) و محروم ساختن در دست اوست. (1245)
1252. نوميدنشدن از كندى اجابت
فى وصيته لابنه الحسن عليه السلام : اعلم اءن الذى بيده خزائن السموات و الارض قد اءذن لك فى الدعاء، و تكفل لك بالاجابة ... فلا يقنطنك ابطاء اجابته فان العطية على قدر النية.
امام عليه السلام در وصيت خويش به فرزندش امام حسن عليه السلام فرمودند: بدان آن خداوندى كه گنجينه هاى آسمان ها و زمين به دست او است به تو اجازه دعا داد و اجابت آن را به عهده گرفته است . پس تاءخير اجابت دعايى كه به بارگاه خداوند نموده اى ، ناميدت نسازد؛ زيرا عطاى الهى به قدر نيت است .
1253. محروم نبودن از اجابت
(1246)
من اءعطى اءربعا لم يحرم اءربعا، من اءعطى الدعا لم يحرم الاجابة
هر كه را چهار چيز دهند، از چهار چيز محروم نماند، آن را كه دعا دهند از اجابت محروم نكنند. (1247)
1254. همانند تيرانداز بدون كمان
الداعى بلا عمل كالرامى بلاوتر
دعاكننده بدون عمل ، مانند تيرانداز بدون وتر (زه كمان) است . (1248)
1255. طريقه دعاكردن
اذا كانت لك الى الله سبحانه حاجة فابداء بمساءلة الصلاة على رسوله صلى الله عليه و آله ثم سل حاجتك : فان الله اكرم من اءن يساءل حاجتين فيقضى احداهما و يمنع الاخرى.
هرگاه به درگاه خداى سبحان حاجتى دارى ، قبل از اين كه از خدا بخواهى ، بر پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله صلوات فرست ، سپس نيازت را بخواه ؛ زيرا خداوند كريم تر از آن است كه در دو حاجت ، يكى را قبول و ديگرى را رد كند.
بخش هفتم : دعاهاى امام على (ع)
(1249)
1256. پناه بر خدا از انحراف
اللهم انا نعوذ بك اءن نذهب عن قولك ، اءو اءن نفتتن عن دينك
بارخدايا! به تو پناه مى بريم كه از گفتارت روى گردانيم ، يا از دينت منحرف شويم. (1250)
1257. نيانيش حضرت على (ع)
!اللهم انى اعوذ بك اءن اءفتقر فى غناك ، اءو اءضل فى هداك ، اءو اءضام فى سلطانك ، اءو اءضطهد و الامر لك
بارخدايا! به تو پناه مى برم از اين كه با وجود توانگرى تو، من تهيدست باشم ، يا با وجود هدايتگرى ،، در

گمراهی به سر برم ، یا با آن که قدرت و پادشاهی از آن توست ، به من ستم شود، یا با آن که زمام اختیار امور در دست توست ، من مقهور و خوار گردم . (1251)
1258. پناه به خدا
اللهم انی اعوذ بك من اءن تحسن فی لامعة العیون علانیتی ، و تقبح فیما اءبطن لك سریرتی ، محافظا علی ریاء الناس من نفسی بجمیع ما اءنت مطلع علیه منی ، فاءبدی للناس حسن ظاهری ، و اءفضی الیك بسوء عملی ، تقربا الی عبادك و تباعدا من مرضاتك.
خداوندا! به تو پناه می برم از این که ظاهرم را در چشم های مردم نیکو جلوه دهی و باطنم را در پیشگاهت زشت سازی ، و به وسیله اعمالی که تو از آنها خوب آگاهی داری ، خوش بینی و احترامات مردم را برای خود محافظت کنم و ظاهر خوبم را برای مردم آشکار نموده و اعمال بدم را فقط تو بدانی ، تا به بندگانت نزدیك و از رضای تو دور گردم . (1252)
1259. نهی از ناسزاگویی
لما سمع قوما من اءصحابه یسبون اهل الشام : انی اكره لكم اءن تكونوا سبابین ، و لكنكم لو وصفتم اءعمالهم ، و ذكرتم حالهم ، كان اءصوب فی القول ، و اءبلغ فی العذر، و قلتم مكان سبكم ایاهم : اللهم احقن دماءنا و دماءهم.
شنید که گروهی از یارانش به شامیان ناسزا می گویند، فرمود: من خوش ندارم که شما ناسزاگو باشید، بلکه اعمال باطل) آن ها را خاطرنشان کنید، مؤ ثر و در بیان و جهت رساتر و قانع کننده تر باشد)او رفتار و موقعیت به جای ناسزاگفتن به آن ها بگویید: خدایا! خون های ما و آنان را حفظ کن ! (1253)
1260. رضا و توفیق خداوندی
فی ختام كتابه الی قثم بن العباس : وفقنا الله و ایاكم لمحابه
در پایان نامه خود به قثم بن عباس : خداوند ما و شما را به آنچه مورد رضای اوست توفیق دهاد. (1254)
1261. درددل امیرالمؤ منین (ع) با خدا
اللهم انا نشكو الیك غیبة نبینا، و كثرة عدونا، و تشتت اءهوائنا
خداوندا! به تو از غیبت پیامبرمان و فراوانی دشمنان و پراکندگی خواسته هایمان شکایت می کنیم . (1255)
1262. طلب بخشش
اللهم اغفرلی ما تقربت به الیك بلسانی ، ثم خالفه قلبی
بارالها! بر من ببخشا آن چه را که به وسیله زبانم بر تو تقرب جستم ، سپس قلبم با کاری که بر زبانم کرده بود مخالفت نمود. (1256)
1263. راهنمایی خواستن علی (ع) از خداوند
اللهم ان فههت عن مساءلتی ، اءو عمیت عن طلبتی ، فدلنی علی مصالحی ، و خذ بقلبی الی مراشدی ، فلیس ذلك بنكر من هدایاتك ، و لا ببدع من كفایاتك.
خداوندا! اگر از سؤ ال کردن خود ناتوان باشم یا راه پرسیدن را ندانم ، مرا به مصالح خویشتنم راهنمایی و دلم را به سوی موارد رشدم بگردان ، این الطاف از هدایت های تو ناشناخته نیست و از کفایت هایی که برای مخلوقات می نمایی شگفت انگیز نمی باشد. (1257)
1264. نیایش علی (ع)
اءصبحت عبدا مملوكا ظالما لنفسی ، لك الحجة علی و لا حجة لی . و لا اءستطیع اءن آخذ الا ما اءعطیتنی ، و لا اءتقی الا ما وقیتنی.
آن حضرت به طور فراوان نیایش با خدای می نمود: شب را به بامداد رساندم در حالی که بنده ای ستمکار به خویشتنم . پروردگارا! من حجتی بر تو ندارم و من نمی توانم چیزی جز آنچه که تو به من عطا کرده ای بگیرم و نمی توانم خود را نگهداری و صیانت کنم جز آنچه تو مرا صیانت کنی . (1258)
1265. ماءنوس ترین انس گیرندگان
اللهم انك آنس الآنسین لاءولیائك ، و اءحضرهم بالكفایة للمتوكلین علیك . تشاهدهم فی سرائرهم ، و تطلع علیهم فی ضمائرهم ، و تعلم مبلغ بصائرهم . فاءسرارهم لك المكشوفة ، و قلوبهم الیك ملهوفة . ان اءوحشتهم الغربة آنسهم ذكرك ، و ان صبت علیهم المصائب لجاءوا الی الاستجارة بك ، علما باءن اءزمة الامور بیدك ، و مصادرها عن قضائك.
بارالها! تویی مانوس ترین انس گیرندگان بر دوستانت و حاضرترین آنان برای کفایت به کسانی که توکل بر تو می نمایند، آنان را در درونشان شاهدی و بر آنان در وجدان های باطنیشان مطلعی و تویی که به مقدار بینایی های آنان دانایی .

پس رازهای نهانی آنان برای تو آشکار و دل هایشان رابه سوی تو شیفته و بی قرار است . اگر غربت آنان را به وحشت بیاندازد، ذکر تو انیسشان گردد و اگر مصیبت های روزگار بر سرشان تاختن آورد، پناهندگی به تو جویند؛ زیرا می دانند که زمام همه امور به دست تو است و صدور آن ها از مقام قضای تو. (1259)
1266. حمد و سپاس خدا را سزاست !
الحمدلله المعروف من غیر رؤ یة ، و الخالق من غیر منصبة . خلق الخلائق بقدرته ، و استعبد الارباب بعزته ، و ساد العظماء بجوده.
حمد و سپاس خدا را که بی آن که دیده شود، شناخته شده و بدون رنج و زحمت آفریننده است ، موجودات را به قدرت خویش بیافرید و خداوندگاران را با عزت و اقتدار خویش به بندگی گرفت و با جود و بخشندگی خود بر بزرگان سروری یافت . (1260)
بخش هشتم : شرافت کارکردن

1267. آهسته و پیوسته
قلیل تدوم علیه ، اءرجی من کثیر مملول منه
کار کمی که پیوسته باشد، بهتر از کار زیادی است که خسته کننده باشد. (1261)
1268. دوگونگی کار مردم دنیا
الناس فی الدنیا عاملان : عامل عمل فی الدنیا، قد شغلته دنیاه عن آخرته ، یخشی علی من یخلفه الفقر، و یاءمنه علی نفسه ، فیفنی عمره فی منفعة غیره . و عامل عمل فی الدنیا لما بعدها، فجاءه الذی له من الدنیا بغیر عمل فاءحرز الحظین معا، و ملك الدارین جمیعا، فاءصبح وجیها عند الله ، لا یساءل الله حاجة فیمنعه.
مردم در کارهای این دنیا بر دو نوع اند: یکی آن که عمل در دنیا برای دنیا انجام می دهد. دنیا او را از آخرت مشغول می سازد و او از فقر کسانی که پس از وی به جا می مانند (مثل اولاد) می ترسد. در عین حال بیمی از فقر برای خود ندارد. او عمر خود را در راه منفعت دیگری سپری می کند.
دیگری آن که در این دنیا عمل برای پس از این دنیا (ابدیت) انجام می دهد، پس آنچه نصیب او از دنیا بود نیاز به کوشش به سراغ او می آید، در نتیجه هم نصیب دنیا را می برد و هم نصیب آخرت را و هر دو سرای (فانی و باقی) را با هم به دست می آورد و در نتیجه در نزد خدا شریف و صاحب امتیاز می گردد و حاجتی را از خدا مساءلت نمی کند که خداوند آن را به وی عطا نفرماید. (1262)
1269. کار با سرعت
اءلا فاعملوا فی الرغبة کما تعلمون فی الرهبة
هان ! در حال رغبت ، همان گونه کار کنید که در حال ترس کار می کنید. (1263)
1270. ارزش کار
العمل العمل ، ثم النهایة النهایة ، والاستقامة الاستقامة ، ثم الصبر الصبر، والورع والورع ! ان لکم نهایة فانتهوا الی نهایتکم.
کار کنید و کار کنید و آن را به پایانش رسانید و در آن پایداری کنید، آن گاه شکیبایی ورزید و پارسا باشید. همانا شما را پایانی است ، پس خود را به آن پایان (بهشت) رسانید. (1264)
1271. رابطه بین کار و نسب
من اءبطاء به عمله ، لم یسرع به نسبه
هر کس کارش او را کند برد، نسبش (حسبش) او را شتابان نبرد. (1265)
1272. راهی به سرای آرامش
اعلموا! رحمکم الله ، علی اءعلام بینة . فالطریق نهج یدعو الی دار السلام ، و اءنتم فی دار مستعتب علی مهل و فراغ ؛ والصحف منشورة ، و الاءقلام جاریة ، و الابدان صحیحة و الالسن مطلقة ، و التوبة مسموعة ، و الاعمال مقبولة
کار کنید! رحمت خدا بر شما باد، با توجه به نشانه های آشکار حق کار کنید؛ زیرا که این راه روشن شما را به سرای آرامش (بهشت) می کشاند و شما در سرایی هستید که از روی فرصت و فراغت می توانید خشنودی پروردگار را به دست آورید، در جایی هستید که نامه های اعمال باز است و قلم ها در کار و بدن ها سالم و زبان ها رها و توبه شنیده می شود و کارها پذیرفته می گردد. (1266)
1273. سستی در امور

من اعطاع التوانى ضيع الحقوق ، و من اعطاع الواشى ضيع الصديق
هر كه در كارش سستى كند، حقوق ديگران را ضايع خواهد كرد و كسى كه از گفته سخن چين پيروى نمايد، دوستت خود را از دست مى دهد. (1267)

1274. تفاوت بسيار ميان دو كار
شتان ما بين عملين : عمل تذهب لذته و تبقى تبعته ، و عمل تذهب مؤ ونته و يبقى اءجره
چه بسيار تفاوت است ميان دو كار: كارى كه لذتش از بين مى رود و رنجش باقى مى ماند و كارى كه رنج و زحمتش مى رود و پاداش آن مى ماند. (1268)

1275. انجام خير و بزرگ بودن آن
افعلوا الخير و لا تحقروا منه شيئا؛ فان صغيره كبير، و قليله كثير، و لا يقولن اءحدكم : ان اءحدا اءولى بفعل الخير منى ؛ فيكون و الله كذلك . ان للخير و الشر اءهلا، فمهما تركتموه منهما كفاكموه اءهله
كار خير انجام دهيد و هيچ مقدار از آن را كوچك نشماريد؛ زيرا كوچك آن بزرگ و كمش زياد است و هيچ كدام از شما نگويد فلان كس در انجام خير از من سزاوارتر است ، كه به خدا سوگند، چنين خواهد شد (و او انجام خواهد داد). و خوب و بد را اهلى است كه هرگاه آن را ترك كرديد ديگرى آن را به جاى شما انجام خواهد داد. (1269)

1276. بشارت به كار سودمند
من حذرك كمن بشرك
بشارت دهد (آن كه تو را (از كار زيان آور) بيم دهد، مانند كسى است كه تو را (به كار سودآور). (1270)

1277. ارزش انسان
قيمة كل امرى ما يحسنه
ارزش هر كس به اندازه كار نيك او است . (1271)

1278. كوتاهى كردن در كار نيك
التقصير فى حسن العمل اذا وثقت بالثواب عليه غبن
كوتاهى كردن در كار نيك هرگاه به پاداش آن اطمينان داشته باشى ، يك غبن است . (1272)

1279. نيرومند در نيكوكارى باش !
لا تكونن على الاساءة اءقوى منك على الاحسان .
هيچ گاه نبايد بر زشتكارى نيرومندتر از نيكوكارى باشى . (1273)

1280. گياه كردار
اعلم اءن لكل عمل نباتا، و كل نبات لا غنى بن عن الماء، والمياه مختلفة ؛ فما طاب سقيه ، طاب غرسه و حلت ثمرته . و ما خبث سقيه ، خبث غرسه و اءمرت ثمرته
بدان كه هر كردارى را گياهى است و هيچ گياهى از آب بى نياز نيست و آب ها گوناگون اند. پس ، هر گياهى كه با آب پاك و نيكو آبيارى شود، درختش نيكو و ميوه اش شيرين مى شود. (1274)

بخش نهم : صدقه

1281. فضيلت صدقه آشكار
ان اءفضل ما توسل به المتوسلون الى الله سبحانه و تعالى ، الايمان به و برسوله ... و صدقة العلانية فانها تدفع ميتة السوء
بهترين وسيله اى كه توسل كنندگان به خداوند سبحانه و تعالى انتخاب نموده اند، ايمان به او و به فرستاده او و صدقه پنهانى كه كفاره گناهان است و صدقه آشكار به مرگ زشت و سخت را دفع مى نمايد. (1275)

1282. داروى آخرت
الصدقة دواء منجح ، و اءعمال العباد فى عاجلهم ، نصب اءعينهم فى اجلهم
صدقه دارويى است مؤ ثر و اعمال بندگان ، برابر چشمشان در آخرت خواهد بود. (1276)

1283. آفات صدقه
من كتابه للاشتر اياك و المن على رعيتك باحسانك ، اءو التزيد فيما كان فعلك ، اءو اءن تعدهم فتتبع موعدك بخلفك ، فان المن يبطل الاحسان ، و التزيد يذهب بنور الحق .
در فرمان خود به مالك اشتر: اى مالك ! مواظب باش كه نيكى به زيردستانت را به رخ آنان نكشى و يا بيش از آن چه براى آن ها كار كرده اى سخن بگويى و يا اين كه به ايشان وعده دهى ، اما به وعده ات عمل نكنى . جاى ترديد

نیست که منت گذاشتن نیکی را باطل می سازد و پرگویی نسبت به کارهای انجام شده نور حق را باطل می گرداند.
(1277)
1284. رفع تنگدستی
اذا اءملقتم فتاجروا الله بالصدقة
(هرگاه بسیار تنگدست شدید، با دادن صدقه با خدا معامله کنید. (تا از فقر برهید). (1278)
1285. هر روز با صدقه
استنزلوا الرزق بالصدقة
روزی را با دادن صدقه ، فرود آورید. (1279)
1286. حفظ ایمان
سوسوا ایمانکم بالصدقة
ایمانتان را با دادن صدقه حفظ کنید. (1280)
فصل پنجم : فضایل اخلاقی

بخش اول : صله رحم

1287. حق همسایه
قال علیه السلام عند وفاته : الله الله فی جیرانکم ، فانهم وصیة نبیکم . ما زال یوصی بهم ، حتی ظننا اءنه سیورثهم.
در هنگام وفات خویش فرمود: خدارا خدارا! درباره همسایگانتان که آنان سفارش شده پیامبر شمایند. پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته درباره همسایگان سفارش می کرد چندان که گمان بردیم آن ها را ارث بر قرار خواهد داد.
1288. نیاز خویشاوندی به دوستی
(1281)
القرابة الی المودة ، اءحوج من المودة الی القرابة
خویشاوندی به دوستی نیازمندتر است تا دوستی به خویشاوندی . (1282)
1289. محبت به خویشاوندان
اءیها الناس ! انه لا یستغنی الرجل و ان کان ذا مال عن عترته ، و دفاعهم عنه باءیدیهم و اءلسنتهم ، و هم اءعظم الناس حیطة من ورائه ، و اءلمهم لشعثه ، و اءعطفهم علیه عند نازلة اذا نزلت به . و لسان الصدق یجعله الله للمرء فی الناس ، خیر له من المال یرثه غیره و منها: اءلا لا یعدلن اءحدکم عن القرابة یری بها الخصاصة اءن یسدها بالذی لا یزیده ان اءمسکه ، و لا ینقصه ان اءهلکه . و من یقبض یده عن عشیرته فانما تقبض منه عنهم ید واحدة و تقبض منهم عنه اءید کثیرة ؛ و من تلن حاشیته ، یستدم من قومه المودة
ای مردم ! هیچ کس هر اندازه هم ثروتمند باشد، از خویشان)ایل و عشیره (خود و حمایت عملی و زبانی آن ها از خویش بی نیاز نیست . آنان بزرگ ترین گروهی هستند که از انسان پشتیبانی می کنند و پراکندگی و پریشانی او را از بین می برند و در مصیبت ها و حوادثی که برایش پیش می آید بیش از همه به او مهربان و دلسوزند. نام نیکی که خداوند برای انسان در میان مردم پدید می آورد بهتر است از مال و ثروتی که وی برای دیگران باقی می گذارد.
هان ! مبادا از خویشاوند نیازمند خود روی برتابید و از دادن اندك مال به او، که اگر ندهید چیزی بر ثروت شما نمی افزاید و اگر بدهید چیزی کم نمی شود، دریغ نکنید. هر که از خویشان خود دست کشد، یك دست از آنان بازگرفته ، اما دست های فراوانی از خود کنار زده است و آن کس که با قوم و خویشان خود نرم خو و مهربان باشد، دوستی و محبت همیشگی آنان را به دست آورد. (1283)
1290. وجوب صله رحم
فرض الله (صلة الرحم منماة للعدد)
خداوند صله رحم را برای کثرت نفرات واجب گردانید. (1284)
1291. فلسفه خانه بزرگ
لعلاء بن زیاد، لما راءی سعة داره : ما کنت تصنع بسعة هذه الدار فی الدنیا، و اءنت الیها فی الاخرة کنت اءحوج ؟ و بلی ان شئت بلغت بها الاخرة . تقری فیها الضیف ، و تصل فیها الرحم ، و تطلع منها الحقوق مطالعها، فاذا اءنت قد بلغت بها الاخرة
امام علی علیه السلام وقتی خانه وسیع علاء بن زیاد را دید به او فرمود: چه کاری به بزرگی و فراخی این خانه در

دنیا داری ، در حالی که تو در آخرت به آن نیازمندتر خواهی بود.
آری ! اگر بخواهی با این خانه بزرگ توشه برای آخرت ذخیره کنی در این خانه مهمان را بنوازی و پیوند با خویشان را محکم تر کنی . و حقوق آن را به مصارف خود ادا کنی ، با این شرایط است که برای آخرت خود زاد و توشه تحصیل نموده ای . (1285)
1292. ره آورد جوانمردی
الکرم اعطف من الرحم
بزرگواری و جوانمردی بیشتر از علقه خویشاوندی موجب مهربانی و توجه مردم نسبت به انسان می گردد. (1286)
1293. زکات مال
من آتاه الله مالا، فلیصل به القرابة ، و لیحسن منه الضیافة
هر کسی که خدا به او مالی داد به نزدیکان خود بپردازد و مهمان نوازی کند. (1287)
1294. غریب حقیقی
رب بعید اءقرب من قریب ، و قریب اءبعد من بعید. و الغریب من لم یکن له حبیب.
بسا دوری که از هر نزدیکی نزدیك تر است و بسا نزدیکی که از هر دوری از آدمی دورتر است ، غریب کسی است که دوستی نداشته باشد. (1288)
بخش دوم : عیب پوشی

1295. نظر در عیب خود
من نظر فی عیب نفسه ، اشتغل عن عیب غیره .
هر که در عیب خود بنگرد، عیب دیگران را از یاد ببرد. (1289)
1296. رابطه عیب و بخت
عیبك مستور ما اءسعدك جدك .
عیب پنهان است تا بختت (و اقبال دنیا) به سوی تو است . (1290)
1297. بزرگ ترین عیب
اءکبر العیب اءن تعیب ما فیك مثله .
بزرگ ترین عیب آن است که آن چه را که خود داری ، بر دیگر عیب شماری . (1291)
1298. راز جامه حیا
من کساه الحیاة ثوبه ، لم یر الناس عیبه .
هر که را جامه حیا بپوشاند، عیب او از مردم نهان ماند. (1292)
1299. پوشاندن عیوب دیگران
من اءشرف اءعمال الکریم ، غفلته عما یعلم .
از کارهای شرافتمندانه مرد کریم آن است که از آن چه که می داند خود را به غفلت می زند (و عیب دیگران را نادیده می پندارد). (1293)
1300. عیب آدمی
لا یعاب المرء بتاءخیر حقه ، انما یعاب من اءخذ ما لیس له.
آدمی را عیب نیست که حقش به تاءخیر افتد، همانا عیب آن است که دست به ناحق برآرد. (1294)
بخش سوم : صبر و بردباری

1301. صبر وسیله نجات
جعل الصبر مطیة نجاته . رحم الله امرا سمع حکما فوعی ، ودعی الی رشاد فدنا... و کذب مناه.
خداوند بیامرزد کسی را که سخن حکیمانه بشنود و آن را فرا گیرد و به جانب حق هدایت شود و آن را بپذیرد... و آرزوهای نا به جا را تکذیب کند و صبر را وسیله نجات خویش قرار دهد. (1295)
1302. دعا در مورد صبر
اءخذ الله بقلوبنا و قلوبکم الی الحق ، و اءلهمنا و ایاکم الصبر
خداوند دل های ما و دل های شما را به سوی حق متوجه سازد و به ما و شما صبر الهام فرماید. (1296)
1303. دورکردن اندوه

اطرح عنك واردات الهموم بعزائم الصبر و حسن اليقين
. اندوه ها را با صبری استوار و یقینی نیکو از خود دور کن (1297)
1304. کمك از خدآدر اندوهناکی
استعن بالله علی ما اءهمك .
. بر آن چه تو را اندوهگین می کند از خدا کمك بخواه (1298)
1305. نیکوترین خصلت
!فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام : عود نفسك التصبر علی المکروه ، و نعم الخلق التصبر فی الحق
در سفارش به فرزند بزرگوار خود امام حسن علیه السلام می فرماید: خویشتن را به صبوری در برابر
. ناخوشایندها عادت ده ، و نیکو خصلتی است صبوری کردن در راه حق (1299)
1306. شکیبا در ناراحتی
ان ابتلیتم فاصبروا، فان العاقبة للمتقین
. اگر (به رنج و ناراحتی) مبتلا شدید، شکیبا باشید که عاقبت (پیروزی) با پرهیزگاران است (1300)
1307. پیشه شکیبایی
استعشروا الصبر فانه اءدعی الی النصر.
. شکیبایی را شعار خود سازید که به نصرت و پیروزی فراخواننده تر است (1301)
1308. مایه شادی و شکر
فقلت علیه السلام یا رسول الله ! اءولیس قد قلت لی یوم اءحد حیث استشهد من المسلمین ، و حیزت عنی الشهادة ...
ان ذلك لکذلك ، فکیف صبرك اذن ؟فقلت : یا : اءبشر فان الشهادة من ورائك ؟فقال لی : فشق ذلك علی ، فقلت لی
رسول الله ! لیس هذا من مواطن الصبر، و لکن من مواطن البشری و الشکر.
عرض کردم : یا رسول خدا! مگر در روز احد که تعدادی از مسلمانان شهید شدند من از شهادت محروم ماندم و
مژده باد تو را که در آینده به شهادت خواهی رسید؟رسول خدا به من : این امر بر من گران آمد به من نفرمودی
. فرمود: همین طور است
ای رسول خدا! این جا جای صبر نیست ، بلکه جای :در آن صورت صبر تو چگونه خواهد بود؟ عرض کردم
! شادی و شکر است (1302)
1309. دستاوردهای بردباری
بالحلم عن السفیه تکثر الانصار علیه .
.بردباری کردن در برابر نادان یاران انسان را بر ضد او زیاد می کند (1303)
1310. امتحان الهی
من آتاه الله مالا فلیصل به القرابة ... و لیصبر نفسه علی الحقوق و النوائب.
هر که خداوند به او ثروتی دهد، باید به خویشاوندان خود رسیدگی کند... و در راه ادای حقوق (مالی خود) و
مصایب و گرفتاری ها، خود را به صبر وادارد. (1304)
1311. صبر علی (ع)
عند مسیر اءصحاب الجمل الی البصرة : ان هؤ لاء قد تمالاوا علی سخطة امارتی ، و ساءصبر ما لم اءخف علی
جماعتکم.
در زمانی که اصحاب جمل به سوی بصره حرکت کردند فرمود: اینان به خاطر ناخشنودی از خلافت من گرد هم
. آمده اند. اما من تا زمانی که برای اجتماع شما خطری حس نکنم ، از خود صبر نشان می دهم (1305)
1312. ارزش ایمان
علیکم بالصبر؛ فان من الایمان کالراس من الجسد، و لا خیر فی جسد لا راءس معه ، و لا فی ایمان لا صبر معه.
بر شما باد که صبر و بردباری پیشه کنید؛ زیرا همان گونه که سر، نشانه حیات بدن است ، صبر نیز دلیل ایمان
است ، و بدنی که سر در آن نباشد خیر و حیات در آن نیست و ایمانی که توءام با صبر نباشد ارزشی ندارد.
(1306)
1313. صبر در هنگام مصیبت
و قال علیه السلام للاشعث بن قیس لما عزاه بابن له : یا اءشعث ! ان تحزن علی ابنك فقد استحقت منك ذلك الرحم ،
و ان تصبر ففی الله من کل مصیبة خلف . یا اءشعث ! ان صبرت جری علیك القدر و اءنت ماءجور، و ان جزعت
جری علیك القدر و اءنت ماءزور؛ یا اءشعث ! ابنك سرك و هو بلاء و فتنة ، و حزنك و هو ثواب و رحمة.
اگر برای از دست دادن ! امام علی علیه السلام در دلداری به اشعث بن قیس در مرگ فرزندش فرمود: ای اشعث

فرزندت اندوهگین باشی ، البته حق پدریی را به جا آورده ای و اگر صبر کنی خدا هر مصیبتی را عوض می دهد، ای اشعث ! اگر صبر کنی قضا و قدر الهی بر تو جاری شده و تو گناهکاری . ای اشعث ! آمدن فرزندت که مایه آزمایش و گرفتاری است تو را شاد کرد و رفتنش که مایه ثواب و رحمت (برای توست) اندوهگینت ساخت . (1307)

1314. (بی صبری در تدفین پیامبر (ص

و قال علیه السلام هو یدفن النبی صلی الله علیه و آله : ان الصبر لجمیل الا عنك ، و ان الجزع لقبیح الا علیك . و ان المصاب بك لجلیل ، و انه قبلك و بعدك لجلل.

امام علی در هنگام خاکسپاری پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

شکیبایی زیباست ، جز در برابر فقدان تو و بی تابی کردن زشت است ، مگر بر غم از دست دادن تو، مصیبت رحلت تو بس بزرگ است و هر مصیبت دیگری ، پیش از تو و پس از تو، خرد و ناچیز باشد. (1308)

1315. صاحب صبری عظیم

من خطبته الشقشقیة : طفقت اءرتئی بین اءن اءصول بید جذاء اءو اءصبر علی طخیة عمیاء... فراءیت اءن الصبر علی هاتا اءحجی ، فصبرت و فی العین قذی ، و فی الحلق شجا... فصبرت علی طول المدة ، و شدة المحنة.

در خطبه شقشقیه ، می فرماید: با خود اندیشیدم که آیا با دست تنها حمله کنم یا آن که بر شر این تیرگی شکیبا باشم ... دیدم که صبر در این جا خردمندانه تر است . پس صبر کردم در حالی که گویا در چشمانم خاشاك و در گلویم استخوانی است ... در این مدت دراز و در این شدت غم و محنت صبر کردم . (1309)

1316. آن چه بردباری می آورد

الحلم و الاناة توءمان ینتجهما علو الهمة .

بردباری و وقار دو همزادند که مولود بلندهمتی هستند. (1310)

1317. تمرین بردباری

ان لم تکن حلیما فتحلم ؛ فانه قل من تشبه بقوم ، الا اءوشك اءن یکون منهم.

اگر بردبار نیستی خویشتن را بردبار جلو ده ؛ زیرا کمتر کسی است که خود را شبیه گروهی کند و به زودی یکی از آنان نشود. (1311)

1318. تباه شدن اجر صبر

ینزل الصبر علی قدر المصیبة . و من ضرب یده علی فخذه عند مصیبته ، حبط عمله.

صبر و شکیبایی به اندازه مصیبت نازل شود و کسی که دستش را به هنگام مصیبت (از روی ناشکری) بر زانو زند، اجرتش تباه گردد. (1312)

1319. صبر آزادگان

من صبر صبر الاحرار، و الا سلا سلو الاغمار.

هرکه (در حوادث) شکیبایی می کند چون آزادگان صبر کند (اجر برد) وگرنه چون جاهلان مصیبت را فراموش کند و (اجری ندارد). (1313)

1320. خطر بی تابی

من لم ینجه الصبر اءهلکه الجزع .

هر کس که شکیبایی نجاتش ندهد، بی تابی اش نابودش کند. (1314)

1321. دوگونه صبر

الصبر صبران : صبر علی ما تکره ، و صبر عما تحب .

صبر بر دو گونه است : صبر بر پیشامدی که کراهت داری و صبر بر ترك چیزی که دوست داری . (1315)

1322. حلم و عقل

الحلم غطاء ساتر، و العقل حسام قاطع ، فاستر خلل خلقك بحلمك ، و قاتل هواك بعقلك.

حلم پرده ای پوشنده و عقل شمشیری برنده است ، پس عیب های اخلاقی ات را با حلم بپوشان و هوس های سرکشت را با عقل از بین ببر. (1316)

1323. مبارزه با حوادث

الصبر یناضل الحدثان ، و الجزع من اءعوان الزمان.

صبر مبارزه با حوادث است ، و بی تابی خود به (کجروی) زمان کمك می کند. (1317)

1324. صبر و ظفر

لا يعدم الصبور الظفر و ان طال به الزمان .
فرد صبورى پيروزى را از دست ندهد گرچه به دستش رسد. (1318)
1325. نتيجه حلم
اءول عوض الحليم من حلمه ، اءن الناس اءنصاره على الجاهل.
اولين نتيجه اى كه آدم حليم از بردبارى خود به دست مى آورد، اين است كه مردم ياوران اويند در برابر نادان .
1326. از پايه هاى ايمان
(1319)
الصبر منها على اءربع شعب : على الشوق و الشفق ، و الزهد، و الترقب : فمن اشتاق الى الجنة سلا عن الشهوات ؛ و من اءشفق من النار اجتنب المحرمات ؛ و من زهد فى الدنيا استهان بالمصيبات ؛ و من ارتقب الموت سارع الى الخيرات
صبر از پايه هاى ايمان است و بر چهار شعبه است : اشتياق ، ترس ، زهد و انتظار، هر كس مشتاق بهشت است ، از شهوات و خواهش هاى نفسانى به دور است و هر كس از آتش دوزخ بهراسد از محرمات دورى كند، هر كس در دنيا زهد ورزد مصيبت ها را سبك شمرد، هر كس كه منتظر مرگ باشد به سوى نيكى ها بشتابد. (1320)
1327. ايمان و صبر
عليكم بالصبر ! فان الصبر من الايمان كالراءس من الجسد، و لا خير فى جسد لا راءس معه ، و لا فى ايمان لا صبر معه.
بر شما باد به صبر و شكيبايى ؛ زيرا صبر براى ايمان چون سر است براى تن ، تنى كه سر ندارد هيچ خيرى ندارد، ايمان بى صبر هم هيچ فايده اى ندارد. (1321)
1328. دهان بند بى خرد
الحلم فدام السفيه .
بردبارى ، دهان بند بى خرد است . (1322)
1329. صبر و دليرى
الصبر شجاعة .
صبر ، شجاعت و دليرى است . (1323)
1330. فضيلت حلم
الحلم عشيرة .
حلم و بردبارى ، قوم و عشيره است . (1324)
1331. حلم و عزت
لا عز كالحلم .
هيچ عزتى ، همچون حلم نيست . (1325)

1332. ابزار رياست
آلة الرياسة سعة الصدر.
گشادگى سينه (سعه صدر) ابزار رياست است . (1326)
1333. گور عيب ها
الاحتمال قبر العيوب .
تحمل ، گور عيب ها است . (1327)
1334. خرسندى
اذا لم يكن ما تريد فلا تبل ما كنت
هرگاه به آن چه خواستى دست نيافتى ، پس آن چه در آن هستى (يعنى دست نيافتن به آن چه مى خواستى) باك نداشته باش و اندوه به خود راه مده . (1328)
1335. حلم و زندگى با مردم
من حلم لم يفرط فى اءمره ، و عاش فى الناس حميدا
كسى كه بردبار باشد در كار خود كوتاهى نكند، و در ميان مردم خوش نام زندگى خواهد كند. (1329)
1336. مصيبت و شكايت به خلق

من اءصبح يشكو مصيبة نزلت به ، فقد اءصبح يشكو ربه.
هر كس از مصيبتى كه به او وارد شده به خلق شكايت برد، محققا از پروردگار خود شاكى است . (1330)
1337. صبر بزرگان
ان صبرت صبر الاكارم ، و الا سلوت سلو البهائم.
فراموش خواهى كرد (اگر همچون بزرگواران صبر كنى (چه بهتر) وگرنه همچون ستوران (رنج را. (1331)
1338. توصيه به صبر
ان ابتليتم فاصبروا؛ فان العاقبة للمتقين .
اگر گرفتار شديد صبر كنيد كه
سرانجام نيكو از آن پرهيزگاران است.
(1332)
1339. بردبار حقيقى
حلما قد ذهبت اءصغانهم .
(مردگان) بردباران اند و كينه هاى آنان از ميان رفته است) . (1333)
1340. صبر و رضا
اءغض على القذى و الالم ترض اءبدا.
ناملايمات و رنج ها را تحمل كن تا همواره خرسند باشى . (1334)
1341. زكات ظفر
العفو زكاة الظفر، و السلو عوضك ممن غدر.
گذشت زكات پيروزى ، و بردبارى كيفر خيانتكار است . (1335)
1342. صبر بر طاعت
استتموا نعم الله عليكم بالصبر على طاعته ، و المجانبة لمعصيته
با صبر بر طاعت ، نعمت هاى خدا را بر خود تمام كرده و از نافرمانى او دورى كنيد. (1336)
1343. شكيبا باش !
عود نفسك التصبر على المكروه ، و نعم الخلق التصبر فى الحق!
خويشتن را بر آن چه زشت و ناپسند است عادت ده و شكيبابودن در راه حق چه خوبى نيكويى است ! (1337)
1344. قضا و قدر
الذى عظم حلمه فعفا، و عدل فى كل ما قضى ...
خداوندى كه حلم او بزرگ است و با اين حلم است كه بندگانش را عفو مى نمايد و در هر چه كه حكم كند عدالت فرمايد. (1338)
بخش چهارم : امانت دارى و رازپوشى

1345. اداى امانت الهى
من لم يختلف سره و علانيته ، و فعله و مقالته ، فقد اءدى الامانة ، و اءخلص العبادة.
آن كه پنهان و آشكارش ، كردار و گفتارش با هم مخالف نباشد، امانت الهى را ادا كرده و بندگى خدا را خالصانه انجام داده است . (1339)
1346. اولين امانت
اللهم اجعل نفسى اءول كريمة تنتزعها من كرائمى ، و اءول وديعة ترتجعها من ودائع نعمك عندى
پروردگارا! جان من نخستين حقيقت شريفى باشد كه از من خواهى گرفت و اولين امانت تو باشد كه در نزد من است و تو آن را برمى گردانى . (1340)
1347. توصيه امام على (ع) به مالك اشتر
فان صبرك على ضيق ...من كتابه للاشتر لما ولاه مصر : فلا تغدرن بذمتك و لا تخيسن بعهدك و لا تختلن عدوك اءمر ترجو انفراجه و فضل عاقبته ، خير من غدر تخاف تبعته.
در فرمان استاندارى مصر به مالك اشتر مى فرمايد: به امان و زنهار خويش خيانت مكن و پيمانت را مشكن و دشمنت را مفريب ...؛ زيرا شكيبايى تو در برابر دشوارى كارى كه به گشايش و نيك فرجامى اش اميد دارى ، بهتر از آن است كه دست به پيمان شكنى و خيانتى بزنى كه از پيامد ناگوار آن مى ترسى . (1341)
1348. وفاى به عهد

فی عهده للاشتر : و ان عقدت بینك و بین عدوك عقدة اءو اءلبسته منك ذمة ، فحط عهدك بالوفاء، و ارع ذمتك بالامانة ، و اجعل نفسك جنة دون ما اءعطیت ؛ فانه لیس من فرائض الله شی ء الناس اءشد علیه اجتماعا، مع تفرق اءهوائهم و تشتت آرائهم ، من تعظیم الوفاء بالعهود.

در عهدنامه اش به اشتر می فرماید: اگر با دشمن خود پیمانی بستی یا به او جامه زنهار و امان پوشاندی به پیمان خویش وفا كن و با امانت پیمانت را رعایت نما و خود را سپر زنهاری كه داده ای گردان ؛ زیرا مردم ، با همه خواسته های گوناگون و آرای پراكنده ای كه دارند، نسبت به هیچ فریضه ای از فرایض الهی همچون بزرگ شمردن وفای به پیمان ها چنان سخت همداستان نیستند. (1342)

1349. حفظ امانت زمامداران

و تحفظ من الاعوان ؛ فان اءحد منهم بسط یده الی خیانة اجتمعت بها علیه عندك اءخبار عیونك اكتفیت بذلك شاهدا، فبسطت علیه العقوبة فی بدنه ، و اءخذته بما اءصاب من علمه . ثم نصبته بمقام المذلة ، و سمته بالخیانة ، و قلدته عار التهمة.

و معاونان خود را با دقت كامل زیر نظر بگیر، در آن هنگام كه كسی از آنان دست به خیانت گشود و این خیانت را اخبار بازرسان مخفی تاءیید كرد، از جنبه شهادت به آن اخبار اكتفا نموده و كیفر بدنی را برای او اجرا كن ، و آن چه را كه به دست آورده است از او بگیر و او را به موقعیت ذلت و خواری بكشان و با نشان خیانت او را مشخص نما و ننگ تهمت را بر گردنش بیاویز. (1343)

1350. لغزش ها و علت ها

لكل ضلة علة ، و لكل ناكث شبهة

برای هر لغزشی علت و برای هر عهدشكنی بهانه ای است . (1344)

1351. وفا به پیمان الهی

الوفاء لاهل الغدر غدر عند الله ، و الغدر باءهل الغدر وفاء عند الله.

وفا با پیمان شكنان ، پیمان شكنی است در نزد خدا و پیمان شكنی با پیمان شكنان ، وفاداری است در نزد خدا.

1352. امین مشمار!

(1345)

لا تاءمنن ملولا.

شخص به ستوه آمده و رنجیده را امین مشمار. (1346)

1353. معاویه خیانتكار

والله ما معاویة باءدهی منی ، ولكنه یغدر و یفجر. و لولا كراهیة الغدر لكنت من اءدهی الناس ، و لكن كل غدره فجرة ، و كل فجرة كفرة . و لكل غادر لواء یعرف به یوم القیامة . والله ما اءستغفل بالمیكدة ، و لا اءستغمز بالشدیدة.

به خدا سوگند، كه معاویه از من زیرك تر نیست ، اما او دست به پیمان شكنی و معصیت می آلاید و اگر نبود كه خیانت و عهدشكنی زشت و نارواست ، بی گمان من زیرك ترین مردمان بودم . اما هر خیانتی گناه است و هر گناهی نوعی كفر و در روز رستاخیز هر پیمان شكنی را پرچمی است كه با آن شناخته می شود. به خدا سوگند، من غافلگیر نیرنگ (معاویه و امثال او) نمی شوم و در برابر ناتوان نمی گردم. (1347)

1354. رازپوشی

من كتم سره ، كانت الخیرة بیده .

آن كسی كه راز خود را پنهان دارد، اختیار به دست خود او خواهد بود (كه پنهان دارد یا فاش سازد). (1348)

1355. بندگی مخلصانه برای خدا

من لم یختلف سره و علانیته ، و فعله و مقالته ، فقد اءدی الامانة ، و اءخلص العبادة.

هر كس كه نهان و آشكار و گفتارش و كردارش یكی باشد، امانت خدای بزرگ را ادا كرده و بندگی او را مخلصانه به جای آورده است . (1349)

1356. رسوای دنیا و آخرت

من استهان بالامانة ، و رتع فی الخیانة و لم ینزه نفسه و دینه عنها، فقد اءحل بنفسه الذل و الخزی فی الدنیا، و هو فی الاخرة اءذل و اءخزی.

كسی كه امانت را خوار شمرد و در خیانت گام بردارد و خود و دین اش را از آن منزه نسازد، درهای ذلت و رسوایی را در دنیا به روی خود گشوده و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود. (1350)

1357. سرزنش علی (ع) به اصحابش

و هو يلوم اعصحابه : قد ترون عهودالله منقوضة فلا تغضبون ، و اءنتم لنقض ذمم آبائكم تاءنفون.

در سرزنش اصحاب خود مى فرمايد: پيمان هاى خدا را شكسته مى بينيد و به خشم نمى آييد، در حالى كه شكسته شدن پيمان هاى پدرانتان را عار مى دانيد و ناراحت مى شويد. (1351)

1358. استحكام ميخ به عهد

اعتصموا بالذمم فى اءوتادها.

ميخ هاى عهد و پيمان را محكم كنيد. (1352)

1359. حد آزادى مسئول

المسؤ ول حر حتى يعد.

(مسئول تا وقتى وعده نداده است آزاد است . (و پس از وعده در گرو آن است) (1353)

1360. رازپوشى

الظفر بالحزم ، و الحزم باجالة الراءى ، و الراءى بتحصين الاشرار.

پيروزى به وسيله دوراندیشى و دوراندیشى با به كار انداختن فكر و به كار انداختن فكر با محكم نگه داشتن راز، به دست مى آيد. (1354)

بخش پنجم : قناعت

1361. ثروت بى پايان

القناعة مال لا ينفذ.

قناعت ثروتى است بى پايان . (1355)

1362. رحمت خدا بر قناعت پيشگان

فى ذكر خباب بن الارت : يرحم الله خباب بن الارت فلقد اءسلم راغبا و هاجر طائعا؛ و قنع بالكفاف ، و رضى عن الله ، و عاش مجاهدا.

امام عليه السلام در يادى كه از خباب كرد، فرمود: خدا خباب بن ارت را رحمت كند كه هر آينه و به تحقيق ، با ميل و رغبت اسلام آورد و با فرمانبرى و علاقه هجرت كرد، به آنچه كفايت زندگى او را مى كرد قانع بود، از خدا خشنودى داشت و همواره مجاهد زيست ((و آن چه براى او خواسته بود . (1356)

1363. خرسندى به آن چه مقدر شده

لا كنز اءغنى من القناعة ، و لا مال اءذهب للفاقة من الرضا بالقوت . و من اقتصر على بلغة الكفاف ، فقد انتظم الراحة ، و تبوا خفض الدعة.

گنجى بى نيازكننده تر از قناعت نيست و هيچ مالى از رضامندى به قوت مقدر حاجت برآورتر نيست و كسى كه به مقدار نياز اكتفا كند، به راحتى دست يابد و در آسايش جايگزين است . (1357)

1364. عاقبت قانع بودن

كل مقتصر عليه كاف .

هر كه قناعت كند (و به هر چه دارد بسازد) براى او بس است . (1358)

1365. گنج قناعت

لا كنز اءغنى من القناعة .

هيچ گنجى غنى تر از قناعت نيست . (1359)

1366. طلب به اندازه معيشت

لا تساءلوا فيها (فى الدنيا) فوق الكفاف ، و لا تطلبوا منها اءكثر من البلاغ.

بيش از اندازه معيشت (در دنيا) نخواهيد و زيادتر از آن چه به مقدار قوت مى رسد، درخواست نكنيد. (1360)

1367. گنج قناعت

و لكن الله سبحانه جعل رسله اءولى قوة فى عزائمهم ، و ضعفة فيماترى الاعين من حالاتهم ، مع قناعة ، تملا القلوب و العيون غنى ، و خصاصة تملا الابصار و الاسماع اءذى.

خداوند سبحان رسولان خود را در تصميم هايى كه براى ابلاغ دين خداوندى مى گرفتند نيرومند ساخته و در پديده هاى ظاهرى كه با چشمان حسى ديده مى شوند ناتوان نموده بود با قناعتى كه دل ها را پر مى كرد و چشم ها را بى نياز مى ساخت و با فقر و نيازمندى كه آزار آن چشم ها و گوش ها را پر مى ساخت . (1361)

1368. دولتمند حقيقى

كفى بالقناعة ملكا، و بحسن الخلق نعيما.
(1362) . آدمى را قناعت براى دولتمند و خوش خلقى براى فراوانى نعمت ها كافى است
1369. خوشا به حال اين فرد
طوبى لمن ذكر المعاد، و عمل للحساب ، و قنع بالكفاف ، و رضى عن الله.
خوشا به حال كسى كه به ياد معاد باشد و براى روز حساب كار كند و به آن چه براى گذراندن زندگى او كافى است قناعت نمايد و از خدا آن چه براى او خواسته راضى باشد. (1363)
1370. همراه نيك
نعم القرين الرضا.
(1364) . خشنودى به آن چه خدا خواسته ، همنشين و همراه خوبى است
1371. از دست دادن عزت قناعت
اشترى هذا المغتر بالامل ، من هذا المزعج بالاجل ، هذه الدار بالخروج من عز القناعة ، و الدخول فى ذل الطلب و الضراعة.
اين مغرور به آرزو و از كسى كه در آستانه مرگ است اين خانه را خريدارى كرده است ، در برابر دريافت خانه ، عزت قناعت را از دست داده است و ذلت و خوارى درخواست را پذيرفته است . (1365)
1372. اين گونه باش !
لا تكن ممن يرجو الاخرة بغير العمل ... يقول فى الدنيا بقول الزاهدين ، و يعمل فيها بعمل الراغبين ، ان اعطى منها لم يشبع ، و ان منع منها لم يقنع.
مباش از كسانى كه بدون عمل چشم اميد به آخرت دوخته اند، درباره دنيا سخن پارسايان را به زبان مى آورند، در حالى كه كردار او عمل مشتاقان به دنيا را نشان مى دهد، اگر از دنيا به او داده شود سير نمى گردد و اگر از دنيا بى نصيب باشد قناعت نمى كند. (1366)
1373. معناى زندگى پاك
لما سئل عن قوله تعالى : (فلنحيينه حياة طيبة)؟ فقال : هى القناعة.
(1367) . از كلام خداى تعالى سؤ ال شد كه : (فلنحيينه ...) در پاسخ فرمود: آن (زندگانى پاكيزه) قناعت است
1374. قناعت مولاى متقيان
و ايم الله يمينا اءستثنى فيها بمشيئة الله لاروضن نفسى رياضة تهش معها الى القرص اذا قدرت عليه مطعوما، و تقنع بالملح ماءدوما.
به خدا سوگند، صرف نظر از خواست خدا آن چنان خودم را به رياضت كشيدن عادت مى دهم كه با يك قرص نان وقتى به چنگ آوردم خود را حفظ كنم و به نمك براى خورش قناعت نمايم . (1368)
1375. قناعت به روزى
من اقتصر على بلغة الكفاف ، فقد انتظم الراحة ، و تبواء خفض الدعة.
آن كس كه به اندازه كفاف بسنده كرد، به آسايش دست يافت و از زندگى آسان و خوشى برخوردار شد. (1369)
بخش ششم : زهد و زاهد

1376. عوامل رياضت
و ان ظنت الرعية بك حيفا فاءصحر لهم بعذرك ، و اعدل عنك ظنونهم باصحارك فان فى ذلك رياضة منك لنفسك و رفقا برعيتك.
در نامه خود به مالك اشتر مى فرمايد: اگر مردم گمان بردند كه در مورد ستمى مرتكب شده اى ، دليل كارى را كه كرده اى برايشان توضيح بده و با توضيحات خود گمان آنان را از خود دور كن ؛ زيرا كه اين كار هم مايه رياضت و پرورش نفس خودت مى باشد و هم نرمى با مردم است . (1370)
1377. كليد رنج
الرغبة مفتاح النصب .
(1371) . دنياخواهى كليد رنج است
1378. راه شناسايى نيكوكاران
انما يستدل على الصالحين بما يجرى الله لهم على اءلسن عباده ، فليكن اءحب الذخائر اليك ذخيرة العمل الصالح.
مردمان نيكوكار را از سخنانى مى توان شناخت كه خداوند درباره آنان بر زبان بندگان خويش جارى مى سازد، بنابراين ، بايد دوست داشتنى ترين اندوخته براى تو اندوخته كار نيك باشد. (1372)

1379. اوصاف اولیای خداوند
متمسکون بحبل القرآن ، یحیون سنن الله و سنن رسوله . لا یستکبرون و لا یعلون ، و لا یغلون و لا یفسدون . ...
قلوبهم فی الجنان ، و اعجسادهم فی العمل!
اوصاف اولیای خدا این است که :) به ریسمان قرآن تمسك جسته اند و سنت های خدا و رسولش را زنده می کنند،)
نه تکبر می کنند و نه علو و بزرگی دارند، نه غلو و نه خیانت می کنند و نه فساد می نمایند، قلب هایشان در بهشت
و بدن هایشان در انجام وظیفه و عمل است . (1373)
1380. زهد در دنیا
من زهد فی الدنیا، استهان بالمصیبات .
هر که در دنیا زهد پیشه کند، مصیبت ها را سبك شمارد. (1374)
1381. مومنان واقعی
ان المؤ منین مستکینون . ان المؤ منین مشفقون . ان المؤ منین خائفون.
به راستی مؤ منان ، افرادی فروتن و مهربان و پنددهنده اند، و نسبت به مسئوولیتشان ترسناك اند. (1375)
1382. امید به خدا
ان استطعتم اعن یشتد خوفکم من الله ، و اعن یحسن ظنکم به ، فاجمعوا بینهما، فان العبد انما یکون حسن ظنه بربه
علی قدر خوفه من ربه ، و ان اعحسن الناس ظنا بالله اعشدهم خوفا الله.
اگر می توانید میان ترس از خدا و حسن ظن و امیدتان به او جمع کنید؛ زیرا خوش گمانی و امیدواری بنده به خدا
به اندازه بیم و هراس او از پروردگارش می باشد. آن کس که حسن ظن و امیدواری او به خدا بیشتر باشد، ترسش
از خدا بیشتر است . (1376)
1383. مؤ من از دیدگاه حضرت علی (ع)
اعلموا عبادالله اعن المؤ من لا یصبح و لا یمسی الا و نفسه ظنون عنده ، فلا یزال زاریا علیها، و مستزیدا لها.
بدانید ای بندگان خدا! که مؤ من شب را به روز و روز را به شب نمی رساند مگر آن که به نفس خود بدگمان است
از این رو، پیوسته بر آن خرده می گیرد و عمل بیشتر از او می طلبد .. (1377)
1384. پاداش در ازای کار خوب
اسهروا عیونکم ، و اعضمروا بطونکم ، و استعملوا اعقدامکم ، و اعنفقوا اعموالکم ، و خذوا من اعجسادکم فجودوابها
علی اعنفسکم ، و لا تبخلوا بها عنها، فقد قال الله سبحانه : (ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اعقدامکم) و قال تعالی :
(من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له و له اعجر کریم) فلم یستنصرکم من ذل ، و لم یستقرضکم من قل.
چشمان خود را در شب بیدار نگاه دارید و شکم های خود را لاغر سازید و گام هایتان را به کار گیرید و دارایی
های خویش را انفاق کنید و از تن هایتان بگیرید و آن ها را نثار جان هایتان کنید و در این بخل نورزید؛ زیرا
خداوند سبحان فرموده است : اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می کند و گام های شما را استوار می دارد. و
فرموده است : کیست که به خدا وام نیکو دهد که خدا آن را برایش چندین برابر گرداند و برای او پاداشی ارجمند
است. پس ، او از سر خواری و ناتوانی از شما یاری نخواسته و به علت نداری از شما وام نطلبیده است . (1378)
1385. مومن و افزایش کار نیك
اعلموا عباد الله اعن المؤ من لا یصبح و لا یمسی الا و نفسه ظنون عنده.
ای بندگان خدا! بدانید که مومن صبح و شام نسبت به خویشتن خود بدگمان است .
همواره از خود عیب می گیرد و دنبال تکمیل کردن و افزایش کار نیك برای خویش است . (1379)
1386. گروگان فضل خداوند
و ان للذکر لاهلا اعخذوه من الدنیا بدلا، فلم تشغلهم تجارة و لا بیع عنه ، یقطعون به اعیام الحیاة ... قد حفت بهم
الملائکة ، و تنزلت علیهم السکینة ، و فتحت لهم اعبواب السماء... یتنسمون بدعائه روح التجاوز، رهائن فاقة الی
فضله ، و اعساری ذلة لعظمته.
همانا یاد خدا را اهلی است که آن را به جای دنیا گرفته اند و از این رو هیچ بازرگانی و هیچ داد و ستدی آنان را
از یاد خدا باز نمی دارد، روزهای زندگی را با یاد خدا می گذرانند... فرشتگان گرد آنان را گرفته اند و آرامش بر
آنان فرود آمده و درهای آسمان به رویشان گشوده است ... با دعای خود وزیدن نسیم عفو و گذشت را از خداوند
می طلبند، گروگان نیاز به فضل و رحمت خدایند و اسیر خواری و فروتنی در برابر عظمت او هستند. (1380)
1387. وصف راهیان راه خدا
فی وصف السالك الطریق الی الله سبحانه : قد اعحیا عقله ، و اعمات نفسه ، حتی دق جلیله ، و لطف غلیظه ، و برق
له لامع کثیر البرق ، فاءبان له الطریق ، و سلك به السبیل.

در وصف رهرو راه خدای سبحان می فرماید: خرد و اندیشه خویش را زنده کرده و نفسش را میرانده است ، به گونه ای که پیکرش نحیف و دلش نرم گشته است . در دلش برقی پرنور درخشیده و راه را برایش روشن ساخته و در پرتو آن راه (حق) را پیموده است . (1381)
1388. یاری در زهد
الی عثمان بن حنیف اءلا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه ، و من طعمه بقرصیه ، اءلا و انکم لا تقدرون علی ذلك ، و لکن اءعیونی بورع و اجتهاد، و عفة و سداد.
به عثمان به حنیف : همانا پیشوایتان از تمام دنیا به همین دو جامه کهنه و از غذاها به دو قرص نان اکتفا کرده است ، آگاه باشید! شما نمی توانید چنین باشید! (مانند من) ولیکن مرا در پارسایی و تلاش و پاکدامنی و پیمودن راه صحیح یاری کنید. (1382)
1389. سخن و اندیشه مؤ من
المؤ من اذا اءراد ان یتکلم بکلام تدبره فی نفسه ، فان کان خیرا اءبداه ، و ان کان شرا واراه.
مومن هرگاه بخواهد سخن بگوید نخست در خود اندیشه می کند، پس اگر نیك بود اظهار می دارد و اگر بد باشد پنهانش می کند. (1383)
1390. حال زاهدان در دنیا
ان الزاهدین فی الدنیا تبکی قلوبهم و ان ضحکوا، و یشتد حزنهم و ان فرحوا.
زاهدان در دنیا، قلبشان می گرید گرچه بخندند، اندوهشان شدید است ، گرچه مسرورند. (1384)
1391. ثمرات زهد
ازهد فی الدنیا یبصرك الله عوراتها، و لا تغفل فلست بمغفول عنك !
دل از دنیا بر کن ، تا خداوند تو را به عیب ها و زشتی های آن بینا کند و غافل مباش ؛ زیرا که خداوند از تو غافل نیست .
1392. برترین زهد
(1385)
اءفضل الزهد اخفاء الزهد.
برترین زهد، مخفی نگاه داشتن آن است . (1386)
1393. زهد و شناخت
فی وصف الماءخوذین علی العزة فی حال الاحتضار : هو یعض یده ندامة علی ما اءصحر له عند الموت من اءمره ، و یزهد فیما کان یرغب فیه اءیام عمره ، و یتمنی اءن الذی کان یغبطه بها و یحشده علیها قد حازها دونه !
در وصف کسانی که به ناگاه در چنگال مرگ گرفتار می شوند، می فرماید: او، بر اثر آن چه در هنگام مرگ برایش آشکار شده است ، دست خود را از پشیمانی می گزد و بر آن چه در ایام زندگانی اش بدان مایل بوده بی رغبت می شود و آرزو می کند که ای کاش آن کسی که حسرت او را می خورد و بر وی حسادت می ورزید، این اموال را گرد آورده بود نه او!
1394. موجبات آسایش
(1387)
فی وصف السالك الی الله : تدافعته الابواب الی باب السلامة ، و دار الاقامة ، و ثبتت رجلاه بطماءنینة بدنه فی قرار الامن و الراحة ، بما استعمل قلبه ، و اءرضی ربه.
در توصیف رهرو راه خدا، می فرماید: دروازه های (و منازل) را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت تا آن که به دروازه (و منزل) سلامت و سرای ماندگاری همیشگی رسید و در جایگاه امنیت و آسایش گام هایش آرام گرفت ؛ زیرا که دلش را به کار واداشت و پروردگارش را خشنود ساخت . (1388)
1395. حالات اهل ذکر
فی صفة اءهل الذکر : لو مثلتهم لعقلك فی مقاومهم المحمودة ، و مجالسهم المشهودة ، و قد نشروا دواوین اءعمالهم ، و فرغوا لمحاسبه اءنفسهم علی کل صغیرة و کبیرة اءمروا بها فقصروا عنها، اءو نهوا عنها ففرطوا فیها!
در توصیف اهل ذکر فرمود: اگر آنان را در مقامات پسندیده و مجالسی که دور هم جمع اند در عالم تعقل مجسم کنی ، در حالی که دفترهای اعمال خود را باز کرده و برای محاسبه خویشتن نشسته اند (خواهی دید) آنان به محاسبه خویشتن پرداخته ، برای هر عمل کوچك و بزرگی که دستور به آن داده شده و در انجام آن تقصیر نموده اند یا هر عملی که از آن نهی شده اند، ولی درباره آن تفریط نموده و مسامحه کرده اید. (1389)
1396. زاهد در دنیا و راغب به آخرت

طوبی للزاهدین فی الدنیا، الراغبین فی الاخرة ، اولئك قوم اتخذوا الارض بساطا، و ترابها فراشا، و ماءها طیبا، و القرآن شعارا، و الدعاء دثارا، ثم قرضوا الدنیا علی منهاج المسیح.

خوشا به حال زاهدان در دنیا و علاقه مندان به آخرت ، آن ها كسانی اند كه زمین را فرش خود و خاكش را بستر و آبش را شربت گوارا، و قرآن را همچون لباس زیرین و دعا را مانند جامه رویین برای خود قرار داده اند و بعد طبق روش حضرت مسیح علیه السلام دنیا را به عاریه گرفتند (و نسبت به آن)! بی اعتنا هستند. (1390)

1397. بهترین بازدارنده

لا معقل اءحسن من الورع

هیچ بازدارنده ای بهتر از پارسایی نیست . (1391)

1398. ساعات مومن

للمؤ من ثلاث ساعات : فساعة یناجی فیها ربه ، و ساعة یرم معاشه ، و ساعة یخلی بین نفسه و بین لذتها فیما یحل و یجمل.

ساعات مؤ من به سه بخش تقسیم می شود: بخشی را به مناجات پروردگارش می گذراند، و بخشی را در پی سامان بخشیدن به زندگی اش می گذراند، و در بخشی دیگر، از لذت های حلال و دل پسند بهره می برد. (1392)

1399. مومن واقعی از دیدگاه علی (ع)

فی صفة المؤ من): المؤ من بشره فی وجهه ، و حزنه فی قلبه ، اءوسع شی ء صدرا، و اءذل شی ء نفسا. یكره) الرفعة ، و یشناء السمعة ، طویل غمه ، بعید همه ، كثیر صمته ، مشغول وقته . شكور صبور، مغمور بفكرته ، ضنین بخلته ، سهل الخلیقة ، لین العریكة ! نفسه اءصلب من الصد، و هو اءذل من العبد.

در وصف مؤ من می فرماید: مؤ من كسی است كه شادی اش در چهره و اندوهش در دل ، سینه اش از هر چیز گشادتر و نفسش از هر چیز خوارتر است ، بلندپروازی را ناخوش و خودنمایی (ریاكاری) را دشمن می شمرد، اندوهش طولانی و همتش بلند، سكوتش بسیار و وقتش به تمام مشغول (كار خدایی) است . او بسیار شاكر و شكیبا و همواره در اندیشه و تفكر است و به درخواست خدا از دیگری بخل می ورزد و اظهار حاجت نمی نماید. (با هر كسی زود طرح دوستی نمی ریزد) اخلاقش ملایم ، برخوردش تواءم با نرمش است ، دلش از سنگ خارا محكم تر و در پیشگاه خدا از غلامی خوارتر است . (1393)

1400. فقرزدایی

اءلا و ان البلاء الفاقة ، و اءشد من الفاقة مرض البدن ، و اءشد من مرض البدن مرض القلب.

آگاه باشید احتیاج و بینوایی بلا است و شدیدتر از بینوایی ، بیماری است و شدیدتر از بیماری بدن ، بیماری قلب است . (1394)

1401. بالاترین زهد

لا زهد كالزهد فی الحرام .

هیچ زهدی بهتر از دوری از حرام نیست . (1395)

1402. ریاضت

و ایم الله یمینا اءستثنی فیها بمشیئة الله لاروضن نفسی ریاضة تهش معها الی القرص اذا قدرت علیه مطعوما، و تقنع بالملح ماءدوما، و لادعن مقلتی كعین ماء نضب معینها، مستفرغه دموتها. اءتمتلی ء السائمة من رعیها فتبرك ؟ و تشبع الربیضة من عشبها فتربض ؟ و یاءكل علی من زاده فیهجع ! قرت اذا عینه اذا اقتدی بعد السنین المتطاولة بالبهیمة الهاملة ، و السائمة المرعیة!

به خدا قسم یاد می كنم كه جز در مواردی كه خواست و اراده خدا تعلق گیرد هر آینه و البته خود را با رنج و ناراحتی پرورش می دهم ، به گونه ای كه برای خوراك خود به گرده ای نان كه اگر به دست آید خشنود گردم و برای نان خورش خود به نمك قانع باشم و هر آینه به تحقیق چشم را به حال خود می گذارم تا مانند چشمه آبی كه جریان آن قطع گشته چندان بگرید تا از اشك تهی گردد، آیا حیوانی می چرد و شكم خود را از علوفه پر می سازد آن گاه به پهلو می افتد؟ و یا گله ای از گوسفندان از گیاهان مخصوص به خود سیر می شوند و در محل استراحت خود می خوابند؟ و آیا علی هم (مانند آن ها) توشه و غذای خویش را خورد، سپس به استراحت پردازد؟ در این صورت چشم او روشن باد! كه پس از سال های طولانی از چارپای بی چوپان رها از تكلیف و گوسفندان چرنده پیروی كرده است . (1396)

1403. حالات زاهدین در دنیا

ان الزاهدین فی الدنیا، تبكی قلوبهم و ضحكوا. و یشتد حزنهم و ان فرحوا.

همانا دل های پارسایان در این دنیا می گرید، اگر چه بخندند، و اندوه آنان سخت می شود اگر چه شادمان باشند.

1404. امنیت در ترس
(1397)
من خاف اءمن .
آن كه ترسید در امان است . (1398)
1405. حقیقت زهد
الزهد كله بین كلمتین من القرآن : قال الله سبحانه (لكیلا تاءسوا علی ما فاتكم ، و لا تفرحوا بما آتاكم) و من لم یاءس علی الماضی ، و لم یفرح بالاتی ، فقد اءخذ الزهد بطرفیه.
تمام زهد در دو جمله از قرآن آمده است ، خداوند می فرماید: نسبت به آن چه از دست می دهید تاءسف نخورید و بر آن چه به دست می آورید شادمان نباشیدو كسی كه غم گذشته نخورد و از آینده خوشحال نشود، هر دو جانب زهد را در اختیار گرفته است . (كنایه از این كه حقیقت زهد ترك تمام وابستگی های گذشته و آینده است .)
(1399)
1406. مسابقه در خوبی ها
ان الدنیا اءدبرت ، و آذنت بوداع ، و ان الاخرة قد اءقبلت و اءشرفت باطلاع . اءلا و ان الیوم المضمار و غدا السباق، و السبقة الجنة ، و الغایة النار.
همانا دنیا به تحقیق پشت كرده و اعلام خداحافظی نموده است و به راستی آخرت را به تحقیق با نشان دادن خود (به وسیله علامت هایی كه از آن دیده می شود) به سوی ما نظر افكنده است . آگاه باشید كه امروز به راستی زمان (آمادگی برای مسابقه و فردا روز مسابقه است و نقطه پایانی كه برنده آن مسابقه باید به آن برسد (یعنی جایزه او بهشت و انتهای كار كسی كه عقب بماند آتش است . (1400)
1407. دل های مشتاق
و قلوبهم قرحة .
دل های (مشتاقان خدا) زخم دار است . (1401)
1408. نظر اولیاء به باطن دنیا
ان اءولیاءالله هم الذین نظرو الی باطن الدنیا اذا نظر الناس الی ظاهرها، و اشتغلوا بآجلها اذا اشتغل الناس بعاجلها.
همانا دوستان خدا آنانی هستند كه باطن دنیا را می بینند، هنگامی كه مردم فقط به ظاهر آن می نگرند و به آینده می پردازند، آن گاه كه مردم به امور زودگذر دنیا مشغول اند. (1402)
1409. گروگان های گورها
مخاطبا للدنیا : الیك عنی یا دنیا!... اءین الامم الذین فتنتهم بزخارفك ! فهاهم رهائن القبور، و مضامین اللحود! والله لو كنت شخصا مرئیا، و قالبا حسیا، لاقمت علیك حدود الله فی عباد غررتهم بالامانی.
ای دنیا! از من فاصله بگیر. كجا هستند امت هایی كه با آرایش ها و زینت های ظاهر فریب خود، آن ها را به فتنه انداختی ؟ آگاه باش كه ایشان گروگان گورها هستند (تا آن روز كه آن ها برای حساب اعمالشان تحویل قیامت داده شوند) و لحدها آنان را در بر گرفته است . به خدا قسم ، ای دینا! اگر جسم بودی كه دیده می شدی یا قالبی بودی كه حس می گردیدی ، هر آینه حدود خداوند را بر تو جاری می كردم به این جرم كه تو بندگانی را با وعده رساندن آن ها را به آرزوهایشان فریب دادی . (1403)
1410. اوصاف حزب الله
قال فی اءوصاف حزب الله :) فی معشر اءسهر عیونهم خوف معادهم ، و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم ، و همهمت بذكر ربهم شفاههم ، و تقشعت بطول استغفارهم ذنوبهم : (اءولئك حزب الله ، الا ان حزب الله هم المفلحون).
امام علی علیه السلام در اوصاف حزب الله فرمود): آن ها از خوف معاد چشم هایشان خواب ندارد، پهلوهایشان (برای استراحت در خوابگاهشان قرار ندارد، و همیشه اوقات لب هایشان به یاد پروردگارشان در حركت است و گناهانشان در اثر تداوم در استغفار ریخته است .
آن ها حزب الله اند، آگاه باشید كه حزب الله پیروزند.
(1404)
1411. حالات بندگی مشتاق خدا
فی صفة الراغبین فی الله : و بقی رجال غض اءبصارهم ذكر المرجع ، و اءراق دموعهم خوف المحشر، فهم بین شرید ناد، و خائف مقموع ، و ساكت مكعوم ، وداع مخلص ، و ثكلان موجع.
در صفت راغبین به خدا می فرماید: گروهی دیگر می ماند كه یاد سرنوشت نهایی ، دیدگان آنان را از محرمات

فرو بسته و بیم روز رستاخیز اشك های آنان را سرازیر می نماید. برخی از آنان (از میان جاهلان) رمیده و مطرودند. برخی دیگر در حال ترس و کنده شدن (از میان مردم هواپرست) و دسته ای از آنان خاموش و ساکت هستند، گروهی دیگر از آنان با خدای خود دعا مخلصانه دارند و بعضی دیگر ماتم زده زجر کشیده اند. (1405)

1412. محبوب ترین بندگان

ان من احب عباداالله الیه ، عبدا اءعانه الله علی نفسه ... قد اءبصر طریقه و سلك سبیله ، و عرف مناره ، و قطع غماره ، و استمسك من العری باءوثقها، و من الحبال باءمتنها.

از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است که خداوند سبحان او را در شناخت نفس خود و ساختن آن یاری فرماید. بینایی به راهش پیدا کرد و در مسیر خود به حرکت پرداخت و نشان رستگاری خود را بر براهین روشن ساخت . و از فرو رفتن در شهوات برگسیخت و از وسایل نجات به استوارترین آن ها و از طناب های نگهدارنده به محکم ترین آن ها چنگ زد. (1406)

1413. خودپسندی

لا وحدة اءوحش من العجب .

هیچ گوشه گیری و زهدی ، همچون گوشه گیری و بی رغبتی نسبت به ارتکاب کار حرام نیست . (1407)

1414. نتیجه اتکای به خدا

من توکل علیه کفاه ، و من ساءله اءعطاه ، و من اءقرضه قضاه ، و من شکره جزاه ...

هر کس که توکل به او کند کفایتش نماید و هر کس که از او مساءلت کند عطایش فرماید و هر کس که به او قرض داد، ادایش فرماید و هر کس که سپاسش را به جای آورد، پاداشش می دهد. (1408)

1415. چراغ های هدایت

فی التزهید فی الدنیا : و ذلك زمان لا ینجو فیه الاکل مومن نومة ، ان شهد لم یعرف ، و ان غاب لم یفتقد اولئك مصابیح الهدی.

و آن (آخرالزمان) زمانی است که نجات پیدا نمی کند در آن مگر هر مؤ منی که گمنام زندگی می کند و اگر در میان جمع حاضر باشد، شناخته نشود و اگر غایب شود جستجویش نکند. آنان هستند چراغ های هدایت و علامت راهنما برای حرکت در شب (به سوی هدف های الهی). (1409)

1416. ترس پیامبر برای امت

و لقد قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله : انی لا اءخاف علی امتی مؤ منا و لا مشرکا؛ اءما المؤ من فیمنعه الله بایمانه ، و اءما المشرك فیقمعه الله بشرکه ، و لکنی اءخاف علیکم کل منافق الجنان عالم اللسان ، یقول ما تعرفون ، و یفعل ما تنکرون.

پیامبر خدا به من (علی علیه السلام) فرمود: من برای امت خود از مومن و نه از مشرك هراسی ندارم ؛ زیرا خداوند مومن را به وسیله ایمان از خطاها و انحرافات بازمی دارد و مشرك را به جهت شرکش ریشه کن می سازد. ولی من درباره شما از کسی می ترسم که در دل منافق و در زبان عالم باشد، آن چه را که شما می دانید و به آن عمل می کنید به زبان می آورد و آن چه را که شما منکرید (و نمی پذیرید) انجام می دهد. (1410)

1417. بی اعتنایی علی (ع) به دنیا

الی عثمان بن حنیف): اءلا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه ، و من طعمه بقرصیه ، اءلا و انکم لا تقدرون علی ذلك ، و لکن اءعیونی بورع و اجتهاد، و عفة و سداد.

به عثمان بن حنیف): آگاه باش که امام شما از دنیایش به دو جامه کهنه و از خوردنی هایش به دو قرص نان اکتفا کرده ، بدانید که شما چنین نتوانید کرد، اما با پارسایی و کوشش و پاکدامنی و درستی مرا یاری کنید. (1411)

1418. احوال انسان بی اعتنا به دنیا

ان الزاهد فی الدنیا تبکی قلوبهم و ان ضحکوا، و یشتد حزنهم و ان فرحوا، و یکثر مقتهم اءنفسهم و ان اغتبطوا بما رزقوا.

همانا بی اعتنایان به دنیا، دل هایشان گریان است ، هر چند در ظاهر بخندند و اندوهشان سخت است ، هر چند اظهار شادی کنند و از نفس های خویش بسیار در خشم اند، هر چند از آن چه روزیشان شده شادند. (1412)

1419. ناچیزی دنیا

و لالفیتم دنیاکم هذه اءزهد عندی من عفطة عنز!

این دنیای شما نزد من از آب بینی یك بز هم ناچیزتر است . (1413)

بخش هفتم : تقوا

1420. تقوا در هر زمان
اتق الله فی کل صباح و مساء.
در هر صبح و شام رعایت تقوا کن ! (1414)
1421. وصیت به تقوی
فی وصیته للحسن و الحسین علیهماالسلام لما ضربه ابن ملجم لعنه الله : اءوصیکما و جمیع ولدی و اءهلی و من بلغه کتابی ، بتقوی الله ، و نظم اءمرکم.
وصیتی است به حسن و حسین علیهماالسلام پس از آن که ابن ملجملعنت الله علیه
، او را ضربت زد: شما و همه فرزندان و دودمانم و هر کسی را که نامه من به او برسد توصیه می کنم به تقوای الهی و نظم امور خویش . (1415)
1422. تقوی داروست
ان تقوی الله دواء قلوبکم ، و بصر عمی اءفئدتکم ، و شفاء مرض اءجسادکم ، و صلاح فساد صدورکم ، و طهور دنس اءنفسکم ، و جلاء عشا اءبصارکم.
همانا تقوای خداوند برای شما دوای درد دل ها است و چشم برای کوری دل ها و شفای بیماری جسدها و اصلاح فساد سینه ها و پاکی آلودگی نفوس و روشنایی پرده های چشمان . (1416)
1423. پیش گرفتن تقوا
اءوصیکم بتقوی الله ... داووا بها الاسقام ، و بادروا بها الحمام ، و اعتبروا بمن اضاعها، و لا یعتبرن بکم من اءطاعها.
شما را به تقوای خداوندی توصیه می کنم و اینکه بیماری هایتان را با این دوا درمان کنید، و با همین صفت به پیشواز مرگ بروید و از وخامت عاقبت کسانی که تقوا را ضایع کردند عبرت بگیرید و مبادا که پیروان مطیع تقوا از شما پند و عبرت بگیرند. (1417)
1424. تقوا بالاترین عمل
لا یقل عمل مع التقوی ، و کیف یقل ما یتقبل؟
عملی که همراه با تقوا باشد کم نیست ، چگونه کم خواهد بود عملی که مورد قبول درگاه خدا باشد؟(1418)
1425. آنچه دل را می میراند
من قل ورعه مات قلبه ، و من مات قلبه دخل النار.
هر کس ورعش کم شود قلبش می میرد و آنکه قلبش بمیرد داخل آتش می گردد. (1419)
1426. تقوا پیشه کن
اتق الله بعضی التقی و ان قل ، و اجعل بینك و بین الله سترا و ان رق.
تقوا پیشه کن گرچه کم باشد، میان خود و خدا پرده ای قرار ده گرچه نازك باشد. (1420)
1427. بهترین بزرگواری
لا کرم کالتقوی .
هیچ بزرگواری ، مثل تقوا نیست . (1421)
1428. تقوی بورزید!
اتق الله الذی نفعکم بموعظته ، و وعظکم ، برسالته ، و امتن علیکم بنعمته . فعبدوا اءنفسکم لعبادته ، و اخرجوا الیه من حق طاعته.
تقوا بورزید برای خدا، که شما را با پند خود منفعت داد و با رسالت پیامبرش شما را نصیحت نمود و با نعمتش به شما احسان فرمود، نفس خود را برای عبادت خداوندی رام و مطیع بسازید و حرکت کنید به سوی خداوند با اطاعتی که شایسته او است . (1422)
1429. تقوای الهی در تمام موارد
اتقوا الله فی عباده و بلاده ، فانکم مسؤ ولون حتی عن البقاع و البهائم.
تقوای الهی را درباره بندگان خدا و شهرها رعایت کنید؛ زیرا حتی درباره ساختمان ها و حیوانات از شما سؤ ال خواهد شد. (1423)
1430. سفارش به تقوای الهی
اءوصیکم ، اءیها الناس ! بتقوی الله و کثرة حمده علی آلائه الیکم ، و نعمائه علیکم ، و بلائه لدیکم . فکم خصکم بنعمة و تدارککم برحمة ،!

ای مردم ! من شما را نسبت به احسان ها و نعمت هایی که خدا به شما ارزانی داشته و آزمایشی که متوجه تان نموده ، به تقوا و حمد بسیار خداوند سفارش می کنم . چه بسیار نعمت هایی که مخصوص شما نبوده و به رحمت خود شما را مورد عنایت قرار داده است . (1424)

1431. نتیجه ترس از خدا

اتقو الله عبادالله ! تقیة ذی لب شغل التفکر قلبه ، و اءنصب الخوف بدنه ، و اءسهر التهجد غرار نومه.

دل او را به خود مشغول (ای بندگان خدا! از خدا بترسید، همچون ترسیدن خردمندی که اندیشه (مبداء و معاد ساخته و ترس (از خدا و رستاخیز) پیکرش را رنجور کرده و عبادت شبانه همان اندك خوابش را هم از او گرفته است . (1425)

1432. بهترین سفارش

اءوصیکم عبادالله بتقوی الله فانها خیر ما تواصی العباد به ، و خیر عواقب الامور عندالله.

ای بندگان خدا! شما را به تقوای خدا سفارش می کنم ؛ زیرا این بهترین سفارشی است که بندگان به یکدیگر می کنند و در پیشگاه خداوند بهترین پایان امور است . (1426)

1433. تقوا کلید هر در بسته

ان تقوی الله مفتاح سداد، و ذخیرة معاد، و عتق من کل ملکة ، و نجاة من کل هلکة.

همانا تقوای الهی ، کلید هر در بسته و ذخیره آخرت و سبب آزادی از هر بردگی و نجات از هر هلاکتی است . (1427)

1434. تعالی بخشیدن به روح

اءسهروا عیونکم ، و اءضمرو بطونکم ، و استعملوا اءقدامکم ، و اءنفقوا اءموالکم ، و خذوا من اءجسادکم فجودوا بها علی اءنفسکم ، و لا تبخلوا بها عنها.

چشمانتان را شب ها بیدار دارید و شکم هایتان را گرسنه و لاغر و پاهایتان را به کار گیرید و اموالتان را انفاق کنید و از جسم هایتان بگیرید و به جان هایتان ببخشید و از این کار بخل و دریغ نورزید. (1428)

1435. تقوای اولیاءالله

ان تقوای حمت اءولیاءالله محارمه و اءلزمت قلوبهم مخافته ، حتی اءسهرت لیالیهم ، و اءظماءت هواجرهم.

همانا تقوای الهی اولیای خدا را از حرام های او بازداشته و ترس از او در دلهایشان جای داده ، چندان که آنان در روزها) شب ها بیدار (برای عبادت) و در روزهای داغ تشنه (به روزه) نگه داشته است . (1429)

1436. تنها مونس

ان تقوی الله دواء داء قلوبکم ، و بصر عمی اءفئدتکم ، و شفاء مرض اءجسادکم ، و صلاح فساد صدورکم ، و طهور دنس اءنفسکم ، و جلاء عشا اءبصارکم.

همانا تقوای خدا داروی بیماری قلب های شماست و بینایی کوری دل های شما و شفای بیماری جسم هایتان و باعث اصلاح تباهی سینه های شما و پاك کنندهی آلودگی جان های شما و جلادهنده تاریکی چشم های شما می باشد.

1437. عدم غفلت از دنیا(1430)

ازهد فی الدنیا یبصرك الله عوراتها، و لا تغفل ؛ فلست بمغفول عنك!

در دنیا پرهیزگار باش تا خدای بزرگ تو را بر عیب های آن بینا گرداند و بی خبر مباش ؛ زیرا که از تو غافل نیستند.

1438. سرانجام تقواپیشگان(1431)

اعلموا عبادالله ! اءن المتقین ذهبوا بعاجل الدنیا و آجل الاخرة.

ای بندگان خدا! بدانید که پرهیزگاران هم از دنیا بهره مندند و هم از آخرت . (1432)

1439. امر به تقوای الهی

من کتابه للاشتر حین ولاه مصر : اءمره بتقوی الله ، و ایثار طاعته ، و اتباع ما اءمر به فی کتابه : من فرائضه و سننه ، التی لا یسعد اءحد الا باتباعها، و لا یشقی الا مع جحودها و اضاعتها.

در فرمان استانداری مصر به مالك اشتر می فرماید: امر می کند او (مالك) را به تقوای الهی و برگزیدگان فرمان خدا و پیروی از واجبات و مستحبات او که در کتابش (قرآن کریم) به آن ها فرمان داده است و هیچ کس جز با انکار و فروگذاشتن آن ها بدبخت نمی شود. (1433)

1440. وصف پرهيزگاران
ان كان فى الغافلين كتب فى الذاكرين ، و ان كان فى الذاكرين لم يكتب من الغافلين ...
در وصف پرهيزگاران مى فرمايد: اگر در ميان غافلان باشد از شما يادكنندگان خدا قلمداد مى شود و اگر در ميان يادكنندگان خدا باشد، در زمره غافلان نوشته نمى شود.
(كه به زبان ذكر گويند و به دل از خدا غافل باشند.) (1434)
1441. پرهيزگاران چگونه اند؟
المتقون فيها (فى الدنيا) هم اءهل الفضائل . منطقهم الصواب ، و ملبسهم الاقتصاد، و مشيهم التواضع.
پرهيزگاران در دنيا اهل فضايل اند، گفتارشان راست و لباسشان متوسط و راه رفتنشان با تواضع و فروتنى است .
1442. تقواى الهى را پيشه كن (1435)
اءوصيكم بتقوى الله ... اءيقضوا بها نومكم ، و اقطعوا بها يومكم.
شما را به تقواى الهى سفارش مى كنم ... باتقوا خواب خود را به بيدارى بدل كنيد و روز خود را با آن به پايان رسانيد.
1443. ترس از خدا (1436)
كل خوف محقق الا خوف الله فانه معلول ... ان هو خاف عبدا من عبيده ؛ اءعطاه من خوفه ما لا يعطى ربه ، فجعل خوفه من العباد نقدا، و خوفه من خالقه ضمارا و وعدا.
هر ترسى حقيقى است جز ترس از خدا كه بيمار و آفت زده است ... اگر كسى از بنده اى از بندگان خدا بترسد، آثار ترس در رفتار او آشكار مى شود، اما در برابر پروردگار خود چنين نيست ، پس او ترس از بندگان را نقد مى شمارد و ترس از آفريدگار را نسيه و وعده . (1437)
1444. رفتار صحيح در دنيا
اعلموا عبادالله اءن المتقين ذهبوا بعاجل الدنيا و آجل الاخرة ، فشاركوا اءهل الدنيا فى دنياهم ، و لم يشاركوا اءهل الدنيا فى آخرتهم ؛ سكنوا الدنيا باءفضل ما سكنت ، و اءكلوها باءفضل ما اءكلت ، فحظوا من الدنيا بما حظى به المترفون ، و اءخذوا منها ما اءخذه الجبابرة المتكبرون . ثم انقلبوا عنها بالزاد المبلغ ؛ والمتجر الرابح . اءصابوا لذة زهد الدنيا فى دنياهم ، و تيقنوا اءنهم جيران الله غدا فى آخرتهم . لاترد لهم دعوة ، و لا ينقص لهم نصيب من لذة.
اى بندگان خدا! بدانيد كه پرهيزگاران ، دنياى زودگذر و آخرت ديرپا را به دست آوردند. با اهل دنيا در دنيايشان شريك شدند و اهل دنيا را در آخرت خود شريك نكردند. در دنيا به بهترين گونه سكونت كردند و از بهترين خوردنى هاى آن خوردند و از دنيا همان بهره اى را بردند كه توانگران خوشگذران مى برند و همان كامى را برگرفتند كه گردنكشان متكبر بر مى گيرند، آن گاه با توشه اى كه به مقصد مى رساندشان و با تجارتى پرسود از دنيا رفتند. در دنياى خود به لذت زهد و بى اعتنايى به دنيا دست يافتند و يقين داشتند كه فرداى قيامت در جوار خداوند هستند، دعايشان هرگز بى اجابت نمى ماند و بهره آنان از خوشى و آسايش هيچ كم نمى گردد. (1438)
1445. رفتار پرهيزگار
المتقى) دنوه ممن دنا منه لين و رحمة) .
پرهيزگار) رفتارش با كسى كه با او معاشرت دارد، توام با نرمش و رحمت است) . (1439)
1446. نورى در تاريكى ها
اءعلموا! اءنه من يتق الله يجعل له مخرجا من الفتن ، و نورا من الظلم.
بدانيد كه هر كس تقواى الهى در پيش گيرد، خداوند براى او راه خروجى از فتنه ها قرار دهد و نورى در تاريكى ها.
1447. پرهيزگار از ديدگاه امير (ع) (1440)
يعفو عمن ظلمه ، و يعطى من حرمه ، و يصل من قطعه ، بعيدا فحشه ، لينا قوله ، غائبا منكره ، حاضرا معروفه...
پرهيزگار) از كسى كه به او ستم كرده ، مى گذرد و به آن كه محرومش ساخته عطا مى كند و با كسى كه پيوندش را قطع كرده مى پيوندد، او از دشنام به دور است ، سخنش نرم و بدى هايش پنهان و نيكى هايش آشكار است . (1441)
1448. توصيف پرهيزگاران
يمسى و همه الشكر، و يصبح و همه الذكر. يبيت حذرا و يصبح فرحا؛ حذرا لما من الغفلة ، و فرحا بما اءصاب من الفضل و الرحمة.
در توصيف پرهيزگاران مى فرمايد: شب را آغاز مى كند در حالى كه هم او شكرگزارى حق است و روز را آغاز

می کند در حالی که هم و غمش یاد خداست . شب را با ترس می گذراند و روز را با شادمانی ، ترس از غفلت خویش که از آن برحذر داشته شده است و شادمانی به سبب فضل و رحمت خدا که شامل حال او شده است .
(1442)
1449. صفت پرهیزگاران
فی صفة المتقین : صبروا اءیاما قصیرة اءعقبتهم راحة طویلة.
در وصف پرهیزگاران می فرماید: چند صباحی صبر کردند و در پی آن به آسایشی طولانی دست یافتند. (1443)
1450. همت های والا
لا تعدو علی عزیمة جدهم بلادة الغفلات ، و لا تنتضل فی هممهم خدائع الشهوات.
در وصف پرهیزگاران): نادانی غفلت ها بر تصمیم آن ها چیره نگردد و تیرهای خدعه آلود شهوت ها، در اراده (ها و همت های آنان کارگر نمی افتد.
1451. بالاترین عزت (1444)
لا عز اءعز من التقوی .
هیچ عزتی ، عزیزتر و گرامی تر از پرهیزگاری نیست . (1445)
1452. ویژگی پرهزگاران
فی صفة المتقین : فهم لانفسهم متهمون و من اءعمالهم مشفقون.
در وصف پرهیزگاران می فرماید: خود را متهم می سازند و از کرده های خویش هراسان اند. (1446)
1453. خنده و سکوت پرهیزگار
ان صمت لم یغمه صمته ، و ان ضحك لم یعل صوته ...
انسان پرهیزگار) اگر سکوت کند سکوتش وی را اندوهگین نمی سازد و اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی (شود. (1447)
1454. خلوص پرهیزگاران
قد اءخلص لله فاستخلصه .
از صفات پرهیزگاران): عمل را برای رضای خدا به جا آورند، پس خداوند هم خلوصشان را بپذیرد). (1448)
1455. نیاز پرهیزگاران
فی صفة المتقین : حاجاتهم خفیفة ، و اءنفسهم عفیفة.
در توصیف پرهیزگاران می فرماید: نیازهایشان سبك است و جان هایشان عفیف و بامناعت . (1449)
1456. عظمت تقوای الهی
اعتصموا بتقوی الله ، فان لها حبلا وثیقا عروته ، و معقلا منیعا ذروته.
به تقوای الهی چنگ زنید؛ زیرا که تقوا را ریسمانی است دستگیره اش استوار و پناهگاهی است بلندایش تسخیرناپذیر.
1457. نشانه های پرهیزگاران(1450)
فمن علامة اءحدهم اءنك تری له قوة فی دین ... و حرصا فی علم ، و علما فی حلم.
از نشانه های (پرهیزگاران) این که می بینی آن ها را در دین نیرومند... و در کسب دانش حریص و دارای علم تواءم با حلم اند. (1451)
1458. معنای معصوم
اءوصیكم ، عبادالله ، بتقوی الله ، فانها الزمام و القوام ، فتمسكوا بوثائقها، و اعتصموا بحقائقها، تؤ ل بكم الی اءكنان الداعة و اءوطان السعة.
ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی سفارش می کنم ؛ زیرا که تقوا زمام و قوام است ، پس به رشته های آن بیاویزید و به حقایقش چنگ زنید تا شما را به سرمنزل آسایش و جایگاه های رفاه برساند. (1452)
1459. پناهگاه محكم بشر
اعلموا عبادالله ! اءن التقوی دار حصن عزیز، و الفجور دار حصن ذلیل ... اءلا و بالتقوی تقطع حمة الخطایا.
ای بندگان خدا! بدانید که تقوا پناهگاهی محکم و استوار است و بدکاری و گناه حصاری ذلت آور است ... آگاه باشید که با پرهیزگاری می توان زهر گناهان را از بین برد. (1453)
1460. پرهیزگاری و سلامتی بدن
اءلا اءفضل من صحة البدن تقوی القلب .
آگاه باشید که پرهیزگاری دل ، از صحت بدن بالاتر است . (1454)

1461. زایل کننده پرهیزگاری
من کثر کلامه کثر خطؤ ه ، و من کثر خطؤ ه قل حیاؤ ه ، و من قل حیاؤ ه قل ورعه ، و من قل ورعه مات قلبه ، و من مات قلبه دخل النار.
آن که زیاد حرف بزند اشتباهش زیاد خواهد بود و آن که اشتباهش زیاد گردد حیا و شرمش کم شود و کسی که شرمش کم شود، پرهیزگاری اش کم شود و آن که پرهیزگاری اش کم گردد قلبش بمیرد و آن که قلبش بمیرد داخل جهنم شود.
1462. جلوگیری از سقوط در مهلکه(1455)
الزهد ثروة ، و الورع جنة .
زهد ثروت ، و پرهیزگاری سپر (از سقوط در مهلکه ها) است . (1456)
1463. انسان پارسا
قال علیه السلام لهمام فی وصف المتقین : اءرادتهم الدنیا فلم یریدوها.
به همام در توصیف پرهیزگاران می فرماید: دنیا آنان را خواست ، اما آنان دنیا را نخواستند. (1457)
1464. سرور اخلاق
التقی رئیس الاخلاق .
پرهیزگاری ، سرور و رئیس اخلاق است . (1458)
1465. بزرگی و پرهیزکاری
لا کرم کالتقوی .
هیچ بزرگی و ارجمندی به پای پرهیزگاری نرسد. (1459)
1466. نشانه ایمان
الایمان اءن تؤ ثر الصدق حیث یضرك ، علی الکذب حیث ینفعك ، و الا یکون فی حدیثك فضل عن عملك ، و اءن تتقی الله فی حدیث غیرك.
نشانه ایمان آن است که راستگویی را در آن جا که به زیان توست به دروغ گویی که به سود توست برگزینی ، بیش از آن چه عمل می کنی نگویی و در نقل حدیث از دیگران تقوای الهی را منظور داری . (1460)
1467. عمل در درگاه خداوند
لا یقل عمل مع التقوی ، و کیف یقل ما یتقبل؟
هیچ کاری که باتقوا همراه است کم محسوب نشود، چگونه می توان کم شمرد آن عملی که قبول درگاه حق شده است ؟
1468. حالات پرهیزگاران(1461)
فی صفة المتقین : غضوا اءبصارهم عما حرم الله علیهم ، و وقفوا اءسماعهم علی العالم النافع لهم.
در صفت مردم باتقوا فرمود:
چشمان خود را از آن چه که به آنان تحریم فرموده است پوشیدند و گوش های خود را به آن علم که برای آنان سودمند است فرا دادند. (1462)
1469. تقوا، دوای درد جان ها
ان تقوی الله دواء داء قلوبکم ، و بصر عمی اءفئدتکم ، و شفاء مرض اءجسادکم.
همانا تقوای خداوندی برای شما دوای درددل ها است و چشمی برای کوری دل ها و شفای بیماری جسدها.
(1463)
1470. توصیه به تقوای الهی
اءوصیکم عبادالله بتقوی الله التی هی الزاد و بها المعاذ: زاد مبلغ ، و معاذ منجح.
ای بندگان خدا! من شما را به تقوا و پرهیز از خشم خدا سفارش می کنم . تقوایی که توشه آخرت است و به وسیله آن پناه یافتن از عذاب الهی حاصل می گردد، توشه ای رساننده انسان به سعادت و پناهگاهی رستگاری آور.
(1464)
1471. اثرات پرهیزگاری
من اءخذ بالتقوی عزبت عنه الشدائد بعد دنوها... و هطلت علیه الکرامة بعد قحوطها، و تحدبت علیه الرحمة بعد نفورها، و تفرجت علیه النعم بعد نضوبها، و بلت علیه البرکة بعد ارذاذها.
هر کس تقوا را پیشه ساخت ، سختی ها از وی دور و ناپدید شد. کرامت بر او باریدن گرفت ، پس از آن که از وی بریده بود و رحمت خداوندی با لطف و محبت به او روی آورد پس از فرار و نفرت از وی و چشمه سارهای نعمت

ها برای او شكافت و روان گشت ، بعد از فروكش كردن و نایاب شدن آن ها و باران بركت پس از كم شدن آن بر او باریدن گرفت .

1472. نكوهش دنیا (1465)

لا خیر فی شی ء من اءزوادها الا التقوی .

خیر و خوبی در هیچ یك از توشه های دنیا نیست مگر در تقوا و پرهیزگاری . (1466)

1473. نگریستن به نشانه های تقوا

اءین العقول المستصبحة بمصابیح الهدی ، و الابصار اللامحة الی النار التقوی!

كجا هستند (و یا چه شدند) آن عقولی كه از انوار هدایت روشنی ها كسب كرده اند؟ و كجا هستند آن دیده های دیده ور كه به نشانه های تقوا می نگرند؟ (1467)

1474. رابطه تقوا و خصومت

لا یستطیع اءن یتقی الله من خاصم .

هر كس كه در خصومت مبالغه كند نمی تواند تقوا برای خدا داشته باشد. (1468)

1475. پند تقوا

و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا قد اءمن العذاب ، و انقطع العتاب . و زحرحوا عن النار. و اطماءنت بهم الدار، و رضوا المثوی و القرار. الذین كانت اعمالهم فی الدنیا زاكیة . و اءعینهم باكیة . و كان لیلهم فی دنیاهم نهارا، تخشعا و استغفارا؛ و كان نهار هم لیلا، توحشا و انقطاعا. فجعل الله لهم الجنة مآبا، و الجزاء ثوابا، و كانوا اءحق بها و اءهلها فی ملك دائم ، و نعیم قائم.

و آنان كه تقوا ورزیدند، گروه گروه رهسپار بهشت شدنددر امنیت از عذاب و انقطاع از ملامت . آنان از آتش بركنار گشتند و در جایگاه امن و آرامش قرار یافتند و به آن منزلگاه ابدی و قرارگاه جاودانی خشنود گشتند. اینان كسانی بودند كه اعمالشان پاكیزه و چشمانشان (از ترس خطاها) گریان بود.

شب تاریك به جهت بیداری های با خشوع و استغفار در زندگی دنیوی بریا آنان روز بود و روزشان به جهت وحشت از ارتكاب زشتی ها و انقطاع از پیشگاه خداوندی شب ظلمانی. خداوند بهشت را برای آنان منزلگاه نهایی و ثواب را پاداش قرار داد كه سزاوارش بودند و شایسته همنشینی با بهشتیان ، در ملكی ابدی و نعمت هایی پایدار. (1469)

1476. نكوهش طمع

فی صفة المتقین : فمن علامة اءحدهم انك تری له قوة فی دین ... و صبرا فی شدة ، و طلبا فی حلال . و نشاطا فی هدی . و تحرجا عن طمع.

در توصیف پرهیزگاران می فرماید:

از علامت های هر یك از این مردم تزكیه شده این است كه در او قوت در دین می بینی و صبر در سختی و طلب روزی حلال و نشاط در هدایت و دوری از طمع . (1470)

1477. تقوای خاشعانه

اتقوا الله تقیة من سمع فخشع ، واقترف فاعترف ، و وجل فعمل ، و حاذر فبادر، و اءیقن فاءحسن ، و عبر فاعتبر.

به خدا تقوا بورزید، تقوای كسی كه شنید و خشوع كرد، گناه اندوخت و اعتراف كرد، ترسید و عمل نمود، حذر كرد و به انجام اعمال نیكو مبادرت ورزید، به مقام یقین رسید و به نیكوكاری پرداخت ، وسیله عبرت بر او عرضه شد و عبرت گرفت . (1471)

1478. راه روشنی به سوی بهشت

ان التقوی فی الیوم الحرز و الجنة ، و فی غد الطریق الجنة مسلكها واضح ، و سالكها رابح.

تقوا امروز نگه دارنده و سپری در برابر آلودگی ها است و فردا راهی است به سوی بهشت . مسیر تقوا روشن است و رونده آن راه ، برنده سود. (1472)

1479. تواضع متقین

فی صفة المتقین : اذا زكی اءحد منهم خاف مما یقال له ، فیقول : اءنا اءعلم بنفسی من غیری ، و ربی اءعلم بی منی بنفسی ! اللهم لا توٌ اخذنی بما یقولون ، واجعلنی اءفضل مما یظنون ، واغفرلی ما لا یعلمون!

در اوصاف متقین فرمود: در آن هنگام كه از یكی از این دلباختگان كمال تعریف و تمجید شود، از آن چه كه درباره اش گفته می شود، می ترسد؛ لذا در برابر تعظیم كننده می گوید: من به نفس خود از دیگران داناترم و پروردگار من به نفس من داناتر از من است . بارخدایا! مرا درباره آن چه كه به من می گویند موٌ اخذه مفرما و مرا از آن كه می گویند برتر فرما و آن چه را كه درباره من نمی دانند برای من ببخش و عفو فرما. (1473)

1480. رابطه تقوا و حفظ زبان
والله ما اءرى عبدا يتقى تقوى تنفعه حتى يخزن لسانه.
سوگند به خدا، من بنده اى را نمى بينم كه تقواورزيدن سودى به حال او داشته باشدت ، مگر اين كه زبان خود را حفظ كند. (1474)
1481. دو توصيه مهم
اءوصيكم ، اءيها الناس ! بتقوى الله و كثرة حمده على آلائه اليكم.
اى مردم ! شما را توصيه مى كنم به تقواى الهى و كثرت ستايش خداوند براى عطايابى كه به شما نازل نموده .
(1475)
1482. بندگان شكرگزار خداوند
اءوصيكم بتقوى الله فانها حق الله عليكم ... لم تبرح عارضه نفسها على الامم الماضين منكم ، والغابرين لحاجتهم اليها غدا، اذا اءعاد الله ما اءبدى ، و اءخذ ما اءعطى ، و ساءل عما اءسدى . فما اءقل من قبلها و حملها حق حملها! اءولئك الاقلون عددا.
همواره تقواى خود را بر . شما را به تقواى خداوندى توصيه مى كنم ؛ زيرا تقوا حق خداوندى بر ذمه شما است اقوام و ملل گذشته و پوسيده در زير خاك ها عرضه نموده است ؛ زيرا فردا همه آنان به نتايج آن صفت سازنده نيازمند خواهند بود و در آن هنگام كه خداوند آن چه را كه ايجاد كرده بود برگرداند و آن چه را كه داده بود باز گيرد و از احسانى كه فرموده بود سؤ ال كند، پس چه اندك اند كسانى كه تقوا را قبول كنند و آن چنان كه شايسته تقوا است به آن عمل كنند. آنان در شمارش در اقليت اند و آنان هستند كه خداوند سبحان در كتاب عزيزش توصيف نموده است . آن جا كه مى فرمايد: و اندك اند بندگان شكرگزار من. (1476)
1483. شستشوى گناهان باتقوا
اءوصيكم بتقوى الله ... و اءشعروها قلوبكم ، و ارحضوا بها ذنوبكم ... اءلا فصونوها و تصونوا بها.
شما را به تقواى خداوندى توصيه مى كنم ؛ و آن را به دل هايتان قابل پذيرش و اشعار بداريد و گناهانتان را به وسيله تقوا بشوييد. تقوا را از آلودگى ها حفظ كنيد تا به وسيله آن محفوظ و مصون از انحرافات شويد. (1477)
1484. وصيت به تقوا
اءوصيكم بتقوى الله اءعذر بما اءنذر، و احتج بما نهج.
من شما را به تقواى خداوندى توصيه مى كنم كه (بابلاغ نتايج ناگوار اعمال زشت به وسيله پيامبران و براهين وجدانى) جاى عذرى نگذاشته است و با طرق روشنى كه پيش پاى شما گسترده احتجاج نموده است . (1478)
1485. حق تقوا
اتقوا الله تقية من شمر تجريدا وجدا تشميرا، و كمش فى مهل ، و بادر عن وجل ، و نظر فى كرة الموئل و عاقبة المصدر و مغبة المرجع.
تقوى بورزيد به خداوند، مانند تقوى كسى كه براى قطع علاقه از تمايلاتى نفسانى دامن همت به كمر زده و در آمادگى نهايت كوشش را به كار بسته و با حفظ متانت روح مركب حركت را سخت رانده و با احساس بيم و هراس پيش دستى نموده و به مقصد نهايى و پايان كار و عاقبتى كه به آن خواهد رسيد نگريسته است . (1479)
1486. وصيت به پرهيزگارى
اءوصيكم عبادالله بتقوى الله الذى اءلبسكم الرياش و اءسبغ عليكم المعاش.
اى بندگان خدا! شما را به تقوى خدايى كه لباس بر شما پوشاند و معيشت را براى شما فراهم فرمود توصيه مى كنم
.
1487. در سايه پيشگاه خداوندى(1480)
اعلموا! اءنه من يتق الله يجعل مخرجا من الفتن ، و نورا من الظلم ، و يخلده فيما اشتهت نفسه ، و ينزله منزل الكرامة عنده . فى دار اصطنعها لنفسه . ظلها عرشه . و نورها بهجته . و زوارها ملائكته . و رفقاؤ ها رسله.
بدانيد كه هر كس براى خداوند تقوا بورزيد، خداوند براى او راه نجات از فتنه ها را قرار مى دهد و نورى رها سازنده از تاريكى ها را. و خداوند انسان باتقوا را در آن موقعيت كه نفسش آن را مى خواهد جاودان مى دارد و او را در جايگاه كرامت در نزد خود در مقامى كه براى پيشگاه خود ساخته است فرود مى آورد، سايه آن پيشگاه عظمت عرش اوست و نور آن جلوه اى از جمالش . زائران آن فرشتگان خداوندى و دوستانش رسولان او.
(1481)
1488. تقواى اولياء خدا

ان تقوى الله حمت اءولياء الله محارمه ، و اءلزمت قلوبهم مخافته ، حتى اءسهرت لياليهم ، و اءظماء هواجرهم . فاءخذوا الراحة بالنصب ، و الرى بالظما. و استقربوا الاجل فبادروا العمل.
قطعى است كه تقواى الهى اولياء خدا را از ارتكاب محرماتش بازداشت و خوف الهى را به دل هاى آنان ملازم نمود تا آنان را به بيدارى در شب وادار كرد و به تشنگى در روزهاى گرم آنان آسايش در آخرت را با قبول مشقت در دنيا به دست آوردند و سيرابى (از چشمه سارهاى ابديت را) با قبول تشنگى (در اين دنياى گذران) هم آنان مدت عمر را نزديك تلقى نمودند و در نتيجه پيشدستى به عمل نمودند. (1482)
1489. كليد هدايت
ذمتى بما اءقول رهينة ، و انا به زعيم . ان من صرحت له العبر عما بين يديه من المثلات حجزته التقوى عن تفحم الشبهات ... الا و ان الخطايا خيل شمس حمل عليها اءهلها، و خلعت لجمها، فتقحمت بهم فى النار. الا و ان التقوى مطايا ذلل ، حمل عليها اءهلها، و اءعطوا اءزمتها، فاءوردتهم الجنة.
تعهد خود را در گرو سخنى كه مى گويم قرار مى دهم و ضمانت آن را بر عهده مى گيرم ، كسى كه اندرزها و وسايل تجربه كيفرهاى پيش رويش را بر وى آشكار بسازد خويشتن دارى و تقوا او را از تجاوز و ارتكاب اشتباهات باز مى دارد.
به شما هشدار مى دهم ! خطاهايى كه مردم مرتكب مى شوند، چونان اسب ها چموش اند كه خطاكاران سوار بر آن ها گشته با افسارهايى از دست رفته در بيراهه ها و سنگلاخ ها مى تازند. پايان اين تاخت و تاز طغيانگرانه آتش است . آگاه باشيد! اوصاف تقوا چونان مركب هايى رامند، كه انسان متقى بر آن ها سوار گشته زمام به دست ، راهى بهشت الهى اند.
1490. تقوا بورزيد از اين پروردگار (1483)
اءوصيكم بتقوى الله الذى ابتداء خلقكم ، و اليه يكون معادكم ، و به نجاح طلبتكم ، و اليه منتهى رغبتكم ، و نحوه قصد سبيلكم.
من توصيه مى كنم شما را به تقواى خداوندى كه آفرينش شما را آغاز كرد و به سوى او است برگشت شما. و از او است توفيق براى وصول به مطلوبتان ، و به سوى است نهايت رغبت شما و پيشگاه او است راه صحيح . (1484)
1491. كليد رستگارى
ان تقوى الله مفتاح سداد، و ذخيرة معاد، و عتق من كل ملكة ، و نجاة من كل هلكة . بها ينجح الطالب ، و ينجو الهارب ، و تنال الرغائب.
قطعى است كه تقواى الهى كليد رستگارى است و ذخيره براى قيامت ، و آزادى از هر عادت ثابت ، و نجات از هر گونه هلاكت به وسيله تقوا است كه هر جوينده به مقصود خود رسد و هر گريزان نجات پيدا كند و با اين صفت شريف است كه براى هر آرمان توفيق وصول حاصل آيد. (1485)
1492. دو سفارش عظيم
اءوصيكم عبادالله بتقوى الله ، و اءحذركم اءهل النفاق
اى بندگان خدا! شما را به تقواى الهى توصيه مى كنم و از اهل نفاق برحذر مى دارم . (1486)
1493. برحذر از دنيا و پيشه گرفتن تقوا
اءوصيكم عبادالله ، بتقوى الله ، و اءحذركم الدنيا.
اى بندگان خدا! شما را به تقواى الهى توصيه مى كنم و از دنيا برحذر مى دارم . (1487)
1494. نيرومندى بوسيله پرهيزگارى
قطعوا علائق الدنيا، و استظهروا بزاد التقوى
پيوندهاى دنيا را از خويشتن ببريد و با توشه پرهيزگارى خود را نيرومند گردانيد. (1488)
1495. شفاى بيمارى ها با تقوا
اءوصيكم بتقوى الله ... اءيقضوا بها نومكم ، و اقطعوا بها يومكم ، و اءشعروها قلوبكم ، و ارحضوا بها ذنوبكم ، و داووا بها الاسقام ، و بادروا بها الحمام.
شما را به تقواى خداوندى توصيه مى كنم . به وسيله تقوا خودتان را از خواب بيدار سازيد و روز خود را به پايان برسانيد و آن را به دل هايتان قابل پذيرش و اشعار بدانيد و گناهانتان را به وسيله تقوا بشوييد و درون را از لوث معاصى پاك بسازيد و بيمارى هايتان را با اين دوا درمان كنيد و با همين صفت به پيشواز مرگ برويد. (1489)
1496. زنده بودن مثل ها

اءوصيكم عباداللّه بتقوى اللّه الذى ضرب الامثال ، و وقت لكم الاجال.
اى بندگان خدا! شما را به تقواى الهى توصيف مى كنم كه مثل ها براى شما زده است و مدت زندگى شما را تعيين فرموده است . (1490)
1497. صفات پرهيزگار
فى صفة المتقى : فى الزلازل وقور، و فى المكاره صبور، و فى الرخاء شكور.
پرهيزگار) در مقابل حوادث اضطراب انگيز و لرزاننده باوقار و پابرجاست و در ناگوارى ها شكيبا و در موقع (آسايش سپاسگزار. (1491)
1498. بهترين وصيت
اءوصيكم عباداللّه بتقوى اللّه ؛ فانها خير ما تواصى العباد به ، و خير عواقب الامور عنداللّه.
اى بندگان خدا! شما را به تقواى الهى توصيه مى كنم ؛ زيرا وصيت به تقوابهترين وصيتى است كه مردم درباره يكديگر انجام مى دهند و شايسته ترين عواقب امور (پايان همه امور زندگى) است در نزد خدا. (1492)
1499. نفس مطيع
اتقوا اللّه الذى نفعكم بموعظته ، و وعظكم برسالته ، و امتن عليكم بنعمته . فعبدوا اءنفسكم لعبادته ، و اخرجوا اليه من حق طاعته.
تقوا بورزيد براى خدا كه شما را با پند خود منفعت داد و با رسالت پيامبرش شما را نصيحت نمود و با نعمتش به شما احسان فرمود. نفس خود را براى عبادت خداوندى رام و مطيع بسازيد و حركت كنيد به سوى خداوندى با اطاعتى كه شايسته او است . (1493)
1500. تقوا بورز هر چند اندك !
اتق اللّه بعض التقى و ان قل ، و اجعل بينك و بين اللّه سترا و ان رق.
تقوا به خدا بورز، اگرچه اندك باشد و مابين خود و خدا پرده اى قرار بده اگرچه نازك باشد. (1494)
1501. علائم صفات متقين
من علامة اءحدهم اءنك ترى له قوة فى دين ، و حزما فى لين ، و ايمانا فى يقين ، و حرصا فى علم ، و علما فى حلم.
از علائم صفات متقين اين است كه مى بينى در آن ها قوت و قدرت نيروى دين را و جديت در عين نرمى و ايمان توءام با يقين و حريص بودن در كسب علم و حليم بودن در عين عالم بودن . (1495)
1502. كيفيت تقواى الهى
اتقوا اللّه عباداللّه ؛ تقية ذى لب شغل التفكر قلبه ... و ظلف الزهد شهواته.
اى بندگان خدا! به خدا تقوا بورزيد تقواى خردمند كه تفكر قلبش را به خود مشغول داشته و زهد و پارسايى از شهوات او جلوگيرى كرده است . (1496)
1503. تحريك براى عمل
العمل العمل ، ثم النهاية النهاية ، و الاستقامة الاستقامة ، ثم الصبر الصبر، و الورع و الورع!
اهتمام بورزيد به كار، برخيزيد براى كار، سپس كار را ناتمام نگذاريد و به پايان برسانيد و در تصميمى كه گرفتيد استقامت بورزيد، استقامت . شكيبا باشيد شكيبا . پرهيزگارى پيشه كنيد پرهيزگارى. (1497)
1504. پسنديده ترين وصايا
اءوصيك بتقوى اللّه اءى بنى و لزوم اءمره ، و عماره قلبك بذكره ، و الاعتصام بحبله ، و اءى سبب اءوثق من سبب بينك و بين اللّه ان اءنت اءخذت به ! اءحى قلبك بالموعظة ، و اءمته بالزهادة ، و قوة باليقين ، و نوره بالحكمة ، و ذلله بذكر الموت ، و قرره بالفناء، و بصره فجائع الدنيا... و اعلم يا بنى اءن اءحب ما اءنت اخذ به الى من وصيتى تقوى اللّه و الاقتصار على ما فرضه اللّه عليك ، و الاخذ بما مضى عليه الاولون من ابائك ، و الصالحون من اءهل بيتك.
فرزندم ! من تو را توصيه مى كنم به تقواى الهى و الزام به امر و آبادساختن قلب خود با ذكر او و چنگ زدن به طناب او و كدامين رشته ، اطمينان بخش تر است از رشته ميان تو و خدا اگر آن را بگيرى . قلبت را با موعظه زنده بدار و نفست را با اعراض از مزخرفات دنيا مهار كن و با يقين تقويت نما و با حكومت منور ساز و با ذكر مرگ خوارش كن و به اقرار به زوال و فنا وادارش كن و آن را به ناگوارى هاى دنيا بينا ساز، و بدان اى پسرم ! پسنديده ترين چيزى كه از وصيت من مى توانى بگيرى تقواى الهى و بسنده كردن به آن چه خدا براى تو مقرر فرموده و پذيرش آن عقايد و اعمالى است كه نياكان گذشته و صلحاى خاندان تو آن ها را پذيرفته بودند. (1498)

1505. بهتر از تندرستی
اعلا اعفضل من صحة البدن ، تقوی القلب .
بدانید که پرهیزگاری دل ، بهتر از تندرستی است . (1499)
1506. انسان پرهیزگار
لو اعن السموات و الارضین کانتا علی عبد رتقا ثم اتقی الله لجعل الله له منهما مخرجا!
اگر آسمان ها و زمین ها بر روی بنده ای بسته باشد، آنگاه او در راه خدا پرهیزگار باشد، سرانجام خداوند برای او گریزگاهی پدید آورد. (1500)
1507. ضرورت تقوا
اعیها الناس ! اتقوا الله فما خلق امرؤ عبثا فیلهو ، و لا ترك سدی فیلغو!
ای مردم ! به خدا تقوی بورزید و هیچ کس بیهوده آفریده نشده است تا بازی کند و بی اصل و تکلیف هم رها نشده است . (1501)
1508. بهترین توشه سفر آخرت
عند رجوعه من صفین و اشرافه علی القبور بظاهر الکوفة : یا اعهل الدیار الموحشة ! و المحال المقفرة ! و القبور المظلمة ! یا اعهل التربة ! یا اعهل الغربة ! یا اعهل الوحدة ! یا اعهل الوحشة ! اعنتم لنا فرط سابق ، و نحن لکم تبع لاحق . اعما الدور فقد سکنت ، و اعما الازواج فقد نکحت ، و اعما الاموال فقد قسمت . هذا خبر ما عندنا، فما خبر ما عندکم؟
ثم التفت الی اعصحابه فقال : اعما لو اعذن لهم فی الکلام لاخبروکم
اعن خیر الزاد التقوی.
در حالی که از جنگ صفین برگشته و بر گورهای بیرون کوفه مشرف و متوجه شده بود فرمود: ای ساکنان سراهای وحشتناك ! و محل های بی آب و گیاه و خفتگان در گورهای تاریك ! ای در خاك رفتگان ! ای دور از وطنان ! ای تنها ماندگان ! ای وحشت زدگان ! شما برای ما پیش افتادگانید و ما به دنبال شما آیندگانیم و به شما ملحق شوندگانیم (بدانید که) در سراهای شما، دیگران ساکن شدند، زنانتان با مردان دیگری ازدواج کردند و ، اما اموالتان پس به تحقیق قسمت شد، این خبری بود که ما از آن آگاه بودیم و شما برای ما چه خبری دارید؟
آن گاه امیرالمؤ منین علیه السلام رو به اصحاب خود کرد و فرمود): اما اگر به آنان اجازه سخن گفتن داده می (شد، هر آینه به شما خبر می دادند که بهترین توشه برای سفر آخرت ، تقوای الهی است . (1502)
1509. اصالت تقوا
لا یهلك علی التقوی سنخ اعصل ، و لا یظماء علیها زرع قوم.
اصل ریشه ای که بر تقوا روییده هلاك نمی شود و زراعت قومی که در زمین تقوا کاشته شده از تشنگی نخواهد خشکید.
1510. عاقبت بی تقوایی(1503)
من قل ورعه مات قلبه ، و من مات قلبه دخل النار.
هر کسی که پارسایی اش کاستی گیرد، دلش بمیرد و آن کس که دلش بمیرد، داخل دوزخ شود. (1504)
1511. ره توشه تقوا
و مصابیح لبطون قبورکم ، و سکنا لطول وحشتکم ، و نفسا لکرب مواطنکم ...
تقوای را) چراغی در دل قبر و آرامشی برای وحشت بی پایان و راه فراخی برای مواضع غم و اندوه خویش قرار (دهید.
1512. دوستی و دشمنی پرهیزگار(1505)
بعده عمن تباعد عنه زهد و نزاهه ، دنوه ممن دنا منه لین و رحمة ، لیس تباعده بکبر و عظمة ، و : فی صفة المتقین لا دنوه بمکر و خدیعة.
متقین) اگر از کسی که از وی کناره گیری کرده است دوری گزیند بر مبنای پارسایی و پاکی از آلودگی ها است (و نزدیکی وی با کسی که به او نزدیك است از روی نرمش و رحمت است . نه دوری از کسی مبتنی بر کبر و خودبزرگ بینی او است و نه نزدیکی او به کسی از راه حیله پردازی و فریب کاری است . (1506)
1513. طالب دنیابودن
اعوصیکما بتقوی الله ، و اعن لا تبغیا الدنیا و ان بغتکما، و لا تاءسفا علی شی ء منها زوی عنکما، و قولا بالحق ، و اعوصیکما، و جمیع ولدی و اعهلی و من بلغه کتابی ، بتقوی . اعملا للاجر، و کونا للظالم خصما، و للمظلوم عونا الله ، و نظم اعمرکم.

شما را به تقوای الهی توصیه می کنم و دنیا را نخواهید اگرچه دنیا شما را طلب کند و به هر آن چه از دست شما برود تاءسف نخورید و سخن بر حق بگویید و عمل برای پاداش آخرت کنید و دشمن ظالم و یار و یاور مظلوم باشید. شما و همه فرزندان و دودمانم و هر کسی را که نامه من به او برسد توصیه می کنم به تقوای الهی و نظم در امور خویش .

1514. روح و بدن متقین(1507)

صحبوا الدنيا باءبدان اءرواحها معلقه بالمحل الاعلى.

(1508) . متقين) با بدن هايى در اين جهان زندگى مى كنند اما روح آن ها به جايگاهى بس اعلى وابسته است)

بخش هشتم : شك و يقين

1515. مظلوم شدن عيب نيست مادامى كه ...

!ما على المسلم من غضاضة من اءن يكون مظلوما ما لم يكن شاكا فى دينه ، و لامرتابا بيقينه

براى يك مسلمان ، مظلوم واقع شدن عيب و نقص نيست ، مادامى كه در دين خود شك نياورد و به يقين خود ترديد نكند. (1509)

1516. بازدارنده شبهات

.من صرحت له العبر عما بين يديه من المثلات ، حجزته التقوى عن تقحم الشبهات

هر كس از كيفرهايى كه بر سر پيشينيانش آمده است عبرت گيرد، تقوا و پرهيزگارى او را از فروافتادن در ورطه شبهات باز دارد. (1510)

1517. شك در حق

بعد قتل طلحة و الزبير : اليوم اءنطق لكم العجماء ذات البيان . عزب راءى امرى تخلف عنى ! ما شككت فى الحق مذ اءريته.

بعد از كشته شدن طلحه و زبير فرمود: امروز آشكار و رسا با شما سخن مى گويم : دور باد انديشه كسى كه از من سرپيچيد! از زمانى كه حق به من نمايانده شده در آن شك نكرده ام . (1511)

1518. حال اولياى خدا هنگام شك

انما سميت الشبهة شبهة لانها تشبه الحق ، فاءما اءولياءالله فضياؤ هم فيها اليقين ، و دليلهم سمت الهدى ، و اءما اءعداءالله فدعاؤ هم فيها الضلال ، و دليلهم العمى.

شبهه به اين دليل شبهه ناميده شده كه شبيه حق است ، اما اولياى خدا در هنگام شبهه روشنايى راهشان يقين است و راهنمايشان راه راست ، ولى دشمنان خدا به گاه شبهه دعوتشان گمراهى است و راهنمايشان كورى . (1512)

1519. خطر بدعت هاى شبهه ناك

.ان المبتدعات المشتبهات هن المهلكات الا ما حفظ الله منها

همانا بدعت هاى شبهه ناك نابودكننده اند، مگر اين كه خداوند (انسان را) از آن ها حفظ كند. (1513)

1520. نتيجه شك

والله لقد اعترض الشك و دخل اليقين ، حتى كاءن الذى ضمن لكم قد فرض عليكم ، و كاءن الذى قد فرض عليكم قد وضع عنكم.

به خدا سوگند، كه شك عارض گشته و يقين تباه شده است ، به طورى كه آن چه براى شما تضمين گشته (يعنى روزى) گويا (تلاش در راه كسب آن) بر شما واجب است و آن چه بر شما واجب گشته ، گويى از دوش شما برداشته شده است .

1521. آثار مخرب شبهه(1514)

.احذر الشبهة و اشتمالها على لبستها؛ فان الفتنة طالما اءغدفت جلابيها، و اءغشت الابصار ظلمتها

در نامه خود به معاويه مى فرمايد: از شبهه و اشتباه افكنى هاى آن بپرهيز؛ زيرا ديرزمانى است كه فتنه پرده هاى سياه خود را گسترده و تاريكى آن ديدگان را فرو پوشانده است . (1515)

1522. اقدام به گاه يقين

.لا تجعلوا علمكم جهلا، و يقينكم شكا. اذا علمتم فاعملوا، و اذا تيقنتم فاقدموا

دانش خود را به نادانى و يقين خود را به دودلى تبديل نكنيد، هرگاه دانستيد، به كار بنديد و هرگاه به كارى يقين پيدا كرديد، اقدام كنيد. (1516)

1523. عاملين به شبهات

اءهل الضلال) يعملون فى الشبهات ، و يسيرون فى الشهوات)
گمراهان) به شبهه ها عمل مى كنند و در گرداب شهوت ها غوطه ورند). (1517)
1524. همراه با جماعتى و شبيه به آنان
ان لم تكن حليما فتحلم ؛ فانه قل من تشبه بقوم ، الا اءوشك اءن يكون منهم.
اگر خويشتن دار نيستى ، پس خود را به صورت آن درآور؛ زيرا كم است كه كسى خود را شبيه جمعيتى بكند و از آنان به شمار نيايد. (1518)
1525. شك به خداوند.
عجبت لمن شك فى الله ، و هو يرى خلق الله.
در شگفتم از كسى كه درباره خدا شك كند، در حالى كه آفريده هاى خدا را مى بيند. (1519)
1526. تقويت قلب
اءحى قلبك بالموعظة ، و اءمته بالزهادة ، و قوة باليقين.
قلبت را با موعظه زنده بدار و نفست را با اعراض از مزخرفات دنيا و با يقين تقويت نما. (1520)
1527. يقين و مقصود
باليقين تدرك الغاية القصوى .
با يقين به بالاترين درجه مقصود مى توان رسيد. (1521)
1528. بخش هاى شك
الشك على اءربع شعب : على التمارى و الهول و التردد و الاستسلام : فمن جعل المراء ديدنا لم يصبح ليله ؛ و من هاله ما بين يديه نكص على عقبيه ؛ و من تردد فى الريب وطئته سنابك الشياطين ، و من استسلم لهلكة الدنيا و الاخرة هلك فيهما.
شك بر چهار چيز است : جدال و ستيزگى ، ترس ، ترديد و خودباختگى ، كسى كه جدال را شيوه خود ساخت ، هرگز از تاريكى جهل به روشنايى يقين نرسد و هر كس از آينده بترسد به قهقرا برگردد و از پيشروى بازماند و كسى كه در ترديد باشد نتواند تصميم بگيرد، زير سم شيطان ها پايمال خواهد شد و كسى كه در برابر وسائل هلاكت دنيا و آخرت خودباخته شود، در هر دو جهان هلاك خواهد شد. (1522)

1529. انتظار خصلت هاى پسنديده
اذا كان فى رجل خلة رائقة ، فانتظروا اءخواتها.
اگر در وجود كسى خصلتى پسنديده باشد، انتظار خصلت هاى پسنديده ديگرى را نيز در او داشته باشيد. (1523)
1530. شناخت حوادث و پندآموزى از آن
اليقين منها (من دعائم الايمان) على اءربع شعب : على بصره الفطنة ، و تاءول الحكمة ، و موعظة العبرة ؛ و سنة الاولين : فمن تبصر فى القطنة تبينت له الحكمة ؛ و من تبينت له الحكمة عرف العبرة ؛ و من عرف العبره فكاءنما كان فى الاولين.
يقين (كه از پايه هاى ايمان است) بر چهار شعبه است : بر بينايى هوش ، درك حقايق ، پندآموزى از حوادث عبرت آور و توجه به روش پيشينيان . كسى كه هوش بينا دارد، دقايق امور برايش روشن مى شود كه دقايق امور برايش روشن شد، حوادث پندآور را بشناسد و كسى كه حوادث پندآور را شناخت ، گويا تجربه آموخته است . (1524)
1531. حق يقين
هجم بهم العلم على حقيقة البصيرة ، و باشروا روح اليقين ، و استلانوا ما استعوره المترفون ، و اءنسوا بما استوحش منه الجاهلون ، و صحبوا الدنيا باءبدان اءرواحها معلقة بالمحل الاعلى . اءولئك خلفاءالله فى اءرضه ، و الدعاة الى دينه . آه آه شوقا الى رؤ يتهم!
علم با حقيقت بينايى به آنان روى آورد و آنان با روح يقين با آن ارتباط برقرار نمودند و آن چه كه خودكامگان مشكل ديده اند براى آنان آسان بوده و با آن چه نادانان از آن وحشت كرده اند انس و الفت گرفتند و با اين دنيا با بدن هايشان ارتباط برقرار كردند، در حالى كه ارواح آنان از محل اعلا آويزان است . آنان هستند جانشينان خداوندى در روى زمين و دعوت كنندگان به دينش . آه آه چه اشتياقى به ديدار آنان دارم ! (1525)

1532. راسخ در دین
انی لعلی یقین من ربی ، و غیر شبهة من دینی.
. من به پروردگارم یقین دارم و در دین و آیین خود گرفتار شبهه نیستم (1526)
1533. بالاترین پارسایی
. لا ورع کالوقوف عند الشبهة
. هیچ گونه پارسایی همچون پرهیز از شبهات نیست (1527)
1534. گمان خوب
. من ظن بك خیرا فصدق ظنه
.هرکه به تو به خوش گمان است گمانش را درست درآور (1528)
1535. محبوب ترین بندگان خدا
عباداللہ ! ان من اءحب عباداللہ الیه عبدا اءعانه الله علی نفسه ، فاستشعر الحزن ، و تجلبب الخوف ؛ فرهر مصباح الهدی فی قلبه ... قد اءبصر طریقه ، و سلك سبیله ، و عرف مناره ، و قطع غماره ، و استمسك من العری باءوثقها، و من الحبال باءمتنها، فهو من الیقین علی مثل ضوء الشمس.
سبحان) او را در شناخت)ای بندگان خدا! از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است که خداوند نفس خود و ساختن آن یاری فرماید. (این انسان مورد عنایت خداوندی) لباسی از اندوه بر تن نمود و پوشاکی از بیم خود پوشید بینایی را به براهین روشن شناخت و از فرورفتن در شهوات برجست و از وسایل نجات به درجه یقین او همانند نور خورشید .استوارترین آن ها و از طناب های نهدارنده به محکم ترین آن ها چنگ زد . پرفروغ گشت (1529)
بخش نهم : حلال و حرام خداوندی

1536. اهمیت حلال و حرام
اءما بعد یا ابن حنیف ! فقد بلغنی اءن رجلا من فتیه اءهل البصرة دعاك الی ماءدبة فاءسرعت الیها تستطاب لك الالوان ، و تنقل الیك الجفان . و ما ظننك اءنك تجیب الی طعام قوم ، عائلهم مجفو. و غنیهم مدعو. فانظر الی ما تقضمه من هذا المقضم ، فما اشتبه علیك علمه فالفظه ، و ما اءیقنت بطیب وجوهه فنل منه.
به من خبر رسیده که ! در نامه ای به عثمان بن حنیف ، کارگزار خود را در بصره ، می فرماید: ای پسر حنیف مردی از جوانان بصره تو را به ولیمه ای دعوت کرده و تو به آن شتافته ای ... پس ، بنگر که بر سر این سفره بر چه غذایی دندان می نهی ، آن چه را که حلال و حرامش بر تو آشکار نیست ، از دهان بیرون افکن و آن چه را به پاکی راه های فراهم آوردنش یقین داری بخور. (1530)
1537. خوشا به آن که ...
طوبی لمن ذل نفسه ، و طاب کسبه ، و صلحت سریرته ، و حسنت خلیقته ، و اءنفق الفضل من ماله ، و اءمسك الفضل من لسانه.
خوشا به حال کسی که در پیش خود فروتن باشد و کسب و کارش را پاك و درونش را صالح و خرج و اخلاقش را شایسته نمود، از مازاد بر مصرف زندگی انفاق کند و زبانش را از یاده گویی حفظ کرد. (1531)
1538. اخلاق و فداکاری
یا کمیل ! مر اءهلك اءن یروحوا فی کسب المکارم ، و یدلجوا فی حاجة من هو نائم.
ای کمیل ! به خانواده خود فرمان ده که دو روز به دنبال کسب مکارم اخلاق روند و در شب نیاز کسی را که خفته است برآورند. (1532)
1539. امیدهای بر باد رفته
معاشر الناس (المسلمین)! اتقوا الله . فکم من مؤ مل ما لا یبلغه ، و بان ما لا یسکنه ، و جامع ما سوف یترکه.
ای مردم (مسلمان)! از خدا بترسید؛ زیرا بسا کسی که امید و آرزویی دارد و به آن نمی رسد و بنایی می سازد و (در آن سکونت نمی کند و مالی گرد می آورد و به زودی آن را رها می کند (و می رود. (1533)
1540. ضامن ویرانی خانه
الحجر الغصیب فی الدار رهن علی خرابها.
. وجود سنگ غصبی در خانه ، ضامن ویرانی آن خانه است (1534)

1541. دوری از محرمات
من اءشفق من النار اجتنب المحرمات .
کسی که از آتش جهنم بیمناك باشد از محرمات دوری جوید. (1535)
1542. تعریف زهد
اءیها الناس ! الزهادة قصر الامل ، و الشکر عند النعم ، و التورع عند المحارم.
ای مردم ! زهد، کوتاهی آرزو، شکر و سپاس در برابر نعمت ها و پارسایی در برابر محرمات الهی است .
(1536)
بخش دهم : حیثیت و آبرو

1543. تشبیه آبرو
ماء وجهك جامد یقطره السوال ، فانظر عند من تقطره.
آبروی تو یخ بسته است که سؤ ال و خواهش آنرا قطره قطره می چکاند. پس ، بنگر که آن را نزد چه کسی فرو می چکانی !؟(1537)
1544. نیازخواهی از نااهل
فوت الحاجة ، اءهون من طلبها الی غیر اءهلها.
با نیازمندی به سربردن آسان تر است تا دست نیاز به سوی نااهل درازکردن . (1538)
1545. پرهیز از جدال
من ضن بعرضه فلیدع المراء.
کسی که به آبروی خود علاقه مند است باید مجادله را رها کند. (1539)
1546. خودداری از لطمه زدن به حیثیت
من استطاع منکم اءن یلقی الله تعالی و هو نقی الراحة من دماء المسلمین و اءموالهم ، سلیم اللسان من اءعراضهم ، فلیفعل.
هر کس از شما، بتواند خدای تعالی را با دستی نیالوده به خون و اموال مسلمانان و زبانی سالم از لطمه زدن به آبروی آنان دیدار کند، چنین کند. (1540)
1547. حافظ آبروی انسان
الجود حارش الاعراض .
سخاوت حافظ و نگهدارنده آبروها است . (1541)
1548. قدر حیثیت انسان
قدر الرجل علی قدر همته .
حیثیت انسان به قدر همت او است . (1542)
1549. حفظ آبرو
من کتابه الی الحارث الهمدانی : و لا تجعل عرضك غرضا لنبال القول.
در نامه خود به حارث همدانی می فرماید: آبروی خود را آماج تیرهای سخن (مردم) قرار مده ! (1543)
بحش یازدهم : عزت

1550. دنیا از نگاه مومن
انما ینظر المؤ من الی الدنیا بعین الاعتبار، و یقتات منها ببطن الاضطرار، و یسمع فیها باءذن المقت و الابغاض.
همانا مؤ من دنیا را به دیده عبرت می نگرد، شکم را به مقدار رفع نیاز سیر می کند و آهنگ دلربای آن را با گوش خشم و کینه می شنود. (1544)
1551. فضیلت برتر
اذا حییت بتحیة فحی باءحسن منها، و اذا اءسدیت الیك ید فکافئها بما یربی علیها، والفضل مع ذلك للبادی.
چون تو را ستودند، بهتر از آنان ستایش کن و چون به تو احسان کردند، بیشتر از آن ببخش . به هر حال پاداش بیشتر از آن آغازکننده است . (1545)
1552. رشد عزت در آدمی
حرس الله عبادة المؤ منین بالصلوات و الزکوات ، و مجاهدة الصیام فی الایام المفروضات ، تسکینا لاطرافهم ، و تخشیعا لابصارهم ، و تذلیلا لنفوسهم ، و تخفیضا لقلوبهم ، و اذهابا للخیلاء عنهم ... انظروا الی ما فی هذه الافعال

من قمح نواجم الفخر، و قدع طوالع الكبر!
خداوند متعال بندگان باایمان خود را از فریب کاری های شیطان به وسیله نماز و زکات دادن ها و مشقت به وسیله روزه گرفتن در روزهای مقرر (رمضان مبارك) و برای ایجاد آرامش در اعضای آنان و برای خاشع نمودن چشمان و رام کردن نفس ها و تواضع دل ها و از بین بردن تکبر در وجود آنان مصون می دارد. بنگرید در این کارها (که به عنوان دستورات خداوندی انجام می دهید) که چگونه شاخ ها و دیگر جوانه های فخر را که در درون آدمی سرمی کشند ریشه می کند و از سر برآوردن نمودهای خودپسندی جلوگیری می نماید. (1546)
1553. عزت راستین
لا عز كالحلم .
عزتی چون بردباری نیست . (1547)
1554. بالاترین عزت ها
لا عز اءعز من التقوى .
هیچ عزتی بالاتر از تقوی نیست . (1548)
1555. حد گفتن و نگفتن
لا تقل ما لا تعلم ، بل لا تقل كل ما تعلم ؛ فان الله فرض على جوارحك كلها فرائض يحتج بها عليك يوم القيامة.
آن چه را که نمی دانی مگو، بلکه هر آن چه را هم که می دانی مگو، زیرا خداوند سبحان برای اعضای تو تکالیفی را مقرر فرموده و در روز قیامت به وسیله آن ها بر تو احتجاج می کند. (1549)
1556. عزت در اسلام
العرب اليوم ، و ان كانوا قليلا، فهم كثيرون بالاسلام ، عزيزون بالاجتماع!
امروز عرب ها، گر چه اندك شمارند به سبب اسلام فراوان اند و به خاطر همبستگی عزیز و نیرومندند. (1550)
1557. بی نیازی از پوزش
الاستغناء عن العذر، اءعز من الصدق به .
بی نیاز از پوزش ، عزیزتر از پذیرش آن است . (1551)
1558. بالاترین نژاد
اءكرم الحسب ، حسن الخلق .
بالاترین حسب و نژاد، اخلاق پسندیده است . (1552)

بخش دوازدهم : عفت

1559. ارزش عفت
الحرفة مع العفة ، خير من الغنى مع الفجور.
تنگدستی همراه با عفت ، بهتر از توانگری تواءم با زشتکاری است . (1553)
1560. حد پاکدامنی
قدر الرجل على قدر همته ... و عفته على قدر غيرته.
ارزش و اندازه مرد به اندازه همت او است و پاکدامنی او به اندازه غیرت اش . (1554)
1561. زینت فقر
العفاف زينة الفقر .
عفاف زینت فقر است . (1555)
1562. مایه پاکدامنی
من العصمة تعذر المعاصی .
ناتوانی بر گناه مایه پاکدامنی است . (1556)
1563. فرشته ای از فرشتگان حق
ما المجاهد الشهيد فی سبيل الله باءعظم اءجرا ممن قدر فعف : لكاد العفيف اءن يكون ملكا من الملائكة.
پاداش مجاهد شهید در راه خدا بیشتر نیست از پاداش کسی که با تمام توش و توانش پاکدامن باشد؛ گویی که شخص پاکدامن فرشته ای از فرشتگان خدا است . (1557)
1564. تشویق به عفت
الا و ان لكل ماءموم اماما، يقتدی به و يستضی ء بنور علمه ؛ اءلا و ان امامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه ، و من طعمه بقرصيه ، اءلا و انكم لا تقدرون على ذلك ، و لكن اءعيونی بورع و اجتهاد، و عفة و سداد.

هان ! هر پیروی را پیشوایی است که به او اقتدا می کند و از نور دانش اش پرتو می گیرد. بدانید که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و فرسوده و از خوراکش به دو گرده نان بسنده کرده است . البته شما از عهده چنین کاری بر نمی آیید، اما با پارسایی و سختکوشی در عبادت و عفت و درستکاری مرا یاری کنید. (1558)

بخش سیزدهم : زبان و گفتار

1565. زبان خیرخواه بهتر از مال

ان اللسان الصالح یجعله الله تعالی للمرء فی الناس ، خیر له من المال یورثه من لا یحمده.

آگاه باشید زبان خیرخواهی که خدای تعالی برای انسان در میان مردم قرار می دهد، بهتر است از مالی که او به عنان ارث برای کسی بگذارد که سپاسش نمی کند. (1559)

1566. آمادگی گفتار

الا و ان اللسان بضعة من الانسان ، فلا یسعده القول اذا امتنع ، و لا یمهله النطق اذا اتسع.

هان ! بدانید که زبان پاره گوشتی از تن آدمی است ، هرگاه آمادگی در انسان نباشد زبان هم یارای سخن گفتن ندارد و در هنگام آمادگی ، گفتار مهلتش نمی دهد. (1560)

1567. اهمیت زبان مرد

المرء مخبوء تحت لسانه .

مرد در زیر زبان خود نهان است . (1561)

1568. درندگی زبان

اللسان سبع ، ان خلی عنه عقر.

زبان ، درنده ای است که اگر رها شود زخم زند. (1562)

1569. مهار زبان

لا تجعلن ذرب لسانك علی من اءنطقك ، و بلاغة قولك علی من سددك.

تیزی زبانت را بر ضد کسی که تو را گویا کرده به کار مگیر و شیوایی گفتارت را بر ضد کسی که سخنورت نموده صرف مکن . (1563)

1570. حفظ زبان

الکلام فی وثاقك ما لم تتکلم به ؛ فاذا تکلمت به صرت فی وثاقه ، فاحزن لسانك کما تخزن ذهبك و ورقك . فرب کلمة سلبت نعمة و جلبت نقمه.

تا نگفته ای سخن را در بند خود داری و چون گفتی خود را در بند سخن انداختی ، بنابراین زبانت در خزینه حفظ کن، چون زر و سیمت . چه بسا یك کلمه نعمتی را برباید و نقمت و بلایی را بیاورد. (1564)

1571. گفتار و کردار

من علم اءن کلامه من عمله ، قل کلامه الا فیما یعینه.

هر که بداند که گفتارش از کردار او است (و بازخواست خواهد شد) کم گوید مگر در آن چه به کارش آید. (1565)

1572. نهی از زخم زبان

لا تجعلن درب لسانك علی من اءنقطك ، و بلاغة قولك علی من سددك.

بر آن کس که تو سخن آموخت زخم زبان مزن ، به آن کس که تو را بلاغت آموخت رسایی گفتار خویش منما. (1566)

1573. وقت در کلام

لا تظنن بکلمة خرجت من اءحد سوءا، و اءنت تجدلها فی الخیر محتملا.

هر سخنی که از دهان کسی خارج می شود تا احتمال درستی و نیکی در آن است آن را حمل بر فساد مکن . (1567)

1574. خاموشی از گفتار

لا خیر فی الصمت عن الحکم ؛ کما اءنه لا خیر فی القول بالجهل.

در خاموشی گزیدن از گفتار حکمت آمیز خیر و خوبی نیست ، همانگونه که در گفتار نابخردانه . (1568)

1575. ثواب گفتار

انما الاجر فی القول باللسان ، و العمل بالایدی و الاقدام.

همانا اجر و ثواب در گفتار با زبان و کردار با دست ها و پاهاست . (1569)

1576. مؤ ثرتر از یورش
رب قول اءنفذ من صول .
بسا گفتاری که مؤ ثرتر از یورش است . (1570)
1577. پرهیز از سخن ناپسند
من اءسرع الی الناس بما یکرهون ، قالوا فیه بما لا یعلمون.
آن کس که در گفتن سخنان ناپسند به مردم که باعث رنجش آن ها است پروا نکند، در مورد او چیزهایی گویند که نمی دانند. (1571)
1578. حذر از نقل سخن بی محتوا
یا بنی !) ایاك اءن تذکر من الکلام ما یکون مضحکا، و ان حکیت ذلك عن غیرك).
فرزندم !) از گفتن سخن (بی محتوایی که) خنده می آورد برحذر باش ، گرچه آن را از دیگری نقل کنی) .
(1572)
1579. جایگاه زبان خردمند و نادان
لسان العاقل وراء قلبه ، و قلب الاحمق وراء لسانه.
قلب احمق در دهان او، زبان عاقل در قلب او قرار دارد. (1573)
1580. اهانت به شخصیت
هانت علیه نفسه ، من اءمر علیها لسانه.
کسی که زبانش را امیر خود کند، به شخصیت خود اهانت کرده است . (1574)
1581. رابطه عقل و گفتار
من اءکثر اءهجر، و من تکفر اءبصر.
هرکه پر گوید هذیان گوید و هر که اندیشه کند بینا گردد. (1575)
1582. تفاوت راستگو و دروغگو
الصادق علی شفا منجاة و کرامة ، و الکاذب علی شرف مهواة و مهانة.
راستگو در آستانه نجات و بزرگواری است و درغگو در لبه پرتگاه و خواری. (1576)
1583. ثمرات خاموشی
بکثرة الصمت تکون الهیبة .
با خاموشی بسیار، هیبت و شکوه در آدمی پدید می آید. (1577)
بحث چهاردهم : گذشت

1584. گذشت
من کتابه علیه السلام للاشتر لما ولاه مصر : و لا تکونن علیهم سبعا ضاریا تغتنم اءکلهم فانهم صنفان : اما اءخ فی الدین ، اءو نظیر لك فی الخلق ، یفرط منهم الزلل ، و تعرض لهم العلل ، و یؤ تی علی اءیدیهم فی العمد و الخطاء، فاءعطهم من عفوك و صفحك مثل الذی تحب و ترضی اءن یعطیك الله من عفوه و صفحه ... و لا تندمن علی عفو، و لا تبجحن بعقوبة.
در فرمان حکومت مصر به مالك اشتر می فرماید: نسبت به آنان حیوان درنده ای مباش که خوردنشان را غنیمت شماری ؛ زیرا مردم دو گروه اند: یا برادر دینی تواند، یا همنوع تو، که از ایشان لغزش سر می زند و در معرض درد و گرفتاری قرار دارند و دانسته و ندانسته مخالفت می کنند. بنابراین ، همان گونه که خود دوست داری خداوند تو را ببخشاید و از خطاهایت درگذرد، تو نیز آنان را ببخش و از خطاهایشان درگذر... از بخشش و گذشت هرگز پشیمان مباش و از کیفردادن خوشحالی مکن . (1578)
1585. جایگاه گذشت
متی اءشفی اذا غضبت ؟ حین اءعجز عن الانتقام فیقال لی : لو صبرت ؟ ام حین اءقدر علیه فیقال لی : لو عفوت.
آن گاه که در خشم می آیم ، که آتش خشم خود را فرو نشانم ؟ آیا آن گاه که قدرت برگرفتن انتقام ندارم و به من گفته می شود: بهتر است صبر کنی ، یا بدان هنگام که توانایی انتقام دارم و به من گفته می شود: بهتر است گذشت کنی ؟
1586. زکات پیروزی(1579)
العفو زکاة الظفر.
گذشت زکات پیروز است . (1580)

1587. گذشت
من كلامه قبل شهادته : ان فاءنا ولى دمى ، و ان فالفناء ميعادى . و ان اءعف فالعفو لى قربة ، و هو لكم حسنة ، فاعفو: (الا تحبون اءن يغفر الله لكم).
پيش از شهادتش فرمود: اگر زنده ماندم كه صاحب اختيار خون خودم هستم و اگر رفتم مرگ وعده گاه من است ؛ اگر من زنده بمانم و قاتلم را ببخشم اين گذشت براى من مايه تقرب است و اگر من رفتم و شما او را ببخشيد، اين پس گذشت كنيد. آيا دوست نداريد كه خدا شما را ببخشايد؟ !بخشش براى شما ثواب و نيكى است(1581)
1588. دست خدا با جوانمردان است !
اءقيلوا ذوى المروءات عثراتهم ، فما يعثر منهم عاثر الا و يدالله بيده يرفعه.
از لغزش هاى مردمان بامروت و جوانمرد صرف نظر بكنيد كه هيچ يك از آن ها دچار لغزشى نمى گردد جز اين كه دست خدا همراه دست او دست كه او را بلند مى كند و لغزش وى را از ميان مى برد. (1582)
1589. شايسته ترين مردم به گذشت
اولى الناس بالعفو اءقدرهم على العقوبة .
شايسته ترين مردم به گذشت ، تواناترين آن ها بر عقوبت است . (1583)
1590. شكرانه ظفر
اذا قدرت على عدوك فاجعل العفو عنه شكرا للقدرة عليه.
هرگاه بر دشمنت قدرت يافتى ، گذشت از وى را شكرانه قدرت يافتنت بر او قرار بده. (1584)
بخش پانزدهم : غيرت

1591. دورى از غيرتمندى بى جا
اياك و التغاير فى غير موضع غيرة ، فان ذلك يدعو الصحيحة الى السقم ، و البريئة الى الريب.
بر تو باد به دورى از غيرتمندى كردن در جايى كه محل اضهار غيرت نيست ؛ زيرا اين كار زنان درستكار را به انحراف و بى گناهان را به شك و اتهام مى خواند. (1585)
1592. هدف تعصب
فتعصبوا لخلال الحمد من الحفظ للجوار، و الوفاء بالذمام ، و الطاعة للبر و المعصية للكبر....
تعصب هاى شما براى تحقق صفات ارزشمند، حفظ حقوق همسايگان ، وفاى به پيمان ها، اطاعت از نيكى ها، سرپيچى از تكبر و... باشد. (1586)
1593. تفاوت غيرتمندى زن و مرد
غيرة المراءة كفر، و غيرة الرجل ايمان .
غيرت زن كفرآور و غيرت مرد نشانه ايمان اوست . (1587)
1594. اندازه غيرت مرد
قدر الرجل على قدر همته ، و صدقة على قدر مروءته ، و شجاعته على قدر اءنفته ، و عفته على قدر غيرته.
ارزش هر مردى به اندازه همت اوست و راستگويى اش به اندازه مروت و مردانگى او و شجاعت و دلاورى اش به اندازه غيرت منشى و عفت و پاكدامنى اش به اندازه غيرتمندى او است . (1588)
1595. خصلت هاى خوب زنان
خيار خصال النساء شرار خصال الرجال : الزهو، و الجبن ، و البخل ؛ فاذا كانت المراءة مزهوة لم تمكن من نفسها، و اذا كانت بخيلة حفظت مالها و مال بعلها، و اذا كانت جبانة فرقت من كل شى ء يعرض لها.
خصلت هاى خوب زنان ، خصلت هاى بد مردان است ، مانند: تكبر، ترس و بخل ؛ زيرا هرگاه زنى متكبر باشد بيگانه را به خود راه نمى دهد و اگر بخيل باشد مال خود و همسرش را حفظ مى كند و اگر ترسو باشد از هر چيز كه به آبرويش صدمه بزند فاصله مى گيرد. (1589)
1596. تشبيه زن
اءلمراءة عقرب حلوة اللبسة .
زن كژدمى است كه گزيدنى شيرين دارد. (1590)
1597. پرهيز از زنان بد
اتقوا شرار النساء.
از زنان بد بپرهيزيد. (1591)

1598. مخفی گاه مردان
تکلموا تعرفوا، فان المرء مخبوء تحت لسانه .
سخن بگویید تا شناخته بشوید؛ زیرا مرد زیر زبان خود مخفی است . (1592)
1599. چگونگی رفتار با زن
و لا تملك المراءة من اءمرها ما جاوز نفسها، فان المراءة ريحانة و ليست بقهرمانة . و لا تعد بكرامتها نفسها، و لا تطمعها فی اءن تشفع لغيرها.
زن را بیش از آن چه نفس (ذات) خود او مقتضی است تملیك مکن ؛ زیرا زن ریحان است نه قهرمان و در بزرگداشت او به بیش از حد نفس او تجاوز مکن و او را به طمع میانداز که برای دیگری شفاعت و میانجی گری نماید. (1593)
1600. آزمون شخصیت
فی تقلب الاحوال ، علم جواهر الرجال .
گوهر مردان در کشاکش دهر شناخته شود. در میان انقلاب ها و حوادث شخصیت افراد معلوم گردد. (1594)
1601. نابودی بشر
هلك امرؤ لم يعرف قدره .
انسانی که قدر و اندازه خود را نشناسد نابود شود. (1595)
بخش شانزدهم : اعتدال و میانه روی

1602. ثمره اعتدال در امور
ما عال من اقتصد
ناتوان نگردد، آن کس که میانه روی کند. (1596)
1603. میانه روی در بخشندگی
كن سمحا و لا تكن مبذرا، و كن مقدرا و لا تكن مقترا.
بخشنده باش ، اما زیاده روی مکن ، در زندگی حسابگر باش ، اما سختگیر مباش . (1597)
بخش هفدهم : اراده و پایداری

1604. ترس را کنار نه !
اذا هبت اءمرا فقع فيه ؛ فان شدة توقيه ، اءعظم مما تخاف منه.
هرگاه از کاری ترسیدی ، خود را به کام آن بیانداز، زیرا ترس شدید از آن کار دشوارتر و زیانبارتر از اقدام به آن کار است .
1605. عزم و اراده(1598)
لا تجتمع عزيمة و وليمة . ما اءنقض النوم لعزائم اليوم ، و اءمحى الظلم لتذاكير الهمم!
عزم و اراده برای رسیدن به کمالات و مقالات عالیه با سورچرانی و راحت طلبی سازگار نیست . چه بسیار خواب های شبانگاهی که تصمیمات روز را بر هم زده و چه بسیار تاریکی هایی که یاد همت های بلند را از خاطره ها زدوده است .
1606. درجه مشمول رحمت خداوند(1599)
رحم الله امراء سمع حكما فوعى ، ودعى الى رشاد فدنا، و اءخذ بحجزة هاد فنجا.
خدا رحمت کند مردی (بنده ای) را که سخن حکیمانه ای شنید و آن را پذیرفت و به راه خوانده شد و بدان نزدیك گشت و دامان راهنما را گرفت و نجات یافت . (1600)
1607. اندیشه های مصمم
يا لها اءمثالا صائبة ، و مواعظ شافية ، لو صادقت قلوبا زاكية ، و اءسماعا واعية ، و آراء عازمة ، و اءلبابا حازمة!
چه مثل های درست و اندرزهای شفابخشی ! البته اگر با دل های پاك و گوش های شنوا و اندیشه های مصمم و خردهای استوار و دوراندیش برخورد کنند. (1601)
1608. ایستادگی
العمل العمل ، ثم النهاية النهاية و الاستقامة ... اءلا و ان القدر السابق قد وقع ، و القضاء قد تورد. و انی متكلم بعدة الله و حجته ، قال الله تعالى : (ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ...)، و قد قلتم :

ربنااللهفاستقيموا علی کتابه ، و علی منهاج اءمره ، و علی الطریقة الصالحة من عبادته ، ثم لا تمرقوا منها، و لا تبتدعوا فیها، و لا تخالفوا عنها.

اهتمام بوزید به کارها، برخیزید برای کار، سپس کار را ناتمام نگذارید و به پایان برسانید و در تصمیمی که گرفتید استقامت بورزید استقامت !

آگاه باشید! قدر پیشین واقع شده و قضای گذشته در جریان تحقق است و تحقیقا من از وعده خداوندی و حجت او سخن می گویم . خداوند متعال فرموده است : کسانی که گفتند: پروردگار ما

اللهاست و سپس در تحقق بخشیدن به این اعتقاد (توحید ناب) استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان وارد می شود (و به آنان می گویند) که مترسید و اندوهگین مباشید و بشارت باد شما را به بهشتی که وعده آن به شما داده شد.شما که گفتید بزرگ ترین اعتقاد الهی را پذیرفته اید، حال بر عمل به کتابش و به راه روشن و طریق شایسته عبادت او استقامت بورزید، سپس از این طریق منحرف نشوید و به بدعت در آن مگزارید و با آن مخالفت نکنید. (1602)

1609. اراده و پایداری

الحمدالله الذی شرع الاسلام فسهل شرائعه لمن ورده ، و اءعز اءرکانه علی من غالبه ، فجعله اءمنا لمن علقه ... و آیة لمن توسم ، و تبصرة لمن عزم.

ستایش خدایی را که شریعت اسلام را پدید آورد و دسترسی به آبشخورهای آن را برای واردشوندگان آسان گردانید و پایه های آن را در برابر چیره جویان بر آن استوار ساخت و آن را برای کسی که بدان بپیوندد، جایگاهی امن قرار داد... و برای جویای نشان راه حق و رستگاری نشانه و برای افراد مصمم مایه بینش . (1603)

بخش هجدهم : خوف و رجاء

1610. اعتماد به الطاف کارساز

لا تیاءسن لشر هذه الامة من روح الله ؛ لقوله تعالی : (انه لا ییاءس من روح الله الا القوم الکافرون).

ماءیوس نشوید از رحمت خداوندی بر تبهکاران این امت ؛ زیرا خدا فرموده است قطعی است که از رحمت خداوندی ناامید نمی شوند مگر مردم کافر.

1611. از هیچ چیز ناامید نباشید!

ان المدبر عسی اءن تزل به احدی قائمتیه ، و تثبت الاخری ، فترجعا حتی تثبتا جمیعا.

همانا ناامید از کسی که پشت گردانیده است نیز نباشید؛ زیرا چه بسا که یکی از دو پای شخصی که پشت گردانیده است بلغزد و پای دیگرش ثابت بماند. (1604)

1612. هم نومید باش هم امیدوار!

لا تاءمنن علی خیر هذه الامة عذاب الله ؛ لقوله تعالی : (فلا یاءمن مکر الله الا القوم الخاسرون) و لا تیاءسن لشر هذه الامة من روح الله ؛ لقوله تعالی : (انه لا ییاءس من روح الله الا القوم الکافرون).

از مکر خدا زیانکاران ایمن :بر بهترین فرد این امت از عذاب خدا ایمن مباش ؛ زیرا خدای بزرگ می فرماید تنها :نشوند.و برای بدترین فرد این امت از رحمت و مهربانی حق نومید مباش ؛ زیرا خداوند متعال می فرماید گروه کافران اند که رحمت حق ناامید می شوند. (1605)

1613. نومیدی از رحمت خدا

الحمدالله غیر مقنوط من رحمته ، و لا مخلو من نعمته ، و لا ماءیوس من مغفرته.

ستایش مخصوص خدایی است که نه از رحمتش کسی ماءیوس می شود و نه از رحمتش کسی محروم و نه از بخشش او کسی ماءیوس . (1606)

1614. پرهیز از بدگمانی

ان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتی یجمعها سوء الظن بالله.

همانا بخل و ترس و حرص ، طبیعت های پراکنده ای هستند که بدگمانی به خدا آن ها را گرد در می آورد. (1607)

1615. امیدوار به لقای پروردگار

انی الی لقاءالله لمشتاق ، و حسن ثوابه لمنتظر راج.

همانا من به ملاقات خدا و پاداش نیکو او، منتظر و به آن امیدوارم . (1608)

1616. نومیدی از رحمت خدا

اللهم ! قد انصاحت جبالنا... ندعوک حین قنط الانام ، و منع الغمام ، فانک تنزل الغیث من بعد ما قنطوا، و تنشر رحمتک و اءنت الولی الحمید.

خداوندا! نباتات کوه های ما از خشکسالی افسردند، (آفریدگارا)! تو را می خوانیم در موقعی که نومیدی مردم را در خود فرو برده و ابر ها از باریدن ممنوع گشته ؛ زیرا تویی که باران را پس از آن که مردم در نومیدی فرو رفته . نازل نموده و رحمتت را بر آنان می گسترانی و تویی ولی نعمت ها و ستوده در همه صفات و احوال (1609)
1617. نومیدی از رحمت خدا
اعلم اءن الذی بیده خزائن السموات و الارض قد اءذن لك فی الدعاء، و تكفل لك بالاجابة ... فلا یقنطنك ابطاء اجابته ، فان العطیة علی قدر النیة.
توجه داشته باش که آن کس که گنجینه های آسمان ها و زمین را در دست دارد به تو سفارش کرد حاجت های خود را از او بخواهی و خودش هم متعهد شده که حاجت را برآورد. پس اگر خدا حاجتت را به تاءخیر انداخت ماءیوس نباش ؛ زیرا اعطای خدا به مقدار نیت است . (1610)
1618. خوش گمانی نسبت به خدا
ان استطعتم اءن یشتد خوفكم من الله ، و اءن یحسن ظنكم به ، فاجمعوا بینهما، فان العبد انما یكون حسن ظنه بربه علی قدر خوفه من ربه ، و ان اءحسن الناس ظنا بالله اءشدهم خوفا لله.
اگر نتوانستید که ترس خودتان را از خدا افزایش دهید و حسن ظن خود را نسبت به خدا حفظ کنید، باید ترس از خدا و حسن ظن نسبت به او را با هم نگهداری کنید؛ زیرا حسن ظن بندگان خدا باید به اندازه ترس آنان نسبت به خدا باشد، بهترین گمان نسبت به خدا، شدیدترین ترس از خدا را همراه دارد. (1611)
1619. فقیه واجدالشرایط
الفقیه كل فقیه من لم یقنط الناس من رحمة الله ، و لم یؤ یسهم من روح الله ، و لم یؤ منهم من مكر الله.
فقیه واجد شرایط کسی است که مردم را از رحمت حق نومید نگرداند و از لطف و مهر خدا و از آسایشی که برای آن ها قرار داده است ماءیوسشان نسازد و نیز آن ها را از عذاب ناگهانی خدا ایمن نکند. (1612)
1620. بزرگ ترین توانگری
الغنی الاكبر، الیاءس عما فی اءیدی الناس .
بزرگ ترین توانگری ، ناامیدی از آن چه در دست مردم است می باشد. (1613)
1621. تلخی ناامیدی
حفظ ما فی یدیك ، اءحب الی من طلب ما فی یدی غیرك . و مرارة الیاءس ، خیر من الطلب الی الناس.
نگه داری آن چه در دست داری بهتر از طلب کردن چیزی است که در دست دیگری است و تلخی ناامیدی ، بهتر از مساءلت از مردم است . (1614)
1622. امیدواری امام علی (ع)
اللهم ! و لكل مثن علی من اءثنی علیه مثوبة من جزاء، اءو عارفة من عطاء؛ و قد رجوتك دلیلا علی ذخائر الرحمة و كنوز المغفرة.
خدایا! برای هر ستایشگری بر ستایش کننده اش ثوابی از جزا یا عطایی نیکو است ، من به تو امیدوارم تا مرا به سوی ذخایر رحمت و گنجینه های آمرزشت آشنا کنی . (1615)
1623. نومید مشوید تا آمرزش هست !
عجبت لمن یقنط و معه الاستغفار!
درشگفتم از کسی که نومید گشته و توان آمرزش خواهی با او است ! (1616)
1624. عیب و کاستی
الجبن منقصة .
بزدلی عیب و کاستی است . (1617)
بخش نوزدهم : فضیلت مشورت

1625. مشورت در امور
لا مظاهرة اءوثق من المشاورة .
هیچ پشتیبانی مطمئن تر از مشورت نیست . (1618)
1626. پند پیر از راءی جوان به
راءی الشیخ اءحب الی من جلد الغلام ، و روی من مشهد الغلام .
راءی پیران را از دلاوری جوانان (و به روایتی از اجتماع جوانان) بیشتر دوست دارم . (1619)

1627. رابطه راءی و بخت
صواب الراءی بالدول : یقبل باقبالها، و یذهب بذهابها.
درستی به راءی بسته به دولت بخت است : اگر دولت رو کند درستی راءی نیز رو می کند و اگر آن پشت کند این نیز می رود. (1620)
1628. دور باد راءی کج اندیش !
عزب راءی امری تخلف عنی ، ما شککت فی الحق مذ اعریته.
(1621) . دور باد راءی کسی که با من مخالفت کند، من از زمانی که حق به من نمایانده شد در آن تردید نکرده ام
1629. شریك عقل بزرگان
من استبد براءیه هلك ، و من شاور الرجال شارکها فی عقولها.
(1622). هر که استبداد ورزد نابود شود و هر که با بزرگان مشورت کند، در عقلشان شریك گردد
1630. شنیدن آرای گوناگون
لعبدالله بن العباس و قد اشار علیه فی شی ء لم یوافق راءیه : لك اءن تشیر علی و اءری ، فان عصیتك فاءطعنی.
به عبدالله بن عباس که آن حضرت را به چیزی راهنمایی کرد که با نظر ایشان سازگاری نداشت ، فرمود: تو حق داری نظرت را به من بگویی و من هم نظر خاص خود را دارم . بنابراین اگر بر خلاف تو عمل کردم از من پیروی کن ! (1623)
1631. سودمندنبودن راءی
لا تستعموا الراءی فیما لا یدرك قعره البصر، و لا تتغلغل الیه الفکر.
در مسائل و موضوعاتی که بینش به ژرفایشان راه نمی برد و اندیشه به آن ها دسترسی ندارد، راءی خود را به کار نگیرید.
1632. بخیل را در مشورت داخل مگردان ! (1624)
من کتابه للاشتر لما ولاه مصر : لا تدخلن فی مشورتك بخیلا یعدل بك عن الفضل و یعدك الفقر، و لا جبانا یضعفك عن الامور، و لا حریصا یزین لك الشره بالجور.
در فرمان حکومت مصر به مالك اشتر می نویسد: در مشورت خود بخیل را داخل مگردان ؛ زیرا او تو را از نیکی و بخشش کردن بازمی دارد و از تنگدستی می ترساند؛ و نه ترسو را، چه او تو را در اقدام به کارها سست می کند و نه آزمند را، چون آزمند ستمگری را در نظرت زیبا جلوه می دهد. (1625)
1633. راه صحیح اندیشی
من استقبل وجوه الاراء، عرف مواقع الخطا.
هر که آراء مختلف را بررسی کند، جاهای خطا را بشناسد. (1626)
1634. بزرگ ترین پشتیبان
لا ظهیر کالمشاورة .
هیچ پشتیبانی ، چون مشاوره نیست . (1627)
1635. مشورت و مقصود
الاستشارة عین الهدایة ، و قد خاطر من استغنی براءیه.
مشورت عین به مقصود راه یافتن است و هر که خودسرانه کار کند دچار خطر شود. (1628)
بخش بیستم : آداب معاشرت

1636. آداب معاشرت با خانواده
لا تجعلن اءکثر شغلك باءهلك و ولدك ؛ فان یکن اءهلك و ولدك اءولیاءالله ، فان الله لا یصیع اولیاءه ، و ان یکونوا اءعداءالله ، فما همك و شغلك باءعداءالله ؟!
بیشترین وقت خود را صرف زن و فرزندت مکن ؛ زیرا اگر زن و فرزند تو دوستان خدا باشند، خداوند دوستان خود را وانمی گذارد و اگر دشمنان خدا باشند، چرا باید هم و غمت متوجه دشمنان خدا باشد. (1629)
1637. برتر از خویشاندی
الکرم اءعطف من الرحم .
کرامت و جوانمردی (در جلب عاطفه ها) از خویشاوندی برتر است . (1630)
1638. بهترین همنشینان

من كتاب له للاشتر لما ولاه مصر : ثم الصدق بذوى المروءات و الاحساب ، و اءهل البيوتات الصالحة ، و السوابق الحسنة ؛ ثم اءهل النجدة والشجاعة ، و السخاء و السماحة ، فانهم جماع من الكرم.
در فرمان استاندارى مصر به مالك اشتر مى نويسد: ديگر آن كه با ارباب مروت و آنان كه از خانواده هاى شريف و شايسته هستند و پيشينه هاى نيكو دارند و سپس با كسانى كه دلاور و شجاع و بخشنده و گشاده دست اند، همنشين باش كه آنان همه بزرگوارى را در خود جمع كرده اند. (1631)
1639. آداب معاشرت با مردم
زهدك فى راغب فيك ، نقصان حظ. و رغبتك فى زاهد فيك ، ذل نفس .
بى اعتنايى تو به كسى كه به تو راغب است كم سعادتى است و تمايل تو به كسى كه به تو راغب است ، خوارى نفس است . (1632)
1640. جايگاه نرمى
من كتاب له الى بعض عماله : اخلط الشدة بضغث من اللين ، و ارفق ما كان الرفق اءرفق.
سختى و شدت را با نرمى و ملايمت بياميز، در جايى كه نرمى مناسب تر و به مصلحت نزديك تر است نرمى كن .
1641. اينگونه معاشرت نما (1633)
خالطوا الناس مخالصة ان متم معها بكوا عليكم ، و ان عشتم حنوا اليكم.
با مردم چنان معاشرت كنيد كه اگر بميريد بر شما بگريند و اگر زنده باشيد (غايب شويد) مشتاق ديدن شما باشند.
1642. كفايت ادب (1634)
كفاك اءدبا لنفسك اجتناب ما تكرهه من غيرك.
براى ادب خود همين بس كه از آن چه كه بر ديگرى نمى پسندى ، دورى كنى . (1635)
1643. زيورهاى تازه
الاداب حلل مجددة .
آداب ، زيورهاى هميشه تازه اند. (1636)
1644. موجب فضيلت و برترى
اذا حييت بتحية فحى باءحسن منها، و اذا اءسديت اليك يد فكافئها بما يربى عليها، والفضل مع ذلك للبادى.
هنگامى كه درودى به تو گفته شد با درودى بهتر آن را پاداش بده و هنگامى كه دستى به تو عطايى كند تو بيش از آن عطا مقابله بكن و با اين حال برترى از آن كسى است كه آغاز كرده است . (1637)
1645. ميراث بزرگ
لا ميراث كالادب .
هيچ ميراثى همانند ادب نيست . (1638)
1646. پاداش نيكان
ازجر المسى ء بثواب المحسن .
بدكارى را پاداش نيكان ده تا او را از بدى باز دارى . (1639)
1647. دورى از سخن چين
من اءطاع التوانى ضيع الحقوق ، و من اءطاع الواشى ضيع الصديق.
هر آن كس كه از سستى اطاعت كند، حقوق افراد را تباه سازد و كسى كه از گفته سخن چين پيروى كند دوست صميمى خويش را از دست بدهد. (1640)
1648. نهى از بلندكردن صدا
لاصحابه عند الحرب : اءميتوا الاصوات ، فانه اءطرد للفشل.
به ياران خود در هنگام جنگ مى فرمود: آهسته سخن بگوييد، زيرا ترس و اختلاف را بهتر ريشه كن مى سازد. (1641)

بخش بيست و يكم : خوشبختى و سعادت

1649. توشه آخرت خوشبخت
اتقوا الله عبادالله ! تقية ذى لب شغل التفكر قلبه ... و قد عبر معبر العاجلة حميدا، و قدم زاد الاجلة سعيدا.
از خدا بترسيد اى بندگان خدا! همچون خداترسى خردمندى كه تفكر دل او را به خود مشغول كرده است ... از گذرگاه دنيا با سرافرازى گذشته و توشه آخرت را با خوش بختى پيش فرستاده است . (1642)
1650. سعادتمند و بدبخت

السعيد من وعظ بغيره ، و الشقى من انخدع لهواه و غروره.
سعادتمند كسى است كه از ديگران پند بياموزد و بدبخت كسى است كه هواى نفسش او را بفريبد و مغرور آن شود.

1651. سرنوشت نهايى
(1643)
ان قادما يقدم بالفوز اءو الشقوة ، لمستحق لافضل العدة.
همانا آن سرنوشت نهايى كه يا رستگارى را با خود خواهد آورد و يا تباهى و شقاوت را، سزاوار آماده كردن بهترين وسايل براى سعادت است . (1644)
1652. گشايش بعد از سختى
عند تناهى الشدة تكون الفرجة ، و عند تضايق حلق البلاء يكون الرخاء.
هنگامى كه سختى به نهايت برسد فرج و گشايش خواهد بود و چون حلقه هاى بلا و رنج تنگ شود آسودگى فرا مى رسد. (1645)
1653. موجبات آسايش
اءفلح من نهض بجناح ، اءواستسلم فاءراح .
كسى رستگار شد كه با پر و بال (يعنى ياران خود، اگر داشته باشد) به پا خاست و به مقصود رسيد (و اگر پر و بالى نداشت) تسليم شد و مردم را راحت كرد. (1646)
1654. سعادت از آن چه كسى است ؟
طوبى لمن ... وسعته السنة ، و لم ينسب الى البدعة.
خوشا به حال كسى كه ... سنت بر او تنگ نيايد و به بدعت (و بدعت گزارى) نسبت داده شود. (1647)
1655. درخواست همنشينى با انسان هاى خوشبخت
نساءل الله منازل الشهداء، و معايشة السعداء، و مرافقة الانبياء.
از خدا، مقام و منزلت شهيدان و زندگى كردن با نيك بختان و دوستى و همنشينى با پيامبران را درخواست مى كنيم .
1656. خوشبختى از ديدگاه امام (ع)
(1648)
ليس الخير اءن يكثر مالك و ولدك ، و لكن الخير اءن يكثر علمك و اءن يعظم حلمك.
خوشبختى آن نيست كه مالت فراوان و فرزندانت زياد شود، بلكه خوشبختى آن است كه علمت زياد و حلمت فزون گردد. (1649)
1657. خوشبختى ها و بدبختى ها
فى تفسير علم الغيب : يعلم الله سبحانه ما فى الارحام من ذكر اءو اءنثى ، و قبيح اءو جميل ، و سخى اءو بخيل ، و شقى اءو سعيد، و من يكون فى النار حطبا، اءو فى الجنان للنبيين مرافقا.
در تفسير علم غيب مى فرمايد: خداى سبحان مى داند كه جنين داخل زهدان ها نر است يا ماده ، زشت است يا زيبا، بخشنده است يا خسيس ، بدبخت است يا خوش بخت ، كدام يك هيمه آتش دوزخ است و كدام يك همنشين پيامبران در بهشت . (1650)
1658. گستاخ بر خدا
لا يجترى على الله الا جاهل شقى .
بر خدا گستاخى نكند، مگر نادان بدبخت . (1651)
1659. آفريننده خوشبختى ها
اللهم ! داحى المدحوات ، و داعم المسموكات ، و جابل القلوب على فطرتها: شقيها و سعيدها.
بارخدايا! اى گستراننده زمين ها و برپاى دارنده آسمان ها و آفريننده دل ها بر سرشت بدبختى و خوش بختى .
(1652)
1660. آن چه خوشى مى آورد
من كتابه للاشتر لما ولاه مصر : اعلم انه ليس شى ء باءدعى الى حسن ظن راع برعيته من احسانه اليهم ، و تخفيفه المؤ ونات عليهم ، و ترك استكراهه اياهم على ما ليس له قبلهم . فليكن منك فى ذلك اءمر يجتمع لك به حسن الظن

برعيتك ، فان حسن الظن يقطع عنك نصبا طويلا. و ان اءحق من حسن ظنك به لمن حسن بلاؤ ك عنده ، و ان اءحق من ساء ظنك به لمن ساء بلاؤ ك عنده.
در فرمان ولايت مصر به مالك اشتر مى فرمايد:
توجه داشته باش كه بهترين وسيله اى كه استاندار را نسبت به زيردستان خود علاقه مند مى سازد اين كارهاست : نيكى به مردم ، از زحمت هاى آنان كاستن و از كارهايى كه قدرت انجام آن را ندارند به آنان دستورندادن . بنابراين وظيفه تو اين است كه در راه به دست آوردن حسن ظن به زيردستانت بكوشى ؛ زيرا حسن ظن كسى است كه با او خوش رفتارى كرده اى و نتيجه آزمايش وى خوب بوده است و شايسته ترين فرد به سوءظن كسى است كه با او بدرفتارى كرده اى و او را كمتر آزموده اى . (1653)
بخش بيست و دوم : بخشش و سخاوت

1661. شرط سخاوت
السخاء ما كان ابتداء فاءما ما كان عن مساءلة فحياء و تذمم.
سخاوت آن است كه ابتدا خود ببخشى ، پس آن كه در پى خواهش باشد يا از روى شرم يا از روى ترس بدگويى است . (1654)
1662. پايدارى دين و دنيا
يا جابر! قوام الدين و الدنيا باءربعة : عالم مستعمل علمه ، و جاهل لا يستنكف اءن يتعلم ، و جواد لا يبخل بمعروفة ، و فقير لا يبيع اخرته بدنياه ؛ فاذا ضيع العالم علمه ، استنكف الجاهل اءن يتعلم . و اذا بخل الغنى بمعروفه ، باع الفقير اخرته بدنياه.
اى جابر! پايدارى دين و دنيا بر چهارپايه استوار است : دانشمندى كه علم خود را به كار بندد، نادانى كه از آموختن سرباز نزند، بخشنده اى كه از دادن مال خود بخل نورزد و تهيدستى كه آخرتش را به دنيا نفروشد. پس هرگاه دانشمند علم خود را ضايع كند (و بدان عمل نكرد) و جاهل از آموختن خوددارى نمايد و هرگاه توانگر از بخشيدن مال ، دريغ كرد و فقير هم آخرت خود را به دنيا بفروشد (اقوام جهان به هم خواهد خورد.) (1655)
1663. ببخش هر چند كم باشد!
لا تستح من اعطا القليل فان الحرمان اءقل منه.
از بخشش كم شرم مكن ؛ زيرا كه محروم ساختن (و هيچ چيز جز ندادن) از آن هم كمتر است . (1656)
1664. نتيجه يقين
من اءيقن بالخلف ، جاد بالعطية .
هر كس به نتيجه گيرى و پاداش يقين داشته باشد، دست براى بخشش مى گشايد (يعنى هيچ گاه بخل نمى كند).
1665. بالارفتن ارزش انسان
(1657)
بالافضال تعظم الاقدار.
با بذل و بخشش ، ارزش هاى انسانى بالا مى رود. (1658)
1666. انفاق مال
اءنفق الفضل من ماله .
خوشا به حال آن كس كه زيادى مال خود را در راه خدا انفاق كند. (1659)
1667. نيكى به ديگران
اءحسن كما تحب اءن يحسن اليك .
نيكى كن آن چنان كه دوست دارى به تو نيكى شود. (1660)
بخش بيست و سوم : تواضع

1668. تواضع بزرگان
ليتاءس صغيركم بكبيركم ، و ليراءف كبيركم بصغيركم ، و لا تكونوا كجفاة الجاهلية : لا فى الدين يتفقهون ، و لا عن الله يعقلون.
بايد خردسالتان از بزرگسالتان پيروى كنند و بزرگسالتان به خردسالتان محبت بورزد و مباشيد مانند جفاكاران خشن جاهليت كه نه تفقهى در دين داشتند و نه درباره خدا تعقلى . (1661)
1669. از دست دادن دوسوم دين

من اعتی غنیا فتواضع له لغناه ، ذهب ثلثا دینه.
. هر کس نزد توانگر وارد شود و به جهت توانگری او فروتنی کند، دوسوم دین خود را از دست داده است (1662)
1670. حسن خوارکردن نفس
طوبی لمن ذل فی نفسه ، و طاب کسبه ، و صلحت سریرته ، و حسنت خلیقته ، و اءنفق الفضل من ماله ، و اءمسك الفضل من لسانه.
خوشا به حال کسی که نفس خویش را خوار داند و آن چه به دست می آورد پاکیزه و بدون آلودگی و نیت او پاك و خالص و خلق و خوی او نیکو بوده باشد، از دارایی خود آن چه را که افزون از احتیاجش می باشد در راه خدا انفاق کند، از پرگویی زبانش خودداری نماید. (1663)
1671. تکیه بر خداوند
ما اءحسن تواضع الاغنیا للفقراء طلبا لما عندالله ! و اءحسن منه تیه الفقراء علی الاغنیاء اتکالا علی الله.
چه نیکو است فروتنی توانگران به فقرا برای طلب پاداش الهی ، و نیکوتر از آن متانت و بی اعتنایی فقرا برای توانگران است به جهت تکیه بر خدا! (1664)
1672. سنگر فروتنی
اتخذوا التواضع مسلحة بینکم و بین عدوکم ابلیس و جنوده ؛ فان له من کل اءمة جنودا و اءعوانا.
فروتنی را مابین خود و دشمنتان شیطان و لشکریان او سنگری قرار بدهید؛ زیرا برای او از هر امتی سپاهیان و یاران و پیادگان و سوارانی است . (1665)
1673. نتیجه تواضع
من لان عوده ، کثفت اءغصانه
آن که چوب درختش نرم باشد شاخه هایش بسیار شود. (1666)
1674. بهترین شرافت
لا حسب کالتواضع .
هیچ شرافتی مانند تواضع و فروتنی نیست . (1667)
1675. فروتنی در برابر خلق
باحتمال المؤ ن یجب لاسؤ دد.
به دوش کشیدن بار زحمت ها و هزینه ها(ی مردم) موجب سروری می شود. (1668)
1676. تکمیل نعمت
بالتواضع تتم النعمة .
با فروتنی است که نعمت تکمیل می شود. (1669)
بخش بیست و چهارم : تجلی دل

1677. قلب نورانی
اءحی قلبك بالموعظة و اءمته بالزهادة ، و قوة بالیقین ، و نوره بالحکمة.قلبت را با موعظه زنده کن ، هوای نفست را با زهد بمیران ، دلت را با یقین نیرومند و با حکمت و دانش نورانی نما. (1670)
1678. اقبال و ادبار قلوب
ان للقلوب اقبالا و ادبارا؛ فاذا اءقبلت فاحملوها علی النوافل ، و اذا ادبرت فاقتصروا بها علی الفرائض.
همانا دل ها را در کار خیر و عبادت ، اقبال و ادباری است ، هرگاه اقبال بدان دارند به کارهای مستحب وادارید و هرگاه خسته و بدان پشت کرده اند به فرایض اکتفا کنید. (1671)
1679. برتری دل پرهیزگار
اءفضل من صحة البدن ، تقوی القلب .
پرهیزگاری دل از سلامتی بدن برتر است . (1672)
1680. عاقبت دل مرده
من قل ورعة مات قلبه ، و من مات قلبه دخل النار.
هر که پارسایی اش کم شد، دلش مرده شود و دل مرده به دوزخ رود. (1673)
1681. دل بی نور

ان للقلوب شهوة و اقبالا و ادبارا، فاءتوها من قبل شهوتها و اقبالها، فان القلب اذا اءكره عمى.
به راستى كه براى دل ها خواهش و پيش آمدن و پس رفتنى است ، از همان جايى كه درخواست و اقبال آن ها است با آن ها درآييد؛ زيرا اگر بر دل فشار آورده شود و با اكراه از او چيزى خواسته شود كور و بى نور شود و از كار مى ماند.
1682. ره سپران بادل
(1674)
جعلنا الله و اياكم ممن يسعى بقلبه الى منازل الابرار برحمته.
خداوند ما و شما را به رحمت واسعه خود از جمله كسانى قرار بدهد كه از دل براى منازل نيكوكاران مى كوشند.
1683. هر كه دلى را شاد كند
(1675)
والذى وسع سمعه الاصوات ، ما من احد اءودع قلبا سرور الا و خلق الله له من ذلك السرور لطفا. فاذا نزلت به نائبة جرى اليها كالماء فى انحداره حتى يطردها عنه كما تطرد غريبة الابل.
سوگند به آن كه همه آواها را مى شنود هيچ كس دلى را شادمان نسازد مگر آن كه خداوند از آن شادمانى لطفى بيافريند و بدان گاه كه گرفتارى و مصيبتى بدو رسد آن لطف ، همچون آبى كه در نشيب روان گردد، به سوى آن مصيبت و گرفتارى سرازير شود و آن را از او دور گرداند. همچنان كه شتر غريبه (از ميان رمه شتران) رانده مى شود. (1676)
1684. لوح ديدگان
القلب مصحف البصر.
(قلب ، لوح چشم است . (هر چه را چشم ببيند، دل آن را ثبت مى كند). (1677)
1685. پرده دل
من كتاب له الى معاوية : انك واالله ما علمت الاغلف القلب المقارب العقل.
در نامه اى به معاويه مى فرمايد: به خدا سوگند، من تو را اين طور شناخته ام كه قلبت از درك بازمانده و فكرت ضعيف است . (1678)
1686. روشنى بخش قلوب
من اءنكره بالسيف لتكون كلمة الله هى العليا و كلمة الظالمين هى السفلى ، فذلك الذى اءصاب سبيل الهدى ، و قام ... على الطريق و نور فى قلبه اليقين.
هر كس با شمشير، تجاوزى را انكار كند، تا مشيت و سخن خداوندى بالاتر از همه چيز قرار بگيرد و كلمه (مشيت و سخن) ستمكاران در پست ترين درجات ، اين شخصى است كه راه هدايت را پيش گرفته و بر طريق حق قائم است و يقين قلبش را منور ساخته است . (1679)
1687. بيماركننده قلوب
من كتابه للاشتر لما ولاه على مصر : لا تقولن انى مؤ مر، آمر فاءطاع : فان ذلك ادغال فى القلب ، و منكهة للدين.
امام عليه السلام در نامه به مالك اشتر هنگامى كه وى را والى مصر ساخته بود فرمودند: نبايد بگويى من نيرومندم امر مى كنم و دستوراتم اجرا مى شود؛ زيرا اين روش موجب فساد فكر، ضعف دين و به انحراف نزديك شدن است .
1688. بهترين دل ها
(1680)
ان هذه القلوب اءوعية ، فخيرها اءوعاها.
اين دل ها ظرف هايى هستند و بهترين آن ها با گنجايش ترين آن هاست . (1681)
1689. سخت دلى
انما قلب الحدث كالارض الخالية ، ما اءلقى فيها من شى ء قلبته . فبادرتك بالادب قبل اءن يقسو قلبك ، و يشتغل لبك.
قلب جوان مثل زمين بكر است ، هر بذرى در آن انداختى قبولش مى كند به همين جهت قبل از اين كه قلبت سياه شود عقلت اشتغال گردد به اندرزگفتن براى تو عجله كردم تا با كوشش كامل آن را بپذيرى . (1682)
1690. نرم كننده قلوب
رئى عليه ازار خلق مرقوع فقيل له فى ذلك ، فقال عليه السلام : يخشع له القلب ، و تذل به النفس ، و يقتدى به المؤ منون.
بر تن اميرالمؤ منين عليه السلام جامه اى كهنه و وصله دار ديده شد، در اين باره از آن حضرت سؤ ال كردند، در

پاسخ فرمودند: این جامه ای است که دل در برابر آن خشوع و فروتنی می کند، نفس در برابر آن خوار می گردد، مومنان (در پوشیدن چنین جامه ای) از آن پیروی می نمایند و فروتن می گردند. (1683)
1691. صیقل دهنده دل ها
ان الله سبحانه و تعالی ، جعل الذکر جلاء للقلوب ، تسمع به بعد الوقرة.
قطعی است که خداوند سبحان ذکر را عامل صیقل کردن دل ها قرار داده است که به وسیله آن پس از سنگینی گوش بشنود. (1684)
1692. دوای دل خسته
ان هذه القلوب تمل کما تمل الابدان ؛ فابتغوا لها طرائف الحکم.
همانا این دل ها خسته و افسرده می شود، به همان گونه که بدن ها خسته و افسرده می گردند. پس برای آن ها، حکمت و دانش های تازه و دل نواز طلب کنید. (تا خستگی و افسردگی آن ها، برطرف شود). (1685)
1693. دلیل
دل مردگی من عشق شیئا اءعشی بصره ، و اءمرض قلبه ، فهو ینظر بعین غیر صحیحة ، و یسمع باءذن غیر سمیعة ، قد خرقت الشهوات عقله و اءماتت الدنیا قلبه.
هر کس که به چیزی عشق بورزد، بینایی اش را مختل و قلبش بیمار می شود. (این عاشق که بینایی و دل را از دست داده است) با چشمی مختل می نگرد و با گوشی ناشنوا می شود، شهوات ، عقل این عاشق خودباخته را ضایع و دنیا قلبش را میرانده است . (1686)
1694. انحراف دل
!یاءتی بعد ذلك طالع الفتنة الرجوف ، و القاصمة الزحوف ، فتزیغ قلوب بعد استقامة ، و تضل رجال بعد سلامة
طلایه فتنه اضطراب انگیز و شکننده و خزنده (از راه) می رسد، پس دل هایی که پیش از آن با استقامت بودند می لغزند و مردانی پس از سلامت نفس گمراه می گردند. (1687)
1695. طبیب عالمیان
طبیب دوار بطبه ، قد اءحکم مراهمه ، و اءحمی مواسمه ؛ یضع ذلك حیث الحاجة الیه ؛ من قلوب عمی ، و آذان صم ، و اءلسنة بکم ؛ متتبع بدوائه مواضع الغفلة ، و مواطن الحیرة.
پیامبر) طبیبی است با طب خود سخت به دنبال نیازمندان به طبابت روحی می گردد. مرهم های شفابخش خود را) محکم نموده و وسایل داغ کردن را گرم کرده . این طبیب مداوای حاذقانه خود را در هر مورد که نیاز باشد، از دل های کور و گوش های کر و زبان های لال ، با دوای تعبیه شده ای (برای بیمار) دارد. در جستجوی موارد غفلت و جایگاه های حیرت است . (1688)
1696. نادانی دل
ما کل ذی قلب بلبیب ، و لا کل ذی سمع بسمیع ؛ و لاکل ذی ناظر ببصیر.
بدانید که) هر صاحب قلبی از خرد برخوردار نیست ، (چنان چه) هر دارنده گوشی شنوا نبوده و هر ناظری بینا) نیست .
1697. خوی وحشی در دل مردان
(1689)
قلوب الرجال وحشیة ، فمن تاءلفها اءقبلت علیه.
دل های مردان همچون حیوانات وحشی است ، هر کس از در مهر درآید با او الفت گیرند. (1690)
1698. آماده ساختن گوش دل
انما مثلی بینکم کمثل السراج فی الظلمة ، یستضی ء به من ولجها. فاسمعوا اءیها الناس ! وعوا و اءحضروا آذان قلوبکم تفهموا.
جز این نیست که مثل من میان شما مانند چراغ در تاریکی است ، آن کسی که به حیطه روشنایی آن داخل شود، از نور آن برخوردار گردد. بشنوید ای مردم ! و بپذیرید و گوش های دل را نزدیك کنید و بفهمید! (1691)
1699. شگفتی دل آدمی
لقد علق بنیاط هذا الانسان بضعة هی اءعجب ما فیه و ذلك القلب.
همانا به رگی از رگ های تن آدمی پاره گوشتی آویخته است که عجیب ترین اعضاء اوست و آن دل اوست .
(1692)
1700. نتیجه قلب آگاه

فان کان له مضی فیه ، و ان کان !الناظر بالقلب ، العامل بالبصر ، یکون مبتداء عمله اءن یعلم : اءعمله علیه اءم له ؟ علیه وقف عنه.
کسی که با بینایی دلش می نگرد و با بصیرت عمل می کند، آغاز کارش این است که باید بداند آیا عمل او به ضرر اوست یا به نفع او. اگر به سود اوست حرکت خود را انجام بدهد و اگر به زیان اوست از حرکت در مسیری که به زیان او می انجامد باز ایستد. (1693)
1701. زنده دلی
اعلموا! اءنه لیس من شی ء الا و یکاد صاحبه یشبع منه و یمله الا الحیاة فانه لا یجد فی الموت راحة . و انما ذلک بمنزلة الحکمة التی هی حیاة للقلب المیت ، و بصر للعین العمیاء، و سمع للاذن الصماء.
بدانید! که هیچ چیزی در این دنیا وجود ندارد مگر این که صاحبش از آن سیر می شود (و با تکرار و استمرارش) به ملالت خاطر دچار می گردد، مگر از زندگی ؛ زیرا شخص زنده را راحتی را در مرگ نمی بیند و جز این نیست که بیم از مرگ به منزله حکمت است که حیات قلب مرده است و بینایی است برای چشم نابینا و شنوایی است برای گوش کر.
1702. بیماری دل
(1694)
لو فکروا فی عظیم القدرة و جسیم النعمة ، لرجعوا الی الطریق ، و خافوا عذاب الحریق ، ولکن القلوب علیلة ، و البصائر مدخولة.
اگر انسان ها در عظمت خداوند و بزرگی نعمت او می اندیشیدند، قطعا به راه راست (که از آن منحرف شده اند) برمی گشتند، ولی دل ها بیمار است و دیده ها مختل . (1695)
1703. نتیجه سنگ دلی
القلوب قاسیة عن حظها، لاهیة عن رشدها، سالکة فی غیر مضمارها! کاءن المعنی سواها، و کان الرشد فی احراز دنیاها.
دل های شما را قساوت گرفته و آن ها را از برخورداری از حظ و نصیبی که (در این زندگانی باید به دست بیاورند) محروم ساخته و از رشدی که شایسته آن دل ها بوده است برگردانده و به لهو و لعب مشغولشان نموده اید، دل های شما راهی را پیش گرفته اند که میدان حرکت اصلی آن ها نیست ، گویی رشد و کمال برای آن دل ها در این زندگانی هدف گیری شده است و گویی رشد این دل ها در به دست آوردن خواسته های دنیوی آن ها است .
(1696)
1704. پرده دل
من لج و تمادی فهو الراکس الذی ران الله علی قلبه ، و صارت دائرة السوء علی راءسه.
آن کس که در لجاجت خود پا فشرد، خدا پرده ناآگاهی بر جان او کشید و بلای تیره روزی گرد سرش گردانید.
(1697)

فصل ششم : رذایل اخلاقی

بخش اول : حسد

1705. عامل فرورفتن در گناه
الحرص و الکبر و الحسد دواع الی التقحم فی الذنوب.
حرص و کبر و حسد، سبب های فرورفتن در گناهان است . (1698)
1706. ستایش کم و زیاد
الثناء باءکثر من الاستحقاق ملق ، و التقصیر عن الاستحقاق عی اءو حسد.
ستایش ، بیش از استحقاق تملق است و کم تر از آن درماندگی یا حسادت است . (1699)
1707. عجب از حسود!
العجب لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد!
شگفتا از حسودان ، که از سلامتی جسمشان غافل اند! (1700)
1708. نقصان دوستی
حسد الصدیق من سقم المودة .
حسدبردن بر دوست ، از بیماری (و نادرستی) در مهر و دوستی است . (1701)

1709. حسود خرد
عجب المرء بنفسه اءحد حساد عقله .
راضی بودن مرد از خویشتن ، یکی از حسودان خرد اوست . (1702)
1710. نتیجه حسادت کم
صحة الجسد، من قلة الحسد.
سلامت جسم ، از کمی حسادت است . (1703)
بخش دوم : طمع

1711. زبونی در طمع
فی وصف عیسی علیه السلام : و لم تکن له زوجة تفتنه ، و لا ولد یحزنه ، و لا مال یلفته و لا طمع یذله.
در توصیف عیسی علیه السلام می فرماید: برای او همسری نبود که وسیله تشویش خاطر او شود و فرزندی نبود که اندوهگینش سازد و مالی نبود که او را به خود مشغول بدارد، طمعی در چیزی نداشت که او را پست و خوار گرداند.
1712. مطیعان فرمان الهی
(1704)
لا یقیم اءمر الله سبحانه الا من یصانع و لا یضارع ، و لا یتبع المطامع.
فرمان خدا را برپا ندارد مگر کسی که سازشکار (در دین خدا) نباشد و به تقلید عمل نکند و به دنبال طمع ها نرود.
(1705)
1713. نکوهش طمع
فی صفة المنافقین : یتوصلون الی الطمع بالیاءس لیقیموا اءسواقهم ، و ینفقوا به اءعلاقهم.
منافقین برای وصول به آن چه که طمع در آن دارند اظهار نومیدی و استغناء از آن نمایند تا بازارهای خود را برپای دارند و کالاهای خود را به فروش برسانند. (1706)
1714. بنده ذلت
الطامع فی وثاق الذل .
طمع کار، در بند ذلت و خواری گرفتار است . (1707)
1715. طمع بی بازگشت
ان الطمع مورد غیر مصدر، و ضامن غیر وفی ، و ربما شرق شارب الماء قبل ریه ؛ و کلما عظم قدر الشی ء المتناقس فیه ، عظمت الرزیة لفقده ، و الامانی تعمی اءعین البصائر، و الحظ یاءتی من لا یاءتیه.
همانا طمع واردکننده ای است که بازگشت ندارد و ضامنی است که (به پیمانش) وفا ندارد. چه بسا نوشنده آبی که پیش از سیراب شدن ، گلوگیر و خفه شده و هر اندازه که برای به دست آوردن چیزی بیشتر مبارزه و رقابت شود، به همان اندازه مصیبت از دست دادنش زیادتر باشد (آرزوها چشم دل را کور می کند و نصیب و بهره پیش کسی آید که به دنبالش نرود). (1708)
1716. مقصد مرکب طمع
ایاک اءن توجف بك مطایا الطمع ، فتوردك مناهل الهلکة.
مبادا که مرکب های طمع تو را به شتاب برانند و در آبشخورهای هلاکت فرود آورند. (1709)
1717. پرتگاه خرد
اءکثر مصارع العقول ، تحت بروق المطامع .
بیشترین پرتگاه خردها، در پرتو زرق و برق طمع ها است . (1710)
1718. باخت ابدی
الطمع رق موبد.
طمع ورزیدن ، خودباختن ابدی است . (1711)
1719. حقارت طمعکار
اءزری بنفسه من استشعر الطمع ، و رضی بالذل من کشف عن ضره.
کسی که در دل طمع آرد، نفس خود را به حقارت و پستی وادارد و هرکه پرده از سختی خویش بردارد به ذلت خویشتن تن سپارد. (1712)
1720. طمع و هلاکت

قد يكون الياءس ادراكا، اذ كان الطمع هلاكا.
(1713) . گاهى نااميدى از چيزى ، دريافت آن است ، هنگامى كه طمع مايه هلاكت است
بخش سوم : نفس و خواهش نفسانى

1721. تربيت قبل از شكل گيرى شخصيت
انما قلب الحدث كالارض الخالية ، ما اءلقى فيها من شى ء قبلته . فبادرتك بالادب قبل اءن يقسو قلبك ، و يشتغل لبك.
همانا دل نوجوان مانند زمين خالى است كه هرچه در آن افكنده شود، آن را مى پذيرد. از اين رو، من پيش از آن (1714) . كه دلت سخت گردد و خردت مشغول شود، به تاءديب و تربيت تو شتافتم
1722. بازنده و نكوحال
المغبون من غبن نفسه ، و المغبوط من سلم له دينه.
(1715) .بازنده كسى است كه نفس خود را ببازد و نكوحال كسى است كه دينش سالم باشد
1723. شريك كورى دل
الهوى شريك العمى .
(1716) . هوا و هوس ، شريك كورى دل و بصر است
1724. زيانكار حقيقى
من حاسب نفسه ربح ، و من غفل عنها خسر.
(1717) .كسى كه از نفس خود حساب بكشد، سود برد و هر كه از آن غافل ماند، زيان كند
1725. تربيت نفس
اءيها الناس ! تولوا من اءنفسكم تاءديبها، واعدلوا بها عن ضراوة عاداتها.
(1718) .اى مردم ! تربيت نفس هاى خود را به عهده گيريد و آن ها را از آزمندى و ولع عادت هايشان بازداريد
1726. رياضت نفس
وايم الله يمينا اءستثنى فيها بمشيئة الله لاروضن نفسى رياضة تهش معها الى القرص اذا قدرت عليه مطعوما، و تقنع بالملح ماءدوما.
سوگند به خدا سوگندى كه در آن مشيت خدا را مستثنى مى كنم نفس خود را چنان رياضت دهم كه اگر براى (1719) .خوراك خود به قرص نانى دست يابد، شاد گردد و از نان خورش به نمك قناعت كند
1727. بر پروردگارت دلير مشو!
ما جراءك على ذنبك ؟ و ما غرك بربك ؟ و ما اءنسك بهلكة نفسك ؟ اءما من دائك بلول ، اءم ليس من نومتك يقظة.
هان اى انسان ؟ چه چيز و را بر گناهت دلير كرد و چه چيز تو را به پروردگارت دلير ساخت و چه چيز تو را با (1720)نابودى خودت ماءنوس و دمخور كرد؟ مگر درد تو دوايى ندارد؟ يا خواب تو را بيدارى نيست ؟
1728. همر هان نفس
كل نفس معها سائق و شهيد: سائق يسوقها الى محشرها؛ و شاهد يشهد عليها بعملها.
با هر نفسى ، راننده اى است و گواهى ؛ راننده او را به سوى محشرش مى راند و گواه به كارهايى كه كرده است ، (1721) .گواهى مى دهد
1729. گماشتگان بر انسان
اعلموا، عبادالله ! اءن عليكم رصدا من اءنفسكم ، و عيونا من جوارحكم ، و حفاظ صدق يحفظون اءعمالكم ، و عدد اءنفاسكم!
بدانيد اى بندگان خدا! ديده بانانى از خود شما و جاسوسانى از اعضاى بدن شما و نگهدارندگان راستگويى كه (1722) .كردارهاى شما و شمار نفس هايتان را حفظ مى كنند، بر شما گماشته شده اند
1730. تبهكاران عمر به هوس
عبادالله ! اءين الذين عمروا فنعموا، و علموا ففهموا، و اءنظروا فلهو.
به آنان تعليم داده شد و آنان .اى بندگان خدا! كجا هستند كسانى كه به آنان عمر داده شد از نعمت ها برخوردار شدند (1723) .فهميدند و كسانى كه مهلت داده شدند و آن فرصت را در غفلت و لهو و لعب سپرى كردند
1731. خدايا تو ببخش !
اللهم اغفرلى ما واءيت من نفسى ، و لم تجد له وفاء عندى.
(1724) . خداوندا! بر ما ببخشا آن چه را كه از نفس خود وعده كردم و تو درباره آن وعده از من وفا نديدى
1732. تشويق به محاسبه نفس

حاسب نفسك لنفسك ، فان غيرها من الانفس لها حسيب غيرك.
تو به حساب نفس خودت رسيدگى كن ؛ زيرا ديگران را حسابرسى جز تو نيست . (1725)
1733. سرزنش نفس
لا يحمد حامد الا ربه ، و لا يلم لائم الا نفسه.
هيچ ستايشگرى جز پروردگار خود را نستايد و هيچ سرزنش كننده اى جز نفس خود را توبيخ ننمايد. (1726)
1734. طلب بخشش از هواى نفس
اللهم اغفرلى رمزات الالحاظ، و سقطات الالفاظ، و شهوات الجنان ، و هفوات اللسان.
اى خدا من ! بر من ببخشا اشاراتى را كه با چشمانم نموده ام و الفاظ بى معنى و باطل را كه گفته ام و اميال و تمنياتى را كه در دلم سرزده اند و لغزش هايى را كه با زبانم مرتكب شده ام . (1727)
1735. ضرر هواى نفس
فى وصيته لشريح بن هانى لما جعله على مقدمته الى الشام اعلم انك ان لم تردع نفسك عن كثير مما تحب ، مخافة مكروه ؛ سمت بك الاهواء الى كثير من الضرر. فكن لنفسك مانعا رادعا.
در وصيت به
شريح بن هانى هنگامى كه او را سالار اعزامى خود به سوى شام
كرد، فرمود: بدان كه اگر نفس خود را از مقدارى فراوان از چيزهايى كه دوست مى دارى به جهت ترس از يك ناگوارى بازندارى ، هوا و هوس هاى نفسانى تو را به مقدارى فراوان از ضررها مى كشاند. پس همواره مانع جلوگير نفس خويشتن باش . (1728)
1736. اشتياق بهشت
من اشتاق الى الجنة سلا عن الشهوات .
هر كس كه اشتياق به بهشت دارد شهوات را از دل بزدايد. (1729)
1737. كرامت نفس
من كرامت عليه نفسه هانت عليه شهواته .
هر كس كه نفسش برايش داراى كرامت و حيثيت باشد، شهوات و تمايلات براى او پست مى شود. (1730)
1738. رابطه قدرت و شهوت
اذا كثرت المقدرة قلت الشهوة .
در آن هنگام كه توانايى بيشتر شود، اشتها (شهوت) كم شود. (1731)
1739. غلبه بر هواى نفس
هيهات ! اءن يغلبنى هواى ، و يقودنى جشعى الى تخير الاطعمة.
هيهات ! اگر هواى نفس ، بر من پيروز شود و حرص و آز من به گزينش خوراك ها وادارم سازد. (1732)
1740. ناجى از هواى نفس
بعثه والناس ضلال فى حيرة ، و خابطون فى فتنة ، قد استهوتهم الاهواء.
خداوند سبحان (پيامبر صلى الله عليه و آله) را در حالى كه فرستاد كه مردم در وادى حيرت گمراه در آشوب مشوش و منحرف بودند و هواى نفسانى آنان را در خود غوطه ور ساخته بود. (1733)
1741. برحذر از نفس باشيد!
احذروا عباداالله ! حذر الغالب لنفسه ، المانع لشهوته ، الناظر بعقله.
اى بندگان خدا! برحذر باشيد، مانند برحذر بودن كسى كه بر نفسش پيروز است و مانع شهوترانى و ناظر به وسيله عقلش . (1734)
1742. جنگيدن با هواى نفس
رحم الله امراء... كابر هواه ، و كذب مناه.
خدا رحمت كند انسانى را كه ... با هوايش به مبارزه برخاست و آرزويش را تكذيب كرد. (1735)
1743. آغاز فتنه
انما بدء وقوع الفتن اءهواء تتبع ، و اءحكام تبتدع.
جز اين نيست كه ابتداى بروز آشوب ها و فتنه ها، هواهايى است كه مورد تبعيت قرار مى گيرند و احكامى است كه بدعت گذاشته مى شوند. (1736)
1744. پرهيز از بدگمانى

لا تكن ... تغلبه نفسه على ما يظن ، و لا يغلبها على ما يستيقن.
از كسانى مباش كه نفس او درباره آنچه كه گمان دارد و بر او غالب مى شود، ولى او نمى تواند درباره آن چه يقين دارد بر نفس خويشتن پيروز گردد. (1737)
1745. مخالفت با هواى نفس
فى صفة اءخ له فى الله :... و كان اذا بدهه اءمران ينظر اءيهما اءقرب الى الهوى فيخالفه.
امام در صفت برادر در راه خدايش اين گونه فرمود:... وقتى كه دو كار براى وى پيش مى آمد، مى ديد كه كدام يكى از آن دو به هوى و هوس نزديك تر بود و با آن مخالفت مى كرد. (1738)
1746. ريشه كنى هواى نفس
و انها لا تزال تنزع الى . رحم الله امراء نزع عن شهوته ، و قمع هوى نفسه ، فان هذه النفس اءبعد شى ء منزعا معصية فى هوى.
خدا رحمت كند كسى كه شهوت خود را مهار كند و هواى نفس را ريشه كن سازد؛ زيرا هواى اين نفس را كندن ، بسيار دشوار است و اين نفس همواره به مقتضاى هواطلبى خود ميل به معصيتى دارد. (1739)
1747. بهترين حمايتگر در برابر نفس
اءقول ما تسمعون ، والله المستعان على نفسى و اءنفسكم ، و هو حسبنا و نعم الوكيل!
مى گويم آن چه را كه مى شنويد و خدا است كه از او براى نفس خود و نفوس شما يارى مى طلبم و او است كفايت كننده موجوديت من و بهترين تكيه گاه هستى ما. (1740)
1748. تربيت قبل از رشد هواى نفس
فى وصيته لابنه الحسن عليه السلام : و اءجمعت عليه من اءدبك اءن يكون ذلك و اءنت مقبل العمر و مقتبل الدهر، ذو نية سليمة و نفس صافية.
امام عليه السلام در وصيت به فرزندش امام حسن عليه السلام فرمودند: تصميم به تاءديب تو گرفتم كه ادب را در حالى از من بپذيرى كه در بهار زندگى هستى و رو به سپرى كردن عمر و آينده روزگار مى روى و داراى نيتى سالم و نفسى صاف و پاك هستى . (1741)
1749. عاقبت رهايى نفس
لا ترخصوا لانفسكم ؛ فتذهب بكم الرخص مذاهب الظلمة ، و لا تداهنوا فيهجم بكم الادهان على المعصية.
شما را به راه هاى (نفس خود را) (به آن چه مى خواهيد) رها نكنيد؛ زيرا رهايى نفس (به آن چه كه مى خواهد ستمكاران رهنمون مى گردد. تملق و چرب زبانى نكنيد كه شما را به ارتكاب معصيت مى كشاند. (1742)
1750. رحم به نفس خود
اعلموا! انه ليس بهذا الجلد الرقيق صبر على النار، فارحموا نفوسكم ، فانكم قد جربتموها فى مصائب الدنيا.
آگاه باشيد! اين پوست نازك بدن شما طاقت آتش جهنم را ندارد، پس به نفس خويش رحم كنيد، كه اين حقيقت را در مصايب و ناگوارى هاى دنيا آزموده ايد. (1743)
1751. فراخوانده شده به هوس و گمراهى
من كتابه الى معاوية : اءما بعد اءتتنى منك موعظة موصلة ... و كتاب امرى ليس له بصر يهديه ، ولا قائد يرشده ، قد دعاه الهوى فاءجابه و قاده الضلال فاتبعه.
در نامه اى به معاويه : پس از حمد و ثناى خداوندى و درود بر پيامبر و دودمان او، پندى از تو به دستم رسيده كه از جملاتى به هم چسبيده ، اين نامه از مردى است كه براى او نه بينايى هدايت كننده اى وجود دارد و نه راهنمايى نويسنده نامه) مردى است كه هوى او را خوانده و او اجابتش كرده است و)كه او را به رشد و كمالش برساند گمراهى او را رهبرى نموده است ، او هم از آن پيروى نموده است . (1744)
1852. سفارشات على (ع) به مالك اشتر
من كتاب للاشتر : و شح بنفسك عما لا يحل لك ؛ فان الشح بالنفس الانصاف منها فيما اءحبت اءو كرهت ...
اءنصف الله و اءنصف الناس من نفسك و من خاصة اءهلك و من لك فيه هوى من رعيتك ، فانك الا تفعل تظلم !... و تفقد اءمور من لا يصل اليك منهم ممن تقتحمه العيون ، و تحقره الرجال . ففرغ لاولئك ثقتك من اءهل الخشية و التواضع ، فليرفع اليك اءمورهم ، ثم اعمل فيهم بالاعذار الى الله يوم تلقاه ، فان هؤ لاء من بين الرعية اءحوج الى الانصاف من غيرهم ، و كل فاءعذر الى الله فى تاءدية حقه اليه.
نفست را از اقدام به آن چه براى تو حلال نيست سخت بازدار؛ زيرا انصاف و عدالت درباره نفس جلوگيرى جدى از اقدام نفس است در هر چه كه بخواهد يا نخواهد. ما بين خدا و مردم از يك طرف و نفس و دودمان و هر كسى از رعيت كه هوايى از او بر سر دارى ، از طرف ديگر انصاف برقرار كن ، اگر انصاف برقرار نكنى ستم

ورزیده ای و امور کسانی از این طبقه را که نمی توانند به حضور تو برسند و مردم به آنان با تحقیر می نگرند و مردان چشمگیر آنان را پست می شمارند، تحت نظر بگیر و برای رسیدگی به امور آنان مردمی را معین کن که در نزد تو مورد اطمینان و اهل ترس از خدا و فروتن می باشند تا نیازها و مسائل آنان را به تو اطلاع دهند.
سپس درباره این طبقه مستمند چنان رفتار کن که روز دیدار با خداوند سبحان معذور و سربلند باشی . (1745)
1753. هوای نفس خوارج
قد مر بقتلی الخوارج یوم النهروان فقال علیه السلام : بؤ ساکم ، لقد ضرکم من غرکم ، فقیل له : من غرهم یا اءمیرالمؤ منین ؟ فقال : الشیطان المضل ، و الانفس بالسوء، غرتهم بالامانی ، و فسحت لهم بالمعاصی ، و وعدتهم الاظهار، فاقتحمت بهم النار.
در حالی که بر کشتگان خوارج در روز نهروان می گذشت فرمود: بدا به حال شما! ضرر بر شما زد آن که شما را فریب داد.
به آن حضرت گفته شد: چه کسی آنان را فریب داد؟
فرمود: شیطان گمراه کننده و نفس هایی که فرمان به بدی ها می دهند. این دو عامل آنان را با ارائه آرزوها فریب داد و راه های گناهان را بر آنان هموار نمود و به یاری و پیروزساختن آنان وعده داد. در نتیجه آنان را به آتش دوزخ انداخت .
1754. محبوب ترین بنده در نزد خدا
(1746)
عباداللّه ! ان من اءحب عباداللّه الیه ، عبدا اءعانه اللّه علی نفسه ، فاستشعر الحزن ، و تجلبب الخوف ؛ فزهر مصباح الهدی فی قلبه.
سبحان) او را در شناخت)ای بندگان خدا! از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است که خداوند نفس خود و ساختن آن یاری فرماید، (این انسان مورد عنایت خداوندی) لباسی از اندوه بر تن نمود و پوشاکی از بیم بر خود
پوشید،
نیتجه چنین شد که چراغ هدایت در دلش برافروخت . (1747)
1755. معاویه فریب خورده هوی
من کتابه الی معاویة : ان نفسک قد اءولجتک شرا، و اءقحمتک غیا، و اءوردتک المهالک ، و اءوعرت علیک المسالک .
نامه ای است از آن حضرت به معاویه : همانا نفس تو، تو را به شر و فساد وارد کرد و به گمراهی کشاند و در مهلکه ها غوطه ور ساخت و همه راه ها را برای تو سنگلاخ نمود. (1748)
1756. نفس خوارشده مؤ من
المؤ من) اءوسع شی ء صدرا، و اءذل شی ء نفسا).
مؤ من) سینه اش از هر چیزی گشاده تر و هوس های نفسانی اش از هر چیزی نزد او خوارتر است) . (1749)
1757. تحذیر مالك از هوای نفس
من کتابه للاشتر لما ولاه مصر : اءمری بتقوی اللّه ، و ایثار طاعته ... و اءمره اءن یکسر نفسه من الشهوات و یزعها عند الجمحات ، فان النفس اءمارة بالسوء، الا ما رحم اللّه ... فاملك هواك ، و شح بنفسك عما لا یحل لك ، فان الشح بالنفس الانصاف منها فیما اءحبت اءو کرهت.
فرمان مبارك امیرالمؤ منین علیه السلام به مالك اشتر نخعی ، وقتی که او را از والی مصر و اطراف آن ساخت : دستور می دهد او را به تقوای الهی و تقدیم اطاعت خداوندی بر همه چیز و (دستور می دهد) که نفس خود را از شهوت بکشد و از طغیان ها بازبدارد؛ زیرا نفس آدمی سخت به بدی وادار می کند، مگر آن که خدا رحم کند. پس هوایت را مالك باش و نفست را از اقدام به آن چه برای تو حلال نیست سخت بازدارد؛ زیرا انصاف و عدالت درباره نفس ، جلوگیری جدی از اقدام نفس است در هر چه که بخواهد یا نخواهد. (1750)
1758. ثمره دیدن با چشم دل
لو رمیت ببصر قلبك نحو ما یوصف لك منها، لعزفت نفسك عن بدائع ما اءخرج الی الدنیا من شهواتها و لذاتها، و زخارف مناظرها.
اگر با دیده دل به آن چه که از بهشت توصیف می گردد بنگری ، نفس تو از آن چه در این جهان از زیبایی ها و خوشی ها و زینت های ظاهری آن وجود دارد، دوری می کند. (1751)
1759. سفارش های به شریح بن هانی

من وصيته لشريح بن هانى لما جعله على مقدمته الى الشام : اعلم انك ان لم تردع نفسك عن كثير مما تحب ، مخافة مكروه ؛ سمت بك الاهواء الى كثير من الضرر. فكن لنفسك مانعا رادعا، و لنزوتك عند الحفيظة واقما قامعا.
وصيتى است از آن حضرت به
شريح بن هاذ موقعى كه او را در مقدمه لشكر
خود به سوى شام قرار داده بود:
بدان كه اگر نفس خود را از مقدارى فراوان از چيزهايى كه دوست مى دارى به جهت ترس از يك ناگوارى بازندارى ، هوى و هوس هاى نفسانى تو را به مقدارى فراوان از ضررها مى كشاند، پس همواره مانع و جلوگير نفس خويشتن باش و در هنگام خشم ، آن گاه كه هيجان و جهش شديد وجودت را فرا گيرد آن را بكوب و ريشه كن كن ! (1752)
1760. خيرخواهى براى نفس
لا تدخروا اءنفسكم نصيحة .
از خيرخواهى نفس خويش خوددارى نكنيد! (1753)
1761. ثمره ارجمندى نفس
من كرمت عليه نفسه ، هانت عليه شهواته .
كسى كه نفس خويش را ارجمند دارد شهواتش را خوار شمارد. (1754)

1762. هواى نفس و معصيت خداوند
فرحم الله امراء نزع عن . ما من طاعة شى ء الا ياءتى فى كره . و ما من معصية الله شى ء الا ياءتى فى شهوة و انها لا تزال تنزع الى معصية فى هوى .شهوته ، و قمع هوى نفسه ؛ فان هذه النفس اءبعد شى ء منزعا.
در هيچ چيز نمى توان خدا را معصيت كرد مگر با ميل و رغبت . پس خداوند رحمت كند كسى را كه شهوت خود را مهار كند و هواى نفس را ريشه كن سازد؛ زيرا هواى اين نفس را كندن ، بسيار دشوار است و اين نفس همواره به مقتضاى هواطلبى خود، ميل به معصيتى دارد. (1755)
1763. فرار از هر چيز و رسيدن به آن
الاجل مساق النفس ؛ و الهرب منه موافاته (اءيها الناس ! كل امرى لاق ما يفر منه فى فراره . (و
اى مردم ! هر فردى از آنچه فرار مى كند در حال فرار آن را ملاقات خواهد كرد و اجل سرآمد نفس و فرار از آن رسيدن به آن است . (1756)
1764. دعوت به اصلاح نفس
اءيها الناس ! تولوا من اءنفسكم تاءديبها، و اعدلوا بها عن ضراوة عاداتها.
اى مردم ! به تاءديب نفس خويش و اصلاح خود بپردازيد و نفس را از دليرى و گستاخى بر خوى ها و عادات زشت بازداريد. (1757)
1765. واعظ نفس
من كان له من نفسه واعظ، كان عليه من الله حافظ.
هر كه از درون خود واعظى داشته باشد، از جانب خداوند نگهدارنده اى دارد. (1758)
1766. يارى جستن على (ع) از خدا
الحمدلله الواصل الحمد بالنعم بالشكر. نحمده على آلائه ، كما نحمده على بلائه على بلائه . و نستعينه على هذه النفوس البطاء عما اءمرت به ، السراع الى ما نهيت عنه.
حمد خداى راست كه حمد را به نعمت ها و نعمت ها را به سپاس پيوسته است . به نعمت هاى خداوند همان گونه حمد مى نماييم كه به بلايش و كمك از او مى خواهيم براى (اصلاح) اين نفس هاى كندرو در جايى كه دستور به سرعت داده شده است و شتابنده به سوى آن چه كه از آن نهى شده است . (1759)
1767. ريشه كنى هواى نفس
رحم الله رجلا نزع عن شهوته ، و قمع هوى نفسه ، فان هذه النفس اءبعد شى ء منزعا، و انها لا تزال تنزع الى معصية فى هوى.
خداوند رحمت كند كسى را كه از شهوت هايش خوددارى كند و هواى نفس را ريشه كن سازد؛ زيرا هواى نفس خيلى دير ريشه كن مى شود و همواره ميل به گناه و معصيت دارد. (1760)
1768. حسابرسى از نفس

حاسب نفسك لنفسك ، فاءن غيرها من الانفس لها حسيب غيرك.
به خاطر خود از خويشتن حساب بكش ؛ زيرا ديگران ، حسابرسى غير از تو دارند. (1761)
1769. بقاى آثار زشت لذت ها
اذكروا انقطاع اللذات ، و بقاء التبعات .
به ياد داشته باشيد كه لذت ها پايان مى پذيرد؛ ولى آثار زشت آن بر جاى مى ماند. (1762)
1770. المغبون من غبن نفسه
المغبون من غبن نفسه .
مغبون كسى است كه به نفس خود ضرر رساند. (1763)
1771. هواى نفس و آرزوى طولانى
اءيها الناس ! ان اءخوف ما اءخاف عليكم اثنان : اتباع الهوى ، و طول الامل ؛ فاءما اتباع الهوى فيصد عن الحق ، و اءما طول الامل فينسى الاخرة.
اى مردم ! ترسناك ترين چيزى كه بر شما مى ترسم دو چيز است : پيروى از هواى نفس و آرزوى طولانى ؛ اما پيروى از هواى نفس انسان را از حق باز مى دارد و آرزوى طولانى آخرت را به دست فراموشى مى سپارد.
(1764)
1772. تاءديب نفس
طوبى لمن ذل فى نفسه ، و طاب كسبه ، و صلحت سريرته ، و حسنت خليقته ، و اءنفق الفضل من ماله ، و اءمسك الفضل من لسانه ، و عزل عن الناس شره ، و وسعته السنة ، و لم ينسب الى البدعة.
خوشا به حال كسى كه نفس خود را خوار كرد و كار و كسبش را پاكيزه نمود و باطنش را آراسته و خوى خود را نيكو ساخت ، زيادى مالش را بخشيد و زبان را از زياده گويى فرو بست ، و شر خود را به مردم نرساند و سنت برايش كافى بود، و خود را به نوآورى و بدعت منسوب نساخت . (1765)
1773. نفس را بكش !
قاتل هواك بعقلك .
با خرد و عقلت هواى نفس را بكش . (1766)
1774. هواى نفس و رحمت الهى
اءمره عليه السلام : به او (يعنى مالك اشتر) دستور مى دهد كه : هواى نفس را در هم بشكند و به هنگام وسوسه هاى نفس ، خويشتن دارى كند؛ زيرا كه نفس ، همواره انسان را به بدى وادار مى كند مگر آن كه رحمت الهى شامل او مى شود.
1775. سرآغاز فتنه ها
(1767)
انما بدء وقوع الفتن اءهواء تتبع ، و اءحكام تبتدع ، يخالف فيها كتاب الله ، و يتولى عليها رجال رجالا، على غير دين الله.
همانا سرآغاز فتنه ها پيروى از هواى نفس و حكم هاى خلاف شرع است كه كتاب خدا با آنها مخالفت مى ورزد و گروهى نيز از كسانى كه راهى جز راه دين خدا مى روند، (از آن فتنه ها و هواى نفس) پيروى مى كنند. (1768)
1776. نفس را گرامى دار!
اءكرم نفسك عن كل دنية و ان ساقتك الى الرغائب ، فانك لن تعتاض بما تبذل من نفسك عوضا.
نفس خود را بزرگ بشمار و از هر پستى ، هر چند تو را به مقصود مى رساند دورى كن ؛ زيرا هرگز نمى توانى در عوض آنچه از آبرو و شخصيت در اين راه مى دهى بهايى به دست آورى . (1769)
1777. مخالفت با نفس
الى محمد بن اءبى بكر): فاءنت محقوق اءن تخالف على نفسك ، و اءن تنافح عن دينك ، و لو لم يكن لك الا ساعة (من الدهر.
به محمد بن ابى بكر): بر تو لازم است كه با خواسته هاى نفست مخالفت كنى و از دينت دفاع نمايى ، گرچه يك (ساعت از عمرت باقى باشد. (1770)
بخش چهارم : بخل

1778. زندگى فقيران ، حساب توانگران !

عجبت للبخيل يستعجل الفقر، الذى منه هرب ، و يفوته الغنى الذى اياه طلب ، فيعيش فى الدنيا عيش الفقراء؛ و يحاسب فى الاخرة حساب الاغنياء.
من درشگفتم از بخیل كه به سوى فقر مى شتابد، فقرى كه از آن گريخته است و بى نيازى و ثروتى كه جوياى آن است به دست نمى آورد. بنابراين در دنيا همچون فقيران زيست مى كند و در آخرت همانند توانگران به حساب او رسيدگى مى شود. (1771)
1779. عيب حقيقى
البخل عار.
بخل عيب و ننگ است . (1772)
1780. پرهيز از مشورت با بخيل
لا تدخلن فى مشورتك بخيلا يعدل بك عن الفضل و يعدك الفقر.
در مشورت بخيل را بر خويش راه مده كه تو را از احسان و بخشش بازدارد و فقر و تهيدستى را برايت وعده مى دهد. (1773)
1781. دورى از بخل
البخل جامع لمساوى العيوب ، و هو زمام يقاد به الى كل سوء.
بخل در بردارنده بدى هاى هر عيبى است و افسارى است كه (بخيل) به وسيله آن به سوى هر بدى كشانده مى شود.
1782. بخيل و شايسته ولايت نيست !
(1774)
قد علمتم اءنه لا ينبغى اءن يكون الوالى على الفروج و الدماء و المغانم و الاحكام ، و امامة المسلمين ، البخيل.
شما مى دانيد كه مسئول و زمامدار ناموس و جان و غنايم (و اموال) و احكام و پيشوايى مسلمانان ، نبايد شخصى بخيل باشد. (1775)
1783. توصيه به احسان
ياءتى على الناس زمان عضوض ، يعض الموسر فيه على ما فى يديه و لم يؤ مر بذلك ، قال الله سبحانه : (و لا تنسوا الفضل بينكم).
زمانى سخت بر مردم فرا مى رسد كه آن كه توانمند است بر آن چه در دست دارد سخت امساك مى كند، در حالى كه او به اين بخل دستور داده نشده است . خداوند سبحان فرموده است : و فضل و احسان را در ميان خود فراموش مكنيد. (1776)
1784. نهى از رقابت با بخيلان
يا بنى !... اياك و مصادقة البخيل ؛ فانه يقعد عنك اءحوج ما تكون اليه.
اى مردم)! از دوستى با افراد بخيل بپرهيز؛ چرا كه در هنگام شدت نياز و حاجت به او رهايت مى سازد)
(1777)
بخش پنجم : ستم و ستمگرى

1785. زشت ترين نوع ستم
ظلم الضعيف اءفحش الظلم .
ستم كردن به ناتوان ، زشت ترين نوع ستم است . (1778)
1786. صلاح روزگار
اذا استولى الصلاح على الزمان و اءهله ، ثم اءساء رجل الظن برجل لم تظهر منه حوبة فقد ظلم ! و اذا استولى الفساد على الزمان و اءهله ، فاءحسن رجل الظن برجل فقد غرر!
هرگاه صلاح و شايستگى بر روزگار و اهلش حاكم شد، اگر شخصى به ديگرى گمان بد ستم كرده است و هنگامى كه فساد و تباهى بر زمان و اهلش مستولى شده باشد، اگر كسى به ديگرى خوش گمان باشد خود را فريب داده است
.
1787. ميزان بين خود و ديگران
(1779)
يا بنى ! اجعل نفسك ميزانا فيما بينك و بين غيرك ، فاءحبب لغيرك ما تحب لنفسك ، و اكره له ما تكره لها، و لا تظلم كما لا تحب اءن تظلم ، و اءحسن كما تحب اءن يحسن اليك ، و استقبح من نفسك ما تستقبحه من غيرك ، و

ارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسك.
فرزندم ! خويشتن را معيار و ميزان بين خود و ديگران قرار بده ، پس آن چه براى خود دوست مى دارى براى ديگران هم دوست بدار و آن چه براى خود نمى پسندى براى ديگران هم نپسند و همان گونه كه دوست ندارى به تو ستم شود ستم نكن و همان طور كه دوست دارى به تو نيكى شود به ديگران نيكى كن و آن چه براى خود زشت مى دارى ، براى ديگران هم زشت بشمار و بالاخره به همان چيزى براى مردم راضى باش كه براى خود راضى هستى . (1780)
1788. بدترين توشه در قيامت
بئس الزاد الى المعاد، العدوان على العباد.
بد توشه اى است براى روز جزاء، ستم كردن بر بندگان خدا. (1781)
1789. حال آغازگر ستم در قيامت
للظالم البادى غدا بكفه عضة .
آن كه آغازگر ستم است فرداى قيامت دستش را (از پشيمانى) به دندان بگزد. (1782)
1790. امر به معروف و نهى از منكر
رحم الله رجلا راءى حقا فاءعان عليه ، اءو راءى جورا فرده ، و كان عونا بالحق على صاحبه.
رحمت خدا بر كسى كه چون حقى را ديد، يارى اش كرد و چون ستمى را ديد از آن جلوگيرى كرد و حق را در برابر ستمگر يارى رساند. (1783)
1791. نحوه قسم ستمكار
اءحلفوا الظالم اذا اءردتم يمينه باءنه برى ء من حول الله و قوته ؛ فانه اذا حلف بها كاذبا عوجل العقوبة ، و اذا حلف بالله الذى لا اله الا هو لم يعاجل ، لانه ؛ لانه قد وحدالله تعالى.
از حول و قوه خداوند بيزار هستم اگر چنين كنم؛ زيرا :ستمكار را اگر خواستيد قسم دهيد به اين عبارت سوگند دهيد خدايى كه الهى جز : اگر به اين عبارت به دروغ سوگند بخورد، در مجازاتش شتاب شود، اما اگر سوگند بخورد به او نيستدر عقوبتش شتاب نشود؛ زيرا خداوند تعالى را به يگانگى ياد كرده است . (1784)
1792. سرانجام شوم ستم
الله الله فى عاجل البغى ، و آجل و خامة الظلم.
خدا را، خدا را، از شتاب (كيفر) سركشى مراقب باشيد، و از سرانجام وخيم ستم بهراسيد. (1785)
1793. دو عامل تباهى دين و دنيا
ان البغى و الزور يذيعان المرء فى دينه و دنياه ، و يبديان خلله عند من يعينه.
همانا ستمگرى و دروغگويى دين و دنياى آدمى را تباه مى كنند و معايب او را در نظر عيب جويانش آشكار مى سازند.
1794. شكست حتمى ستمكار
(1786)
لا تدعون الى مبارزة ، و ان دعيت اليها فاءجب ، فان الداعى باغ ، و الباغى مصروع.
امام عليه السلام به فرزندش حضرت حسن عليه السلام فرمود: كسى را به مبارزه دعوت نكن ، اما اگر تو را به مبارزه طلبيدند، اجابت كن ؛ زيرا دعوت كننده به مبارزه ستمكار است و ستمكار در هر حال شكست خورده است .
(1787)
1795. انتقام گرفتن از ستمگر
اءيها الناس ! اءعينونى على اءنفسكم ، و ايم الله لانصفن المظلوم من ظالمه ، و لاقودن الظالم بخزامته حتى اءورده منهل الحق و ان كان كارها.
اى مردم ! مرا براى اصلاح نفوس خودتان يارى كنيد و سوگند به خدا داد مظلوم را از ظالمش مى ستانم و افسار ستمكاران را مى گيرم و او را تا چشمه سار حق مى كشانم اگرچه او نخواهد. (1788)
1796. در اين روزگار خوش بين مباش !
اذا استولى الفساد على الزمان و اءهله ، فاءحسن رجل الظن برجل ، فقد غرر!
هرگاه نادرستى بر روزگار و مردم آن چيره گردد و با چنين وضعى انسانى به انسان ديگر خوش بين باشد، بى گمان فريب خورده است . (1789)
1797. مغلوب حقيقى

ما ظفر من ظفر الاثم به ، و الغالب بالشر مغلوب.
کسی که به ارتکاب گناه پیروز شود (در حقیقت) پیروز نباشد و کسی که با ستم غلبه کند (در واقع) مغلوب است .
1798. مقتول تیغ ستم
(1790)
من سل سیف البغی قتل به .
آن کس که تیغ ستم برکشد، خود با آن کشته شود. (1791)
1799. گناهکار بودن ستمگر
من بالغ فی الخصومة اثم ، و من قصر فیها ظلم.
هر کس در دشمنی شدت به خرج بدهد، مرتکب گناه شده و کسی که کوتاهی کند ستم ورزیده است . (1792)
1800. انواع ستم
الا و ان الظلم ثلاثة : فظلم لا یغفر، و ظلم لا یترك ، و ظلم مغفور لا یطلب . فاما الظلم الذی لا یغفر فالشرك بالله و اما الظلم الذی یغفر فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات ، و اما .)، قال الله تعالی : (ان الله لا یغفر ان یشرك به الظلم الذی لا یترك فظلم العباد بعضهم بعضا.
آگاه باشید! ستم بر سه نوع است : ستمی که هرگز بخشیده نمی شود، ستمی که بدون مجازات نمی ماند و ستمی که بخشیده می شود و بازخواست ندارد، اما ستمی که بخشیده نمی شود شرك به خداست که می فرماید: همانا خداوند شرك به خود را نمی آمرزداما ستمی که بخشیده می شود، ستمی است که انسان با لغزش ها (و ارتکاب گناهان صغیره) به خود روا می دارد و اما ستمی که بدون مجازات نمی ماند، ستمگری بعضی از بندگان بر بعضی دیگر است . (1793)
1801. اتمام حجت بر امام علی (ع)
لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر، و ما اخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظة ظالم ، و لا سغب مظلوم ، لالقیت حبلها علی غاربها.
اگر نبود همایش آن جمعیت انبوه و این که با وجود یار و یاور حجت تمام است و اگر نبود که خداوند از دانشمندان پیمان گرفته است که در برابر سیری ستمگر و گرسنگی ستمدیده آرام ننشیند و بدان رضایت ندهند، هر آینه مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم . (1794)
1802. پرهیز از ستمگری
لزیاد بن ابیه و قد استخلفه لعبد الله بن العباس علی فارس و اعمالها، فی کلام طویل کان بینهما، نهاه فیه عن تقدم الخراج : استعمل العدل ، واحذر العسف و الحیف ، فان العسقف یعود بالجلاء، والحیف یدعو الی السیف.
وقتی زیاد بن ابیه را به جای عبدالله بن عباس کارگزار فارس کرد، در ضمن سخنرانی مفصل او را از گرفتن خراج اضافی منع کرد و فرمود: عدل و داد را به کار بند و از سختگیری و بیداد بپرهیز؛ زیرا سختگیری ناروا مردم را آواره می کند و ستمگری مایه شورش و خونریزی می شود. (1795)
1803. ستمگران دنیاطلب
لما نهضت بالامر نکثت طائفة ، و مرقت اخری ، و قسط آخرون : کاءنهم لم یسمعوا الله سبحانه یقول : (تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فساد و العاقبة للمتقین) بلی ! والله لقد سمعوها و عوها، و لکنهم حلیت الدنیا فی اعینهم وراقهم زبرجها.
چون خلافت را به دست گرفتم ، گروهی پیمان شکستند و گروهی از دین خارج شدند و دسته ای دیگر ستم پیشه کردند؛ گویی این سخن خدای سبحان را نشنیدند که : آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که خواهان سرکشی و فساد در زمین نباشند و آینده از آن پرهیزگاران است. آری ! سوگند به خدا که آن را شنیدند و فهمیدند؛ اما دنیا در چشم آن ها زیبا شد و زیب و زیورهای آن خوشایندشان گردید. (1796)
1804. پرهیز از ستمگری
الله الله فی عاجل البغی ، و آجل و خامة الظلم ، و سوء عاقبة الکبر.
برحذر باشید از خدا، بترسید از خدا، درباره نتایج دنیوی ظلم و وخامت اخروی آن و بدی عاقبت کبر. (1797)
1805. زودی بازخواست ستمکار
سینتقم الله ممن ظلم ، ماءکلا بماءکل ، و مشربا بمشرب ، من مطاعم العلقم و مشارب الصبر و المقر.
زود باشد که خداوند از کسی که ظلم کرده است انتقام بکشد، درباره خوراك و آشامیدنی که با ستم به خود اختصاص داده است ، به وسیله خوراك های تلخ و شرنگبار و آشامیدنی های چون صبر تلخ زهرآگین . (1798)
1806. بیزاری از ستم

اءعجب من ذلك طارق طرقنا بملفوفة فی وعائها، و معجونة شنئتها، کاءنما عجنت بریق حیة اءوقیئها، فقلت : اءصلة ، اءم زکاة ، اءم صدقة ؟ فذلك محرم علینا اءهل البیت ، فقال : لا ذا و لا ذاك ، و لکنها هدیة . فقلت : هبلتك الهبول ! اءعن دین الله اءتیتنی لتخدعنی ؟ اءمختبط اءنت اءم ذو جنة ، اءم تهجر؟ والله لو اءعطیت الاقالیم السبعة بما تحت اءفلاکها، علی اءن اءعصی الله فی نملة اءسلبها جلب شعیرة ما فعلته.
آن جا که از ستم بیزاری می جوید، می فرماید:) شگفت تر از این ، قصه آن شخصی است که شبانگاهی در خانه) بود، چنانش ناخوش نفرت داشتم که گویی با آب (ما را کوبید و در دستش ظرف سرپوشیده (پر از حلوایی لذیذ دهان یا استفراغ ماری در آمیخته است ؟ به او گفتم : آیا این صله است یا زکات یا صدقه ؟ زیرا که این ها بر ما خاندان حرام است !
گفت : نه این است و نه آن . بلکه هدیه ای است .
گفتم : زن فرزند مرده (مادرت) بر تو بگرید! آیا از طریق دین خدا وارد شده ای تا مرا بفریبی ؟ ابله شده ای یا دیوانه ، یا هذیان می گویی ؟ سوگند به خدا، که اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر افلاك آن هاست به من دهند تا با بیرون کشیدن پوست جوی از دهان مورچه ای خدا را نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد. (1799)
1807. مهلت دادن به ستمگر
لئن اءمهل الظالم فلن یفوت اءخذه ، و هو له بالمرصاد علی مجاز طریقه ، و بموضع الشجی من مساغ ریقه.
اگر هم خداوند به ستمکار مهلت بدهد، گرفتن و کیفر خداوندی از او فوت نمی گردد و خداوند در گذرگاه ستمکار در کمین است و گلوی آنها را در دست گرفته تا از فرورفتن آب دریغ دارد هشیار باشید. (1800)
1808. انتقام گرفتن از ستمگر
فی وصیته للحسنین علیهماالسلام : کونا للظالم خصما، و للمظلوم عونا.
دشمن ستمگر و یاور مظلوم باشید. (1801)
1809. پرهیز از ستمگری
و اقدموا علی الله مظلومین ، و لا تقدموا علیه ظالمین.
به بارگاه خدا، ستمدیده وارد شوید و ستمکار وارد نشوید. (1802)
1810. پشیمانی ستمگر
یوم العدل علی الظالم اشد من یوم الجور علی المظلوم !
روز عدالت بر ظالم سخت تر است از روز ظلم بر مظلوم . (1803)
1811. پرهیز از ستمگری
و الله لان ابیت علی حسك السعدان مسهدا، او اجر فی الاغلال مصفدا، احب الی من ان القی الله و رسوله یوم القیامه ظالما لبعض العباد، و غاصبا لشی ء من الحطام ، و کیف اظلم احدا لنفس یسرع الی البلی قفولها، و یطول فی الثری حلولها؟!
سوگند به خدا، اگر شب را در حال بیداری روی خار سعدان به صبح برسانم ، یا بسته در زنجیرهای آهنین و سنگین بار کشیده شوم ، برای من بهتر از آن است که خدا و رسول او را در روز قیامت ملاقات کنم ، در حالی که بر بعضی از بندگان ظلم روا داشته ام و چیز بی ارزشی از پس مانده های کاه و علف دنیا را غصب نموده باشم . چگونه ظلم روا بدارم به کسی ، به خاطر نفسی که برگشت آن به سرعت برای پوسیدن است و قرار گرفتنش در خاك طولانی . (1804)
1812. ستم ، خانمان برانداز است !
لیس شی ء ادعی الی تغییر نعمه الله و تعجیل نقمته من اقامه علی ظلم ؛ فان الله سمیع دعوه المضطهدین و هو للظالمین بالمرصاد.
آگاه باش که) هیچ چیزی بیش از حرکت بر مبنای ظلم موجب دگرگونی نعمت خداوندی و سرعت انتقام او نیست) ؛ زیرا خداوند شنونده دعای ستمدیدگان است ، و در کمین ستمکاران . (1805)
1813. بدترین توشه قیامت
بئس الزاد الی المعاد، العدوان علی العباد.
بدترین توشه ها برای روز قیامت ، ظلم و ستم بر بندگان خداست . (1806)
1814. فرجام صبر بر ستم
فیما یشیر فیه الی ظلم بنی امیه: حتی یکون اعظمکم فیها عناء احسنکم بالله ظنا، فان اتاکم الله بعافیه فاقبلوا، و ان ابتلیتم فاصبروا، فان العاقبه للمتقین.
امام علی علیه السلام در خطبه ای که به آن اشاره به ظلم بنی امیه می کند می فرماید: در حکومت بنی امیه هر کس

به خدا امیدوارتر باشد، بیش از همه رنج و مصیبت بیند. پس اگر خداوند عاقبت و سلامتی بخشید، قدرشناس باشید و اگر به بلا و گرفتاری مبتلا گشتید، شکیبا باشید که سرانجام پیروزی با پرهیزگاران است . (1807)
1815. نزدیکتر به انتقام خداوندی
ایاك و الدماء و سفكها بغیر حلها، فانه لیس شی ء ادنی لنقمه ، و لا اعظم لتبعه ، و لا احری بزوال نعمه و انقطاع مده ، من سفك الدماء بغیر حقها. :من كتابه للاشتر حین ولاه مصر
در فرمان استانداری مصر به مالك اشتر: بپرهیز از خون ها و ریختن خون های مردم بدون مجوز قانونی ؛ زیرا هیچ چیزی به انتقام خداوندی نزدیك تر و از نظر نتایج وخیم تر و برای نابود كردن نعمت خداوندی موثرتر و برای منقرض ساختن روزگار دولت ، قاطع تر از خونریزی به ناحق وجود ندارد. (1808)
1816. زورگویی و ستم
الله الله فی عاجل البغی ، و اجل وخامه الظلم ، و سوء عاقبه الكبر، فانها مصیده ابلیس العظمی ، و مكیدته الكبری ؛ التی تساور قلوب الرجال مساوره السموم القاتله . فما تكدی ابدا، و لا تشوی احدا، لا عالما لعلمه ، و لا مقلا فی طمره.
برحذر باشید از خدا، بترسید از خدا، درباره نتایج دنیوی ظلم و وخامت اخروی آن و بدی عاقبت كبیر؛ زیرا كبر دام بزرگ و گسترده شیطان و ابزار بزرگ حیله های او است كه همانند زهرهای كشنده كه در بدن انسان ها نفوذ می كند در دل های مردان وارد می گردد. شیطان در كارهای خود علیه فرزندان آدم هرگز ناتوان نشود و كسی را از روی خطا رها نكند، نه عالمی را به جهت علمش و نه بینوایی را كه لباس فقر پوشیده است . (1809)
1817. زمامداران ستمگر
اسی ان یلی امر هذه الامه سفهاوها و فجارها، فیتخذوا مال الله دولا، و عباده خولا، و الصالحین حربا، و الفاسقین حزبا. :من كتابه الی اهل مصر
در نامه خود به مردم مصر می فرماید: می ترسم حكومت این امت را نابخردان و خطاكاران به دست بگیرند، پس مال خداوندی را برای خود و در میان خود به جریان بیاندازند و بندگان خدا را برده های خود بدانند و با شایستگان جامعه تخاصم و پیكار به راه اندازند و مردمان منحرف را حزب خود تلقی نمایند. (1810)
1818. شركت در امور
ایها الناس ! انما یجمع الناس الرضا، و السخط و انما عقر ناقه ثمود رجل واحد، فعمهم الله بالعذاب لما عموه بالرضا.
ای مردم ! راضی بودن و ناراضی بودن به كاری ، مردم را در آن كار شریك می گرداند، ناقه ثمود را تنها یك مرد پی كرد؛ اما خداوند همه قوم ثمود را عذاب داد؛ زیرا همه به كار آن مرد راضی بودند. (1811)
1819. رسیدگی به ستمدیدگان
من كفارات الذنوب العظام اغاثه الملهوف ، و التنفیس عن المكروب.
رسیدن به فریاد ستمدیده و زدودن غم اندوهناك ، از كفاره های گناهان بزرگ است . (1812)
بخش ششم : خودبینی و تكبر
1820. گناه برتر از نیكی
سیئه تسوءك ، خیر عندالله من حسنه تعجبك.
گناهی كه تو را ناراحت (پشیمان) سازد، نزد خدا بهتر است از كار نیكی كه تو را مغرور سازد. (1813)
1821. دوری از كبر
الله الله فی كبر الحمیه و فخر الجاهلیه ، فانه ملاقح الشنان ، و منافخ الشیطان ، التی خدع بها الامم الماضیه ، و القرون الخالیه.
خدا را! خدا را! از كبر تعصب آمیز و تفاخر جاهلی ، كه آن مركز پرورش كینه و جایگاه وسوسه های شیطان است كه ملت های پیشین و امت های قرون گذشته را فریفته است . (1814)
1822. ذلت جباران
ان الله یذل كل جبار، و یهین كل مختال.
خداوند هر جباری را ذلیل و هر خودپسندی را خوار می سازد. (1815)
1823. آفت عقل
اعلم ان الاعجاب ضد الصواب ، و افه الالباب.
بدان كه خودبینی ضد حق و راستی است و آفت عقل و خرد است . (1816)
1824. از اعمال ناپسند بر حذر باش !

احذر كل عمل يرضاه صاحبه لنفسه ، و يكره لعامه المسلمين.
(1817) . از انجام هر عملی كه صاحبش آن را پسند خود داند و در نزد مسلمانان ناپسند باشد، برحذر باش
1825. هرچه بر خود پسندی بر ديگران هم !
من نظر فی عيوب الناس ، فانكرها، ثم رضيها لنفسه ، فذلك الاحمق بعينه.
(1818) . هر كه عيب های مردم را ديد و بر آن ها نپسنديد، پس همان را بر خود پسنديد بعينه احمق است
1826. مانع افزودن
الاعجاب يمنع الازدياد.
(1819) . عجب و خودبينی مانع زياد كردن و افزودن است
1827. ترسناك ترين وحشت
ان ... اوحش الوحشه العجب.
(1820) . يكی از ترسناك ترين وحشت ها، عجب و خودپسندی است
1828. تعجب از كبر متكبر
عجبت للمتكبر الذی كان بالامس نطفه ، و يكون غدا جيفه.
(1821) (پس تكبر چرا؟) . در شگفتم از متكبر، كه ديروز نطفه (بی ارزشی) بود و فردا مردار گنديده ای است
1829. غرور طاووس
يمشی مشی المرح المختال ، و يتصفح ذنبه و جناحيه ، فيقهقه ضاحكا لجمال سرباله.
طاووس همچو موجودی متكبر كه به حسن خود می نازد گام برمی دارد و در زيبايی دم و دو بال خود، اندكی می
(1822) . نگرد، سپس با قهقهه می خندد و اين قهقهه برای زيبايی جامه و رنگ آميزی بال های وی است
1830. حسودان خرد
عجب المرء بنفسه ، احد حساد عقله.
(1823) . عجب و خودپسندی مرد، يكی از حسودان خرد اوست
1831. تنهايی هراس انگيز
لا وحده اوحش من العجب .
(1824) . هيچ تنهايی هراس آورتر از خودبينی نيست
1832. فرو رفتن در گناهان
الحرص و الكبر و الحسد دواع الی التقحم فی الذنوب.
(1825) .حرص ، كبر و حسد، انسان را به فرورفتن در گناهان فرا می خواند
1833. قوم پاك علی (ع)
انی لمن قوم لا تاخذهم فی الله لومه لائم ... لا يستكبرون و لا يعلون ، و لا يغلون و لا يفسدون.
همانا من از قومی هستم كه سرزنش هيچ سرزنش كننده ای آنان را در راه خدا از كار باز نمی دارد، نه تكبر می
(1826) .ورزند و نه بلندگرايان اند و نه مردم را به زنجير می كشند و نه فساد در روی زمين به راه می اندازند
1834. آثار تكبر
استعيذوا بالله من لواقع الكبر، كما تستعيذونه من طوارق الدهر. فلو رخص الله فی الكبر لاحد من عباده لرخص فيه لخاصه انبيائه و اوليائه . و لكنه سبحانه كره اليهم التكابر، و رضی لهم التواضع.
از آثار بدی كه تكبر در دل ها می گذارد به خدا پناه ببريد، همان گونه كه از حوادث روزگار به او پناه می بريد و اگر قرار بود خداوند به يكی از بندگانش اجازه دهد كبر ورزد، به پيامبران و اوليای مخصوصش اجازه می داد، (1827) . ولی تكبر را برای همه منفور شمرده و تواضع و فروتنی را برای آنان پسنديده است
1835. انسان گستاخ
ما جراك علی ذنبك ، و ما غرك بربك ، و ما انسك بهلكه نفسك ؟
ای انسان ! چه چيز تو را به گناه كردن گستاخ كرده و چه چيز تو را در مقابل پروردگارت به غرور واداشته و چه (1828)چيز تو را به تباه كردن خويش خو داده است ؟
1836. خطای گناهكار
يا ايها الانسان ، ما جراك علی ذنبك ... اما ترحم من نفسك ما ترحم من غيرك ؟
هان ! ای انسان ! چه چيز تو را در گناه ورزی گستاخ كرده است ...؟! چرا همچنان كه به ديگران رحم می كنی به (1829)خودت رحم نمی كنی ؟
1837. نخستين آدم متكبر

لا تكونوا كالمتكبر على ابن امه من غير ما فضل جعله الله فيه سوى ما الحقت العظمه بنفسه من عداوه الحسد، و قدحت الحميه فى قلبه من نار الغضب ، و نفخ الشيطان فى انفه من ريح الكبر الذى اعقبه الله به الندامه.
مانند قابيل مباشيد كه به فرزند مادرش (برادرش هابيل) تكبر ورزيد، بدون فضيلتى كه خدا به او داده باشد، جز اين كه او خود را بزرگ پنداشت ؛ زيرا حسد او را به عداوت با برادرش واداشت و تعصب در دل او آتش غضب را شعله ور ساخت و شيطان در بينى او از باد كبر دميد كه پشيمانى را به دنبال داشت . (1830)
1838. سرپوش عيوب
المساله خباء العيوب ، و من رضى عن نفسه كثر الساخط عليه.
سوال كردن سرپوش عيب ها است و آن كس كه از خود راضى باشد، دشمنانش زياد خواهند شد. (1831)
1839. خودپسند مباش !
لا تكن ممن ... يعجب بنفسه اذا عوفى ، و يقنط اذا ابتلى.
مباش از كسانى كه خود را مى پسندد و از خويشتن خوشش مى آيد، وقتى كه در عافيت به سر مى برد و مايوس مى گردد در موقعى كه مبتلا شود. (1832)
1840. آفت خودپسندى
اياك و الاعجاب بنفسك ، و الثقه بما يعجبك منها، و حب الاطراء، فان ذلك من :من كتابه للاشتر لما ولاه مصر اوثق فرص الشيطان فى نفسه ليمحق ما يكون من احسان المحسنين.
امام على عليه السلام در فرمان استاندارى مصر به مالك اشتر مى فرمايد: از خودپسندى و اعتماد به چيزى كه تو را به خودپسندى مى اندازد و علاقه به ستايش ديگران از تو پرهيز كن ؛ زيرا اين كارها بهترين فرصت ها را به شيطان مى دهد تا كارهاى خوب نيكوكاران از نظر تو نابود گردد. (1833)
1841. مبارزه با شيطان
اطفئوا ما كمن فى قلوبكم من نيران العصبيه و احقاد الجاهليه ؛ فانما تلك الحميه تكون فى المسلم من خطرات الشيطان و نخواته ، و نزغاته و نفثاته . و اعتمدوا وضع التذلل على رووسكم ، و القاء التعزز تحت اقدامكم ، و خلع التكبر من اعناقكم . و اتخذوا التواضع مسلحه بينكم و بين عدوكم ابليس.
خاموش كنيد آن آتش هاى عصبيت و كينه هاى جاهليت را كه در دل هايتان مخفى است ؛ زيرا آن عصبيت در شخص مسلمان از وسوسه هاى شيطان و نخوت و افسارها و دميدن ها و تلقينات او است . تواضع و فروتنى را بر سر نهيد و تكبر و نخوت را زير پا محو و نابود بسازيد. خودپرستى و خودستايى را از گردن هايتان در آوريد. فروتنى را ما بين خود و دشمنتان شيطان و لشكريانش قرار دهيد. (1834)
1842. جزاى متكرين نزد خدا
اترجو ان يعطيك الله اجر المتواضعين و انت عنده من المتكرين ؟!
آيا تو اميد دارى كه خداوند، پاداش مردمان فروتن را به تو عطا كند، در حالى كه تو در نزد او از مردمان متكبر و گردنكش بوده باشى ؟(1835)
1843. پرده اى از غرور
بينكم و بين الموعظه ، حجاب من الغره.
ميان شما و نصيحت ، پرده اى از غرور است . (1836)
1844. غرور و تكبر
اعتبروا بما كان من فعل الله بابليس اذ احبط عمله الطويل وجهده الجهيد ... عن كبر ساعه واحده . فمن ذا بعد ابليس يسلم على الله بمثل معصيته ؟!
عبرت بگيريد از كارى كه خداوند درباره شيطان انجام داد؛ زيرا عمل طولانى و كوشش جدى او را به جهت تكبر در يك ساعت . و در كيست كه بعد از شيطان مانند معصيت شيطان را مرتكب شود (زمانى اندك) پوچ ساخت پيشگاه خداوند سالم بماند؟(1837)
1845. خودبينى را كنار بگذار!
ضع فخرك ، و احطط كبرك ، و اذكر قبرك.
تفاخر را كنار بگذار و تكبر را فرو ريز و به ياد قبرت باش . (1838)
بخش هفتم : زنا
1846. حكمت تحريم زنا
فرض الله ... ترك الزنا تحصينا للنسب ، و ترك اللواط تكثيرا للنسل.
خداوند واجب فرمود ترك زنا را براى حفظ اصل و نسب و ترك لواط را براى زياد شدن نسل . (1839)

1847. نهی از زنا
ما زنی غیور قط.
غیرتمند، هرگز زنا نمی کند. (1840)
بخش هشتم : نفی فخرفروشی
1848. مردگان مایه عبرت نه فخر
افبمصارع آبائهم یفخرون ! ام بعدید الهلکی یتکاثرون ! یرتجعون منهم :بعد تلاوته الهاکم التکاثر حتی زرتم المقابر
اجسادا خوت ، و حرکات سکنت . و لان یکونوا عبرا، احق من ان یکونوا مفتخرا!
بعد از تلاوت آیه
تفاخر به بیشتر داشتن شما را به غفلت انداخت تا جایی که به
دیدن گورها رفتید.فرمود: آیا به گورهای پدرانشان افتخار می کنند؟ یا به فزونی شمار هلاك شدگان (خود) به هم
می نازند؟ از پیکرهایی که بی جان و متلاشی شده اند و از حرکت هایی که آرام گرفته اند، بازگشت به این جهان
را چشم دارند، حال آن که آن مردگان مایه عبرت باشد سزاوارتر است تا باعث فخرفروشی . (1841)
1849. تکبر را دور بریز!
ضع فخرك ، و احطط کبرك ، و اذکر قبرك.
فخر فروشی را کنار بگذار و تکبر را فرو نه و به یاد قبرت باش . (1842)
1850. آدمیزاد را چه به فخرفروشی ؟!
ما لابن آدم و الفخر: اوله نطفه ، و آخره جیفه ، و لا یرزق نفسه ، و لا یدفع حتفه.
نه می تواند خود را . آدمیزاد را چه به فخرفروشی ! (آدمیزادی که) آغازش نطفه ای است و فرجامش مرداری
روزی دهد و نه می تواند جلو مرگ خود را بگیرد. (1843)
1851. مرز ستودن و چاپلوسی
الثناء با کثر من الاستحقاق ملق.
ستودن کسی بیش از آن چه او شایسته است چاپلوسی است . (1844)
بخش نهم : تعصب
1853. غیرت نابجا
ایاك و التغایر فی غیر موضع غیره ، فان ذلك یدعو الصحیحه الی السقم :فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام.
در سفارش به فرزند خود حسن علیه السلام می فرماید: از غیرت نا به جا (نسبت به زنان) بپرهیز که آن زن سالم
را به بیماری می کشاند و پاکدامن را به بدگمانی (و اندیشه گناهکاری). (1845)
1853. پشیمانی به دنبال عصبانیت
الحده ضرب من الجنون ، لان صاحبها یندم ، فان لم یندم فجنونه مستحکم.
تندخویی بی مورد نوعی دیوانگی است ؛ زیرا که تندخو پشیمان می شود و اگر پشیمان نشد، پس دیوانگی او پایدار
است . (1846)
1854. پیشوای متعصبان
فافتخر علی آدم بخلقه ، و تعصب علیه لاصله . فعدو الله امام المتعصبین ، و سلف المستکبرین ، الذی :فی ذم ابلیس
و ادرع لباس التعزز، و خلع قناع التذلل . وضع اساس العصبیه ، و نازع الله رداء الجبریه.
امام علی علیه السلام در نکوهش ابلیس می فرماید: به سبب آفرینش خود از آتش بر آدم فخر فروخت و به خاطر
اصل و گوهرش علیه او عصبیت ورزید. پس ، این دشمن خدا، پیشوای متعصبان و سرسلسله مستکبران و خود
بزرگ بینان است و همو عصبیت را پایه گزاری کرد و بر سر ردای جبروتی و کبریا با خدا به کشمکش برخاست
و جامه عزت و نخوت که خاص خداوند است پوشید و نقاب فروتنی را به دور افکند. (1847)
1855. آیا غیرت ندارید؟
ما تنتظرون بنصرکم ربکم ؟ اما دین یجمعکم ، و لا حمیه تحمشکم ؟!
امام علی علیه السلام در خطبه ای که طی آن مردم را به یاری خویش فراخواند، می فرماید: برای یاری دادن
پروردگارتان منتظر چه هستید؟ آیا دینی نیست که شما را گرد هم آورد و غیرت و تعصبی نیست که شما را تکان
دهد؟
1856. دافع اندیشه صحیح

(1848)
اللجاجه تسل الرای .
ستیزه جویی و پافشاری تعصب آمیز و بدون دلیل اندیشه صحیح را از میان می برد. (1849)
1857. تعصب پسندیده
و لقد نظرت فما وجدت احدا من العالمین یتعصب لشی ء من الاشیاء الا عن :و قال علیه السلام فی الخطبه القاصعه عله تحتمل تمویه حجه تلیط بعقول السفهاء غیرکم . فانکم تتعصبون لامر ما یعرف له سبب و لا عله . اما ابلیس فتعصب علی آدم لاصله . و طعن علیه فی خلقته ، فقال : انا ناری و انت طیبی . و اما الاغنیاء من مترفه الامم فتعصبوا لاثار مواقع النعم . فقالوا: نحن اکثر اموالا و اولادا و ما نحن بمعذبین فان کان لابد من العصبیه فلیکن تعصبکم لمکارم الخصال ، و محامد الافعال ، و محاسن الامور التی تفاضلت فیها المجداء و النجداء من بیوتات العرب و یعاسیب القبائل ؛ بالاخلاق الرغیبه ، و الاحلام العظیمه ، و الاخطار الجلیله ، و الاثار المحموده . فتعصبوا لخلال الحمد من الحفظ للجوار، و الوفاء بالذمام ، و الطاعه للبر، و المعصیه للکبر، و الاخذ بالفضل ، و الکف عن البغی ، و الاعظام للقتل ، و الانصاف للخلق ، و الکظم للغیظ، و اجتناب الفساد فی الارض.
امام علی علیه السلام در خطبه قاصعه می فرماید: من نگریستم ، اما احدی از جهانیان را نیافتم که درباره چیزی تعصب ورزد، مگر این که تعصب او علتی داشت که نادانان را به اشتباه می افکند، یا دلیلی که به اندیشه نابخردان می چسبد؛ جز شما که برای چیزی تعصب به خرج می دهید، که هیچ سبب و علتی برایش شناخته نمی شود. اما ابلیس به خاطر اصل و گوهر خویش در برابر آدم عصبیت نشان داد و بر او به دلیل خلقتش از گل خرده گرفت و گفت : من از آتشم و تو از گلی ، و اما توانگران و امت های مرفه و عیاش ، به خاطر فراوانی نعمت (اموال و دارایی ها و فرزندان بیشتری داریم و هرگز به عذاب گرفتار نخواهیم شد : اولاد) تعصب ورزیدند و گفتند که ما. پس ، اگر چاره ای از داشتن تعصب نیست ، باید تعصبتان به خاطر خصلت های والای انسانی و کردارهای پسندیده و امور نیکویی باشد که خاندان های شرافتمند و بزرگوار و دلیر عرب و بزرگان و مهتران قبایل در آن ها بر یکدیگر برتری می جستند؛ یعنی خلق های پسندیده بردباری به هنگام خشم فراوان و کردار و رفتار زیبا و درست و خصلت های نیکو تعصب به خرج دهید، خصلت هایی چون : نگاهداشت حق و حرمت همسایگی و پایبندی به عهد و پیمان ها و فرمان بردن از نیکی ها و مخالفت با تکبر و گردنفرازی و اقدام به احسان و نیکوکاری و خویشتنداری از زورگویی و تجاوز و بزرگ شمردن قتل نفس و انصاف داشتن با مردم و فرو خوردن خشم و دوری از ایجاد تباهی در جامعه . (1850)
1858. تعصب پسندیده
اما دین یجمعکم ؟! و لا حمیه تشحذکم ! او لیس عجبا ان معاویه یدعو الجفاه الطغام فیتبعونه علی غیر معونه و لا عطاء.
آیا دینی نیست که شما را گردهم آورد و غیرت و تعصبی وجود ندارد که شما را برانگیزد؟ آیا شگفت نیست که معاویه آن مردمان خشن فرومایه را فراخواند و بی آنکه به آن ها کمك و بخششی کند، از او پیروی می کنند.
(1851)
بخش دهم : خشم
1859. خشم برای خدا
من عبدالله علی امیر المومنین الی القوم الذین غضبو :من کتاب له علیه السلام الی اهل مصر لما ولی علیهم الاشتر لله حین عصی فی ارضه ، و ذهب بحقه ..
در نامه ای به مصریان آن گاه که مالك اشتر را بر آن ها گماشت ، فرمود: از بنده خدا امیر مومنان ، به مردمی که برای او خشم آمدند ، چون خداوند در زمینش نافرمانی شد و حقش پایمال گشت... (1852)

1860. سیك مغزی شیطان
ایاك و الغصب فانه طیره من الشیطان.
از غضب به دور باش ؛ زیرا خشم از سبك مغزی های شیطان است . (1853)
1861. بردباری هنگام خشم

و اكظم الغيظ، و تجاوز عند المقدره ، و احلم عند الغضب ، واصفح مع الدوله ، :من كتاب له الى الحارث الهمدانى
تكن لك العاقبه.
در نامه ای به حارث همدانی می فرماید: خشم را فرو خور و به هنگام توانایی ، گذشت کن و در هنگام عصبانیت ، بردبار باش و در وقت چیرگی ، ببخشای تا سرانجامت نیکو باشد . (1854)
1862. دنیا سرای جاودان نیست !
الا و ان هذه الدنیا التی اصبحتم تتمنونها و ترغبون فیها، و اصبحت تغضبكم و ترضیكم ، لیست بداركم.
بدانید این دنیایی كه آرزومند آن شده اید و بدان رغبت می ورزید و او شما را گاه به خشم می آورد و گاه خشنود می سازد، سرای (همیشگی) شما نیست . (1855)
1863. مكان صحیح خشم
قد ترون عهود الله منقوضه فلا تغضبون ، و انتم لنقض ذمم آبائكم تانفون :و قال علیه السلام لاصحابه !
شما پیمان های خدا را شكسته می بینید، اما به خشم نمی آیید، در حالی كه از شكسته شدن :به یاران خود فرمود پیمان های پدرانتان به غیرت می آیید و ناراحت می شوید. (1856)
1864. تحذیر از خشم
احذر الغضب فانه جند عظیم من جنود ابلیس.
از خشم برحذر باش ؛ زیرا از لشكریان بزرگ شیطان است . (1857)
1865. نزدیكی غضب الهی
و ان عندكم الامثال من باس الله و قوارعه ، و ایامه و وقائعه ، فلا تستبطئوا وعیده جهلا باخذه :فی الخطبه القاصعه ، و تهاونا ببطشه ، و یاسا من باسه.
شما درگذشتگان نمونه هایی را از غضب خداوند و كیفرهای كوبنده و حوادث نابود كننده و روزگارها و وقایع شدید و مهلك می دانید. پس تهدید خداوندی را از روی نادانی به گرفتاری خود در دست قدرت او و ناچیز انگاشتن كیفر او و احتمال ندادن غضب او دیر تلقی نكنید. (1858)
1866. زمان فرو نشاندن خشم
متی اشفی غیظی اذ غضبت ؟ احین اعجز عن الانتقام فیقال لی : لو صبرت ؟ ام حین اقدر علیه فیقال لی لو عفوت.
به هنگامی كه خشمگین شوم كی خشمم را فرو بنشانم ؟ آیا هنگامی كه از انتقام گرفتن ناتوانم و به من گفته می شود: بهتر است صبر كنی ؟ یا هنگامی كه توانایی انتقام دارم و به من گفته می شود: بهتر است گذشت كنی ؟
(1859)
1867. نشانه خشونت
من الخرق المعالجه قبل الامكان ، و الاناه بعد الفرصه.
از نشانه های خشونت ، شتاب پیش از فراهم آمدن وسایل و بی حالی بعد از آمدن فرصت است . (1860)
1868. از انواع جنون
الحده ضرب من الجنون ، لان صاحبها یندم ، فان لم یندم فجنونه مستحكم.
غضب (تندخویی) نوعی از جنون است ؛ چرا كه گرفتار بدان از كرده خود پشیمان می شود و اگر پشیمان نشود جنونش مسلم است . (1861)
1869. نابخشودنی بودن گناه خشم
ان من عزائم الله فی الذكر الحكیم ، التی علیها یثیب و یعاقب ، و لها یرضی و یسخط، انه لا ینفع عبدا و ان اجهد نفسه و اخلص فعله ان یخرج من الدنیا، لاقیا ربه بخصله من هذه الخصال لم یتب منها: ان یشرك بالله فیما افترض علیه من عبادته ، او یشفی غیظه بهلاك نفس.
همانا از جمله احكام مهم خداوند در قرآن كریم كه به واسطه آن ها پاداش و كیفر می دهد و به سبب آن ها خشنود و ناخشنود می شود، این است كه چنان چه بنده با یكی از این خصلت ها از دنیا به دیدار پروردگارش برود و از آن ها توبه نكرده باشد، هرچند در عبادت خود را به زحمت انداخته و عملش را (برای خدا) خالص گردانیده باشد، هیچ سودی نبرد در عبادتی كه خدا بر او واجب كرده است برایش شریك قرار دهد، یا با كشتن كسی ، خشم خود را فرو بنشاند.
1870. بر نابكاران خشم گیر!
(1862)
من شنی الفاسقین و غضب لله ، غضب الله له و ارضاه یوم القیامه.

هر كه با نابكاران دشمنى ورزد و براى خدا خشم گيرد، خداوند به خاطر او خشم گيرد و روز قيامت خشنودش گرداند.
بخش يازدهم : بدعت
(1863)
1871. دنبال بدعت نباشيد!
فلا تكونوا انصاب الفتن ، و اعلام البدع ؛ و الزموا ما عقد عليه حبل الجماعه ، و بنيت عليه اركان الطاعه.
از نشانه (ياور) فتنه ها و پرچم ها بدعت ها نباشيد و آن چه را كه پيوند اجتماع به آن گره خورده و اركان اطاعت بر آن بنا شده ، بر خود لازم شماريد. (1864)
1872. خلاف برهان سنت
انما الناس رجلان : متبع شرعه شريعه و مبتدع بدعه ، ليس معه من الله سبحانه برهان و سنه ، و لا ضياء حجه.
مردم دو دسته اند: پيرو شريعت و پديد آورنده بدعت كه او را نه برهانى از سنت است و نه چراغى روشن از دليل و حجت . (1865)
1873. بدترين كارها
ما احدثت بدعه الا ترك بها سنه . فاتقوا البدع و الزموا المهيع . ان عوازم الامور افضلها، و ان محدثاتها شرارها.
هيچ بدعتى ايجاد نشود مگر آن كه با سنتى متروك گردد، بنابراين از بدعت گزارى بپرهيزيد. پاى بند راه مستقيم باشيد، و كارهاى اصيل پيشين (و آيين پاك حق) كه صحت و درستى آن مورد ترديد نيست برترين كارهاست و بدعت ها بدترين كارهاست . (1866)
بخش دوازدهم : گمراهى و گمراه كنندگان
1874. زندگى با نادانى ، مرگ با گمراهى
الى الله اشكو من معشر يعيشون جهالا و يموتون ضلالا.
از گروهى كه در جهل و نادانى زندگى مى كنند و در گمراهى جان مى دهند به خدا شكايت مى برم . (1867)
1875. نفس گمراه
لا ترخصوا لا نفسكم ؛ فتذهب بكم الرخص مذاهب الظلمه و لا تداهنوا فيهجم بكم الادهان على المعصيه.
به نفس هاى خود رخصت (و امان) ندهيد كه اين رخصت ها شما را به گمراهى مى كشاند و سهل انگارى و مسامحه نكنيد كه مسامحه كردن شما را به سوى معصيت مى برد. (1868)
1876. پيروان شيطان
يوسا لكم ! لقد ضركم من غركم ، فقيل له : من غرهم يا امير :قال عليه السلام و قد مر بقتلى الخوارج يوم النهروان المومنين ؟ فقال : الشيطان المضل ، و الانفس الاماره بالسوء، غرنهم بالامانى ، و فسحت لهم بالمعاصى ، و وعدتهم الاظهار، فاقتحمت بهم النار.
در هنگام گذر بر كشتگان خوارج در روز نهروان فرمود: اى تيره بختان ! آن كس كه فريبتان داد به شما زيان رساند.
عرض شد: اى امير المومنين ! چه كسى فريبشان داد؟
فرمود: شيطان گمراه كننده و نفس هاى فرمان دهنده به بدى آنان را به آرزوهاى خام فريب داد و ميدان نافرمانى و گناه را براى آنان گسترد و نويد پيروزيشان داد و سپس در آتش فروفكندشان . (1869)
1877. موجبات گمراهى
من لا يستقيم به الهدى ، يجربه الضلال الى الردى.
كسى كه هدايت او را از انحراف باز ندارد، گمراهى او را به رذالت مى اندازد. (1870)
1878. زارعين زيانكار
زرعوا الفجور، و سقوه الغرور، و حصدوا الثبور.
تخم گناه كاشتند و با آب غفلت و فريب آبيارى اش كردند و هلاكت درويدند. (1871)
1879. شوربخت واقعى
! ياالها حسره على كل ذى غفله ان يكون عمره عليه حجه ، و ان توديه ايامه الى الشقوه
اى دريغا بر هر غافلى كه عمرش بر ضد او حجت باشد و روزهاى عمرش ، او را به سوى شوربختى كشاند.
(1872)
1880. ترس موسى (ع)

لم يوجس موسى عليه السلام خيفه على نفسه ، بل اشفق من غلبه الجهال و دول الضلال.
موسى عليه السلام هرگز بر خود نترسيد؛ بلكه از چيره گشتن نادانان و پيروز شدن گمراهان ترسيد. (1873)
1881. قوى ترين شاعران
ان القوم لم يخرجوا فى حلبه تعرف الغايه عند قصبتها، فان كان و :و قال عليه السلام لما سئل عن اشعر الشعراء لابد فالملك الضليل.
اين جماعت در ميدان مسابقه :امام على عليه السلام ، در پاسخ به اين پرسش كه قوى ترين شاعران كيست ، فرمود اى كه خط پايانش معلوم باشد نتاخته اند، اما اگر ناچار بخواهيم قوى ترين شاعران را معلوم سازيم ، او آن پادشاه (امروااالقيس) بسيار گمراه) است . (1874)
1882. ياران گمراهان
هو فى مهله من الله يهوى مع الغافلين ، و يغدو مع المذنبين ، بلا سبيل قاسد و لا امام قائد، حتى اذا كشف لهم عن ... جزاء معصيتهم ، و استخرجهم من جلابيب غفلتهم ، استقبلوا مدبرا، و استدبروا مقبلا، فلم ينتفعوا بما ادركوا من طلبتهم ، و لا بما قضوا من وطرهم.
در وصف شخص غافل مى فرمايد:) او در اين چند صباحى كه خداوند مهلتش داده است ، با غافلان سرگرم و) روز خود را با گناهكاران سپرى مى كند، بى آنكه راه راستى را بپيمايد و پيشوايى راهنما داشته باشد... تا آن كه خداوند كيفر گناهانشان را به آنان نشان داد و از پس پرده هاى غفلت بيرونشان آورد، به آن چه بدان پشت كرده بودند (مرگ و آخرت) روى نهادند و به آن چه بدان روى آورده بودند (دنيا) پشت كردند و نه از آن چه طلبيدند و بدان رسيدند سودى بردند و نه از خواسته هاى خود كه به آن ها دست يافتند بهره اى يافتند. (1875)
1883. نشانگر راه راست
اقمت لكم على سنن الحق ، فى جواد المضله ، حيث تلتقون و لا دليل ، و تحتفرون و لا تميهون.
در آن وقت كه در جاده هاى گوناگون گمراهى گام برمى داشتيد، من نشانه هاى راه راست و واضح حق را براى شما به پا داشتم و اين در حالى بود كه همه سرگردان به يكديگر برخورد مى كرديد و از اين سوى به آن سوى مى رفتيد، اما راهنمايى نمى يافتيد. زمين را مى كنديد، اما آبى پيدا نمى كرديد. (1876)
1884. معاويه ، پيشواى گمراهان
ارديت جيلا من الناس كثيرا؛ خدعتهم بغيك ، و القيتهم فى موج بحرك ، تغشاهم الظلمات ، و :من كتابه الى معاويه تتلاطم بهم الشبهات ، فجازوا عن وجهتهم ، و نكصوا على اعقابهم ، و تولوا على ادبارهم.
در نامه خود به معاويه مى فرمايد: گروهى از مردم را (مقصود مردم شام است) فراوان هلاك ساختى و با گمراه ساختن ايشان فريبشان دادى و آن ها را در امواج درياى فساد و نفاق خويش افكندى كه تاريكى هاى فريبكارى تو چشم بصيرت آن ها را فرو مى گيرد و موج هاى شبهه به آنان پهلو مى زند. پس (در اثر شبهه هايى كه به ايشان القا كردى) از راه راست و درست حق بركنار گرديدند و به عقب برگشتند. (1877)
1885. وظيفه عقل
كفاك من عقلك ما اوضح لك سبل غيك من رشدك.
براى تو از عقلت همين بس است كه راه هاى گمراهى ات را از راه درست و حق ، روشن سازد. (1878)
1886. گمراه كنندگان و گمراهان
احذركم اهل النفاق ، فانهم الضالون المضلون ، و الزالون المزلون.
از اهل نفاق برحذر مى دارم ؛ زيرا آنان هستند گمراهان و گمراه كنندگان و لغزندگان و عوامل لغزش . (1879)
1887. عالم گمراه كننده
و آخر قد تسمى عالما و ليس به ، فاقتبس جهائل من جهال ، و اضاليل من ضلال و نصب للناس اشراكا من خبائل غرور، و قول زور.
نادانى هايى را از نادانان و (انسانى ديگر نيز وجود دارد كه نام عالم به خود گرفته و عالم نيست ، (اين نابخرد گمراهى هايى از گمراهان كسب كرده ، دام هايى از طناب هاى فريب و گفتار بى اساس پيش پاى مردم گسترده است . (1880)
1888. ويران كننده پايه هاى گمراهى
المعلن الحق بالحق ، و الدافع جيشات الا باطيل ، و الدامع صولات الاضاليل ...
پيامبر، حق را بر مبناى حق اعلان نمود و جوشش ها و غليان باطل ها را دفع و خاموش و هيبت شديد و حملات گمراهى ها را محو و نابود ساخت . (1881)
1889. امام گمراه كننده

ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به ، فامات سنه ماخوذه ، و احیا بدعه متروکه.
بدترین مردم در نزد خدا، امامی است ستمکار که گمراه است و مردم به وسیله او گمراه می شوند که سنت گرفته شده از منبعش را بکشد و زنده کند بدعت کنار گذاشته شده را. (1882)
1890. صراط مستقیم
الیمین و الشمال مضله ، و الطریق الوسطی هی الجاده ، علیها باقی الکتاب و آثار النبوه ، و منها منفذ السنه ، و الیها مصیر العاقبه.
چپ و راست گمراهی است و راه وسط، طریق اصلی قرآن و روایات خاندان رسالت و علامت های آنان موجود است و سرانجام آنان می باشند. (1883)
1891. سبقت موجب گمراهی است !
انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم ... و لا تسبقوهم فتضلوا، و لا تتاخروا عنهم فتهلکوا.
بنگرید به دودمان پیامبرتان ، و به جهتی که در حیات انتخاب کرده اند ملتزم باشید و از اثر آنان پیروی کنید. از آنان سبقت مگیرید که گمراه می شوید و از آنان عقب نمانید که به هلاکت می افتید. (1884)
1892. وصف گمراهان
قد خاضوا بحار الفتن ، و اخذوا بالبدع دون السنن . و ارز المومنون ، و نطق الضالون المکذبون.
آنان در دریاهای فتنه ها و آشوب ها غوطه ور گشته و به بدعت ها گراییده و اصول و قوانین را رها کردند. مردم (با ایمان افسردند و پژمردند و خاموش گشتند و گمراهان و تکذیب کنندگان دهان باز کردند (و به حرکت درآمدند).
(1885)
1893. گمراهی در کجروی است !
من اخذ بها لحق و غنم ، و من وقف عنها ضل و ندم.
هر کس راه های دین را پیش بگیرد و در آن مسیر گام بردارد به حقیقت و حمایت گران آن ملحق گردد و به غنیمت برسد و هر کس که توقف کند و از حرکت در آن راه ها امتناع بورزد، گمراه گردد و عاقبت کار پشیمان شود. (1886)
1894. علل گمراهی
لکل ضله عله ، و لکل ناکث شبهه.
برای هر گمراهی علتی است و برای هر پیمان شکنی شبهه ای است . (1887)
1895. رنگ گمراهی
فی صفه اهل الضلال: آثروا عاجلا و اخروا آجلا، و ترکوا صافیا و شربوا آجنا؛ کانی انظر الی فاسقهم و قد صحب المنکر فالفه ، و بسی به و وافقه ، حتی شابت علیه مفارقه ، و صبغت به خلائقه.
گمراهان دنیای گذران را مقدم داشتند و آخرت باقی را رها کردند. شربت زلال حیات با ایمان را کنار گذاشتند و آب ناگوار و مخلوط با کثافت را نوشیدند. گویی به تبهکاری از آنان می نگرم که همدم کار زشت گردیده و با آن الفتی پیدا کرده است و با آن کار زشت انس گرفته و با آن هماهنگ گشته است تا موهای سرش با آن ناشایستی ها سفید شده و اخلاقش رنگ آن منکر را گرفته است . (1888)
1896. توصیف گمراهان
فی صفه اهل الضلال: دعاهم ربهم فنفروا و ولوا، و دعاهم الشیطان فاستجابوا و اقبلوا!
در توصیف گمراهان می فرماید: پروردگارشان دعوت کرد، از آن دعوت رمیدند و پشت گرداندند و شیطان آنان را خواند، اجابتش کردند و به آن روی آوردند. (1889)
1897. ارتداد و واپس گرایی
حتی اذا قبض الله رسوله صلی الله علیه و آله ، رجع قوم علی الاعقاب ، و غالتهم السبل ، و اتکلوا علی الولائج.
پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، گروهی به عقب برگشتند و راه های ناهموار، آنان را به هلاکت افکند و بر افکار نادرست خویش تکیه کردند. (1890)
1898. گمراهی آراسته
من کتابه الی معاویه: اما بعد فقد اتتنی منك موعظه موصله ، و رساله محبره ، نمقتها بضلالت ، و امضیتها بسوء رایك ، و کتاب امری لیس له بصر یهدیه ، و لا قائد یرشده ، قد دعاه الهوی فاجابه ، وقاده الضلال فاتبعه ، فهجر لاغطا، و ضل خابطا.
در نامه خود به معاویه می فرماید: بعد از حمد الهی ، اندرزی که از اینجا و آن جا به هم ردیف کرده بودی و نامه ای که آن را با الفاظ زینت داده بودی به دستم رسید. با گمراهی خود آن را آراسته ، و به خاطر بد بودن فکرت آن

را فرستاده بودی ، نامه را کسی فرستاده که نه بینایی دارد که وی را هدایت کند و نه رهبری دارد که او را به راه راست بکشاند. هوای نفس او را تحریك کرده ، وی هم پذیرفته است . گمراهی جلودارش شده او هم پیروی نموده است و نتیجه این شده که هذیان گفته ، غلط اندازی کرده گمراه شده و اشتباه نموده است . (1891)

1899. دعای دوری از گمراهی

اعل علی بناء البانین بناءه ! ... و احشرنا فی زمرته غیر خزایا، و لا ! اللهم :فی ذکر النبی صلی الله علیه و آله نادمین ، و ال ناکبین ، و لا ناکثین ، و لا ضالین ، و لا مضلین ، و لا مفتونین !

بنای او را بالاتر از بنای همه !امام علی علیه السلام در یادکرد از پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: خداوندا بنا کنندگان قرار بده و ما را در گروه او محشور فرما، بدون ابتلاء به رسوایی و بدون گرفتاری به ندامت و انحراف و عهدشکنی و گمراهی و گمراه کنندگی و غوطه وری در فتنه ها. (1892)

1900. درمان بزرگ ترین دردها

استعینوا به علی لاوائکم ، فان فیه شفاء من اکبر الداء: و هو الکفر و النفاق ، و الغی و الضلال.

در مشقت ها از آن (قرآن) یاری بخواهید؛ زیرا درمان بزرگ ترین دردها که کفر و نفاق و انحراف و گمراهی است ، در آن است . (1893)

1901. مست گمراهی

من کثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق ؛ و من زاغ ساءت عنده الحسنه ؛ و حسنت عنده السیئه ، و سکر سکر الضلاله.

کسی که بر اثر نادانی زیاد نزاع کند، در بی اطلاعی از حق دوام می آورد و کسی که دست از حق کشید، کارهای خوب در نظرش ناپسند آید و کارهای بد برای او جلوه کند و به مستی گمراهی مست شود. (1894)

1902. ویران کننده پایه های گمراهی

ان هذا الاسلام دین الله الذی اصطفاه لنفسه ... و هدم ارکان الضلاله برکنه.

این اسلام آن دین خداوندی است که برای خود برگزید... و ارکان گمراهی را ویران نمود. (1895)

1903. گمراهی آشکار

فقد سلکت مدارج اسلافك بادعائك الا باطیل ... فرارا من الحق ، و جحودا لما هو الزم لك من :من کتابه الی معاویه لحمك و دمك ؛ مما قد وعاه سمعك ، و ملی به صدرك ، فماذا بعد الحق الا الضلال المبین ، و بعد البیان الا اللبس ؟

هستی که شایسته آن (امام علی علیه السلام در نامه خود به معاویه می فرماید: به دروغ طالب چیزی (خلافت ریاست امام علی علیه السلام) که از گوشت)نیستی . می خواهی از این راه از حق فرار کنی و منکر چیزی بشوی و خون تو برای تو ثابت تر است ؛ زیرا گوش تو مطالب (خلافت علی علیه السلام) را شنیده ، مغز تو از آن پس از درك حق و ترك آن ، چیزی غیر از گمراهی نیست و بعد از واضح بودن مطلب و راه کج . مطالب پر است را پیش گرفتن موضوع غیر از انحراف نخواهد بود. (1896)

1904. گمراهی از صراط مستقیم

اخذوا یمینا و شمالا ظعنا طعنا فی مسالك الغی ، و ترکا لمذاهب الرشد.

گمراهان برای حرکت در مسیرهای گمراهی و رها کردن طرق رشد و کمال به راست و چپ زدند. (1897)

1905. بزرگ ترین خیانت

ان اعظم الخیانه خیانه الامه ، و افظع الغش غش الائمه.

به راستی که بزرگ ترین خیانت ، خیانت به ملت و رسواترین غش و فریب ، فریب به رهبر و پیشوای مسلمانان است .

1906. پناه از گمراهی در هدایت

(1898)

اللهم انی اعوذبك ان افتقر فی غناك ، او اضل فی هداك.

پروردگارا! به تو پناه می برم از آن که در بی نیازی مطلق تو، نیازمند گردم یا با هدایت تو گمراه شوم . (1899)

بخش سیزدهم : غیبت

1907. بزرگ ترین گناهان

انما ینبغی لاهل العصمه و المصنوع الیهم فی السلامه ان یرحموا اهل الذنوب و المعصیه ، و یکون الشکر هو الغالب علیهم ، و الحاجز لهم عنهم ، فکیف بالعائب الذی عاب اخاه ، و عیره ببلواه . اما ذکر موضع ستر الله علیه من ذنوبه مما هو اعظم من الذنب الذی عابه به ! و کیف یذمه بذنب قد رکب مثله ! فان لم یکن رکب ذلك الذنب بعینه فقد عصی الله فیما سواه ، مما هو اعظم منه . و ایم الله لئن لم یکن عصاه فی الکبیر، و عصاه فی الصغیر، لجرءته

الجراته علی عیب الناس اکبر!
در نهی از غیبت کردن از مردم می فرماید:) افراد پاکدامن و برخوردار از نعمت پرهیزگاری باید و به جاست که (با گنه ورزان و معصیت کاران مهربان و دلسوز باشند و سپاسگزاری (به خاطر نعمت پاکدامنی و پرهیزگاری) بر ایشان چیره باشد و مانع غیبت آن ها از گنهکاران شود، حال چه رسد به عیب جویی که از برادر خویش عیب جویی می کند و او را به گناهش سرزنش می نماید؟ مگر به یاد نمی آورد آن موقعی را که خدا گناه او را پوشاند، گناهی که بزرگ تر از گناه آن برادری است که او را بدان سرزنش می کند! چگونه او را به خاطر گناهی نکوهش می کند که خودش چونان گناهی را مرتکب شده است ؟ و اگر عین آن گناه را نکرده باشد، بی گمان با گناهی بزرگ تر از آن خدا را نافرمانی کرده است . به خدا سوگند که اگر با گناه بزرگی خدا را نافرمانی نکرده باشد، و در گناه کوچکی او را نافرمانی کرده باشد، بی گمان همین گستاخی او در عیبگویی از مردم بزرگ ترین گناه است .
(1900)
1908. کار شخص ناتوان
الغیبه جهد العاجز.
غیبت کردن ، کار شخص ناتوان است . (1901)
بخش چهاردهم : شتاب
1909. عدم شتاب در بدی
اخر الشر ؛ فانك اذا شئت تعجلته :فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام.
امام علی علیه السلام در سفارش به فرزند خود امام حسن علیه السلام می فرماید: بدی را به تاخیر افکن ؛ زیرا هر زمان بخواهی می توانی آن را جلو اندازی . (1902)
1910. پرهیزاز شتاب
لا تعجلن الی تصدیق ساع : فان الساعی غاش ، و ان تشبه بالناصحین :من کتابه للاشتر لما ولاه مصر.
امام علی علیه السلام در فرمان ولایت مصر به مالك اشتر می فرماید: در قبول کردن حرف بدگو عجله نکن ؛ زیرا سخن چین ، حیله گر است ، هر چند در قیافه اندرزگویان درآید! (1903)
1911. نشانه نادانی
من الخرق المعاجله قبل الامکان ، و الاناه بعد الفرصه.
از حماقت و خشونت است شتاب کردن پیش از امکان یك چیز و صبر و تحمل بعد از فرصت . (1904)
1912. پرهیز از شتاب
فلا تستعجلوا ما هو کائن مرصد، و لا تستبطئوا ما یجی ء به الغد. فکم من :من خطبه له یومی فیها الی الملاحم مستعجل بما ان ادرکه ود انه لم یدرکه.
در خطبه ای که طی آن به حوادث اشاره می کند، می فرماید: شتاب مکنید برای رسیدن به چیزی که آماده و در صدد وصول به شما است و دیر تلقی نکنید آن چه را که فردا از راه می رسد. پس چه بسا شتابزده برای به دست آوردن چیزی می شتابد که اگر آن را دریابد آرزو خواهد کرد که ای کاش آن را در نمی یافت !. (1905)
بخش پانزدهم : اسراف و تبذیر
1913. اسراف ، کار منافقین
ان عذلوا کشفوا، و ان حکموا اسرفوا :فی صفه المنافقین.
در توصیف منافقان می فرماید: هرگاه سرزنش کنند پرده دری می کنند و هرگاه حکم رانند از حد می گذرانند.
(1906)
1914. بخشش مال و ثروت
الا ان اعطاء المال فی غیر حقه تبذیر و اسراف ، و هو یرفع صاحبه فی الدنیا و یضعه فی الاخره ، و یکرمه فی الناس و یهینه عند الله.
همانا بخشیدن مال در غیر محلش تبذیر و اسراف است . این کار، شخص را در دنیا سربلند، ولی در آخرت سرافکنده می سازد، در میان مردم او را اکرام و در نزد خداوند پست می گرداند. (1907)
1915. بهترین مردم
خیر الناس فی حالا، النمط الاوسط فالزموه.
بهترین مردم درباره من (علی علیه السلام) گروه میانه رو هستند (نه دشمنی دارند و نه غلو کنند)بنابراین از آن ها جدا نشوید. (1908)
1916. احوال جاهلان

لا ترى الجاهل الا مفرطا او مفرطا.
جاهل را نمی بینی مگر آن كه يا زياده روى (افراط) می كند و يا كوتاهی (تفريط) می كند. (1909)
1917. اعتدال در زندگی
كن سمحا و لا تكن مبذرا، و كن مقدرا و لا تكن مقترا.
بخشنده باش و ولخرج مباش (در زندگی) حسابگر باش و سخت گير و تنگ نظر مباش . (1910)
1918. تكيه گاه اعتدال
نحن النمرقه الوسطى ، بها يلحق التالى ، و اليها يرجع الغالى.
ما تكيه گاه اعتداليم كه بايد عقب ماندگان ، خود را بدان برسانند و تندروان بدان بازگردند. (1911)
1919. تعادل در امور زندگی
لا تسالوا فيها فوق الكفاف ، و لا تطلبوا منها اكثر من البلاغ.
در دنيا بيش از احتياج نخواهيد و بيش از كفاف از آن طلب نكنيد. (1912)
1920. دورى از حرص و آز
من اقل منها استكثر مما يومنه . و من استكثر منها استكثر مما يوبقه.
كسى كه دنيا كم (و به اندازه نياز) برگيرد، مايه ايمنى بسيار به دست آورده است و هر كه از آن مقدار زيادى به دست آورد، مايه هلاك خود را افزون ساخته است . (1913)
1921. ميانه روى در اموال
دع الاسراف مقتصدا، و اذكر فى اليوم غدا، و امسك من المال بقدر ضروررتك ، و قدم الفضل ليوم حاجتك.
اسراف را كنار بگذار و ميانه روى پيشه كن ، از امروز به فكر فردا باش و از اموال دنيا به مقدار ضرورت براى خويش نگهدار و زيادى را براى زيارت (قيامت) از پيش بفرست . (1914)
1922. بسنده به اندك نمودن
المنيه و لا الدنيه ! و التقلل و لا التوسل.
مرگ آرى ! اما پستى و خوارى هرگز، و به اندك بسنده كردن آرى ! اما دست سوى اين و آن دراز كردن هرگز. (1915)
1923. راه مستقيم و ميانه
اليمين و الشمال مضله ، و الطريق الوسطى هى الجاده ، عليها باقى الكتاب و آثار النبوه.
انحراف به راست و چپ گمراهى است و راه مستقيم و ميانه ، جاده حق است و بر همين راه قرآن و آثار نبوت (خاندان پيامبر) سفارش می كنند. (1916)
1924. افراط و تفريط
لقد علق بنياط هذا الانسان بضعه هى اعجب مافيه . و ذلك القلب ، و ذلك ان له مواد من الحكمه و اضدادا من خلافها؛ فان سنح له الرجاء اذله الطمع ، و ان هاج به الطمع اهلكه الحرص ، و ان ملكه الياس قتله الاسف ... و ان فكل تقصير به مضر، و كل افراط له مفسد . افرط به الشبع كظته البطنه.
هر آينه و به تحقيق پاره گوشتى كه به رگ هاى بدن انسان ، آويخته ، آن پاره گوشت ، عجيب ترين چيزى است كه در او (يعنى انسان) يافته می شود و آن قلب ، است كه ريشه هايى از حكمت و فضايل اخلاقى و نيز چيز هايى كه مخالف حكمت و فضايل اخلاقى است ؛ يعنى اخلاق رذيله ، در آن وجود دارد. پس اگر اميد در قلب آشكار گردد، طمع انسان را خوار می سازد و اگر طمع آن را به هيجان و جنبش درآورد، حرص ، او را هلاك می كند و اگر نااميدى بر آن چيره گردد، اندوه ، آن را می كشد. و اگر در سيرى زياده روى كند، پرى معده او را رنج می دهد. بنابراين هر كوتاهى و سهل انگارى براى انسان زيانبار و هر زياده روى در هر كارى براى او فساد آور است . (1917)
1925. تباه شدن اسراف كار
من الفساد اضاعه الزاد، و مفسده المعاد.
از تباهى است ضايع كردن زاد و توشه و تباه ساختن معاد. (1918)
1926. بخشش فقط در راه خدا
ليس لواضع المعروف فى غير حقه ، و عند غير اهله ، من الحظ فيما اتى الا محمده اللئام ، و ثناء الاشرار، و مقاله الجهال ، مادام منعما عليهم . ما اجود يده ! و هو عن ذات الله بخيل !
كسى كه كار نيك خود را در غير راه صحيح و نزد نااهلان قرار دهد، بهره اى جز ستايش ناپاكان و ثناگويى اشرار

و گفتار نادانان ندارد و این ها هم تا هنگامی است که به آن ها بخشش می کند و می گویند: چه دست سخاوتمندی دارد؛ و حال آن که از بخشش در راه خدا بخیل است . (1919)
1927. میوه تفریط
ثمره التفریط الندامه ، و ثمره الحزم السلامه.
پشیمانی میوه تفریط است و سلامت محصول احتیاط. (1920)
بخش شانزدهم : عیب و عیب جویی
1928. مانع عیب گویی
ما یمنع احدکم ان یستقبل اخاه بما یخاف من عیبه ، الا مخافه ان یستقبله بمثله . قد تصافیتم علی رفض الاجل و حب العاجل.
آن چه مانع هر یك از شما می شود که عیب برادرش را پیش روی او بگوید، این است که می ترسد او نیز عیبش را رو به رویش بگوید. شما در راه دور افکندن آخرت و دوستی دنیا با هم رفیق شده اید. (1921)
1929. دیده فرو بر به گمان خویش !
طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس.
خوشا به حال آن کس که عیب خودش ، او را از پرداختن به عیب های مردم بازدارد. (1922)
1930. دوری از عیب جویان
ولیکن ابعد رعیتك منك و اشناهم عندك اطلبهم لمعائب الناس ؛ فان فی الناس عیوبا. :من کتابه للاشتر لما ولاه مصر الوالی احق من سترها، فلا تکشفن عما غاب عنك منها، فانما علیك تطهیر ما ظهر لك ، والله یحکم علی ما غاب عنك .. فاستر العوره ما استطعت ، یستر الله منك ما تحب ستره من رعیتك
در فرمان استانداری مصر به مالك اشتر می فرماید: باید دورترین افراد ملت از تو و دشمن ترین آن ها نزد تو، عیبجوترین آن ها از مردم باشد؛ زیرا مردم (خواه ناخواه) عیب هایی دارند و زمامدار سزاوارترین کس به پوشاندن آن هاست . بنابراین ، درباره آن دسته از عیب هایی مردم که بر تو پوشیده است ، پی جویی و کنجکاوی مکن ؛ زیرا آن چه بر عهده توست پاك کردن عیب ها و زشتی هایی است که بر تو آشکار می باشد و قضاوت درباره عیب ها و گناهانی که بر تو پوشیده می باشد، به عهده خداست . پس تا می توانی جرم پوش باش تا خداوند نیز عیب و جرم های تو را که دوست داری از ملتت پوشیده بماند، بپوشاند. (1923)
1931. احمق واقعی
من نظر فی عیوب الناس ، فانکرها، ثم رضیها لنفسه ، فذلك الاحمق بعینه.
کسی که عیب های مردم را بنگرد و بد شمرد، سپس آن ها را برای خود بپسندد چنین کسی احمق واقعی است .
1932. از خرده گرفتن بر دیگران بپرهیز
(1924)
یا عبدالله ! لا تعجل فی عیب احد بذنبه ، فلعله مغفورله ، و لا تامن علی نفسك صغیر معصیه ، فلعلك معذب علیه . فلیکفف من علم منکم عیب غیره لما یعلم من عیب نفسه ، ولیکن الشکر شاغلا له علی معافاته مما ابتلی به غیره.
ای بنده خدا! در خرده گیری از گناه کسی شتاب مکن ؛ زیرا چه بسا که او آمرزیده شده باشد و در مورد خویش به گناه کوچکی که کرده ای ایمن مباش ؛ زیرا شاید که به سبب آن عذاب شوی . پس هر یك از شما از دیگری عیبی بداند، نباید به خرده گیری از او بپردازد؛ زیرا می داند که خود نیز عیبی دارد و باید شکر این موهبت که عیب هایی که در دیگران هست در او نیست ، وی را به خود مشغول دارد. (و از عیبجویی دیگران باز ایستد). (1925)
1933. رابطه بین بخت و عیب
عیبك مستور ما اسعدك جدك .
تا بخت یار توست ، عیبت پوشیده است . (1926)
1934. مانع عیب جویی
من کساه الحیاء ثوبه ، لم یر الناس عیبه.
هر کس که شرم و حیا جامه خود را بر قامت او بپوشاند، مردم عیبش را نبینند. (1927)
1935. عیب جویی از مردم و مسامحه با خود
لا تکن ممن یرجو الاخره بغیر العمل ، فهو علی الناس طاعن ، و لنفسه مداهن.
چونان کسی مباش که بدون عمل ، به آخرت امید می بندد، پس او مردم را سرزنش و عیبجویی می کند، اما با خویش مسامحه می نماید. (1928)
1936. ابتدا به عیب خود بنگر

من نظر فی عیب نفسه اشتغل عن عیب غیره.
هر که عیب خود را ببیند، از پرداختن به عیب دیگران باز ایستد. (1929)
1937. بزرگترین عیب
اکبر العیب ان تعیب ما فیك مثله.
بزرگ ترین (بیشترین) عیب این است که از چیزی خرده گیری ، که مانند آن در خودت وجود دارد. (1930)
بخش هفدهم : انسان دروغگو و فاسق
1938. جایگاه راستگو و دروغگو
جانبوا الکذب ؛ فانه مجانب للایمان ، الصادق علی شفا منجاه و کرامه ، و الکاذب علی شرف مهواه و مهانه.
از دروغگویی برکنار باشید که از ایمان فاصله دارد، راستگو در ساحل نجات و بزرگواری است و دروغگو در لبه پرتگاه هلاکت و پستی است . (1931)
1939. تشبیه دروغگو به سراب
یا بنی ! ایاك و مصادقه الکذاب ، فانه کالسراب : یقرب علیك البعید، و یبعد علیك القریب.
پسر جانم !) از دوستی با دروغ پرداز دوری کن که او چون سراب است ، دور را در نظر تو نزدیك و نزدیك را) دور نشان می دهد. (1932)
1940. پیوستن به اهل صدق
یا مالك ! و الصق باهل الورع و الصدق
ای مالك !) به اهل ورع و صدق و راستی بپیوندد) (1933)
1941. بدترین گفتار
شر القول الکذب .
بدترین گفتار دروغگویی است . (1934)
1942. عاقبت مخالفت با شخص خیرخواه
ان معصیه الناصح الشفیق العالم المجرب تورث الحسره ، و تعقب الندامه.
همانا نافرمانی و سرپیچی از نصیحت ناصح مهربان و عالم تجربه دیده موجب حسرت گردد و پشیمانی به دنبال می آورد. (1935)
1943. آلوده شدن به دروغگویی
لا تحدث الناس بکل ما سمعت به ، فکفی بذلك کذبا.
هر چه را شنیدی برای مردم حکایت مکن ، که همین برای آلودگی به دروغگویی کافی است. (1936)
1944. راستگویی امام (ع))
و الله ما کتمت و شمه ، و لا کذبت کذبه.
به خدا سوگند، کلمه ای را نهان نداشتم دروغی هم بر زبان نراندم . (1937)
1945. چون مرده در بین زندگان
و آخر فد تسمی عالما و لیس به ، فاقتبس جهائل من جهال ، و اضالیل من ضلال ... فالصوره صوره انسان ، و القلب قلب حیوان ، لا یعرف باب الهدی فیتبعه ، و لا باب العمی فیصد عنه . و ذلك میت الاحیاء.
نادانی هایی را از نادانان و (انسانی دیگر نیز وجود دارد که نام عالم به خود گرفته و عالم نیست (این نابخرد گمراهی هایی را از گمراهان کسب کرده است . صورتش صورت انسانی است ، ولی قلبی چون قلب حیوانی در درونش است . این نابکار در ورودی رشد و هدایت را نمی شناسد، (که از آن وارد شود) و از رشد و هدایت این انسان ها) در ورودی نابینایی را نمی داند تا از ورود به آن امتناع بورزد و اوست مرده ای)پیروی نماید. نیز در میان زندگان . (1938)
1946. فریب دروغگویی ها
این تذهب بکم المذاهب ، و تتیه بکم الغیاهب ، و تخدعکم الکواذب ؟
ای مردم)! این راه های مختلف شما را به کجا می برد؟ و تاریکی ها در کدامین بیابان ها سرگردانتان می سازد؟) و دروغ ها چگونه شما را می فریبد؟(1939)
بخش هجدهم : نکوهش و خودرایی
1947. خطر تکیه کردن به رای
قد خاطر من استغنی برایه .
کسی که به رای خود اکتفا کند خویشتن را به خطر افکند. (1940)

1948. نابودی رای
اللجاجه تسل الراى .
لجاجت رای را از بین می برد. (1941)
1949. از بین رفتن رای
الخلاف يهدم الراى .
مخالفت کردن رای را ویران می کند. (1942)
1950. بی همانندی خدا
اياك و مساماه الله فى عظمته ، و التشبه به فى جبروته ، فان الله يذل كل جبار، و يهين كل مختال.
امام علی علیه السلام در نامه ای به مالك اشتر فرمود: مبادا در بزرگی و عظمت خداوند با او همچشمی كنی و در جبروت و شكوه او به وی همانندی جویی كه خداوند هر جباری را خوار می سازد و هر خودبینی را بی مقدار.
1951. نشان نادانی
(1943)
لا ترد على الناس كل ما حدثوك به : فكفى بذلك جهلا.
هر چه را مردم به تو گویند به نادرستی نسبت مده كه این نشان نادانی است . (1944)
بخش نوزدهم : اختلاف و تفرقه
1952. سفارش به وحدت
اياكم و التفرق ! فاذا نزلتم فانزلوا جميعا، و اذا ارتحلتم فارتحلوا جميعا :وصى بها جيشه حين بعثه الى العدو.
امام علیه السلام به سپاهی كه به جانب دشمن فرستاد، سفارش كرد: از تفرقه و اختلاف برحذر باشید و هرگاه خواستید جایی فرود آیید، باهم فرود آیید و هرگاه خواستید كوچ كنید با هم كوچ كنید. (1945)
1953. علت تفرقه
انما انتم اخوان على دين الله ، ما فرق بينكم الا خبث السرائر، و سوء الضمائر.
همانا شما به خاطر دین خدا برادر هم هستید، شما را جز پلیدی باطن ها و بدی درون ها از هم جدا نكرده است .
1954. سرنوشت انسان تنها
(1946)
الزموا السواد الاعظم ؛ فان يد الله مع الجماعه . و اياكم و الفرقه ! فان الشاذ من الناس للشيطان ، كما ان الشاذ من الغنم للذئب.
همواره با جمعیت های (طرفدار حق) باشید كه دست خداوند با جمعیت است ، از پراكندگی و متفرق شدن دوری كنید كه (انسان تنها) طعمه شیطان است چنان كه گوسفند تك رو، طعمه گرگ است . (1947)
1955. اهمیت دل های متفق
انه لا غناء فى كثره عددكم مع قله اجتماع قلوبكم.
به راستی كه بسیاری تعداد شما با كمی اجتماع دل هایتان سودی نمی بخشد. (1948)
1956. نعمت در سایه اتحاد
اياكم و التلون فى دين الله ؛ فان جماعه فيما تكرهون من الحق ، خير من فرقه فيما تحبون من الباطل . و ان الله سبحانه لم يعط احدا بفرقه خيرا ممن مضى ، و لا ممن بقى.
مبادا در دین دورویی ورزید كه همبستگی و وحدت در راه حق
گرچه كراهت داشته
باشیداز پراكندگی در راه باطل
گرچه مورد علاقه شما باشدبهتر است ؛
زیرا خداوند سبحان نه به گذشتگان و نه به آیندگان چیزی را با تفرقه عطا نفرموده است . (1949)
1957. پیامد اختلاف
احذروا ما نزل بالامم قبلكم من المثلات بسوء الافعال ، و ذميم الاعمال فتذ كروا فى الخير و الشر احوالهم ، و احذروا ان تكونوا امثالهم.
فاذا تفكرتم فى تفاوت حاليهم ، فالزموا كل امر لزمت العزه به شانهم ، و زاحت الاعداء له عنهم ، و مدت العافيه به عليهم ، و انقادت النعمه له معهم ، و وصلت الكرامه عليه حبلهم ، من الاجتناب للفرقه ، و اللزوم للالفه ، و التحاض عليها، و التواصى بها، و اجتنبوا كل امر كسر فقرتهم ، و اوهن منتهم ، من تضاغن القلوب ، و تشاحن الصدور، و تدابر النفوس ، و تخاذل الايدى.

و تدبروا احوال الماضين من المومنين قبلكم ... فانظروا كيف كانوا حيث كانت الاملاء مجتمعه ، و الاهواء موتلفه ، و القلوب معتدله ، و الايدى مترادفه ، و السيوف متناصره ، و البصائر نافذه ، و العزائم واحده . الم يكونوا اربابا فى اقطار الارضين ، و ملوكا على رقاب العالمين . فانظروا الى ما صاروا اليه فى آخر امورهم ، حين وقعت الفرقه ، و تشتتت الالفه و اختلفت الكلمه و الافئده ، و تشعبوا مختلفين ، و تفرقوا متحاربين ، قد خلع الله عنهم لباس كرامته ، و سلبهم غضاره نعمته . و بقى قصص اخبارهم فيكم عبرا للمعتبرين.
از بلاهایی كه به سبب اعمال زشت و نكوهیده بر سر ملت های پیش از شما آمد بپرهیزید و احوال خوب و بد آنان را به یاد آورید و از این كه چون آنان باشید دوری كنید. اگر در احوال نیك و بد آنان بیاندیشید، همان كاری را عهده دار می شوید كه عزیزشان گرداند و دشمنانشان را از آن ها دور ساخت و تندرست نگاهشان داشت و نعمت و فراوانی به سراغشان آمد و نیكوكاری و بزرگواری باعث پیوند آنان گردید و آن از تفرقه و پراكندگی اجتناب ورزیدن و به یكدیگر مهربانی كردن و همدیگر را به این كار تشویق نمودن است و از كارهایی كه پشت آنان را شكست و قدرت آنان را از بین برد دوری كنید، كارهایی چون كینه ورزی دل ها و دشمنی سینه ها و پشت كردن جان ها به یكدیگر و دست شستن از یاری هم و در احوال مومنان پیش از خود نیز بیاندیشید... و بنگرید كه آنان چگونه بودند، آن گاه كه جمعیت ها فراهم بودند و خواسته ها یكی بود و دل ها یكسان بود و چگونه دست ها یار هم بودند و شمشیرها به كمك یكدیگر می آمدند و بینش ها ژرف و اراده ها یكی . آیا مهتران سراسر زمین نبودند و بر گرد جهانیان شهریاری نمی كردند؟ نیز به فرجام كار آن ها بنگرید! آن گاه كه در میانشان جدایی افتاد و رشته الفت از هم گسست و سخن ها و دل هایشان از هم جدا گشت و به دسته های گوناگون تقسیم شدند و دسته دسته شده به جان هم افتادند. در این هنگام خداوند جامه كرامت را از تن آنان بركند و نعمت های فراوانش را از ایشان گرفت و داستان سرگذشت آن ها در میان شما ماند تا درسی عبرتی برای عبرت آموزان باشد. (1950)

1958. پیروزی با جمع است ولو باطل !
و الله لا ظن ان هولاء القوم سیدالون منكم باجتماعهم على باطلهم ، و تفرقكم عن حقكم.
به خدا سوگند، گمان می كنم كه این قوم به زودی بر شما چیره شوند؛ زیرا آنان در باطن خود یكپارچه و متحدند و شما در حق خود دچار تفرقه و پراكندگی هستید. (1951)
1959. اختلاف و نابودی
ان لبنی امیه مرودا یجرون فیه ، و لو قد اختلفوا فیما بینهم ثم لو كادتهم الضباع لغلبتهم.
همانا بنی امیه را میدان مهلتی است كه در آن می تازند و آن گاه كه در میانشان اختلاف افتد، كفتارها بر آنان چیره گردند.
1960. دلیل اختلاف دعوت ها
(1952)
ما اختلفت دعوتان الا كانت احداهما ضلاله.
هیچ گاه دو دعوت بر خلاف یكدیگر نشد، مگر این كه یكی از آن دو گمراهی بود. (1953)
1961. اختلاف كیفری الهی است
فقال علیه السلام : انما اختلفنا عنه لا فیه ، و لكنكم ما جفت ! لما قال له بعض الیهود: مادفنتم نبیكم حتى اختلفتم فیه ارجلكم من البحر حتى قلتم لنبیكم ، اجعل لنا الها كما لهم الهه فقال انكم قوم تجهلون.
یك نفر یهودی به على علیه السلام گفت : هنوز پیامبر خود را دفن نكرده ، درباره او دچار اختلاف شدید!
حضرت فرمود: ما در جانشینی او اختلاف كردیم نه درباره خود او. اما شما هنوز پاهایتان از آب دریا نخشكیده بود همچنین كه آنان را خدایان است برای ما نیز خدایی در نظر بگیر، پس او گفت شما مردمی :كه به پیامبرتان گفتید نادانید. (1954)
1962. پایه های كفر
الكفر على اربع دعائم : على التعمق ، و التنازع ، و الزیغ و الشقاق . فمن تعمق لم ینب الى الحق ؛ و من كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق ؛ و من زاغ ساءت عنده الحسنه ؛ و حسنت عنده السیئه ، و سكر سكر الضلاله ؛ و من

شاق و عرت عليه طرقه ، و اعضل عليه امره ، و ضاق عليه مخرجه.
كفر بر چهار پايه استوار است : كنجكاوى ، تنازع ، كج دلى و تفرقه اندازى ، پس كسى كه راه كنجكاوى از اسرار ديگران را در پيش گيرد، به راه حق باز نگردد و كسى كه از روى نادانى به نزاع و ستيزه برخيزد، همواره از ديدن حق نابينا مانده و كسى كه كج دلى دارد، نيكى را بد شمارد و كار بد را نيك پندارد و در مستى گمراهى به سر برد و كسى كه در ميان مردم تفرقه اندازد و تك روى كند، به راه هاى سخت و هراسناك افتد و كارها بر او غير قابل حل گردد و در تنگنايى افتد كه نتواند از آن بيرون آيد. (1955)
1963. همداستانى بر تفرقه
اجتمع القوم على الفرقه ، و افترقوا على الجماعه ، كانهم ائمه الكتاب و ليس الكتاب امامهم.
(1956) . مردم بر جدايى هم داستان شدند و از جماعت گشتند، گويى آنان پيشواى قرآن اند نه قرآن پيشواى آنان
بخش بيستم : اندوه و غم
1964. نيمى از شكست
الهم نصف الهرم .
(1957) . اندوهگينى نيمى از شكست و پيرى است
1965. گرفتاران اندوه
من قصر فى العمل ، ابتلى بالهم .
(1958) .هر كه در كردار خود كوتاهى كند گرفتار اندوه شود
فخش بيست و يكم : ساير رذايل اخلاقى
1966. ياران سركشى
من شغل نفسه بغير نفسه ، تحير فى الظلمات ، و ارتبك فى الهلكات ، و مدت به شياطينه فى طغيانه.
هر كس كه خود را براى غير خويشتن مشغول بدارد، در تاريكى ها متحير ماند و در مهلكه ها آشفته و مشوش گردد و شياطين مسلط بر او، او را در طغيانگرى ها بكشند (يارى نمايند). (1959)
1967. دورى از مواضع تهمت
من وضع نفسه مواضع التهمه ، فلا يلومن من اساء به الظن.
هر كس خود را جايى قرار دهد كه باعث تهمت وارد آمدن به او مى شود، پس البته نبايد آن كس را كه به او بدگمان شود سرزنش و ملامت كند. (1960)
1968. همنشينى با هوسرانان
مجالسه اهل الهوى منساه للايمان و محضره للشيطان.
(1961) . همنشينى با هوسرانان باعث از ياد رفتن ايمان و حاضر شدن شيطان است
1969. تكامل انسان ها
العجز افه ، و الصبر شجاعه .
(1962) . به ستوه آمدن ، آفت است و نستوهى ، شجاعت
1971. از كينه ورزى بپرهيز!
قد اصطلحتم على الغل فيما بينكم ، و نبت المرعى على دمنكم . و تصافيتم على حب الامال ، و تعاديتم فى كسب الاموال.
شما بر كينه ورزى به يكديگر، هم داستان شده ايد و گياهان و سبزه ها بر روى سر كين گاه ها (يا كينه هاى ديرينه شما روييده است و در دوستى و دلبستگى به آرزوها با يكديگر متفق شده ايد و در به دست آوردن مال و ثروت ، با يكديگر دشمنى مى كنيد. (1963)
1972. رفع بدى با بدى
ردوا الحجر من حيث جاء؛ فان الشر لا يدفعه الا الشر.
سنگ را از همان جا كه آمده بازگردانيد، زيرا بدى را جز با بدى نتوان دفع كرد. (1964)
1973. پرهيز از بدگمانى
ليس من العدل القضاء على الثقه بالظن.
(1965) . با تكيه به گمان به زبان كسى كه مورد اعتماد مى باشد، داورى كردن ، از عدل و داد به دور است
1974. آميختن با شاهان
من ملك استاثر.
هر كه به فرمانروايى برسد مستبد و خودكامه مى گردد. (1966)

1975. پرهيز از منت گذاشتن
اياك و المن على رعيتك باحسانك او التزيد فيما كان من فعلك ، او ان تعدهم فتتبع :من كتابه للاشتر لما ولاه مصر
قال . موعدك بخلفك ، فان المن يبطل الاحسان ، و التزيد يذهب بنور الحق ، و الخلف يوجب المقت عند الله و الناس
الله تعالى : كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون.
فرمان مبارك امير المومنين عليه السلام به مالك اشتر وقتى او را والى مصر و اطراف آن ساخت :
بپرهيز از منت گزاردن بر مردم جامعه خود به خاطر احسانى كه به آنان كرده اى ، و از زياد شمردن كارى كه در
حق آنان انجام داده اى و بپرهيز از تخلف از وعده اى كه داده اى ؛ زيرا منت گزاردن احسان را باطل مى كند و
زياد شمردن كارى كه به سود جامعه انجام گرفته است نور حق را از بين مى برد و تخلف از وعده موجب عداوت
عداوتى است بزرگ در نزد خداوند اين كه بگوييد : در نزد خدا و مردم مى گردد. خداوند متعال فرموده است
چيزى را كه به آن عمل نمى كنيد. (1967)
1976. تحذير از سبكسرى
فان خطت بكم الامور المرديه ، و سفه الاراء الجائره ، الى منابذتى و خلافى ، فها :من كتاب له الى اهل البصره
انذا قد قربت جيادى ، و رحلت ركابى.
در نامه اى به اهل بصره مى نويسد: بعد از اين هرگاه امورى هلاك كننده و انديشه هاى منحرف از حق باز هم شما
را به مخالفت و ستيزه جويى با من براند و برانگيزد، پس بدانيد كه من ، همانا و به تحقيق اسبان عربى خود را
نزديك ساخته و جهاز شتران خويش را بر روى كمر آن ها بسته ام . (1968)
1977. زايل شدن نظر
الخلاف يهدم الراى .
ناسازگارى ، راى و نظر را از بين مى برد. (1969)
1978. پرهيز از عجله در امور
اياك و العجله بالامور قبل اوانها، او التسقط فيها عند امكانها، او اللجاجه فيها اذ تنكرت ، او الوهن عنها اذا
استوضحت . فضع كل امر موضعه.
بپرهيز از شتابزدگى در امور، پيش از رسيدن موقع آن ها و از سستى و درماندگى در موقعيت مقتضى آن امور، و
بپرهيز از لجاجت ، در موقعى كه مشكل و ابهام انگيز باشند و از مسامحه درباره آن امور، وقتى كه آشكار شده
اند، پس هر امرى را در موضع خود قرار بده . (1970)
1979. فرو رفتن در منجلاب ربا
من اتجر بغير فقه ، فقد ارتطم فى الربا.
كسى كه بدون آگاهى از احكام اسلام تجارت كند، در منجلاب ربا فرو رود. (1971)
1980. ياران روزگار
الجزع من اعوان الزمان .
(بى تابى ، از ياران روزگار است . (و به ضرر او تمام خواهد شد. (1972)
1981. فراهم كننده زشتى ها
الشر جامع مساوى العيوب .
سيرى ناپذيرى ، فراهم آورنده عيب هاى زشت است . (1973)
1982. توصيه به همنشينى پاكان
و الصق باهل الورع و الصدق ، ثم رضهم على الا يطروك و لا يبجحوك بباطل لم تفعله ؛ فان :من كتابه للاشتر
كثره الاطراء تحدث الزهو و تدنى من الغره.
در نامه به مالك اشتر فرمودند: به پاكدامنان و راستگويان بسيار نزديك شو! آن گاه ايشان را عادت ده كه در صدد
چاپلوسى تو بر نيايند و تو را با بيان كارهايى كه نكرده اى به دروغ خشنود نسازند كه به راستى چاپلوسى زياد و
پى در پى ، تكبر و خودخواهى در انسان پديدار مى كند و حميت و غرور را به او نزديك مى سازد. (1974)
1983. دور كردن بدى
احصد الشر من صدر غيرك ، بقلعه من صدرك.
بدى را از سينه ديگران با ريشه كنى آن از سينه خودت ، دور كن . (1975)
1984. توصيه على (ع) به مالك اشتر

لا تعجلن الی تصدیق ساع ، فان الساعی غاش ، و ان تشبه بالناصحین :من کتابه للاشتر.
نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به مالك اشتر: هرگز برای تصدیق سخن چین شتاب مکن ؛ زیرا سخن چین خیانت پیشه است ، اگر چه خود را به خیرخواهان تشبیه کند. (1976)
1985. فضایل بی حد علی (ع)
و لولا ما نهی الله عنه من تزکیه المرء نفسه ، لذکر ذاکر فضائل جمه ، تعرفها قلوب :من کتاب له لی معاویه المومنین ، و لا تمجها اذان السامعین.
نامه ای است از امیر المومنین علیه السلام به معاویه : اگر این امر نبود که خداوند از خودستایی انسان ، نهی فرموده ، هر آینه (مقصود خود امیر المومنین است) فضایل فراوانی را ذکر می کرد که دل های مومنان آن فضایل را می شناسد و گوش های شنوندگان آن ها را به دور نمی افکند. (1977)
1986. حذر از طاعت فاسقین
الا فالحذر الحذر من طاعه ساداتکم و کبرائکم ... فانهم قواعد اساس العصبیه . و دعائم ارکان الفتنه ... و هم اساس الفسوق ، و احلاس العقوق.
آگاه شوید! برحذر و بیمناك باشید از اطاعت آقایان و بزرگان خود، کسانی که از ارزش های واقعی حیثیت خود را بالاتر تلقی کردند و بالاتر از نسب خود سربلند نمودند، این خودخواهان خودکامه ، برپا دارنده پایه عصبیت اند و به ستون های فتنه و همداستان های منکرین حقوق رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام بر حق . (1978)
1987. معادن همه خطایا
اهل الضلال معادن کل خطیئه ، و ابواب کل ضارب فی غمره.
اهل ضلال ، معدن همه خطایایند و درهای ورودی همه گمراهان و عقیده مندان باطلند. (1979)
فصل هفتم : فصول دیگری از نهج البلاغه

بخش اول : دین اسلام

1988. جلوگیری کننده از ضلالت
من یبتغ غیر الاسلام دینا تتحقق شقوته ، و تنفصم عروته ، و تعظم کبوته ، و یکن مابه الی الحزن الطویل و العذاب الوبیل.
هر که دینی جز اسلام بجوید به بدبختی گرفتار آید و دستاویزش از هم گسیخته شود و به رو درافتادن و سقوطش سخت باشد و به اندوه دراز و عذاب دردناك مبتلا گردد (در عذاب آتش). (1980)
1989. واژگونی اسلام
سیاتی علیکم زمان یکفا فیه الاسلام ، کما یکفا الاناء بما فیه.
به زودی زمانی بر شما فرا می رسد که در آن زمان اسلام واژگون می شود، همچنان که ظرف واژگون می شود و آنچه در آن است می ریزد.
1990. بالاترین شرف
لا شرف اعلی من الاسلام .
هیچ شرافتی بالاتر از اسلام نیست . (1981)
1991. تفسیراسلام
لا نسبن الاسلام نسبه لم ینسبها احد قبلی . الاسلام هو التسلیم ، و التسلیم هو الیقین ، و الیقین هو التصدیق ، و التصدیق هو الاقرار، و الاقرار هو الاداء، و الاداء هو العمل.
اسلام را چنان تفسیر کنم که هیچ کس قبل از من چنین تفسیر نکرده است : اسلام ، تسلیم (در برابر خدا) است و تسلیم باور کردن است و باور کردن تصدیق است و تصدیق همان اقرار است و اقرار انجام وظیفه است و انجام وظیفه همان عمل شایسته است . (1982)
1992. اسلام ؛ کلید در نیکی
فیه مرابیع النعم ، و مصابیح الظلم . لا تفتح الخیرات الا بمفاتیحه ، و لا تکشف الظلمات الا :فس صفه الاسلام بمصابیحه.
در وصف اسلام فرمودند: در آن نعمت ها همانند باران بهاری و چراغ های روشن کننده تاریکی فراوان است ، در نیکی ها را جز با کلیدهای آن نتوان گشود و تاریکی ها را جز با چراغ های آن فروغ نتوان بخشید. (1983)
1993. مسابقه در خوبی ها

متنافس السبقه ، شریف الفرسان . التصدیق منهاجه ، و الصالحات مناره ، و الموت غایته ، و :فی وصف الاسلام
الدنیا مضماره ، و القیامه حلبته ، و الجنه سبقته.
در توصیف اسلام می فرماید: جایزه مسابقه اش ارزشمند و لایق رقابت است ، سوارکارانش شریف و بزرگوارند، مسیر و جاده اش تصدیق است و نشانه اش کارهای شایسته و خط پایانش مرگ است . دنیا میزان تمرین و کسب آمادگی آن است و قیامت محل گرد آمدن مسابقه دهندگان و بهشت جایزه آن . [(1984)]
1994. روشن ترین راه
فهو ابلج المناهج ، و اوضح الولائج ؛ مشرف المنار، مشرق الجواد، مضی ء المصابیح.
اسلام روشن ترین راه ها و آشکارترین گذرگاه ها است . نشانه های راهیابی آن بلند و مرتفع است و شاهراه هایش درخشان و چراغ هایش فروزان و روشنایی بخش . [(1985)]
1995. دین برگزیده خدا
ان هذا الاسلام دین الله الذی اصطفاه لنفسه ، و اصطنعه علی عینه.
این اسلام دین خداست که برای خودش برگزیده و آن را از زیر نظر خویش پرورده است. [(1986)]
1996. انجام دین و رضایت پروردگار
صار دین احدکم لعقه علی لسانه . صنیع من قد فرغ من عمله و احرز رضا سیده.
دین شما لقلقه زبانتان شده است ؛ مانند کسی که کارش را انجام داده و رضایت سرورش را فراهم آورده باشد.
1997. اسمی از سلامت
[(1987)]
ان الله تعالی خصکم بالاسلام و استخلصکم له ، و ذلك لانه اسم سلامه ، و جماع کرامه.
قطعا خداوند متعال شما را به اسلام مخصوص فرمود و شما را برای خود برگزید؛ زیرا اسلام اسمی از سلامت و مجمع کرامت است . [(1988)]
1998. اسلام معاویه
فو الذی فلق الحبه ، و برا النسمه ما اسلموا، ولکن استسلموا و اسروا الکفر، فلما وجدوا :لاصحابه عند الحرب اعوانا علیه اظهروه.
در هنگام جنگ به اصحاب خود فرمود: پس قسم به خدایی که دانه را شکافت و جان را (یا جانداران را) آفرید، آن ها (یعنی معاویه و یارانش) با قلب و اعتقاد خود، اسلام نیاوردند، لیکن از ترس اظهار اسلام کردند و کفر خویش را نهان داشتند و چون یارانی بر کفر خود یافتند آن را آشکار ساختند[(1989)]
1999. غایت اسلام
ان لکم علما فاهتدوا بعلمکم . و ان للاسلام غایه فانتهوا الی غایته.
همانا برای شما نشانه ای است ، پس با نشانه خود راه را بیابید و اسلام را غایت و هدفی است ، پس به آن غایت برسید.
2000. سهل الوصول بودن اسلام
[(1990)]
الحمدلله الذی شرع الاسلام فسهل شرائعه لمن ورده
سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که اسلام را آشکار نموده و برای کسانی که به این دین درمی آیند، دسترسی به سرچشمه های آن را آسان گردانید. [(1991)]
2001. مسلمانان دروغین
ما اسلم مسلمکم الا کرها :من کتاب له الی معاویه.
در نامه ای به معاویه می نویسد: مسلمان شما جز از روی کراهت و ناچاری اسلام نیاورد. [(1992)]
2002. اسلام ظاهری
و اعلموا انکم صرتم بعد الهجره اعرابا، و بعد الموالاه احزابا. ما تتعلقون من الاسلام الا باسمه . و لا تعرفون من الایمان الا رسمه . تقولون النار و لا العار! کانکم تریدون ان تکفئوا الاسلام علی وجهه انتهاکا لحریمه ، و نقضا لمیثاقه ...
بدانید شما بعد از هجرت (به سوی کمال) به شیوه اعراب بدوی پیوستید و پس از برادری و هم پیمانی ، به احزاب مختلف مبدل گشتید. از اسلام جز به اسم آن ، تعلقی ندارید، و از ایمان نمی شناسید مگر صورتی از آن را. می گویید: آتش را می پذیریم ولی ننگ را بر خود نمی گیریم . گویا شما می خواهید اسلام را به رویش واژگون کنید تا حرمت آن بشکند و پیمان آن را که خداوند برای شما است نقض کنید. [(1993)]

2003. اثرات اعتقاد به خدا و اسلام
اظهر به الشرائع المجهوله ، و قمع به البدع المدخوله ، و بين به الاحكام المفصوله.
خدای بزرگ احکام مجهول شرع را به وسیله (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) آشکار ساخت و بدعت هایی را که در دین خدا شده بود، به وسیله او از بین برد و احکامی را که به تفصیل در کتاب سنت آورده است به وسیله او بیان فرمود.
2004. راه های شرایع دین
(1994)
الا و ان شرائع الدين واحده ، و سبله قاصده . من اخذ بها لحق و غنم ، و من وقف عنها ضل و ندم.
بدانید که طرق دین یکی و راه های آن در مجرای اعتدال است ، هر کس راه های دین را پیش بگیرد و در آن مسیر گام بردارد به حقیقت و حمایتگران آن ملحق گردد و به عنیمت برسد و هر کس که توقف کند و از حرکت در آن راه ها امتناع بورزد گمراه گردد و عاقبت کار پشیمان شود. (1995)
2005. مهاجر واقعی اسلام
الهجره قائمه على حدها الاول . ما كان لله فى اهل الارض حاجه من مستسر الامه و معلنها. لا يقع اسم الهجره على احد الا بمعرفه الحجه فى الارض . فمن عرفها و اقر بها فهو مهاجر. و لا يقع اسم الاستضعاف على من بلغته الحجه فسمعتها اذنه و وعاها قلبه.
هجرت به همان هویت و مطلوبیت اول که داشت باقی است ، برای خداوند سبحان هیچ نیازی به مردم روی زمین وجود ندارد، خواه آنان که هجرت خود را مخفی بدارند یا آنان که آن را آشکار بسازند، عنوان هجرت بر هیچ کس تطبیق نشود جز بر کسی که حجت در روی زمین را بشناسد. پس اگر کسی حجت را شناخت و به او اقرار نمود مهاجر است . عنوان استضعاف (قصور حجت شناسی) بر کسی که حجت به او رسیده و گوشش آن را شنیده و قلبش آن را دریافته است صدق نمی کند. (1996)
2006. فضیلت اسلام
تبصره لمن عزم ، و عبره لمن اتعظ.
بینایی برای انسانی است که دارای عزم و تصمیم (برای خیرات) است و عبرت برای کسی است که پند بپذیرد.
بخش دوم : ایمان
(1997)
2007. از نشانه های ایمان
الايمان ان توثر الصدق حيث يضرك ، على الكذب حيث ينفعك ، و ان لا يكون فى حديثك فضل عن عملك ، و ان تتقى الله فى حديث غيرك.
ایمان آن است که راست گفتن را بر دروغگویی ترجیح دهی ، اگر چه آن راست به زیان تو باشد و آن دروغ به سودت و دیگر آن که گفتار تو بیشتر از کردارت نباشد و در سخن گفتن در مورد دیگری از خدا بترسی . (1998)
2088. چون نقطه ای سفید در دل
ان الايمان يبدو لمظه فى القلب ، كلما ازداد الايمان ازدادت المظه.
ایمان در دل آدمی چون نقطه ای سفید پدید می شود و هر چه بر ایمان افزوده می شود آن نقطه هم فزونی گیرد.
2009. شناخت با دل
(1999)
الايمان معرفه بالقلب .
ایمان ، شناخت با دل است .
2010. اصلاحگر قلوب
قال رسول الله صلى الله عليه و آله : لا يستقيم ايمان عبد حتى يستقيم قلبه ، و لا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه
پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: ایمان هیچ بنده ای تکمیل نمی شود مگر این که قلب او در مسیر حق ، استقامت داشته باشد و قلب او از استقامت محروم است تا زبانش در مسیر حق استوار گردد.
2011. برترین ایمان
لا ايمان كالحياء و الصبر.
هیچ ایمانی همانند حیا و صبر نیست .
2012. سه مرحله ایمان

الایمان معرفه بالقلب ، و اقرار باللسان ، و عمل بالارکان.
. ایمان ، شناخت و معرفت با قلب (عقل) و اقرار به زبان و عمل کردن به اعضا و جوارح است
2013. فلسفه ایمان
فرض الله الایمان تطهیرا من الشرك.
خداوند ایمان را برای پاك شدن دل از شرك واجب گردانید.
2014. اعتماد بر الطاف خدایی
لا یصدق ایمان عبد، حتی یکون بما فی ید الله اوثق منه بما فی یده.
ایمان بنده ای تصدیق و تایید نمی شود مگر به آنچه در دست خداست اعتماد بیشتری داشته باشد از آنچه در دست خود اوست .
2015. حفظ ایمان با صدقه
. سوسوا ایمانکم بالصدقه
ایمانتان را با دادن صدقه ، پاس دارید.
2016. ایمان ملایك
لم ترم الشکوك بنوازعها عزیمه ایمانهم ، و لم تعترك الظنون علی معاقد یقینهم.
در وصف فرشتگان می فرماید: ایمان استوار آنان ، (فرشتگان) آماج تیرهای شك و تردید قرار نمی گیرد و گمان ها بر گرهگاه های یقینشان هجوم نمی برند.
2017.ایمان پایدار
ما یکون ثابتا مستقرا فی القلوب . و منه ما یکون عواری بین القلوب و فمن الایمان الصدور الی اجل معلوم . فاذا کانت لکم براءه من احد فقفوه حتی یحضره الموت ، فعند ذلك یفع حد البراءه.
قسمی از ایمان در دل ها استوار و پابرجاست و قسمتی دیگر میان دل ها و سینه ها عاریه است و ناپایدار، تا زمانی معلوم (هنگام مرگ)، پس اگر از کسی بیزارید او را واگذارید تا مرگش فرا رسد (درباره کفر و ایمان او حکم نکنید شاید در لحظه آخر ایمان استوار و حقیقی پیدا کرد) در آن وقت سزاوار بیزاری می گردد.
2018. چهار تکیه گاه ایمان
الایمان علی اربع دعائم : علی الصبر، و الیقین ، و العدل ، و الجهاد... و الیقین منها علی اربع شعب : علی تبصره الفظنه ، و تاول الحکمه ، و موعظه العبره ، و سنه الاولین . فمن تبصر فی الفطنه تبینت له الحکمه ؛ و من تبینت له الحکمه عرف العبره ؛ و من عرف العبره فکانما کان فی الاولین.
ایمان بر چهار تکیه گاه استوار است : بر صبر و یقین و عدل و جهاد...
یقین خود چهار شعبه دارد: بینش هوشیارانه ، رسیدن به حقایق ، عبرت گرفتن از دیگران و سنت پیشینیان ؛ زیرا، هر که بینش هوشیارانه یافت ، حکمت بر او آشکار گشت و هر که حکمت بر او آشکار شد، پند و عبرت گرفتن را شناخت و هر که پند و عبرت آموزی را شناخت ، چنان است که در میان پیشینیان بوده باشد.
2019. چراغ نورانی ایمان
الایمان سبیل ابلج المنهاج ، انور السراج . فبالایمان یستدل علی الصالحات ، و بالصالحات یستدل علی الایمان ، و بالایمان یعمر العلم.
ایمان ، روشن ترین راه و نورانی ترین چراغ است ، پس انسان در پرتو ایمان به سوی اعمال شایسته راهنمایی می شود و با اعمال شایسته به ایمان استدلال می شود، و با ایمان ، کاخ علم و دانش آباد می گردد.
2020. برترین وسیله توسل
وصله الرحم فانها مثراه فی المال ...ان افضل ما توسل به المتوسلون الی الله سبحانه و تعالی ، الایمان به و برسوله ، منساه فی الاجل.
برترین وسیله ای که متوسلین به خدا به آن چنگ می زنند ایمان به خدا و پیامبر اوست و پیوند با خویشان مال را زیاد و مرگ را به تاخیر می اندازد.
2021. رشته اصلی ایمان
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له ، شهاده ممتحنا اخلاصها... فانها عزیمه الایمان ، و فاتحه الاحسان ، و مرضاه الرحمن ، و مدحره الشیطان.
گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست ، یگانه است و بی شریك ، گواهی که خلوص آن آزموده شده است ... این گواهی رشته اصلی ایمان است و آغاز احسان و مایه خشنودی خدای رحمان و دوری از مهلکه شیطان است .
2022. زبان استوار و ایمان استوار

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه . و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه فمن استطاع منکم ان یلقی الله تعالی و هو نقی الراحه من دماء المسلمین و اموالهم ، سلیم اللسان من اعراضهم ، فلیفعل.
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان هیچ بنده ای تکمیل نمی شود مگر این که قلب او در مسیر حق استقامت داشته باشد و قلب او از استقامت محروم است تا زبانش در مسیر حق استوار گردد. هر کس از شما بتواند به دیدار خداوند متعال نایل گردد با دستی پاك از خون های مسلمانان و اموال آنان و با زبانی سالم از اهانت به نوامیس آنان ، به سوی چنین دیدار حرکت نماید.

بخش سوم : حزب شیطان

2023. عزت جستن از غیر خدا

فی صفه الشیطان: اعترته الحمیه ، و غلبت علیه الشقوه ، و تعزز بخلقه النار، و استهون خلق الصلصال.
در وصف شیطان می فرماید: تعصب او را فرا گرفت و بدبختی بر وی چیره گشت و به این که از آتش آفریده شده است مغرور شد و تکبر ورزید و آدم را برای این که از پاره ای گل خشکیده آفریده شده بود، خوار شمرد.

2024. آراسته کردن گناه

الشیطان موکل به ، یزین له المعصیه لیرکبها، و یمنیه التوبه لیسوفها.
شیطان گماشته و همراه اوست ، گناه را در نظرش می آراید تا آن را مرتکب شود و او را به توبه امیدوار می کند، تا در آن تعلل و تاخیر ورزد.

2025. یاری از خدا در دوری از شیطان

احمد الله و استعینه علی مداحر الشیطان و مزاجره ، و الاعتصام من حبائله و مخاتله.
خدا را می ستایم و در اموری که باعث راندن و دور کردن شیطان و محفوظ ماندن از دام ها و نیرنگ هایش می شود، از او یاری می طلبم .

2026. تنهایی و نفوذ شیطان

ان الشاد من الناس للشیطان ، کما ان الشاذ من الغنم للذئب.
هر آن کس که از مردم به یکسو شود گرفتار (دام) شیطان گردد، همچنان که گوسفند تنها مانده طعمه گرگ باشد.

2027. عامل دوری شیطان

اسکن سبحانه ادم دارا ارغد فیها عیشه ، و امن فیها محلته ، و حذره ابلیس و عداوته ، فاغتره عدوه نفاسه علیه بدار المقام و مرافقه الابرار، فباع الیقین بشکه.
خدای سبحان ، آدم را در سرایی پرنعمت و امن سکونت داد و او را از ابلیس و دشمنی وی برحذر داشت . پس ، دشمن آدم ، چون او را در سرای جاودانی و همدم نیکوکاران می دید، بر وی حسد برد و او را فریفت و آدم یقین را به شکش فروخت .

2028. تسلط شیطان بر گمراهان

انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع ... فهنالك یستولی الشیطان علی اولیائه ، و ینجو الذین سبقت لهم من الله الحسنی.
در حقیقت نقطه آغاز فتنه ها و گمراهی ها، پیروی از هواهای نفس است ... در این جاست که شیطان بر دوستان خود استیلاء می یابد، اما کسانی که بیشتر لطف خدا شامل حالشان گشته است (از سلطه شیطان) می رهند.

2029. یکی از سپاهیان بزرگ ابلیس

من کتاب له الی الحارث الهمدانی: و احذر الغضب فانه جند عظیم من جنود ابلیس.

2030. پشیمانی یاران ابلیس

من کتاب له الی معاویه: فاحذر یوما یغتبط فیه من احمد عاقبه عمله ، و یندم من امکن الشیطان من قباده فلم یجاذبه.
از روزی بترس که مسرور و شادمان شود کسی که عاقبت کار خود را پسندیده کند و پشیمان گردد کسی که زمام خود را به دست شیطان سپرده و برای گرفتن زمامش را دست شیطان تلاشی ننموده است .

2031. گرفتاران در دام ابلیس

الا فالحذر الحذر من طاعه ساداتکم و کبرائکم ... و لا تطیعوا الادعیاء... اتخذهم ابلیس مطایا ضلال ، و جندا بهم یصول علی الناس ، و تراجمه ینطق علی السنتهم.
هلا! از پیروی مهتران و بزرگان خود را حذر کنید، حذر... و از بی بته های مدعی شرافت و بزرگی فرمان نبرید... ابلیس آنان را مرکب گمراهی کرده و سپاهی که با آن بر مردم می تازد و مقهورشان می سازد و سخنگویانی که از زبانشان سخن می گویند.

2032. شیون شیطان

لقد سمعت رنه الشیطان حین نزل الوحی علیه صلی الله علیه و آله فقلت : یا رسول الله ! ما هذه الرنه ؟ فقال : هذا الشیطان قد ایس من عبادته.

زمانی که وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، من شیون شیطان را شنیدم ؛ پرسیدم : ای رسول خدا! این چه شیونی است ؟

فرمود: شیطان بود که از عبادت خود (توسط مردم) نومید شد.

2033. طمع شیطان

و قد اصبحتم فی زمن لا یزداد فیه الشیطان فی هلاك الناس الا طمعا.

شما در زمانی هستید که شیطان در هلاکت و نابودی مردم طمع بسته است .

2034. اسلحه ای در برابر ابلیس

اتخذوا التواضع مسلحه بینکم و بین عدوکم ابلیس و جنوده ؛ فان له من کل امه جنودا و اعوانا، و رجلا و فرسانا.

فروتنی را انبار اسلحه میان خود و دشمنان ، ابلیس و سپاهیانش کنید؛ زیرا او در هر امتی لشکریان و یاران ، و نیروهای پیاده و سواره دارد.

2035. عاقبت حزب شیطان

افرایتم جزع احدکم من الشوکه تصیبه ، و العثره تدمیه ، و الرمضاء تحرقه ؟ فکیف اذا کان بین طابقین من نار، ضجیع حجر، و قرین شیطان ؟.

آیا دیده اید که چون به بدن یکی از شما خاری فرو رود و با لغزشی تنش را خونین سازد و یا ریگ گرم (بیابان) بدنش را بسوزاند، چگونه فریاد و فغان می کند؟ پس هنگامی که میان دو طبقه آتش فرو افتد و همبستر سنگ های داغ و همنشین شیطان گردد، چه کار می کند؟ و چه حالتی به او دست دهد؟

2036. دوری از وسوسه های شیطان

اصدفوا عن نزغاته و نفثاته ، و اقبلوا النصیحه ممن اهداها الیکم ، و اعقلوها علی انفسکم.

از وسوسه های (شیطان) روی گردان شوید، و سخن کسی که همه شما را پند و اندرز می دهد بپذیرد و آن را برای خویش نگه دارید.

2037. ترس از خدا

اتق الله فی نفسك ، و نازع الشیطان قیادك.

از خدا بترس ، و با شیطان که در رام کردن تو می کوشد، بستیز!

2038. بسیج حزب شیطان

من خطبه له حین بلغه خیر الناکثین بیعته: الا و ان الشیطان قد ذمر جزبه ، و استجلب جلبه ، لیعود الجور الی اوطانه ، و یرجع الباطل الی نصابه . و الله ما انکروا علی منکرا، و لا جعلوا بینی و بینهم نصفا.

قسمتی از خطبه آن حضرت که با شنیدن خبر بیعت شکنان ایراد فرمود: هان ! شیطان دار و دسته خود را برانگیخته و سپاهش را بسیج کرده است تا ستم در جای خود برقرار ماند و باطل به جایگاه خود بازگردد، به خدا سوگند، ناروایی نبود که به من نسبت ندهند و میان من و خودشان به انصاف رفتار نکردند.

2039. پیامدهای اختلاف

ان الشیطان یسنی لکم طرقه ، و یرید ان یحل دینکم عقده عقده ، و یعطیکم بالجماعه الفرقه ، و بالفرقه الفتنه . فاصدقوا عن نزغانه و نفثاته.

همانا شیطان راه های خود را برای شما آسان و هموار می کند و می خواهد بندبند دین شما را بگسلاند و به جای یکپارچگی پراکندگی نصیبتان کند و بر اثر پراکندگی فتنه و فساد پدید آورد. پس از وسوسه ها و افسون هایش روی گردان شوید.

2040. میدان عمل شیطان

اصبحتم فی زمن لا یزداد الخیر فیه الا ادبارا، و لا الشرفیه الا اقبالا، و لا الشیطان فی هلاك الناس الا طمعا. فهذا اوان قویت عدته ، و عمت مکیدته ، و امکنت فریسته.

شما در روزگاری به سر می برید که خبر هر چه بیشتر پشت می کند، و شر هر چه بیشتر روی می آورد و شیطان ، هر چه بیشتر به تباه کردن مردم چشم طمع می بندد؛ پس ، اکنون زمانی است که اسباب کار او قوت گرفته و نیرنگش فراگیر شده و شکارش در دسترس او قرار گرفته است .

2041. وعده شیطان

الشیطان المضل ، و الانفس الاماره بالسوء، غرتهم بالامانی ، و فسحت لهم بالمعاصی ، و وعدتهم الاظهار، فاقتحمت بهم النار.

شیطان گمراه کننده است و نفس اماره آن ها (خوارج نهروان) را با آرزوهای نابه جا فریب داد و میدان گناه را بر ایشان گشود و به آنها وعده پیروزی داد، پس آن ها را به جهنم فرستاد.

2042. شیطان را بفریب !

لا تجعلن للشیطان فیك نصیبا، و لا علی نفسك سبیلا.

شیطان را از خود بهره مند مساز و راه او را در نفس خود باز مگذار.

2043. حزب شیطان

اسی ان یلی امر هذه الامه سفهاوها و فجارها، فیتخذوا مال الله دولا، و عباده خولا، و الصالحین حربا، و الفاسقین جزبا.

اندوه و تاسف من از این است که بی خردان و نابکاران این امت را به دست گیرند و مال خدا را دست به دست گردانند و بندگان او را به بندگی خود گیرند و با صالحان بستیزند و تبهکاران را دار و دسته خود کنند.

2044. منافقان حزب شیطان اند

من خطبه له یصف فیها المنافقین: هم لمه الشیطان ، و حمه النیران : اولئك حزب الشیطان ، الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون.

قسمتی از خطبه آن حضرت در توصیف منافقان : آنان گروه شیطان و شعله آتش جهنم هستند. آنان دار و دسته شیطان اند و بدانید که پیروان شیطان بازنده و زیانکارند.

2045. بزرگ ترین فریب ابلیس

الله الله فی عاجل البغی ، و اجل و خامه الظلم ، و سوء عاقبه الکبر، فانها مصیده ابلیس العظمی ، و مکیدته الکبری.

از خدا بترسید! از (کیفر) سرکشی در این جهان و از زیان ستمگری در آن جهان و از فرجام بد کبر؛ زیرا این ها (سرکشی و ستمگری و کبر) عظیم ترین دام و بزرگ ترین فریب ابلیس است .

2046. صفات پیروان شیطان

و قال علیه السلام فی ذم اتباع الشیطان: اتخذوا الشیطان لامرهم ملاکا و اتخذهم له اشراکا، فباض و فرخ فی صدورهم ، و دب و درج فی حجورهم ، فنظر باعینهم ، و نطق بالسنتهم ، فرکب بهم الزلل ، و زین لهم الخطل ، فعل من قد شرکه الشیطان فی سلطانه ، و نطق بالباطل علی لسانه.

امام علی علیه السلام در نکوهش پیروان شیطان فرمود: آنان در کارشان به شیطان تکیه کردند و شیطان هم آن ها را دام خود قرار داد. پس در سینه های آنان تخم کرد و جوجه گذاشت و به تدریج در خردهای آنان نفوذ کرد و با چشم هایشان نگریست و با زبانشان سخن گفت ؛ پس آن ها را گرفتار خطاها و لغزش ها کرد و نادرستی را در نظرشان آراست ؛ کارهای آنان مانند کار کسی است که شیطان در قدرتش شریك شده و زبان او را به باطل گویا کرده است !

2047. بسیج نیرو علیه شیطان

اجعلوا علیه حدکم ، و له جدکم ... و اجلب بخیله علیکم ، و قصد برجله سبیلکم یقتنصونکم بکل مکان ، و یضربون منکم کل بنان . لا تمتنعون بحیله ، و لا تدفعون بعزیمه فی حومه ذل.

خشم و جدیت خود را علیه شیطان به کار گیرید... سواران خود را بر ضد شما بسیج کرد و با پیادگانش قصد راه شما را نمود تا از راه راست منحرفتان سازد، در هر نقطه ای شما را شکار می کنند و سرانگشتانتان را قطع می کنند، با هیچ حیله و با هیچ عزمی نمی توانید ضربات و گزندهای آنان را از خود دفع سازید؛ این همه در حالی است که شما در محاصره انبوهی از عوامل ذلت آور هستید.

2048. وسوسه های شیطان

اطفئوا ما کمن فی قلوبکم من نیران العصبیه و احقاد الجاهلیه ، فانما تلك الحمیه تکون فی المسلم من خطرات الشیطان و نخواته ، و نزغاته و نفثاته.

شراره های تعصب و کینه های جاهلیت را که در قلب دارید خاموش کنید که این نخوت و تعصب ناروا در مسلمان از تلقین ها و نخوت ها و فساد و وسوسه های شیطان است .

2049. دوری از خودپسندی

یا مالك ! ایاك و الاعجاب بنفسك ، و الثقه بما یعجبك منها، و حب الاطراء، فان ذلك من اوثق فرص الشیطان فی نفسه لیمحق ما یکون من احسان المحسنین.

ای مالك ! خویشتن را از خودپسندی ، و اعتماد به چیزی که تو را به خودپسندی می اندازد و علاقه به تملق گویی دیگران برحذر دار؛ زیرا این کارها مطمئن ترین فرصت برای شیطان است تا کارهای خوب نیکوکاران را محو و نابود سازد.

2050. عیرت گیری از ابلیس
اعتبروا بما كان من فعل الله بابلیس اذ احبط عمله الطویل وجهده الجهید، و كان قد عبد الله سته الاف سنه ، لا یدری امن سنی الدنیا ام من سنی الاخره.
از كاری كه خدا با ابلیس كرد درس بگیرید؛ چه ، كار دراز مدت و كوشش های توانفرسای او را، به سبب لحظه ای تكبر، باطل ساخت . او امام جواد هزار سال خدا را پرستش كرده بود كه معلوم نیست آیا از سال های دنیاست یا از سال های آخرت .
2051. برآورندگان دعوی شیطان
احذروا عباد الله عدو الله ! ان یعدیكم بدائه ، و ان یستفزكم بندائه ، و ان یجلب علیكم بخیله و رجله . فلعمری لقد فوق لكم سهم الوعید، و اغرق الیكم بالنزع الشدید، و رماكم مكان قریب ، فقال : رب بما اغوبتنی لازینن لهم فی الارض و لا غوینهم اجمعین ، قذفا بغیب بعید، و رجما بظن غیر مصیب ، صدقه به ابناء الحمیه ، و اخوان العصبیه ، و فرسان الكبر و الجاهلیه.
ای بندگان خدا! مبادا دشمن خدا (شیطان) شما را به درد خود گرفتار كند و با فریاد خویش شما را از جا بپراند و نگرانتان سازد و سواران و پیادگان خود را علیه شما فراهم آورد. به جان خودم سوگند، كه تیر وعید را بر چله كمان گذاشته و آن را به طرف شما سخت كشیده است و از نزدیك به شما تیراندازی كرده و گفته است :
پروردگارا! به سبب آن كه مرا گمراه كردی در روی زمین بدی ها را در نظرشان بیارایم و همگان را گمراه كنم.
او از آینده ای دور سخن گفت و گمان نادرستی را اظهار داشت ، اما فرزندان نخوت و برادران عصبیت و سواران گردنكشی و جاهلیت دعوی او را راست از كار درآوردند.
بخش چهارم : بدترین و برترین مردم
2052. مقرب ترین مردم
هم اعلم خلقك بك ، و اخوفهم لك ، و اقربهم منك.
فرشتگان داناترین مخلوقات به مقام ربوبی تو هستند و بیمناك ترین موجودات از تو و نزدیك ترین مخلوقات به بارگاه قدس و كبریایی ات .
2053. فاضل ترین بندگان
ان افضل الناس عند الله من كان العمل بالحق احب الیه و ان نقصه و كرثه من الباطل و ان جر الیه فائده و زاده.
همانا با فضیلت ترین مردم نزد خداوند كسی است كه برای او عمل به حق ، اگر چه موجب كاهش (ظاهری) و سختی باشد، محبوب تر از باطل بوده است ، اگر چه آن باطل برای او فایده را جلب كند و موجب افزایش وی گردد.
2054. محبوب ترین بندگان نزد خدا
عباد الله ! ان من احب عباد الله الیه عبدا اعانه الله علی نفسه ... قد خلع سرابیل الشهوات ، و تخلی من الهموم ، الا هما واحدا انفردبه ، فخرج من صفه العمی ، و مشاركه اهل الهوی.
سبحان) او را در شناخت)ای بندگان خدا! از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است كه خداوند نفس خود و ساختن آن یاری فرماید، پیراهن های شهوات را از خود بركند و جز یك غم ، از تمام غم ها خود را می رهاند و از صف كوردلان و مشاركت با هواپرستان خارج شد.
2055. خیرخواه ترین مردم
ان انصح الناس لنفسه اطوعهم لربه ؛ و ان اغشهم لنفسه اعصاهم لربه.
همانا خیرخواه ترین مردم درباره خویشتن مطیع ترین مردم بر پروردگارش و خائن ترین مردم درباره خویشتن معصیت كارترین آنان به خدایش می باشد.

2056. دودستگی مردم
انما الناس رجلان : متبع شرعه ، و مبتدع بدعه ، لیس معه من الله سبحانه برهان سنه ، و لا ضیاء حجه.
مردم بر دو صفت اند: پیرو قانون شرع ، یا بدعت گزار و پیرو بدعت كه با او هیچ قانونی و روشنایی دلیل از خداوند وجود ندارد.
2057. بدترین خلق نزد خالق

ان ابغض الخلائق الی الله رجلان : رجل و كله الله الی نفسه ؛ فهو جائر عن قصد السبیل ، مشغوف بكلام بدعه ، و دعاء ضلاله ، فهو فتنه لمن افتتن به ، ضال عن هدی من كان قبله ، مضل لمن اقتدی به فی حیاته و بعد وفاته ، حمال خطایا غیره ، رهن بخطیئته.

بدترین مردم در نظر خدا دو دسته اند:

فردی كه خدا او را به خودش واگذار كرده (و به او كمك فكری نمی كند) چنین فردی از راه راست منحرف می گردد، به بدعت و مطالب انحرافی علاقه مند و آلوده می شود. چنین فردی به وسیله آشوبگری گمراه گردیده ، موجب انحراف كسانی است كه در زمان زندگی و مرگ او، از وی پیروی كنند، اشتباهات دیگران را به دوش می گیرد و گرو گناهان خویش است .

2058. برترین مؤ منان

اعلم ان افضل المومنین افضلهم تقدمه من نفسه و اهله و ماله ، فانك ما تقدم من :من كتاب له الی الحارث الهمدانی خیر یبق لك ذخره ، و ما توخره یكن لغیرك خیره.

در نامه خود به حارث همدانی چنین نوشت : توجه داشته باش كه بهترین مومنین كسانی هستند كه بیشتر از دیگران از شخص خود، بستگان و مال خویش را در راه خدا پیشكش كنند و هر چه پیش از خود برای قیامت از كارهای خیر بفرستی برایت ذخیره می گردد و هر چه از مال و ثروت برای وارث بگذاری سودش برای دیگران است .

2059. مبغوض ترین بندگان نزد خدا

ان من ابغض الرجال الی الله تعالی لعبدا و كله الله الی نفسه ، جائرا عن قصد السبیل ، سائرا بغیر ذلیل ؛ ان دعی الی حرث الدنیا عمل ، و ان دعی الی حرث الاخره كسل !

همانا قعطا از مبغوض ترین مردان در نزد خدا، آن بنده ای است كه خدا او را به خود او واگذاشته است ، این بنده (رها شده به حال خود) از راه حق متجاوز و بدون رهبری كه دلیل راه است در حركت است . اگر این بنده (رها شده به حال خود) به كشت و كار دنیوی خوانده شود به كار می افتد و اگر به كشت و كار اخروی خوانده شود كسل و افسرده می گردد.

2060. برترین بنده

اعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل ، هدی و هدی.

بدان برترین بندگان در نزد خداوند سبحان ، امامی است عادل ، كه هدایت شده و مردم به وسیله او هدایت شوند.

2061. شایسته ترین خلق

اولی الناس بالكرم من عرفت به الكرام.

شایسته ترین مردم به كرامت كسی است كه مردمان با كرامت به وسیله او شناخته می شوند.

2062. بهترین بندگان خدا

عباد الله ! ان من احب عباد الله الیه عبدا اعانه علی نفسه ... مصباح ظلمات ، كشاف عشوات ، مفتاح مبهمات ، دفاع معضلات ، دلیل فلوات ، یقول فیفهم ، و یسكت فیسلم ... و اخر قد تسمی عالما و لیس به ، فاقتبس جهائل من جهال ، و اضالیل من ضلال ، و نصب للناس اشراكا من حبائل غرور، و قول زور... یقول : اقف عند الشبهات ، و فیها وقع ؛ و یقول : اعتزل البدع ، و بینها اضطجع ، فالصوره صوره انسان ، و القلب قلب حیوان ، لا یعرف باب الهدی فیتبعه ، و لا باب العمی فیصد عنه . و ذلك میت الاحیاء.

همانا از محبوب ترین بندگان خدا، نزد او بنده ای است كه خداوند او را در برابر نفسش یاری رسانده است ... چراغ تاریكی هاست ، برطرف كننده كوری ها، كلید مبهمات ، زداینده مشكلات و راهنمای بیابان ها. می گوید و می فهماند و به موقع خاموش می شود و سالم می ماند...

و دیگری كه خود را دانشمند می نامد، ولی دانشمند نیست ، او از نادان ها و گمراهان ، نادانی ها و گمراهی ها را فرا گرفته و دام هایی از ریسمان های فریب و گفتار دروغ برای مردم گسترده است ...

می گوید: به گاه شبهات درنگ می كنم در حالی كه در آن ها فرو افتاده است ، می گوید از بدعت ها كناره می گیرم ، در حالی كه میان آن ها خفته است ، چهره اش نه چهره انسان را می شناسد تا به دنبال آن برود و نه باب كوری دل را تا از آن جلوگیری كند. او مرده ای است در میان زندگان .

2063. هر كه بر اساس آنچه خدا نازل كرده است داوری نكند

ان ابغض الخلائق الی الله رجلان : و رجل جلس بین الناس قاضیا ضامنا لتخلیص ما التبس علی غیره ، فان نزلت به احدی المبهمات هیا لها حشوا رثا من رایه ، ثم قطع به ، فهو من لبس الشبهات فی مثل نسج العنكبوت . لا یدری اصاب ام اخطا... تصرخ من جور قضائه الدماء، و تعج منه المواریث.

بدترین مردم در نظر خدا دو دسته اند:

مردی که در میان مردم به قضاوت و حل مشکلات که ضامن آن گردیده می نشیند، اگر مطلب مبهمی پیش آمد، رای ضعیف و نظر بی ارزشی می دهد و از روی قطع هم نظر خود را صادر می کند، چنین فردی در مسائل مبهم مثل تنیدن عنکبوت است ، نمی داند عملش صحیح است یا غلط!...
خون های ریخته شده از ظلم قضاوتش به فریاد آمده و فریاد میراث بر باد رفتگان (که به ناحق تقسیم شده) بلند است .
2064. حال محبوب ترین بندگان
ان من احب عباد الله الیه عبدا اعانه الله علی نفسه ، فاستشعر الحزن ، و تجلبب الخوف ؛ فزهر مصباح الهدی فی قلبه.
همانا از محبوب ترین بندگان خدا نزد او، بنده ای است که خداوند او را در پیکار با نفسش یاری کرده است ، پس جامه رویینش ترس (از خدا) و چراغ هدایت در دلش فروزان است .
2065. بدترین مردم از دیدگاه علی (ع)
ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به ، فامات سنه ماخوذه ، و احیا بدعه متروکه.
همانا بدترین مردم نزد پروردگار، پیشوای ستمگری است که خود را گمراه و دیگران هم به وسیله او گمراه شوند و سنت های برگرفته از دین را نابود کند و نوآوری های ترك شده خلاف دین را زنده سازد.
2066. بدبخت حقیقی
ان الشقی من حرم نفع ما اوتی من العقل ، و التجربه.
همانا بدبخت کسی است که از عقل و تجربه خود بهره نگیرد.
بخش پنجم : حق و باطل
2067. جایگاه حق و باطل
من کتابه الی معاویه: الا و من اکله الحق فالی الجنه ، و من اکله الباطل فالی النار.
امام علیه السلام به معاویه نوشت : آگاه باش ! آن کس که بر حق بوده جایگاهش بهشت است و آن کس که بر باطل باشد در آتش است .
2068. نتیجه ظلم و ستم
ان البغی و الزور یوتغان المرء فی دینه و دنیاه ، و یبدیان خلله عند من یعیبه.
همانا ظلم و ستم و کارهای خلاف حق ، انسان را در دین و دنیایش به هلاکت می اندازد، و نقایص و عیوبش را نزد عیب جویان آشکار و نمایان می سازد.
2069. سنگینی مسئولیت زمامدار
من کتابه للاشتر لما ولاه مصر: لیس یخرج الوالی من حقیقه ما الزمه الله من ذلك الا بالاهتمام و الاستعانه ، و توطین نفسه علی لزوم الحق ، و الصبر علیه فیما خف علیه او ثقل.
در فرمان استانداری مصر به مالك اشتر: زمامدار نمی تواند از حقیقت آن چه که از حق آنان بر عهده دارد برآید، مگر با کوشش و استمداد از خداوند متعال و آماده کردن نفس خود برای التزام به حق چه تحمل آن همه موارد سبك باشد یا سنگین .
2070. سستی نکردن در امر حق
لعمری ما علی من قتال من خالف الحق و خابط الغی من ادهان و لا ایهان.
به جان خودم سوگند که در جنگیدن با کسی که در برابر حق بایستد و در گمراهی فرو رود هرگز مسامحه و سستی روا نمی دارم .
2071. روشنی راه حق
ان الله قد اوضح لکم سبیل الحق ، و انار طرقه . فشقوه لازمه ، او سعاده دائمه !
همانا خداوند راه حق را برای شما آشکار کرد و راه های آن را روشن ساخت . پس (از آن به بعد) یا بدبختی همیشگی است و یا سعادت پایدار.
2072. سرنوشت خوارج
لا تقاتلوا الخوارج بعدی ؛ فلیس من طلب الحق فاخطاه ، کمن طلب الباطل فادرکه.
امام علیه السلام فرمود: پس از من با خوارج نبرد نکنید؛ زیرا کسی که در جستجوی حق باشد و خطا کرد، مانند کسی نیست که دنبال باطل برود و آن را یافته باشد.
2073. حق پذیری

.لا تنفروا من الحق نفار الصحيح من الاجرب ، و البارى من ذى السقم
.از حق مگريزيد، آن گونه كه انسان سالم از شخص گر و يا تندرست از بيمار مى گريزد
2074. صفات حزب باطل
اما بعد، فان عينى بالمغرب كتب الى يعلمنى انه وجه الى :من كتاب له الى قثم بن عباس و هو عامله على مكه الموسم اناس من اهل الشام العمى القلوب ، الصم الاسماع ، الكمه الابصار، الذين يلبسون الحق بالباطل ، و يطيعون .المخلوق فى معصيه الخالق
در نامه اى به قثم بن عباس ، كارگزار خود در مكه ، مى نويسد: اما بعد، جاسوس من در مغرب به من نوشته و اطلاع داده است كه عده اى از شاميان كوردل كه گوش هايشان (از ديدن حق) به كلى كور، همانان كه به وسيله .باطل حق را مى جويند و از مخلوق به بهاى نافرمانى از خالق فرمان مى برند، به سوى حج گسيل شده اند
2075. علت نابودى گذشتگان
.انما اهلك من كان قبلكم انهم منعوا الناس الحق فاشتروه ، و اخذوهم بالباطل فاقتدوه
گذشتگان شما را در حقيقت كسانى نابود كردند كه مردم را از حق (خودشان) بازداشتند و آنان هم به ناچار آن را .(با رشوه) خريدند و مردم را به باطل واداشتند و آنان لاجرم از آن پيروى كردند
2076. بهترين كارها
.لا يكن ما نلت فى نفسك من دنياك ، بلوغ لذه او شفاء غيظ، و لكن اطفاء باطل او احياء حق :الى عبدالله بن عباس
به عبدالله بن عباس : مواظب باش كه برترين چيز نزد تو رسيدن به لذت هاى دنيا و يا انتقام گرفتن از دشمن نباشد، .بلكه بهترين كارها نزد تو خاموش كردن آتش باطل و يا زنده كردن حق باشد
2077. حقوق خداى تعالى
.سبحانه جعل حقه على العباد ان يطيعوه ، و جعل جزاءهم عليه مضاعفه الثواب تفضلا منه
خداى سبحان حق خود را بر بندگان اين قرار داد كه او را فرمان برند و در مقابل ، براى آنان اين حق را قائل شد، .كه از روى تفضل خويش چند برابر پاداششان دهد
2078. به جا آوردن حق و عدالت
اعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حق الوالى على الرعيه ، و حق الرعيه على الوالى ... فاذا ادت الرعيه الوالى حقه ، و ادى الوالى اليها حقها عز الحق بينهم ، و قامت مناهج الدين ، و اعتدلت معالم العدل ، و جرت على .اذلالها السنن ، فصلح بذلك الزمان ، و طمع فى بقاء الدوله ، و يئست مطامع الاعداء
اگر ملت حق ... مهم ترين حقوق كه خداوند واجب گردانيده ، حق زمامدار بر ملت و حق ملت بر زمامدار است زمامدار را گزارد و زمامدار حق ملت را، حق در ميان آنان عزت و قدرت يابد و راه هاى روشن دين هموار گردد و نشانه هاى عدالت و دادگرى برپا شود و راه و رسم ها در مجراى صحيح خود قرار گيرند، بدين ترتيب ، اوضاع زمانه درست مى شود و به پايدارى دولت اميدوارى مى رود و دشمنان در رسيدن به مطامع خود مايوس مى .گردند
2079. !همواره سخن حق گو
لا تكفوا عن مقاله بحق ، او مشوره بعدل ، فانى لست فى نفسى بفوق ان اخطى ، و لا امن ذلك من فعلى ، الا ان .يكفى الله من نفسى ما هو املك به منى
از گفتن سخن حق ، يا راهنمايى عادلانه ، خوددارى نكنيد؛ زيرا من خود را بالاتر از اين كه خطا كنم نمى دانم و . از اشتباه كارى ايمن نيستم ، مگر اين كه خداى بزرگ مرا حفظ كند كه اختيار دار هموست
2080. حقوق خدا بر بندگان
.من واجب حقوق الله على عباده النصيحه بمبلغ جهدهم ، و التعاون على اقامه الحق بينهم
از حقوق واجب خداوند بر بندگانش اين است كه به اندازه توانايى خود در خيرخواهى و نصيحت بندگان خدا .كوشش كنند و در راه برقرارى حق در ميان خود همكارى و كمك نمايند
2081. مقررات دين
.الا و ان شرائع الدين واحده ، و سبله قاصده . من اخذ بها لحق و غنم ، و من وقف عنها ضل و ندم
آگاه باشيد كه مقررات دين يكى است ، راه هاى آن سهل و بى زحمت است . هر كه از راه ها را برگزيند، به حق .رسد و غنيمت برد و هر كه از عمل به آن ها باز ايستد گمراه و پشيمان گردد
2082. گناه كار باطل

.الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم . و علی کل داخل فی باطل اثمان : اثم العمل به ، و اثم الرضا به
کسی که به کار گروهی راضی باشد، مانند همراه آن ها در آن کار است ، و بر کسی که در کار باطل دخالت کند
. دو گناه است : گناه انجام کار، گناه رضایت به آن
2083. علت فساد مردم
انی والله لاظن ان هولاء القوم سیدالون منکم باجتماعهم علی باطلهم ، و :لاصحابه فیما یخبر عن غلبه جیش معاویه
تفرقکم عن حقکم ، و بمعصیتکم امامکم فی الحق ، و طاعتهم امامهم فی الباطل ، و بادائهم الامانه الی صاحبهم و
.خیانتکم ، و بصلاحهم فی بلادهم و فسادکم
امام علی علیه السلام آن جا که از چیره شدن سپاه معاویه به یاران خود خبر می دهد، می فرماید: به خدا سوگند،
من گمان می کنم که پیروان معاویه بر اثر داشتن این امتیازها بر شما حکومت کنند: آن ها روی باطل و شکاف شما
در حق ، نافرمانی شما از امام خودتان در طریق حق و اطاعت آنان از زمامدارشان در راه باطل . تحویل امانت
از طرف آن ها به صاحبانش و خیانت شما در امانت و خدمت آن ها به مردم در سرزمین خودشان و فساد شما در
. میان مردم
2084. فاصله بین حق و باطل
.اما انه لیس بین الحق و الباطل الا اربع اصابع
فسئل علیه السلام عن معنی قوله هذا، فجمع اصابعه و وضعها بین اذنه و عینه ثم قال : الباطل ان تقول : سمعت ، و
! الحق ان تقول : رایت
! آگاه باشید که میان حق و باطل چهار انگشت فاصله است
از امام علی علیه السلام معنی این گفته سوال شد، حضرت علیه السلام انگشتانش را کنار هم گذاشت و بین گوش و
. باطل آن است که بگویی شنیدم ، و حق آن است که بگویی دیدم :چشم خود قرار داد، سپس فرمود
2085. حقوق مردم نسبت به یکدیگر
.المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده الا بالحق ، و لا یحل اذی المسلم الا بما یجب
مسلمان کسی است که مسلمان ها از دست و زبان او آسوده باشند، مگر که پای حق در میان آید و آزار رساندن
. مسلمان روا نیست ، مگر آن جا که خداوند واجب فرموده است
2086. یاران اندك حق
اعلموا رحمکم الله ! انکم فی زمان القائل فیه بالحق قلیل ، و اللسان عن الصدق کلیل ، و اللازم للحق ذلیل . اهله
.معتکفون علی العصیان ، مصطلحون علی الادهان
رحمت ، خدا بر شما، بدانید که شما در روزگاری به سر می برید که حق گویان اندك اند و زبان از راستگویی کند
است و پیرو حق خوار و بی مقدار، مردمان این زمانه به نافرمانی خو گرفته اند و بر مسامحه (در حق) با یکدیگر
.هم داستان شده اند
2087. عیب مرد
.لا یعاب المرء بتاخیر حقه ، انما یعاب من اخذ ما لیس له
.بر مرد عیب نیست که حقش تاخیر افتد، عیب آن است که چیزی را که حقش نیست بگیرد
2088. حق خدا بر انسان
انظر ایها السائل ! فما ذلك القران علیه من صفته فائتم به ، و استضی بنور هدایته ، و ما کلفلك الشیطان علمه مما
لیس فی الکتاب علیك فرضه ، و لا فی سنه النبی صلی الله علیه و آله و ائمه الهدی اثره ، فکل علمه الی الله سبحانه ،
.فان ذلك منتهی حق الله علیك
ای پرسشگر! بنگر، هر یك از صفات خدا را که قرآن به آن راهنمای ات کرده است ، پیروی کن و از پرتو هدایت
قرآن روشنایی برگیر و آن صفاتی را که شیطان تو را به آموختن آن واداشته و دانستن آن در کتاب (قرآن) بر تو
واجب نشده و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان هدایت نیز اثری از آن ها نیست ، علم به آن صفات
. را به خدای سبحان واگذار؛ زیرا این منت های خدا بر تو است
2089. ادعای دروغ
. هلك من ادعی و خاب من افتری
. نابود شده کسی که (به ناحق) مدعی شد و ناکام شد کسی که دروغ بست
2090. کم ترین حق خداوند

اقل ما يلزمكم لله الا تستعينوا بنعمه على معاصيه.
كم ترين حقى كه لازم است براى خداوند متعال رعايت كنيد اين است كه از نعمت هايش در عصيان و نافرمانى اش كمك و بهره نگيريد.
2091. حذر از مقابله برابر حق
من ابدى صفحته للحق هلك .
هر كه در برابر حق سينه سپر كند نابود شود.
2092. سخن على (ع) به ابوذر هنگام تبعيدش
لابى ذر لما اخرج الى الربذه: و ستعلم من الرابح غدا ! و ما اغناك عما منعوك ، ما احوجهم الى ما منعتهم.
امام عليه السلام به ابوذر در هنگام تبعيدش به ربذه فرمود: چه نيازمندند آنان به چيزى كه تو از آن منعشان كردى و چه بى نيازى تو از آن چه تو را از آن منع كردند! و به زودى خواهى دانست كه فردا برنده كيست !
2093. حق دو جانبه است !
الحق اوسع الاشياء فى التواصف ، و اضيقها فى التناصف ، لا يجرى لاحد الا جرى عليه ، و لا يجرى عليه الا جرى له . و لو كان لاحد ان يجرى له و لا يجرى عليه ، لكان ذلك خالصا لله سبحانه.
دايره حق در توصيف و گفتار گسترده ترين چيزهاست ، اما در عمل تنگ ترين دايره ها است . كسى را حقى نيست جز آن كه بر او نيز حقى است بر او حقى نيست جز آن كه او نيز (بر ديگرى) حقى است . اگر بنا بود كسى را حقى باشد، اما بر او حقى نه ، آن كس فقط خداى سبحان بود.
2094. معيار شناخت حق و باطل
لما اتاه الحارث بن حوط فقال : اترانى اظن اصحاب الجمل كانوا على ضلاله ؟! فقال عليه السلام : يا حارث ، انك نظرت تحتك و لم تنظر فوقك فجرت ! انك لم تعرف الحق فتعرف من اتاه ، و لم تعرف الباطل فتعرف من اتاه.
حارث بن حوط نزد امام على عليه السلام آمد و عرض كرد: آيا فكر مى كنى كه من اصحاب جمل را گمراه مى كنم . حضرت فرمود: اى حارث ! تو زير پايت را نگريسته اى و بالاى پيرامونت را نگاه نكرده اى و از اين رو در حيرت و سرگردانى به سر مى برى . تو حق را نشناختى تا اهلش را بشناسى و باطل را نشناختى تا باطل گرايان را بشناسى .
2095. حب عدالت
قال عبدالله بن عباس: رضى الله عنه : دخلت على امير المومنين عليه السلام بدى قار و هو يخصف نعله فقال لى : ما قيمه هذا النعل ؟
فقلت : لا قيمه لها!
فقال عليه السلام : و الله لهى احب الى من امرتكم ، الا ان اقيم حقا، او ادفع باطلا.
عبدالله بن عباس رضى الله مى گويد: در
ذى قارخدمت امير المومنين عليه السلام
رسيدم . آن حضرت عليه السلام مشغول تعمير كفش خود بود.
به من فرمود: ارزش اين كفش چه قدر است ؟
عرض كردم : ارزشى ندارد!
حضرت عليه السلام فرمود: به خدا سوگند، اين كفش را بيش از فرمانروايى بر شما دوست دارم . مگر آن كه به وسيله آن حكومت حقى را برپا دارم يا باطلى را براندازم .
2096. لزوم حق گويى
ان افضل الناس عند الله من كان العمل بالحق احب اليه و ان نقصه و كرثه من الباطل و ان جر اليه فائده و زاده.
برترين مردم نزد خدا كسى است كه عمل به حق را از عمل به باطل بيشتر دوست داشته باشد، اگر چه براى او زيانمند و غمبار باشد و باطل برايش سودمند و فزاينده .
2097. عدالت امام
اللهم انك تعلم انه لم يكن الذى كان منا منافسه فى سلطان ، و لا التماس شى ء من فضول الحطام ، ولكن لنرد النرد المعالم من دينك.
خداوندا! تو مى دانى كه آن چه از ما سرزده است (و زمام تو را به دست گرفته ايم) نه به خاطر تسلط بر مردم بوده است و نه براى به دست آوردن مال و دنيا، بلكه براى بازگرداندن نشانه هاى حقيقى دين تو بوده است .
2098. انواع مست كننده ها

من كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق ؛ و من زاغ ساءت عنده الحسنه ، و حسنت عنده السيئه ، و سكر سكر الضلاله.
آن كس كه به ستيزه جويى و نزاع پرداخت از ديدن حق نابينا شد و آن كس كه از راه حق منحرف گرديد، نيكويى را زشت و زشت را نيكويى پنداشت و سرمست گمراهى ها گشت .
2099. سنگينى حق
ان الحق ثقيل مرى ء و ان الباطل خفيف و بى ء.
همانا حق سنگين است ، اما گوارا و باطل سبك و آسان است ، اما كشنده .
2100. حقوق متقابل پدر و فرزند
ان للولد على الوالد حقا، و ان للوالد على الولد حقا. فحق الوالد على الولد ان يطيعه فى كل شى ء، الا فى معصيه الله سبحانه ؛ و حق الولد على الوالد ان يحسن اسمه ، و يحسن ادبه ، و يعلمه القرآن.
فرزند را بر پدر حقى است و پدر را نيز بر فرزند حقى است ، حق پدر بر فرزند آن است كه در همه چيز جز در معصيت خدا اطاعتش كند و حق فرزند بر پدر آن است كه نام نيك برايش انتخاب كند و تربيتش را خوب نمايد و قرآن به او بياموزد.
2101. توجه به حقوق الهى
الله الله ! ايها الناس ! فيما استحفظكم من كتابه ، و استودعكم من حقوقه ، فان الله سبحانه لم يخلقكم عبثا، و لم يتركجم سدى.
خدا را خدا در نظر بگيريد (بترسيد از خدا) درباره آن چه كه از شما در حفظ و عمل به قرآن خواسته است و در مراعات عمل به حقوقى كه نزد شما به وديعت نهاده است ؛ زيرا خداوند سبحان شما را بيهوده نيافريده و به حال خودتان وانگذاشته است .
2102. پيشگويى بر حق
اتقوا ظنون المومنين ؛ فان الله تعالى جعل الحق على السنتهم.
از پيشگويى مومنان پرهيز كنيد؛ چرا كه خداوند حق را بر زبانشان قرار داده است .
2103. كوران راه حق
من تعمق لم ينب الى الحق ؛ و من كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق.
آن كه (در كار ديگران) كنجكاوى كند به حق نمى رسد، و آن كه در اثر جهل به نزاع و ستيز زياد برخيزد، همواره از ديدن حق كور خواهد بود.
2104. آفت پاسخ انبوه
اذا ازدحم الجواب ، خفى الصواب .
هرگاه پاسخ ها درهم و انبوه شود، پاسخ درست پوشيده ماند.
2105. هر كس حق به او سود نرساند...
الا و انه من لا ينفعه الحق يضره الباطل ، و من لا يستقيم به الهدى ، يجربه الضلال الى الردى.
هشيار باشيد! كسى را كه حق سودش نبخشيد، باطل ضررش خواهد زد و كسى را كه هدايت راستش نسازد، گمراهى به هلاكتش خواهد كشيد.
2106. نتيجه معرفت
من مات منكم على فراشه و هو على معرفه حق ربه و حق رسوله و اهل بيته مات شهيدا، و وقع اجره على الله ، و استوجب ثواب ما نوى من صالح عمله ، و قامت النبيه مقام اصلانه لسيفه.
كسى از شما كه با معرفت حق خدا و حق رسول خدا صلى الله عليه و آله و اهل بيتش عليهم السلام در رختخوابش چشم از اين دنيا بپوشد، از اين دنيا شهيد رفته و پاداش او بر خدا است و چنين شخصى مستحق ثواب نيتى است كه براى انجام عمل صالح نموده و همان نيت جانشين كشيدن شمشير (در ميدان جهاد) است .
2107. ياوران حق
فاعينونى بمناصحه خليه من الغش ... انتم الانصار على الحق ، و الاخوان فى الدين :فى الصالحين من اصحابه.
درباره ياران صالحش فرمود: شماييد ياران حق و برادران يكديگر در دين . پس مرا در خيرخواهى خالى از خيانت كمك كنيد.
2108. تلاش در راه حق
خض الغمرات للحق حيث كان ، و تفقه فى الدين.
براى نيل به حق و حقيقت هرجا كه باشد در حوادث شديد غوطه ور شو و حقايق دين را فراگير!

2109. روشنی راه حق
نفسك نفسك ! فقد بين الله لك سبيلك ، و حيث تناهت بك امورك.
بر خود بترس ، بر خود بترس ، كه همانا خدا راه سعادت را براى تو بيان فرموده ، همان جا كه كارت به آن منتهى گرديده ، برايت كافى است در همان جا درنگ بنما.
2110. حق مردم بر على و حق على بر مردم
ايها الناس ! ان لى عليكم حقا، و لكم على حق : فاما حقكم على فالنصيحه لكم ... و اما حقى عليكم فالوفاء بالبيعه ، و النصيحه فى المشهد و المغيب.
اى مردم ! حقى من بر شما دارم و حقى شما بر من داريد. خيرخواهى درباره شما و تنظيم و فراوان نمودن بيت المال براى تهيه معيشت سالم براى شما و تصدى بر تعليم شما كه از جهل نجات پيدا كنيد. و اما حق من بر شما: وفا به بيعتى است كه با من كرده ايد و خيرخواهى در حضور و غياب .
2111. عبادت غير خدا
من قضى حق من لا يقضى حقه فقد عبده.
آن كه حق كسى را كه او حق وى را نمى پردازد ادا نمايد، پس به تحقيق بندگى او را نموده است (زيرا تواضع و تسليم در برابر كسى كه حق انسان را ادا نمى كند، نوعى بردگى است).
2112. نورانيت مسير خداوندى
عباد الله ! الله الله فى اعز الانفس عليكم ، و احبها اليكم : فان الله قد اوضح لكم سبيل الحق ، و انار طرقه . فشقوه لازمه ، او سعاده دائمه !
اى بندگان خدا! خدا را در نظر بگيريد، خدا را درباره عزيزترين نفوس و محبوب ترين آن ها براى شما؛ زيرا خداوند متعال راه حق را براى شما آشكار و طرق آن را نورانى فرموده است ، (مسير اين راه) يا به شقاوت لازمه اعمال زشت منتهى مى گردد و يا به سعادت دائمى .
2113. شادى به ناحق
ان المرء ليفرح بالشى ء الذى لم يكن ليفوته ، و يحزن على الشى ء الذى لم يكن ليصيبه ، فلا يكن افضل ما نلت فى نفسك من دنياك بلوغ لذه او شفاء غيظ، ولكن اطفاء باطل او احياء حق . وليكن سرورك بما قدمت ، و اسفك على ما خلفت ، و همك فيما بعد الموت.
بنده خدا وقتى به چيزى كه به او خواهد رسيد (رزق) دست مى يابد خوشحال مى شود و نسبت به چيزى كه مقدر نشده به او برسد ناراحت مى گردد، بنابراين (كه مقدرات تغيير نمى كند) نبايد بهترين چيزها كه در دنيا به آن دست مى يابى ، رسيدن به اوج لذت و يا انتقام گرفتن باشد، بلكه بهترين كارها ريشه كن كردن باطل و زنده نمودن حق است . بايد با اعمال شايسته اى كه پيش از مرگ مى فرستى ، خوشحال باشى و نسبت به آن چه در دنيا باقى مى گذارى ، تاسف بخورى و هميشه در غم بعد از مرگ باشى .
2114. طلب يارى در اداى حق
اجعلوا ما افترض الله عليكم من طلبكم ، و اسالوه من اداء حقه ما سالكم.
آن چه را كه خداوند بر شما مقرر فرموده است مطلب و مطلوب خود تلقى كنيد و از اداى حق خداوندى آن چه را كه از شما خواسته است يارى طلبيد.
2115. ذلت و عزت حقيقى
الذليل عندى عزيز حتى اخذ الحق له ، و القوى عندى ضعيف حتى اخذ الحق منه.
هر ذليلى نزد من عزيز است تا آن جا كه حق او را از ستمگران بستانم و هر نيرومندى نزد من ناتوان است تا آن جا كه از او حق ديگران را بگيرم .
2116. علل قدرت زمامدار نابكار
و الذى نفسى بيده ؛ ليظهرن هولاء القوم عليكم ، ليس لانهم اولى بالحق منكم ، ولكن لاسراعهم الى باطل صاحبهم ، و ابطائكم عن حقى.
سوگند به آن خداوندى كه جانم به دست قدرت او است ، آن مردم بر شما پيروز خواهند گشت . نه از آن جهت كه آنان به حق شايسته تر از شما هستند، بلكه به جهت سرعتى كه آنان در تاييد و حمايت از باطل اميرشان دارند و بى اعتنايى و كندى كه شما در حق من (كه امير شما هستم) داريد.
2117. بهترين امور
وليكن احب الامور اليك اوسطها فى الحق ، و اعمها فى العدل ، و اجمعها لرضا :من كتابه للاشتر لما ولاه مصر الرعيه ، فان سخط العامه يجحف برضا الخاصه ، و ان سخط الخاصه يغتفر مع رضا العامه . و ليس احد من الرعيه

اثقل على الوالى موونه فى الرخاء، و اقل معونه له فى البلاء، و اكره للانصاف ، و اسال بالالحاف ، و اقل شكرا عند الاعطاء، و ابطا عذرا عند المنع ، و اضعف صبرا عند ملمات الدهر من اهل الخاصه . و انما عماد الدين ، و جماع المسلمين ، و العده للاعداء العامه من الامه ؛ فليكن صغوك لهم ، و ميلك معهم.

نامه آن حضرت به مالك اشتر: باید بهترین امور در نزد تو، متوسطترین آن ها در حق ، و فراگیرترین آن ها در عدالت ، و جامع ترین آن ها به رضایت مردم باشد؛ زیرا غضب عموم رضایت خواص را از بین می برد و غضب خواص در صورت وجود رضایت عموم مردم بخشوده می شود. خواص در دوران آسودگی بیش تر از همه افراد رعیت موجب تكلف و مشقت زمامدار هستند و در موقع آزمایش یاری آنان از همه كمتر می باشد، (و همچنین) هیچ احدی مانند خواص از عدل و انصاف احساس ناراحتی نمی كند، این خواص بیش از همه در سوال اصرار می ورزند و در موقع عطا كم تر از همه شكر می گزارند و در صورت امتناع زمامدار از عطا، دیرتر عذر می پذیرند و هیچ فرد و گروهی در حوادث بزرگ روزگار، مانند خواص كم صبر و بی تحمل نیستند و جز این نیست كه ستون برپا دارنده دین ، تشكل جمعی مسلمانان و وسیله دفاع دشمنان ، عموم مردم و امت اسلامی هستند. پس گوش شنوای سخنان این مردم و تمایلت به سوی آنان باشد.

2118. گذاشتن وقت برای نیازمندان

اجعل لذوی الحاجات منك قسما تفرغ لهم فیه شخصك ، و تجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فیه لله الذی خلقك ، و تقعد عنهم جندك و اعوانك من احراسك و شرطك حتی یكلمك متكلمهم غیر متتعتع ، فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فی غیر موطن : لن تقدس امه لا یوخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متتعتع.

برای نیازمندان كه مراجعه آنان به تو ضروری است قسمتی از وقت خود را اختصاص بده كه با شخص تو به طور مستقیم ارتباط برقرار كنند و برای آنان مجلس عمومی قرار بده كه در آن جا به خدایی تواضع كنی كه تو را آفریده است و در این ارتباط لشكریان و معاونانت مانند نگهبانان و پاسبانانت را از آنان دور بساز كه كسی كه از آن نیازمندان با تو سخن می گوید بدون گرفتگی زبان (و بدون نقص) سخنش را بگوید؛ زیرا من در مواردی متعدد از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم كه می فرمود: هیچ امتی به پاكی و قداست نخواهد رسید مگر آنكه حق ضعیف آن امت از قدرتمندش بدون گرفتگی زبان (و بدون نقص) گرفته شود.

2119. محبوب ترین كارها

ولیكن احب الامور الیك اوسطها فی الحق ، و اعمها فی العدل ، و اجمعها لرضا الرعیه.

باید كه میانه روی در حق ، و گسترش عدالت ، و عمل به آن چه كه بیش از هر چیز مایه دلخوشی همه مردم است از نظر تو محبوب ترین كارها باشد.

2120. یاری خدا از حق جویان

الا و ان الله سبحانه قد جعل للخیر اهلا، و للحق دعائم ، و للطاعه عصما، و ان لكم عند كل طاعه عونا من الله سبحانه یقول علی الالسنه ، و یثبت الافئده فیه كفاء لمكتف ، و شفاء لمشتف.

آگاه باشید! خداوند برای خوبی ها مردمی و برای حق ستون های استواری و برای اطاعت نگهدارنده ای قرار داد و هر گامی كه در اطاعت برمی دارید، یاوری از طرف خدای سبحان وجود دارد كه زبان ها به نیروی آن ها سخن می گویند و دل ها با كمك آنها استوارند، و برای یاری طلبان یاور و برای شفا خواهان شفا دهنده اند.

2121. یاور حق

رحم الله رجلا رای حقا فاعان علیه ، او رای جورا فرده ، و كان عونا بالحق علی صاحبه.

خدای بزرگ رحمت كند بر مردی كه حق را ببیند و یاور آن باشد، یا ستمی را مشاهده كند و آن را باز دارد و یار و مددكار صاحب حق باشد.

2122. معرفت به باطل

لا تعرفون الحق كمعرفتكم الباطل ، و لا تبطلون الباطل كابطالكم الحق !

آن چنانكه با باطل آشنایید حق را نمی شناسید و آن سان كه حق را باطل می كنید در صدد از بین بودن باطل نیستید.

2123. نتیجه سستی

من اطاع التوانی ضیع الحقوق .

كسی كه پیرو سستی و كاهلی باشد، حقوق افراد را ضایع خواهد كرد.

2124. تفریق حق از باطل

الباطل ان تقول : سمعت ، و الحق ان تقول : رایت !

باطل آن است كه بگویی شنیدم و حق آن كه بگویی دیدم .

2125. پیروان حق و باطل

! حق و باطل ، و لكل اهل ، فلئن امر الباطل لقديما فعل ، و لئن قل الحق فلربما و لعل ، و لقلما ادبر شی ء فاقبل
در دنيا حق و باطل وجود دارد و هر كدام را پيروانی است . اگر می بينيد كه باطل بيش از حق است شگفت مداريد؛ زيرا از ديرباز چنين بوده است ، و اگر می بينيد كه حق اندك است و قليل ، بر باطل چيره خواهد شد، !وانگهی هر چه از ميان برود ديگر باز نگردد و زنده نشود

2126. حق گوياست !

.لا خير فی الصمت عن الحكم ؛ كما انه لا خير فی القول بالجهل
.خاموشی گزيدن از بيان حق خوب نيست و سخن گفتن از روی نادانی روا نباشد

2127. اثرات خونريزی ناروا

اياك و الدماء و سفكها بغير حلها، فانه ليس شی ء ادنی لنقمه ، و لا اعظم لتبعه ، :من كتابه لالشتر حی ولاه مصر .و لا احری بزوال نعمه و انقطاع مده ، من سفك الدماء بغير حقها
فرمان امير المومنين عليه السلام به
مالك اشتر نخع وقتی كه او را والی مصر
و اطراف آن ساخت ؛ بپرهيز از خون ها و ريختن خون های مردم بدون مجوز قانونی ؛ زيرا هيچ چيزی همانند خون ناحق كيفر الهی را نزديك و مجازات را بزرگ نمی كند و نابودی نعمت ها را سرعت نمی بخشند و زوال .حكومت را نزديك نمی گرداند

2128. خونريزی ناحق

.الله سبحانه مبتدی بالحكم بين العباد، فيما تسافكوا من الدماء يوم القيامه
.خدای سبحان در روز رستاخيز پيش از هر چيز درباره خونريزی ناحق آغاز داوری می كند

بخش ششم : عمل به علم

2129. رابطه دانش و عمل

.العمل مقرون بالعمل ؛ فمن علم عمل ؛ و العلم يهتف بالعمل ؛ فان اجابه و الا ارتحل عنه
دانش در كنار عمل است ، پس هر كس بداند عمل كند و علم فرياد به عمل بر می آورد، پس اگر اجابت كرد (علم) .بماند وگرنه كوچ كند و برود

2130. پست ترين و والاترين دانش

.اوضع العلم ما وقف علی اللسان ، و ارفعه ما ظهر فی الجوارح و الاركان
پست ترين دانش ، آن است كه تنها بر سر زبان است و والاترين دانش آن است كه در اعضای بدن دانشمند آشكار .گردد

2131. عمل نيك و بد

اعلم ان للل نياتا، و كل نبات لا غنی به عن الماء، و المياه مختلفه ؛ فما طاب سقيه ، طاب غرسه و حلت ثمرته ، و .ما خبث سقيه ، خبث غرسه و امرت ثمرته
بدان هر عملی نبات و رويشی است و هر نبات و رويشی بی نياز از آب نيست ، و آب ها مختلف اند، آنچه آبياری اش خوب باشد، درختش نيكو و ميوه اش شيرين است و آنچه آبياری اش بد و ناپاك باشد، درختش پليد و ميوه اش .تلخ خواهد بود

2132. عمل برای روز حساب

.اعملوا ليوم تذخر له الذخائر و تبلی فيه السرائر
.برای آن روزی كه اندوخته ها را پس انداز می كنند و اسرار فاش می گردد، عمل كنيد

2133. پند امام (ع)

لا تكن ممن يرجو الاخره بغير العمل ، و يرجی التوبه بطول الامل ، يقول فی :قال عليه السلام لرجل ساله ان يعظه .الدنيا يقول الزاهدين ، و يعمل فيها بعمل الراغبين
امام عليه السلام در جواب كسی كه پندی خواست ، فرمود: آن كس مباش كه عمل ناكرده ، اميد ثواب آخرت دارد و . به آرزوی دراز، توبه را به تاخير اندازد، و مباش مثل آنكه گفتار زاهدان دارد و كردار دنيا پرستان

2134. تدارك و عمل برای آخرت

فليعمل العامل منكم فی ايام مهله قبل ارهاق اجله ، و فی فراغه قبل اوان شغله ، و فی متنفسه قبل ان يوخذ بكظمه ، .وليمهد لنفسه و قدمه ، و ليتزود من دار ظعنه لدار اقامته
آنان كه اهل علم اند، پيش از آن كه اجلشان فرا رسد در ايام مهلت بايد به عمل پردازند و در ايام فراغت پيش از آن

که گرفتار شوند تلاش کنند و قبل از آن که راه گلو بسته شود نفس بکشند! و برای خود و جایی که می روند آماده کنند و از این سرا که سرانجام باید کوچ کرد برای منزلگاه ابدی تدارك ببینند.
2135. حرکت با علم
العامل بالعلم کالسائر علی الطریق الواضح ، فلینظر ناظر. اسائر هو ام راجع.
آن که از روی آگاهی و علم عمل می کند، مانند رهروی است که در جاده روشن قدم برمی دارد، پس باید بنگرد که به پیش می رود یا به عقب برمی گردد.
2136. جهل ، قاتل عالمان !
رب عالم قد قتله جهله و علمه معه لا ینفعه.
بسا عالمی که جهلش او را کشت و با این که علمش با او بود، ولی سودی به حالش نکرد.
2137. عمل به مقررات پیمان ها
اعتصموا بالذمم فی اوتادها.
پیمان ها را با عمل به مقرراتش ، محکم نگه دارید.
2138. عمل با یقین
لا تجعلوا علمکم جهلا، و یقینکم شکا، اذا علمتم فاعملوا، و اذا تیقنتم فاقدموا.
دانش خود را نادانی و یقینتان را شك قرار ندهید، هرگاه دانستید به دنبال عمل باشید و چون یقین پیدا کردید، اقدام نمایید.
2139. عالم بی عمل به چه ماند؟
الداعی بلا عمل ، کالرامی بلا وتر.
خواننده بی کردار، چون تیرانداز بی زه است .
2140. فاصله بین دو کردار
شتان ما بین عملین ! عمل تذهب لذته و تبقی تبعته ، و عمل تذهب موونته و یبقی اجره.
چه بسیار دور است فاصله میان دو کردار: کرداری که لذتش می رود و گناهش می ماند و کرداری که رنجش می گذرد و پاداشش می ماند.
2141. کوتاهی در کردار
من قصر فی العمل ، ابتلی بالهم .
کسی که در کردار خود کوتاهی کند، گرفتار غم و اندوه شود.
2142. سفارش علی (ع) به حارث
الی حارث الهمدانی و احذر کل عمل یرضاه صاحبه لنفسه و یکره لعامه المسلمین . و احذر کل عمل یعمل به فی السر، و یستحی منه فی العلانیه ، و احذر کل عمل اذا سئل عنه صاحبه انکره او اعتذر منه.
ای حارث همدانی از هر عملی که تو را خشنود و مسلمانان را ناپسند می آید برحذر باش ، از کاری که در پنهانی انجام می شود و در آشکار از آن شرم داری پرهیز کن ، از هر کاری که اگر از انجام دهنده اش پرسش شود آن را انکار می کند یا پوزش می طلبد اجتناب بنما.
بخش هفتم : علم و عالم
2143. نام نیك بهتر از مال و ثروت
ایها الناس ! انه لا یستغنی الرجل و ان کان ذا مال عن عترته ، و دفاعهم عنه بایدیهم و السنتهم ... و لسان الصدق یجعله الله للمرء فی الناس خیر له من المال یرثه غیره.
ای مردم ! هیچ کس ، هر اندازه هم مال و ثروت داشته باشد، از خاندان خود و دفاع جانی و زبانی آن ها بی نیاز نیست ... و نام نیکی که خداوند در میان مردمان برای کسی باقی می گذارد از مال و ثروتی که برای دیگران به ارث می نهد، برای او بهتر است .

2144. علمی را که نمی دانی مگو!
لا تقل ما لا تعلم ، و ان قل ما تعلم .
آنچه را که نمی دانی مگو، گرچه آنچه را که می دانی اندك باشد.

2145. زینت علم ها
و رایت ... ان ابتدئك بتعلیم کتاب الله عزوجل و تاویله ، و شرائع الاسلام و :فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام
احکامه ، و حلاله و حرامه ، لا اجاوز ذلك بك الی غیره.
امام علی علیه السلام در وصیت به فرزند خود حسن علیه السلام می فرماید: خواستم تا قبل از هر چیز کتاب خدای عزوجل و تاویل و تفسیر آن را و شرایع و احکام اسلام و حلال و حرام آن را به تو تعلیم دهم و جز این چیزی به تو نیاموزم .
2146. دانش مضر
اعلم انه لا خیر فی علم لا ینفع ، و لا ینتفع بعلم لا یحق تعلمه.
بدان که در دانش ناسودمند خیری نیست و آموختن دانشی که سزاوار آموختن نیست ، سودی ندهد.
2147. دانش به از مال
یا کمیل ! العلم خیر من المال ، العلم یحرسك و انت تحرس المال . و المال تنقصه النفقه ، و العلم یزکو علی الانفاق ، و صنیع المال یزول بزواله.
ای کمیل ! دانش بهتر از مال است ؛ زیرا دانش تو را حفظ می کند، در حالی که تو باید مال را حفظ کنی ، مال به خرج کردن ، کاهش می یابد، ولی دانش با صرف کردن افزوده می شود، آن که ساخته مال است با زوال مال از بین می رود.
2148. آباد کردن سرزمین
و اکثر مدارسه العلماء، و منافثه مناقشه الحکماء، فی تثبیت ما صلح علیه امر :مماکتبه للاشتر حین ولاه مصر بلادك ، و اقامه ما استقام به الناس قبلك.
مصر) را به سامان می)در عهدنامه خود به مالك اشتر می فرماید: برای تقویت عواملی که اوضاع سرزمین تو آورد و پیش از تو کار مردم به وسیله آن عوامل درستی و سامان می گرفت ، با دانشمندان و فرزانگان بسیار به گفتگو و تبادل نظر بپرداز.
2149. مردم بر سه دسته اند
قال علیه السلام لکمیل بن زیاد: الناس ثلاثه : فعالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه ، و همج رعاع اتباع کل ناعق ، یمیلون مع کل ریح ، لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجاوا الی رکن وثیق.
امام علیه السلام به کمیل بن زیاد فرمود: مردم به سه دسته اند: عالم ربانی ، آموزنده در راه نجات حق ، و مردم عوام و بی سروپایی که دنبال هر صدایی می دوند و با هر بادی حرکت می کنند که نه از نور علم ، بهره مندند و نه به پناهگاه محکمی تکیه زدند.
2150. نادانی دشمن آدمی
الناس اعداء ما جهلوا.
مردم دشمن آن چیزی هستند که نمی دانند.
2151. دانش شنیدنی همراه دانش فطری
العلم علمان : مطبوع و مسموع ، و لا ینفع المسموع اذا لم یکن المطبوع.
دانش بر دو قسم است : دانش فطری (که در نهاد انسان است) و دانش شنیدنی ، دانش شنیدنی هرگاه با دانش فطری نباشد سودی نمی دهد.
2152. تعهد آموزش
ما اخذ الله علی اهل الجهل ان یتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان یعلموا.
خداوند از نادانان تعهد به آموختن دانش نگرفته ، مگر آن که قبلا از دانشمندان تعهد آموزش آنها را گرفته است .
2153. بالاترین شرافت
لا شرف کالعلم .
شرافتی چون دانش نباشد.
2154. بسته شدن تحصیل
ادا ارذل الله عبدا، حظر علیه العلم.
هرگاه خداوند بنده ای را (به خاطر گناهانش) پست شمرد، تحصیل دانش را بر او ببندد.
2155. میراث ارجمند
العلم وراثه کریمه .
دانش میراثی است ارجمند.

2156. فهم حق
من ابصر فهم ، و من فهم علم
هر كه خوب بنگرد، حق را فهميد، و هر كه حق را فهميد، دانشمند گرديد.
2157. ندانستن عيب نيست
من و صاياه عليه السلام لا يستحين احد منكم اذا سئل عما لا يعلم ، ان يقول لا اعلم و لا يستجين احد اذالم يعلم الشى ء ان يتعلمه.
از سفارشات امام عليه السلام نبايد، هيچ يك از شما در برابر پرسش از چيزى كه نمى داند شرم كند كه بگويد من نمى دانم و نبايد كسى كه چيزى را نمى داند شرم كند، از اين كه آن را بياموزد.
2158. خير در سكوت و گفتار
لا خير فى الصمت عن الحكم ، كما انه لا خير فى القول بالجهل.
در سكوت از حكمت و دانش خيرى نيست ، چنانچه در گفتار از روى نادانى خيرى نيست .
2159. دو گرسنه اى كه سير نمى شوند
منهومان لا يشبعان : طالب علم و طالب دنيا.
دو گرسنه اند كه سير نمى شوند: طالب علم و طالب دنيا.
2160. ظرف علم
كل و عاء يضيق بما جعل فيه ، الا وعاء العلم ، فانه يتسع.
هر ظرفى به آنچه در او گذاشته مى شود تنگ مى گردد، جز ظرف علم كه هر چه به آن اضافه گردد پهناور مى شود.
2161. تنها كيش بشر
يا كميل ! معرفه العلم دين يدان به ، به يكسب الانسان الطاعه فى حياته ، و جميل الاحدوثه بعد وفاته ، و العلم حاكم و المال محكوم عليه.
اى كميل ! دانش تنها كيش بشر است و بايد بدان پايبند بود، به وسيله دانش هر انسانى در دوران حياتش شيوه طاعت و بندگى خدا را به دست مى آورد، و پس از مرگش ذكر خيرى به جا گذارد و دانش حكم فرماست ، ولى مال فرمان بر.
2162. بستن راه هرگونه عذر
قطع العلم عذر المتعللين .
علم ، عذر بهانه آوران و آنها كه از مسئوليت شانه خالى مى كنند را قطع كرده است .
2163. عالم بى عمل
ان العالم العامل بغير علمه ، كالجاهل الحائر الذى لا يستفيق من جهله ، بل الحجه عليه اعظم ، و الحسره له الزم ، و هو عند الله الوم.
عالمى كه به دانش خود عمل نكند، مانند جاهل سرگردانى است كه از نادانى اش بيدار نمى شود؛ بلكه حجت و برهان عليه او بزرگ تر و حسرت و اندوه او پيوسته تر است و اوست كه نزد خدا از همه بيشتر سرزنش مى شود
2164. ترس از مرگ
بالعلم يرهب الموت .
با دانش است كه از مرگ ترسيده مى شود.
2165. عمل كردن به علم
يا جابر! قوام الدين و الدنيا باربعه : عالم مستعمل علمه ، و جاهل لا يستنكف ان يتعلم ، و جواد لا يبخل بمعروفه ، و فقير لا يبيع آخرته بدنياه ؛ فاذا ضيع العالم علمه ، استنكف الجاهل ان يتعلم.
اى جابر! دين و دنيا به چهار كس پايدار است : عالمى كه به علم خويش عمل كند، نادانى كه از آموختن ننگ ندارد، بخشنده اى كه از بخشش به جا دريغ نكند و فقيرى كه آخرت خويش را به دنيا سودا نكند، پس اگر عالم به علم خويش عمل نكند، نادانان هم از آموختن سرباز زنند.
2166. خير واقعى
ليس الخير ان يكثر مالك و ولدك ، ولكن الخير ان يكثر علمك و ان يعظم حلمك ، و ان تباهى الناس بعباده ربك.
خير آن نيست كه دارايى و فرزندت زياد شود؛ بلكه خير آن است كه علمت افزون و حلم و بردبارى ات بزرگ گردد و بتوانى در ميان مردم به پرستش پروردگارت مباهات كنى .
2167. مخزن راز خردمند

. صدر العاقل صندوق سره
. سینه خردمند، مخزن راز اوست
2168. سینه مملو از دانش
یا کمیل ! ها، ها ان هاهنا لعلما جما و اشار بیده الی صدره لو اصبت له حمله ! بلی اصبت لقنا غیر مامون علیه ، مستعملا اله الدین للدنیا، و مستظهرا بنعم الله علی عباده ، و بحججه علی اولیائه ؛ او منقادا لحمله الحق ، لا بصیره له فی احنائه ، ینقدح الشك فی قلبه لاول عارض من شبهه . الا! لاذا و لا ذاك ! او منهوما باللذه ، سلس القیاد للشهوه ، او مغرما بالجمع و الادخار، لیسا من رعاه الدین فی شی ء اقرب شی ء شبها بهما الانعام السائمه ! كذلك یموت العلم بموت حاملیه.
ای كمیل ! بدان در این جا (با دست اشاره به سینه مباركش كرد) دانش فراوانی است ، ای كاش افراد شایسته ای شاگردانی برای آموختن دارم ، اما افرادی زود آموزند و غیر ! می یافتم و از این دانش به آنها تعلیم می دادم . آری مطمئن ؛ زیرا دین را ابزار دنیا قرار می دهند و از نعمت قدرت دانش بر ضد بندگان خدا كمك می گیرند و از آن شمشیری علیه اولیای خدا می سازند و یا افرادی تسلیم و مطیع پیشوایان حق اند؛ اما بصیرتی ندارند و آغازی كه شبهه آنها را می لرزاند و به شك می اندازد.
آگاه باش نه این طایفه به درد می خورد و نه آن . و نه طایفه سوم كه حریص بر لذتهای دنیا و مهارشان به دست شهوت است و نه طایفه چهارم كه پول پرست و شیفته اندوختن زر و سیم و دنبال پس انداز مال اند، پس این دو طایفه هم به هیچ وجه دین نگهدار نیستند و شبیه ترین موجودات به آنها چارپایان هستند كه برای چرا رها شده اند.
آری ! چنین علمی با مرگ حاملشان می میرد.
2169. سخن حكیمان
ان كلام الحكماء اذا كان صوابا كان دواء، و اذا كان خطا كان داء.
. همانا سخن حكیمان در صورتی كه درست باشد داروی شفابخش و اگر نادرست و خطا باشد درد و بیماری است
2170. ارزش انسان
. قیمه كل امری ما یحسنه
ارزش هر انسان ، به آن چیزی است كه می داند.
2171. دانش و كردار
العلم مقرون بالعمل . فمن علم عمل ؛ و العلم یهتف بالعمل ، فان اجابه و الا ارتحل عنه.
دانش ، جفت كردار است ، هر كس بداند عمل كند و دانش فریاد به عمل برآورد، پس اگر به پاسخ رسد بماند وگرنه كوچ كند.
2173. سخن حكیمانه را بپذیر!
خذاالحكمه انی كانت ، فان الحكمه تكون فی صدر المنافق فتلجلج فی صدره حتی تخرج فتسكن الی صواحبها فی صدر المومن.
و قال علیه السلام : الحكمه ضاله المومن.
سخن حكیمانه هرجا بود دریافت كن ؛ زیرا حكمت در سینه منافق است و بدین سو و آن سو می چرخد تا از آن به . حكمت گمشده مؤ من است : درآید و خود را به یارانش در سینه مؤ من برساند. و فرمود كه
2173. استوار در علم و عمل
لا تجعلوا علمكم جهلا، و یقینكم شكا. اذا علمتم فاعملوا، و اذا تیقنتم فاقدموا.
آگاهی خود را جهل ، و یقینتان را شك قرار ندهید، بنابراین هرگاه دانستید عمل كنید، و هر وقت یقین كردند، اقدام نمایید.
2174. پرهیز از آموختن اخترشناسی
لما قال له رجل یستخدم علم النجوم : ان سرت فی هذا الوقت خشیت ان لا تظفر بمرادك ، قال علیه السلام : اتزعم انك تهدی الی الساعه التی من سار فیها صرف عنه السوء؟ و تخوف من الساعه التی من سار فیها حاق به الضر؟
فمن صدقك بهذا، فقد كذب القرآن ، و استغنی عن الاستعانه بالله فی نیل المحبوب و دفع المكروه . ثم اقبل علیه ایها الناس ! ایاكم و تعلم النجوم ، الا ما یهتدی به فی بر او بحر، فانها تدعو الی الكهانه ، و : السلام علی الناس فقال المنجم كالكاهن ، و الكاهن كالساحر، و الساحر كالكافر! و الكافر فی النار، سیروا علی اسم الله.
یكی از یاران آن حضرت با نظر به اخترشناسی گفت : اگر در این موقع حركت فرمایی می ترسم در مقصودت . پیروز نگردی
آن حضرت فرمودند: آیا گمان می بری تو آن ساعتی را كه هر كس در آن ساعت حركت كند ناگواری از او

برطرف می شود می دانی ؟ و از حرکت در ساعتی که موجب احاطه ضرر بر انسان متحرك می شود می ترسانی ؟

هر کس که تو را در این نظر تصدیق کند قرآن را تکذیب کرده و از طلب کمك از خدا در رسیدن به محبوب و دفع ناخوشایند احساس بی نیازی نموده است .

سپس رو به مردم نمود و فرمود: ای مردم ! بپرهیزید از آموزش نجوم (برای حکم در سرنوشت مردم) مگر به عنوان وسیله ای برای سمت یابی در خشکی و یا در دریا؛ زیرا علم نجوم انسان را به کهانت می کشاند و منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر و ساحر مانند کافر و کافر در آتش است ، به نام خداوند حرکت کنید!

2175. فضیلت دانش با بینش

فتح باب الحرب بینکم و بین اهل القبله ، و لا یحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر و العلم بمواضع الحق.

در جنگ میان شما و اهل قبله باز شده است و این پرچم را بر دوش نکشد، مگر کسی که از بینش و شکیبایی و آگاهی به جایگاه های حق برخوردار باشد.

2176. دانش آموزی حتی از منافق

الحکمه ضاله المومن ، فخذ الحکمه و لو من اهل النفاق.

حکمت ، گمشده مؤ من است ، پس آن را به دست آور، هر چند از اهل نفاق باشد.

2177. عالم زنده است گرچه بمیرد

هلك خزان الاموال و هم احیاء، و العلماء باقون ما بقی الدهر. اعیانهم مفقوده ، و امثالهم فی القلوب موجوده.

مال اندوزان با آن که زنده اند مرده اند و اهل علم تا دنیا هست زنده اند، پیکرهایشان از میان می رود، اما یادشان در دل هاست .

2178. با ارزش ترین ثروت

لا غنی کالعقل .

هیچ ثروتی چون خرد نیست .

2179. مردم کم خردند!

الناس منقوصون مدخولون الا من عصم الله : سائلهم متعنت ، و مجیبهم متکلف.

مردم کوته اندیش و کم خردند، مگر کسی که خدایش نگهدارد، پرسش کننده آنها به قصد خطا گرفتن می پرسد و پاسخ دهنده شان تکلف به خرج می دهد.

2180. عالم حیوان نما

و آخر قد تسمی عالما و لیس به ... فالصوره صوره انسان ، و القلب قلب حیوان ، لا یعرف باب الهدی فیتبعه ، و لا باب العمی فیصد عنه . و ذلك میت الاحیاء.

در مقابل بنده ای از بندگان خدا، بنده دیگری است که عالم نامیده می شود، اما عالم نیست ، پس چهره چنین کسی چهره انسان ، اما قلب او، قلب حیوان است . نه راه رسیدن به هدایت را می شناسد تا به دنبال او برود و نه راه رسیدن به گمراهی را می داند تا از آن روی برگرداند، پس انسانی با این صفات ، مرده ای است در میان زندگان .

2181. دانشمند حقیقی

کل عالم غیره متعلم .

هر دانشمندی جز او یادگیرنده است .

2182. نیت سوال

قال علیه السلام لسائل ساله عن معضله : سل تفقها، و لا تسال تعنتا، فان الجاهل المتعلم شبیه بالعالم ، و ان العالم المتعسف شبیه بالجاهل المتعنت.

امام علیه السلام به شخصی که از مساله مشکلی سوال کرد فرمود: برای فهمیدن پرسش کن ، نه برای آزار دادن ؛ زیرا نادان متعلم ، مانند عالم است و عالم خلافگو، مانند نادان زورگو است .

2183. بپرسید پیش از آن که نیابید!

ایها الناس ! سلونی قبل ان تفقدونی ، فلانا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض.

ای مردم ! از من بپرسید پیش از آن که از دستم دهید؛ زیرا من به راه های آسمان داناترم از راه های زمین .

2184. راسخین در علم

اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم عن اقتحام السدد المضروبه دون الغیوب ، الاقرار بجمله ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب ، فمدح الله تعالی اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علما، و سمی ترکهم التعمق فیما لم یکلفهم البحث عن کنهه رسوخا.

بدان كه انسان هاى راسخ در علم كسانى هستند كه اقرار به همه غيب هاى پوشيده ، آنان را از تجاوز از سدها و حدودى كه ميان آنان و حقايق غيبى زده شده بى نياز ساخته است ، پس خداوند تعالى آنان را به جهت اعتراف به نادانى خود از وصول به آنچه احاطه علمى ندارند مدح فرموده و چشم پوشيدن و رها ساختن تعمق در آنچه را كه خداوند آنان را به بحث از حقيقت آنان تكليف نفرموده است رسوخ ناميده است .

2185. علم با عمل

اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعايه لا عقل روايه ، فان رواه العلم كثير، و رعاته قليل.

هرگاه خبرى را شنيديد پيرامون آن تفكر كنيد، تفكر براى عمل نه براى نقل كردن ؛ زيرا روايت كنندگان دانش بسيارند، اما عمل كنندگان به آن اندك اند.

2186. آبادى با علم

بالايمان يعمر العلم ، و بالعلم يرهب الموت.

به وسيله ايمان علم آباد مى شود و به وسيله علم خوف از مرگ صورت مى پذيرد.

2187. مايه زندگانى و باعث مرگ

فانهم عيش العلم ، و موت الجهل .

مايه زندگانى علم و باعث مرگ جهل و نادانى است .

2188. جاهل دانا، دانشمند جاهل

ان الجاهل المتعلم شبيه بالعالم ، و ان العالم المتعسف شبيه بالجاهل المتعنت.

همانا نادان آموزنده ، همانند دانشمند داناست ، و دانشمندى كه بيراهه مى رود مانند جاهل ذليل است .

2189. دانشمندان منافق

عالمهم منافق ، و قارنهم مماذق .

زمانى بر مردم فرا مى رسد كه دانشمندان منافق ؛ و سخنگويان ، چاپلوس شوند.

2190. موجب هراس از مرگ

بالعلم يرهب الموت ، و بالموت تختم الدنيا.

علم سبب ترس از مرگ است و با مرگ دنيا به پايان مى رسد.

2191. پست ترين و ارجمندترين دانش

اوضع العلم ما وقف على اللسان و ارفعه ما ظهر فى الجوارح و الاركان.

پست ترين دانش ، آن دانشى است كه از زبان فراتر نرود، و ارجمندترين دانش ، آن دانشى است كه در اعضا و جوارح نمودار شود.

2192. گمشده مؤ من

الحكمه ضاله المومن ، فخذ الحكمه و لو من اهل النفاق.

حكمت گمشده مؤ من است ، پس آن را گرچه از منافقان فرا گيريد.

2193. دانش نهانى

و قال عليه السلام فيما ينصح اصحابه : لو تعلمون ما اعلم مما طوى عنكم غيبه ، اذا لخرجتم الى الصعدات تبكون على اعمالكم ، و تلتدمون على انفسكم ، و لتركتم اموالكم لا حارس لها و لا خالف عليها، و لهمت كل امرى منكم نفسه ، لا يلتفت الى غيرها.

امام على عليه السلام در اندرز به ياران خود فرمود: اگر آنچه را كه نهانش از ديد شما پنهان است و من مى دانم ، شما بدانيد، سر به بيابان ها مى نهيد و بر كردارهاى خويش مى گرييد و چونان مادران داغديده بر سر و سينه خود مى زنيد و اموال خود را بى نگهبان و سرپرست رها مى كنيد و هر يك از شما چنان به خود گرفتار مى شود كه به ديگرى نمى پردازد.

2194. عالم جاهل

رب عالم قد قتله جهله ، و علمه معه لا ينفعه.

چه بسا دانشمندى كه جهلش او را كشته ، در حالى كه علم به همراه اوست ؛ اما به حالش سودى نمى بخشد.

2195. عالم حقيقى

العالم من عرف قدره ، و كفى بالمرء جهلا الا يعرف قدره.

عالم كسى است كه قدر و منزلت خود را بشناسد و آدمى را همين نادانى بس كه منزلتش را نشناسد.

2196. علم برتر از ثروت

و قال علیه السلام لکمیل لما اخذ بیده و اخرجه الی الجبان ، فلما اصحر تتنفس الصعداء و قال : یا کمیل ! العلم خیر من المال ، العلم یحرسك و انت تحرس المال . و المال تنقصه النفقه ، و العلم یزکو علی الانفاق ، و صنیع المال یزول بزواله.

امام علی علیه السلام دست کمیل بن زیاد را گرفت و او را به سوی گورستان برد و چون به صحرا رسید، آهی از نهاد برکشید و آن گاه فرمود: ای کمیل ! دانش بهتر از دارایی است ؛ زیرا دانش از تو نگهبانی می کند، اما از دارایی ، تو باید نگهبانی کنی ، دارایی با خرج کم می شود، اما دانش با انفاق زیاد می گردد و دست پرورده مال و ثروت با از بین رفتن آن از بین می رود (احترام و موقعیت اجتماعی خود را از دست می دهد).

2197. نمی دانی لب مگشا!

دع القول فیما لا تعرف ، و الخطاب فیما لم تکلف.

سخن را درباره آنچه که نمی دانی و خطاب را در مورد آنچه که وظیفه نداری ترک کن .

2198. خاموشی ستوده

لا خیر فی الصمت عن الحکم ؛ کما انه لا خیر فی القول بالجهل.

در خاموش بودن از اظهار حکمت و دانش ، خیری نیست به همان گونه که در گفتن سخنان جاهلانه و بی ارزش خیری یافت نمی شود.

2199. حکمت را بگیر!

خذ الحکمه انی کانت ، فان الحکمه تکون فی صدر المنافق فتلجلج فی صدره حتی تخرج فتسکن الی صواحبها فی صدر المومن.

حکمت را هر کجا باشد یاد گیرید؛ زیرا که حکمت اگر در سینه منافق باشد پیوسته ناآرام است تا از آن جا خارج شده در سینه مؤ من در کنار صاحب خود آرام گیرد.

بخش هشتم : ناتوان و ناتوانی

2200. اول امتحان بعد اعتماد

الطمانینه الی کل احد قبل الاختبار عجز.

اطمینان به هر کسی پیش از آزمایش او ناتوانی است .

2201. ناتوانی آشکار

ان تضییع المرء ما ولی ، و تکلفه ما کفی ، لعجز حاضر، و رای متبر.

به راستی تباه ساختن وظیفه ای که به عهده انسان است و خود را به رنج افکندن در امری که به عهده او نیست ، هر آینه ناتوانی آشکار و اندیشه ای است هلاك کننده .

2202. کم شدن شهوت

اذا کثرت المقدره ، قلت الشهوه .

چون توانایی دست یافتن به چیزی بسیار باشد، شهوت به آن چیز کم می شود.

2203. ناتوانی و ناتوان

فی صفه الله سبحانه : اول قبل الاشیاء بلا اولیه ، و آخر بعد الاشیاء بلا نهایه . عظم عن ان تثبت ربوبیته باحاطه قلب او بصر. فاذا عرفت ذلك فافعل کما ینبغی لمثلك ان یفعله فی صغر خطره ، و قله مقدرته و کثره عجزه ، و عظیم حاجته الی ربه ، فی طلب طاعته.

امام علی علیه السلام ضمن وصیت به فرزند بزرگوارش امام حسن علیه السلام در توصیف خدای سبحان می فرماید: پیش از همه چیز است و او را، خود، آغازی نیست و آخر همه چیز است و او را، خود، آخر و نهایتی نیست ، بزرگ تر از آن است که ربوبیت او با احاطه دل یا دیده ثابت شود. اکنون که اینها را دانستی ، آن گونه که از چون تویی ناچیز و کم توان و پرعجز و بسیار نیازمند به پروردگار سزاوار است در پی طاعت او برآی !

2204. پیشی گرفتن در کار نیك

لا یکون اخوك اقوی علی قطیعتك منك علی صلته ، و لا تکون علی الاساءه اقوی منك علی الاحسان.

نباید توانایی برادرت در قطع رابطه با تو بیشتر از توانایی تو در پیوند با او باشد و نباید توانایی او بر بدی کردن بیشتر از توانایی تو بر نیکی کردن باشد.

2205. ناتوانی و ناتوان

العجز افه .

واماندگی بلاست .

بخش نهم : بیماری

2206. تندرستی و حسادت
صحه الجسد، من قله الحسد.
تندرستی بدن ، از کاستی حسادت است .
2207. ریزش گناهان
قال علیه السلام لبعض اصحابه فی عله اعتلها: جعل الله ما کان من شکواك حطا لسیئاتك ، فان المرض لا اجر فیه ، و لکنه یحط السیئات ، و یحتها حت الاوراق.
امام علیه السلام به یکی از یارانش که دچار دردی شده بود فرمود: خداوند آن چه را که از آن گله داری جبران گناهت سازد، راستی که بیماری پاداشی ندارد، ولی گناهان را محو می کند و به مانند برگ های خزانی آن ها را فرو می ریزد.
بخش دهم : آرزو
2208. سرمایه احمقان
ایاك و الاتکال علی المنی ؛ فانها بضائع النوکی ، و العقل حفظ التجارب ، و خیر ما جربت ما وعظك.
از تکیه بر آرزوها بر حذر باش که سرمایه احمقان است ، کار عاقلانه نگه داری تجربه هاست و بهترین تجربه آن است که تو را پند دهد.
2209. فریب آرزو
اعلموا ان الامل یسهی العقل ، و ینسی الذکر. فاکذبوا الامل فانه غرور و صاحبه مغرور.
بدانید که آرزو، عقل را گمراه می کند و یاد خدا را به فراموشی می سپارد، پس از آن را دروغ پندارید؛ چرا که آرزو، فریب است و آرزومند فریب خورده .
2210. مهلت زندگی
اعلم یقینا انك لن تبلغ املك ، و لن تعدو اجلك.
یقین بدان هرگز به همه آرزوهایت نخواهی رسید و از مهلت زندگی ات تجاوز نخواهی کرد.
2211. رها کردن لجام آرزو
من جری فی عنان امله ، عثر باجله.
آن کس که لجام آرزوهایش را رها کرد، با مرگ به زمین خواهد خورد.
2212. تو چنین مباش !
لا تکن ممن یرجو الاخره بغیر العمل ، و یرجی التوبه بطول الامل ، یقول فی الدنیا بقول الزاهدین ، و یعمل فیها بعمل الراغبین.
از آنانی مباش که بدون کار نیك ، امید سعادت آخرت را دارند و با درازی آرزو امیدوار به توبه هستند، در دنیا همچون زاهدان سخن گویند، ولی مانند دنیا پرستان عمل می کنند.
2213. برترین بی نیازی
اشرف الغنی ترك المنی .
برترین بی نیازی ، ترك آرزوهاست .
2214. عامل کوری دل
الامانی تعمی اعین البصائر، و الحظ یاتی من لا یاتیه.
آرزوها، چشم دل ها را کور می کند و بهره به جانب کسی می آید که به سراغش نمی رود.
2215. عاقبت آرزوی طولانی
من اطال الامل ، اساء العمل .
آن که رشته آرزو را دراز کند به کار بد آغاز کند.
2216. فرا رسیدن مرگ و سر آمدن آرزو
انما هلك من کان قبلکم بطول امالهم و تغیب اجالهم ، حتی نزل بهم الموعود الذی ترد عنه المعذره ، و ترفع عنه التوبه ، و تحل معه القارعه و النقمه.
به راستی که پیشینیان و گذشتگان شما به خاطر آرزوهای طولانی و پنهان بودن پایان زندگیشان ، هلاك شدند تا آن که مرگشان فرا رسید، مرگی که عذرها را رد می کند و توبه را در آن راهی نیست و کوبندگی و درد را به همراه دارد.
بخش یازدهم : متفرقات
2217. متوسل به خدا شوید!

الجی نفسك فی امورك کلها الی الهك ، فانك تلجئها الی کهف حریز، و مانع عزیز.
نفس خود را در همه امور زندگی به خدایت پناهنده کن ؛ زیرا با این پناهندگی ، نفس را به جایگاهی محکم و امن و مانعی بزرگ وارد می سازی .
2218. خداوند دانای همه امور
اتقوا الله الذی انتم بعینه ، و نواصیکم بیده ، و تقلبکم فی قبضته . ان اسررتم علمه . و ان اعلنتم کتبه . قد و کل بذلك حفظه کراما، لا یسقطون حقا، و لا یثبتون باطلا.
بترسید از خدایی که زیر نظر او هستید و موهای جلو سر شما در دست اوست و دگرگونی احوال و حرکات و سکنات شما در کف اوست . اگر چیزی را پنهان کنید، آن را می داند و اگر آشکار کنید، آن را می نویسد. نگهبانانی بزرگوار را بر این کار گماشته است که حقی را از قلم نمی اندازند و چیزی را به ناحق ثبت نمی کنند.

1- نامه 23.
2- خطبه 91
3- خطبه 182.
4- خطبه 186.
5- خطبه 65.
6- خطبه 176.
7- خطبه 167.
8- خطبه 186.
9- خطبه 1.
10- خطبه 185.
11- خطبه 155.
12- خطبه 85.
13- حکمت 470.
14- خطبه 186.
15- حکمت 165.
16- خطبه 86.
17- خطبه 182.
18- خطبه 94.
19- نامه 31.
20- خطبه 185.
21- نامه 31.
22- نامه 31.
23- خطبه 152.
24- خطبه 160.
25- خطبه 94.
26- خطبه 94.
27- حکمت 250.
28- حکمت 310.
29- خطبه 90.
30- خطبه 147.
31- خطبه 165.

32- 31 نامه.
33- 91 خطبه.
34- 53 نامه.
35- 53 نامه.
36- 404 حکمت.
37- 96 خطبه.
38- 199 خطبه.
39- 109 خطبه.
40- 179 خطبه.
41- 223 خطبه.
42- 3 خطبه.
43- 109 خطبه.
44- 86 خطبه.
45- 65 خطبه.
46- 195 خطبه.
47- 152 خطبه.
48- 109 خطبه.
49- 91 خطبه.
50- 91 خطبه.
51- 65 خطبه.
52- 49 خطبه.
53- 179 خطبه.
54- 65 خطبه.
55- 65 خطبه.
56- 91 خطبه.
57- 1 خطبه.
58- 179 خطبه.
59- 227 خطبه .
60- 49 خطبه.
61- 223 خطبه.
62- 191 خطبه.
63- 65 خطبه.
64- 27 نامه.
65- 195 خطبه.
66- 160 خطبه.
67- 108 خطبه.
68- 1 خطبه.
69- 182 خطبه.
70- 152 خطبه.
71- 101 خطبه.
72- 94 خطبه.
73- 163 خطبه .

74- 96 خطبه.
75- 65 خطبه.
76- 183 خطبه.
77- 198 خطبه.
78- 108 خطبه.
79- 178 خطبه.
80- 108 خطبه.
81- 182 خطبه.
82- 163 خطبه.
83- 65 خطبه.
84- 152 خطبه.
85- 213 خطبه.
86- 85 خطبه.
87- 1 خطبه.
88- 213 خطبه.
89- 152 خطبه.
90- 182 خطبه.
91- 112 خطبه.
92- 49 خطبه.
93- 195 خطبه.
94- 109 خطبه.
95- 65 خطبه
96- 156 خطبه.
97- 83 خطبه.
98- 152 خطبه.
99- 182 خطبه.
100- 185 خطبه.
101- 222 خطبه.
102- 186 خطبه.
103- 100 جکمت.
104- 109 خطبه.
105- 160 خطبه.
106- 186 خطبه.
107- 198 خطبه.
108- 183 خطبه.
109- 203 خطبه.
110- 203 حکمت.
111- 91 خطبه.
112- 53 نامه.
113- 53 نامه.
114- 404 حکمت.
115- 160 خطبه.

116- 1 خطبه.
117- 183 خطبه.
118- 324 حکمت.
119- 31 نامه.
120- 192 خطبه.
121- 186 خطبه.
122- 109 خطبه.
123- 186 خطبه.
124- 155 خطبه.
125- 165 خطبه.
126- 72 خطبه.
127- 53 نامه.
128- 91 خطبه.
129- 186 خطبه.
130- 186 خطبه.
131- 109 خطبه.
132- 1 خطبه.
133- 253 حکمت.
134- 186 خطبه.
135- 152 خطبه.
136- 90 خطبه.
137- 163 خطبه.
138- 186 خطبه.
139- 90 خطبه.
140- 65 خطبه.
141- 163 خطبه.
142- 186 خطبه.
143- 152 خطبه.
144- 65 خطبه.
145- 214 خطبه.
146- 109 خطبه.
147- 65 خطبه.
148- 183 خطبه.
149- 291 حکمت.
150- 286 حکمت.
151- 56 خطبه.
152- 150 خطبه.
153- 228 حکمت.
154- 216 خطبه.
155- 180 خطبه.
156- 459 حکمت.
157- 227 خطبه .

158- 192 خطبه.
159- 379 حکمت.
160- 183 خطبه.
161- 183 خطبه.
162- 287 حکمت.
163- 16 حکمت.
164- 160 خطبه.
165- 213 خطبه.
166- 380 حکمت.
167- 31 نامه.
168- 65 خطبه.
169- 65 خطبه.
170- 91 خطبه.
171- 171 خطبه.
172- 91 خطبه.
173- 91 خطبه.
174- 91 خطبه.
175- 109 خطبه.
176- 91 خطبه.
177- 91 خطبه.
178- 91 خطبه.
179- 91 خطبه.
180- 157 خطبه.
181- 91 خطبه.
182- 91 خطبه.
183- 1323 حکمت.
184- 109 خطبه.
185- 1 خطبه.
186- 454 حکمت.
187- 155 خطبه.
188- 160 خطبه.
189- 108 حکمت.
190- 109 خطبه.
191- 186 خطبه.
192- 182 خطبه.
193- 21 خطبه.
194- 91 خطبه.
195- 91 خطبه.
196- 163 خطبه.
197- 1 خطبه.
198- 91 خطبه.
199- 163 خطبه.

200- 186 خطبه.
201- 83 خطبه.
202- 1 خطبه.
203- 192 خطبه.
204- 1 خطبه.
205- 91 خطبه.
206- 186 خطبه.
207- 83 خطبه
208- 126 حکمت
209- 470 خطبه
210- 185 خطبه.
211- 178 خطبه.
212- 191 خطبه.
213- 224 حکمت
214- 220 حکمت
215- 437 حکمت
216- 231 حکمت
217- 224 حکمت
218- 51 نمامه.
219- 476 حکمت
220- 46 نامه
221- 53 نامه.
222- 216 خطبه
223- 31 حکمت.
224- 224 خطبه
225- 87 خطبه
226- 18 خطبه.
227- 15 خطبه.
228- 209 خطبه.
229- 91 خطبه.
230- 160 خطبه.
231- 160 خطبه
232- 2 خطبه.
233- 108 خطبه.
234- 160 خطبه.
235- 89 خطبه.
236- 198 خطبه.
237- 1 خطبه.
238- 94 خطبه.
239- 72 خطبه.
240- 110 خطبه.
241- 127 خطبه.

242- 195 خطبه.
243- 160 خطبه.
244- 289 حکمت.
245- 116 خطبه.
246- 88 حکمت.
247- 72 خطبه.
248- 160 خطبه.
249- 144 خطبه.
250- 144 خطبه.
251- 161 خطبه .
252- 94 خطبه.
253- 160 خطبه.
254- 38 نامه.
255- 133 خطبه.
256- 16 خطبه.
257- 191 خطبه.
258- 94 خطبه.
259- 94 خطبه.
260- 26 خطبه.
261- 94 خطبه.
262- 196 خطبه.
263- 196 خطبه.
264- 196 خطبه.
265- 158 خطبه.
266- 192 خطبه.
267- 151 خطبه.
268- 151 خطبه.
269- 105 خطبه.
270- 108 خطبه.
271- 106 خطبه.
272- 20 خطبه.
273- 160 خطبه.
274- 72 خطبه.
275- 53 نامه.
276- 95 خطبه.
277- 161 خطبه.
278- 213 خطبه.
279- 192 خطبه.
280- 192 خطبه.
281- 214 خطبه.
282- 94 خطبه.
283- 192 خطبه.

284- 9 نامه.
285- 183 خطبه
286- 222 خطبه.
287- 1 خطبه.
288- 166 خطبه.
289- 192 خطبه.
290- 83 خطبه.
291- 192 خطبه.
292- 109 خطبه.
293- 96 حکمت.
294- 192 خطبه.
295- 72 خطبه.
296- 160 خطبه.
297- 1 خطبه.
298- 91 خطبه.
299- 252 حکم.
300- 154 خطبه.
301- 97 خطبه.
302- 2 خطبه.
303- 2 خطبه.
304- 239 خطبه.
305- 154 خطبه.
306- 239 خطبه.
307- 162 خطبه.
308- 120 حکمت.
309- 239 خطبه.
310- 192 خطبه.
311- 239 خطبه.
312- و. 147 خطبه
313- 187 خطبه .
314- 189 خطبه.
315- 23 خطبه.
316- 432 حکمت.
317- 197 خطبه.
318- 100 خطبه .
319- 87 خطبه.
320- 154 خطبه.
321- 192 خطبه.
322- 106 حکمت .
323- 35 نامه.
324- 316 حکمت.
325- 216 خطبه.

326- 192 خطبه.
327- 216 خطبه.
328- 468 حکمت.
329- 121 خطبه.
330- 45 نامه.
331- 108 خطبه.
332- 3 خطبه.
333- 215 خطبه.
334- 215 خطبه.
335- 32 خطبه.
336- 147 خطبه.
337- 111 حکمت.
338- 54 خطبه.
339- 128 خطبه.
340- 103 خطبه.
341- 27 خطبه.
342- 84 خطبه.
343- 208 خطبه.
344- 45 نامه.
345- 115 حکمت.
346- 156 حکمت.
347- 28 نامه.
348- 45 نامه.
349- 45 نامه.
350- 77 حکمت.
351- 236 حکمت.
352- 34 خطبه.
353- 36 خطبه.
354- 93 خطبه.
355- 93 خطبه.
356- 172 خطبه.
357- 177 خطبه .
358- 61 خطبه.
359- 3 خطبه.
360- 121 خطبه.
361- 122 خطبه.
362- 58 خطبه.
363- 93 خطبه.
364- 53 نام.
365- 128 خطبه .
366- 192 خطبه.
367- 69 خطبه.

368- 14 خطبه.
369- 13 خطبه.
370- 420 حکمت.
371- 70 نامه.
372- 70 نامه.
373- 29 نامه.
374- 53 نامه.
375- 164 خطبه.
376- 53 نامه .
377- 53 نامه.
378- 53 نامه .
379- 263 حکمت.
380- 53 نامه.
381- 441 حکمت.
382- 441 حکمت
383- 67 نامه.
384- 216 خطبه.
385- 332 حکمت.
386- 147 خطبه.
387- 169 خطبه.
388- 73 حکمت.
389- 216 خطبه.
390- 105 خطبه.
391- 17 خطبه.
392- 53 نامه.
393- 53 نامه.
394- 53 نامه.
395- 31 نامه.
396- 322 حکمت.
397- 53 نامه.
398- 53 نامه.
399- 108 خطبه.
400- 43 نامه.
401- 210 خطبه.
402- 345 حکمت.
403- 140 خطبه.
404- 343 حکمت.
405- 169 خطبه.
406- 91 خطبه.
407- 306 حکمت.
408- 230 خطبه.
409- 165 خطبه.

410- حکمت 419.
411- حکمت 201.
412- خطبه 182.
413- خطبه 64.
414- خطبه 62.
415- نامه 72.
416- نامه 72.
417- خطبه 38.
418- خطبه 156.
419- حکمت 132.
420- خطبه 64.
421- خطبه 193.
422- خطبه 28.
423- خطبه 190.
424- حکمت 203.
425- نامه 23.
426- خطبه 190.
427- خطبه 64.
428- خطبه 167.
429- خطبه 114.
430- خطبه 223. پ
431- خطبه 123.
432- حکمت 430.
433- نامه 31 .
434- حکمت 349.
435- حکمت 280.
436- حکمت 44.
437- حکمت 31.
438- نامه 69.
439- خطبه 114.
440- خطبه 113.
441- خطبه 89.
442- خطبه 145.
443- خطبه 84.
444- نامه 31.
445- نامه 31.
446- خطبه 188.
447- نامه 31.
448- خطبه 173.
449- خطبه 190.
450- خطبه 132.
451- خطبه 109.

452- 132 خطبه.
453- 64 خطب.
454- 334 حکمت.
455- 132 خطبه.
456- 72 حکمت.
457- 29 حکمت.
458- 74 حکمت.
459- 19 حکمت.
460- 123 خطبه.
461- 178 حکمت .
462- 183 خطبه.
463- 27 نامه.
464- 132 خطبه.
465- 168 حکمت.
466- 124 خطبه.
467- 4 خطبه.
468- 20 خطبه.
469- 122 حکمت.
470- 83 خطبه.
471- 130 حکمت.
472- 126 حکمت.
473- 31 نامه.
474- 109 خطبه.
475- 33 نامه .
476- 214 خطبه.
477- 3 نامه.
478- 153 خطبه.
479- 83 خطبه .
480- 322 حکمت.
481- 226 خطبه.
482- 176 خطبه.
483- 188 خطبه.
484- 221 خطبه.
485- 431 حکمت .
486- 9 نامه.
487- 104 حکمت.
488- 370 حکمت.
489- 83 خطبه.
490- 114 خطبه.
491- 77 حکمت.
492- 31 نامه.
493- 150 حکمت.

494- 31 نامه.
495- 22 نامه.
496- 66 نامه.
497- 230 خطهب.
498- 157 خطبه.
499- 23 خطبه.
500- 156 خطبه.
501- 203 خطبه.
502- 132 خطبه.
503- 89 حکمت.
504- 251 حکمت.
505- 133 خطبه.
506- 76 خطبه.
507- 28 خطبه.
508- 431 حکمت.
509- 423 حکمت.
510- 131 حکمت.
511- 195 خطبه.
512- 157 خطبه.
513- 106 خطبه.
514- 83 خطبه.
515- 157 خطبه.
516- 157 خطبه.
517- 21 خطبه.
518- 190 خطبه.
519- 42 خطبه.
520- 42 خطبه.
521- 7 حکمت.
522- 31 نامه.
523- 157 خطبه.
524- 144 خطبه.
525- 452 حکمت.
526- 343 حکمت.
527- 30 نامه.
528- 7 حکمت.
529- 102 خطبه.
530- 429 حکمت.
531- 120 خطبه.
532- 120 خطبه.
533- 121 حکمت.
534- 119 خطبه.
535- 368 حکمت.

536- 151 حکمت.
537- 153 خطبه.
538- 114 خطبه.
539- 31 حکمت.
540- 27 نامه.
541- 124 خطبه.
542- 132 خطبه.
543- 256 حکمت.
544- 42 حکمت.
545- 165 خطبه.
546- 46 حکمت.
547- 85 خطبه.
548- 17 نامه.
549- 378 حکمت.
550- 157 خطبه
551- 387 حکمت.
552- 176 خطبه.
553- 124 خطبه.
554- 129 خطبه.
555- 83 خطبه.
556- 378 حکمت.
557- 27 نامه.
558- 377 حکمت.
559- 224 خطبه.
560- 37 حکمت.
561- 52 خطبه.
562- 28 خطبه.
563- 195 خطبه.
564- 387 حکمت.
565- 183 خطبه.
566- 109 خطبه.
567- 349 حکمت.
568- 110 خطبه.
569- 237 حکمت.
570- 136 حکمت.
571- 199 خطبه.
572- 299 حکمت.
573- 252 حکمت.
574- 234 خطبه.
575- 27 نامه.
576- 192 خطبه.
577- 190 خطبه.

578- 131 خطبه.
579- 167 خطبه.
580- 190 خطبه.
581- 19 خطبه.
582- 190 خطبه.
583- 199 خطبه.
584- 52 نامه.
585- 39 حکمت.
586- 39 حکمت.
587- 279 حکمت.
588- 69 نامه.
589- 199 خطهب.
590- 199 خطبه.
591- 47 نامه.
592- 97 و 145 حکمت.
593- 104 حکمت.
594- 82 خطبه.
595- 45 خطبه.
596- 137 حکمت.
597- 96 خطبه.
598- 96 خطبه.
599- 428 حکمت.
600- 192 خطبه.
601- 252 حکمت .
602- 136 حکمت.
603- 145 حکمت.
604- 110 خطبه.
605- 52 نامه.
606- 6 حکمت.
607- 146 حکمت.
608- 146 حکمت.
609- 252 حکمت.
610- 21 نامه.
611- 25 نامه.
612- 25 نامه.
613- 211 حکمت.
614- 199 خطبه.
615- 232 خطبه.
616- 136 حکمت.
617- 110 خطبه.
618- 47 نامه.
619- 1 خطبه.

620- 252 حکمت.
621- 136 حکمت.
622- 136 حکمت.
623- 12 خطبه.
624- 190 خطبه.
625- 27 خطبه.
626- 136 حکمت.
627- 252 حکمت.
628- 17 نامه.
629- 474 حکمت.
630- 27 خطبه.
631- 31 حکمت.
632- 110 خطبه ها.
633- 55 خطبه
634- 171 خطبه.
635- 171 خطبه.
636- 62 نامه.
637- 16 نام.
638- 180 خطبه.
639- 45 نامه.
640- 59 خطبه.
641- 59 خطبه.
642- 56 خطبه.
643- 120 حکم.
644- 24 خطبه.
645- 124 خطبه.
646- 51 خطبه.
647- 50 نامه.
648- 119 خطبه.
649- 233 حکمت.
650- 123 خطبه.
651- 11 خطبه.
652- 66 خطبه.
653- 375 حکمت.
654- 124 خطبه.
655- 47 نامه.
656- 174 حکمت.
657- 53 نامه.
658- 14 نامه.
659- 53 نمامه.
660- 14 نامه.
662- 29 خطبه.

663- 69 خطبه.
664- 28 نامه.
665- 35 ناما.
666- 27 خطبه.
667- 27 خطبه.
668- 322 حکمت.
669- 156 خطبه.
670- 31 نامه.
671- 252 حکمت.
672- 374 حکمت.
673- 47 نامه.
674- 129 خطبه.
675- 420 حکمت.
676- 375 حکمت.
677- 314 حکمت.
678- 31 حکمت.
679- 374 حکمت.
680- 153 خطبه.
681- 69 نامه.
682- 150 حکمت.
683- 69 نامه.
684- 114 خطبه.
685- 114 خطبه.
686- 373 حکمت.
687- 105 خطبه.
688- 129 خطبه.
689- 47 نامه.
690- 295 حکمت
691- 14 نامه.
692- 31 نامه.
693- 31 نامه.
694- 31 نامه.
695- 31 نامه.
696- 96 حکمت.
697- 31 نامه.
698- 55 خطبه.
699- 41 خطبه.
700- 53 نامه.
701- 23 خطبه.
702- 47 نامه.
703- 26 نامه.
704- 31 حکمت.

705- 31 حکمت.
706- 38 حکمت.
707- 12 حکمت.
708- 211 حکمت.
709- 11 حکمت.
710- 308 حکمت.
711- 158 حکمت.
712- 451 حکمت.
713- 451 حکمت.
714- 183 خطبه.
715- 38 حکمت.
716- 214 حکمت.
717- 75 خطبه.
718- 204 حکمت.
719- 6 حکمت.
720- 117 حکمت.
721- 218 حکمت.
722- 194 خطبه.
723- 176 خطبه.
724- 183 خطبه.
725- 113 حکمت.
726- 134 حکمت.
727- 352 حکمت.
728- 352 حکمت.
729- 172 حکمت.
730- 172 حکمت.
731- 479 حکمت.
732- 45 حکمت.
733- 127 خطبه.
734- 34 خطبه.
735- 31 نامه.
736- 62 نامه.
737- 69 نامه.
738- 14 حکمت.
739- 8 حکمت.
740- 254 حکمت.
741- 316 حکمت.
742- 196 حکمت.
743- 335 حکم.
744- 120 خطبه.
745- 117 خطبه.
746- 54 حکمت.

747- 342 حکمت.
748- 113 حکمت.
749- 371 حکمت.
750- 233 خطبه.
751- 26 نامه.
752- 26 نامه.
753- 45 نامه.
754- 427 حکمت.
755- 328 حکمت.
756- 105 خطبه.
757- 53 نامه.
758- 31 نامه.
759- 426 حکمت.
760- 452 حکمت.
761- 56 حکمت.
762- 142 خطبه.
763- 126 خطبه.
764- 31 نامه.
765- 430 حکمت.
766- 147 حکمت.
767- 372 حکمت.
768- 209 خطبه.
769- 327 حکمت.
770- 5 خطبه.
771- 76 خطبه.
772- 342 حکمت.
773- 396 حکمت.
774- 48 حکمت.
775- 188 خطبه.
776- 21 حکمت.
777- 188 خطبه.
778- 145 خطبه.
779- 118 حکمت.
780- 326 حکمت.
781- 83 خطبه.
782- 190 خطبه.
783- 64 خطبه.
784- 31 نامه.
785- 27 حکمت.
786- 114 خطبه.
787- 53 نامه.
788- 114 خطبه.

789- 99 خطبه
790- 426 حکمت.
791- 426 حکمت.
792- 98 خطبه.
793- 42 حکمت.
794- 113 حکمت.
795- 113 حکمت.
796- 365 حکمت.
797- 424 حکمت.
798- 38 حکمت.
799- 153 خطبه.
800- 113 حکمت.
801- 301 حکمت.
802- 252 حکمت.
803- 224 خطبه.
804- 212 حکمت .
805- 219 حکمت.
806- 86 خطبه.
807- 142 - 143 حکمت.
808- 182 حکمت.
809- 31 نامه.
810- 71 حکمت.
811- 153 خطبه.
812- 31 حکمت.
813- 103 خطبه.
814- 235 حکمت.
815- 390 حکمت.
816- 98 حکمت.
817- 142 خطبه.
818- 31 نامه.
819- 142 خطبه.
820- 41 حکمت.
821- 450 حکمت.
822- 450 حکمت.
823- 14 خطبه.
824- 131 خطبه.
825- 131 خطبه.
826- 78 نامه.
827- 363 حکمت.
828- 109 خطبه.
829- 154 خطبه.
830- 31 نامه.

831- 181 حکمت.
832- 407 حکمت.
833- 281 حکمت.
834- 187 خطبه.
835- 48 حکمت.
836- 281 حکمت.
837- 31 نامه.
838- 421 حکمت.
839- 31 نامه.
840- 91 خطبه.
841- 356 حکمت.
842- 356 حکمت.
843- 393 حکمت.
844- 163 خطبه.
845- 349 حکمت.
846- 396 حکمت.
847- 31 نامه.
848- 185 خطبه.
849- 90 خطبه.
850- 185 خطبه.
851- 267 حکمت.
852- 23 خطبه.
853- 431 حکمت.
854- 145 خطبه.
855- 176 خطبه.
856- 300 حکمت.
857- 230 حکمت.
858- 379 حکمت.
859- 72 نامه.
860- 137 حکمت.
861- 109 خطبه.
862- 83 خطبه.
863- 93 حکمت.
864- 190 خطبه.
865- 151 خطبه.
866- 188 خطبه.
867- 145 خطبه.
868- 64 خطبه.
869- 143 خطبه.
870- 273 حکمت.
871- 372 حکمت.
872- 425 حکمت.

873- 330 حکمت.
874- 25 حکمت.
875- 244 حکمت.
876- 135 حکمت.
877- 435 حکمت.
878- 135 حکمت.
879- 64 خطبه.
880- 116 حکمت.
881- 150 حکمت.
882- 185 خطبه.
883- 290 حکمت.
884- 229 حکمت.
885- 2 خطبه.
886- 13 حکمت.
887- 224 حکمت.
888- 378 حکمت.
889- 69 نامه.
890- 381 حکمت.
891- 28 نامه.
892- 53 نامه.
893- 246 حکمت.
894- 178 خطبه.
895- 31 نامه.
896- 216 خطبه.
897- 216 خطبه.
898- 358 حکمت.
899- 1 خطبه.
900- 53 نامه.
901- 25 حکت.
902- 5 خطبه.
903- 17 خطبه.
904- 176 خطبه.
905- 21 نامه.
906- 151 خطبه.
907- 192 خطبه.
908- 358 حکمت.
909- 192 خطبه.
910- 192 خطبه.
911- 1 حکمت.
912- 448 حکمت.
913- 16 خطبه.
914- 156 خطبه.

915- 33 خطبه.
916- 116 حکمت.
917- 116 حکمت.
918- 32 خطبه.
919- 192 خطبه.
920- 367 حکمت.
921- 365 حکمت.
922- 192 خطبه.
923- 20 خطبه.
924- 16 خطبه.
925- 97 خطبه.
926- 192 خطبه.
927- 103 خطبه.
928- 182 خطبه.
929- 182 خطبه.
930- 297 حکمت.
931- 31 حکمت.
932- 31 حکمت.
933- 49 نامه.
934- 85 خطبه.
935- 23 نامه.
936- 147 خطبه.
937- 117 خطبه.
938- 16 خطبه.
939- 149 خطبه.
940- 105 خطبه.
941- 105 خطبه.
942- 176 خطبه.
943- 153 خطبه.
944- 111 خطبه.
945- 90 خطبه.
946- 35 خطبه.
947- 176 خطبه.
948- 367 حکمت.
949- 31 نامه.
950- 150 حکمت.
951- 282 حکمت.
952- 176 خطبه.
953- 31 نامه.
954- 176 خطبه.
955- 365 حکمت.
956- 16 خطبه.

957- 211 حکمت.
958- 78 نامه.
959- 78 نامه.
960- 381 حکمت.
961- 31 نامه.
962- 131 حکمت.
963- 367 حکمت.
964- 31 نامه.
965- 82 خطبه.
966- 223 خطبه .
967- 31 نامه.
968- 76 حکمت.
969- 163 حکمت.
970- 160 خطبه.
971- 56 حکمت.
972- 54 حکمت.
973- 38 حکمت.
974- 388 حکمت.
975- 68 حکمت.
976- 319 حکمت.
977- 3 حکمت.
978- 189 خطبه.
979- 388 حکمت.
980- 452 حکمت.
981- 126 حکمت.
982- 147 خطبه.
983- 204 خطبه.
984- 183 خطبه.
985- 183 خطبه .
986- 34 خطبه.
987- 153 خطبه.
988- 114 خطبه.
989- 114 خطبه.
990- 3 نامه.
991- 32 نامه.
992- 83 خطبه.
993- 86 خطبه.
994- 86 خطبه.
995- 99)خطهب
996- 76 خطبه.
997- 111 خطبه.
998- 161 خطبه.

999- 4 خطبه.
1000- 31 نامه.
1001- 131 حکمت.
1002- 28 خطبه.
1003- 19 حکمت.
1004- 31 نامه.
1005- 133 خطبه.
1006- 133 خطبه.
1007- 31 نامه.
1008- 226 خطبه.
1009- 32 خطبه.
1010- 31 نامه.
1011- 103 خطبه.
1012- 191 خطبه.
1013- 49 نامه.
1014- 82 خطبه.
1015- 395 حکمت.
1016- 99 خطبه
1017- 396 حکمت.
1018- 209 حکمت.
1019- 371 حکمت.
1020- 72 حکمت.
1021- 384 حکمت.
1022- 385 حکمت.
1023- 228 حکمت.
1024- 9 حکمت.
1025- 191 حکمت.
1026- 64 حکمت.
1027- 119 حکمت.
1028- 113 خطبه.
1029- 415 حکمت.
1030- 230 خطبه.
1031- 161 خطبه.
1032- 269 حکمت.
1033- 371 حکمت.
1034- 82 خطبه.
1035- 99 خطبه
1036- 106 حکمت.
1037- 106 حکمت.
1038- 289 حکمت.
1039- 109 خطبه.
1040- 82 خطبه.

1041- 45 نامه.
1042- 129 خطبه.
1043- 370 حکمت.
1044- 111 خطبه.
1045- 223 خطبه.
1046- 113 خطبه.
1047- 94 حکمت.
1048- 230 خطبه.
1049- 191 خطبه.
1050- 415 حکمت.
1051- 191 خطبه.
1052- 89 خطبه.
1053- 196 خطبه.
1054- 303 حکمت.
1055- 436 حکمت.
1056- 63 خطبه.
1057- 99 خطبه
1058- 82 خطبه.
1059- 133 خطبه.
1060- 32 خطبه.
1061- 456 حکمت.
1062- 113 خطبه.
1063- 230 خطبه.
1064- 59 نامه.
1065- 113 خطبه.
1066- 99 خطبه
1067- 126 حکمت.
1068- 114 خطبه.
1069- 109 خطبه.
1070- 111 خطبه.
1071- 111 خطبه.
1072- 367 حکمت.
1073- 344 حکمت.
1074- 48 نامه.
1075- 133 حکمت.
1076- 226 خطبه.
1077- 31 نامه.
1078- 69 نامه.
1079- 165 حکمت..
1080- 416 حکمت.
1081- 156 حکمت.
1082- 188 خطبه.

1083- 429 حکمت.
1084- 147 خطبه.
1085- 129 خطبه.
1086- 183 خطبه.
1087- 214 خطبه
1088- 290 حکمت.
1089- 110 خطبه.
1090- 331 حکمت.
1091- 110 خطبه.
1092- 109 خطبه.
1093- 86 خطبه.
1094- 194 خطبه.
1095- 176 خطبه.
1096- 30 نامه.
1097- 69 نامه.
1098- 210 خطبه.
1099- 30 نامه.
1100- 109 خطبه.
1101- 193 خطبه.
1102- 223 خطبه.
1103- 20 خطبه.
1104- 428 حکمت.
1105- 428 حکمت.
1106- 96 حکمت.
1107- 167 خطبه.
1108- 383 حکمت.
1109- 105 خطبه.
1110- 12 نامه.
1111- 175 خطبه.
1112- 31 نامه.
1113- 175 خطبه.
1114- 86 خطبه.
1115- 97 خطبه.
1116- 94 حکمت.
1117- 239 حکمت
1118- 383 حکمت.
1119- 157 خطبه.
1120- 192 خطبه.
1121- 324 حکمت.
1122- 53 نامه.
1123- 26 نامه.
1124- 53 نامه

1125- 237 حکمت.
1126- 382 حکمت.
1127- 113 حکمت.
1128- 45 نامه.
1129- 237 حکمت.
1130- 149 خطبه.
1131- 45 نامه.
1132- 114 خطبه.
1133- 390 حکمت.
1134- 76 خطبه.
1135- 59 نامه.
1136- 97 حکمت.
1137- 176 خطبه.
1138- 105 حکمت.
1139- 252 حکمت.
1140- 252 حکمت.
1141- 167 خطبه.
1142- 113 حکمت.
1143- 34 نامه.
1144- 252 حکمت.
1145- 192 خطبه.
1146- 69 نامه.
1147- 279 حکمت.
1148- 39 حکمت.
1149- 204 حکمت.
1150- 158 خطبه.
1151- 158 خطبه.
1152- 198 خطبه.
1153- 147 خطبه.
1154- 86 خطبه.
1155- 18 خطبه.
1156- 176 خطبه.
1157- 176 خطبه.
1158- 176 خطبه.
1159- 156 خطبه.
1160- 176 خطبه.
1161- 69 نامه.
1162- 47 نامه.
1163- 313 حکمت.
1164- 175 خطبه.
1165- 110 خطبه.
1166- 77 نامه.

1167- 183 خطبه.
1168- 180 خطبه.
1169- 176 خطبه.
1170- 175 خطبه.
1171- 175 خطبه.
1172- 175 خبه.
1173- 176 خطبه.
1174- 122 خطبه.
1175- 122 خطبه.
1176- 228 حکمت.
1177- 18 خطبه.
1178- 198 خطبه.
1179- 147 خطبه.
1180- 167 خطبه.
1181- 133 خطبه.
1182- 121 خطبه.
1183- 192 خطبه.
1184- 18 خطبه.
1185- 169 خطبه.
1186- 158 خطبه.
1187- 182 خطبه.
1188- 55 نامه.
1189- 125 خطبه.
1190- 193 خطبه.
1191- 198 خطبه.
1192- 176 خطبه.
1193- 104 حکمت.
1194- 133 خطبه.
1195- 156 خطبه.
1196- 147 خطبه .
1197- 17 خطبه.
1198- 156 خطبه.
1199- 1 خطبه.
1200- 87 خطبه.

1201- 147 خطبه.
1202- 1 خطبه.
1203- 50 خطبه.
1204- 1 خطبه.
1205- 155 خطبه.
1206- 156 خطبه.
1207- 158 خطبه.

1208- 127 خطبه.
1209- 64 خطبه.
1210- 64 خطبه.
1211- 18 خطبه.
1212- 86 خطبه.
1213- 167 خطبه.
1214- 176 خطبه.
1215- 31 نامه.
1216- 170 حکمت.
1217- 170 حکمت.
1218- 31 نامه.
1219- 371 حکمت.
1220- 94 حکمت.
1221- 285 حکمت.
1222- 299 حکمت.
1223- 150 حکمت.
1224- 417 حکمت.
1225- 94 حکمت.
1226- 435 حکمت.
1227- 28 خطبه.
1228- 143 خطبه.
1229- 153 خطبه.
1230- 183 خطبه.
1231- 1 خطبه.
1232- 143 حکمت.
1233- 88 حکمت.
1234- 135 حکمت.
1235- 87 حکمت.
1236- 157 خطبه.
1237- 223 خطبه.
1238- 45 نامه.
1239- 227 خطبه.
1240- 223 خطبه.
1241- 222 خطبه.
1242- 435 حکمت.
1243- 302 حکمت.
1244- 146 حکمت.
1245- 31 نامه.
1246- 31 نامه.
1247- 135 حکمت.
1248- 337 حکمت.
1249- 361 حکمت.

1250- 215 خطبه.
1251- 215 خطبه.
1252- 276 حکمت.
1253- 206 خطبه.
1254- 67 نامه.
1255- 15 نامه.
1256- 78 خطبه.
1257- 227 خطبه.
1258- 215 خطبه.
1259- 227 خطبه.
1260- 183 خطبه.
1261- 278 حکمت.
1262- 269 حکمت.
1263- 28 خطبه.
1264- 176 خطبه.
1265- 23 حکمت.
1266- 94 خطبه.
1267- 239 حکمت.
1268- 121 حکمت.
1269- 422 حکمت.
1270- 59 حکمت.
1271- 81 حکمت.
1272- 384 حکمت.
1273- 31 نامه.
1274- 154 خطبه.
1275- 110 خطبه.
1276- 7 حکمت.
1277- 53 نامه.
1278- 258 حکمت.
1279- 137 حکمت.
1280- 146 حکمت.
1281- 47 نامه.
1282- 308 حکمت.
1283- 23 خطبه.
1284- 252 حکمت.
1285- 209 خطبه.
1286- 247 حکمت.
1287- 142 خطبه.
1288- 31 نامه.
1289- 349 حکمت.
1290- 51 حکمت.
1291- 353 حکمت.

1292- 223 حکمت.
1293- 222 حکمت.
1294- 166 حکمت.
1295- 76 خطبه.
1296- 173 خطبه.
1297- 31 نامه.
1298- 46 نامه.
1299- 31 نامه.
1300- 98 خطبه.
1301- 26 خطبه.
1302- 156 خطبه.
1303- 224 حکمت.
1304- 142 خطبه.
1305- 169 خطبه.
1306- 82 حکمت.
1307- 291 حکمت.
1308- 292 حکمت.
1309- 3 خطبه.
1310- 460 حکمت.
1311- 207 حکمت.
1312- 144 حکمت.
1313- 413 حکمت.
1314- 189 حکمت.
1315- 55 حکمت.
1316- 424 حکمت.
1317- 211 حکمت.
1318- 153 حکمت.
1319- 206 حکمت.
1320- 31 حکمت.
1321- 82 حکمت.
1322- 211 حکمت.
1323- 4 حکمت.
1324- پ .418 حکمت
1325- 113 حکمت.
1326- 176 حکمت.
1327- 6 حکمت.
1328- 69 حکمت.
1329- 31 حکمت.
1330- 228 حکمت.
1331- 414 حکمت.
1332- 97 خطبه.
1333- 111 خطبه.

1334- 213 حکمت.
1335- 211 حکمت.
1336- 188 خطبه.
1337- 31 نامه.
1338- 191 خطبه.
1339- 26 نامه.
1340- 215 خطبه.
1341- 53 نامه.
1342- 53 نامه.
1343- 53 نامه.
1344- 148 خطبه.
1345- 259 حکمت.
1346- 211 حکمت.
1347- 200 خطبه.
1348- 162 حکمت.
1349- 26 نامه.
1350- 26 نامه.
1351- 106 خطبه.
1352- 155 حکمت.
1353- 336 حکمت.
1354- 48 حکمت.
1355- 57 حکمت.
1356- 43 حکمت.
1357- 371 حکمت.
1358- 395 حکمت.
1359- 371 حکمت.
1360- 45 خطبه.
1361- 192 خطبه.
1362- 229 حکمت.
1363- 44 حکمت.
1364- 4 حکمت.
1365- 3 نامه.
1366- 150 حکمت.
1367- 229 حکمت.
1368- 45 نامه.
1369- 371 حکمت.
1370- 53 نامه.
1371- 371 حکمت.
1372- 53 نامه.
1373- 192 خطبه.
1374- 31 حکمت.
1375- 153 خطبه.

1376- 27 نامه.
1377- 176 خطبه.
1378- 183 خطبه.
1379- 176 خطبه.
1380- 222 خطبه.
1381- 220 خطبه.
1382- 45 نامه.
1383- 176 خطبه.
1384- 113 خطبه.
1385- 391 حکمت.
1386- 28 حکمت.
1387- 109 خطبه.
1388- 220 خطبه.
1389- 222 خطبه.
1390- 104 حکمت.
1391- 371 حکمت.
1392- 390 حکمت.
1393- 333 حکمت.
1394- 388 حکمت.
1395- 113 حکمت.
1396- 45 نامه.
1397- 113 خطبه.
1398- 208 حکمت.
1399- 439 حکمت.
1400- 28 خطبه.
1401- 33 حکمت.
1402- 432 حکمت.
1403- 32 خطبه.
1404- 45 نامه.
1405- 32 خطبه.
1406- 87 خطبه.
1407- 113 حکمت.
1408- 90 خطبه.
1409- 103 خطبه.
1410- 27 نامه.
1411- 45 نامه.
1412- 113 خطبه.
1413- 3 خطبه.
1414- 56 نامه.
1415- 47 نامه.
1416- 198 خطبه.
1417- 95 حکمت.

1418- 95 حکمت.
1419- 349 حکمت.
1420- 242 حکمت.
1421- 113 حکمت.
1422- 198 خطبه.
1423- 167 خطبه.
1424- 188 خطبه.
1425- 83 خطبه.
1426- 173 خطبه.
1427- 230 خطبه.
1428- 183 خطبه.
1429- 114 خطبه.
1430- 198 خطبه.
1431- 391 حکمت.
1432- 27 نامه.
1433- 53 نامه.
1434- 193 خطبه.
1435- 193 خطبه.
1436- 191 خطبه.
1437- 160 خطبه.
1438- 27 نامه.
1439- 193 خطبه.
1440- 183 خطبه.
1441- 193 خطبه.
1442- 193 خطبه.
1443- 193 خطبه.
1444- 193 خطبه.
1445- 371 حکمت.
1446- 193 خطیه.
1447- 193 خطبه.
1448- 87 خطبه.
1449- 193 خطبه.
1450- 190 خطبه.
1451- 193 خطبه.
1452- 195 خطبه.
1453- 157 خطبه.
1454- 388 حکمت.
1455- 349 حکمت .
1456- 4 حکمت.
1457- 193 خطبه.
1458- 410 حکمت.
1459- 113 حکمت.

1460- 458 حکمت.
1461- 95 حکمت.
1462- 193 خطبه.
1463- 198 خطبه.
1464- 114 خطبه.
1465- 198 خطبه.
1466- 111 خطبه.
1467- 144 خطبه.
1468- 298 حکمت.
1469- 190 خطبه ظ.
1470- 193 خطبه.
1471- 83 خطبه.
1472- 191 خطبه.
1473- 193 خطبه.
1474- 176 خطبه.
1475- 188 خطبه.
1476- 191 خطبه.
1477- 191 خطبه.
1478- 83 خطبه.
1479- 210 حکمت.
1480- 182 خطبه.
1481- 113 خطبه.
1482- 114 خطبه.
1483- 16 خطبه.
1484- 198 خطبه.
1485- 230 خطبه.
1486- 194 خطبه.
1487- 196 خطبه.
1488- 204 خطبه.
1489- 191 خطبه.
1490- 183 خطبه.
1491- 193 خطبه.
1492- 173 خطبه.
1493- 198 خطبه.
1494- 242 حکمت.
1495- 193 خطبه.
1496- 83 خطبه.
1497- 176 خطبه.
1498- 31 نامه.
1499- 388 خطبه.
1500- 130 خطبه.
1501- 370 حکمت.

1502- 130 حكمت.
1503- 16 خطبه.
1504- 349 حكمت.
1505- 198 خطبه.
1506- 193 خطبه.
1507- 47 نامه.
1508- 147 حكمت.
1509- 28 نامه.
1510- 16 خطبه.
1511- 4 خطبه.
1512- 38 خطبه.
1513- 169 خطبه.
1514- 114 خطبه.
1515- 65 نامه.
1516- 274 حكمت.
1517- 88 خطبه.
1518- 207 حكمت.
1519- 126.
1520- 31 نامه.
1521- 157 خطبه.
1522- 31 حكمت.
1523- 445 حكمت.
1524- 31 حكمت.
1525- 147 حكمت.
1526- 22 خطبه.
1527- 113 حكمت.
1528- 248 حكمت.
1529- 87 خطبه.
1530- 45 نامه.
1531- 123 حكمت.
1532- 257 حكمت.
1533- 344 حكمت.
1534- 240 حكمت.
1535- 31 حكمت.
1536- 81 خطبه.
1537- 346 حكمت.
1538- 66 حكمت.
1539- 362 حكمت.
1540- 176 خطبه.
1541- 211 حكمت.
1542- 47 حكمت.
1543- 69 نامه.

1544- 367 حکمت.
1545- 62 حکمت.
1546- 192 خطبه.
1547- 113 حکمت.
1548- 371 حکمت.
1549- 382 حکمت.
1550- 146 خطبه.
1551- 329 حکمت.
1552- 38 حکمت.
1553- 31 نامه.
1554- 47 حکمت.
1555- 68 حکمت.
1556- 345 حکمت.
1557- 476 حکمت.
1558- 45 نامه.
1559- 120 خطبه.
1560- 233 حکمت.
1561- 148 حکمت.
1562- 60 حکمت.
1563- 411 حکمت.
1564- 381 حکمت.
1565- 349 حکمت.
1566- 403 حکمت.
1567- 360 حکمت.
1568- 182 حکمت.
1569- 42 حکمت.
1570- 394 حکمت.
1571- 35 حکمت.
1572- 31 نامه.
1573- 40 حکمت.
1574- 2 حکمت.
1575- 31 نامه.
1576- 86 خطبه.
1577- 224 حکمت.
1578- 53 نامه.
1579- 194 حکمت.
1580- 211 حکمت.
1581- 23 نامه.
1582- 20 حکمت.
1583- 52 حکمت.
1584- 11 حکمت.
1585- 31 نامه.

1586- 192 خطبه.
1587- 124 حکمت.
1588- 47 حکمت.
1589- 234 حکمت.
1590- 61 حکمت.
1591- 80 خطبه.
1592- 392 حکمت.
1593- 31 نامه.
1594- 217 حکمت.
1595- 149 حکمت.
1596- 140 حکمت.
1597- 33 حکمت.
1598- 175 حکمت.
1599- 241 خطبه.
1600- 76 خطبه.
1601- 83 خطبه.
1602- 176 خطبه.
1603- 106 خطبه.
1604- 100 خطبه.
1605- 377 حکمت.
1606- 45 خطبه.
1607- 53 نامه.
1608- 62 نامه.
1609- 115 خطبه.
1610- 31 نامه.
1611- 27 نامه.
1612- 90 حکمت.
1613- 342 حکمت.
1614- 87 حکمت.
1615- 91 خطبه.
1616- 87 حکمت.
1617- 3 حکمت.
1618- 113 حکمت.
1619- 86 حکمت.
1620- 339 حکمت.
1621- 4 خطبه.
1622- 161 حکمت.
1623- 321 حکمت.
1624- 87 خطبه.
1625- 53 نامه.
1626- 173 حکمت.
1627- 54 حکمت.

1628- 211 حکمت.
1629- 352 حکمت.
1630- 247 حکمت.
1631- 53 نامه.
1632- 451 حکمت.
1633- 46 نامه.
1634- 10 حکمت.
1635- 412 حکمت.
1636- 5 حکمت.
1637- 62 حکمت.
1638- 113 حکمت.
1639- 177 حکمت.
1640- 239 حکمت.
1641- 16 نامه.
1642- 83 خطبه.
1643- 86 خطبه.
1644- 64 خطبه.
1645- 351 حکمت.
1646- 5 خطبه.
1647- 123 حکمت.
1648- 23 خطبه.
1649- 94 حکمت.
1650- 128 خطبه.
1651- 53 نامه.
1652- 72 خطبه.
1653- 53 نامه.
1654- 53 حکمت.
1655- 372 حکمت.
1656- 67 حکمت.
1657- 138 حکمت.
1658- 224 حکمت.
1659- 123 حکمت.
1660- 31 نامه.
1661- 166 خطبه.
1662- 228 حکمت.
1663- 123 حکمت.
1664- 406 حکمت.
1665- 192 خطبه.
1666- 214 حکمت.
1667- 113 حکمت.
1668- 224 حکمت.
1669- 224 حکمت.

1670- 31 نامه.
1671- 312 حکمت.
1672- 388 حکمت.
1673- 349 حکمت.
1674- 193 حکمت.
1675- 165 خطبه.
1676- 257 حکمت.
1677- 409 حکمت.
1678- 64 نامه.
1679- 373 حکمت.
1680- 53 نامه.
1681- 147 حکمت.
1682- 31 نامه.
1683- 103 حکمت.
1684- 222 خطبه.
1685- 91 حکمت.
1686- 109 خطبه.
1687- 151 خطبه.
1688- 108 خطبه.
1689- 88 خطبه.
1690- 50 حکمت.
1691- 187 خطبه.
1692- 108 خطبه.
1693- 154 خطبه.
1694- 133 خطبه.
1695- 185 خطبه.
1696- 83 خطبه.
1697- 58 نامه.
1698- 371 حکمت.
1699- 347 حکمت.
1700- 225 حکمت.
1701- 218 حکمت.
1702- 212 حکمت.
1703- 256 حکمت.
1704- 160 خطبه .
1705- 110 حکمت.
1706- 194 خطبه.
1707- 226 حکمت.
1708- 275 حکمت.
1709- 31 نامه.
1710- 219 حکمت.
1711- 180 حکمت.

1712- 2 حکمت.
1713- 31 نامه.
1714- 31 نامه.
1715- 86 خطبه.
1716- 31 نامه.
1717- 45 نامه.
1718- 359 حکمت.
1719- 45 نامه.
1720- 223 خطبه
1721- 85 خطبه.
1722- 157 خطبه.
1723- 83 خطبه.
1724- 78 خطبه.
1725- 222 خطبه.
1726- 16 خطبه.
1727- 78 خطبه.
1728- 56 نامه.
1729- 31 حکمت.
1730- 449 حکمت.
1731- 245 حکمت.
1732- 45 نامه.
1733- 95 خطبه.
1734- 161 خطبه.
1735- 76 خطبه.
1736- 50 خطبه.
1737- 150 حکمت.
1738- 298 حکمت.
1739- 176 خطبه.
1740- 183 خطبه.
1741- 31 نامه.
1742- 86 خطبه.
1743- 183 خطبه.
1744- 7 نامه.
1745- 53 نامه.
1746- 323 حکمت.
1747- 87 خطبه.
1748- 30 نامه.
1749- 333 حکمت.
1750- 53 نامه.
1751- 165 خطبه.
1752- 56 نامه.
1753- 51 نامه.

1754- 449 حکمت.
1755- 176 خطبه.
1756- 149 خطبه.
1757- 359 حکمت.
1758- 89 حکمت.
1759- 114 خطبه.
1760- 176.
1761- 222 خطبه.
1762- 433 حکمت.
1763- 86 خطبه.
1764- 42 خطبه.
1765- 123 حکمت.
1766- 424 حکمت.
1767- 53 نامه.
1768- 50 خطبه.
1769- 31 نامه.
1770- 27 نامه.
1771- 126 حکمت.
1772- 3 حکمت.
1773- 53 نامه.
1774- 378 حکمت.
1775- 131 خطبه.
1776- 468 حکمت.
1777- 38 حکمت.
1778- 31 نامه.
1779- 114 حکمت.
1780- 31 نامه.
1781- 221 حکمت.
1782- 186 حکمت.
1783- 205 خطبه.
1784- 253 حکمت.
1785- 193 خطبه.
1786- 48 نامه.
1787- 233 حکمت.
1788- 136 خطبه.
1789- 114 حکمت.
1790- 327 حکمت.
1791- 349 حکمت.
1792- 298 حکمت.
1793- 176 خطبه.
1794- 3 خطبه.
1795- 476 حکمت.

1796- 3 خطبه.
1797- 192 خطبه.
1798- 158 خطبه.
1799- 224 خطبه.
1800- 97 خطبه.
1801- 47 نامه.
1802- 151 خطبه.
1803- 341 حکمت.
1804- 224 خطبه.
1805- 53 نامه.
1806- 221 حکمت.
1807- 98 خطبه.
1808- 53 نامه.
1809- 192 خطبه.
1810- 62 نامه.
1811- 201 خطبه.
1812- 24 حکمت.
1813- 46 حکمت.
1814- 192 خطبه.
1815- 53 نامه.
1816- 31 نامه.
1817- 69 نامه.
1818- 349 حکمت.
1819- 167 حکمت.
1820- 38 حکمت.
1821- 126 حکمت.
1822- 165 خطبه.
1823- 312 حکمت.
1824- 113 حکمت.
1825- 371 حکمت.
1826- 192 خطبه.
1827- 192 خطبه.
1828- 223 خطبه.
1829- 223 خطبه.
1830- 192 خطبه.
1831- 6 حکمت.
1832- 150 حکمت.
1833- 53 نامه.
1834- 192 خطبه.
1835- 21 نامه.
1836- 282 حکمت.
1837- 192 خطبه.

1838- 398 حکمت.
1839- 252 حکمت.
1840- 305 حکمت.
1841- 221 خطبه.
1842- 398 حکمت.
1843- 454 حکمت.
1844- 347 حکمت.
1845- 31 نامه.
1846- 255 حکمت.
1847- 192 خطبه.
1848- 39 خطبه.
1849- 179 حکمت.
1850- 192 خطبه.
1851- 180 خطبه.
1852- 38 نامه.
1853- 76 نامه.
1854- 69 نامه.
1855- 173 خطبه.
1856- 106 خطبه.
1857- 69 نامه.
1858- 192 خطبه.
1859- 194 حکمت.
1860- 363 حکمت.
1861- 255 حکمت.
1862- 153 خطبه.
1863- 31 حکمت.
1864- 151 خطبه.
1865- 176 خطبه.
1866- 145 خطبه.
1867- 17 خطبه.
1868- 86 خطبه.
1869- 323 حکمت.
1870- 28 خطبه.
1871- 28 خطبه.
1872- 64 خطبه.
1873- 4 خطبه.
1874- 455 حکمت.
1875- 153 خطبه.
1876- 4 خطبه.
1877- 32 نامه.
1878- 421 حکمت.
1879- 194 خطبه.

1880- 87 خطبه.
1881- 72 خطبه.
1882- 164 خطبه.
1883- 16 خطبه.
1884- 97 خطبه.
1885- 154 خطبه.
1886- 120 خطبه.
1887- 148 خطبه.
1888- 144 خطبه.
1889- 144 خطبه.
1890- 150 خطبه.
1891- 7 نامه.
1892- 106 خطبه.
1893- 176 خطبه.
1894- 31 حکمت.
1895- 198 خطبه.
1896- 65 نامه.
1897- 150 خطبه.
1898- 26 نامه.
1899- 215 خطبه.
1900- 140 خطبه.
1901- 461 حکمت.
1902- 31 نامه.
1903- 53 نامه.
1904- 363 حکمت.
1905- 150 خطبه.
1906- 194 خطبه.
1907- 126 خطبه.
1908- 47 خطبه.
1909- 70 حکمت.
1910- 33 حکمت.
1911- 109 حکمت.
1912- 45 خطبه.
1913- 111 خطبه.
1914- 31 نامه.
1915- 396 حکمت.
1916- 16 خطبه.
1917- 108 حکمت.
1918- 31 نامه.
1919- 142 خطبه.
1920- 181 حکمت.
1921- 113 خطبه.

1922- 176 خطبه.
1923- 53 نامه.
1924- 349 حکمت.
1925- 140 خطبه.
1926- 51 حکمت.
1927- 223 حکمت.
1928- 150 حکمت.
1929- 349 حکمت.
1930- 353 حکمت.
1931- 86 خطبه.
1932- 38 حکمت.
1933- 53 نامه.
1934- 84 خطبه.
1935- 35 خطبه.
1936- 69 نامه.
1937- 16 خطبه.
1938- 87 خطبه.
1939- 108 خطبه.
1940- 211 حکمت.
1941- 179 حکمت.
1942- 215 حکمت.
1943- 53 نامه.
1944- 69 نامه.
1945- 11 نامه.
1946- 113 خطبه.
1947- 127 خطبه.
1948- 119 خطبه.
1949- 176 خطبه.
1950- 192 خطبه.
1951- 35 خطبه.
1952- 464 حکمت.
1953- 183 حکمت.
1954- 317 حکمت.
1955- 31 حکمت.
1956- 147 خطبه.
1957- 143 حکمت.
1958- 127 حکمت.
1959- 157 خطبه.
1960- 159 حکمت.
1961- 86 خطبه.
1962- 4 حکمت.
1963- 133 خطبه.

1964- 314 حکمت.
1965- 220 حکمت.
1966- 160 حکمت.
1967- 53 نامه.
1968- 29 نامه.
1969- 215 حکمت.
1970- 53 نامه.
1971- 447 حکمت.
1972- 211 حکمت.
1973- 371 حکمت.
1974- 53 نامه.
1975- 178 حکمت.
1976- 53 نامه.
1977- 28 نامه.
1978- 192 خطبه.
1979- 150 خطبه.
1980- 161 خطبه.
1981- 371 حکمت.
1982- 125 حکمت.
1983- 152 خطبه.
1984- 106 خطبه.
1985- 106 خطبه.
1986- 198 خطبه.
1987- 113 خطبه.
1988- 152 خطبه.
1989- 16 نامه.
1990- 176 خطبه.
1991- 106 خطبه.
1992- 64 نامه.
1993- 192 خطبه.
1994- 160 خطبه.
1995- 120 خطبه.
1996- 189 خطبه.
1997- 106 خطبه.
1998- 458 حکمت.
1999- 522 حکمت.